

Ludo Martens

سیمای دیگری از

استالین

مترجم: غلامرضا پرتوی

Verlag

Buchdrucker Jürgens

Oehleckerring 26

22419 Hamburg

انتشارات

Buchdrucker Jürgens

22419 Hamburg

info@der-buchdrucker.com

سیمای دیگری از استالین

نویسنده: Ludo Martens

مترجم و طراح جلد: غلامرضا پرتوی

ویراستار: ژاله

چاپ اول: ۸ بهمن ۱۳۹۳

فهرست مطالب

۹	مقدمهء مترجم
۱۳	پیشگفتار چاپ دوم
۱۳	چرا یک کتاب درباره استالین؟
۱۵	بعد التحریر پیشگفتار
۱۷	پیشگفتار
۱۹	مدخل
۱۹	اهمیت استالین برای موقعیت کنونی
۳۱	قسمت یکم
۳۳	استالین جوان سلاح خود را شکل می دهد
۳۵	فعالیت های استالین در سال های ۱۹۰۰ - ۱۹۱۷
۴۲	«سوسیالیست ها» و انقلاب
۴۵	نقش استالین در جنگ داخلی
۴۹	«وصیت نامه لنین»
۶۱	قسمت دوم
۶۳	ساختمان سوسیالیسم فقط در یک کشور
۷۵	قسمت سوم
۷۷	صنعتی کردن سوسیالیستی
۷۹	قهرمانی و اشتیاق
۸۳	یک جنگ طبقاتی
۸۷	یک معجزه اقتصادی
۹۱	قسمت چهارم
۹۳	اشتراکی کردن
۹۳	(۴) ۱- از احیاء تولید تا چالش سوسیالیستی
۹۴	ضعف حزب در روستا
۹۵	دهقان روسی چه کسی بود؟
۹۷	اختلاف طبقاتی جدید
۹۷	چه کسی غله عرضه شده را کنترل می کرد؟
۹۸	درگیری در پیش
۹۹	موضع بوخارین
۱۰۰	به کلخوزها تکیه کنیم
۱۰۱	و یا تکیه به دهقانان منفرد
۱۰۳	(۴) ۲- اولین موج اشتراکی کردن
۱۰۳	کولاک ها

- ۱۰۴ کلخوزها از کولاک‌ها پیشی می‌گیرند
- ۱۰۵ یک جنبش توده‌ای پر خروش
- ۱۰۶ جنگ علیه کولاک‌ها
- ۱۰۷ نقش اصلی ستم دیده‌ترین توده‌ها
- ۱۰۹ ۳- خط سازماندهی در ارتباط با اشتراکی کردن (۴)
- ۱۱۰ دستگاه حزبی در روستا
- ۱۱۱ اقدامات فوق‌العاده تشکیلاتی
- ۱۱۲ کارزار «۲۵۰۰۰ نفره»
- ۱۱۳ «۲۵۰۰۰» علیه بوروکراسی
- ۱۱۴ «۲۵۰۰۰» علیه کولاک‌ها
- ۱۱۴ «۲۵۰۰۰» و سازمان تولید کشاورزی
- ۱۱۵ ۴- روند سیاسی اشتراکی کردن (۴)
- ۱۱۷ قطعنامه نوامبر ۱۹۲۹
- ۱۱۸ رد اپورتونیزم بوخارین
- ۱۱۹ مشکلات جدید و وظایف جدید
- ۱۲۰ قطعنامه ۵ ژانویه ۱۹۳۰
- ۱۲۱ ۵- انحلال سیستم کولاکی (۴)
- ۱۲۲ شایعاتی از سوی کولاک‌ها و اطلاعات غلط
- ۱۲۵ مبارزه مرگ و زندگی
- ۱۲۵ قطعنامه درباره انحلال سیستم کولاکی
- ۱۲۷ تهاجم کولاک‌ها نیروی آن‌ها را دوبرابر می‌کند
- ۱۲۸ کائوتسکی [Kautsky] و انقلاب کولاکی
- ۱۲۹ ۶- سرگیجه از موفقیت‌ها (۴)
- ۱۳۰ استالین تصحیح می‌کند
- ۱۳۱ اصلاح کردن و استحکام بخشیدن
- ۱۳۲ اپورتویسم راست دوباره سربلند می‌کند
- ۱۳۳ محاسبه ضد کمونیست‌ها غلط از آب درآمد
- ۱۳۴ عقب نشینی و دستاوردها
- ۱۳۵ موفقیت‌های قابل توجه
- ۱۳۷ ۷- شکوفائی کشاورزی سوسیالیستی (۴)
- ۱۳۷ دومین موج اشتراکی کردن
- ۱۳۸ نوسازی خلاقانه اقتصادی و اجتماعی
- ۱۴۱ سرمایه‌گذاری در روستاها
- ۱۴۲ توفیق کشاورزی سوسیالیستی
- ۱۴۳ پشتیبانی عظیم
- ۱۴۵ ۸- «قتل عام» اشتراکی کردن (۴)
- ۱۵۱ **قسمت پنجم**

۱۵۳	اشتراکی کردن و «هولوکاست اوکرائین»
۱۵۵	کتابی از کشور هیتلر
۱۵۷	کتابی از دایره نفوذ مک کارتی [MacCarthy]
۱۵۸	بین ۱ تا ۱۵ میلیون مرده
۱۶۰	دو پروفیسور در کمک به نازی‌های اوکرائینی شتاب می‌کنند
۱۶۱	برآورد علمی
۱۶۱	این محاسبات مطلقاً بی ارزش هستند
۱۶۳	سوء استفاده تهوع‌آور از هنر فیلم
۱۶۴	کنکووست و بازگشت مجدد نازی‌های اوکرائینی
۱۶۸	منابع فاشیستی کنکووست
۱۷۰	علل قحطی در اوکرائین
۱۷۴	اوکرائین تحت اشغال نازی‌ها
۱۷۷	قسمت ششم
۱۷۹	مبارزه علیه بوروکراتیسم
۱۷۹	ضد کمونیست‌ها علیه «بوروکراتیسم»
۱۸۰	بلشویک‌ها علیه بوروکراتیک کردن
۱۸۲	تقویت آموزش و پرورش سیاسی
۱۸۳	پاکیزه کردن مداوم حزب
۱۸۵	مبارزه به خاطر دموکراسی انقلابی
۱۸۶	انتخابات حزب در سال ۱۹۳۷: یک «انقلاب»
۱۸۹	قسمت هفتم
۱۹۱	پاکسازی بزرگ
۱۹۵	مبارزه طبقاتی چه جایگاهی دارد
۱۹۵	بوریس باشانوف
۱۹۶	گئورگ سولومون
۱۹۹	فرونس
۲۰۰	آلکساندر زینوویف
۲۰۱	(۷) ۲- مبارزه علیه اپورتونیسیم در حزب
۲۰۶	(۷) ۳- محاکمات و مبارزه علیه رویزیونیسم و نفوذ دشمن
۲۰۸	(۷) ۴- محاکمه مرکز تروتسکیستی و زینوویفی [گئورگی]
۲۰۹	تروتسکی و ضد انقلاب
۲۰۹	تخریب جنبش کمونیستی
۲۱۰	احیای سرمایه‌داری غیر ممکن است
۲۱۳	برای ترور و قیام
۲۱۵	دسته بندی ضد انقلابی: [گئورگی] زینوویف، کامنف، سمیرنوف
۲۱۷	(۷) ۵- محاکمه پیاتاکف و تروتسکیست‌ها
۲۱۹	خرابکاری در اورال

۲۲۳	خرابکاری در قزاقستان
۲۲۵	پیاتاکوف در برلین
۲۲۷	خرابکاری در ماگنیتوگورسک
۲۲۸	۶- دادرسی علیه گروه‌های بوخارینی و سوسیال دموکراتیک
۲۲۸	قطعنامه فوریه ۱۹۳۷ درباره پاکسازی
۲۳۲	مسئله ریوتین
۲۳۳	رویزونیسم بوخارین
۲۳۵	بوخارین و دشمنان بلشویسم
۲۳۸	بوخارین و توطئه نظامی
۲۳۹	بوخارین و معضل کودتا
۲۴۲	اعترافات بوخارین
۲۵۱	از بوخارین تا گورباچف
۲۵۳	۷- محاکمه توشاچفسکی و توطئه گران ضد کمونیست در ارتش
۲۵۴	یک توطئه؟
۲۵۹	گرایش‌های نظامی و بناپارتی
۲۶۰	ولاسوف
۲۶۳	سولژنیتسین [Solschenizyn]
۲۶۶	یک تشکیلات مخفی ضد کمونیستی در ارتش سرخ
۲۷۴	۸- پاکسازی ۱۹۳۸-۱۹۳۷
۲۸۱	۹- اصلاح کردن
۲۸۷	۱۰- بورژوازی غرب و پاکسازی
۲۹۱	قسمت هشتم
۲۹۳	نقش تروتسکی در آستانه جنگ جهانی دوم
۲۹۴	دشمن، اشرفیت جدید است، بورژوازی جدید بلشویکی
۲۹۶	بلشویسم و فاشیسم
۲۹۷	وادادگی و تسلیم طلبی در مقابل نازی‌های آلمان
۲۹۹	تروتسکی و توطئه توشاچفسکی
۳۰۲	تحریکات در خدمت نازی‌ها
۳۰۵	تروتسکی تروریسم و قیام مسلحانه را تبلیغ می‌کند
۳۰۹	قسمت نهم
۳۱۱	استالین و جنگ ضد فاشیستی
۳۱۱	۹- ۱- پیمان آلمان - اتحاد شوروی
۳۱۹	۹- ۲- آیا استالین جنگ ضد فاشیستی را بد تدارک دید؟
۳۲۵	۹- ۳- روز تهاجم آلمان
۳۳۷	۹- ۴- استالین در مقابل جنگ نابود کننده نازیها ایستاد
۳۴۴	۹- ۵- استالین، شخصیت او، و توانائی‌های نظامی‌اش
۳۴۴	استالین، دیکتاتور

۳۴۹ استالین، یک آدم «متشنج»
۳۵۳ استالین، «مردی با هوش متوسط»
۳۵۴ خدمات نظامی استالین
۳۵۷	قسمت دهم
۳۶۱ از استالین تا خروشچف
۳۶۳ (۱۰) ۱- آمریکا جانشین آلمان نازی
۳۶۳ گلن [Gehlen] نازی و سازمان سیا
۳۶۵ بمب اتم... علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
۳۶۸ مبارزه ضد امپریالیستی و مبارزه به خاطر صلح
۳۷۲ رویزیونیسم تیتو و آمریکا
۳۷۹ (۱۰) ۲- استالین علیه اپورتونیسم
۳۷۹ گرایشات بورژوائی در سال‌های ۳۰
۳۸۳ ضعف‌های مبارزه علیه اپورتونیسم
۳۸۵ گروه رویزیونیستی بریا و خروشچف
۳۸۸ استالین علیه خروشچف‌یسم آینده
۳۹۵ (۱۰) ۳- کودتای خروشچف
۳۹۵ دسائس بریا
۳۹۶ مرگ استالین
۳۹۸ دسیسه خروشچف علیه بریا
۳۹۹ از دشمنان اعاده حیثیت می‌شود
۴۰۰ خروشچف و ضدانقلاب مسالمت آمیز

مقدمهء مترجم

کتاب «سیمای دیگری از استالین» نوشته لودو مارتنس، جزو معدود کتاب‌هاییست که به یاری صدها فاکت معتبر، شخصیت استالین را از لابه‌لای خروارها گل و لای متعفن تبلیغات بورژوازی بین‌المللی، بیرون کشیده و با نشان دادن اوضاع ویژه هر مرحله‌ای از دوران استالین نقش جهان شمول او را در ساختمان سوسیالیسم و پیروزی بر فاشیسم به دست داده است.

این کتاب بخشی از کوشش کمونیست‌های راستین است برای بازسازی تاریخ واقعی تلاش‌های پرولتاریای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و رهبری بلشویکی حزبش در ساختمان سوسیالیسم و مبارزه با سرمایه‌داری داخلی و فاشیسم. ولی این تحقیقات ضروری هنوز اولین گام‌های خود را بر می‌دارد. کمونیست‌ها برای برپائی سوسیالیسم به تجارب پرولتاریای روسیه و چین و سایر کشورها نیازمندند، بدون استفاده از این تجارب، اشتباهات تکرار می‌شوند و دستاوردها در تلی از خاک مدفون می‌گردند.

تمام شاخه‌های سوسیال دموکراسی، اغلب آزادیخواهان غیر کمونیست، ملی‌گرایان، فاشیست‌ها، نیروهای امپریالیستی گوناگون، بورژوازی در قلمرو سیاسی مشخص مثل بورژوازی ایران و یا ترکیه، بعضی از روشنفکران غیر مارکسیست و برخی از روشنفکران «مارکسیست» و معدودی سازمان‌های مارکسیستی و کمونیستی و غیره با وجود تقابل در بسیاری زمینه‌ها، حداقل در یک نقطه دارای زبان، شیوه، و سیاست کاملاً مشترکی هستند. و آن این که، همه ضد استالین هستند. همه در این مورد کاملاً مشترک عمل می‌کنند. نیروهای خرده بورژوازی که کوچک‌ترین «اشتباه» استالین را به هیچ وجه بر نمی‌تابند و با هر شیوه‌ای او را لجن مال می‌کنند، حملات لجام گسیخته خونخوارترین نیروهای امپریالیستی علیه استالین را به آسانی قورت می‌دهند و هضم می‌کنند. به بیان دیگر استالین آن دیوار نفوذ ناپذیر است که همه با خرد کردن آن می‌خواهند به «دموکراسی؟!» و «یا سوسیالیسم?!» برسند. آن‌هایی که چنین کرده‌اند و می‌کنند، اروپای شرقی و روسیهء کنونی را باید به عنوان مدینه فاضله خود بشناسند.

بعضی از سازمانهای مارکسیست لنینیستی نیز که در گذشته پرچم استالین و مائوتسه دون را حمل می‌کردند، در زیر فشار ایدئولوژیک سیاسی بورژوازی خم شدند، آرام آرام عکس استالین را از نشریات خود پائین کشیدند و کتاب‌های او را از سایت‌های خود خارج کردند.

فقط تعداد معدودی از سازمان‌ها و احزاب کمونیستی در ایران و جهان بر موضع استالین ایستادند و از دستاوردهای پرولتاریای شوروی، حزب بلشویک و رهبر کبیر آن، استالین، دفاع کردند و توطئه‌های امپریالیستی - تروتسکیستی بورژوازی را افشا نمودند. با سکوت در مورد استالین نمی‌توان علیه رویزیونیسم و بورژوازی مبارزه کرد. فقط با دفاع قاطع از این رهبر کبیر پرولتاریای جهان و دستاوردهای تئوریک - سیاسی و عملی او می‌توان این مبارزه را همه جانبه به پیش برد.

خواننده در این کتاب با دستاوردهای کارگران اتحاد شوروی تحت رهبری حزب بلشویک آشنا شده و سیمای دیگری از استالین، سیمای حقیقی او را می‌بیند. ترجمه این کتاب تلاشی است برای انتقال تجارب مثبت و منفی ساختمان سوسیالیسم، به فارسی زبانان. با این امید که آن‌ها را به کار گیرند و سلاحشان را علیه توطئه‌های بورژوازی داخلی و بین‌المللی تفت دهند.

لودو مارتنس این کتاب را به زبان فرانسوی تدوین کرده است. کلارا بوکسر [Boxer] و دکتر هانس یورگن فالکن‌هاگن [Falkenhagen]، آن را به آلمانی ترجمه کرده‌اند. متن آلمانی توسط انتشارات زامبو در سال ۲۰۱۳ منتشر گردید. مترجمین آلمانی جهت تسهیل کار خواننده آلمانی زبان، در بسیاری از موارد، نقل قول‌هایی را که لودو مارتنس از مدارک فرانسوی آورده، از مدارک آلمانی استخراج کرده‌اند. خواننده این کتاب برای تحقیق بیش‌تر می‌تواند به منابع فرانسوی نقل قول‌ها نیز رجوع کند. در یک مورد آدرس نقل قول کلا اشتباه است. نقل قول شماره ۶۶۳ حدوداً یک صفحه است ولی آدرس آن در منبع نقل قول ۹۷ صفحه را در بر می‌گیرد.

متن فارسی حاضر برگردان ترجمه آلمانی خانم بوکسر و دکتر فالکن‌هاگن است. جهت تلفظ صحیح اسامی فارسی در این کتاب، لاتین آن‌ها را نیز بین علامت [] قرار داده‌ام. در همه جا مطالب بین علامت فوق از مترجم فارسی است.

در این جا لازم می‌دانم که از کلیه عزیزانی که در این امر یاری کردند به ویژه از دوستان و رفقای عزیز و گرانمایه‌ام آقای علی رسولی و حمید نظارت که با دیدی عمیق و همتی والا به تصحیح این ترجمه همت گماشتند تشکر نمایم.

این کتاب بعد از آخرین تصحیحات خودم به چاپ رسیده است. لذا اگر نواقصی به چشم آید مسئولیتش را بر عهده دارم.

غلامرضا پرتوی

۲۰ دسامبر ۲۰۱۴

«من از هفده سالگی ضد استالینی معتقدی بودم. فکر ترور استالین بر اندیشه و احساساتم حاکم بود. ما امکانات تکنیکی ترور را مطالعه می‌کردیم و کار را با تدارکات عملی آغاز نمودیم».

«اگر آن‌ها مرا در سال ۱۹۳۹ به مرگ محکوم می‌کردند، تصمیمی محقانه اتخاذ نموده بودند... من نقشه کشتن استالین را طرح کردم و این یک جنایت بود، یا نه؟ تا زمانی که استالین زنده بود، من او را طور دیگری می‌دیدم. اما اکنون، در حالی که می‌توانم تمام قرن را از نظر بگذرانم، می‌گویم: استالین بزرگ‌ترین شخصیت این قرن بوده است، بزرگ‌ترین شخصیت سیاسی پر نبوغ. موضع علمی در قبال کسی، نمی‌بایست حتماً متکی بر رفتار شخصی او باشد».

آلکساندر زینوویف * [Sinowjew]

۲۵ فوریه ۱۹۹۳ ۱

* [آلکساندر زینوویف در سال ۱۹۲۲ در روسیه تولد یافت. از سال ۱۹۳۹ در سن هفده سالگی و در دوران دانشجویی به انتقاد و مخالفت شدید با سیاست دوران استالین و شخص وی پرداخت و این انتقاد و مخالفت را ده‌ها سال ادامه داد. از سال ۱۹۷۸ در شهر مونیخ - آلمان غربی - سکونت گزید. او نویسنده و منقد ادبی بزرگ، سرشناس و با شهرتی جهانی بود. او از جمله در سال ۱۹۷۴ به عضویت آکادمی علمی فنلاند، در سال ۱۹۷۸ به عضویت آکادمی علمی ایتالیا و در سال ۱۹۸۴ به عضویت در آکادمی هنرهای زیبا در استان بایرن - آلمان - درآمد و به عنوان شهروند افتخاری شهر راونا (ravenna) در ایتالیا، شهر آویون (avignon) در فرانسه، شهر ارنژ (orange) در فرانسه و شهر کستروما (kostroma) در روسیه برگزیده شد. او در دوران گورباچف و یلسین به مخالفت با آن‌ها و سیاست‌های ضد کمونیستی‌شان پرداخت و باز نگری گذشته خود و تاریخ شوروی را آغاز کرد، به اشتباهات پیشین خود پی برد و گذشته خود و مواضع سیاسی پیشین‌اش را به باد انتقاد گرفت. او در سال ۱۹۹۹ به هنگام انتخابات ریاست جمهوری روسیه به جانبداری از کاندیدای حزب کمونیست روسیه در مقابله با یلسین پرداخت. زینوویف در سال ۲۰۰۶ درگذشت.]

۱- آلکساندر زینوویف، Les confessions d'un homme en trop، انتشارات: اولیور اوربان ۱۹۹۰،

صفحه ۱۰۴، ۱۲۰، ۲۵. interview Humo، فوریه ۱۹۹۳، صفحه ۴۸-۴۹.

«من مایلم چند کلمه‌ای درباره کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی بگویم. به عقیده من در آن جا دو «شمشیر» وجود دارد: یکی لنین [Lenin] و دیگری استالین. روس‌ها امروزه شمشیر استالین را از کف نهاده‌اند. گومولکا [Gomulka] و بعضی دیگر در مجارستان آن را به دور افکنده‌اند، تا ضربه‌ای بر اتحاد شوروی وارد کنند و علیه به اصطلاح استالینیسیم جبهه‌ای بسازند. احزاب کمونیست بسیاری از کشورهای اروپائی نیز اتحاد شوروی را مورد انتقاد قرار می‌دهند. تولیاتی پرچمدار آن‌هاست. امپریالیست‌ها نیز از این جریان استفاده می‌کنند تا مردم را سرکوب نمایند. برای مثال دولس [سیاستمدار مرتجع و ضد کمونیست آمریکائی (۲۵ فوریه ۱۸۸۶ - ۲۴ مه ۱۹۵۹)] نیز این پرچم را مدتی به اهتزاز درآورد. آن‌ها این شمشیر را به کسی اهدا نکردند، بلکه آن را از پنجره بیرون انداختند. ما در چین آن را بیرون نینداخته‌ایم. ما در مرحله اول از استالین پشتیبانی می‌کنیم و سپس به اشتباهات او انتقاد می‌نمائیم، بدین جهت ما مقاله «درباره تجارب تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا» را به رشته تحریر درآوردیم. متفاوت با بعضی از مردمان که استالین را بدنام می‌کنند و در زمین و زمان او را لعن می‌نمایند، ما در تطابق با واقعیت عمل می‌کنیم.

و اما شمشیر لنین، آیا آن نیز به همین ترتیب توسط بعضی رهبران اتحاد شوروی تا حدی کنار نهاده نشده است؟ به عقیده من این امر به اندازه قابل توجهی صورت گرفته است. آیا انقلاب اکتبر هنوز اعتبار دارد؟ آیا این انقلاب می‌تواند همچنان نمونه‌ای برای همه کشورها باشد؟ از گزارش خروشچف [Chruschtschow] در بیستمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی، چنین برمی‌آید، که قدرت سیاسی را امکاناً می‌توان از راه پارلمانی به دست آورد. این می‌تواند چنین مفهومی را القاء کند که دیگر ضروری نیست همه کشورها از انقلاب اکتبر بیاموزند. با گشودن این دروازه، لنینیسیم نیز در اساس دور افکنده شده است.»

مائوتسه‌تونگ [Mao Tse Tung] - پانزده نوامبر ۱۹۵۶ ۲

پیشگفتار چاپ دوم

چرا یک کتاب درباره استالین؟

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷.

تحت رهبری بلشویکی، طبقه کارگر قدرت سیاسی را به دست آورد؛ یک انقلاب واقعی به مفهوم لنینی آن. دولت و سیستم جدید و دیکتاتوری پرولتاریا، بساط دولت و سیستم قدیم را برچید. بنیان بورژوازی به عنوان یک طبقه در سراسر جهان مورد ضربه قرار گرفت و به لرز افتاد. بورژوازی از خود دفاع می‌کند، در روسیه و در هر جایی از جهان به یاری ضد انقلاب می‌شتابد. استفاده از هر وسیله‌ای را به خود حق می‌دهد و برایش هیچ وسیله‌ای مذموم نیست. تا کنون بورژوازی به عنوان یک طبقه، انقلاب اکتبر را فراموش نکرده است. او از قیام پرولتاریا و خلق‌های ستم دیده در وحشت است. بدین خاطر در دستگاه دیکتاتوری سرکوبگر خود میلیاردها سرمایه‌گذاری می‌کند و اطلاعات را به صورت کالا استحاله می‌نماید. بورژوازی رسانه‌ها و افکار عمومی را کنترل می‌کند، تا دیکتاتوری بورژوائی خود را به عنوان دمکراسی به مردم عرضه نماید. سازمان‌های مخفی و به اصطلاح حافظین قانون اساسی (Verfassungsschützer) شب و روز در کارند تا بدانند چه کسی، چه وقت، در کجا و چگونه امکاناً جرأت می‌کند، جنبشی به راه اندازد. آن‌ها واقعیات و تاریخ را بر مبنای اندیشه خود، وارونه می‌نویسند، تا بدین وسیله حقیقت به صورت سلاحی در دست ستم دیدگان قرار نگیرد، زیرا آن‌ها نمی‌بایست به علل بی‌نوائی خود آگاهی یابند. این جعل‌کنندگان به نام حقوق بشر در راهند تا حقوق انسان‌ها را پایمال نمایند.

سرمایه‌داری از استالین نفرت دارد، از کسی که بعد از مرگ لنین با ستم‌دیدگان سابق، UdSSR [اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی] را بنا کرد و مقاومت علیه دستاوردهای انقلاب اکتبر را درهم شکست. ضد انقلاب هرگز نتوانست بر او پیروز شود. و زمانی که هیچ وسیله‌ای به آن‌ها کمک نکرد، می‌بایست هیتلر [Hitler] به کمک بشتابد. سرمایه‌داری به هیتلر و دارو دست‌اش جهت به انقیاد کشیدن طبقه کارگر محتاج بود و امید داشت، که فاشیست‌ها بر استالین پیروز شوند. چه کسی به تانک‌های آلمانی، که در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در حال تهاجم بود، دیزل می‌رساند؟ کنسرن‌های نفتی غرب! و همچنین نیروهای ارتجاعی موجود در شوروی امید داشتند که

دیکتاتوری پرولتاریا و استالین درهم شکسته شوند. قدرت‌های غربی، با لذت، قتل عام مردم شوروی توسط باند هیتلر را نظاره می‌کردند. اما آن‌ها نتوانستند بر استالین پیروز شوند. و بدین جهت از او نفرت دارند.

در حالی که آمریکا همچنان نظاره‌گر بود، استالین و مردم روسیه علیه نازی‌ها می‌جنگیدند. از آن گذشته این هیتلر بود که به آمریکا اعلان جنگ داد و نه برعکس؛ طنز گویای تاریخ. پیروزی بر فاشیسم، به قیمت زندگی میلیون‌ها انسان در شوروی تمام شد. استالین و خلق‌های شوروی بهای خونینی را پرداختند. آمریکا از قتل عام مردم ژاپن با پرتاب بمب‌های اتمی بر هیروشیما و ناکازاکی ابا نکرد، تا تهدیدی برای استالین باشد؛ یعنی می‌تواند برای او نیز این واقعه تکرار شود. این جنایت به خاطر پیروزی بر فاشیست‌های ژاپن، که سه بار بدون نتیجه علائمی دال بر تسلیم خود فرستاده بودند، نبود. آن‌ها می‌خواستند استالین و مردم شوروی را بترسانند. اما آن‌ها نتوانستند این مردم را نابود کنند. استالین و ستم دیدگان سابق مقاومت کردند.

مورخین بورژوازی از همسان سازی استالین با هیتلر دست برنمی‌دارند. کتاب‌های دبستانی و سمینارها مملوند از نفرت، تحریکات و افتراهای مضمّن‌کننده علیه استالین. و این امر البته مربوط است به «سلامت سیاسی!!» یا بهتر بگوئیم مربوط است به لحن خوب «دمکراسی!!».

بورژوازی امروزه نیز از انقلاب اکتبر و نتایج آن برخوردار می‌لرزد و همچنان از انقلاب وحشت دارد.

فقط ضد انقلاب تحت رهبری خروشچف در شوروی توانست در بیستمین کنگره حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (KPdSU) در سال ۱۹۵۶ دیکتاتوری پرولتاریا را منهدم کند. خروشچف و پایان نهائی شوروی نتایج این پروسه‌اند. استالین در طول حیاتش بر ارتجاع داخلی و خارجی پیروز شد. این یک دستاورد تاریخی‌ست. لذا تمام مرتجعین و جریان‌ات گوناگون خرده بورژوازی تحریک شده توسط آن‌ها، از او نفرت دارند، ناسزا نثارش می‌کنند و وی را به بدترین رنگ‌ها می‌آلایند. ما کتاب «سیمای دیگری از استالین» را به صورت تکمیل شده در چاپ دوم، انتشار می‌دهیم، تا استالین را به عنوان یک انقلابی نشان داده و سیمای دیگری از او را نظاره کنیم.

ما در مقابل شجاعت، جسارت و مبارزه او علیه دشمنان داخلی و خارجی سر تعظیم فرود می‌آوریم. و همین به تنهائی دلیل خوبی است بر تأیید او.

بعدالتحریر پیشگفتار

بعد از اتمام کار مجدد روی کتاب، و در جریان تهیه لیست نام‌های آن، منبع جدیدی کشف شد، دال بر این که: از شروع سال‌های ۹۰ در ساختار سازمان امنیت پرزیدنت روسیه ب. یلسین [Jelzin]، گروهی دستچین شده با حقوق مکفی، جهت جعل اسناد بایگانی، تشکیل گردید. از آن جایی که ما مایل نیستیم مسئله را از نظر خوانندگان بیوشانیم، این اطلاعات را به صورت بعدالتحریر در این جا می‌آوریم!^I

«در این مابین به واسطه انتشار توضیحات نماینده دومای دولتی فدراسیون روسیه ویکتور ایلوشین^{II} که بر مبنای اطلاعات یک شاهد عینی و دست اندرکار معرفی شده به او تنظیم شده بود، روشن گردیده است، که از آغاز سال‌های ۹۰ در ساختار سازمان امنیت ریاست جمهوری روسیه ب. یلسین، یک گروه دستچین شده با حقوق و امکانات مکفی، جهت جعل اسناد بایگانی شده تشکیل گردیده است. (تکیه‌ها از بخش ویرایش). مسؤل سابق آرشیو دولتی روسیه پیخویا [Pichoja] و قائم مقام سازمان امنیت پرزیدنت گ. روگوسین [Rogosin] می‌بایست در این گروه بوده باشند. به همین ترتیب اسناد پایگانی شده، توسط کارمندان ششمین مؤسسه از ستاد کل نیروهای مسلح فدراسیون روسیه (Moltschanow) نیز جعل شده‌اند. از این فاصله زمانی صدها سند تاریخی جعلی در آرشیوها موجودند. حتی امضاها نیز جعل شده‌اند. این شاهد برای اثبات گفته‌هایش مدارک سری، مهر و فرم‌های خالی را نیز عرضه کرد.^{III} و. ای. ایلوشین علاوه بر این در ۱۶ ژوئن ۲۰۱۰، در سخنانش در دومای دولتی، گزارش داد که در کنار جعل سند مشهوری با نام «وصیت نامه لنین»، اسناد دیگری که به چشم پوشی نیکولای دوم از تاج و تخت و همکاری «استالین با سازمان امنیت تزاری (Ochrana)» معروفند، جعل شده‌اند. از جمله دیگر اسناد جعلی، یادداشت مارس ۱۹۴۰ بریجاس است که در آن او از دفتر سیاسی درخواست کرده بود، ۲۷۰۰۰ افسران اسیر لهستانی را تیرباران کنند، همچنین، بخش‌هایی از مصوبات دفتر سیاسی، که در آن‌ها این مسئله مورد تأیید قرار گرفته است، جعلی است. از این مقوله‌اند اسنادی که در آن‌ها همکاری NKWD (کمیساریای داخلی اتحاد شوروی) با گشتاپو درج گردیده است.^{IV}

حرکت بر ضد این جریان، تنها محدود به مسئله ارج‌گذاری به سربازان و فرماندهان ارتش سرخ نمی‌شود. بلکه بررسی تاریخی که در هر حال مورد علاقه روز است، به ویژه در رابطه با مشاجره بر سر تاریخ جنگ کبیر میهنی، مفهوم می‌گردد.

کارزار دروغ طرح ریزی و سازمانده شده در این وسعت، بخشی از تدارک سیستماتیک جنگ‌های جدید و جنایات دیگر است. بدین جهت می‌بایست علل و واقعیت سیر جنگ میهنی، تأثیرات و تعداد قربانیانش، جعل شده و دگرگون جلوه داده شوند. یکسان قرار دادن فاشیسم هیتلری با مشکلات تکامل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در خدمت این امر است. هدف از این کار، براه اندازی مبارزه‌ای عوام فریبانه و ریاکارانه علیه استالینیسیم می‌باشد. اتهامات سیستماتیک به تمام رویکردهای یک آلترناتیو سوسیالیستی، در هر قالبی که باشد، قسمتی از یک بخش به پایان نرسیده مبارزه طبقاتی بوده و هست. آن‌ها همچنین بعد از انحلال شوروی و اردوگاه سوسیالیستی، به هر کاری دست می‌زنند تا هر خاطره‌ای از تجارب گذشته را از اذهان بزدایند.

I- در مورد تاریخ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و حزب کمونیست اتحاد شوروی، مسائل حقیقت تاریخی، در مورد منابع، در مورد زمینه‌های پیروزی، شکست و ناکامی، قسمت ۱ و ۲ جنگ میهنی بزرگ، لایپزیک ص. ۵۴

II- ویکتور ایوانوویچ ایلوشین (۱۹۴۹-۲۰۱۱) از ۱۹۷۸ عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بود. پس از پایان تحصیلات در رشته حقوق، بعنوان بازپرس حقوقی در ناوگان جنگی دریائی در شهر پنزا به کار پرداخت و از سال ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۶ سمت معاونت دادستانی را بر عهده داشت. از سال ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۹ در دادستانی کل شوروی کار کرد که در همین زمان مأموریت بازرسی رویدادهای ناگورنی کاراباخ را در ارمنستان، آذربایجان و گرجستان برعهده گرفت. در سال ۱۹۸۹ مأموریت رسیدگی به فعالیت‌های کا.گ.ب. را عهده‌دار شد. در چهارم نوامبر ۱۹۹۱ یک شکایت نامه علیه گورباچف تحت اتهام خیانت به کشور (ماده ۶۴ قانون جزائی) ارائه داد. در سال ۱۹۹۳-۱۹۹۴ در درگیری بین یلسین و مجلس دخالت داشت. یک شکایت نامه علیه یلسین به اتهام زیر پا گذاشتن قانون اساسی نوشت، که در پی دخالت ارتش، به جریان نیفتاد. از سال ۱۹۹۴ مشاور حقوقی حزب کمونیست شوروی در مجلس دوما بود. در این زمان چندین شکایت نامه علیه یلسین و پوتین ارائه داد. بعد از اینکه در دهم فوریه ۲۰۱۱ یک افشاگری جار و جنجال برانگیزی درباره جعل اسناد دولتی انتشار داد، در مارس همان سال به علت نامعلومی در گذشت.

III- چگونگی شیوه تقلب در موضوع کاتین بر ملا شد. منابع

http://news.km.ru/rasky_mexanizm_falsifikaczii_k

http://youtube.com/watch?v=jRJzkIAKarQ&feature=player_embedded.

IV- و. ا. ایلوشین: تحقیق پارلمانی درباره جعل اسناد تاریخی ضروری است. سخنرانی در جلسه کمیسیون مجلس دوما در تاریخ ۲۶.۶ از سوی فراکسیون حزب کمونیست شوروی.

<http://kprf.ru/dep/80175.html>

پیشگفتار

این که یک معاند معروف شوروی، که امروز در آلمان «متحد شده» زندگی می‌کند، مردی که در جوانی احساس ضد استالینسم‌اش تا تدارک ترور علیه استالین به پیش رفت، مردی که به خاطر بیان تمام عقاید ناچورش درباره سیاست استالینیستی، کتاب‌ها نوشت، این که چنین مردی در روزهای پیری خود را مجبور می‌بیند، به استالین ادای احترام نماید، جای بسی تفکر است.

بعضی‌ها، که خود را نیز کمونیست می‌نامند، این شهامت را از خود نشان ندادند. البته بلند کردن یک صدای ضعیف در مقابل آتش فشان تبلیغاتی ضد استالینی، کار ساده‌ای نیست.

از آن گذشته بسیاری از کمونیست‌ها، در این زمینه خود را تحت فشار احساس می‌کنند. خروشچف تمام آنچه را که دشمنان کمونیسم در طول ۳۵ سال بیان و ادعا کردند، در ۱۹۵۶ تأیید نمود. به نظر می‌رسد از این زمان به بعد، محکوم کردن استالین و جا انداختن و اثبات این محکومیت به عنوان یک واقعیت، آغاز وجه مشترکی بود بین نازی‌ها با بیان تروتسکیست‌ها، دوقلوهای کیسینجر [Kissinger] - برژینسکی [Berzizinski] تا آوای هارمونیک دو نفره خروشچف - گورباچف [Gorbatschow]. دفاع از آثار تاریخی استالین و حزب بلشویک غیر قابل تصور و به صورت یک موضوع فوق‌العاده مشکلی درآمده است. با وجودی که بسیاری از انسان‌ها در مقابل آنارشیسم مرگبار امپریالیسم جهانی به روشنی ایستادگی می‌کنند، در این زمینه می‌ترسند و عقب می‌نشینند. از آنجائی که امروزه می‌توان درک کرد که گرسنگی، بیکاری، جنایت، بدبختی، فساد، دیکتاتوری آشکار و جنگ‌های قومی پیامد جنون مخرب است که بر شوروی سابق غالب شده است، می‌بایست به مانند زینوویف که از دوران نوجوانی اندیشه ضد استالینیسم با ثباتی در او آشپان کرده بود، پیش داوری‌ها را مجدداً زیر سؤال کشاند. بدون شک، کسی که می‌خواهد از ایده‌آل کمونیسم دفاع کند، حداقل می‌بایست این گونه عمل نماید. تمام سازمان‌های کمونیستی و انقلابی در سطح جهان خود را مجبور خواهند دید عقاید منتشره و داوری‌شان از ۱۹۵۶ در مورد عملکرد استالین را مورد ارزیابی مجدد قرار دهند. هیچ کس نمی‌تواند از اتخاذ یک موضع شفاف شانه خالی کند. می‌توان دریافت که بعد از ۳۵ سال افشای خشم‌آلود «استالینیسم» و زدودن واقعی هر آن چه را که استالین ساخته بود توسط گورباچف، لنین نیز در شوروی به شخص نامطلوبی تبدیل شده و همزمان با استالینیسم، لنینیسم نیز به گور سپرده شده است.

آشکار سازی دگربارهء حقیقت انقلابی عصر پیشگامان سوسیالیسم وظیفه‌ایست جمعی که در مقابل کمونیست‌های جهان قرار دارد. این حقیقت انقلابی از مقایسهء منابع، گفتار شهود، مدارک و تحلیل‌ها به دست خواهد آمد، که در این روند سهم مارکسیست لنینیست‌های شوروی دارای اهمیت بسیاری است. زیرا فقط آن‌ها، که اکنون در شرایط سختی درگیر کار هستند، به بعضی از منابع و شهود مشخص و ضروری دسترسی دارند.

ما اکنون تحلیل و ملاحظات خود را تحت نام «سیمای دیگری از استالین» انتشار می‌دهیم. طبقه‌ای که خواست اساسی‌اش تداوم سیستم بهره‌کشی و ستم می‌باشد، همه روزه تصویری جعلی از استالین به ما حقنه می‌کند. سیمای دیگری از استالین، به معنای آن است، که این شخصیت تاریخی را با چشم طبقه استثمار شده و ستم دیده بنگریم.

این کتاب زندگینامه استالین نیست. قصد ما دفع حملاتی است که علیه استالین انجام گرفته است: «وصیتنامه لنین»، اشتراکی کردن اجباری، بروکراسی فاسد، نابودی گارد بلشویکی قدیم، پاکسازی بزرگ، صنعتی کردن با جبر، تفاهم مخفیانه استالین و هیتلر، عدم توانائی استالین در مسئله جنگ و غیره: ما به این کار پرداختیم، تا «حقایق بزرگ» مسلمی را در مورد استالین نشان دهیم.

«حقایق»، که هزاران بار در روزنامه‌ها، تدریس تاریخ و در مصاحبه‌ها در چند جمله خلاصه می‌شوند و به نوعی در شعور نا خود آگاه نفوذ کرده‌اند.

دوستی به ما گفت: «اما چگونه ممکن است از مردی مثل استالین دفاع کرد؟» در سؤال او تعجب و خشم وجود داشت. این سؤال، چیزی را که یک بار یک کارگر پیر کمونیست به من گفت، بیادم آورد. او برای من از سال ۱۹۵۶ تعریف کرد، که زمانی که خروشچف گزارش محرمانه معروفش را خواند، در حزب کمونیست مشاجرات سختی درگرفت. در این مشاجرات یک زن مسن کمونیست از یک خانواده یهودی کمونیست نیز شرکت داشت. او در طول جنگ دو بچه‌اش را از دست داده و در لهستان اقوامش را کشته بودند. این زن با صدای بلند گفت: «چگونه ما می‌توانیم از استالین دفاع نکنیم؟ استالینی که تجسم تمام امیدهای ما بود! او سوسیالیسم را بنا کرد و فاشیسم را در هم شکست.»

در گردباد ایده‌ئولوژیکی که در کل جهان در حرکت بود، آن جائی که دیگران وادادند، تسلیم گشتند و خم شدند، این زن به انقلاب وفادار مانده است. بدین جهت استالین را نیز با چشم دیگری می‌بیند. نسل جدید کمونیست‌ها سیمای استالین را همانند این زن کمونیست، خواهد دید. لودو مارتنس

مدخل

اهمیت استالین برای موقعیت کنونی

در ۲۰ اوت ۱۹۹۱ پژواک کودتای مضحک یانایف [Janajew]، همچون صدای ناهنجار پیش درآمد انحلال آخرین آثار کمونیسم در اتحاد شوروی، در جهان طنین افکند. مجسمه‌های لنین سرنگون شدند و ایده‌های لنین بد نام گشتند. این واقعه در جنبش کمونیستی بحث‌های بسیاری را دامن زد.

بعضی‌ها معتقد بودند، که این جریان کاملاً غیر منتظره روی داده است.

ما در آوریل ۱۹۹۱ کتاب *L'urss et la contre-revolution de verlours* («اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و ضد انقلاب مخملی») را منتشر کردیم.

این کتاب به طور عمده روند سیاست و ایده‌تولوژی در شوروی و اروپا را از سال ۱۹۵۶ بررسی می‌کند. بعد از اجرای استادانه کودتا و اعلان پر سر و صدای به سرانجام رساندن سریع احیاء سرمایه‌داری در شوروی توسط یلسین، در نقطه نظرات ما تغییری صورت نگرفت. درگیری مغشوش بین گورباچف [Gorbatschow]، یانایف و یلسین فقط آخرین لرزهای یک سیستم میرنده، در رابطه با تحقق تصمیمات بیست و هشتمین کنگره حزب در ژوئیه ۱۹۹۰ بوده است.

در آن زمان ما نوشتیم، که این کنگره «جدائی از سوسیالیسم و گذار به اقتصاد سرمایه‌داری را شفاف و روشن تأیید کرده است».^۴ یک تحلیل مارکسیستی از تغییرات شتاب آلود در شوروی به ما امکان داد تا در سال ۱۹۸۹ جمع‌بندی زیرین را استخراج کنیم:

گورباچف، که تکامل آرام، اما بی وقفه و کاملاً سیستماتیک احیای سرمایه‌داری را توصیه می‌کند، خود را در تنگنا می‌بیند و «دائماً تکیه‌گاه سیاسی و اقتصادی قدرتمندتری را در دنیای امپریالیستی جستجو می‌نماید. در ازاء آن، او به جریان‌ات غربی اجازه می‌دهد، که هر کاری را که در شوروی مایل هستند انجام دهند».^۵

یک سال بعد، اواخر ۱۹۹۰، ما توانستیم تحلیل خود را با نتایج زیر پایان دهیم:

۳- Ludo Martens, *L'urss et la contre-revolution de verlours*, EPO, Bruxelles, 1991.

۴- همانجا، صفحه ۲۱۵

۵- همان جا، صفحه ۱۸۶

«از ۱۹۸۵ گورباچف هیچگاه مصممانه و با ثبات از مواضع سیاسی‌ای دفاع نکرد. مرتجعین او را دائماً مورد حمله قرار می‌دادند و او بیش از پیش به راست رانده می‌شد. امکان دارد گورباچف با توجه به تهاجم شدید دوجانبه ناسیونالیست‌ها و فاشیست‌هایی که از سوی کسانی چون یلسین پشتیبانی می‌شوند، مجدداً تصمیم به کناره‌گیری بگیرد. و این بی تردید فروپاشی حزب و اتحاد جماهیر شوروی را سبب خواهد گشت».^۶

«تجزیه و خرد کردن آفریقا و دنیای عرب بهترین شرایط را برای سلطه امپریالیستی به وجود آورد. و اکنون ارواح پر نبوغ نیم کره غربی، رؤیای به زانو درآوردن شوروی را در زمینه اقتصادی و سیاسی، در جریان احیای سرمایه داری در سر دارند».^۷

ما مصرانه به این جمع‌بندی‌ها، که بسیاری از مارکسیست‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ بدان رسیده بودند، اشاره می‌کنیم. انفجار مجسمه‌های لنین، در واقع فریادهای تبلیغاتی اعلام شکست مارکسیسم لنینیسم را به دنبال داشت. این امر نشان داد، که اساساً تنها تحلیل مارکسیستی می‌تواند نیروهای واقعی اجتماعی را که در پشت شعارهای عوام‌فریبانه «دموکراسی و آزادی»، «گشایش و بازسازی» وارد عمل می‌شوند، بشناساند.

در جریان ضد انقلاب خونین سال ۱۹۵۶ در مجارستان، مجسمه‌های استالین سرنگون شدند. ۳۵ سال بعد مجسمه‌های لنین با خاک یکی گردیدند. سرنگونی یادگارهای استالین و لنین نشانگر بریدن از مارکسیسم است. خروشچف در سال ۱۹۵۶ مستقیماً به عمل کردهای استالین حمله کرد، تا خط رهبری کننده حزب کمونیست را تغییر دهد. نتیجتاً، تغییر ماهیت گام به گام در سیستم سیاسی و اقتصادی، بریدن از سوسیالیسم را در پی داشت، که گورباچف آن را در سال ۱۹۹۰ به سرانجام رسانید.

روشن است که رسانه‌ها هر روز شکست نهائی جهانی سوسیالیسم را در گوش ما می‌دمند. ما می‌بایست در مقابل بر این مسئله تکیه کنیم: که اگر در شوروی شکستی وجود دارد، به راستی شکست رویزیونیسمی است که توسط خروشچف در ۳۵ سال پیش در شوروی شروع شد. او در نهایت جامعه را به سوی فروپاشی سیستم سیاسی، تسلیم در مقابل امپریالیسم و فاجعه اقتصادی هدایت کرد. رشد قارچ مانند سرمایه‌داری و فاشیسم در شوروی سرانجام محتوم کنار نهادن پرنسپ‌های انقلابی مارکسیسم لنینیسم را با شفافیت نشان می‌دهد.

رویزیونیست‌ها ۳۵ سال وقت لازم داشتند، تا استالین را خراب کنند. بعد از انجام

۶- همان جا، صفحه ۲۵۳

۷- همان جا، صفحه ۲۴۵

آن، لنین نیز با یک چرخش دست ویران شد. خروشچف سرسختانه به مقابله با استالین رفت، سپس گورباچف، که در جریان Glasnost (گشایش) پنج ساله‌اش یک جنگ صلیبی واقعی علیه استالینسم به راه انداخته بود، کار او را ادامه داد. آیا توجه کرده‌اید که، برای کنار زدن لنین، هیچ کارزار سیاسی‌ای علیه آثار او انجام نشده است؟ حملات انجام شده علیه استالین برای کنار زدن لنین کافی بود. به سادگی می‌توان پی برد، هنگامی که تمام ایده‌های سیاسی استالین مورد حمله قرار گرفته، خوار و خفیف و در هم کوبیده شده بود، همزمان ایده‌های لنین را نیز از صحنه رویدادند.

خروشچف کار تخریبی‌اش را با تأکید بر این مسئله شروع کرد، که انتقاد او بر اشتباهات و خطاهای استالین با هدف «... احیای لنینسم به خلوص اولیه» و بهتر نمودن سیستم کمونیسم صورت می‌گیرد. گورباچف نیز جهت سردرگم کردن جنبش چپ همان قول‌های عوامفریبانه را تکرار نمود. امروزه می‌توان به روشنی دریافت، که با پوشش، «بازگشت به لنین» تزارها را دوباره راه داده‌اند و در پرده «خواست بهتر سازی کمونیسم»، سرمایه‌داری لجام گسیخته‌ای را به زندگی بازگردانده‌اند.

اغلب انسان‌های مترقی نوشته‌هایی در مورد سازمان سیا و سازمان‌های اطلاعاتی غربی خوانده‌اند. از این مقالات می‌توان پی برد، که جنگ روانی و سیاسی، نوع ویژه و بسیار مهم جنگ همه جانبه مدرن می‌باشد. تهمت، گزارش نادرست، تحریک، استفاده از اختلاف عقاید، دامن زدن به تضادها، بد نام نمودن رقیبان، نسبت دادن جنایاتی به آنان، همه این‌ها به تاکتیک‌های عمومی سازمان‌های اطلاعاتی غربی تعلق دارند.

از سال ۱۹۴۵ امپریالیسم مبالغ فوق‌العاده‌ای در جنگ‌های ضد کمونیستی، درگیری‌های نظامی، مبارزات سیاسی و عملیات روانی به کار گرفته است. آیا این کاملاً روشن نیست، که در مرکز تمام مبارزات برانگیخته شده علیه سوسیالیسم، کارزار ضد استالین قرار دارد؟ سخنگویان رسمی ماشین جنگی آمریکا، کیسینجر و برژینسکی [Brzezinski]، آثار دروغ پردازانه سولشنیتسی [Solschenizy] و کنکووست [Conquest] را با تمجید برجسته می‌کنند. و اتفاقاً این دو نفر، نویسندگان محبوب سوسیال دموکرات‌ها، تروتسکیست‌ها و آنارشویست‌ها نیز هستند. آیا بهتر نیست که این آدم‌ها، به جای این که «حقیقت درباره استالین» را نزد این متخصصین ضد کمونیست جستجو کنند، سرخ پادوهای جنگ سیاسی و روانی سازمان سیا را رو کنند؟ این واقعا اتفاقی نیست، که انسان، امروزه تقریباً در تمام «نشریات مد روز» بازاری و بی محتوای بورژوازی و خرده بورژوازی، در رابطه با استالین مکرراً همان عوامفریبی و دغلاکاری‌ای را می‌یابد، که در جریان جنگ جهانی دوم در نشریات نازی‌ها می‌توانست بخواند. این مدرک خوبی است بر این امر، که مبارزه طبقاتی در سراسر جهان دائماً تشدید می‌شود و بورژوازی بزرگ تمام نیرویش را برای دفاع همه جانبه از «دموکراسی» اش سازمان

می‌دهد. ما در کنفرانس خودمان، درباره عصر استالین، یک مقاله طولانی ضد استالینیستی قرائت کردیم و در خاتمه از شرکت کنندگان تقاضا نمودیم در این باره نظر دهند. تقریباً همه سخنرانان بر این تأکید داشتند؛ با وجود این که مقاله شدیداً ضد کمونیستی بود، ولی به وضوح اشتیاق جوانان و مردم فقرزده را برای بلشویسم و همچنین دستاوردهای تکنیکی شوروی نشان می‌داد. در خاتمه ما به شرکت کنندگان گفتیم، که مقاله مورد بحث یک مقاله فاشیستی است، که در اواسط جنگ جهانی دوم در مجله «زیگنال» شماره ۲۴ سال ۱۹۴۳ منتشر شده است. کارزارهای هدایت شده ضد استالینیستی بین سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۱ توسط «دموکرات‌های» غربی غالباً بسیار شدیدتر و عوامفریبانه‌تر از سال‌های ۳۰ که توسط نازی‌ها، انجام می‌شد، به پیش می‌رفت. امروزه هیچ دستاورد کمونیستی‌ای مثل سال‌های ۳۰ موجود نیست، که بتوان آن را به عنوان وزنه‌ای در مقابل عوامفریبی‌ها در کفه دیگر ترازو گذاشت. هیچ نیروی سیاسی با اهمیتی برای دفاع از تجربیات شوروی تحت رهبری استالین وجود ندارد.

امروزه، هر وقت سرمایه‌داری شکست نهائی کمونیسم را اعلام می‌دارد، در واقع از شکست رویزیونیسم استفاده می‌کند، تا مجدداً بر نفرتش از آثار با عظمت لنین و استالین تأکید نماید. در این روند بورژوازی بیش از گذشته به آینده می‌اندیشد. بورژوازی می‌خواهد نظریه پایان ابدی مارکسیسم - لنینیسم را به مردم حقه کند، زیرا خوب می‌داند، که تحلیل کمونیستی تا چه اندازه‌ای زنده و مسئله روز است. ناشی از این مسئله بورژوازی ارتشی از کارشناسانی در اختیار دارد، که قادرند، سیر جریانات را در سطح جهانی به طور علمی ارزیابی کنند. به این ترتیب او بحران‌های بزرگ و بنیادین، تغییرات جهانی و همچنین انواع جنگ‌های ممکنه را برنامه ریزی می‌کند. اکنون بعد از احیای سرمایه‌داری در اروپای شرقی و شوروی می‌توان دید، که چگونه کلیه تضادهای درونی جهان امپریالیستی به طور فوق‌العاده‌ای شدت می‌یابند. با در نظر داشت بیکاری گسترده، فقر، استثمار و جنگ، که در هر جایی از جهان توده‌ء زحمتکش را در خود تنیده است، فقط مارکسیسم لنینیسم راه نجات را نشان می‌دهد. تنها مارکسیسم لنینیسم مجهز به آن سلاحی است، که توده‌ء کارگر جهان سرمایه‌داری و خلق‌های تحت ستم جهان سوم جهت آزادیشان ضرورتاً بدان محتاجند. همه‌ء سرو صداهای افول کمونیسم این هدف را دنبال می‌کند، که در مبارزات بزرگ احتمالی آینده، توده‌های تحت ستم را در بعد جهانی خلع سلاح کنند.

برای این که بتوان تحت نظم نوین جهانی با واقعیت مبارزه طبقاتی مقابله نمود، دفاع از عملکرد استالین، که در اساس به معنای دفاع از مارکسیسم لنینیسم می‌باشد، وظیفه فوری کنونی است.

عملکرد استالین، چه در کشورهای قبلاً سوسیالیستی، و چه در کشورهای، که جهت سوسیالیستی خود را حفظ کرده‌اند، چه در کشورهای جهان سوم و همچنین کشورهای امپریالیستی، به شدت مسئله روز است.

استالین در مرکز مسائل روز کشورهای قبلاً سوسیالیستی ایستاده است. بعد از احیای سرمایه‌داری در شوروی، آثار استالین جهت درک روابط متقابل مبارزه طبقاتی در سوسیالیسم، اهمیت بزرگی دارند. بین کارزار لجن مال کردن استالین که تا کنون پیش برده شده است و احیای سرمایه‌داری، که ما آن را تجربه کرده‌ایم، رابطه‌ای وجود دارد.

دامن زدن به نفرت نسبت به مردی، که در ۱۹۵۳ فوت کرده است، اگر نه کاملاً غیر قابل فهم، ولی می‌تواند در اولین نگاه عجیب به نظر آید. ۲۰ سال پیش از روی کار آمدن گورباچف، برژنف [Breschnew]، بوروکراسی، رکود، فساد و نظامیگری را نهادینه کرد. ولی علیه برژنف، نه در شوروی و نه در جهان «آزاد» چنین انتقاد شدید و خشم‌آلودی، که مشخصه جنگ صلیبی ضد استالین است، دامن زده نشد. بدین ترتیب آشکار است، که تمام متعصبین سرمایه‌داری و امپریالیسم در طول سال‌های گذشته، استالین را هدف گرفتند، تا بقایای سوسیالیسم را در شوروی کاملاً درهم بکوبند. بر عکس، خیانت فاجعه‌باری که توسط خروشچف آغاز شد، نشان می‌دهد، که تا چه اندازه اغلب ایده‌های بیان شده توسط استالین دقیق و با اوضاع منطبق‌اند. استالین تأکید می‌کرد، که در سوسیالیسم نیز مبارزه طبقاتی جریان دارد، که نیروهای فتودالی و بورژوازی سابق از مبارزه جهت احیاء ساختار اجتماعی گذشته دست برنداشته‌اند، که اپورتونیست‌های داخل حزب، تروتسکیست‌ها، طرفداران بوخارین [Bucharin] و ملی‌گرایان بورژوا، به اقشار و طبقات ضد سوسیالیستی کمک می‌نمایند تا مجدداً نیروهای خود را جمع‌آوری کنند. خروشچف در مورد ایده‌های فوق می‌گوید، این‌ها تزه‌های بی معنایی هستند که کار را به خودکامگی می‌کشانند. اما در سال ۱۹۹۲ زمانی که تندیس چماق‌گونه تزار بوریس برپا گردید، حقانیت تحلیل‌های استالین اثبات شد. دشمنان دیکتاتوری پرولتاریا وقفه ناپذیر ادعا می‌کردند، که استالین نه دیکتاتوری پرولتاریا، بلکه حکومت مستبدانه خودش را اعمال می‌کند. لغت Gulag (اردوگاه کار اجباری و تبعیدگاه) هم‌طراز «دیکتاتوری استالینیستی» به کار برده شده است. اما آن‌هائی که، در زمان استالین در Gulag بودند، امروزه بورژوازی نوین حاکم را تشکیل می‌دهند. گفته می‌شد، با تخریب استالین، می‌بایست دموکراسی سوسیالیستی مجدداً به زندگی بازگردد، اما هنوز استالین کاملاً در گور جا نگرفته بود، که هیتلر مجدداً سر از قبر بیرون آورد. در روسیه، اوکراین، رومانی و اسلواکی، از همه‌ء قهرمانان سیه‌روزی چون، ولاسوها، باندرها [Bandera]، آنتونسکوها

[Antonescu]، تیسوها [Tiso] و دیگر دست نشانندگان نازیسم، اعاده حیثیت شد. واقعه دیوار برلن شلیک خیر مقدم برای عروج دگربارهء نازیسم جدید در آلمان بود. امروزه در حالی که ما در شرق اروپا، سرمایه‌داری و فاشیسم افسار گسیخته را در مقابل خود داریم، بهتر می‌توانیم دریابیم، که استالین واقعا مدافع قدرت طبقه کارگر بوده است.

استالین در مرکز مباحثات سیاسی کشورهای استالینیست است که به سوسیالیسم پای‌بندند. رسانه‌ها مرتباً به ما خاطر نشان می‌سازند، که متاسفانه هنوز هم در جهان آخرین نمونه از استالینیست‌ها وجود دارند. فیدل کاسترو [Castro] در یک جزیره کوچک خود را چون یک دینوسور استالینیستی می‌نمایاند. کیش شخصیت کیم ایل سونگ [Kim Il Sung] از استالین هم فراتر می‌رود. آدمکشان چینی میدان تی‌ان‌مین وارثان شایسته استالین هستند. تعدادی ویتنامی دگم هنوز هم عکس‌های هوشی‌مین [Ho Chi Minh] و استالین را بلند می‌کنند. خلاصه این که، این چهار کشوری که، به هر ترتیب به راه سوسیالیسم گام برمی‌دارند، به بهانه نام استالین سریع از دنیای «متمدن» رانده شده‌اند.... طبیعتاً با این سر و صداها مکرر می‌بایست جریان‌ات «ضد استالینیستی»، یعنی بورژوازی و خرده بورژوازی در این کشورها، به خود آمده و تقویت گردند.

آثار استالین در جهان سوم نیز اوتوریتته کسب می‌کند. امروزه تمامی مبارزات ضد بربریت امپریالیستی در جهان سوم، به بهانهء مبارزه علیه استالینیسم مورد تعقیب قرار می‌گیرند و به انشعاب کشیده می‌شوند. اخیراً، بر مبنای روزنامه فرانسوی «Le Monde» حزب کمونیست فیلیپین توسط «هیولای استالینیستی پاک سازی شده است»^۸. همچنین اعلامیه‌ای از گروه مایزون خبر داد که احتمالاً در آدیس آبابا «استالینیست‌های» جبهه آزادیبخش خلق تیگرس، قدرت را به چنگ آورده‌اند. مارسل نیدرگانگ [Niedergang] در «Le Monde» می‌نویسد، در پرو هنوز هم تزه‌های مائوئیستی استالینیستی «این شعارهای پتک مانند زمان گذشته» به گوش می‌رسد. حتی مطالبی برای مطالعه به ما داده شد، که حزب بعث سوریه بر یک «سیستم اجتماعی بسته استالینیستی» حکومت می‌کند.^۹ اواسط جنگ خلیج روزنامه‌ای اخبار یک مجله شوروی را بازگو می‌کرد، که از مقایسه عکس استالین و صدام حسین، بر این باور بود که می‌توان استنباط کرد، که صدام پسر زنا زاده گرجی بزرگ است. و نظامیان خشمگینی که پدر آریستید [Aristide] محبوب را از جزیره بیرون کردند، کاملاً جدی ادعا می‌کنند که او در مقام ریاست جمهوری یک «دیکتاتوری کامل» برپا کرده است!

۸- Patrice de Beer, Le Monde, 7.8.1991: La lente érosion

۹- تریبون بین‌المللی هرالد، ۵.۱۱.۱۹۹۱

آثار استالین برای تمام خلق‌هائی که، به خاطر آزادی از یوغ امپریالیسم مبارزه را آغاز کرده‌اند، موضوع مورد بحث روز می‌باشد. استالین همانند لنین، قاطعیت در مبارزه بی رحمانه و سرسخت طبقاتی را خواهان است. استالین نشان داد که، جهت حل مسائل بنیانی توده زحمتکش، می‌بایست در سخت‌ترین موقعیت‌ها فقط با رفتار قاطع و نرمش ناپذیر به دشمن طبقاتی برخورد کرد. رفتار آشتی پذیر، اپورتونیستی، مایوسانه و جیونانه، اجتناب ناپذیر به شکست جنبش و انتقام خونین از جانب نیروهای ارتجاعی می‌انجامد. خلق‌های جهان سوم، امروزه در شرایط مشکلی همسان با شوروی سال‌های ۱۹۲۰ - ۱۹۳۳ قرار دارند. سازمان سیا و عاملینش در آفریقای جنوبی، با استفاده از عقب مانده‌ترین نیروها ۹۰۰ هزار نفر از ساکنین موزامبیک را قتل عام کردند. بنیادگرایان هندو که برای مدت طولانی از طرف کنگره هند و بورژوازی بزرگ پشتیبانی می‌شدند، فضای ترور را بر هند غالب کرده‌اند. در کلمبیا، همکاری و رقابت ارتش و پلیس ارتجاعی، سازمان سیا و قاچاقچیان، بین مردم حمام خون برپا کرد. در عراق، جائی که بعد از یک تهاجم جنایت کارانه، ۲۰۰ هزار کشته بر جای ماند، به واسطه تحمیل تحریمات مدافعین حقوق بشر، ده‌ها هزار کودک یکی پس از دیگری جان دادند. در تمام این شرایط غیر عادی، نمونه استالین نشان می‌دهد، که چگونه می‌توان توده‌ها را برای یک مبارزه پر خشم و پیروزمند علیه دشمنی که آماده هر جنایتی است، بسیج کرد. در عین حال هستند بعضی از احزاب انقلابی جهان سوم که در جریان مبارزات پر مخاطره با امپریالیسم قدم به قدم به یأس و تسلیم کشیده می‌شوند. این تغییر ماهیت تقریباً همیشه با حمله به استالین همراه و هم زمان است. مثال این مورد، جدیدترین تغییر ماهیت احزاب جبهه آزادی السالوادور است.

درون حزب کمونیست فلیپین از سال ۱۹۸۵ گرایش اپورتونیستی شکل گرفت که می‌خواست جنگ خلق را کنار گذاشته و به پروسه «آشتی ملی» گام نهد. این حزب به صورت دنباله‌روی گورباچف و مدافع خط او، شدیداً به استالین حمله کرد. همان اپورتونیسم در شکل «چپ» نیز ظاهر شد: از آن جائی که آن‌ها می‌خواستند سریع به قدرت دست یابند، بعضی از اعضاء، خط نظامی و سیاست قیام در شهرها را پیشنهاد کردند. مسئولین این جریان در مینداناو پاک سازی حزب را جهت تصفیه آن از جاسوسان رخنه کرده پلیس، سازمان دادند. آن‌ها صدها نفر را بر خلاف همه قوانین حزبی، به قتل رساندند. اما زمانی که کمیته مرکزی تصمیم به بررسی این واقعه گرفت، همه اپورتونیست‌ها علیه «پاکسازی استالینیستی» به صحنه آمدند. ژوزه ماریا سیسون [Sison] در این باره چنین نوشت:

«اعضائی که به شدت در مقابل جنبش اصلاح ایستادند، در زمینه روند نظامی‌گری، افول نفوذ در توده‌ها، تعقیب هیستریک که گسترش خارق‌العاده‌ای پیدا کرده است و همچنین تغییر ماهیت حزب در جهت کانگستریسم، بزرگ‌ترین مسئولیت را دارند. آن‌ها مدت طولانی است که در کارزار افترا زدن و فتنه برانگیختن شرکت دارند. بر مبنای مدارک، این خائنین، به جاسوسان مخفی و متخصصین جنگ روانی آمریکا، رژیم رامو، ملحق شدند تا با کمک آن، تقویت ایدئولوژیک، سیاسی و سازماندهی حزب کمونیست فیلیپین را مانع شوند».^{۱۰}

روزنامه «Democratic Palestine»: جبهه خلق برای آزادی فلسطین بحث درباره استالین را چنین سمت می‌دهد. «جنبه‌های برجسته منفی دوران استالین عبارتند از: اشتراکی کردن اجباری، تحت فشار قرار دادن آزادی بیان و دموکراسی در حزب و جامعه، اعمال مافوق مرکزیت بر مصوبات در حزب، دولت شوراها و در جنبش کمونیستی بین‌المللی».^{۱۱}

تمام این انتقادات وارده به استالین چیزی نیست جز تکرار همان حملات کهنه‌ء ضد کمونیستی سوسیال دموکراسی. ادامه تا به آخر این راه، نقطه‌ء پایان FDLP (جبهه خلق برای آزادی فلسطین) به عنوان یک سازمان انقلابی است. همه‌ء آن کسانی که در گذشته بدین راه رفتند، بدون شک در این رابطه نیز تحول می‌یابند.

جدیدترین تحول جبهه آزادی بخش ملی ساندنیست (Frente Sandinista de Liberacion Nacional) نیز از این منظر آموزنده است. توماس بورگه [Borge] در مصاحبه‌اش با فیدل کاسترو، «استالینیسم» را به شدت مورد حمله قرار داد: زیر همین کلاه غیبی، SNBF به یک ساختار سوسیال دموکراسی بورژوائی استحاله یافت.

آثار استالین در اروپا نیز پس از احیای سرمایه‌داری در اروپای شرقی، اهمیت نوینی می‌یابد. جنگ داخلی در یوگوسلاوی نشان داد، که اگر رقابت بین قدرت‌های امپریالیستی جنگ بزرگ جدیدی را دامن بزند، چه قتل عامی مجدداً مجموعه قاره‌ء اروپا را در خود فرو خواهد برد. یک چنین امکانی را دیگر نمی‌توان غیر محتمل دانست. نقشه امروزه جهان شباهت‌هایی را با شرایط سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۴، که قدرت‌های امپریالیستی به خاطر تقسیم اقتصادی جهان رقابت می‌کردند، نشان می‌دهد. در حال حاضر روابط بین شش مرکز بزرگ امپریالیستی، آمریکا، بریتانیای کبیر، ژاپن، آلمان، روسیه و فرانسه بسیار نا روشن است. ما به دورانی پا نهاده‌ایم، که در آن اتحادها منعقد

۱۰- Statement، 8.12.1992

۱۱- فلسطین دموکراتیک، ژوئیه - سپتامبر ۱۳۹۲/۵/۳۱

و منحل می‌شوند و جنگ‌ها در زمینه اقتصادی و مالی با شدت فزاینده‌ای جریان می‌یابند. تشکیل دسته‌بندی‌های جدید امپریالیستی نیز که آماده تقابل مسلحانه با یکدیگر باشند، امکان پذیر است. جنگ بین قدرت‌های بزرگ امپریالیستی تمام اروپا را به یک یوگوسلاوی گسترده تبدیل خواهد کرد. با در نظر گرفتن چنین امکانی، آثار استالین درخور تعمق جدیدی است.

در مبارزه ایدئولوژیکی که در احزاب کمونیست کلیه کشورهای جهان بر سر مسئله استالین در جریان است، می‌توان علائم مشترکی را تشخیص داد.

در کشورهای سرمایه‌داری فشار اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی که از طرف بورژوازی بر کمونیست‌ها اعمال می‌شود بسیار شدید است. این فشار منبع دائمی تغییر ماهیت، خیانت، و انشقاق آرام به شرایط دیگر است. هر خیانتی، از دید خائن یک توجیه ایده‌ئولوژیک را می‌طلبد. به طور عام یک انقلابی که، به اپورتونیسیم درغلنیده است، «حقیقت را از طریق استالینیسیم» کشف می‌کند. او شیوه مطالعه بورژوا مابانه تاریخ جنبش انقلابی تحت رهبری استالین را - همان طور که هست - برمیگزیند. مرتدان به طور واقعی چیزی را کشف نمی‌کنند. آن‌ها خیلی ساده از بورژوازی کپی می‌کنند. چرا این عده از خائنین «حقیقت را از طریق استالین کشف کردند» (قطعاً، به خاطر بهتر کردن جنبش کمونیستی)؟ ولی چرا هیچ یک از آن‌ها «حقیقت را از طریق چرچیل [Churchill] کشف» نکرد؟ کشفی که، از سوی دیگر به جهت «بهتر کردن» مبارزه ضد امپریالیستی مهم می‌بود. نیم قرن جنایت در خدمت امپراتوری انگلیس بخشی از اعتبارات چرچیل است: (جنگ در آفریقای جنوبی، ترور در هند، جنگ امپریالیستی اول و در ادامه آن لشکر کشی علیه جمهوری نو بنیاد شوروی، جنگ علیه عراق، ترور در کنیا، جنگ سرد، تهاجم به یونان ضد فاشیست و غیره.) شاید در این قرن، چرچیل تنها سیاستمدار بورژوازی همسان هیتلر، باشد.

هر نوشته سیاسی و تاریخی مهر موضع طبقاتی نویسنده را دارد. از سال‌های ۲۰ تا ۱۹۵۳ اغلب نوشتجات منتشره غربی در مورد اتحاد شوروی در خدمت مبارزه بورژوازی و خرده بورژوازی علیه سوسیالیسم اتحاد شوروی بوده است. در قیاس، آثار ارائه شده از سوی اعضای احزاب کمونیست و روشنفکران چپ جهت شناخت واقعیت اتحاد شوروی در دفاع از حقانیت تجارب اتحاد شوروی، کم‌تر هستند. اما از سال ۱۹۵۶ خروشچف و حزب کمونیست اتحاد شوروی، کل تاریخ نگاری بورژوازی درباره دوران استالین را قطعه قطعه اقتباس کردند. از آن زمان به بعد، انقلابیون جهان غرب در رابطه با دوران تعیین کننده خیزش جنبش کمونیستی، و قبل از همه، در دوران استالین، تحت فشار

ایدئولوژیک مستمری قرار گرفته‌اند. اگر لنین انقلاب اکتبر را هدایت کرد و جهت‌گیری ساختمان سوسیالیسم را نشان داد، استالین نیز کسی بود که، در یک مقطع زمانی سی ساله ساختمان سوسیالیسم را متحقق ساخت. پس، تمام نفرت بورژوازی بر کار عظیم و تحقق یافته‌ای متمرکز شد که تحت رهبری استالین، انجام گرفت. آن کمونیستی که، در برابر اطلاعات یک جانبه، جعلی، دغلکارانه و هدفمند بورژوازی، موضع استوار طبقاتی اتخاذ نکند، ناگزیر منحرف خواهد شد. بورژوازی، در ارتباط با تاریخ اخیر، علاقه‌ای را که در منفور کردن و تهمت به استالین نشان داده است، نسبت به هیچ دشمنی و در هیچ کجا ابزار نکرده است. هر کمونیستی می‌بایست در مقابل "اطلاعات" مربوط به عصر استالین که از جانب بورژوازی (و پیروان خروشچف) منتشر می‌شود، موضع بدبینانه سیستماتیک اتخاذ نماید. او باید از تمام منابع اطلاعاتی اندکی که در دفاع از آثار انقلابی استالین وجود دارد، استفاده نماید. اپورتونیست‌ها در احزاب مختلف جرأت نمی‌کنند در مقابل تهاجم ایدئولوژیک ضد استالین - که آشکارا هدف ضد کمونیستی دارند - اقدامی نمایند. آن‌ها در مقابل فشار زانو می‌زنند، «به انتقاد از استالین، آری» می‌گویند ولی می‌خواهند نشان دهند که استالین را «از موضع چپ» انتقاد می‌کنند.

ما امروز می‌توانیم ترازنامه ۷۰ ساله «انتقاد انجام شده از جانب چپ» بر کل عملکرد حزب بلشویک تحت رهبری استالین را به دست دهیم. ما در این مورد صدها کتاب نگاشته شده از سوی سوسیال دموکرات‌ها، تروتسکیست‌ها، طرفداران بوخارین و روشنفکران چپ «مستقل» در اختیار داریم. نقطه نظرات و عقاید آن‌ها توسط خروشچف و حامیانش و مدافعان تیتو [Tito] پذیرفته شده و تکمیل گردیده‌اند. در حال حاضر ما می‌توانیم خصوصیت واقعی طبقاتی این فرهنگ را بهتر بشناسیم. آیا همه این انتقادات، به جریانی انقلابی، آنطور که در عملکرد استالین تجسم یافته است، منتج شده‌اند؟

تئوری‌ها بعد از هر عمل اجتماعی مربوطه ارزیابی می‌شوند. رویدادهای انقلابی در جنبش کمونیستی بین‌المللی تحت رهبری استالین جهان را تکان داد و بر حرکت تاریخ بشری مهر زد. اما ما در سال‌های ۱۹۸۵ - ۱۹۹۰ توانستیم پیوستن تمام انتقادات به اصطلاح چپ به استالین را همانند تعداد بیشماری باریکه آب به سیل بزرگ ضد کمونیستی شاهد باشیم. سوسیال دموکرات‌ها، تروتسکیست‌ها، آنارشویست‌ها، پیروان بوخارین و تیتو، بوم‌شناسان، همه و همه در جنبش «برای آزادی، دموکراسی و حقوق بشر»، گردهم آمدند، تا هر آن چه را که از سوسیالیسم در شوروی باقی مانده بود، نابودسازند. همه این انتقادات انجام شده به استالین «از چپ»، توانستند به آخرین نتایج انتخاب سیاسی‌شان برسند، همه به احیاء سرمایه‌داری افسار گسیخته، بنای یک

دیکتاتوری بی رحمانه بورژوازی، تخریب دستاوردهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی توده‌های زحمتکش و در بسیاری موارد عروج فاشیسم و آغاز جنگ داخلی ارتجاعی، انجامیدند.

کارزارهای ضد استالینیستی علیه کمونیست‌هایی که در سال ۱۹۵۶ علیه رویزیونیسم ایستادند و از استالین دفاع کردند، قابل توجه است. در سال ۱۹۵۶ حزب کمونیست چین، شهادت این را داشت که از آثار استالین دفاع کند. نوشته‌ها آن‌ها «درباره تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا»^{۱۲} کمک ارزنده‌ای به مارکسیست‌لنینیست‌های سراسر جهان نمود. در ضمن کمونیست‌های چینی نیز بر پایه تجارب خود از برخی عمرکدهای معین استالین انتقاد کردند. در بحث بین کمونیست‌ها، این امری کاملاً طبیعی است.

ولی گذشت زمان نشان داد که بسیاری از این انتقادات، شکل کلی گوئی به خود گرفتند. این مسئله بر کمونیست‌هایی که همه انتقادات اپورتونیستی ممکنه را باور داشتند، تأثیر منفی به جا گذاشت. مثلاً بعضی رفقای چینی گفتند که، استالین برخی مواقع از دو شکل تضاد، یعنی تضاد درون خلق و تضاد درون دشمن که اشکال مبارزه متناسب با خود را می‌طلبند، شناخت روشنی نداشت. از این انتقاد کلی گوئی شده، برخی از رفقا به این نتیجه رسیدند، که استالین تضادهای با بوخارین را به خوبی حل نکرد. آن‌ها سرانجام به خط سوسیال دموکراتیک بوخارین منحرف شدند.

همچنین رفقای چینی بر این نظر بوده‌اند، که استالین در برخی موارد در مسائل داخلی احزاب دیگر دخالت می‌کرد و استقلال آن‌ها را خدشه‌دار می‌نمود. از این انتقاد عمومی برخی به این نتیجه رسیدند که، استالین حق نداشت سیاست تیتو را محکوم کند. آخر الامر همین آدم‌ها تیتوئیسم را به عنوان «شکل ویژه مارکسیسم - لنینیسم یوگوسلاوی» تأیید کردند. امروزه با در نظر گرفتن آخرین وقایع در یوگوسلاوی بهتر می‌شود فهمید، که چگونه تیتو از زمان قطع رابطه با حزب بلشویک، سیاست ملی‌گرائی بورژوازی را تعقیب می‌کرد و در دستان ایالت متحده آمریکا افتاد.

این چنین جستجوی کور کورانه، و چنین سردرگمی ایدئولوژیک در رابطه با مسئله استالین - چنان که ما اکنون نشان دادیم - تقریباً در تمام احزاب مارکسیست لنینیستی پیش آمده است.

ما می‌توانیم از یک دیدگاه عمومی جمع‌بندی‌ای را به دست آوریم. برای ارزیابی تمام وقایع سال‌های ۱۹۲۳ تا ۱۹۵۳ می‌بایست تلاش کنیم، که حزب بلشویک و خط

سیاسی آن را که استالین از آن دفاع می‌کرد، کاملاً بشناسیم. بدون ارزیابی فاکت‌های درجه اول و شناخت از طرح ارائه شده رهبری حزب بلشویک، نمیتوان از انتقاد به عملکرد استالین استقبال نمود.

قسمت يكم

استالین جوان سلاح خود را شکل می‌دهد

در آغاز قرن بیستم تزاریسم با دستگاه عظیم سرکوب‌اش، عقب مانده‌ترین رژیم اروپا بود. بدین معنی که یک قدرت نظامی فئودالی استبدادی، بر یک جمعیت اکثراً دهقان و بی سواد حکومت می‌کرد. جمعیت روستائی روسیه در ظلمت نادانی و عمق بدبختی و قحطی دائمی، که گاه به گاه به شورش می‌انجامید، زندگی می‌کرد.

فقر و کمبود مواد غذایی مشخصه روسیه در مقطع زمانی ۱۸۰۰ تا ۱۸۵۴ می‌باشد. بین سال‌های ۱۸۹۱ و ۱۹۱۰ سیزده بار کمبود محصول و یک قحطی سه ساله وجود داشت. دهقانان بر روی زمین‌های کار می‌کردند که، در فواصل منظم تقسیم می‌شدند و هر سال کوچکتر می‌گردیدند. این زمین‌ها اغلب قطعات باریک و از هم دور افتاده‌ای بودند. یک سوم خانوارهای دهقانی، خیش آهنی در اختیار نداشتند، یک چهارم آن‌ها برای آیش زمین نه اسب بارکش داشتند و نه گاو ورز. محصول رسیده با داس درو می‌شد. اکثریت دهقانان روسیه در مقایسه با دهقانان فرانسه و بلژیک، در حوالی سال‌های ۱۹۰۰ هنوز در سطح قرن چهاردهم زندگی می‌کردند.^{۱۳}

در طول ۵ سال اول قرن خودمان [قرن بیستم] مجدداً در بخش اروپائی روسیه صدها شورش دهقانی شکل گرفت. قصرها و ساختمان ادارات به آتش کشیده شدند و زمین‌داران بزرگ به قتل رسیدند. اما این مبارزات همیشه به یک منطقه محدود گشته و توسط پلیس و ارتش بی رحمانه سرکوب می‌شدند. در سال ۱۹۰۲ در خارکوف و پولتوف مبارزات قیام گونه‌ای شکل گرفت. جنبش از ۱۸۰ روستا شروع شد و ۸۰ مقر اربابان مورد یورش قرار گرفت. فرماندهان نظامی منطقه، قیام دهقانی در ساراتوف و بالاشوف را چنین گزارش دادند: «دهقانان با قدرتی غیر منتظره همه چیز را به آتش کشیدند و خراب کردند؛ سنگ رو سنگ نگذاشتند: همه چیز به غارت رفت: غله، مغازه‌ها، مبل‌ها، وسائل خانه، حیوانات خانگی و ورقه‌های آهنی بام‌ها. در یک جمله، هر آنچه را که می‌توانستند حمل کنند. بقیه را آتش نابود کرد».^{۱۴}

بعدها، این دهقانان ساده و فقیر به جنگ جهانی اول فرستاده شدند. تزار که هنوز

Sidney und Beatrice Webb. Soviet Communist; A New Civilisation?, -۱۳
Longmans, Green and co. Edition National union of General and Municipal
Workers, 1935, S. 236

هم از جانب بیش از نیمی از جمعیت به صورت نیمه خدا مورد احترام بود، امید داشت، که بتواند عمدتاً با لشکر کشی به سوی مدیترانه، مناطق جدیدی را فتح نماید. این جنگ برای روسیه نابودی ۲۰۵ میلیون انسان را در پی داشت که اکثر آن‌ها از دهقانان گسیل شده به ارتش بودند. بر این سیه روزی‌های دائمی، ویرانه‌های ناشی از جنگ و قربانیان بی شمار اضافه گردیدند.

در روسیه فئودالی اواخر قرن نوزدهم نیروهای تولیدی نوینی به وجود آمدند. شرکت‌های بزرگ، راه آهن و بانک‌ها عمدتاً در دست سرمایه‌های خارجی قرار داشتند. طبقه کارگر، که بی رحمانه استثمار می‌شد و به شدت در مناطق مختلف تولیدی متمرکز بود، تحت هدایت حزب بلشویک، نیروی رهبری کننده مبارزه ضد تزاری گردید. در آغاز سال ۱۹۱۷ خواست اساسی همه نیروهای انقلابی پایان دادن به جنگ جنایت کارانه جهانی بود. بلشویک‌ها در زمینه دهقانی راه حل دوگانه‌ای را در پیش گرفتند. صلح فوری و تقسیم زمین. سیستم کهنه، رو به زوال و عقب‌گرایی تزاریسم در فوریه ۱۹۱۷ سرنگون شد. آن احزابی که خواهان دموکراسی بورژوائی بودند، قدرت را غصب کردند. رهبران آن‌ها بیش‌تر به بورژوازی انگلستان و فرانسه، که ائتلاف علیه آلمان را هدایت می‌کردند، وابسته بودند. به مجرد این که دولت بورژوازی تشکیل شد، نمایندگان احزاب مختلف «سوسیالیستی» یکی بعد از دیگری بدان پیوستند. در ۲۷ فوریه ۱۹۱۷ کرنسکی [Kerensky] یگانه «سوسیالیست» در بین ۱۱ وزیر رژیم جدید بود.^{۱۵} سوسیال رولوسیونرها، منشویک‌ها، خلقی‌ها و Trudowiki (حزب کار) در ۲۹ آوریل به شرکت در دولت، رأی دادند.^{۱۶} این چهار حزب در واقع روش سوسیال دموکراسی اروپا را دنبال کردند.

در ۵ ماه مه کرنسکی اداره جنگ و وزارت نیروی دریائی را به عهده گرفت. او در کتاب خاطراتش برنامه همه دوستان «سوسیالیست» اش را چنین می‌آورد:

«هیچ ارتشی نمی‌تواند بلند پروازانه در مورد هدف نبرد سؤال کند. ما باید یک حقیقت ساده را بیان نمائیم: شما می‌بایست خودتان را برای وطن فدا کنید».^{۱۷}

«سوسیالیست‌ها» واقعا برای منافع زمین‌دارن بزرگ و سرمایه، کارگران و دهقانان

۱۵- Alexander Kerensky, *La Russie au tournant de l'histoire*, Ed. Pion, 1967, S. 296. in Deutsch erschien das Buch unter Alexander F. Kerenski, *Die Kerenski-Memoiren; Russland und der Wendepunkt der Geschichte*, Stuttgart 1966. Hier aus dem französischen Zitiert und übersetzt.

۱۶- همان جا، صفحه ۳۳۰

۱۷- همان جا، صفحه ۳۶۶.

را مجدداً به قتل عام خونینی روانه کردند. دوباره صدها هزار نفر طعم مرگ را چشیدند. تحت چنین شرایطی بلشویک‌ها عمیق‌ترین آرزوها و تلاش‌های کارگران و توده‌ء دهقانان را در جریان سازماندهی قیام ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ با شعارهای: «زمین از آن دهقان»، «صلح فوری» و «دولتی کردن بانک‌ها و شرکت‌های بزرگ»، تحقق بخشیدند. انقلاب کبیر اکتبر، اولین انقلاب سوسیالیستی، پیروز گردید!

فعالیت‌های استالین در سال‌های ۱۹۰۰ - ۱۹۱۷

ما می‌خواهیم با این پیش‌زمینه در برخی وقایع زندگی استالین در سال‌های ۱۹۰۰ و ۱۹۱۷ تعمق کنیم. این امر در خدمت درک بهتر نقشی است که او در سال‌های بعد از آن ایفا نمود. ما از کتاب *Stalin, Man of History* (استالین، مرد تاریخ) اثر یان گری [Grey]، که بر مبنای دانش ما، بهترین بیوگرافی نوشته شده توسط یک غیر کمونیست است، فاکت‌هایی می‌آوریم.^{۱۸}

ژوزف ویساریونویچ چوگاشویلی در ۲۱ دسامبر ۱۸۷۹ در گوری، گرجستان متولد شد. پدرش ویساریون با شغل کفاشی به یک خانواده زارع سرف تعلق داشت. مادرش، یکاتارینا گئورگیونا گلاذتسه [Gladze]، نیز دختر یک زارع سرف بود. بنابراین والدین فقیر و بی‌سواد استالین، به تحتانی‌ترین قشر جامعه متعلق بودند. او یکی از اندک رهبران حزب بلشویک با چنین منشأ ساده‌ای بود. او در طول زندگی‌اش سعی می‌کرد که برای کارگران آموزش ندیده، قابل فهم صحبت کند و بنویسد.

ژوزف چوگاشویلی در مدرسه ابتدائی گوری که ۵ سال در آن درس خواند، به خاطر هوش بالا و حافظه خارق‌العاده‌اش انگشت نما بود. او این مدرسه را در سال ۱۸۹۴ ترک کرد و به عنوان «بهترین محصل» برای شرکت در سمینار کشیشی تفلیس، یعنی با اهمیت‌ترین مؤسسه آموزشی گرجستان، که در عین حال مرکز اپوزیسیون علیه تزاریسیم هم بود، پیشنهاد شد. در سال ۱۸۹۳ در آنجا اعتصابی توسط کتسخوولی [Ketskhoveli] بر پا گردید که در پی آن ۸۷ دانشجو از سمینار اخراج شدند.^{۱۹}

زمانی که استالین در ۱۵ سالگی، دو سال تحصیلی را با موفقیت گذرانده بود، با یک حوزهء مخفی مارکسیستی در ارتباط قرار گرفت. او در جستجوی کتاب فروشی‌ای به نام شلیدزه [Schelidze] بود که در آن جوانان رادیکال به آثار مترقی دسترسی

۱۸- یان گری، استالین، *Man of History*, Abacus, Sphere Book LTD, 1982, Großbritannien.

۱۹- همان جا، صفحه ۱۸ و ۱۴

داشتند. در سال ۱۸۹۷ نماینده ناظم در دفتر یاد داشت‌اش نوشت که چوگاشویلی را هنگام مطالعه کتاب، «توسعه فرهنگی ملت‌ها»، اثر لتارنئوس و چندی پیش نیز با کتاب «کارگران دریا» و همچنین اثر ویکتور هوگو «نود و سه» دیده و در مجموع سیزده بار مچ او را با کتاب‌های ممنوعه گرفته است.^{۲۰}

در سال ۱۸۹۷ عضویت چوگاشویلی هجده ساله در اولین سازمان سوسیالیستی گرجستان، که توسط شوردانیا [Schordanija]، چایدزه [Tscheidze] و سره‌تلی [Zereteli] هدایت می‌شد، پذیرفته شد. اینان بعدها، بلشویک‌های سرشناسی گردیدند. یک سال بعد ژوزف ویساریونویچ یک حوزه آموزشی برای کارگران ایجاد کرد. در این زمان او آثار پلخانوف [Plechanow] و اولین نوشته‌های لنین را خواند. در سال ۱۸۹۹ او را از سمینار تفلیس اخراج کردند. از این به بعد استالین به یک انقلابی حرفه‌ای تبدیل شد.^{۲۱}

استالین در جوانی نیز دارای هوش خارق‌العاده و حافظه‌ای قابل توجه بود. او با تکیه به نیروی خود در جریان مطالعه بسیار، شناخت سیاسی جامعی به دست آورد. جهت خوار شمردن عملکرد استالین، تقریباً تمام نویسندگان بورژوازی به پندهای احمقانه تروتسکی [Trotski] پناه می‌برند. او می‌نویسد:

«استالین ابزار اصلی این سرنگونی است. او در دنبال کردن اهدافش دارای درک عملی، پشتکار و استقامت است. افق دید سیاسی‌اش بی اندازه محدود و سطح تئوری‌اش کاملاً ابتدائی است. خرده ریزهای سرهم بندی شده او در کتاب مسائل اساسی لنینیسم که در آن سعی کرده به سنت‌های تئوریک حزب، ادای احترام و تکریمی کرده باشد، انباشته از اشتباهات دبستانی است. عدم آشنائی او با زبان‌های بیگانه، مجبورش می‌کند که زندگی سیاسی کشورهای دیگر را از اخبار دست سوم اخذ کند. او بر مبنای نوع فهم‌اش تجربه‌گرایی است سرسخت و تهی از هر نیروی تفکر خلاق. برای رده بالای حزب (در بین جمع وسیع‌تر او را اصلاً نمی‌شناختند) او همیشه انسانی به نظر می‌رسد، که فقط برای نقش‌های دوم و سوم خلق شده است».^{۲۲}

۲۰- همان جا، صفحه ۲۰-۲۱ و مک‌نئال [MacNeal]، استالین، مک‌میلیان Publishers, لندن. ۱۹۸۸، صفحه ۹

۲۱- یان گری، همان اثر، صفحه ۲۲-۲۴

۲۲- تروتسکی، Deutsch, Ma Vie, Gallimard, Livre de poche, 1966, S. 683, نقل قول از <http://www.marxists.org/archiv/trotsky/1929/leben/41-todlinins.htm>, gelesen : am 28.1.2013

در اول ماه مه ۱۹۰۰ استالین برای ۵۰۰ کارگر که مخفیانه درکوه‌های اطراف تفلیس گرد آمده بودند سخنرانی کرد. آن‌ها در زیر عکس‌های مارکس و انگلس سخنرانی‌هایی را به زبان‌های گرجی، روسی و ارمنی استماع کردند. در طول سه ماه بعد از آن، اعتصابات کارخانجات تفلیس و راه آهن به وقوع پیوست. استالین جزو سازمان دهندگان این اعتصابات بود. در ابتدای ۱۹۰۱ او اولین شماره نشریه مخفی ایسکرا را که توسط لنین در لایپزیک چاپ شده بود، پخش نمود. در اول ماه مه ۱۹۰۱ دو هزار کارگر در تفلیس برای اولین بار اعتصاب آشکاری را سازمان دادند. پلیس قهر آمیز به آن حمله کرد. لنین در این باره در ایسکرا نوشت، که این واقعه «برای کل منطقه قفقاز دارای اهمیت تاریخی است».^{۲۳}

در طول همین سال استالین، کتسخوولی و کراسین [Krassin] شاخه رادیکال سوسیال دموکراسی گرجستان را رهبری می‌کردند. آن‌ها چاپخانه‌ای دایر نموده، ایسکرا را دوباره چاپ کرده و اولین روزنامه گرجی Brdsola (نبرد) را مخفیانه منتشر کردند. آن‌ها در اولین شماره از وحدت فراملی حزب دفاع کردند و به هواداران میانه‌روی ایجاد یک حزب مستقل گرجی، متحد با حزب روسی، حمله نمودند.^{۲۴} در نوامبر ۱۹۰۱ استالین به عضویت اولین کمیته حزب سوسیال دمکرات روسیه انتخاب گردید و به باتوم، شهری که ۵۰٪ جمعیت آن ترک بود، فرستاده شد. او در فوریه ۱۹۰۲ در مهم‌ترین کارخانجات این شهر ۱۱ حوزه تعلیماتی سازمان داد. در ۲۷ فوریه ۶۰۰۰ کارگر تصفیه خانه نفت در یک مارش خیابانی شرکت کردند. ارتش آتش گشود، ۱۵ تظاهر کننده را به قتل رساند و ۵۰۰ نفر نیز دستگیر شدند.^{۲۵}

یک ماه بعد استالین نیز دستگیر و تا آوریل ۱۹۰۳ زندانی شد. سپس به سه سال تبعید به سیبری محکوم گردید. او در سال ۱۹۰۴ از سیبری فرار کرد و به تفلیس بازگشت.^{۲۶}

زمانی که در سیبری در تبعید بود به دوستی در لایپزیک نامه‌ای نوشت و در رابطه با وظایف سازماندهی از او خواهش کرد کپی نامه را به رفیقی بفرستد. در همین زمان او پشتیبانی خود را از موقعیت لنین در حزب، اعلام نمود. از کنگره اوت ۱۹۰۳ حزب سوسیال دموکرات به بلشویکی و منشویکی منشعب شده بود و هیئت نمایندگی

۲۳- یان گری، اثر یاد شده، صفحه ۲۹-۳۱

۲۴- همان جا، صفحه ۳۲

۲۵- همان جا، صفحه ۳۴-۳۵

۲۶- همان جا، صفحه ۳۸

گرجستان به دومی تعلق داشت. استالین بعد از مطالعه کتاب «چه باید کرد» لنین، بدون لحظه‌ای تأمل بلشویک‌ها را نمایندگی کرد. یان گری در این رابطه می‌نویسد، «این تصمیم، درک عمیق از مسئله و شهامت می‌طلبید. زیرا لنین و بلشویک‌ها در جنوب قفقاز پشتیبانان کمی داشتند».^{۲۷} در سال ۱۹۰۵ رئیس منشویک‌های گرجستان، شوردانیا، انتقادی بر تزه‌های بلشویکی که استالین از آن‌ها دفاع می‌کرد، نوشت. این مسئله به روشنی جایگاه استالین را از این زمان در جنبش انقلابی گرجستان نشان می‌دهد. در همین سال استالین در تقابل با منشویک‌ها، در مقاله «قیام مسلحانه و تاکتیک ما» از ضرورت قیام مسلحانه برای سرنگونی تزاریسیم، دفاع کرد.^{۲۸} استالین ۲۶ ساله بود که برای اولین بار در دسامبر ۱۹۰۵ بمناسبت شرکت در کنفرانس بلشویک‌ها در فنلاند، با لنین ملاقات نمود.^{۲۹} مابین سال‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۰۸ فعالیت انقلابی شدیدی در قفقاز در جریان بود. در همین مقطع زمانی، ۱۱۵۰ «عملیات تروریستی» را پلیس ثبت کرده که استالین در آن‌ها نقش برجسته‌ای برعهده داشت. او در سال ۱۹۰۷-۱۹۰۸ با ارژونیکیدزه و وروشیلوف [Woroschilow]، منشی سندیکای کارگران نفت، مبارزه وسیع قانونی ۵۰۰۰۰ کارگر صنعت نفت باکو را رهبری کرد. او حق انتخاب نماینده کارگران توسط خود کارگران را به دولت تحمیل کرد، که بعداً می‌توانستند گرد هم آیند و درباره قراردادهای جمعی در رابطه با مزد و شرایط کار بحث نمایند. لنین به این مبارزه کارگران، که اتفاقاً در مقطعی انجام می‌گرفت که در روسیه اغلب سلول‌های انقلابی هر فعالیتی را کنار گذاشته بودند، تهنیت گفت.^{۳۰}

در مارس ۱۹۰۸ استالین برای دومین بار دستگیر و به دو سال تبعید محکوم گردید. او باز هم از تبعید فرار کرد و در سال ۱۹۰۹ به باکو، جایی که حزب در بحران فرو رفته بود و روزنامه هم دیگر منتشر نمی‌شد، بازگشت.

سه هفته بعد از بازگشت‌اش انتشار روزنامه را مجدداً راه اندازی کرد. در مقاله‌ای از «نشریه ارگان منتشر شده در خارج از کشور، که کاملاً از واقعیت روسیه دور افتاده و کار حزبی را نمی‌توانند متحد کنند» انتقاد کرد. استالین این نظر را نمایندگی می‌کرد، که حزب می‌بایست همچنان مخفیانه فعالیت کند. او تشکیل یک کمیته هماهنگی برای سراسر روسیه و همچنین انتشار یک روزنامه در سطح کشور جهت شناساندن نقش

۲۷- همان جا، صفحه ۴۵

۲۸- همان جا، صفحه ۵۱

۲۹- همان جا، صفحه ۵۳

۳۰- همان جا، صفحه ۵۹، ۶۴

حزب و شهامت به انجام و تحکیم کار حزبی را خواستار شد. او این پیشنهادات را مجدداً در سال ۱۹۱۰ برای خیزش نوین جنبش کارگری تکرار نمود.^{۳۱} اما در جریان تدارک یک اعتصاب عمومی در صنعت نفت در مارس ۱۹۱۰ برای سومین بار دستگیر و به مدت ۵ سال به سیبری تبعید گردید. در فوریه ۱۹۱۲ از تبعید گریخت و به باکو رجعت نمود.^{۳۲} استالین مطلع شد، که بلشویک‌ها در کنفرانس پراگ، حزب مستقلی بنیان نهاده‌اند و اداره‌ای برای امور کل روسیه تشکیل شده که او از اعضای آن است. در ۲۲ آوریل ۱۹۱۲ استالین اولین شماره روزنامه بلشویکی پراودا را در سنت پترزبورگ منتشر نمود. او در همان روز همراه منشی دبیرخانه، مولوتوف، برای چهارمین بار دستگیر گردید. او توسط مالینوفسکی [Malinowski] خائن، هوچیگر و جاسوس رخنه کرده در کمیته مرکزی، لو رفته بود. هم چنین شرمونازوف [Schermonazow] که مولوتوف را به عنوان منشی گمارده بود، جاسوس پلیس از آب درآمد. استالین دوباره برای سه سال به سیبری فرستاده شد و بعد از فرار از تبعید، مجدداً مسئولیت پراودا را به عهده گرفت.

استالین با وجود اعتقاد بر ضرورت جدائی از منشویک‌ها ولی با تاکتیکی که لنین دنبال می‌نمود، قدری زاویه داشت. او معتقد بود، که از خط بلشویسم می‌بایست بدون جبهه سازی علیه منشویک‌ها دفاع نمود، زیرا کارگران در تلاش وحدت هستند. تحت هدایت او پراودا به رکورد ۸۰ هزار نسخه رسید.^{۳۳} در سال ۱۹۱۲ لنین، ژوزف ویساریونویچ استالین و دیگر مسئولین حزب را برای به اجرا در آوردن خط اجتناب ناپذیر جدائی از منشویک‌ها به ورشو فراخواند. او سپس استالین را به وین گسیل داشت، جایی که او «مارکسیسم و مسئله ملی» را تدوین کرد. در این نوشته او موضع «خودمختاری فرهنگی ملی» در حزب را به عنوان خط تجزیه طلبانه و تحت شعاع قرار دادن سوسیالیسم نسبت به ملی‌گرائی، افشا کرد. استالین نماینده وحدت ملیت‌های مختلف در یک حزب با مرکزیت واحد، بود.

بعد از بازگشت به سنت پترزبورگ، با دسیسه مالینوفسکی برای پنجمین بار به دور افتاده‌ترین منطقه سیبری، بامحکومیت پنج ساله، تبعید شد.^{۳۴} استالین فقط بعد از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ توانست به سنت پترزبورگ مراجعت نماید، که در آن جا به عضویت دفتر مرکزی تشکیلات بلشویک سراسر روسیه انتخاب گردید. او برای بار دیگر

۳۱- همان جا، صفحه ۶۵-۶۹

۳۲- همان جا، صفحه ۷۰

۳۳- همان جا، صفحه ۷۱-۷۳

۳۴- همان جا، صفحه ۷۵-۷۹

مسئولیت روزنامه پراودا را به عهده گرفت. در کنفرانس حزب در آوریل ۱۹۱۷ در جریان انتخابات کمیته مرکزی توانست به نسبت آرا، مقام سوم را به دست آورد. هنگامی که در ماه ژوئیه پراودا توسط دولت موقت بسته شد و بسیاری از رهبران حزب بلشویک دستگیر گردیدند و لنین مجبور شد در فنلاند، مخفیانه به سر برد، استالین رهبری حزب را به عهده گرفت.

در ماه اوت او از جانب کمیته مرکزی گزارشی به ششمین کنگره حزب، ارائه داد. این خط سیاسی با رای ۲۶۷ نماینده و ۴ ممتنع، مورد تصویب قرار گرفت. استالین چنین توضیح داد:

«نمی‌توان این امکان را نادیده گرفت که، روسیه می‌تواند کشوری باشد، که راه را به سوی سوسیالیسم هموار سازد. باید اعتقاد قدیم را مبنی بر این که تنها اروپا می‌تواند راه را به ما نشان دهد، کنار گذاشت».^{۳۵}

در زمان قیام اکتبر ۱۹۱۷ استالین به همراه چهار عضو دیگر کمیته مرکزی، عضو کمیته نظامی انقلابی بود. کامنف [Kamenew] و گئورگی زینوویف* که توسط ریکوف [Rykov]، نوگین [Nogin]، لوناچارسکی [Lunatscharski] و ایدیلوتین [Idiljutin] پشتیبانی می‌شدند، علناً مخالف کسب قدرت سیاسی توسط حزب بلشویک بودند. با کوشش استالین پیشنهاد لنین مبنی بر اخراج کامنف و [گئورگی] زینوویف رد شد. بعد از انقلاب همان «بلشویک‌های راست» خواهان ایجاد یک دولت ائتلافی با منشویک‌ها و سوسیال رولوسیونرها گردیدند. آن‌ها مجدداً در پی تهدید به اخراج، لاجرم کوتاه آمدند.^{۳۶} استالین به عنوان اولین کمیسر خلق برای مسئله ملیت‌ها تعیین گردید. او این نکته را به سرعت دریافت که بورژوازی بین‌المللی، از بورژوازی منطقه‌ای اقلیت‌های ملی پشتیبانی می‌کند. لذا در این مورد نوشت:

«حق تعیین سرنوشت، حق بورژوازی نیست. بلکه حق توده‌های خلاق ملت مشخصی است. اصل حق تعیین سرنوشت سلاحی است که باید برای تحقق سوسیالیسم مورد استفاده قرار گیرد. این را باید به عنوان تابعی از اصول سوسیالیسم به

۳۵- همان جا، صفحه ۸۸-۹۶

*- [گئورگی زینوویف (۱۸۸۳-۱۹۳۶)] یکی از اعضای حزب کمونیست شوروی، مسئول کمینترن و شاخه حزب در لنینگراد در ۱۹۲۷ به اتهام خیانت به کشور از حزب اخراج گردید. او پس از انتقاد از خود، مجدداً به حزب راه یافت ولی بار دیگر به علت فعالیت‌های تخریبی‌اش دادگاهی شد و به همین اتهام در سال ۱۹۳۶ پاکسازی و اعدام گردید.

۳۶- همان جا، صفحه ۹۷-۹۸

حساب آورد»^{۳۷}

ما می‌توانیم چنین نتیجه بگیریم، که استالین در سال‌های ۱۹۰۱ تا ۱۹۱۷ از سرآغاز حزب بلشویک تا پیروزی انقلاب اکتبر حامی ثابت قدم خط مشی تدوین شده از جانب لنین، بود. هیچ فرد دیگری از رهبران حزب بلشویک نتوانست چنین عمل کرد پایدار و همه جانبه تحسین برانگیزی را نشان دهد. از همان ابتدا، یعنی در زمانی که در بین روشنفکران سوسیالیست تعداد اندکی از پیروان لنین یافت می‌شدند، استالین از لنین پیروی می‌کرد. بر خلاف اکثر رهبران حزب بلشویک، استالین به طور دائم با واقعیت جامعه روسیه و اعضای دست اندرکار درون روسیه در تماس بود. او این اعضای فعال حزب را دقیقاً می‌شناخت و در مبارزه آشکار، مبارزه غیر قانونی، در زندان و در سیبری، با آنها زندگی می‌کرد. شایستگی‌های بسیاری در استالین نهفته بود. او مبارزه مسلحانه را در قفقاز و همچنین مبارزات زیر زمینی را رهبری کرده بود. او فعالیت‌های سندیکائی را سازماندهی کرده بود، روزنامه‌های علنی و مخفی را نشر داده بود، کارهای قانونی و پارلمانی را به انجام رسانده بود و اقلیت‌های ملی و همچنین مردم روسیه را می‌شناخت. تروتسکی به هر کاری دست زد تا گذشته انقلابی استالین را بی ارزش نشان دهد و تقریباً همه نویسندگان بورژوازی بهتان‌های او را در این ارتباط مورد استفاده قرار داده‌اند. تروتسکی می‌گوید:

«استالین عالی‌ترین عضو متوسط حزب ماست»^{۳۸} این که تروتسکی از «حزب ما» صحبت می‌کند، فریب کاری است. او هیچ گاه به آن حزب بلشویکی، که لنین، [گئورگی] زینوویف، استالین، سوردلف [Swerdlow] و دیگران در سال‌های ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۷ پروراندند، تعلق نداشت. او در ژوئیه سال ۱۹۱۷ عضو حزب شد. تروتسکی همچنین می‌نویسد:

«بدون تردید برای لنین تکیه به استالین، زینوویف و کامنف برای پیش برد امور جاری، در اغلب موارد راحت‌تر بود تا تکیه به من. او همیشه مجدانه به این می‌اندیشید که وقت خود و دیگران را تلف نکند، لنین سعی می‌کرد مصرف نیرو را جهت غلبه بر اصطکاکات داخلی تا آنجا که ممکن است به حداقل محدود سازد. من عقاید، شیوه کار، نوع ویژه و نتایج تدوین شده خود را پیش می‌بردم. لنین این را به اندازه کافی می‌دانست و برای آن احترام قائل بود. و دقیقاً به همین جهت او خیلی خوب فهمید، که من خودم

۳۷- همان جا، صفحه ۱۰۴

۳۸- تروتسکی، اثر یاد شده، صفحه ۵۹۰، نقل قول المانی از:

را برای تقبل وظایف محوله از جانب او مناسب نمی‌دانم. در جایی که او برای کارهایش فقط مجری مکانیکی احتیاج داشت، به دیگران رو می‌آورد. این امر بعضی از مواقع، به ویژه در مواقع اختلاف نظر با لنین، نزد کمک دهندگانش چنین احساسی را بر می‌انگیخت، که گویا آن‌ها به لنین به طور ویژه‌ای نزدیک هستند»^{۳۹}. این گفتار واقعاً چیزی را در مورد استالین توضیح نمی‌دهد ولی در مورد خود تروتسکی توضیح می‌دهد: او درک اشراف منشانه و بناپارتیستی خود را از حزب به لنین نسبت می‌دهد. گویا لنین، کارفرمائی است که در اطرافش نمایندگان فرمانبردارش مشغول رسیدگی به امور جاری هستند!

«سوسیالیست‌ها» و انقلاب

در ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ انقلاب به وقوع پیوست. بلافاصله در روز بعد، «سوسیالیست‌ها» اطلاعیه‌ای را، که اولین فراخوان ضد انقلاب تلقی می‌شود، در شورای نمایندگان دهقانان به رأی گذاشتند:

«رفقای دهقان! در حال حاضر آزادی‌های کسب شده به قیمت خون فرزندانمان را خطر بزرگی تهدید می‌کند. ارتش ما، که از وطن و انقلاب در مقابل تهاجم خارجی دفاع می‌کند، شکست مرگبار دیگری را متحمل شده است. آن‌ها (بلشویک‌ها) نیروی کارگران را منشعب می‌کنند. ضربه به ارتش، اولین و بدترین جنایتی است که حزب بلشویک انجام داده است. دوماً: این حزب جنگ داخلی را دامن زده و قدرت را با قهر به دست آورده است. آن‌ها (بلشویک‌ها) بردگی را با خود به همراه خواهند آورد، نه صلح را»^{۴۰}. آری! «سوسیالیست‌ها» در همان روز بعد از انقلاب پیروزمند اکتبر برای ادامه جنگ چنین موضع می‌گرفتند و بلشویک‌ها را عامل برافروختن جنگ داخلی، قهر و بردگی معرفی می‌کردند.

بلافاصله، نیروهای سرمایه‌داری، ساختارهای تزاری سابق و کلیه جریان‌های ارتجاعی سعی کردند خود را با گروه‌بندی مجدد، پشت سر سوسیالیست‌های «آوانگارد» از نو سازماندهی کنند. از ۱۹۱۸ خیزش‌های ضد بلشویکی شروع شد. در اول این سال پلخانوف، مهم‌ترین رهبر منشویک‌ها، با شرکت سوسیال رولوسیونرها، سوسیالیست‌های خلقی و رؤسای حزب کادت بورژوازی، «اتحادیه برای بیداری مجدد روسیه» را تشکیل داد. کرنسکی در این مورد می‌نویسد:

۳۹- همان جا

۴۰- کرنسکی، اثر یاد شده، صفحه ۵۹۱

«آن‌ها معتقد بودند، که می‌بایست یک دولت ملی تشکیل داد، که بر پایه اصول دمکراسی بنا گردد و در همکاری با متحدین غربی روسیه مجدداً در مقابل آلمان جبهه‌ای را به وجود آورد».^{۴۱} در ۲۰ ژوئن ۱۹۱۸ کرنسکی جهت هماهنگ کردن امور با متحدین، به نام این اتحادیه به لندن رفت. وی به نخست وزیر بریتانیا، للوید گئورگ [George] اظهارداشت:

«هدف دولت در حال تشکیل این است، که در کنار متحدین جنگ را ادامه دهد، روسیه را از استبداد خوفناک بلشویکی آزاد کند و سیستم دمکراتیک را دوباره احیا نماید».

بورژوازی جنگ طلب روسیه این چنین در بیش از ۷۰ سال پیش از لفظ «دموکراسی» استفاده می‌کرد تا حاکمیت بربرمنشانه خود را در پشت آن پنهان سازد. کرنسکی به نام اتحادیه خواستار دخالت متحدین در امور روسیه شد. مدت کوتاهی بعد از آن یک کمیته هدایت کننده از سوسیال رولوسیونرها، سوسیالیست‌های خلقی، حزب بورژوازی کادت، ژنرال آکسیف [Alexejew] و ژنرال بولدیرف [Boldyrew] در سیبری تشکیل گردید. چیزی نمانده بود که دولت‌های انگلیس و فرانسه هیئت رئیسه را به عنوان دولت قانونی به رسمیت بشناسند ولی بعداً به نفع ژنرال کولچاک [Koltschak] تصمیم گرفتند.^{۴۲}

سپس نیروهائی که در جریان جنگ داخلی روسیه از ارتجاع تزاری و بورژوازی دفاع می‌کردند، متحد شدند. دستجات تزاری و نیروهای بورژوازی، از کادتها تا سوسیالیست‌ها با نیروهای مداخله‌گر خارجی نیز عقد اتحاد بستند.

در طول سال ۱۹۱۸ در همه جای روسیه جنگ داخلی در جریان بود. حتی در پتروگراد و مسکو هیچ امنیتی برای افراد و اموال شخصی آن‌ها وجود نداشت. ناوگان انگلیسی با پشتیبانی دیگر دولت‌های امپریالیستی جهت جلوگیری از ورود مواد غذایی، البسه، مواد داروئی و ضد درد به داخل کشور محاصره‌ای را برپا کرده بود. ارتش‌های انگلیسی، فرانسوی، ژاپنی، ایتالیائی و آمریکائی در شمال در نورمانسک و آرخانگلسک، در شرق دور ولادی وستوک، در جنوب کشور در باتوم و اودسا مستقر شدند. آن‌ها از دستجات تزاری ژنرال دنیکین [Denikin]، کولچاک، یودنیچ (Judenitsch) و رانگل [Wrangel] که در تمام خاک روسیه مشغول عملیات بودند، پشتیبانی می‌کردند. واحدهای اسیران جنگی سابق چکسلواکی بخش بزرگی از سیبری را کنترل می‌کردند.

۴۱- همان جا، صفحه ۶۲۹

۴۲- همان جا، صفحه ۶۴۲، ۶۳۰ و ۶۵۳

ارتش آلمان و لهستان مناطق غربی روسیه را با خاک یکسان کردند و اوکراین را اشغال نمودند.^{۴۳}

در جریان جنگ سبعانه داخلی سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ پنج تا نه میلیون نفر جان خود را از دست دادند که بیش‌تر آن‌ها ناشی از قحطی بود. این تعداد قربانی را باید به حساب دخالت نظامی خارجی و محاصره سازمان داده شده قدرت‌های غربی نوشت. اما بعداً راست‌ها این جریان را مکارانه «قربانیان بلشویسم» قلمداد کردند.

این به معجزه می‌ماند، که حزب بلشویک - حزب تعداد اعضایش را در ۱۹۱۷ فقط ۳۳ هزار نفر شمارش کرده - موفق شد، نیروهای مردم را چنان گسترده بسیج کند و در شرایطی قرار دهد که نیروهای بیشمار بورژوازی و رژیم کهنه تزار را که توسط «سوسیالیست‌ها» پشتیبانی می‌شدند و از جانب ارتش مداخله‌گر خارجی تقویت می‌گردیدند، درهم شکند. این بدان معناست، که بدون بسیج همه جانبه کارگران و توده‌ء دهقانان، بدون سرسختی و اراده خلل‌ناپذیر آن‌ها برای کسب آزادی، هرگز بلشویک‌ها قادر نبودند چنین پیروزی‌ای به دست آورند.

دانستن این مسئله در این جا خالی از اهمیت نیست، که منشویک‌ها در شروع جنگ داخلی، «دیکتاتوری بلشویک‌ها»، «سیستم خودسرانه تروریستی» و «آریستوکراسی نوین (بلشویکی)» را تقبیح می‌کردند. در ۱۹۱۸ هنوز طنین «استالینیسیم» در فضا نمی‌پیچید.

سوسیال دموکراسی از زمان‌های بسیار دور با واژه‌های «دیکتاتوری یک آریستوکراسی نوین»، علیه رژیم سوسیالیستی برپا شده توسط لنین مقابله می‌کند. پلخانوف سعی می‌کرد با توجیحات تئوریک این اتهامات را بدین گونه توجیه کند، که گویا بلشویک‌ها، یک «ارتجاع واقعی»، سیاستی بر خلاف مسیر تاریخ، یک تخیل ارتجاعی یعنی برپائی سوسیالیسم در کشوری که اساساً برای آن آماده نیست را، انجام داده‌اند. پلخانوف همچنین از «آنارشیسیم دهقانی» سنتی صحبت به میان آورد. اما زمانی که مداخله خارجی شدت یافت، پلخانوف یکی از اندک رهبران منشویکی بود که علیه آن موضع گرفت.^{۴۴} ائتلاف رهبران احزاب سوسیالیستی با بورژوازی بر دو برهان قرار داشت. اول: این غیر ممکن است که سوسیالیسم را در یک کشور عقب مانده به اجرا درآورد. دوم: از آنجائی که بلشویک‌ها به هر جهت می‌خواهند «سوسیالیسم» را به

۴۳- Webb، اثر یاد شده، صفحه ۵۳۶

۴۴- Jane Burbank, *Intelligentsia and Revolution 1917-1922* Oxford University Press, 1986, S. 36

«زور» تحمیل نمایند، نتیجه‌اش استبداد خوفناک و دیکتاتوری و آریستوکراسی نوینی است که بر سر توده‌ها شکل خواهد گرفت. جا دارد که اولین تحلیل ضد انقلابی سوسیال دموکراسی را که مسلحانه علیه سوسیالیسم می‌جنگید، اندکی بیش‌تر بررسی کنیم. بعدها این حملات دغل‌کارانه علیه لنین، با شدت بیش‌تری علیه استالین سمت‌گیری شد.

نقش استالین در جنگ داخلی

حال ما نگاهی کوتاه به نقش استالین در جنگ داخلی می‌افکنیم. بسیاری از نشریات بورژوازی تروتسکی را هم سطح با لنین «بنیان‌گذار و سازمانده ارتش سرخ» معرفی می‌کنند، و هر دو را به عنوان سران پیروزی نظامی بلشویکی در نظر می‌گیرند. سهم استالین در این مبارزه اغلب نادیده گرفته می‌شود. استالین در سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ شخصاً در بسیاری جبهه‌های تعیین‌کننده، عملیات نظامی را رهبری می‌کرد. دخالت [گئورگی] زینوویف، کامنف و بوخارین در مناطق نظامی مساوی صفر بود کمیته مرکزی در نوامبر ۱۹۱۷ برای انجام کارهای فوری کمیته‌ای مرکب از لنین، استالین، سوردلف، تروتسکی و پستوفسکی [Pestowski] تشکیل داد. نماینده استالین می‌نویسد:

«لنین در طول روز به دفعات زیاد استالین را نزد خود خواند. لذا استالین بخش بزرگی از روز را با لنین به سر برد».^{۴۵}

در مذاکرات صلح با آلمان در دسامبر ۱۹۱۷ لنین و استالین بر قبول شرایط خفت‌بار آلمان، به خاطر نجات قدرت شوراهای به هر قیمت، پافشاری می‌کردند. آن‌ها معتقد بودند که ارتش روسیه به هیچ وجه در شرایطی نیست که بتواند بجنگد. بوخارین و تروتسکی می‌خواستند شرایط صلح آلمان را رد و «جنگ انقلابی» را اعلام کنند. برای لنین این خواست به معنی افتادن در دام بورژوازی بود، که برای سرنگونی قدرت شوروی، ملی‌گرائی را شدیداً موعظه می‌کرد. به مناسبت مذاکرات صلح با آلمان، تروتسکی می‌نویسد:

«ما خود را از جنگ عقب می‌کشیم، اما از امضاء قرارداد صلح نیز امتناع می‌کنیم...».

استالین تأکید می‌کرد، که هیچ نشانی از یک انقلاب بلشویکی در آلمان نیست و کرشمه‌های تصنعی تروتسکی نیز سیاست نیست. آلمان‌ها واقعا به یک تهاجم دیگر

دست زدند و بلشویک‌ها مجبور شدند تحت شرایط بدتری قرارداد صلح را امضاء نمایند. در این موقعیت، حزب بلشویک از کنار یک فاجعه گذشت.^{۴۶}

در ژانویه ۱۹۱۸ ژنرال تزاری آلکسیف در اوکراین و حوضچه (رود) دن ارتش داوطلبی را گرد آورد. در فوریه ارتش آلمان اوکراین را جهت تضمین «استقلال آن»، تصرف کرد. در ماه مه ۱۹۱۸ سی هزار سرباز چکسلواکی قسمت بزرگی از سیبری را اشغال کردند. در طول تابستان به تحریک ویستون چرچیل، انگلستان، فرانسه، آمریکا، ایتالیا و ژاپن به بلشویک‌ها حمله نظامی کردند.

از مارس ۱۹۱۸ تروتسکی کمیسر خلق برای دفاع بود. وظیفه‌اش این بود که با ۴۰ هزار افسرجدا شده از ارتش سابق تزاری، ارتش جدید کارگران و دهقانان را تشکیل دهد.^{۴۷}

در ماه ژوئن، قفقاز شمالی، تنها منطقه با اهمیت کشت غله که تحت تسلط بلشویک‌ها بود، توسط ارتش کراسنوف [Krasnow] تهدید می‌شد. استالین برای تأمین امنیت حمل غله به ساریسین، استالینگراد آینده، گسیل شد. او در آنجا با یک اغتشاش عمومی روبه رو گردید.

استالین به لنین نوشت: «من بدون هر تشریفاتی این فرماندهان نظامی و کمیسرها را که در حال بدتر کردن شرایط هستند، برکنار خواهم کرد». و برای خودش در منطقه درخواست اختیارات نظامی کرد.

در ۱۹ ژوئیه ۱۹۱۸ استالین رئیس شورای جنگ جبهه جنوب گردید. سپس او با ژنرال سابق توپخانه تزاری سیتین [Sytin]، که توسط تروتسکی به فرماندهی جبهه‌ی جنوب منصوب شده بود و همچنین با رئیس فرماندهان، سرهنگ سابق تزاری واتستیز [Watsetis] درگیر شد. از ساریسین پیروزمندانه دفاع شد.^{۴۸} لنین اقدامات استالین را در آنجا آموزنده ارزیابی کرد.^{۴۹}

استالین در اکتبر ۱۹۱۸ به شورای نظامی اوکراین فرستاده شد، تا رژیم اسپروپاتسکی را که آلمان‌ها روی کار آورده بودند، سرنگون سازد. با پیشروی دستجات ارتجاعی کولچاک، موقعیت منطقه اورال در روزهای دسامبر، بسیار بد شد. استالین با اختیار تام بدانجا فرستاده شده بود، تا با شرایط فاجعه بار ارتش

۴۶- همان جا، صفحه ۱۰۶-۱۰۹

۴۷- همان جا، صفحه ۱۱۶

۴۸- همان جا، صفحه ۱۲۱-۱۲۷

۴۹- مک‌نئال، اثر یاد شده، صفحه ۵۷

سوم تصفیه حساب کند و کمیسره‌های نالایق را بیرون اندازد. او در تحقیقاتی که در محل و شرایط آنجا انجام داد، از سیاست تروتسکی و واتستیز انتقاد نمود. در هشتمین کنگره حزب در سال ۱۹۱۹ تروتسکی از طرف تعداد زیادی از نمایندگان به خاطر «رفتار دیکتاتور منبانه» اش، «تمجیدش از متخصصان نظامی» و «تلگرام‌های بسیار بد تنظیم شده» اش، مورد انتقاد قرار گرفت.^{۵۰} در ماه مه همان سال استالین مجدداً با اختیارات تام مأمور شد تا دفاع از پتروگراد را در مقابل ارتش یودنیچ [Jidenitsch] سازمان دهد. در ۴ ژوئن استالین تلگرامی به لنین ارسال نمود مبنی بر آن که از مدارک بدست آمده معلوم می‌شود که تعداد زیادی از افسران ارشد ارتش سرخ مخفیانه برای گاردهای سفید کار می‌کنند.^{۵۱}

در جبهه شرقی بین فرمانده جبهه سرگئی سرگنووویچ کامنف و سرفرمانده واتستیز اولین درگیری رخ داد. بالاخره کمیته مرکزی از کامنف پشتیبانی کرد و تروتسکی استعفا داد، که پذیرفته نشد. واتستیز بمنظور تحقیقات زندانی شد.^{۵۲}

در اوت ۱۹۱۹ ارتش گاردهای سفید دنیکین، اوکرائین، حوضچه رود دن و جنوب روسیه را اشغال کرد و به سوی مسکو روانه شد. از اکتبر ۱۹۱۹ تا مارس ۱۹۲۰ استالین جبهه جنوب را رهبری می‌کرد و توانست بر دنیکین پیروز شود.^{۵۳} در ماه مه ۱۹۲۰ استالین به جبهه جنوب غربی، جایی که ارتش لهستان در اوکرائین شهر لووف و دستجات ورائگل، کریمه را تهدید می‌کردند، فرستاده شد. لهستانی‌ها قسمت بزرگی از اوکرائین از جمله شهر کیف را اشغال کردند. در جبهه غربی توشاچفسکی [Tuchatschewski] در یک حمله متقابل مهاجمین را به عقب راند و تا اطراف ورشو تعقیب نمود. لنین امیدوار بود، که در جنگ علیه لهستانی‌های ارتجاعی پیروز شود تا امکان تأسیس یک دولت موقت شورائی در لهستان بوجود آید. استالین در مورد چنین عملیاتی هشدار داد:

«تقابلات طبقاتی هنوز به آن نیروی ضروری که بتواند اهمیت یگانگی ملی لهستان را درهم شکند، نرسیده است».^{۵۴}

دستجات توشاچفسکی در پی دریافت مکرر فرامین ناجور و متضاد، از جناحی که

۵۰- یان گری، اثر یاد شده، صفحه ۱۲۸

۵۱- همان جا، صفحه ۱۲۹-۱۳۰

۵۲- همان جا، صفحه ۱۳۱

۵۳- همان جا، صفحه ۱۳۲-۱۳۳

۵۴- همان جا، صفحه ۱۳۵-۱۳۶

پشتیبانی نداشت مورد حمله متقابل لهستانی‌ها واقع شدند و در آخر مجبور به عقب نشینی گردیدند.

همزمان استالین می‌بایست در مقابل رانگل، که سرزمین‌های شمالی دریای آزوفشن [Asowschen] را اشغال کرده بود و می‌خواست به ضد کمونیست‌های دریاچه دون بپیوندد، وزنه اصلی نیروهایش را قرار دهد.^{۵۵} هنوز سال ۱۹۲۰ به آخر نرسیده بود که ارتش گاردهای سفید و رانگل درهم شکسته شد و منحل گردید.^{۵۶}

در نوامبر ۱۹۱۹ استالین و تروتسکی به خاطر شایستگی نظامی به دریافت مدال تازه ابداع شدهء پرچم سرخ (Rote Banner) مفتخر شدند. لنین و کمیته مرکزی معتقد بودند، که شایستگی استالین در رهبری مبارزه مسلحانه در مشکل‌ترین نقاط با شایستگی تروتسکی که ارتش سرخ را در سطح مرکزی سازمان می‌داد و هدایت می‌کرد، در یک سطح قرار دارند. اما تروتسکی برای بزرگ جلوه دادن خود چنین نوشت: «استالین در تمام مدت جنگ داخلی یک فیگور درجه سه بیش‌تر نبود».^{۵۷}

مک‌نئال، که به اندازه کافی خود را منتقد استالین می‌نمایاند، در این ارتباط می‌گوید: «استالین در این برنامه به صورت یک رئیس سیاسی و نظامی ظاهر شد، که سهم‌اش در پیروزی سرخ تنها بعد از تروتسکی بود. استالین در ساختمان عمومی ارتش سرخ نقش کم‌تری را نسبت به رقیب‌اش ایفا کرد اما در امر هدایت جبهه‌های تعیین کننده، مهم‌تر از رقیب‌اش بود. اگر نام استالین به عنوان قهرمان در پشت نام تروتسکی قرار گرفت، نه به دلیل لیاقت واقعی تروتسکی، بلکه بیش‌تر به علت عدم حس خود تبلیغی، در استالین بود».^{۵۸}

در دسامبر ۱۹۱۹ تروتسکی نظامی کردن زندگی اقتصادی را پیشنهاد کرد و می‌خواست با بسیج کارگران روشی را به کار گیرد، که در رهبری ارتش به کار می‌برد. به این ترتیب کارگران راه آهن تحت دیسپلین نظامی بسیج شدند. بعد از آن موجی از اعتراضات در جنبش سندیکائی به وجود آمد. لنین توضیح میداد که، این اشتباه تروتسکی دیکتاتوری پرولتاریا را به خطر انداخته است: داد و فریادهای بوروکراتیک او با

۵۵- مک‌نئال، اثر یاد شده، صفحه ۶۲

۵۶- یان گری، اثر یاد شده، صفحه ۱۳۹

۵۷- تروتسکی، استالین، جلد ۲، 10-18, Union ge'n, Editions, coll, ۱۹۷۹, پاریس، صفحه

۲۲۴

۵۸- مک‌نئال، اثر یاد شده، صفحه ۶۳

سندیکاها می‌تواند به جدائی حزب از توده مردم بیانجامد.^{۵۹} فردگرائی خارج از اندازه، تحقیر آشکار همه کادرهای بلشویک، شیوه رهبری قدرت طلبانه و تمایل شدید او به دیسیپلین نظامی، بسیاری از کادرهای حزب را دچار وحشت کرد. آن‌ها براین باور بودند، که تروتسکی می‌تواند نقش ناپلئون بناپارت [Bonaparte] را بازی کند، کودتای دولتی به راه اندازد و یا یک رژیم ضد انقلابی نظامی بر پا نماید.

«وصیت نامه لنین»

اگر تروتسکی در جریان جنگ داخلی ۱۹۱۹ معروفیت کوتاهی را شاهد بود، استالین، بطور انکار ناپذیر در سال‌های ۱۹۲۱-۱۹۲۳ بعد از لنین دومین شخصیت حزب به حساب می‌آمد.

از کنگره هشتم در سال ۱۹۱۹ استالین در کنار لنین، کامنف، تروتسکی و کرسستینسکی [Krestinsky] عضو دفتر سیاسی بود. این ترکیب تا سال ۱۹۲۱ تغییر نکرد. استالین همچنین عضو اداره سیاسی بود که از ۵ عضو کمیته مرکزی تشکیل می‌شد.^{۶۰} زمانی که پرئوبراژنسکی [Preobraschenski] در کنگره ۱۱ حزب در سال ۱۹۲۲ از این که استالین هم مسئول اداره حل مسئله ملیت‌هاست و هم کنترل کارگری و دهقانی (مسئول کنترل مجموعهء دستگاه دولتی) را رهبری می‌کند، انتقاد نمود، لنین چنین جواب داد:

« پرئوبراژنسکی در اینجا بدون یک تفکر جدی مسئولیت استالین در دو کمیساریای خلق را پیش کشیده است. اما کدامیک از ما بی گناه است؟ چه کسی از ما در آن واحد چندین مسئولیت را بر عهده نگرفته است؟ غیر از این چه می‌شود کرد؟ اکنون چه باید بکنیم، تا موقعیت کنونی کمیساریای خلق برای قضیه ملیت‌ها چنان تحکیم شود تا از عهده همه مسائل ترکمن‌ها، قفقازی‌ها و دیگران برآید؟ همه امور آنجا مسائل سیاسی هستند! و این مسائل، مسائلی که دولت‌های اروپائی را صدها سال مشغول کرده است و در جمهوری‌های دمکراتیک نیز فقط بخش ناچیزی از آن، حل گردیده، باید حل شوند. ما در جریان حل این مسائل هستیم، و انسانی را احتیاج داریم، که نماینده هر ملتی بتواند نزد او بیاید و آنچه در قلبش می‌گذرد مشروح در میان نهد. کجا ما می‌توانیم چنین انسانی را پیدا کنیم؟ من فکر می‌کنم پرئوبراژنسکی نیز نمی‌تواند

۵۹- لنین، آثار، ۳۲، برلن، ۱۹۸۲، صفحه ۱۷ و ۳۷

۶۰- یان گری، اثر یاد شده، صفحه ۱۵۱

کاندید دیگری به جز رفیق استالین را نام ببرد»^{۶۱}.
 استالین بر مبنای پیشنهاد لنین در ۲۳ آوریل ۱۹۲۲ به عنوان دبیر کل، در رأس دبیرخانه قرار گرفت.^{۶۲} او تنها کسی بود که هم در کمیته مرکزی، هم در دفتر سیاسی و هم در اداره سازماندهی و دبیرخانه حزب بلشویک حضور داشت.
 لنین اولین بار در ماه مه ۱۹۲۲ دچار سکته مغزی شد و در ۱۶ دسامبر دومین سکته شدید مغزی عارضش گشت. برای پزشکان روشن بود که او دیگر نمی‌تواند سلامت خود را باز یابد.

در ۲۴ دسامبر پزشکان به استالین، کامنف و بوخارین، نمایندگان دفتر سیاسی، خبر دادند، که هر گونه مشاجره سیاسی می‌تواند این بار سکته مغزی مرگ آوری را باعث گردد. آن‌ها تصمیم گرفتند که لنین فقط اجازه داشته باشد در هر روز ۵ تا ده دقیقه مسائالش را دیکته کند. ملاقات سیاسی ممنوع شد و دوستان و اشخاص نزدیکش اجازه نداشتند او را از اوضاع سیاسی مطلع کنند.^{۶۳}

دفتر سیاسی رابطه با لنین و پزشکان او را به استالین محول نمود. و این مأموریت خوش آیندی نبود. لنین می‌بایست به دلیل فلج و دوری‌اش از تمام حوادث، بی‌اندازه احساس درماندگی کرده باشد. در این حالت متشنج احتمالاً او می‌بایست با هر فرد رابطی خوش برخورد و یا بد رفتار باشد. یان گری نوشت:

«روز شماری که منشی‌های لنین از ۲۱ نوامبر ۱۹۲۲ تا ۶ مارس ۱۹۲۳ تهیه کرده‌اند، شامل است بر جزئیات کارهای او، ملاقات کنندگان و سلامتی‌اش، بعد از ۱۳ دسامبر حتی کوچک‌ترین اعمال او نیز یادداشت می‌شد. به علت فلج دست و پا از سمت راست و تجویز استراحت در تخت خواب، ارتباط لنین با کارهای دولتی و دنیای خارج قطع شد. پزشکان بر ادامه استراحت مطلق پا فشاری می‌کردند. اما لنین نمی‌خواست از اعمال قدرتی که بدان عادت کرده بود، دست بردارد و برای به دست آوردن اسناد و پرونده‌های مشخصی مبارزه می‌کرد. او در این مورد، به همسرش ن. م. کروپسکایا [Krupskaja]، خواهرش ماریا ایلچنا [Iljitschna] و سه منشی از چهار منشی‌اش متکی بود»^{۶۴}.

لنین عادت داشت تمام جنبه‌های اساسی زندگی حزب و دولت را رهبری کند، لذا

۶۱- لنین، اثر، ۳۳، برلن، ۱۹۸۲، صفحه ۳۰۱

۶۲- یان گری، اثر یاد شده، صفحه ۱۵۹

۶۳- همان جا، صفحه ۱۷۱

۶۴- همان جا، صفحه ۱۷۲

نامیدانه سعی می‌کرد در بحث‌ها شرکت نماید. ولی او برای این کار به لحاظ جسمی در شرایط مساعدی نبود. پزشکان هر فعالیت سیاسی که او را برمی‌انگیخت، ممنوع کرده بودند. او خود را به مرگ نزدیک می‌دید و می‌خواست مسائلی را که مهم می‌دانست توضیح دهد. به علت وضعیت‌اش، به این امر نیز قادر نبود. دفتر سیاسی هر گونه کار خسته‌کننده‌ای را برای او ممنوع کرده بود. همسرش تلاش می‌کرد مدارکی را که او می‌خواست، تهیه کند. هر پزشکی که این شرایط را می‌شناسد، تصدیق خواهد کرد که درگیری ناخوش آیند شخصی و روانی در چنین موقعیتی اجتناب‌ناپذیر است.

در پایان دسامبر ۱۹۲۲ کروپسکایا نامه‌ای را که لنین دیکته کرده بود نوشت. استالین در این مورد او را تلفنی سرزنش کرد. او به لنین و کامنف شکایت نمود که: معلوم است که من از پزشک‌ها بهتر می‌دانم که چه چیزی را می‌توان به ایلچ گفت و چه را نباید گفت، همچنین برای من روشن است که چه چیزی او را آشفته و پریشان می‌کند و چه چیزی نه. در هر حال من از استالین بهتر می‌دانم.^{۶۵}

درباره این مقطع زمانی تروتسکی نوشت: «اواسط دسامبر دوباره بیماری لنین وخیم‌تر شد. استالین برای این که از این مسئله امتیازی کسب کند، بلافاصله وارد عمل شده و بخش بزرگی از اطلاعات متمرکز در دبیرخانه حزب را از لنین پنهان کرد. او سعی می‌کرد لنین را منزوی کند. کروپسکایا هر کاری را که می‌توانست انجام داد تا از بیمار در مقابل این دسائس دشمنانه دفاع نماید».^{۶۶}

۶۵- همان جا، صفحه ۱۷۳

۶۶- تروتسکی، استالین، جلد ۲، اثر یاد شده، صفحه ۲۶۰

*- [برای رفع هر گونه سوء تفاهمی در مورد موضع کروپسکایا همسر لنین نسبت به استالین و تروتسکی، از کتاب «درس‌های انقلاب اکتبر» نوشته کروپسکایا نقل قولی را می‌آوریم: «تصادفی نیست که تروتسکی که هرگز خصلت اساسی دیکتاتوری پرولتاریا را نفهمید و نقش توده‌ها در ساختمان سوسیالیسم را درک نکرد، تروتسکی که معتقد بود سوسیالیسم می‌تواند با تکیه بر دستورات از بالا ساخته شود، لاجرم به راه سازمان دهی اقدامات تروریستی علیه استالین و وروشیلوف و اعضای دیگر بوروی سیاسی که در ساختمان سوسیالیسم به توده‌ها یاری می‌رسانند، کشیده شود..... تروتسکی، زینوویف، کامنف و تمام باند قاتلشان، دست در دست فاشیسم آلمان داده و با پلیس مخفی دولت آلمان پیمان اتحاد بستند. پس از این رو کل کشور بر این تقاضا یکصدا شدند که: «این سگ‌های دیوانه باید تیرباران شوند!» آن‌ها می‌خواستند در بین توده‌ها بذر سردرگمی بیفشانند. می‌خواستند به رفیق استالین، قلب و مغز انقلاب گلوله شلیک کنند. شکست خوردند. پس این باند اراذل بدبخت بود که هدف گلوله‌ها شد. توده‌ها بیش از پیش و هر چه فشرده‌تر به دور کمیته مرکزی گرد آمدند؛ وفاداریشان به استالین بیش از پیش است.»]

در این جا مسئله مربوط به اظهارات ناشایست یک دسیسه باز است. پزشکان دستور داده بودند که لنین اجازه دریافت هیچ خبری را ندارد. بعد تروسکی سر و کله‌اش پیدا می‌شود و استالین را متهم می‌کند که در مقابل لنین «دسائس دشمنانه» در پیش می‌گیرد و از او «اطلاعات را مخفی می‌نماید».

تحت چنین شرایطی در روزهای ۲۳ تا ۲۵ دسامبر ۱۹۲۲ چیزی دیکته شد، که دشمنان کمونیسم آنرا «وصیت نامه لنین» می‌نامند. این یادداشت با تاریخ ۵ ژانویه ۱۹۲۳ پایان می‌یابد.

نویسندگان بورژوازی این باصطلاح «وصیت نامه» لنین را که گویا در آن استالین به نفع تروتسکی کنار زده شده، بزرگ جلوه می‌دهند. هنری برنارد [Henri Bernard]، پروفیسور بازنشسته مدرسه نظامی سلطنتی بلژیک معتقد است: «به طور طبیعی تروتسکی می‌بایست جای لنین را بگیرد. لنین به او به صورت جانشین‌اش می‌اندیشید. او استالین را خیلی خشن ارزیابی می‌کرد».^{۶۷}

تروتسکیست آمریکائی ماکس استمن [Estman] در سال ۱۹۲۵ «وصیتنامه» را با تمجید خارج از اندازه از تروتسکی منتشر کرد. در آن زمان تروتسکی خود را موظف دید در مجله «بلشویک» یک اصلاحیه منتشر نماید:

«در بعضی جاها استمن در کتابچه‌اش از این صحبت می‌کند، که کمیته مرکزی یک سری مدارک مهم استثنائی را، که لنین در آخرین لحظات زندگیش نوشته است (نامه‌هایی در باره مسئله ملی، به اصطلاح وصیتنامه و غیره) از حزب «مخفی نموده است»: این چیزی جز تهمت به کمیته مرکزی حزب، نیست. (برجسته شده توسط استالین) (...). ولادیمیر ایلیچ هیچ وصیتنامه‌ای از خود باقی نگذاشته است. و کاراگر مناسبات او با حزب به مانند کاراگر خود حزب امکان چنین وصیتنامه‌ای را منتفی می‌سازد. در نشریات مهاجرین همانند نشریات خارجی سرمایه‌داری و منشویکی معمولاً (تغییر دادن تا حد غیر قابل تشخیص از اصل) نامه‌ای از ولادیمیر ایلیچ را وصیتنامه می‌نامند که شامل نصایح او در نوع سازماندهی است. کنگره ۱۳ حزب نسبت به این نامه و دیگر نامه‌ها توجه بسیاری مبذول داشت و با توجه به شرایط و موقعیت هر کدام تصمیمات مقتضی اتخاذ کرد. تمام حرافی‌ها در باره مخفی کردن و یا وصیتنامهء نقض شده، اختراع‌یست شیرانه و تمام و کمال بر علیه اراده واقعی ولادیمیر ایلیچ و همچنین

Henri Bernard, Le communisme et Vaveuglement occidental, Ed. Grisard, -۶۷

علیه مصالح حزبی که او بنا نهاده، معطوف است».^{۶۸}

چند سال بعد همان تروتسکی در زندگینامه‌اش در رابطه با «جلوگیری از معرفی وصیتنامه لنین توسط حزب» برآشفته است.^{۶۹} برگردیم به یادداشت معروفی که لنین بین ۲۳ دسامبر ۱۹۲۲ و ۵ ژانویه ۱۹۲۳ دیکته کرده است. او پیشنهاد می‌کند که کمیته مرکزی تا «صد عضو» گسترش داده شود:

«این برای تقویت اقتدار کمیته مرکزی و تصحیح جدی دستگاه حزبیمان، همچنین برای جلوگیری از پر اهمیت شدن مناقشه بین بعضی از گروه‌های کوچک کمیته مرکزی، ضروریست. حزب ما می‌تواند از طبقه کارگر ۵۰ تا ۱۰۰ عضو برای کمیته مرکزی درخواست نماید».

این امر برای «انجام اقداماتی جهت جلوگیری از انشعاب» است. «مهم‌ترین نکته در رابطه با وحدت، تعلق استالین و تروتسکی به کمیته مرکزیست. به نظر من مناسبات این دو برای انشعاب خطر اصلی است». از نقطه نظر تئوریک. این نوشته نا هماهنگی غافل‌گیرکننده‌ای را نشان می‌دهد، که آشکارا توسط یک بیمار و یا مرد ناتوان دیکته شده است. چگونه ۵۰ تا ۱۰۰ کارگر انتخاب شده در کمیته مرکزی می‌تواند «اقتدار آن را تقویت نماید» یا خطر انشعاب را کاهش دهد؟ لنین درباره برنامه سیاسی و یا درک استالین و یا تروتسکی از مناسبات حزبی صحبت نمی‌کند. او بر این نظر است که مناسبات شخصی بین این دو رهبر حزب، وحدت را تهدید می‌کند.

سپس لنین پنج رهبر اصلی حزب را «ارزیابی» می‌کند. ما آن را به طور کامل نقل می‌کنیم:

«رفیق استالین که دبیر کل نامیده می‌شود، قدرت نامتناسبی را در دستان خود متمرکز کرده است و من مطمئن نیستم، که او بتواند از آن همیشه با بصیرت کافی استفاده کند.

از جانب دیگر رفیق تروتسکی، آن طوری که تا کنون مبارزه‌اش علیه کمیته مرکزی در مسئله کمیساریای خلق برای راه‌های ارتباطی نشان داده، نه فقط به واسطه توانائی عالی‌اش قابل توجه است، بلکه شاید با استعدادترین فرد کمیته مرکزی کنونی است. اما اشکال او اعتماد به نفس زیاده از اندازه و علاقه اغراق آمیزش به جانب کاملاً

۶۸- نقل قول شده از: استالین، آثار ۱۰، برلن ۱۹۵۳، صفحه ۱۵۲-۱۵۳

۶۹- تروتسکی، Ma vie، اثر یاد شده، صفحه ۵۴. نقل قول آلمانی از:

<http://www.marxists.org/deutsch/archiv/trotsky/1929/leben/39-lenkrank.htm#top>. قرائت

اداری موضوعات است.

بر اساس این دو خصوصیت این دو فرد برجسته کمیته مرکزی، می‌تواند در مواقعی کار به انشعاب بیانجامد. (...)

من خود را به این موضوع محدود می‌کنم و یاد آور می‌شوم، که مطمئناً ماجرای زینوویف و کامنف در اکتبر کاملاً اتفاقی رخ نداد. اما انسان نبایست تخلفات شخصی آن‌ها را از کمبود بلشویسم تروتسکی برجسته‌تر کند.

بوخارین نه فقط یک تئوریسین با توانائی بسیار بالا در بین رهبران برجسته حزب است بلکه کاملاً محقانه از علاقه همه حزب به خودش نیز خوشحال است. لیکن نظرگاه‌های تئوریک او می‌توانند فقط با محدودیت‌های بسیاری به عنوان نظرگاه‌های تئوریک مارکسیستی پذیرفته شوند، زیرا که در آن‌ها قدری شولاستیک نهفته است. (او تحقیق نکرده است، و من گمان می‌کنم که او هیچ گاه دیالکتیک را نفهمیده است).

در وهله اول توجه کنیم، که استالین اولین رهبر حزبی منتخب لنین بود. اما تروتسکی معتقد است^{۷۰}: «این عملگرا برای این تعیین شده که نقش‌های درجه دوم و سوم را بازی کند». او همچنین گفت:

«فقط در این ارتباط معنای به اصطلاح وصیتنامه کاملاً روشن می‌شود. لنین در آن کلاً از شش نفر نام می‌برد و در آن با سنجیدن هر لغتی، خصوصیت آن‌ها را به دست می‌دهد. هدف بی‌چون وچرای وصیتنامه این است: کار رهبری را برای من آسان نماید. طبیعی است که لنین می‌خواهد با کم‌ترین اصطکاک شخصی به این مسئله برسد. او با بالاترین احتیاط درباره همه صحبت می‌کند. به یک قضاوت واقعی نابود کننده، سایه ملایمی می‌کشد. او همزمان تذکر تعیین کننده را در درجه اول به علت محدودیت‌ها ملایم می‌کند. فقط در مورد خصوصیات استالین انسان لحن دیگری را می‌شنود، که در یادداشت الحاقی بعدی رک و نابود کننده می‌شود»^{۷۱}.

اما چنین چیزهایی در این اولین نوشته لنین نیست.

یان گری در این مورد کاملاً به درستی می‌نویسد:

«استالین در بهترین روشنائی ظاهر می‌شود. او هیچ عملی انجام نداده، که بتوان ترازنامه سیاست‌اش را حقیر جلوه داد. تنها نکته قابل سؤال این است: آیا او می‌تواند ثابت کند که در جریان اعمال قدرت متمرکزی که در اختیار دارد، توانائی قضاوت درست

۷۰- همان جا

۷۱- همان جا

را دارد».^{۷۲}

در مورد تروتسکی، لنین روی چهار اشتباه اساسی انگشت می‌گذارد: او واقعا جوانب بدی دارد. به نحوی که مبارزه او علیه کمیته مرکزی در مسئله «نظامی کردن سندیکاها»، و اعتماد به نفس غلو آمیز به خودش آن را مدلل میسازد. وی برخورد بوروکراتیک به حل معضلات داشته و عدم سابقه بلشویکی او علتی دارد. در رابطه با [گئورگی] زینوویف و کامنوف لنین فقط روی یک نکته انگشت می‌گذارد، که خیانت آن‌ها در لحظه قیام اتفاقی نبوده است. بوخارین تئوریسین بزرگی است... که ایده‌هایش نه تنها کاملا مارکسیستی نیستند بلکه بیش‌تر شولاستیکی هستند تا دیالکتیکی!

لنین این ملاحظات را با این هدف دیکته کرد که از انشعاب در رهبری حزب جلوگیری کند. اما سمت و سوی این نظرات درباره پنج رهبر اصلی حزب، می‌توانست چنان توجیه شود که گویا تخریب موقعیت این افراد و پراکندگی را در پی خواهد داشت. منشی لنین، فورویوا [Forjewa] می‌گوید: وقتی او این خطوط را دیکته می‌کرد، «احساس می‌کرد که حالش بد است. پزشکان مخالف هر گونه صحبت لنین با منشی و تند نویس‌اش بودند».^{۷۳}

ده روز بعد لنین یک «تکمیلی» دیکته کرد، که به احتمال قوی مربوط است به اخطار دوازده روز پیش استالین به کروپسکایا.

«استالین زیادی خشن است و این کمبود را که در بین ما و روابط بین ما کمونیست‌ها کاملا قابل تحمل است، نمی‌توان در عمل کرد دبیر کل تحمل کرد. به این جهت من به رفقا پیشنهاد می‌کنم، که قدری فکر کنند، چگونه می‌توان استالین را برکنار کرد و کس دیگری را در جای او نشاند، که از تمامی زمینه‌ها تنها در یک مورد بر رفیق استالین رجحان داشته باشد، یعنی نرمش پذیرتر، وفادارتر، با ادب‌تر و در برابر رفقا با ملاحظه‌تر و کم‌تر دمدمی مزاج باشد. این خصوصیات می‌توانند چیزهای جانبی جزئی جلوه کنند. اما از نظر من این به معنای حفظ ما از انشعاب است. و تحت چنین ملاحظاتی، آنچه را که من در فوق در رابطه با مناسبات بین استالین و تروتسکی نوشته‌ام، مسئله فرعی‌ای نیست و یا مسئله‌ای فرعی است که می‌تواند اهمیت تعیین کننده‌ای کسب کند».

لنین شدیداً مریض، با نیمی از بدن فلج، هر چه بیش‌تر به همسرش وابسته می‌شد.

۷۲- یان گری، اثر یاد شده، صفحه ۱۷۶

۷۳- Fotjewa, Souvenirs sur L'enine, Ed, Moscou, بدون تاریخ، صفحه ۱۵۲-۱۵۳

چند جمله شدید استالین به کروپسکایا باعث شد که لنین برکناری دبیر کل را درخواست کند. چه کسی را می‌باید به جای او قرار دهند؟ کسی را که تمام کیفیات استالین را داشته باشد و علاوه بر آن «یک مزیت دیگر نیز دارا باشد»: نرمش پذیرتر، با ادب‌تر و با ملاحظه‌تر باشد! از نوشته لنین برمی‌آید که او اصلاً به تروتسکی نیاندیشیده است. پس به چه کسی اندیشیده بود؟ به هیچ کس.

«خشونت» استالین «در بین کمونیست‌ها کاملاً قابل تحمل است». ولی نه «در عملکرد او به عنوان دبیر کل». لیکن در این زمان دبیر کل اساساً با مسائل سازمان درونی حزب مشغول بود!

در فوریه ۱۹۲۳ «بیماری لنین وخیم‌تر شد. او از سردرد شدیدی رنج می‌برد. پزشک او را از مطالعه روزنامه، پذیرفتن ملاقات‌کننده و دریافت اطلاعات، قاطعانه ممنوع کرده بود. ولادیمیر ایلیچ گزارش دهمین کنگره شوراها را درخواست کرد. گزارش به او داده نشد و این، اندوه زیادی در او ایجاد نمود.^{۷۴} به نظر می‌رسد کروپسکایا سعی کرده اسنادی را که لنین خواسته بود، تهیه کند. دیمیتریفسکی [Dimitrjewsky] از برخورد آزار دهنده جدیدی بین کروپسکایا و استالین خبر می‌دهد:

«وقتی کروپسکایا برای دریافت مجدد بعضی اطلاعات به استالین تلفن کرد، استالین با بیان توهین آمیزی جواب او را داد. کروپسکایا با چشمانی پر اشک برای شکایت از او به لنین پناه برد. اعصاب لنین تا آخرین حد تحریک شده بود. دیگر نتوانست خود را عقب بکشد.^{۷۵}

در ۲۵ مارس لنین یادداشت جدیدی را دیکته کرد:

«رفیق استالین محترم! شما به خانم من تلفن می‌کنید و غیر دوستانه به او اخطار می‌نمائید. من در نظر ندارم، آنچه را که علیه من انجام می‌گیرد، زود فراموش کنم: احتیاج به تأکید نیست که هر آنچه علیه همسر من انجام می‌شود، علیه من انجام می‌گیرد. بر این مبنا از شما سؤال می‌کنم که آیا شما به طور جدی به این می‌اندیشید که اظهاراتتان را پس بگیرید و معذرت خواهی کنید و یا بهتر می‌بینید روابط فی مابین را قطع نمائید. لنین»^{۷۶}

خواندن چنین نامه خصوصی مردی جسماً فلج ولی فکراً روشن، دردناک است. خود

۷۴- همان جا، صفحه ۱۷۳-۱۷۴

۷۵- تروتسکی، استالین، ۲. اثر یاد شده، صفحه ۲۶۱

۷۶- یان گری، اثر یاد شده، صفحه ۱۷۹

کروپسکایا به منشی اش می‌گوید که این نامه را به استالین ندهید.^{۷۷} از آن گذشته این‌ها آخرین خطوطی بود که لنین توانست دیکته کند. روز بعد بیماریش شدت گرفت و او تا پایان زندگی اش قادر به هیچ کاری نبود.^{۷۸}

این که تروتسکی خود را مجبور می‌بیند از این بیانات سوء استفاده کند، خصوصیت اخلاقی این فردگرا را نشان می‌دهد. تروتسکی واقعا مثل یک جعل کننده واقعی این نوشته را به عنوان سند نهائی که لنین او را، تروتسکی را، بدون برو برگرد به جانشینی خودش برگزیده است، بیرون داد. تروتسکی می‌نویسد: «این یادداشت، آخرین نوشته لنین و همزمان، خط پایان مناسباتش با استالین است».^{۷۹}

چند سال بعد، ۱۹۲۷، تروتسکی، [گئورگی] زینوویف و کامنف، سعی کردند متحداً دوباره از «وصیتنامه» علیه رهبری حزب استفاده نمایند.

در یک اعلامیه عمومی استالین مسائل زیر را بیان نمود: «به طوری که شنیده‌اید، آن‌هائی که در اپوزیسیون هستند، داد و فریاد بزرگی راه انداخته و مدعی شده‌اند، که کمیته مرکزی حزب «وصیتنامه» لنین را «مخفی کرده است». همان طور که می‌دانید، این مسئله بارها نزد ما در پلنوم کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی مورد بررسی قرار گرفته است. (فریادهای تأیید: چندین بار) ثابت شده و بارها ثابت شده است، که هیچ کس چیزی را مخفی نکرده است. لنین «وصیتنامه» را برای سیزدهمین کنگره حزب فرستاد، (این «وصیتنامه») در کنگره حزب خوانده شده (فریادهای تأیید: کاملاً درست است) و حزب با صد در صد آرا تصمیم گرفت آن را منتشر نسازد، علاوه بر همه مسائل، لنین خود مایل به انتشار آن نبوده و چنین درخواستی هم نکرده بود. (...)

می‌گویند، رفیق لنین در این «وصیتنامه» به کمیته مرکزی حزب پیشنهاد کرده است، که می‌بایست با توجه به «خشونت» استالین، بیان‌دیشند، آیا نمی‌بایست کس دیگری را به عنوان دبیر کل به جای استالین انتخاب کنند. این کاملاً درست است: آری، رفقا، من علیه آن‌هائی که خشن و خائنانه حزب را متلاشی می‌کنند و منشعب می‌نمایند، خشن هستم. من این مسئله را مخفی نکرده و نمی‌کنم. (...). در همان اولین نشست پلنوم کمیته مرکزی بعد از سیزدهمین کنگره حزب، رسماً تقاضا کردم که پلنوم کمیته مرکزی برکناری مرا از وظیفه دبیر کلی تصویب نماید. خود کنگره و تک تک نمایندگان این مسئله را مورد بررسی قرار دادند، همه منجمله تروتسکی و کامنف و زینوویف،

۷۷- همان جا، صفحه ۱۷۹

۷۸- fotjeva، اثر یاد شده، صفحه ۱۷۵

۷۹- تروتسکی، استالین ۲، صفحه ۲۶۲

استالین را با صد در صد رأی **موظف کردند** که در مقام خود باقی بماند. (...). یک سال بعد من مجدداً درخواستی به پلنوم دادم که مسئولیت مرا ملغا نماید. اما مرا مجدداً موظف کردند تا در مسئولیت خود باقی بمانم».^{۸۰}

انگار که همه این دسائس در اطراف «وصیتنامه» برای تروتسکی کفایت نمی‌کرد، لذا او در اواخر عمرش از این نیز ابا نکرد که استالین را به عنوان قاتل لنین متهم کند. برای این که این افشاگری‌های ناموجه را زیر سازی کند، به عنوان استدلال «باور عمیق‌اش» را برجسته می‌سازد. در کتاب او **استالین** چنین آمده است:

«استالین چه نقشی را به طور واقعی در زمان بیماری لنین ایفا کرد؟ آیا این جوانک کاری که مرگ استادش را تسریع کند انجام نداد؟ (...). فقط مرگ لنین می‌توانست راه استالین را باز کند (...). من واقعا بر این باورم، که استالین وقتی مسئله سرنوشت‌اش در میان بود، نمی‌توانست فقط نظاره‌گر باشد».^{۸۱}

طبیعی است که تروتسکی مدرکی برای این اتهام به دست ما نمی‌دهد. اما این امکان را به وجود می‌آورد که بدانیم چگونه به این باور رسیده است....

«اواخر ماه فوریه ۱۹۲۳ در یک نشست دفتر سیاسی، استالین به ما اطلاع داد، که لنین غیر مترقبه شخص او را نزد خود خوانده و سم از او طلب کرده است. او از شرایط‌اش ناامید بود، سخته جدیدی را در شرف وقوع می‌دید و هیچ اعتمادی به پزشکانش نداشت. دردهایش غیر قابل تحمل بود».

وقتی تروتسکی این گفتار استالین را شنید، گوئی قاتل آینده لنین را تقریباً شناسائی کرد است. او می‌نویسد: «حالت چهره استالین برای من بی اندازه مرموز بود. یک لبخند نفرت انگیز چهره‌اش را مثل یک ماسک پوشانده بود».

ما بازرس کلوزوت (Clouzot) - تروتسکی را در تحقیقاتش دنبال می‌کنیم و داده‌های زیر را به دست می‌آوریم: چرا لنین در آن موقع که تا این اندازه نسبت به استالین بد بین بود، برای چنین تقاضائی به او متوسل می‌شود؟ لنین، استالین را تنها انسانی می‌دید، که قادر بود سم تهیه کند، زیرا او علاقه مستقیم برای انجام آن داشته است. لنین احساسات واقعی استالین را نسبت به خود می‌دانست.^{۸۲}

حالا سعی کنید یک بار با این استدلالات، کتابی بنویسید: شاهزاده آلبرت متهم است که شاه بادوین [baudouin] را مسموم کرده است.

۸۰- استالین، اثر یاد شده، صفحه ۱۵۱، ۱۵۳

۸۱- تروتسکی، استالین ۲. صفحه ۲۶۴، ۲۷۳

۸۲- همان جا، صفحه ۲۶۶

«او نفع مستقیم برای انجام آن داشته است» چنین کاری با زندان مجازات می‌شد. اما تروتسکی می‌تواند چنین فرومایگی را به خود اجازه دهد که رهبر اول حزب کمونیست را با جعلیات متهم نماید تا کل بورژوازی «به خاطر مبارزه بی وقفه‌اش علیه استالین» به او تبریک بگوید.^{۸۳}

و حالا به قله تحقیقات دقیق جنائی کارآگاه تروتسکی دقت کنیم:
 «من می‌توانم تصور کنم که این امر تقریباً چنین پیش رفته است. لنین در آخر فوریه ۱۹۲۳ سم طلب کرد. نزدیک زمستان وضعیت لنین آهسته رو به بهبود می‌رفت. صحبت کردنش بهتر می‌شد. استالین قدرت را می‌خواست. هدف نزدیک بود اما خطر از جانب لنین نزدیک‌تر. استالین می‌بایست تصمیمی را جبراً اتخاذ کند و بلافاصله وارد عمل شود. آیا بعد از این که پزشکان آهسته فهمانند که دیگر امیدی نیست، استالین برای لنین سم فرستاد و یا او مستقیماً عمل کرد، نمی‌دانم.»^{۸۴}
 دروغ‌های تروتسکی بلاهت وقیحانه‌ای دارند: اگر دیگر امیدی به بهبود نبود، چه ضرورتی داشت که استالین لنین را «بکشد»؟

لنین از ۶ مارس ۱۹۲۳ تا زمان مرگش تقریباً همیشه فلج بود و نمی‌توانست صحبت کند. همسرش، خواهرش و منشی‌هایش همیشه در کنار تخت‌اش بودند. لنین نمی‌توانست بدون این که کسی متوجه شود سم بخورد. بولتن پزشکی این مقطع زمانی به طور روشن توضیح می‌دهد، که مرگ لنین بیرحمانه در پیش است.
 نوع و شیوه اتهام زنی تروتسکی به «استالین قاتل» و نوع سود جستن او از شرایط، جهت سوء استفاده از «وصیتنامه» لنین، تمام اتهامات علیه استالین را بی اعتبار می‌کند.

۸۳- برنارد، اثر یاد شده، صفحه ۵۳

۸۴- تروتسکی، استالین ۲، صفحه ۲۷۳

قسمت دوم

ساختمان سوسیالیسم فقط در یک کشور

بحث بزرگ ساختمان سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در روند گذار از لنین به استالین پیش برده شد.

طبقه کارگر با تکیه بر دهقانان فقیر و متوسط، بعد از شکست دستجات مداخله‌گر خارجی و ارتش ارتجاعی، قدرت خود را تحکیم نمود.

دیکتاتوری پرولتاریا بر دشمنان سیاسی و نظامی‌اش پیروز شد. آیا او در موقعیتی خواهد بود، که سوسیالیسم را بنا کند؟ آیا کشور برای سوسیالیسم «آماده» است. آیا سوسیالیسم می‌تواند در یک کشور عقب مانده و ویران بنا گردد؟

جواب لنین به این مسئله در فرمول معروفش خلاصه گردیده است: «کمونیسم قدرت شوراهاست به علاوه تجهیز تمام کشور با شبکه برق رسانی»^{۸۵}

شوراها شکل قدرت طبقه کارگر را می‌سازند که با توده دهقانان متحد شده است. تجهیز با شبکه برق رسانی اساساً به معنای ایجاد ابزار مدرن تولید است. با این دو بخش اساسی می‌توان سوسیالیسم را بنا کرد. از این نظر لنین به ساختمان سوسیالیسم در شوروی اعتماد داشت و قاطعیت‌اش را در این امر چنین بیان نمود: «رشد صنعت بدون مجهز شدن به شبکه برق سراسری ممکن نیست. برای انجام این وظیفه، بیش از ده سال وقت لازم است. (...) اما به لحاظ اقتصادی فقط موقعی اطمینان حاصل می‌گردد که در کشور پرولتری روسیه تمام شاخه‌های صنعت ماشینی که بر اساس تکنیک مدرن، یعنی برق رسانی، ساخته شده باشند، به هم متصل شوند. (...) این وظیفه عظیمی است. برای تحقق آن بیش از مدتی که ما از موجودیت خود در مقابل دخالت نظامی دفاع کرده‌ایم، زمان لازم است. اما ما از چنین مدتی نمی‌ترسیم»^{۸۶} لنین با طرح برنامه پیش بینی شده صنعتی کردن به «پیروزی نهائی» می‌اندیشید.

از نظر لنین دهقانان در مرحله اول به صورت تولید کنندگان منفرد کار خواهند کرد. اما دولت به آن‌ها کمک خواهد نمود تا به سوی کار اشتراکی رهنمون شوند. چنین دهقانان به هم پیوسته‌ای می‌توانند در اقتصاد سوسیالیستی وارد شوند. لنین این استدلال شناخته شده منشویکی را که مردم روستا عقب مانده‌تر و از لحاظ فرهنگی تکامل نیافته‌تر از آن هستند که بتوانند سوسیالیسم را درک کنند، رد کرد: «اکنون برای این که

۸۵- لنین، آثار ۳۱، برلن ۱۹۸۲، صفحه ۴۱۴

۸۶- همان جا، صفحه ۴۱۴-۴۱۵

یک کشور سوسیالیستی کامل شویم، انقلاب فرهنگی کافی است، اما این انقلاب فرهنگی برای ما مشکلات عظیمی به همراه دارد، چه به لحاظ فرهنگی خالص (زیرا ما بیسوادیم) و چه به لحاظ طبیعت مادی (برای داشتن فرهنگ، احتیاج به تکامل مشخص ابزار تولید مادی، احتیاج به بنیان مادی مشخصی است).^{۸۷} بدین طریق لنین سه وظیفه اصلی را برای بنای ساختار اجتماعی سوسیالیستی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به اختصار بیان می‌کند: تکامل دادن صنعت مدرن تحت اختیار دولت سوسیالیستی، سازمان دادن تعاونی‌های تولیدی کشاورزی، برپا کردن انقلاب فرهنگی، آموزش خواندن و نوشتن به توده روستائی و بالا بردن سطح تکنیکی و علمی مردم. لنین بار دیگر در یکی از آخرین نوشته‌هایش درباره شرکت‌های تعاونی، نگرش خود را چنین توضیح می‌دهد:

«در عمل، تسلط قدرت دولت بر همه وسائل تولید بزرگ، قدرت دولتی در دستان پرولتاریا، اتحاد این پرولتاریا با چندین میلیون دهقان کوچک و - خرده دهقان، تأمین جایگاه رهبری پرولتاریا بر دهقانان و غیره -، آیا این همه، آن چیزهای ضروری نیستند تا از تعاونی‌ها، تنها از تعاونی‌هایی که ما در گذشته با تحقیر، به عنوان خرده فروشی به آن‌ها برخورد می‌کردیم، همان‌هایی که هم‌اکنون ما حق داریم تحت سیاست نوین اقتصادی (نپ) به آن برخورد نمائیم، یک جامعه سوسیالیستی کامل برپا شود؟ این هنوز برپائی جامعه سوسیالیستی نیست، اما این همه آن چیزهاییست که برای این برپائی ضروری و کافیست»^{۸۸}.

با چنین نظرگاهی لنین و حزب بلشویک موفق شدند در مردم و قبل از همه در توده کارگر تعهد بالائی را به وجود آورند. این چشم اندازها در بین جمعیت کارکن از خود گذشتگی برای تحقق وظائفشان به وجود آورد و اعتمادشان را به آینده سوسیالیستی برانگیخت. لنین در سیاست جدید اقتصادی (نپ) گامی به عقب را می‌دید که در آینده این امکان را به وجود می‌آورد، تا گام‌هایی به جلو بردارند. اگر لنین به خرده بورژوازی امتیاراتی داد، اما هیچ گاه نظرگاه سوسیالیستی را از دیده فرو نگذاشت. لنین در ماه نوامبر در جلوی شورای شهر مسکو در مورد سیاست جدید اقتصادی نطقی ایراد کرد:

«سیاست نوین اقتصادی»! یک عنوان غیر عادی. این سیاست، سیاست نوین اقتصادی نامیده می‌شود، زیرا چرخشی به عقب انجام می‌دهد. ما اکنون به عقب برمی‌گردیم تا همزمان برای پیشروی در موقعیت مساعدی قرار بگیریم. ما این کار را

۸۷- لنین، آثار ۳۳، برلن ۱۹۸۲، صفحه ۴۶۱

۸۸- همان جا، صفحه ۴۵۴

برای این انجام می‌دهیم که قدری عقب برویم تا برای یک جهش بزرگ‌تر دورخیز کنیم».^{۸۹}

جملات پایانی این نطق چنین است:

«اجازه دهید با بیان این اعتقاد سخنانم را خاتمه دهم، که ما، این وظیفه را، هر اندازه مشکل و در مقایسه با وظایف گذشته جدید باشد و مشکلات زیادی به بار آورد، نه در فردا، بلکه در عرض چند سال به هر قیمتی انجام خواهیم داد، و به این ترتیب روسیه سیاست نوین اقتصادی، به روسیه سوسیالیستی تبدیل خواهد شد».^{۹۰}

به هر جهت، مسئله امکان ساختمان سوسیالیسم در شوروی، از سال ۱۹۲۲ بحث بزرگ سیاسی و ایدئولوژیکی را دامن زد، که تا سال ۱۹۲۶-۱۹۲۷ ادامه داشت. این تروتسکی بود که اساساً علیه ایده‌های لنین می‌جنگید. او در سال ۱۹۱۹ هدفمندانه، ترازنامه و دیدگاه‌هایش را از مقدمهء نوشته اساسی‌اش در سال ۱۹۰۶ دوباره بیرون کشید بهتر بگوئیم، تکامل داد. «من فکر می‌کنم مسئله اصلی این است، که سیر تفکر او در زمینه‌های اساسی بسیار شبیه با اوضاع کنونی می‌باشد».^{۹۱} اما ایده‌های درخشان تروتسکی در نوشته‌ی سال ۱۹۰۶، که تمایل زیادی به جا انداختنش در حزب بلشویک داشت، چیست؟

تروتسکی متوجه شد، که هر روز سیاست پرولتاریای در قدرت عمیق‌تر و خصوصیت طبقاتی‌اش آشکارتر می‌شود. اما همراه آن رابطه انقلابی پرولتاریا و ملت قطع شده و طبقه بندی دهقانان در شکل سیاسی ظاهر می‌گردد؛ آشتی ناپذیری بخش‌های مختلف آن نیز، به همان وسعتی که سیاست دولت کارگری برای خودش تفهیم می‌شود و از یک سیاست دمکراتیک عمومی به سیاست طبقاتی تکامل می‌یابد، تشدید خواهد شد.

همچنین اگر فقدان سنت‌های محکم بورژوائی - فردی و عدم پیش‌داوری‌های ضد پرولتری در بین دهقانان و روشنفکران به پرولتاریا کمک می‌کند، خود را در قدرت نگهدارد، می‌بایست جانب دیگر را نیز به خاطر داشت، که فقدان این پیش‌داوری‌ها نه بر یک شعور سیاسی، بلکه بر بربریت سیاسی، بر بی‌نظمی اجتماعی، بدویت و بی‌شکلی،

۸۹- همان جا، صفحه ۴۲۳

۹۰- همان جا، صفحه ۴۲۹

۹۱- تروتسکی، Bilan et perspectives Ed. de Minuit, پاریس, ۱۹۶۹, صفحه ۱۵, نقل قول از:

نتایج و <http://www.marxists.org/archiv/trotsky/1906/erg-pers/> Perspektiven, vorwort.htm

خوانده شده در ۲۹ ژانویه ۲۰۱۳

مبتنی است. و همهء این ویژگی‌ها و علائم خصوصی نمی‌توانند هیچ چیز اساسی قابل اعتمادی برای سیاست استوار و فعال پرولتاریا به دست دهند.

لغو سیستم فئودالی سرواژ پشتیبانی همه دهقانان و قشر کارکنان را جلب می‌کند. یک مالیات بر درآمد پیشرفته، پشتیبانی اکثریت بالائی از دهقانان را به دست می‌آورد. اما اقدامات قانونی حمایت از کارگر کشاورزی نه تنها مورد تأیید فعالانه اکثریت نیست بلکه حتی به مقاومت فعال اقلیت می‌انجامد

پرولتاریا خود را مجبور خواهد دید، که مبارزه طبقاتی را به روستا بکشاند و در این جریان مجموعه خواست‌های مشترک با همه دهقانان را که بدون شک در مقام مقایسه بسیار محدود می‌باشد، از هم بپاشد. پرولتاریا از همان لحظه حاکمیت می‌بایست تکیه‌گاه خود را در رویارویی دهقانان فقیر با دهقانان مرفه، پرولتاریای ده با سرمایه‌دار کشاورزی، جستجو کند. در حالی که عدم تجانس دهقانان مشکلی را ظاهر می‌سازد و اساس سیاست پرولتاریا را محدود می‌کند، برعکس، تفکیک ناکافی طبقاتی دهقانان، پیشبرد یک مبارزه تکامل یافته طبقاتی را در بین آن‌ها که پرولتاریای شهری نیز بتواند از آن پشتیبانی کند، مشکل می‌سازد. بدویت دهقانان جنبهء خصمانه‌اش رابه پرولتاریا نشان خواهد داد.

برودت دهقانان، بی‌علاقگی سیاسی و به ویژه مقاومت فعال اقشار بالائی آن‌ها نمی‌تواند در بخشی از روشنفکران و خرده بورژوازی شهری تأثیری نداشته باشد. سیاست پرولتاریای در قدرت هر چه قاطع‌تر و مصمم‌تر شود، پایه‌هایش نازک‌تر شده و زمین زیر پایش بیش‌تر می‌لرزد. همه این چیزها به طور خارق العاده‌ای محتمل و حتی اجتناب ناپذیراند.

دو بخش اساسی سیاست پرولتاریا با مقاومت متحدینش روبه رو خواهد شد: سیستم اشتراکی و انترناسیونالیسم.

خصوصیت خرده بورژوازی و بدویت دهقانان، محدودیت محلی افق‌شان و انزواشان از پیوستگی و وابستگی سیاست جهانی، موانع بدی را در راه ثبات سیاست انقلابی پرولتاریائی که در قدرت است، به وجود می‌آورند.^{۹۲}

مشکلات بیان شده در ساختمان سوسیالیسم توسط تروتسکی، واقعی هستند. آن‌ها نشان می‌دهند که مبارزه طبقاتی در روستا، زمانی که حزب در سال ۱۹۲۹ راه اشتراکی کردن را در پیش گرفت، تا چه اندازه دشوار بوده است. برای این که رژیم سوسیالیستی

۹۲- همان جا، صفحه ۶۲-۶۳ نقل قول آلمانی از: نتایج و چشم اندازه‌ها، خوانده شده در ۲۹ ژانویه ۲۰۱۳

بتواند از این امتحان سخت سربلند بیرون آید، قاطعیت تزلزل ناپذیر استالین و مهارت سازمانی او لازم بود. این مشکلات برای تروتسکی سر آغاز یک سیاست تسلیم طلبانه و بدبینی بود که با شعارهای «سوپر انقلابی» فرار به پیش تزئین می‌شد. برگردیم به استراتژی سیاسی‌ای که تروتسکی در ۱۹۰۶ تنظیم کرد و در ۱۹۱۹ آنرا تأیید نمود.

«ولی تا کجا سیاست سوسیالیستی طبقه کارگر می‌تواند تحت شرایط اقتصادی روسیه ادامه یابد؟ یک مسئله را با اطمینان می‌توانیم بگوئیم: این سیاست خیلی زودتر از سکندری خوردنش روی عقب ماندگی تکنیکی کشور، به موانع سیاسی برخورد خواهد کرد. بدون پشتیبانی مستقیم دولتی توسط پرولتاریای اروپا، طبقه کارگر روسیه نمی‌تواند قدرت را نگهدارد و حاکمیت موقتی‌اش به یک دیکتاتوری سوسیالیستی پایدار تحول می‌یابد. در این موضوع حتی در چشم به هم زدن نیز نمی‌توان شک کرد».^{۹۳}

«طبقه کارگر روسیه با تکیه به نیروی خود، اجتناب ناپذیر در لحظه‌ای که دهقانان به او پشت می‌کنند، توسط ضد انقلاب درهم شکسته خواهد شد. برای او راهی باقی نمی‌ماند، غیر از این که سرنوشت حاکمیت سیاسی‌اش و در پی آن کل انقلاب روسیه را با سرنوشت انقلاب سوسیالیستی در اروپا گره بزند. قدرت غول آسای سیاسی - دولتی‌ای که شکوفائی موقتی انقلاب بورژوازی روسیه به او می‌دهد، در کفه ترازوی مبارزه طبقاتی مجموعه جهان سرمایه‌داری واریز خواهد شد».^{۹۴}

اگر کسی در ۱۹۱۹ چنین شعارهایی را تکرار می‌کرد، در جهت شکست طلبی منحرف می‌شد: «شکی در آن» وجود ندارد که طبقه کارگر «نمی‌تواند قدرتش را برپا نگهدارد» و این مسلم است که اگر انقلاب سوسیالیستی در اروپا پیروز نشود «اجتناب ناپذیر درهم شکسته خواهد شد» این تزه‌های بزدلانه با فراخوان ماجراجویانه «صدور انقلاب» همراه می‌شود.

«بنا بر عقیده تروتسکی پرولتاریای روسیه می‌بایست با ابتکار خود انقلاب را به خطه اروپا بکشانند. انقلاب روسیه به اروپای کهن سرمایه‌داری تهاجم نموده و آن را فتح خواهد کرد».^{۹۵} تروتسکی برای این که نشان دهد تا چه اندازه روی طرح‌های ضد

۹۳- همان جا، صفحه ۹۶-۹۷، نقل قول آلمانی از: نتایج و چشم اندازه‌ها، خوانده شده در ۲۹ ژانویه ۲۰۱۳

<http://www.marxists.org/archiv/trotsky/1906/erg-pers/8-arbreg.htm>

۹۴- همان جا، صفحه ۱۰۸-۱۰۹، نقل قول آلمانی از: نتایج و چشم اندازه‌ها، خوانده شده در ۲۹ ژانویه

۲۰۱۳ <http://www.marxists.org/archiv/trotsky/1906/erg-pers/9-europa.htm>

۹۵- همان جا، صفحه ۱۰۰، نقل قول آلمانی از: نتایج و چشم اندازه‌ها، خوانده شده در ۲۹ ژانویه ۲۰۱۳

<http://www.marxists.org/archiv/trotsky/1906/erg-pers/9-europa.htm>

لنینیستی‌اش دلبسته است، در سال ۱۹۲۲ نسخه جدیدی از کتاب سال ۱۹۰۶ خود را منتشر کرد. او در مقدمه، بر صحت نظر سیاسی‌اش تأکید می‌کند. تروتسکی بعد از پنج سال اعمال قدرت سیاسی، می‌نویسد:

«دقیقاً در مقطع زمانی بین ۹ ژانویه تا اکتبر ۱۹۰۵ نظرات مؤلف در زمینه خصوصیات تکامل انقلاب روسیه با عنوان تئوری «انقلاب پی در پی» شکل گرفت. (...). پیش قراول پرولتاریا جهت اطمینان به پیروزی می‌بایست در ابتدای حاکمیت‌اش تهاجم همه جانبه‌ای را نه تنها بر فئودال‌ها بلکه بر مالکیت بورژوازی به پیش ببرد. در این رابطه او نه تنها با گروه‌های بورژوازی، که او را در ابتدای مبارزات انقلابی پشتیبانی کرده‌اند، بلکه همچنین با توده وسیع دهقانانی که با کمک آن‌ها به قدرت رسیده است، در تقابل قرار می‌گیرد. تضادها در دولت کارگری در یک کشور عقب مانده با اکثریت قاطع جمعیت دهقانی فقط در مقیاس بین‌المللی در عرصه انقلاب جهانی پرولتاریا می‌توانند راه حل خود را بیابند».^{۹۶}

در جواب به این سؤال، که آیا گفته‌های فوق در تضاد با واقعیت دیکتاتوری پرولتاریا که به مدت ۵ سال همچنان برپاست، قرار نمی‌گیرد، تروتسکی در مقدمه مقاله‌اش به سال ۱۹۲۲ به نام «برنامه صلح» می‌نویسد:

«این واقعیت، که دولت پرولتاریا، در یک کشور، از آن هم بیش‌تر در یک کشور عقب مانده، در مقابل تمام جهان برپا ایستاده است، نشانه قدرت عظیم پرولتاریاست، قدرتی که واقعاً در کشوری متکامل‌تر و متمدن‌تر می‌توانست وجود داشته باشد، اعجاب انگیز است. اما با این که ما خود را به عنوان دولت از نظر سیاسی و نظامی برپا نگه‌داشته ایم، موفق به ایجاد کامل یک ساختار اجتماعی سوسیالیستی نشده‌ایم، ما حتی به آن نزدیک هم نشده‌ایم.... مذاکرات مالی با دولت‌های بورژوازی، توافقات و کنفرانس ژنو دلایل روشنی هستند بر این که ساختمان سوسیالیستی منزوی در یک قلمرو ملی غیر ممکن است. جهش واقعی اقتصادی سوسیالیستی در روسیه بعد از پیروزی پرولتاریا در کشورهای بزرگ اروپا ممکن خواهد بود».^{۹۷}

این فقط بدان معناست، که کارگران شوروی قادر نیستند معجزهء ساختمان سوسیالیسم را به سرانجام برسانند. اما در آن روزی که بلژیکی‌ها، هلندی‌ها و

۹۶- نقل قول از جلد ۶ آثار استالین صفحه ۳۲۷ - ۳۲۸

۹۷- Trotzki, The Programme of Peace-A Postscript 1022, International Bookshop, Nottingham, ohne Datum, Auch zitiert in Ö Szalin, La Revolution d'Oktobri, صفحه ۱۳۰

لوکزامبورگی‌ها و همچنین آلمان‌ها برخیزند، جهان معجزه واقعی را خواهد دید. تروتسکی تماماً به پرولتاریای «کشورهای پیشرفته و متمدن» امید بسته است. او به این واقعیت، که در سال ۱۹۲۲ فقط پرولتاریای روسیه نشان داد که تا به آخر واقعا انقلابی است، در حالی که موج انقلابی ۱۹۱۸ در اروپا اساساً به گذشته تعلق داشت، خیلی کم بها می‌دهد. از سال ۱۹۰۲ تروتسکی دائماً علیه نظرات ارائه شده لنین درباره انقلاب دمکراتیک و انقلاب سوسیالیستی در روسیه شدیداً موضعگیری داشت. پیش از مرگ لنین، تروتسکی با ادعای مجدد این مسئله که دیکتاتوری پرولتاریا می‌بایست بالاجبار با دهقانان درگیر یک تقابل دشمنانه شود و در نتیجه بدون انقلاب پیروزمند در کشورهای «متمدن» برای سوسیالیسم شوروی هیچ درمانی نخواهد بود، سعی کرد برنامه خودش را به جای برنامه لنین بنشانند.

او با لغت پراکنی رادیکال چپ درباره «انقلاب جهانی»، ایده‌های اساسی منشویکی را مجدداً بکار می‌گیرد: برپا کردن سوسیالیسم در شوروی غیر ممکن است. منشویک‌ها خیلی روشن می‌گفتند، که توده مردم و پرولتاریا برای سوسیالیسم آماده نیستند. تروتسکی مشخصاً می‌گوید: بین پرولتاریا به عنوان یک طبقه مشخص و توده دهقانان فردگرا ناگزیر کار به درگیری دشمنانه خواهد انجامید. بدون یک پشتیبانی از خارج رسیده، یعنی بدون انقلاب پیروزمند اروپائی، طبقه کارگر شوروی در موقعیتی نخواهد بود که سوسیالیسم را برپا کند. تروتسکی با این نتایج دوباره به جمع دوستان دوران جوانی‌اش، منشویک‌ها، می‌پیوندد. او در حین مبارزه‌اش برای کسب قدرت در درون حزب بلشویک (که تا ژوئیه ۱۹۱۷ با این حزب بیگانه بود) در ۱۹۲۳ دومین تهاجمش را آغاز کرد. او با این امید که بتواند کادرهای جدید را تحت تاثیر قرار دهد، سعی کرد کادرهای قدیمی بلشویکی را به نفع کادرهای جدید، کنار بزند. تروتسکی جهت آمادگی برای غصب بالاترین قدرت در حزب، دقیقاً به همان طرح ضد لنینی حزب که در سال ۱۹۰۴ تدوین کرده بود، بازگشت.

از کتاب «وظایف سیاسی ما» منتشره در سال ۱۹۰۴ تا بروشور «کورس جدید» در سال ۱۹۲۳ ما با همان دشمنی در تقابل با اصول تدوین شده برای ساختمان حزب توسط لنین روبه رو هستیم. و این سرسختی مداوم درک خرده بورژوائی او را نشان می‌دهد.

تروتسکی در سال ۱۹۰۴ با شدت خاصی علیه نقشه حزب لنینی جنگید. ناسزاگوئی‌های او به لنین از «انشعاب تعصب آمیز»، «دمکرات انقلابی خرده بورژوا»، «ستایشگر فتیسیسم سازمان»، «دنباله روی رژیم پادگانی» تا حد «خرده فروشی

سازمانی»، «دیکتاتوری که می‌خوهد دیکتاتوری بر پرولتاریا را حاکم گرداند»، «دیکتاتوری که می‌خواهد خود را به جای کمیته مرکزی بنشاند» و برای او «هر دخالت عنصر دگراندیشی به معنای یک تظاهر بیمارگونه‌ایست» می‌رسید.^{۹۸} با خواندن این الفاظ روشن می‌شود که همه این لغت پراکنی‌های کینه توزانه، مربوط به استالین لعنتی نیست بلکه در مورد استاد محترم، لنین است. برای درک ایدئولوژی تروتسکی، کتاب منتشر شده او در سال ۱۹۰۴ اساسی است. او در آن کتاب خود را به صورت یک فردگرایی افراطی می‌شناساند. تمام تهمت‌ها و توهین‌هایی که تروتسکی بیش از بیست سال به استالین پاشید، در این اثر به صورت لنین تف کرده است.

تروتسکی سرسختانه استالین را به صورت یک دیکتاتور در راس حزب می‌نماید. اما آن زمانی هم که لنین حزب بلشویک را بنیان گذاشت، تروتسکی او را متهم کرد که می‌خواهد «تئوری بنیادگرا» و «مرکزیت‌گرایی استبداد آسیائی» را برپا سازد.^{۹۹}

تروتسکی لاینقطع ادعا می‌کرد، که استالین در قبال مارکسیسم، با محدود کردن آن به فرمول‌های ساده، موضع عملگرایانه‌ای را اتخاذ کرده است. او به سال ۱۹۰۴ در انتقادش به کتاب «یک گام به پیش، دو گام به پس» می‌نویسد:

«هیچ کس نمی‌تواند در تقابل با بهترین ارثیه ایدئولوژیک پرولتاریا، بی تفاوتی بزرگ‌تری از آنچه رفیق لنین انجام داد، نشان دهد. برای او مارکسیسم متد تحلیل علمی نیست».^{۱۰۰}

تروتسکی در کتاب نامبرده سال ۱۹۰۴ واژه «Substitutionismus» (نماینده گماری) را برای حمله به حزب لنینی و رهبری‌اش، اختراع می‌کند.

«گروه انقلابیون حرفه‌ای به جای پرولتاریا نشانده شده. سازمان جای حزب را گرفته، کمیته مرکزی جای سازمان را، در آخر هم دیکتاتور جای کمیته مرکزی را گرفته است».^{۱۰۱} در ۱۹۲۳ تروتسکی اغلب با همان لغاتی که علیه لنین به کار می‌برد، رهبری حزب بلشویک و استالین را مورد حمله قرار می‌داد:

«نسل گذشته عادت کرده است و عادت دارد به جای حزب فکر کند و تصمیم بگیرد». به نظر تروتسکی: «یکی از تمایلات دستگاه، فکر کردن و تصمیم گرفتن به

۹۸ - Trotzki, Nos ta'ches politiques, Ed. Pierre Belford, Paris, ۱۹۷۰, صفحه ۴۰.

۱۹۵، ۲۰۴، ۱۵۹، ۳۹، ۱۲۸، ۱۹۸ و ۴۱

۹۹ - همان جا، صفحه ۹۷ و ۱۷۰

۱۰۰ - همان جا، صفحه ۱۶۰

۱۰۱ - همان جا، صفحه ۱۰۳ و ۱۲۸

جای مجموعه حزب است».^{۱۰۲} تروتسکی در ۱۹۰۴ علیه طرح لنینی حزب با این ادعا به مقابله می‌رود، که این طرح «عمل آگاهانه انجام شده را از فعالیت اجرائی جدا می‌کند. در آنجا مرکزیتی (وجود دارد) و تحت آن فقط ابزار منضبط انجام دهنده وظائف تکنیکی». تروتسکی با شیوه تفکر خرده بورژوائی‌اش، سلسله مراتب، سطوح مختلف مسئولیت و همچنین انضباط را بر نمی‌تابد. ایدآل او «شخصیت همه جانبه سیاسی‌ای،» بود «که همهء „مراکز“ اراده‌اش را در تمام اشکال ممکنه تا حد «بایکوت» تأیید کنند».^{۱۰۳} این‌ها باورهای سیاسی یک فردگرا، یک آنارشویست است.

این انتقادات را تروتسکی در ۱۹۲۳ نیز تکرار کرد:

«این دستگاه گرایشی را نشان می‌دهد، که چند هزار تن از رفقا به عنوان کادرهای هدایت کننده، در مقابل بقیه توده‌ها قرار می‌گیرند، توده‌هایی که برای اینان فقط ابزار اجرائی هستند».^{۱۰۴} تروتسکی در ۱۹۰۴ لنین را متهم کرد که او بوروکراتی است، که حزب را به یک سازمان بورژوا انقلابی تغییر می‌دهد. دید لنین «پوشاندن منطق بوروکراسی با این یا آن „برنامه“ سازماندهی است»، اما «فاجعه فتیسیسم سازماندهی» آن محرز است.

«رئیس جناح ارتجاعی حزب ما، رفیق لنین، از سوسیال دموکراسی تعریفی ارائه می‌دهد، که با سوء قصد تئوریک علیه مبارزه طبقاتی حزب ما همسنگ است». لنین «گرایشی را بیان می‌کند، که در حزب ما بعنوان گرایش انقلابی بورژوازی شناخته شده است».^{۱۰۵}

تروتسکی در سال ۱۹۲۳ همان‌ها را با لحنی معتدل‌تر در باره استالین بیان کرد: «بوروکراسی کردن، آن خطرناک است، که کم یا زیاد تغییرات کیفی اپورتونیستی گارد قدیم را باعث می‌گردد».^{۱۰۶} در ۱۹۰۴ لنین بوروکرات متهم به «ترور کردن» حزب می‌شود، «وظیفه ایسکرا (روزنامه لنین) این است که روشنفکران را با تئوری ترور کند. بنیادگرائی یک یاکوبی (انقلابیون بورژوا)، به صورت „حقیقت مطلق“ الهام شونده، برای سوسیال دموکرات‌های تربیت شده در این مکتب کاملاً پسندیده است. حقیقت بنیادگرا همه چیز را پیش بینی می‌کند. کسی که آن را منکر شود، باید طرد گردد. کسی که بدان

۱۰۲- تروتسکی، ۱۰.۱۸ Cours nouveau, UGE, collection, ۱۹۷۲، صفحه ۲۱ و ۱۵۸

۱۰۳- تروتسکی، Nos tâches، صفحه ۱۴۰-۱۴۱

۱۰۴- Trotzki، Cours nouveau، صفحه ۲۵

۱۰۵- تروتسکی، Nos tâches، صفحه ۲۰۴، ۱۹۲. ۱۹۵

۱۰۶- Trotzki، Cours nouveau، صفحه ۲۵

شک کند، به اخراج نزدیک می‌شود»^{۱۰۷} تروتسکی در ۱۹۲۳ فراخوان داد که «بوروکراسی مومیائی شده را عوض کنیم» تا از حالا کسی «جرات نکند حزب را ترور کند»^{۱۰۸} بالاخره باید گفته شود که جزوه «کورس جدید» به ما امکان می‌دهد که تروتسکی را به صورت یک تازه به دوران رسیده بی‌پرنسیپ بشناسیم. تروتسکی برای این که بتواند در سال ۱۹۲۳ قدرت را در حزب بلشویک قبضه کند، می‌خواست گارد بلشویکی قدیمی را منحل نماید. این گارد، گذشته او را به عنوان فرد اپوزیسیونی که علیه ایده‌های لنین نشانه رفته است، خیلی خوب می‌شناخت. هیچ بلشویک قدیمی حاضر نبود لنینیسم را به نفع تروتسکیسم کنار بگذارد. لذا تاکتیک تروتسکی چنین بود: می‌گفت بلشویک‌های قدیمی «استحاله شده‌اند». و او به چاپلوسی نسل جوانی رفت که از گذشته ضد لنینی او با خبر نبود. تروتسکی می‌خواست تحت شعار «دموکراتیزه کردن» حزب، رفقای جدیدی را که پیرو او بودند، در رأس حزب جای دهد. اما وقتی ده سال بعد اشخاصی مثل [گئورگی] زینوویف و کامنف خصوصیت اپورتونیستی خود را ظاهر ساختند، تروتسکی گفت که آن‌ها نماینده «گارد بلشویکی قدیمی» هستند که از طرف استالین مورد پیگرد قرار گرفته‌اند. او با این اپورتونیست‌ها متحد شد و خود را منصوب به گذشته شکوه‌مند «گارد قدیمی» نمود.

در طول سال‌های ۱۹۲۴ - ۱۹۲۶ موقعیت تروتسکی در حزب تضعیف گردید. بدین جهت با خشمی فزاینده علیه رهبری حزب اقدام نمود.

بر اساس این ایده، که ساختمان سوسیالیسم فقط در یک کشور غیر ممکن است، تروتسکی، این نتیجه را گرفت، که سیاست پیشنهادی سال ۱۹۲۵ - ۱۹۲۶ بوخارین، بزگر آن زمان تروتسکی، خواست کولاک‌ها و بورژوازی جدید، ملقب به آدم‌نپ، را نمایندگی می‌کند. او در این مورد گفت که دولت تبدیل به قدرت کولاک‌ها خواهد شد. او مجدداً بحث «تغییر ماهیت» حزب بلشویک را به پیش کشید. از آنجائی که همه چیز در جهت تغییر ماهیت و کولاکی شدن قدرت در حرکت بود، تروتسکی به خود حق داد فراکسیون تشکیل دهد و در درون حزب مخفیانه فعالیت کند.

این بحث [امکان ساختمان سوسیالیسم تنها در یک کشور - مترجم فارسی] به مدت پنج سال آزاد و آشکار پیش برده شد. وقتی در سال ۱۹۲۷ این بحث بسته شد و در حزب رای‌گیری به عمل آمد، دنباله‌روهای تز عدم امکان ساختمان سوسیالیسم در شوروی، در واقع طرفداران فراکسیون تروتسکی، بین ۱ تا ۱,۵٪ رای آوردند. تروتسکی

۱۰۷- تروتسکی، Nos tâches، صفحه ۱۹۰

۱۰۸- تروتسکی، Cours nouveau، صفحه ۱۵۴

از حزب اخراج و به سیبری فرستاده شد و بالاخره از شوروی تبعید گردید.

قسمت سوم

صنعتی کردن سوسیالیستی

هنگامی که جنگ داخلی پایان یافت، بلشویکها در برابر کشوری کاملاً ویران قرار گرفتند. یکی از نتایج ۸ سال عملیات نظامی بی وقفه، از بین رفتن صنعت بود. بانکها و شرکت‌های بزرگ، دولتی شدند. به شکرانه زحمات طاقت فرسا، اتحاد شوروی یک مجتمع صنعتی برپا کرد.

در ۱۹۲۸ تولید فولاد، زغال، سیمان، ماشین‌های بافندگی و ماشین‌های سازنده ابزار تولید به سطح پیش از جنگ رسید و از آن هم فراتر رفت. در این مقطع زمانی اتحاد شوروی جرات کرد به اقدامی مبارزه جویانه که تحققش کاملاً ناممکن به نظر می‌رسید، دست زند، یعنی ایجاد صنعت مدرن در یک برنامه ۵ ساله ملی با تکیه اساسی به نیروی موجود در کشور خود. موفقیت می‌بایست همانند یک جنگ از طریق مارش اجباری در جهت صنعتی کردن به دست آید.

صنعتی کردن سوسیالیستی در واقع ستون اساسی سوسیالیسم در اتحاد شوروی است. همه چیز وابسته به موفقیت آن است.

صنعتی کردن می‌بایست اساس مادی سوسیالیسم را به وجود آورد. صنعتی کردن تغییر رادیکال کشاورزی را برپایه مکانیزه کردن و تکنیک مدرن ممکن می‌سازد.

صنعتی کردن ابزار یک انقلاب فرهنگی واقعی را آماده می‌سازد. صنعتی کردن برای زحمتکشان آینده رفاه مادی و فرهنگی در پی دارد. صنعتی کردن شالوده‌ء یک دولت مدرن و تاثیر گذار را به وجود می‌آورد و صنعتی کردن می‌تواند ابزارهای تکتولوژی پیشرفته‌ای را در اختیار جمعیت کارکن بگذارد، که برای دفاع از استقلال‌اش در مقابل قدرت‌های مهاجم امپریالیستی بدان محتاج است.

استالین در ۴ فوریه ۱۹۳۱ علت صنعتی کردن کشور با گام‌های سریع را توضیح داد:

«آیا می‌خواهید میهن سوسیالیستی ما مورد ضربه قرار گیرد و استقلالش را از دست بدهد؟ (...). ما در پس کشورهای پیشرفته ۵۰ تا ۱۰۰ سال عقب مانده‌ایم. ما باید این فاصله را در عرض ده سال پشت سر بگذاریم. یا ما قادر به انجام آن خواهیم بود یا

له خواهیم شد».^{۱۰۹}

در سال‌های ۳۰ فاشیست‌های آلمانی همانند امپریالیست‌های فرانسوی و انگلیسی شعارهای رنگارنگ، «ترور»ی که با «صنعتی کردن زورکی» همراه است، را بر دیوارها نقش می‌کردند. همه آن‌ها کما فی‌السابق دندان انتقام شکست مداخله نظامیشان به اتحادشوروی در سال‌های ۱۹۱۸ - ۱۹۲۱ را به هم می‌سائیدند. همه آن‌ها می‌خواستند در مقابل خود اتحاد شوروی‌ای را ببینند که با ضربه‌ای منهدم شود.

اگر استالین از کارگران فداکاری خارق‌العاده را طلب می‌کرد، بدان جهت بود که او دائماً بر فراز اولین کشور سوسیالیستی خطر وحشتناک و سیال جنگ و تهاجم امپریالیستی را می‌دید.

احضار فوق‌العاده همه نیروها برای صنعتی کردن در سال‌های ۱۹۲۸ - ۱۹۳۲ به نام «انقلاب صنعتی استالین» ثبت گردیده است. همچنین این تیترا کتابی است که پروفیسور هیرواکی کورومیا [Kuromiya] از دانشکده ایندیانا به این مرحله اهداء کرد.^{۱۱۰} به این اقدام «انقلاب دوم» و یا «انقلاب از بالا» نیز گفته می‌شود. در آن زمان واقعاً آگاه‌ترین و پرنرژی‌ترین انقلابیون در رأس دولت بودند. از این جایگاه آن‌ها میلیون‌ها کارگر و دهقانی را که تا این زمان در اعماق ظلمت بی‌سوادی و تاریک اندیشی مذهبی زندگی می‌کردند، تکان دادند، بسیج کردند و آموزش دادند. موضوع مرکزی کتاب کورومیا را می‌توان به صورت زیر جمع‌بندی کرد: استالین موفق شد برای تسریع صنعتی کردن، که او آن را جنگ طبقاتی ستم‌دیدگان علیه طبقات استثمار کننده پیشین و علیه خرابکاران در صوف خودی، تشریح می‌کرد، کارگران و زحمتکشان را بسیج کند.

برای هدایت وظیفه عظیم صنعتی کردن، حزب می‌بایست صفوف خود را تقویت نماید. تعداد اعضا از ۱٫۳ میلیون در سال ۱۹۲۸ به ۱٫۶۷ میلیون رسید. در همین مقطع زمانی درصد اعضا با منشاء کارگری از ۵۷٪ به ۶۵٪ ارتقاء یافت. ۸۰٪ تازه واردین کارگران صنعتی بودند. در مجموع، آن‌ها کارگرانی بودند نسبتاً جوان که یک دوره کارآموزی تکنیکی را گذرانده بودند، و به عنوان فعالین اتحادیه جوانان، کومسومل، و کارگران نمونه، خود را عرضه می‌کردند. با کمک آن‌ها تولید با صرفه گردید و از این طریق به باروری بالائی رسید.^{۱۱۱} این واقعیت، افسانه «بورکراتیک کردن» حزب استالینیستی را مردود می‌سازد: حزب خصوصیت کارگری و نیروی مبارزه خود را

۱۰۹- استالین، آثار ۱۳، برلن ۱۹۵۳، صفحه ۳۶

۱۱۰- هیرواکی کورومیا، انقلاب صنعتی استالین، نشر دانشگاه کامبریج ۱۹۸۸

۱۱۱- همان جا، صفحه ۳۱۹ و ۱۱۵

گسترش داد.

صنعتی کردن با تغییرات خارق‌العاده، مشخص می‌شد. میلیون‌ها دهقانی که نه خواندن می‌دانستند و نه نوشتن، از محیط قرون وسطائیشان کنده شده و به جهان مکانیزه مدرن وارد گردیدند.

«در پایان ۱۹۳۲ نیروی کار صنعتی در مقایسه با ۱۹۲۸ دو برابر شد و به ۶ میلیون نفر رسید».^{۱۱۲} در همین مدت چهار ساله مجموعاً ۱۲،۵ میلیون نفر، که ۸،۵ میلیون نفرشان از دهقانان سابق بودند، در رشته‌های مختلف، شغل‌های جدیدی در شهر یافتند.^{۱۱۳}

قهرمانی و اشتیاق

بورژوازی به علت نفرتش از سوسیالیسم، نفعش در آن است که همیشه خصوصیت «اجباری» صنعتی کردن را برجسته کند. اما کسانی که در کنار توده زحمتکش، صنعتی کردن سوسیالیستی را شاهد بوده و آن را نظاره کرده‌اند، نکات زیر را برجسته می‌سازند: جسارت در کار و اشتیاق و مبارزه قاطعانه توده زحمتکش. لوئیز آنا استرونگ [Strong]، خبرنگار جوان آمریکائی که برای روزنامه شوروی «اخبار مسکو» کار می‌کرد، در جریان اولین برنامه ۵ ساله، به تمام نقاط کشور سفر کرد. وقتی خروشچف در سال ۱۹۵۶ رذیلانه به استالین حمله کرد، این خبرنگار می‌خواست برخی واقعیات اساسی را خاطر نشان سازد. ارزیابی او از اولین برنامه ۵ ساله چنین است:

«هیچ گاه در طول تاریخ چنین پیشرفتی با این سرعت، تحقق نیافته است».
در اولین سال برنامه، ۱۹۲۹، اشتیاق به کار در کشور آنچنان عظیم بود که یک متخصص پیر پیش از روسیه انقلابی، که در سال ۱۹۱۸ نفرتش را هم نسبت به بلشویک‌ها نشان داده بود، مجبور شد اقرار کند که این کشوری است ناشناخته. آقای دکتر امیل جوزف دیلون [Dilon] از ۱۸۷۷ تا ۱۹۱۴ در روسیه زندگی می‌کرد و در بعضی دانشگاه‌های روسیه تدریس می‌نمود. در بازگشت‌اش در ۱۹۱۸ نوشت:

«در جنبش بلشویکی حتی برای یک بار سایه‌ای هم از اندیشه سازنده و اجتماعی نیست. بلشویسم، آن روی تزاریسم است. بلشویسم با سرمایه‌داری به همان اندازه برخورد بد دارد که تزارها با سرف‌هاشان داشتند».^{۱۱۴}

۱۱۲- همان جا، صفحه ۲۹۰

۱۱۳- همان جا، صفحه ۳۰۶

۱۱۴- Sidney and Beatrice Webb, Soviet Communist: a New Civilisation?

اما ده سال بعد وقتی دکتر دیلون به روسیه بازگشت نتوانست به چشمانش اعتماد کند:

«مردم همه جا فکر می‌کنند، کار می‌کنند، خود را سازمان می‌دهند، به اکتشافات علمی و صنعتی می‌پردازند. هیچگاه انسان شاهد چنین چیزی، چیزی که ایده‌آل‌هایش را همه جانبه و متمرکز دنبال کند، نبوده است. تلاش‌های انقلابی، موانع فوق‌العاده را از پیش پا برمی‌دارد و بخش‌های متفاوت را در یک خلق واحد متحد می‌کند. این واقعاً مربوط به یک ملت با مفهوم جهان کهن نیست، بلکه مربوط به یک خلق قوی، در هم تافته شده توسط شور و شوق یک مذهب واقعی است. بلشویک‌ها خیلی از آن چیزهائی را که اعلان کرده بودند متحقق کردند حتی بیش‌تر از آن که برای یک سازمان انسانی قابل تحقق به نظر می‌رسد، به ویژه که آن‌ها می‌بایست تحت شرایط بسیار مشکلی کار می‌کردند. آن‌ها ۱۵۰ میلیون انسان بی تفاوت و در شرایط نیمه زندهء خواب آلود را بسیج کردند، و به آنها روح تازه‌ای دمیدند».^{۱۱۵}

لوئیز آنا استرونک چگونگی تحقق معجزه صنعتی شدن را به خاطر می‌آورد:

«در کارخانه تراکتورسازی خارکف مشکلی وجود داشت. این کارخانه، خارج از برنامه» برپا شده بود. (۱۹۲۹) دهقانان خیلی سریع در کلکتیوهائی که در نظر گرفته شده بود، جمع شدند. دیگر احتیاجات آنها به تراکتور برآورده نمی‌شد. بنابراین شهر سربلند اوکرائینی خارکف، کارخانه تراکتور سازی خودش را که در برنامه قید نشده بود، به وجود آورد. مجموعه فولاد، آجر، سیمان و همین‌طور نیروی کار انسانی برای ۵ سال برنامه ریزی شده بود. کارخانه خارکف در صورتی می‌توانست فولاد لازم را دریافت کند که «بعضی کارخانه‌های فولاد سازی بیش از مقدار برنامه ریزی شده تولید کنند.» جهت تامین نیروی کار انسانی، هزاران نفر - کارمند، دانشجو، پروفیسور - داوطلبانه در زمان استراحتشان به کار پرداختند. م. راسکین [Raskin]، مهندس آمریکائی که در خارکف کار می‌کرد، گزارش می‌دهد که «هر روز صبح ساعت شش و نیم صف جدید مخصوصی در حرکت بود. آنها با پرچم و هیاهو می‌آمدند، هر روز یک گروه جدید، اما همیشه خوشحال و سرحال». نیمی از کارهای غیر تخصصی توسط داوطلبان انجام می‌شد».^{۱۱۶}

در ۱۹۲۹ اشتراکی کردن به ابعاد عظیم غیر قابل پیش بینی رسید. کارخانه تراکتور

Longmans, Green and Co, Edition National Union of General and Municipal Workers, 1935، صفحه ۸۱۰

۱۱۵- همان جا، صفحه ۸۱۱

۱۱۶- آنا لوئیز استرونک، عصر استالین، ۱۹۵۶، صفحه ۲۹، ۲۸، ۳۳.

سازی خارکف تنها کارخانه «مکمل برنامه ۵ ساله» نبود. کارخانه پوتیلف در لنینگراد در ۱۹۲۷ تعداد ۱۱۲۰ و در سال بعد ۳۰۵۰ تراکتور تولید کرد. بعد از یک بحث داغ در کارخانه پوتیلف، تولید ۱۰۰۰۰ تراکتور برای سال ۱۹۳۰ تصویب شد. واقعا نیز ۸۹۳۵ تراکتور تحویل گردید.

معجزه صنعتی کردن در یک دهه، به واسطه تغییرات ریشه‌ای در مناطق کشاورزی عقب مانده، و همچنین تشدید خطر جنگ، ممکن گردید. کارخانه آهن و فولاد در ماکنیتوگورسک به ظرفیت تولیدی ۶۵۶ هزار تن رسید. در ۱۹۳۰ برای تولید ۲،۵ میلیون تن برنامه ریزی شد. ۱۱۷ کمی بعد از آن برنامه را برای تولید فولاد بالا بردند: در سال ۱۹۳۱ ارتش ژاپن منچوری را اشغال و مرزهای سیبری را تهدید کرد. یک سال بعد نازی‌های حاکم در برلن مدعی اوکراین شدند. جان اسکات [Scott]، مهندس آمریکائی در مأموریت خارج از کشور در ماکنیتوگورسک در مورد تلاش قهرمانانه کارگران و اهمیت مرکزی آنها در دفاع از اتحاد شوروی چنین می‌گوید:

«در ۱۹۴۲ منطقه صنعتی اورال قلب مقاومت اتحاد شوروی شد. معادن، کارخانه‌های صنعتی و انبارها، مزارع و جنگل‌های این منطقه مقادیر زیادی از مواد مورد احتیاج واحدهای نظامی ارتش سرخ استالین را تولید می‌کرد. یک منطقه ۸۰۰ کیلومتر مربعی واقع در میانه روسیه بی‌نهایت پهناور، منابع بی‌حدی از آهن، زغال سنگ، مس، آلومینیم، سرب، پنبه نسوز، منیزیم، نمک معدنی همراه با کالیوم، طلا، نقره، پلاتین، روی و نفت را در خود داشت. تا پیش از ۱۹۳۰ اندکی از این مواد معدنی استفاده می‌شد. اما در طول این ده سال کارخانه‌هایی ایجاد شدند که پس از مدت کوتاهی به کار پرداختند. انجام تمام این امور مدیون استعداد سیاسی، پشتکار و سرسختی استالین است. استالین به خاطر تحقق بخشیدن به برنامه‌هایش، با وجود هزینه و مشکلات بسیار، هر مقاومتی را درهم شکست. قبل از هر چیز برای او این مسئله مهم بود که صنایع سنگین قدرتمندی را در اورال و سیبری بنا نهد، که هزاران کیلومتر از نزدیک‌ترین مرز دور و از محدوده تهاجم هر دشمنی، خارج باشد. از جانب دیگر روسیه می‌باست تقریباً در کلیه زمینه‌های مایحتاج‌اش مثل کائوچو، محصولات شیمیائی، ابزار کار، تراکتور و غیره، به خود متکی باشد. همه چیز می‌بایست در خود کشور تولید می‌شد تا بدین وسیله استقلال تکنیکی و نظامی تضمین گردد.

بوخارین و بسیاری از بلشویک‌های قدیمی عقیده دیگری داشتند. آنها می‌خواستند

پیش از برنامه صنعتی کردن عظیم، در مرحله اول مایحتاج مردم را تامین کنند. ولی این مخالفین یکی بعد از دیگری ساکت شدند و عقیده استالین حاکم شد.

در سال ۱۹۳۲، ۵۶٪ درآمد ملی برای وظیفه بزرگ صنعتی کردن اختصاص داده شد و این یک هزینه خارق‌العاده مالی بود. ۷۰ سال پیش از آن در آمریکا فقط ۱۲٪ از درآمد ملی سالانه را به شرکت‌های بزرگ صنعتی تخصیص دادند. به علاوه بخش بزرگی از آن سرمایه‌ء اروپائی بود، در آن زمان چین، ایرلند، لهستان و غیره نیروی کار بدان جا صادر می‌کردند. صنعت اتحاد شوروی در هر حال تقریباً بدون سرمایه خارجی بنا گردید».^{۱۱۸}

بزرگ‌ترین قربانی صنعتی کردن را اکثریت زحمتکشان با زندگی سخت ناشی از آن و اعتقاد و آگاهی کامل متحمل شدند. آن‌ها با مشقت خلق کردند چون آن‌ها برای امر خود خلق کردند، برای آینده‌ای شرافتمند و آزادی همه زحمتکشان خلق کردند. هیرواکی کورومیا چنین می‌گوید:

«هر اندازه این مسئله پارادکس به نظر آید، ولی انباشت تحقق یافته در یک حرکت سریع، نه تنها سرچشمهء محرومیت و نارسائی، بلکه همچنین سرچشمهء قهرمانی اتحاد شوروی بود.

نو جوان اتحاد شوروی این دلگرمی را، در کار، در ساختمان سازی و در کارخانه‌هایی مثل ماگنیتوگورسک و کوتس‌نتسک به دست می‌آورد».^{۱۱۹} «انجام سریع صنعتی کردن در برنامه پنج ساله اول، سمبل هدفی است عالی و الهام بخش در ساختمان جامعهء جدید. با وجود افسردگی و بیکاری توده‌ای موجود در متن جامعه غرب، حرکت اتحاد شوروی در جهت صنعتی کردن، تلاش قهرمانانه، رمانتیک، پر شور و شوق و فوق بشری را باعث گردید. ایلیا ارنبورگ [Ehrenburg] نوشت: «کلمات شور و شوق مثل بسیاری کلمات دیگر به علت استعمال زیاد بی ارزش شده است و کلمه دیگری هم نیست که با آن بتوان روزهای اولین برنامه پنج ساله را زیبا و مزین ترسیم کرد. همه روزه شور و شوق کاملاً ناب و ساده و بدون تظاهر به شجاعت‌های تحسین برانگیز، برچهره جوانان نمایان بود». بر مبنای گفتار شخصی از همان عهد، این روزها واقعا دورانی شاعرانه و مسحور کننده بود. (...) مردم آن چیزهایی را با دست‌های خود خلق کردند که در گذشته رؤیا می‌نمود و آن‌ها مطمئن بودند که این برنامه خیال انگیز، بدون

۱۱۸ - ۱۹۴۵ - John Scott, 'Au-dela' de l'Oural, Ed, Marguerat, Lausanne.

۲۴۴-۲۴۵

۱۱۹ - کورومیا، اثر یاد شده، صفحه ۳۰۵-۳۰۶

شک امریست تحقق پذیر.» ۱۲۰

یک جنگ طبقاتی

کورو میا نشان می‌دهد، که چگونه استالین صنعتی کردن را به صورت جنگ طبقاتی ستم دیدگان علیه طبقه استثمار کننده به عرصه دید می‌گذارد. این ایده‌ایست درست. و همچنین تلاش می‌شود با کمک آثار فرهنگی و تاریخی به آنجائی رهنمون شویم، که خود را با ستم دیدگان جنگهای طبقاتی - که صنعتی و اشتراکی کردن نامیده می‌شود - همخوان بدانیم. به ما می‌آموزند که فشار «همیشه غیر انسانی» است و نباید اجازه داد، که یک ملت متمدن یک «گروه اجتماعی» را - که می‌تواند استثمارگر هم باشد - برنجاند.

در مقابل این به اصطلاح استدلال انسانی چه می‌توان کرد؟ و اما «دنیای متمدن» صنعتی کردن را چگونه به پیش برد؟ چگونه بانک‌داران لندن و پاریسی و اشرافیت صنعتی ما، بنیان صنعتی خود را ساختند؟ آیا صنعتی کردن آن‌ها بدون غارت طلا و نقره‌ای که به شاهان سرخ پوست متعلق بود، بدون غارت و همزمان قتل عام ۶۰ میلیون سرخ پوست آمریکائی، امکان داشت؟ آیا این صنعتی کردن بدون استثمار بی حد و حصر اعمال شده در آفریقا، که تجارت برده نامیده می‌شود، ممکن بود؟ کارشناسان یونسکو، خسارات انسانی آفریقا را، که در حملات برق آسا کشته شده و در حین حمل و نقل‌ها تحت شرایط غیر قابل تحملی زندگی‌شان را از دست داده و یا به صورت برده فروخته شدند، ۲۵۰ میلیون نفر برآورد می‌کنند. آیا صنعتی کردن ما بدون استعمار تمام خلق‌هائی که در سر زمین خودشان به بند کشیده شدند، ممکن می‌بود؟

و امروزه، آن‌هائی که گوشه کوچکی از کره زمین را به نام اروپا، با میلیون‌ها کشته بومی، با سرعت صنعتی کردند، به ما می‌آموزند، که فشار بلشویکی بر طبقات ثروتمند، اقدام شرم‌آوری بوده است. مردمی که کشورشان را با جدا کردن دهقانان به زور اسلحه آتشین از خانه و زمین‌شان، صنعتی کردند، مردمی که زنان و کودکان را با کار ۱۴ ساعته در روز به نابودی کشاندند، آن‌هائی که کارگران را با کمک بی‌کاری و گرسنگی به بردگی کشیدند، همین آدم‌ها با آب و تاب در کتاب‌هاشان حکم محکومیت صنعتی کردن «اجباری» در اتحاد شوروی را صادر می‌کنند.

اگر در جریان صنعتی کردن اتحاد شوروی ثروتمندان و مرتجعین که ۵٪ جمعیت را تشکیل می‌داند، می‌بایست تحت فشار قرار گیرند، ولی صنعتی کردن سرمایه‌داری از

دل ترور متولد شد، تروری که ۵٪ ثروتمند به توده کارکن جامعه خودش و به همان ترتیب به کشورهای تحت حاکمیتش اعمال کرد.

صنعتی کردن یک جنگ طبقاتی علیه طبقه استثمار کننده سرنگون شده‌ای بود، که با بالاترین تلاش باروری کوشش‌های سوسیالیستی را مانع می‌شد. در مواردی، این صنعتی کردن مبارزه تلخی را نیز در خود طبقه کارگر باعث می‌گردید. خواندن و نوشتن، دهقانان بیسواد را از محیطی که بدان عادت کرده بودند جدا کرد و با همهء پیش داوری‌ها و درک عقب مانده‌شان آن‌ها را در تولید مدرن وارد نمود. کولاک‌ها برای خراب‌کاری در کارهای ساختمانی استخدام می‌شدند. عادت گذشته طبقه کارگر این بود که توسط کارفرما استثمار شود. حال برای این که این طبقه بتواند در مقابل کارفرما ایستادگی کند باید در او درک جدیدی از کار جا باز می‌کرد، زیرا طبقه کارگر خود حاکم نظام اجتماعی شده بود.

در همین ارتباط ما شهادت واقعی گویائی را در مورد جنگ طبقاتی در کارخانجات اتحاد شوروی در اختیار داریم، که جان اسکات، مهندس آمریکائی مذکور، که سال‌های بسیاری در ماگنیتوگورسک کار کرده، برای ما برجا گذاشته است.

اسکات کمونیست نیست و به سیستم بلشویکی شدیداً انتقاد دارد. اما توضیح دیده‌هایش در مجتمع ماگنیتوگورسک، کارخانه‌ای با اهمیت استراتژیک بالا، به ما امکان می‌دهد بسیاری از مسائل تعیین کننده‌ای را که استالین در مقابل خود می‌دید، بشناسیم. اسکات می‌نویسد که چگونه یک ضد انقلابی توانست به سادگی خود را به عنوان یک نیروی انقلابی جا بزند و با وجودی که در صفوف گاردهای سفید خدمت کرده بود، مراحل حزب را بپیماید. توضیح اسکات همچنین نشان می‌دهد، که اغلب ضد انقلابیون فعال جاسوسان بالقوه نیروهای امپریالیستی بودند. تشخیص ضد انقلابیون هوشیار از بوروکرات‌های فاسد و همچنین از «همراهانی» که فقط در جستجوی زندگی راحتی بودند، امر ساده‌ای نبود.

اسکات نشان می‌دهد که پاکسازی ۱۹۳۷ - ۱۹۳۸ «به هیچ عنوان» یک تهاجم منفی، آن طور که در غرب آن را می‌نمایانند، نبود: قبل از هر چیز پاکسازی به مفهوم بسیج سیاسی بزرگ توده‌ای، آگاهی ضد فاشیستی کلیه زحمتکشان را تقویت کرد. پاکسازی به بوروکرات‌ها این تکان را می‌داد که کارهایشان را تصحیح کنند و این، تکامل قابل توجهی را در تولید صنعتی ممکن ساخت. پاک سازی برای آمادگی همه جانبه توده مردم علیه تهاجم امپریالیستی بود که در پیش رو قرار داشت.

حال گزارش شاهدانهء جان اسکات در مورد ماگنیتوگورسک: «شفشنکو

[Schewtschenko] در سال ۱۹۳۶ کارخانه گاز و دو هزار کارگرس را اداره می‌کرد. او مردی بود بد عنق، بسیار پر انرژی و از خود راضی و غالباً به ظاهر خشن و مبتذل. در هر حال شفشنکو مدیر بدی نبود. کارگران او را تایید می‌کردند و با عجله درخواست‌های او را انجام می‌دادند. او از یک دهکده کوچک در اوکراین می‌آمد. وقتی در سال ۱۹۲۰ ارتش سفید دنیکین کشور را اشغال کرد، شفشنکوی جوان - در آن موقع ۱۹ ساله - به عنوان ژاندارم پذیرفته شد. بعداً دنیکین به عقب رانده شد و ارتش سرخ دوباره کشور را به دست آورد. انگیزهء حفظ خود باعث شد که شفشنکو گذشته‌اش را مخفی کند و به بخش دیگری از کشور، که در آنجا استخدام شد، مهاجرت نماید. ژاندارم سابق، فتنه انگیز، به خاطر انرژی و برخورد فعالش خیلی سریع به یک مدیر سندیکا با کیفیت امیدوار کننده‌ای، تبدیل شد. او با تظاهر به شور و شوق پرولتری، خوب کار می‌کرد و از هیچ وسیله‌ای که به پیشرفت شغلی‌اش کمک می‌کرد، حتی به قیمت حذف همکارانش، رویگردان نبود. بعد از آن او به موسسه مدیران سرخ در حزب وارد شد، مقام‌های بسیار مهمی را در رأس سندیکا به دست آورد و بالاخره در سال ۱۹۳۱ با عنوان همکار مدیر بخش طراحی و احداث به ماگنیتو گورسک فرستاده شد.

۱۹۳۵ کارگری از یکی از شهرهای اوکراین به ماگنیتوگورسک آمد و چیزهایی در مورد کارهای شفشنکو در ۱۹۲۰ تعریف کرد. شفشنکو به او رشوه داد و در پست خوبی به کار گمارد. اما شایعات درباره او به اطراف نشت کرد.

یکی از شب‌ها شفشنکو جشنی را سازمان داد، که تا آن وقت ماگنیتو گورسک به خود ندیده بود. میزبان و رفقایش به میزها هجوم بردند، تمام شب و بخشی از شب بعد را حسابی خوردند و نوشیدند.

در یک روز زیبا شفشنکو و چند تن از زیر دستان بلافاصله‌اش برکنار شدند. ۱۵ ماه بعد شفشنکو به دادگاه احضار شد و به ۱۰ سال کار اجباری محکوم گردید.

شفشنکو، یک نیمه جنایت کار و اپورتونیست ناصادق، هیچ عذاب وجدانی نداشت، ایده‌آل‌هایش نیز تشابهی با ایدآل‌های بنیانگذاران سوسیالیسم نداشت. به هر حال آن طور که وکلایش ادعا کرده‌اند او مطمئناً جاسوس ژاپن نبوده و اصلاً مقاصد تروریستی علیه دولت و رهبری حزب نداشته است و بالاخره او با قصد خاصی انفجاری را (که در سال ۱۹۳۵ به مرگ چهار کارگر منجر شد) انجام نداده است.

حدود ۲۰ نفر جزو باند شفشنکو بودند که به مجازات‌های سنگین محکوم شدند. بعضی از آن‌ها نیز اپورتونیست‌های دغلکاری بودند. دیگران واقعا ضد انقلابیونی بودند که آگاهانه سعی داشتند هر کاری را در جهت ضربه زدن به اتحاد شوروی انجام دهند.

ولی بد آوردند که زیر دست رئیسی کار می‌کردند که نورافکن NKVD (کمیساریای خلق برای مسائل داخلی) را به سمت خود جلب کرده بود. نیکولای م. اودکین [Udkin] یکی از همکاران شفشنکو پیرترین فرد یک خانواده اوکرائینی بود. او احساس می‌کرد، که اوکرائین اشغال شده است و صاحبان جدید، این کشور را به خرابه تبدیل خواهند کرد. او بر این بود که سیستم سرمایه‌داری برتر از سیستم سوسیالیستی است. لذا او از آن نوع اشخاصی بود که احتمالاً در ۱۹۴۱ به آلمان‌ها برای «آزاد کردن» اوکرائین کمک می‌کرد. او نیز به ۱۰ سال کار اجباری محکوم گردید.^{۱۲۱} «در جریان پاک سازی، بسیاری از بوروکرات‌ها بر خود می‌لرزیدند. کارگزاران و مدیرانی، که هیچگاه پیش از ساعت ۱۰ در محل ساختمان دیده نمی‌شدند، حالا ساعت چهار و نیم صبح سرکار حاضر بودند. آن‌هایی که هیچ‌گاه به اشتباهات انجام شده اعتراضی نمی‌کردند و غم هیچ مشکلی را نمی‌خوردند، اکنون از صبح زود تا آخر شب در محل کارشان بودند. با کوششی صمیمانه تلاش می‌کردند تحقق برنامه، اقدامات برای صرفه جویی و رفاه و سلامت کارگران را تحت نظر داشته باشند».^{۱۲۲}

«تولید در مجموع در سال ۱۹۳۸ و ۱۹۴۱ بالا رفت. در پایان ۱۹۳۸ پیامد مصیبت‌بار پاک سازی که در آن لحظه ظاهر شده بود، از میان برداشته شد. در منطقه صنعتی ماگنیتوگورسک از ظرفیت تولید به بهترین وجهی استفاده شد. در تمام کارخانجات، هر کارگری، به هیجانی که از زمان قرار داد مونیخ [معروف به ماه مونیخ: کنفرانس مونیخ در ۲۹-۳۰ سپتامبر ۱۹۳۸ که به قرار داد مونیخ منتج گردید] کل اتحاد شوروی سوسیالیستی را فرا گرفته بود، آگاه بود. رادیو، روزنامه‌ها، معلمین، سخنرانان، حزب و سندیکاها مکرراً به مردم می‌گفتند که حملات امپریالیستی به اتحاد شوروی که سال‌ها برای آن تدارک دیده شده است، هر لحظه می‌تواند شروع شود. هر ساله بودجه دفاع ملی را دو برابر می‌کردند. ذخیره عظیمی از اسلحه، ماشین، مواد سوختی و مواد غذایی را انبار کرده بودند.

نیروی ارتش سرخ از دو میلیون نفر در سال ۱۹۳۸ به شش یا هفت میلیون نفر در بهار ۱۹۴۱ افزایش یافت. کارخانجات واگن و ماشین سازی اورال، آسیای مرکزی و سیبری متمرکز و فشرده‌تر کار می‌کردند.

این هزینه، اضافه تولید مختصری را که کارگران از آن در سال‌های ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۸ در شکل دوچرخه، ساعت مچی، دستگاه رادیو، کالاهای خوب سوسیسی و دیگر

۱۲۱- Scott، اثر یاد شده، صفحه ۱۷۰-۱۷۵

۱۲۲- همان جا، صفحه ۱۹۰-۱۹۱

مواد غذایی، بهره‌مند می‌شدند، می‌مکید».^{۱۲۳}

یک معجزه اقتصادی

کارگران اتحاد شوروی در جریان صنعتی کردن، معجزه‌های اقتصادی آفریدند که امروزه هم باید آن را تحسین نمود. کورومیا بررسی‌اش را درباره صنعتی کردن استالینیستی با جملات زیر خاتمه می‌دهد:

«پیشرفت واقعی ناشی از انقلاب ۱۹۲۸ - ۱۹۳۱ بنیان‌های جهش مهم اقتصادی سال‌های ۳۰ را خلق کرد که کشور را در جریان جنگ جهانی دوم نجات داد. محصول ناخالص صنعتی در پایان سال ۱۹۳۲ نسبت به سال ۱۹۲۸ بیش از دو برابر شد. به همان اندازه که اولین برنامه پنج ساله حدود ۱۹۳۰ یکی بعد از دیگری انجام می‌شد، در تولید صنعتی نیز به همان اندازه جهش فوق‌العاده‌ای از همان آغاز ایجاد گردید. در سال‌های ۱۹۳۴ - ۱۹۳۶ آمار رسمی، رشد تولید ناخالص صنعت را ۸۸٪ نشان می‌دهد. در جریان ده ساله ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۷ تولید ناخالص صنعتی از ۱۸,۳ به ۹۵,۵ میلیون روبل رسید: تولید فولاد از ۳,۳ تا ۱۴,۵ میلیون تن؛ استخراج زغال سنگ از ۳۵,۴ میلیون متر مکعب به ۱۲۸ میلیون متر مکعب؛ انرژی برق از ۵,۱ میلیون به ۳۶,۳ میلیون kW/h (کیلووات ساعت)؛ تولید ماشین‌های تولید کننده ابزار تولید از ۲۰۹۸ به ۳۶۱۲۰ واحد، رشد کرد. اگر اغراق‌ها را هم در نظر نگیریم، باز هم می‌توان گفت، این همه دستاورد سرگیجه آورند».^{۱۲۴}

لنین اعتمادش را به توانائی مردم شوروی در ساختن سوسیالیسم در یک کشور، با جمله معروف «کمونیسم قدرت شوراهاست بعلاوهء تجهیز تمام کشور به شبکه برق» بیان کرده است.^{۱۲۵} از این نقطه نظر او در سال ۱۹۲۰ برنامه برق رسانی عمومی را پیشنهاد کرد، که در آن برای ۱۵ سال آینده، ساختمان ۳۰ کارخانه مولد برق با قدرت ۱,۷۵ میلیون kW/h پیش بینی شده بود. اما به شکرانه قاطعیت و پشتکار استالین و رهبری حزب بلشویک، اتحاد شوروی توانست در سال ۱۹۳۵ قدرتی بالاتر از ۴,۰۷ میلیون kW/h را در اختیار داشته باشد. رؤیای جسورانه لنین تحت رهبری استالین با

۱۲۳- همان جا، صفحه ۲۴۲

۱۲۴- کورومیا، اثر یاد شده، صفحه ۲۸۷

۱۲۵- لنین، اثر ۳۱، برلن ۱۹۸۲، صفحه ۴۱۴

۲۳۳٪ تحقق یافت. ۱۲۶ این امر مجازاتی است برای دروغ‌های خائنین دوره دیده‌ای که در یک جایی خوانده بوده‌اند، که ساختمان سوسیالیسم فقط در یک کشور، از آن هم بیش‌تر در یک کشور دهقانی، کار غیر ممکن است. تئوری اشاعه داده شده «ناممکن بودن سوسیالیسم در ا.ج.ش.س.» از سوی منشویک‌ها و تروتسکیست‌ها، چیزی جز بیان بد بینی و روح چاکر منشانه بخش معینی از خرده بورژوازی نیست. نفرت آن‌ها علیه سوسیالیسم واقعی، که قاعدتاً نمی‌بایست موجود باشد، می‌توانست به همان اندازه پیشرفت سوسیالیسم واقعی، تشدید شود.

رشد سرمایه‌گذاری اساسی بین سال‌های ۱۹۱۳ تا ۱۹۴۰ تصویری واقعی از دستاوردهای غیر قابل باور مردم اتحاد شوروی به دست می‌دهد. با حرکت از نموداری با عدد ۱۰۰ برای سال پیش از جنگ جهانی اول، در سال ۱۹۲۸ که کار برنامه ۵ ساله آغاز شد سرمایه‌گذاری اساسی در صنعت به ۱۳۶ رسید. ۱۲ سال بعد در ۱۹۴۰، در شروع جنگ جهانی دوم، این نمودار عدد ۱۰۸۵ بود. یعنی در عرض ۱۲ سال در هشت ضرب شد. سرمایه‌گذاری اساسی در کشاورزی، کمی پیش از اشتراکی کردن در سال ۱۹۲۸ از ۱۰۰ به ۱۴۱ رشد کرد و در سال ۱۹۴۰ به ۳۳۳ رسید. ۱۲۷

بین سال‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۰ حد متوسط نرخ رشد تولید صنعتی ۱۶٫۵٪ بود. ۱۲۸ تلاش نیروی اصلی، در روند صنعتی کردن، در جهت ایجاد شرایط برای آزادی و استقلال میهن سوسیالیستی سمت گیری شده بود. هم زمان، رژیم سوسیالیستی اساس رفاه آینده را فراهم می‌کرد. بزرگ‌ترین بخش رشد درآمد ملی برای انباشت در نظر گرفته شد. به سختی امکان داشت به بهتر نمودن رفاه مادی فکر کرد. آری، زندگی کارگران و دهقانان سخت بود. بودجه توسعه ملی از ۳٫۶ میلیارد روبل در سال ۱۹۲۸ - ۱۴٫۳٪ درآمد ملی - به ۱۷٫۷ میلیارد در سال ۱۹۳۲ رسید، یعنی ۴۲٪ درآمد ملی. برعکس سهم مصرف اندکی تقلیل یافت - از ۲۳٫۱ میلیارد روبل در سال ۱۹۳۰ به ۲۲٫۳ میلیارد در سال ۱۹۳۲ - . بر مبنای کورومیا، مزد واقعی کارگر مسکو در سال ۱۹۳۲ فقط ۵۳٪ سطح مزد او در سال ۱۹۲۸ بود. ۱۲۹ در حالی که سرمایه‌گذاری اساسی در صنعت در مقایسه با پیش از جنگ حدود ده برابر بالا رفت، شاخص آپارتمان سازی

۱۲۶ - 'Les progre's du pouvoir sovietique depuis 40 ans' Recueil statistique

مسکو، ۱۹۵۸، صفحه ۷۵

۱۲۷ - همان جا، صفحه ۲۶

۱۲۸ - همان جا، صفحه ۳۰

۱۲۹ - کورومیا، اثر یاد شده، صفحه ۳۰۴-۳۰۵

در سال ۱۹۴۰ فقط در سطح ۲۲۵ امتیاز قرار داشت. شرایط آپارتمان سازی تقریباً بهتر نشد. ۱۳۰ در هر حال این درست نیست که، صنعتی کردن با «استثمار نظامی - فئودالی دهقانان» گره خورده بود، آن طور که بوخارین می‌گوید: از آنجائی که صنعتی کردن سوسیالیستی نمیتوانست با استثمار مستعمرات انجام شود، پس با جانفشانی تمام زحمتکشان، چه کارگر، دهقان و چه روشنفکر، تحقق یافت.

آیا استالین «مشکلات وحشتناک زندگی کارگران را با بی‌احساسی، می‌پذیرفت؟» استالین کاملاً می‌فهمید، که قبل از طرح بهتر کردن بنیانی و همیشگی سطح زندگی، امنیت زنده ماندن وطن سوسیالیستی و انسان‌هایش، باید تامین شود. آپارتمان بسازیم؟ اما نازی‌ها ۱۷۱۰ شهر و بیش از ۷۰ هزار روستای بزرگ و کوچک را ویران کرده و به آتش کشیده‌اند. ۲۵ میلیون ساکن آنجا بی‌سرپناه رها شده‌اند. ۱۳۱

در سال ۱۹۲۱ اتحاد شوروی کشوری بود مخروبه، که استقلالش از سوی همه قدرت‌های امپریالیستی تهدید می‌شد. در طول ۲۰ سال زحمتکشان با تلاشی عظیم کشوری را ساختند که رشد یافته‌ترین کشور سرمایه‌داری اروپا، آلمان هیتلری را پیروزمندانه به زانو درآورد. این که نازی‌های قدیمی و کنونی «صنعتی کردن اجباری» و «مشقات تحمیل شده به خلق» را مکرراً نشخوار می‌کنند، قابل فهم است.

اما کدام انسان متفکری در هند، برزیل، نیجریه و مصر می‌تواند حتی در رؤیا چنان دستاوردهائی را تصور کند؟ چه رنج‌هائی ۹۰٪ از مردمان کارکن این کشورها بعد از استقلالشان کشیدند؟ چه کسی از این رنج‌ها سود برد؟ آیا کارگران این کشورها همانند کارگران اتحاد شوروی، این قربانی دادن را با آگاهی کامل پذیرفتند؟ آیا قربانی شدن کارگران هندی، برزیلی، نیجریه‌ای و مصری، یک سیستم اقتصادی مستقلاً برپا کرد، که قادر باشد همانند کارگران اتحاد شوروی در سال‌های ۲۰ و ۳۰، در مقابل امپریالیسم لجام گسیخته، بایستد؟

قسمت چہارم

اشتراکی کردن

اشتراکی کردن که از سال ۱۹۲۹ شروع شد دورانی بود مهم، بغرنج و دردناک در مبارزه طبقاتی در اتحاد شوروی. این مبارزه تعیین کرد که رهبری در روستا در دست چه کسانی باید باشد: بورژوازی منطقه‌ای و یا پرولتاریا. تعاونی کردن در شوروی، بنیان اقتصادی آخرین بخش از طبقه بورژوازی را که دائماً از تولید کوچک و بازار دهقانی به وجود می‌آمد، در هم کوبید. اشتراکی کردن، تغییرات خارق العاده سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را رهگشا شد و توده دهقانی را در مسیر سوسیالیسم به حرکت درآورد.

۴) ۱- از احیاء تولید تا چالش سوسیالیستی

برای درک اشتراکی کردن، می‌بایست موقعیت حاکم بر مناطق روستائی اتحاد شوروی را در سال‌های ۲۰ مورد توجه قرار داد. از ۱۹۲۱ بلشویک‌ها نیروی خود را در جهت پیشبرد مجدد صنعت بر اساس سوسیالیستی به کار گرفتند. همزمان می‌خواستند نیروهای مولده در کشاورزی را در روند تکامل اقتصاد فردی و سرمایه‌داری کوچک احیا کنند. آن‌ها سعی می‌کردند این روند را کنترل کرده و اشکال مختلف اشتراکی را هدایت نمایند.

آن‌ها حوالی سال‌های ۱۹۲۷-۱۹۲۸ به این هدف نائل آمدند ر. و. دیویس، پروفیسور دانشگاه بیرمنگام می‌نویسد:

«طرح نپ بین سال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۶ در مجموع آشکارا موفق بود. در ۱۹۲۶ تولید اقتصاد دهقانی مساوی بود با تولید پیش از انقلاب کشاورزی در مجموع به انضمام کالاهای زمین داران بزرگ.

تولید غله تقریباً به سطح پیش از جنگ رسید و برداشت سیب زمینی حتی بیش از ۴۵٪ بالا رفت. نسبت زمین‌های زیرکشت در ۱۹۲۸ در مقایسه با تولید ناخالص غله، پائین‌تر از ۱۹۱۳ بود، شاخص عمومی خوبی جهت درک پیشرفت در کشاورزی است. تعداد گاوها و خوک‌ها در ۱۹۲۸ بین ۷ تا ۱۰٪ بالاتر از تعداد آنها در ۱۹۱۴ بود.»^{۱۳۲} انقلاب سوسیالیستی برای توده دهقانان مزیت بزرگی داشت. دهقانان بی زمین، زمین دریافت کردند... خانوارهای خیلی پرجمعیت می‌توانستند به واحدهای کوچک‌تری تقسیم

۱۳۲- ر. و. دیویس، 'The Socialist offensive: The Collectivisation of Soviet Agriculture, 1929-1930'، مک میلان پرس، ۱۹۸۰، صفحه ۴-۵

شوند. تعداد خانوار دهقانی در سال ۱۹۲۷ حدود ۲۴ تا ۲۵ میلیون بود در حالی که در سال ۱۹۱۷ فقط ۱۹۰۵ میلیون خانوار وجود داشت. متوسط تعداد افراد هر خانوار از ۶٫۱ به ۵٫۳ نقصان نشان می‌دهد. مالیات مستقیم و اجاره زمین در مقایسه با ژریم گذشته به طور بارزی کمتر بود. دهقانان می‌توانستند بخش بزرگی از محصولاتشان را برای خود نگهدارند و مصرف کنند.

«در سال ۱۹۲۷ ده میلیون تن از بعضی غلات به شهرها، ارتش، صنعت و صادرات اختصاص داده شده بود، در حالی که در سال‌های ۱۹۰۹ - ۱۹۱۳ که مقدار محصول به همان اندازه بود این مقدار بطور متوسط به ۱۸٫۸ میلیون تن می‌رسید».^{۱۳۳}

در همین زمان بلشویک‌ها دهقانان را برای ایجاد انواع شرکت‌های تعاونی ترغیب می‌کردند و به طور آزمایشی اولین کلخوزها (اقتصاد اشتراکی کشاورزی) را به وجود آوردند. چگونگی سوق دادن دهقانان به راه سوسیالیسم، بدون تعیین زمان معینی از پیش، باید مورد آزمایش قرار می‌گرفت. اما در ۱۹۲۷ فقط اندکی از بخش‌های اساسی سوسیالیسم در روستاها موجود بود، در آنجا اقتصاد کوچک فردی دست بالا داشت. در سال ۱۹۲۷ گردآوری ۳۸٪ دهقانان در شرکت‌های تعاونی مصرف ممکن گردید. ولی دهقانان ثروتمند همچنان نفوذ عمده خود را محفوظ داشتند. این شرکت‌های تعاونی ۵۰٪ وام کشاورزی را به خود اختصاص داده بودند، مابقی در اقتصاد خصوصی، به طور کلی اقتصاد کولاک‌گونه، سرمایه‌گذاری می‌شد.^{۱۳۴}

ضعف حزب در روستا

لازم به تاکید است، که حزب بلشویک در آغاز ساختمان سوسیالیسم نیروی بسیار کمی در روستا در اختیار داشت.

در ۱۹۱۷ در کل کشور ۱۶۷۰۰ بلشویک با منشاء دهقانی وجود داشت. سپس در چهار سال جنگ داخلی تعداد زیادی از دهقانان جوان در حزب پذیرفته شدند. در ۱۹۲۱ دهقانان عضو ۱۸۵ هزار نفر بودند. و این قبل از هر چیز مربوط است به پسران دهقانان وارد شده در ارتش سرخ. بعد از جنگ ضروری بود که درک سیاسی همه این مبارزین جوان بررسی شود. لنین اولین پاک سازی را بر پایه یک بررسی به منظور تداوم ضروری

۱۳۳- همان جا، صفحه ۱۶-۱۸

۱۳۴- لین ویولا، The Best Sons of the Fatherland - Workers in the Vanguard of Soviet Collectivisation, Oxford University Press, Oxford, New York, 1987 صفحه

اولین عضوگیری توده‌ای سازمان داد. باید روشن می‌شد که چه کسی با معیارها مطابقت دارد. از ۲۰۰ هزار دهقان وارد شده در حزب، ۴۴٫۷٪ از حزب اخراج شدند.^{۱۳۵}

در اول اکتبر ۱۹۲۸ از ۱۳۶۰۰۰۰ عضو و کاندید عضویت، ۱۹۸ هزار نفر دهقان و کارگر کشاورزی بودند، یعنی ۱۴٫۵٪. ^{۱۳۶} در مناطق غیر شهری از هر ۴۵۰ ساکن روستا یک نفر عضو حزب بود. از ۲۰۷۰۰ حوزه حزبی هر چهار روستا یک حوزه داشت. این ارقام وقتی اسف انگیزتر به نظر می‌رسند که با «تداوم» تشکیلاتی ارتجاع تزاری، کشیشان بنیادگرا و سایر منادیان مذهبی پر مشغله که ۶۰۰۰۰ نفرند، مقایسه شوند!^{۱۳۷}

جوانان روستا بزرگ‌ترین ذخیره حزب را تشکیل می‌دادند. در ۱۹۲۸ یک میلیون دهقان جوان عضو اتحادیه جوانان کمونیست، کومسومل [Komsomol]، بودند.^{۱۳۸}

سربازانی که در حین جنگ داخلی در ارتش سرخ خدمت می‌کردند و ۱۸۰ هزار نفر از فرزندان دهقانان که هر سال برای ارتش، جایی که تربیت و آموزش کمونیستی می‌دیدند، احضار می‌شدند، عموماً هوادار رژیم بودند.^{۱۳۹}

دهقان روسی چه کسی بود؟

جواب به این سؤال نشان می‌دهد که حزب بلشویک با چه مسائلی درگیر بود. به طور واقعی بخش بزرگی از جمعیت روستا هنوز زیر قداره طبقات ممتاز قدیم و ایدئولوژی مذهبی ارتدکس و تزاری، زندگی می‌کرد. توده دهقانان به شرایط عقب مانده‌شان می‌خکوب شده بودند و بخش بزرگی از آن‌ها کمافی السابق با ابزار چوبی کار می‌کردند. کولاک‌ها غالباً در شرکت‌های تعاونی، اتحادیه‌های اعتباری و حتی در شورای ده مراتب قدرت را قبضه کرده بودند. تحت حکومت استولپین [Stolypin] متخصصین کشاورزی بورژوا برای پیش برد رفرم کشاورزی، در روستا مستقر شدند. به علاوه آنها به عنوان پشتیبانان کشاورزی خصوصی مدرن، نفوذ زیادی را اعمال می‌کردند. ۹۰٪ زمین‌ها بر اساس سیستم قدیم انجمن ده اداره می‌شد، جایی که دهقانان مرفه حاکم بودند.^{۱۴۰}

۱۳۵- همان جا، صفحه ۱۳

۱۳۶- دیویس، اثر یاد شده، صفحه ۵۱

۱۳۷- همان جا، صفحه ۵۴

۱۳۸- همان جا، صفحه ۵۲

۱۳۹- همان جا، صفحه ۵۳

۱۴۰- ویولا، اثر یاد شده، صفحه ۱۹ و ۲۲

فقر بی اندازه و نادانی، خصوصیت توده دهقانان بود. و این دو خصوصیت بدترین دشمنان بلشویک‌ها بودند. ولی چگونه باید با بربریت، حماقت و خرافات مبارزه می‌شد؟ جنگ داخلی تغییرات بزرگی را در روستا به همراه آورد. ۱۰ سال رژیم سوسیالیستی اولین اجزاء اساسی فرهنگ توده‌ای مدرن و محیط کمونیستی حداقل را به وجود آورد. اما سنت‌های قدیمی دهقانی هنوز هم با شدت به چشم می‌خورد.

دکتر امیل جوزف دیلون که قبلاً نام بردیم و از ۱۸۷۷ تا ۱۹۱۴ در روسیه زندگی می‌کرد، به تمام مناطق امپراطوری تزار سفر کرده بود. او، وزرا، نجیب زادگان، بوروکرات‌ها و چند نسل از انقلابیون را می‌شناخت. گزارش مشاهداتش از دهقانان روسیه، زندگی در روستا را نشان می‌دهد.

او در ابتدا سطح زندگی فلاکت‌بار مادی اکثریت جمعیت روستا را چنین توصیف می‌کند.

«دهقان روسی در زمستان رأس ساعت ۶ و یا حتی ۵ بعد از ظهر می‌خوابد، زیرا او به سختی می‌تواند نفت برای چراغش تهیه کند. او نه گوشت در اختیار دارد، نه تخم مرغ، نه کره، نه شیر، و اغلب هم نه سبزی. او بیش از هر چیز با نان سیاه و سیب زمینی زندگی می‌کند و به علت ناکافی بودن مواد غذایی جسماً تحلیل می‌رود.»^{۱۴۱} دیلون سپس از این صحبت می‌کند که دهقانان در چه سطحی از عقب ماندگی سیاسی و فرهنگی نگه داشته شده‌اند:

«مردمان روستا در تأسیساتشان، قرون وسطائی، در لباس و روحیاتشان، آسیائی و از نظر تفکر و شیوه زندگی، ماقبل تاریخی بودند. دهقانان بر این باور بودند که علت پیروزی ژاپنی‌ها در جنگ منچوری (۱۹۰۵) این بود که آن‌ها خود را به میکرب تبدیل کردند، و بعد از ورود به چکمه سربازان روسی، پای آن‌ها را گاز گرفته و مرگ‌شان را باعث گردیدند. اگر در ناحیه‌ای یک بیماری مسری شیوع پیدا می‌کرد، معمولاً دهقانان پزشکان را می‌کشتند، زیرا معتقد بودند که آن‌ها از طریق مسموم کردن سرچشمه‌ها، بیماری را گسترش داده‌اند. آن‌ها هنوز هم با هیجان ساحره‌ها را می‌سوزانند و مرده‌ها را از گور در می‌آورند تا به روح آن‌ها سوگند یاد کنند. زنان شوهردار بی عفت را کاملاً لخت می‌کنند، پشت گاری می‌بندند و در ده می‌چرخانند. و اگر تنها اقدام جبری که چنین توده‌ای را به نظم آورده، یکمرتبه برداشته شود، در جامعه فاجعه‌ای به وجود

۱۴۱- نقل قول در:

Sidney and Beatrice Webb, Soviet Communism: a New Civilisation?

اثر یاد شده، صفحه ۸۱۰

می‌آید. طی نسل‌ها بین مردم و آنارشی، چتر محافظ و شکننده اعتقاد عقب مانده به خدا و تزار حائل است. از زمان لشکر کشی منچوری، این محافظ با سرعت فرو ریخت»^{۱۴۲}

اختلاف طبقاتی جدید

پی آمد تکامل ناگهانی بازار آزاد، در سال ۱۹۲۷ بی زمین شدن درگربار ۷٪ دهقانان، یعنی ۲٫۷ میلیون خانوار بود. در سال ۱۹۲۹ تعداد این خانوارها تا ۳٫۲ میلیون افزایش یافت. هر سال یک چهارم دهقانان فقیر زمین‌های خود را از دست می‌دادند. لذا این دهقانان بی زمین دیگر جایی در جامعه سنتی روستائی نداشتند. در سال ۱۹۲۷ هنوز ۷ میلیون دهقان فقیر شده وجود داشت که نه اسب داشتند و نه گاو آهن. از ۵٫۳ میلیون خانوار دهقانی در اوکراین، ۲٫۱ میلیون خانوار نه اسب داشتند و نه گاو شخمی. این دهقانان فقر زده ۳۵٪ جمعیت روستا را تشکیل می‌دادند. این آمار را مولوتوف در پانزدهمین کنگره حزب در گزارشش اعلام نمود. اکثریت بالای ۵۱ تا ۵۳٪ را دهقانان میانه حال تشکیل می‌دادند. ولی آنها هنوز با ابزارهای کشاورزی ابتدائی کار می‌کردند. در سال ۱۹۲۹ حدود ۶۰٪ از خانوارهای دهقانی در اوکراین ماشین کشاورزی در اختیار نداشتند، ۷۱٪ در قفقاز شمالی، ۸۷٪ در ولگای سفلی و ۹۲٫۵٪ در منطقه خاک سیاه [Schwarzerde] در روسیه مرکزی نیز در همان شرایط بودند. این وضعیت مناطق کشت غله بود.

در یک نگاه کلی، ۵ تا ۷٪ دهقانان شوروی توانستند ثروتمند شوند: کولاک‌ها.^{۱۴۳} برمبنای سرشماری سال ۱۹۲۷، ۳٫۲٪ خانوارها، به طور متوسط ۲٫۳ حیوان کاری و ۲٫۵ گاو داشتند که در مقایسه حد متوسط برای روستا ۱ تا ۱٫۱ بود. در مجموع ۹۵۰ هزار خانوار یعنی ۳٫۸٪، کارگر کشاورزی استخدام و یا ابزار تولید اجاره می‌کردند.^{۱۴۴}

چه کسی غله عرضه شده را کنترل می‌کرد؟

برای تغذیه و صنعتی کردن شهرهائی که سریع گسترش می‌یافتند، می‌بایست از عرضه غله به بازار مطمئن شد. از آنجائی که دیگر دهقانان توسط زمین‌داران بزرگ

۱۴۲- همان جا، صفحه ۸۰۸

۱۴۳- الین استاین، Le socialisme dans un seul pays, جلد ۲، ۱۹۷۳، Ed. Sociales، صفحه

۶۷-۶۹ دیویس، اثر یاد شده، صفحه ۹ و ۱۷۱

۱۴۴- دیویس، اثر یاد شده، صفحه ۲۵-۲۶

استثمار نمی‌شدند، بخش بزرگی از غله را خودشان مصرف می‌کردند. فروش غله در خارج از بازار روستائی نسبت به کل مقدار عرضه شده در سال ۱۹۱۳ تا ۷۳٫۲٪ سقوط کرد. ۱۴۵ اما این غله عرضه شده مبدأ دیگری داشت. پیش از انقلاب ۷۲٪ از بازار غله، از تولید بزرگ (زمینداران بزرگ و کولاک‌ها) تامین می‌شد. در سال ۱۹۲۶ بر عکس دهقانان فقیر و میانه حال بودند که ۷۴٪ بازار غله را پوشش می‌دادند. آنها ۸۹٪ از محصول غله را خودشان مصرف می‌کردند و فقط ۱۱٪ را به بازار می‌آوردند. اقتصاد بزرگ سوسیالیستی، سولخوزها و کلخوزها، فقط ۱٫۷٪ مجموع تولید غله و ۶٪ بازار غله را تامین می‌نمودند. اما آنها ۴۷٫۲٪ یعنی تقریباً نیمی از محصول خود را عرضه می‌کردند.

در ۱۹۲۶ کولاک‌ها به عنوان نیروهای تولیدی رو به رشد، ۲۰٪ غله عرضه شده را در کنترل داشتند. ۱۴۶

آمار از منبع دیگری چنین است که در بخش اروپائی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، کولاک‌ها و قشر بالای دهقانان میانه حال، یعنی ۱۰ تا ۱۱٪ خانوارها، ۵۶٪ فروش غله سال‌های ۱۹۲۷-۱۹۲۸ را عرضه می‌کردند. ۱۴۷

در ۱۹۲۷ تناسب قدرت بین اقتصاد سوسیالیستی و سرمایه‌داری چنین ارزیابی می‌شد: کشاورزی اشتراکی ۰٫۵۷ میلیون تن غله به بازار عرضه می‌کرد و کولاک‌ها ۲٫۱۳ میلیون تن. ۱۴۸ نیروی اجتماعی‌ای که برای بازار، غله مشخصی را کنترل می‌کند، در مورد تامین کارگران و جمعیت شهری و بر این مبنا در سرنوشت صنعتی کردن نیز تصمیم می‌گیرد. این مبارزه دردناکی خواهد شد.

درگیری در پیش

برای به دست آوردن سرمایه مورد نیاز صنعتی شدن، دولت از اول سال‌های ۲۰ برای غله قیمت نسبتاً نازلی پرداخت.

بعد از برداشت محصول واقعا اندک، دولت نتوانست در سال ۱۹۲۴ غله را با قیمت ثابت خریداری کند. کولاک‌ها و تجار خصوصی، غله را با قیمت بازار تهیه می‌کردند و در بهار و تابستانی در بازار سیاه با قیمت بالائی می‌فروختند.

دولت در ماه مه ۱۹۲۵ برای خرید غله در مقایسه با دسامبر ۱۹۲۴ می‌بایست دو

۱۴۵- همان جا، صفحه ۱۷

۱۴۶- استالین، اثر ۱۱، برلن ۱۹۵۳، صفحه ۷۶

۱۴۷- دیویس، اثر یاد شده، صفحه ۲۷

۱۴۸- استالین، اثر ۱۲، برلن ۱۹۵۳، صفحه ۱۳۹

برابر پرداخت می‌کرد. در این سال در اتحاد شوروی برداشت خوب بود. با تکامل صنعت در شهرها تقاضای غله بیش‌تر می‌شد. از اکتبر تا دسامبر ۱۹۲۵ قیمتی که دولت می‌پرداخت، بالا بود. از آنجائی که در صنعت سبک، کمبود وجود داشت، دهقانان میانه حال از فروش غله خودداری کردند. دولت می‌بایست تسلیم می‌شد و برنامه‌اش را برای صادرات غله ملغا می‌کرد، ورود تجهیزات صنعتی را مختصر و سرانجام اعتبارات صنعتی را کم می‌نمود.^{۱۴۹} این‌ها اولین علائم یک بحران جدی و تقابل طبقات در جامعه بود. در ۱۹۲۶ برداشت غله به ۷۶,۸ میلیون تن رسید. در سال گذشته ۷۲,۵ میلیون تن بود. دولت با قیمت پائین‌تر از سال ۱۹۲۵ خرید کرد.^{۱۵۰}

در ۱۹۲۷ برداشت محصول به سطح ۱۹۲۵ سقوط نمود. در شهرها نیز اوضاع جالب نبود. درصد بیکاری همچنان بالا بود و با آمدن دهقانان بی‌خانمان به شهرها، بالاتر می‌رفت. تفاوت مزد کارگران و تکنیسین‌ها زیاد می‌شد. تجاری که در شهرها همچنان نیمی از فروش گوشت را کنترل می‌کردند، به طرق بی‌شرمانه‌ای ثروتمند می‌شدند. بعد از تصمیم لندن دایر بر قطع مناسبات دیپلماتیک با اتحاد شوروی، خطر جنگ جدیدی اتحاد شوروی را تهدید می‌کرد.

موضع بوخارین

تقابلاتی که در جامعه پیش می‌آمد، در صفوف حزب نیز منعکس می‌شد. بوخارین متحد اصلی استالین در آن زمان در رهبری حزب، بر این مسئله تاکید داشت، که مهم این است تا از طریق ارتباطات بازار به سوسیالیسم برسیم. در ۱۹۲۵ او دهقانان را فرا خواند: خود را ثروتمند کنید و ادامه داد:

«ما مثل حلزون به پیش خواهیم رفت». استالین در نامه ۲۵ ژوئن ۱۹۲۵ به او

می‌نویسد:

«خود را ثروتمند کنید! راه حل ما نیست. این گمراه کننده است... راه حل ما

عبارت است از انباشت سوسیالیستی».^{۱۵۱}

اقتصاددان بورژوا، کوندراتیف [Kondratiew]، در این زمان پرنفوذترین متخصص در کمیساریای کشاورزی و مالی بود. توصیه‌های او چنین بود: تمایز گذاری بیش‌تر در روستا، سبک کردن مالیات دهقانان ثروتمند، محدود کردن «تکامل تحمل ناپذیر

۱۴۹- دیویس، اثر یاد شده، صفحه ۲۹-۳۰

۱۵۰- همان جا، صفحه ۳۱ و ۴۱۹

۱۵۱- همان جا، صفحه ۳۲

صنعتی» و سمتگیری به نفع صنایع سبک به ضرر صنایع سنگین.^{۱۵۲} شایانوف [Schajanow]، دانشمند اقتصاددان بورژوازی و پیرو مکتب دیگر، پیشنهاد می‌کرد، به جای جهت‌گیری شرکت‌های تعاونی تولیدی در کشاورزی - کلخوزها - شرکت‌های تعاونی عمودی را در ابتدا برای فروش و بعد برای کار صنعتی روی محصولات کشاورزی به وجود آوریم. این نوع سیاست می‌توانست بنیان اقتصادی سوسیالیسم را تضعیف کند و در روستا، و همچنین در صنعت سبک، نیروهای جدید سرمایه‌داری را به صحنه آورد. پشتیبانی کردن از سرمایه‌داری در سطح تولید، بدین معنی است که بورژوازی روستا نیز بتواند در شرکت‌های تعاونی فروش حاکم گردد. بوخارین تحت تاثیر مستقیم این دو متخصص قرار داشت، به ویژه وقتی که او در فوریه ۱۹۲۵ می‌گوید:

«مهم‌ترین خط و راه مارش اصلی دهقانان، برای رسیدن به سوسیالیسم، اقتصاد اشتراکی دهقانی، نیست».^{۱۵۳} برداشت محصول در سال ۱۹۲۷ متوسط و مقدار محصولی که در شهر فروخته شد به طور وحشتناکی کم بود. کولاک‌هایی که موقعیت خود را تحکیم کرده بودند، غله را برای فروش با قیمت بسیار بالاتر در زمان کمبود، احتکار کرده بودند. بوخارین معتقد بود، که می‌بایست قیمت رسمی خرید را بالا برد و شتاب صنعتی کردن را کم کرد.

داویز می‌گوید: «به طور مستند، همه اقتصاددانانی که عضو حزب نبودند از این نتیجه‌گیری‌ها پشتیبانی می‌کردند».^{۱۵۴}

به کلخوزها تکیه کنیم.....

استالین فهمیده بود، که سوسیالیسم از سه جانب مورد تهدید است. خطر بروز قحطی در شهرها، موقعیت تحکیم شده کولاک‌ها در روستا که می‌توانست صنعتی کردن را غیر ممکن سازد و تهاجم نظامی از خارج که وحشتناک بود.

بعد از کالینین [Kalinin] رئیس جمهور شوروی، کمیته‌ای تحت رهبری مولوتوف زیر نظر دفتر سیاسی حزب، برای پیشرفت کلخوزها در ۱۹۲۷ به یک «انقلاب معنوی» اقدام نمود.^{۱۵۵} کار کمیسیون باعث تصویب قطعنامه‌ای در کنگره پانزدهم حزب در دسامبر ۱۹۲۷ گردید. در این قطعنامه نوشته شده بود: «راه خروج کجاست؟ راه خروج

۱۵۲- همان جا، صفحه ۳۳

۱۵۳- همان جا، صفحه ۳۴

۱۵۴- همان جا، صفحه ۴۱

۱۵۵- همان جا، صفحه ۳۸

در این است که اقتصاد کوچک و فردی دهقانان را در اقتصادهای گسترده و به هم پیوسته بر اساس کار مشترک بر زمین تغییر دهیم و بر اساس تکنیک تکامل یافته جدید به سوی کار اشتراکی حرکت کنیم. راه خروج متحد کردن اقتصادهای کوچک و کوچک شده دهقانی است، البته سطح به سطح ولی مداوم، نه با شیوه فشار بلکه با مثال و کار اغنائی، تا بر اساس کار مشترک و برادرانه بر زمین، واحدهای اقتصادی گسترده‌ای به وجود آیند که ماشین و تراکتور در اختیارشان باشد و همچنین شیوه‌های علمی در پیشبرد کشاورزی را به کار گیرند.^{۱۵۶} در همان سال تشدید «سیاست محدود کردن گرایش استثمارگر بورژوازی روستا» تصویب شد. دولت مالیات بالاتری بر کل درآمد کولاک‌ها تحمیل کرد. از آن گذشته کولاک‌ها می‌بایست هنگام تحویل غله سهمیه بالاتری را تامین می‌کردند. شورای ده حق داشت زمین بیش از اندازه آن‌ها را ضبط کند. تعداد استخدام مجاز کارگران کشاورزی محدود شد.^{۱۵۷}

و یا تکیه به دهقانان منفرد....

برداشت محصول سال ۱۹۲۷ همانند ۱۹۲۸ به علت شرایط نامساعد آب و هوا، ۳۰۵ تا ۴۰۵ میلیون تن کمتر از سال ۱۹۲۶ بود. در ژانویه ۱۹۲۸ دفتر سیاسی، اقدام فوق‌العاده‌ای را جهت جلوگیری از قحطی در شهرها، مبنی بر ضبط غله کولاک‌ها و دهقانان مرفه، با اتفاق آرا تصویب نمود. دو تن از طرفداران بوخارین نوشتند: «نارضایتی کارگران زیادتر شده و هیجاناتی در روستا دیده شده است. وضعیت بدون راه حل به نظر می‌رسد. می‌بایست به هر قیمتی نان برای تغذیه مردم شهر تهیه شود».^{۱۵۸}

برای رهبری حزب که مدافع استالین بود، فقط یک راه حل وجود داشت: توسعه هر چه سریع‌تر کلخوزها.

بوخارین در مقابل این راه حل ایستاد. اول ژوئن ۱۹۲۸ نامه‌ای به استالین نوشت. او معتقد بود که کلخوزها راه حل نیستند. زیرا برای تجهیز آن‌ها سال‌ها وقت لازم است و از آن گذشته شرایطی وجود ندارد که بتوان بلافاصله ماشین به آن‌ها تحویل داد.

«می‌بایست از دهقانان منفرد حمایت کرد و روابط با دهقانان را عادی ساخت».^{۱۵۹}

تکامل اقتصاد فردی محور سیاست بوخارین بود. می‌بایست اقرار کرد، که دولت

۱۵۶- Webb, اثر یاد شده، صفحه ۲۴۵

۱۵۷- دیویس، اثر یاد شده، صفحه ۴۶ و ۴۹-۵۰، بوخارین، Oeuvres choisies, مسکو، ۱۹۸۸، صفحه ۴۲۴

۱۵۸- بوخارین، اثر یاد شده، صفحه ۱۵

۱۵۹- همان جا، صفحه ۱۶

بخشی از محصولات تولید شده فردی را در خدمت تکامل اقتصادی تصاحب کرد اما این «پمپ زدن» می‌بایست از طریق مکانیزم بازار صورت می‌گرفت. استالین در اکتبر همان سال در جواب بوخارین نوشت:

«انحراف به راست در کمونیسم تحت شرایط پیشرفت اتحاد شوروی، در جایی که سرمایه‌داری سرنگون شده، ولی هنوز ریشه کن نشده است، به معنای، انحراف بخشی از کمونیست‌ها از خط مشی حزب ماست، انحرافی که اگر هم شکل نهائی نگرفته و حتی به آن آگاهی هم نباشد، تمایل به سمت ایدئولوژی بورژوازیست. هنگامی که بخش‌های مشخصی از کمونیست‌های ما، خواهان عقب گرد حزب از مصوبات کنگره پانزدهم می‌شوند و ضرورت تهاجم علیه عناصر سرمایه‌داری روستا را انکار میکنند: و یا اینکه محدودیت صنعت‌مان را خواستار می‌شوند، چون که آهنگ تکامل سریع لحظه حاضر را برای روستا فاسد ارزیابی می‌کنند: یا اینکه هدفمندی تمایل دولت در اقتصاد اشتراکی و شورائی را نفی نموده و این (تمایل) را هدر دادن پول ارزیابی می‌نمایند: و یا هدفمندی مبارزه علیه بوروکراسی بر اساس انتقاد از خود را نفی می‌کنند، با این درک که انتقاد از خود دستگاه ما را از هم می‌پاشد: یا شل کردن انحصار تجارت خارجی را درخواست میکنند و غیره، به معنی این است که در صفوف حزب ما اشخاصی هستند، که شاید خودشان هم متوجه نباشند، تلاش می‌کنند که امر ساختمان سوسیالیستی ما را با سلیقه و احتیاجات بورژوازی «شوروی» هماهنگ نمایند».^{۱۶۰}

در شهرها همچنان شرایط بدتر می‌شد. در سال‌های ۱۹۲۸ - ۱۹۲۹ می‌بایست در مرحله اول نان، بعد شکر، چای و گوشت بین مردم سهمیه بندی می‌شد. از اول اکتبر ۱۹۲۷ تا ۱۹۲۹ قیمت محصولات کشاورزی ۲۵٫۹٪ و قیمت غله در بازار آزاد حدود ۲۸۹٪ افزایش داشت.^{۱۶۱} در اول ۱۹۲۹ بوخارین از «اجزاء تنها زنجیر اقتصاد سوسیالیستی» صحبت کرد. او بدون ابهام چنین گفت:

«مراکز تعاونی کولاک‌ها به همان نوع و شیوه از طریق بانک‌ها و غیره در همان سیستم رده‌بندی می‌شوند. در روستا، اینجا و آنجا مبارزه طبقاتی در شکل قدیمی خود ناگهان اوج می‌گیرد و مسبب این جریان در مجموع نیروی کولاک‌هاست. این جریانات معمولاً در جاهائی ظاهر می‌شوند، که دستگاه محلی شوروی هنوز ضعیف است. به همان مقداری که این دستگاه خودش را تصحیح کند، به همان مقداری که سازمان‌های محلی حزب و جوانان کمونیست در روستا خود را تصحیح و تقویت کنند، به همان مقدار

۱۶۰ - استالین، آثار ۱۱، برلن ۱۹۵۳، صفحه ۲۰۰

۱۶۱ - دیویس، اثر یاد شده، صفحه ۴۷

نیز پدیده‌هائی از این نوع کم‌تر شده و در آخر بدون ردپائی از بین می‌روند»^{۱۶۲}.
بوخارین با این مواضع، یک سیاست سوسیال دموکراتیک «آشتی طبقاتی» را شکل می‌داد. او در مقابل ارادهء افسارگسیخته کولاک‌ها، که با هر وسیله‌ای در برابر اشتراکی کردن می‌ایستادند، ناینبابود. بوخارین علت مبارزه طبقاتی را در «ضعف‌های» دولت و دستگاه حزبی جستجو می‌کرد و نمی‌فهمید که کولاک‌ها در روستا در این دستگاه‌ها به شدت نفوذ کرده و تاثیر گذاشته بودند. بنابراین پاک سازی این دستگاه‌ها، بنوبه خود، یک تهاجم آمیخته در مبارزه طبقاتی علیه کولاک‌ها می‌بود.

در پلنوم کمیته مرکزی در آوریل ۱۹۲۹ بوخارین پیشنهاد کرد که غله وارد کنیم، اقدامات استثنائی علیه «دهقانان» را پایان دهیم، تولید کشاورزی را بالا ببریم، «قانونیت انقلابی» را تأیید کنیم، سرعت صنعتی کردن را آهسته کنیم و تولید ابزار تولید کشاورزی را سرعت ببخشیم. کاگانوویچ به او چنین جواب داد:

«شما چیز جدیدی پیشنهاد نکرده‌اید. قادر هم به چنین امری نیستید، چون چنین پیشنهادهائی موجود نیستند، زیرا ما با دشمن طبقاتی‌ای سر و کار داریم، که علیه ما تهاجم می‌کند و از این که غله اضافی‌اش را برای صنعتی کردن سوسیالیستی بدهد، شانه خالی کرده و می‌گوید: به من یک تراکتور بده، حق رای بده، تا از من غله دریافت کنی»^{۱۶۳}.

۴) ۲- اولین موج اشتراکی کردن

استالین تصمیم گرفت به مقابله برود، انقلاب سوسیالیستی را در روستا گسترش دهد و مبارزه نهائی را با آخرین طبقه سرمایه‌داری در شوروی، طبقه کولاک‌ها و بورژوازی کشاورزی به پیش ببرد.

کولاک‌ها

بورژوازی همیشه ادعا می‌کند که در ا.ج.ش.س. اشتراکی کردن «نیروی تحرک جمعیت روستا را از هم پاشیده است»، و رکود همیشگی کشاورزی را باعث گردیده است. آنها کولاک‌ها را کشاورزان منفرد «پرتحرک و معامله‌گران کارآمد»، توصیف می‌کنند. اما این فقط افسانه‌ایست ایدئولوژیک، که در خدمت، تار کردن چهره سوسیالیسم و تمجید از استثمار قرار دارد. برای این که بتوان مبارزه طبقاتی در اتحاد

۱۶۲- استالین، اثر یاد شده، صفحه ۳۱۸ و صفحه ۳۲۴-۳۲۵

۱۶۳- بوخارین، Oeuvres choisies, صفحه ۲۶-۲۷

شوروی آن زمان را درک کرد، داشتن تصویری واقعی از کولاک ضروریست. لذا ما در اینجا توصیف یکی از متخصصین روسی از زندگی در روستای اواخر قرن نوزدهم را می‌آوریم: «هر واحد روستائی همیشه سه تا چهار کولاک و چندتائی هم خون آشام کوچک‌تر از همین نوع دارد. آنها در سوء استفاده از احتیاجات، آلام، فقر و بدبختی دیگران در جهت منافع خود، بجز واکنش سریع، نه تخصصی و نه کار سختی را لازم دارند. گویاترین مشخصه این طبقه بی‌رحمی شدید و انعطاف ناپذیری مردی‌ست کاملاً نادان با روندی از فقر به سوی ثروت، که فقط به این می‌اندیشد، که با هر وسیله‌ای به پول دست یابد، مردی که فکر می‌کند، به پول رسیدن به هر طریقی، تنها هدفی است که یک انسان عاقل اجازه دارد دنبال کند».^{۱۶۴}

و ا. ج. دیلون آمریکائی با اطلاعات عمیق‌اش از روسیه قدیم، می‌نویسد: «از همه هیولاهای انسانی، که من در سفرم با آنها برخورد کرده‌ام، در خاطرهم هیچ کدام بدتر و نفرت‌انگیزتر از کولاک‌های روسی نیست».^{۱۶۵}

کلخوزها از کولاک‌ها پیشی می‌گیرند

اگر کولاک‌ها که ۵٪ از جمعیت روستا را تشکیل می‌دهند، قادر شوند بنیان اقتصادی خود را گسترش داده و نهایتاً خود را به عنوان نیروی حاکم در روستا جا اندازند، قدرت سوسیالیستی به لحاظ محاصره شدن توسط بورژوازی، نمی‌تواند در شهرها پابرجا بماند. ۸۲٪ ا.ج.ش.س. زمین کشاورزی است. اگر حزب بلشویک قادر نشود مایحتاج کارگران را با قیمت نسبتاً پائین، تأمین کند، قدرت طبقه کارگر در بنیان‌هایش تهدید می‌شود.

ناشی از این اندیشه، ضروری بود اشتراکی کردن در بخش‌های خاص کشاورزی از طریق رشد تولید بعضی از غلات برای بازار بر بنیان سوسیالیستی، تسریع شود. ثبات قیمت نسبتاً ارزان غله مورد معامله، برای صنعتی کردن پر شتاب اساسی بود. بورژوازی رشد یابنده روستا به هیچ ترتیب چنین سیاستی را تأیید نمی‌کرد. فقط دهقانان فقیر و میانه حالی که در شرکت‌های تعاونی مشارکت داشتند، می‌توانستند پشتیبانان این سیاست باشند. صنعتی کردن نیز این امکان را به وجود می‌آورد، که مناطق کشاورزی مدرن شوند، نیروهای تولیدی تقویت گردند، و سطح فرهنگ دهقانان بالا رود. پس در

۱۶۴-۱۸۹۵, Stepniak, The Russian Peasantry, چاپ انگلیسی ۱۹۰۵, Webb, اثر یاد شده،

این صورت می‌بایست تراکتور، ماشین باری، ماشین برداشت محصول ساخته می‌شد تا برای سوسیالیسم در روستا اساس مادی محکمی بنا می‌گردید. برای رسیدن به آن، فرمان زمان چنین بود: تسریع صنعتی کردن.

در اول اکتبر ۱۹۲۷، ۲۸۶ هزار خانوار دهقانی در کلخوزها کار می‌کردند. در اول ژوئن ۱۹۲۹ تعداد این خانوارها به ۱۰۰۸۰۰۰ رسید.^{۱۶۶} در عرض ۴ ماه، از ژوئن تا اکتبر درصد جمعیت دهقانان کلخوزی از ۴ به ۷.۵٪ رشد کرد.^{۱۶۷} در سال ۱۹۲۹ کشاورزی تعاونی ۲،۲ میلیون تن غله برای بازار تولید کرد که به اندازه تولید دو سال پیش کولاک‌ها بود. استالین پیش بینی کرد که اقتصاد اشتراکی می‌تواند در طول سال آینده ۶،۶ میلیون تن غله به شهرها روانه کند. استالین در ۲۷ دسامبر ۱۹۲۹ گفت: «اکنون ما برای درهم کوبیدن کولاک‌ها، شکستن مقاومتشان و از بین بردن آن‌ها به عنوان طبقه و جانشین کردن تولید کشاورزی کلخوزها و سوخوزها به جای تولید آن‌ها، اساس مادی کافی در اختیار داریم».^{۱۶۸}

یک جنبش توده‌ای پر خروش

هنوز اندک زمانی از بیان ایده تسریع اشتراکی کردن از جانب کمیته مرکزی حزب بلشویک در ۱۷ نوامبر ۱۹۲۹ نگذشته بود، که خود انگیخته، جنبشی به وجود آمد. این جنبش توسط فعالین، رفقای جوان، اعضای سابق ارتش سرخ و سازمان‌های منطقه‌ای حزب به روستا انتقال یافت.

در اوائل اکتبر ۷.۵٪ دهقانان عضو کلخوزها بودند و جنبش نیز بسط می‌یافت. حزب راه را جهت اشتراکی کردن نشان داده بود، لذا می‌توان یک جنبش خود انگیخته سازمان یافته را نیز از آن استنباط نمود.

استالین در ۲۷ دسامبر گفت: «در این لحظات، رشد قدرتمند جنبش به نفع اشتراکی کردن کشاورزی واقعیت اساسی زندگی اجتماعی و اقتصادی ماست. اکنون کولاک‌ها توسط خود توده دهقانان فقیر و میانه حال به عقب رانده می‌شوند. آنها به اشتراکی کردن کامل تحقق می‌بخشند».^{۱۶۹}

وقتی در ماه آوریل اولین برنامه پنج ساله مورد تصویب قرار گرفت، حزب برای

۱۶۶- دیویس، اثر یاد شده، صفحه ۱۰۹

۱۶۷- ویولا، اثر یاد شده، صفحه ۲۷

۱۶۸- استالین، اثر یاد شده، صفحه ۴۰۸

۱۶۹- همان جا، صفحه ۳۸۵ و ۴۰۹

مقطع زمانی ۱۹۳۲-۱۹۳۳ سهم اشتراکی کردن دهقانان را ۱۰٪ محاسبه نمود. کلخوزها و سوخوزها می‌بایست ۱۵٫۵٪ غله را تولید کنند. و این برای کنار گذاشتن کولاک‌ها کافی بود. ۱۷۰ در ماه ژوئن آندریف، دبیر حزب در منطقه قفقاز شمالی تأیید کرد که تا کنون ۱۱٫۸٪ خانوارهای دهقانی به کلخوزها وارد شده‌اند و این می‌تواند در پایان سال ۱۹۲۹ به ۲۲٪ برسد. در اول ژانویه ۱۹۳۰ حدود ۱۸٫۱٪ خانوار دهقانی عضو کلخوزها بودند. ۱۷۱ یک ماه بعد این نسبت به ۳۱٫۷٪ رسید. ۱۷۲ به نظر لین ویولا: «اشتراکی کردن، عمدتاً با ابتکار عمل کادرهایی که در روستا فعالیت می‌کردند، خیلی سریع خیزش مستقل خودش را یافت. خطر مرکزی، از دست دادن کنترل این جنبش بود». ۱۷۳

اهداف تعیین شده در بیانیه کمیته مرکزی به تاریخ ۵ ژانویه ۱۹۳۰ توسط کمیته‌های منطقه‌ای، بسط داده شد، زیرا کمیته‌های منطقه‌ای به طور غافلگیر کننده‌ای به اهداف بیش‌تری دست یافتند. مناطق کشاورزی اورال و ولگای میانه و سفلی توانستند در ۱۹۳۰ نسبت اشتراکی کردن را بین ۳۹٪ تا ۵۶٪ ثبت کنند. تعداد زیادی از مناطق قادر شدند برای رسیدن به اشتراکی کردن کامل برنامه یک ساله و حتی چند ماهه، تنظیم نمایند. ۱۷۴ در آن زمان یک مفسر شوروی نوشت:

«اگر کمیته مرکزی از پیوستن ۱۵٪ خانوارهای دهقانی به کلخوزها صحبت کند، منطقه آن را تا ۲۵٪، Okruk تا ۴۰٪ و Distrikt تا ۶۰ تحقق می‌بخشد. ۱۷۵ (Okruk) یک ناحیه اداری بود که از سال ۱۹۳۰ دیگر مورد استفاده نیست. در ابتدای ۱۹۳۰ در اتحاد شوروی ۱۳ منطقه وجود داشت که به Okruk ۲۰۷ و هر Okruk به ۲۸۱۱ Distrikt و ۷۱۷۸۰ شورای روستا تقسیم می‌شد.)

جنگ علیه کولاک‌ها

مسابقه پر شور و شغف در جهت اشتراکی کردن، سبب ایجاد یک جنبش رهائی از شر کولاک‌ها گردید: از کولاک‌ها سلب مالکیت شده و برخی نیز تبعید شدند. این واقعاً فصل نوینی بود در تاریخ مبارزه صدها ساله بین دهقانان فقیر و ثروتمند. آیا اگر فقرا در

۱۷۰- دیویس، اثر یاد شده، صفحه ۱۱۲

۱۷۱- همان جا، صفحه ۱۲۱

۱۷۲- همان جا، صفحه ۴۴۲

۱۷۳- ویولا، اثر یاد شده، صفحه ۹۱

۱۷۴- همان جا، صفحه ۹۳-۹۴

۱۷۵- دیویس، اثر یاد شده، صفحه ۲۱۸

حین ناامیدی جرأت می‌کردند، شورش کنند و برخیزند، صدها سال مورد ضربه و تحقیر قرار می‌گرفتند؟ اما این دفعه، برای اولین بار آن‌ها قدرت قانون دولت را در جانب خود داشتند. دانشجویی که در یکی از کلخوزها کار می‌کرد، در سال ۱۹۳۰ در مقابل هیندوس [Hindus] آمریکائی، می‌گوید:

«این یک جنگ بوده و هنوز هم هست. کولاک باید به طور کامل روبیده شود، مثل یک دشمن در جبهه. او دشمن کلخوزهاست».^{۱۷۶}

پروبراشنسکی [Preobraschenski] در ابتدا تمام و کمال تروتسکی را پشتیبانی می‌کرد. اما سپس با شور و شوق وارد میدان نبرد برای اشتراکی کردن شد. «توده‌های کارکن در روستا صدها سال استثمار شدند. بعد از شروع خیزش‌های دهقانی در قرون وسطا و یک سری شکست‌های خونین طولانی، اکنون جنبش قدرتمندش برای اولین بار این شانس را دارد که پیروزمند باشد».^{۱۷۷} همچنین رادیکالیسمی که مدتی در روستا حاکم بود، توسط بسیج عمومی و شور و شوقی که در اتحاد شوروی با صنعتی کردن، دامن زده شده بود، مهار گردید.

نقش اصلی ستم دیده‌ترین توده‌ها

تعداد بیشماری کتاب‌های ضد کمونیستی می‌خواهند به ما حقه‌کنند، که اشتراکی کردن از جانب رهبری حزب و استالین با ترور «تحمیل شده» است. این واقعیت ندارد. ابتکار خشونت‌های اعمال شده در جریان اشتراکی کردن اساساً از جانب توده‌ء دهقانی بود و به ویژه از جانب ستم دیده‌ترین‌شان. آن‌ها هیچ راه بیرون رفتی جز اشتراکی کردن ندیدند. دهقانی از منطقه خاک سیاه، چنین می‌گوید:

«من تمام زندگی‌ام را به صورت کارگر روستا گذرانده‌ام. انقلاب اکتبر به من زمین داد. من هر ساله اعتبار گرفتم و برای خودم یک اسب بارکش لاغر خریدم. اما قادر به آیش زمینم نیستم، کودکان من رقت بار و گرسنه زندگی می‌کنند. با وجود کمک از ادارات شوروی، برایم ممکن نیست خانه دهقانی‌ام را تعمیر کنم. من فکر می‌کنم فقط یک راه حل وجود دارد: پیوستن به یک گروه تراکتور و انجام هر کاری برای حرکت به پیش».^{۱۷۸} لین ویولا می‌گوید:

«با وجود این که اشتراکی کردن توسط قدرت مرکزی به حرکت درآمده و

۱۷۶- همان جا، صفحه ۱۷۳

۱۷۷- همان جا، صفحه ۲۷۴

۱۷۸- همان جا، صفحه ۱۶۰

پشتیبانی شده بود، ولی در گستره وسیعی مشخصاً در انعکاس به عجله ارگانهای حزب و دولت در سطح مناطق و دیستریکتهای یک سری اقدامات مشخص سیاسی در خدمت به این هدف به صورت ابتکارات عملی خود را بیان نمود. استالین و ادارات مرکزی، اشتراکی کردن و کشاورزی بزرگ تعاونی را کم‌تر شکل دادند. آنها بیش‌تر به کار بدون انضباط و نامسئولانه مسؤلین روستاها، و آزمایش‌های رهبران به حال خود گذاشته شده اقتصاد اشتراکی و واقعیت‌های عینی یک منطقه کشاورزی عقب مانده رسیدگی می‌کردند».^{۱۷۹}

لین ویولا به درستی بر آغاز خیزش از پایه، تاکید دارد. لیکن او واقعیات را یک جانبه می‌بیند. او خط مشی کارآمد و استوار استالین و حزب بلشویک را در سمت‌گیری توده‌ای کاملاً درک نکرده است. حزب خط راهنمای کلی را تدوین کرد و بر این مبنا امکانی ایجاد نمود تا پایه توده‌ای و کادرهای گمارده شده، آن را آزمایش کنند. سپس آنچه که در پایه حادث شد، در خدمت تدوین دستورالعمل‌ها، تصحیحات و تغییرات جدید، قرار گرفت. لین ویولا ادامه می‌دهد:

«دولت به وسیله بخشنامه و احکام، امور را هدایت می‌کرد، اما دولت نه زیر ساخت سازماندهی و نه کارکنانی در اختیار داشت که از طریق آنها راهش را و پیاده کردن مشخص سیاست‌اش را به وسیله رهبری در روستا، به پیش ببرد. ریشه سیستم استالینیستی در ده، نه در توسعه کنترل دولتی، بلکه در کمبود این کنترل و کمبود سیستم مدیریت هماهنگ قرار داشت. این امر به صورت تاثیر متقابل این نتیجه را به بار آورد، که ستم به ابزار اصلی صاحبان قدرت در روستا تبدیل شد».^{۱۸۰} از این نتیجه‌گیری که بر مبنای مشاهده دقیق مارش واقعی در اشتراکی کردن، به دست آمده، دو مسئله استخراج می‌شود:

تز اعمال «حکومت مطلقه کمونیستی» توسط «بوروکراسی حزبی همه جا حاضر» به هیچ ترتیب ربطی با واقعیت اعمال قدرت شوروی تحت رهبری استالین ندارد. بورژوازی با این فرمول، خیلی ساده فقط کینه کور خودش را علیه سوسیالیسم تف می‌کند. در سال‌های ۱۹۲۹ - ۱۹۳۳ دولت سوسیالیستی نه وسائل تکنیکی و نه به اندازه کافی پرسنل متخصص و نه تعداد کافی کادر برای اجرای اشتراکی کردن مطابق با برنامه در اختیار نداشت. لذا دولت سوسیالیستی را به صورت قدر قدرت و دولت مطلقه نمایانند، مزخرف است.

نیروی محرکه اساسی اشتراکی کردن کشاورزی عمدتاً ستم‌دیده‌ترین اقشار

۱۷۹- ویولا، اثر یاد شده، صفحه ۲۱۵-۲۱۶

۱۸۰- همان جا، صفحه ۲۱۶

دهقانان بودند. حزب اشتراکی کردن را تدارک دید و به حرکت درآورد، و آن، توسط کادرهائی که از شهر می‌آمدند رهبری می‌شد. اما این تغییر عظیم سنت دهقانی فقط بدین جهت به نتیجه رسید که ستم دیده‌ترین دهقانان به ضرورت اشتراکی کردن متقاعد بودند. برآورد لین ویولا «ستم ابزار اصلی قدرت شد»، با واقعیت منطبق نیست. ابزار اصلی عبارت بود از بسیج، آگاهی، آموزش و سازماندهی تحتانی‌ترین توده‌ء دهقانی. این ساختار واقعا «اعمال زور» را ضروری می‌ساخت، بدین معنی که «اعمال زور» نمایان شد و تنها می‌توانست خود را از طریق یک مبارزه طبقاتی سخت علیه انسان‌ها و عادات رژیم گذشته عیان کند. همه ضد کمونیست‌ها ادعا می‌کنند، که استالین نماینده قدر قدرت‌هائی می‌باشد، که بنیان بوروکراسی خفقان آور بوده‌اند. این، برخلاف حقیقت است. رهبری حزب بلشویک برای این که بتواند خط انقلابی خود را به پیش ببرد، اغلب مجبور می‌شد جهت بی اثر کردن بعضی فراكسیون‌های دستگاه بوروکراتیک، نیروهای انقلابی را از پایه فراخواند. ویولا این مسئله را تأیید می‌کند:

«انقلاب از طریق کانال‌های عادی اداری به پیش نمی‌رفت، برعکس، دولت مستقیماً پایه حزب و در زمینه‌های کلیدی طبقه کارگر را هم فرا می‌خواند، با این هدف که مسئولین در روستا را دور بزنند. هدف از دعوت توده‌ای کارگران و کادرهای شهری و کنار زدن بوروکراسی، رفع کمبودهای سیاسی بود، تا بتوان اساس سیستم جدیدی را بنا نهاد».^{۱۸۱}

۴) ۳- خط سازماندهی در ارتباط با اشتراکی کردن

استالین و رهبری حزب بلشویک نسبت به موج خود انگیخته و قهری اشتراکی کردن و «کولاک زدائی» چه انعکاسی نشان دادند؟ آنها کوشش کردند، تحرک جنبش در حال پیشرفت را در اساس به لحاظ سیاسی و عملی سمت دهند، منضبط و یک جهت کنند. رهبری حزب هر چه در قدرت داشت برای پیش رفت انقلاب بزرگ اشتراکی کردن تحت بهترین شرایط و کم‌ترین خسارت، به کار گرفت. اما نتوانست از سر برآوردن قهری تضادهای عمیق و آشتی ناپذیر جلوگیری کند و از روی عقب ماندگی کشاورزی «جهش نماید».

دستگاه حزبی در روستا

برای درک سیاست حزب بلشویک در زمان اشتراکی کردن، دانستن این امر مهم است، که در آستانه سال ۱۹۳۰ حزب و دستگاه دولتی در روستا بی اندازه ضعیف بودند. دقیقاً بر عکس ادعای دشمنان کمونیست مبنی بر تسلط «ماشین دهشتناک قدرت مطلقه»، ضعف دستگاه کمونیستی یکی از شرایطی بود که به کولاک‌ها این امکان را می‌داد که تمام نیروهایشان را در مبارزه‌ای وحشیانه علیه ساختار جدید اجتماعی بسیج کنند.

در ۱ ژانویه ۱۹۳۰ از جمعیت حدود ۱۲۰ میلیونی روستاها، ۳۳۹ هزار نفر کمونیست بودند. یعنی برای یک منطقه با جمعیت ۱۰ هزار نفر، ۲۸ کمونیست.^{۱۸۲} حوزه‌های حزبی فقط در ۲۳۴۵۸ روستا از ۷۰۸۴۹ روستا موجود بود. بر مبنای گفتار دبیر حزب در منطقه ولگای میانه، خاتایویچ [Chatajewitsch]، بعضی از شوراهای روستاها «نمایندگان مستقیم کولاک‌ها بودند».^{۱۸۳} کولاک‌های قدیم و کارمندان زمان تزار به بهترین وجهی سر نخ زندگی عمومی را در دست داشتند و بدین ترتیب می‌توانستند عمیقاً در حزب نفوذ کنند. هسته‌های حزبی از دهقانان جوانی بود که در زمان جنگ داخلی در ارتش سرخ مبارزه کرده بودند. آن‌ها مسائل را از دریچه این تجربیات سیاسی می‌دیدند و بر مبنای آن عمل می‌کردند. آن‌ها به فرمان دادن عادت کرده بودند و ناچاراً می‌دانستند که تربیت، آموزش و بسیج سیاسی چه معنایی دارد.

«ساختار اداری در روستا نارسا، خط مشی اساسی مغشوش، مرزهای مسئولیت و وظیفه نا روشن و تنظیم نشده بودند. نتیجتاً عملی نمودن سیاست کشاورزی اکثراً یا با سماجت بی اندازه اعمال می‌گشت و یا مثل زمان جنگ داخلی به بسیج معمولی، منحرف می‌شد».^{۱۸۴}

با چنین دستگاهی که در ساختارهای کمیته مرکزی خرابکاری می‌کرد و یا آن را از کار می‌انداخت، می‌بایست علیه کولاک‌ها و ساختار اجتماعی قدیم مبارزه کرد. کاگانویچ [Kaganowitsch] در ۲۰ ژانویه ۱۹۳۰ می‌گوید: «ما در اساس در روستا سازمان حزبی‌ای را به وجود آورده‌ایم، که قادر است، جنبش بزرگ اشتراکی کردن را هدایت کند».^{۱۸۵}

۱۸۲- همان جا، صفحه ۲۹

۱۸۳- دیویس، اثر یاد شده، صفحه ۲۲۶

۱۸۴- ویولا، اثر یاد شده، صفحه ۲۹

۱۸۵- دیویس، اثر یاد شده، صفحه ۲۲۵-۲۲۶

اقدامات فوق العاده تشکیلاتی

بر مبنای رادیکالیسم و موج قدرتمند اشتراکی کردن آنارشیستی که در پایه حاکم بود، حزب می‌بایست تمام سعی خود را در کنترل واقعی رویدادها به کار می‌بست. به علت دستگاه ضعیف و نه چندان کارآمد حزبی در روستا، کمیته مرکزی چندین اقدام فوق العاده تشکیلاتی را تصویب نمود.

یکم- در سطح مرکزی: از اواسط ژانویه ۱۹۳۰ چند عضو کمیته مرکزی مثل اوردشنیکیدزه [Ordschonikidse]، کاگانویچ و یاکوفلف [Jakowlew] برای ارزیابی وضعیت به روستا فرستاده شدند.

سپس در هماهنگی با تجربیات به دست آمده سه اجلاس مهم تحت هدایت کمیته مرکزی فراخوانده شد. اجلاس ۱۱ فوریه روی مسئله اشتراکی کردن در مناطق اقلیت‌های ملی کار کرد. در ۲۱ فوریه مسئله مناطق کشت غله با کسری برآورد شده در آن‌ها مورد ارزیابی قرار گرفت. و بالاخره در ۲۴ فوریه کنفرانس ملی جهت بررسی اشتباهات و زیاده روی‌هایی که در جریان اشتراکی کردن صورت گرفته بود تشکیل شد.

دوم- در سطح بنیان کشاورزی: ۲۵۰ هزار کمونیست در شهرها بسیج و جهت کمک به اشتراکی کردن به روستا فرستاده شدند. این اعضای فعال حزب تحت رهبری «ستاد فرماندهی» ای که فقط در سطح اوکروگ و دیستریکت تشکیل شده بود، کار می‌کردند. این «ستادهای فرماندهی» تحت نظارت فرستادگان کمیته منطقه‌ای و یا کمیته مرکزی قرار داشتند. ۱۸۶ آن‌ها پیش از این که به ماموریتشان بروند، برای مثال در اوکروگ تامبوف که در آنجا در سطح اوکروگ و سپس دیستریکت کنفرانس‌ها و دوره‌های کوتاه آموزشی تشکیل می‌شد، شرکت می‌کردند. مطابق دستورالعمل می‌بایست در آنجا «شیوه کار توده‌ای را دنبال کنند»: در ابتدا روی فعالین محل کار اقناعی صورت می‌گرفت، بعد می‌بایست شورای ده و مجمع دهقانان فقیر، گروه‌های کوچک مختلط از دهقانان فقیر و میانه حال و در آخر مجمع عمومی ساکنین ده بجز کولاک‌ها، سازماندهی شوند. در دستورالعمل این مامورین، «روی عدم اعمال جبر اداری جهت داخل کردن دهقانان میانه حال به کلخوزها تاکید شده بود».^{۱۸۷}

در همان اوکروگ تامبوف در طول زمستان ۱۹۲۹ - ۱۹۳۰ کنفرانس‌ها و دوره‌های آموزشی دو تا ده روزه برای ۱۰۰۰۰ دهقان - دهقانان زن عضو کلخوزها، دهقانان فقیر و سرپرست شوراها - سازمان داده شد. در اوکرائین در طول اولین هفته سال ۱۹۳۰

۱۸۶- همان جا، صفحه ۲۰۵

۱۸۷- همان جا، صفحه ۲۰۶

حدود ۲۷۵۰۰۰ دهقان در ۳۹۷۷ دوره تعلیماتی شرکت کردند. در پائیز ۱۹۲۹ ارتش سرخ ۳۰.۰۰۰ نفر از فعالین را در روزهای تعطیل یکشنبه، آموزش داد. از آن گذشته ارتش سرخی‌ها تعداد زیادی راننده تراکتور، متخصصین کشاورزی و متخصصین فیلم و رادیو تربیت کردند.^{۱۸۸}

اکثر کسانی که از شهر آمده بودند فقط چند ماهی در ده کار می‌کردند. بدین جهت در فوریه ۱۹۳۰ مصوبه‌ای برای بسیج ۷۲۰۰ عضو شوراهای شهری، که می‌بایست حداقل یک سال در کشاورزی کار کنند، تصویب شد. ارتش سرخی‌ها و کارگران صنعتی مرتباً برای کار در کلخوزها فرستاده می‌شدند.

به این ترتیب در ۱۹۲۹ کارزار «۲۵۰۰۰ نفره» به عنوان مشهورترین ماموریت به تصویب رسید:

کارزار «۲۵۰۰۰ نفره»

کمیته مرکزی فراخوانی را تصویب کرد، که ۲۵۰۰۰ کارگر با تجربه از کارخانجات بزرگ می‌بایست به روستا رفته و اشتراکی کردن را پشتیبانی کنند. بیش از ۷۰۰۰۰ نفر خود را معرفی کردند. ۲۸ هزار نفر انتخاب شدند: داوطلبان جوانی که در جنگ داخلی شرکت داشتند، اعضای حزب و اعضای کومسومول.

این کارگران به نقش رهبری کننده طبقه کارگر در تغییرات سوسیالیستی روستا آگاه بودند. لین ویولا می‌نویسد:

«آنها بعد از سال‌ها جنگ، رنج و محرومیت، طریق کسب پیروزی نهائی سوسیالیسم را در انقلاب استالین می‌دیدند. و به انقلاب به عنوان راه حل معضل کمبود مواد غذایی ظاهراً مزمن، ناشی از عقب ماندگی و محاصره سرمایه‌داری، می‌نگریستند».^{۱۸۹}

پیش از حرکت به آنها توضیح داده شده بود، که آنها چشم‌ها و گوش‌های کمیته مرکزی هستند. رهبری حزب امیدوار بود که به یاری حضور آنها در صف اول، بتواند شناختی ماتریالیستی از تغییرات کشاورزی و مشکلات اشتراکی کردن به دست آورد. داوطلبان همچنین موظف بودند تجربیاتشان را از سازمان کارگران صنعتی در اختیار دهقانان بگذارند: عادت صدها ساله کار منفرد دهقانی، مانعی جدی در راه اداره کردن اشتراکی زمین بود. در خاتمه به آنها گفته می‌شد که خوب است خصوصیات کمونیستی

۱۸۸- همان جا، صفحه ۲۰۶-۲۰۷

۱۸۹- ویولا، اثر یاد شده، صفحه ۲۱۱

مسئولین حزب را ارزیابی کنند تا در صورت ضرورت، حزب از نیروهای بیگانه و ناخوش آیند پاک سازی گردد.

در طول سال ۱۹۳۰ «۲۵۰۰۰» نفر به جبهه اشتراکی کردن رسیدند. تحلیل دقیق عملکرد و نقش آن‌ها تصویری واقعی از مبارزه طبقاتی بزرگ انقلابی اشتراکی کردن به دست می‌دهد. کارگران گسیل شده به طور منظم با کارخانجات و سندیکاهای خود مکاتبه داشتند و از این نامه‌ها به روشنی می‌توان دریافت که در آن زمان در روستاهای اتحاد شوروی چه می‌گذشته است.

«۲۵۰۰۰» علیه بوروکراسی

به محض این که «۲۵۰۰۰» نفر به محل ماموریتشان رسیدند، می‌بایست مبارزه بی‌امانی را علیه زیاده‌روی و بوروکراسی محلی که با انگیزه اشتراکی کردن، اعمال می‌شد، شروع می‌کردند. لین ویولا دوباره گزارش می‌دهد:

«انتقادات «۲۵۰۰۰» بدون در نظر گرفتن نوع مسئولیت هر کدامشان در جریان اشتراکی کردن، بر رفتار تشکیلات دیستریکس، یکسان بود. آن‌ها تایید کردند که این ارگان‌ها در جریان اشتراکی کردن مسئول درصد بالای ایجاد هیاهو هستند».^{۱۹۰} ساخاروف [Sacharow] یکی از «۲۵۰۰۰» نوشت که هیچ‌گونه کار تدارکاتی انجام نشده است. در نتیجه دهقانان اصلاً برای اشتراکی کردن آماده نبوده‌اند.^{۱۹۱} خیلی‌ها از رفتار غیر عادلانه و بی‌رحمی کادرهای روستائی شکایت داشتند. ماکوفسکایا [Makowskaja] به «رفتار بوروکراتیک کادرها در قبال دهقانان حمله کرد». او گزارش می‌دهد که مسئولین، «رولور در دست» درباره اشتراکی کردن صحبت می‌کردند.^{۱۹۲} بر مبنای گفتار باریشوف [Baryschow] تعداد زیادی از دهقانان میانه حال نیز «کولاک زدائی» شدند. ناوموف [Naumow] در جانب دهقانانی ایستاد که علیه کادرهای حزبی مبارزه می‌کردند. چون «این کادرها اموال ضبط شده از کولاک‌ها را شخصا تصاحب کرده بودند». نتیجه گیری لین ویولا:

«۲۵۰۰۰» مسئولین روستا را مردمان خشن و بی‌پرنسیپی ارزیابی می‌کردند، که اغلب فاسد شده و به دفعات نماینده دشمن طبقاتی بودند».^{۱۹۳}

۱۹۰- همان جا، صفحه ۱۰۳

۱۹۱- همان جا، صفحه ۱۰۳

۱۹۲- همان جا، صفحه ۱۰۹

۱۹۳- همان جا، صفحه ۱۴۱

«۲۵۰۰۰» قادر شدند اعتماد طبقه دهقان را در جریان مقابله با بوروکرات‌ها و زیاده روی‌هایشان، کسب کنند. ۱۹۴ زیر این بررسی باید خط کشید، زیرا این کارگران فرستادگان استالین بودند. این‌ها «استالینیست»‌هایی بودند که با بوروکراتیسم و برخوردهای خشونت آمیزش قاطعانه مبارزه کردند و از راه صحیح اشتراکی کردن دفاع نمودند.

«۲۵۰۰۰» علیه کولاک‌ها

از آن گذشته «۲۵۰۰۰» نفر نقش مهمی در مبارزه علیه کولاک‌ها ایفا نمودند. قبل از هر چیز آن‌ها می‌بایست علیه اسلحه وحشتناک شایعات و افتراءات کولاک‌ها، به اصطلاح «Agitprop کولاک‌ها» (تبلیغ و تهییج) اقدام کنند. توده‌های دهقانی ناآگاهی که خواندن و نوشتن نمی‌دانستند و در شرایط بربریت زندگی کرده و تحت نفوذ شخصیت‌های مذهبی دون پایه بودند، به آسانی می‌توانستند آلت دست قرار گیرند. این شخصیت‌های مذهبی اعلام می‌کردند که دوران ضد مسیح آغاز شده است. و کولاک‌ها اضافه می‌کردند که قرارداد با کلخوزها یعنی قرارداد با ضد مسیح. ۱۹۵ بسیاری از «۲۵۰۰۰» مورد حمله و ضرب و شتم واقع شدند، نه فقط ۱۰ نفر، بلکه ده‌هائیکه از آن‌ها توسط کولاک‌ها با اسلحه گرم، کلنگ و یا تبر، به قتل رسیدند.

«۲۵۰۰۰» و سازمان تولید کشاورزی

کار اصلی «۲۵۰۰۰» در روستاها شناساندن سیستم مدیریت کاملاً جدید تولید کشاورزی، زندگی و سبک کار نوین بود. دهقانان فقیر که در خط مقدم جبهه برای اشتراکی کردن مبارزه می‌کردند، کم‌ترین اطلاعی از چگونگی سازماندهی تولید اشتراکی نداشتند. آن‌ها علیه استثمار مملو از کینه و نفرت بودند و لذا متحدین قابل اعتماد طبقه کارگر به حساب می‌آمدند. اما به عنوان تولید کنندگان منفرد نمی‌توانستند شیوه تولید جدیدی را ابداع کنند. این یکی از دلایل ضرورت دیکتاتوری پرولتاریاست. دیکتاتوری پرولتاریا قبل از هر چیز در رهبری و هدایت ایدئولوژیک و تشکیلاتی دهقانان فقیر و میانه حال از سوی طبقه کارگر و حزب کمونیست تبلور می‌یافت.

کارگران هر روز به طور منظم با مراسم صبحگاهی تا ساعت‌های معینی، با سیستم «آکورد» و طبقه بندی دستمزد کار می‌کردند. آن‌ها می‌بایست در همه جا نظم و دیسیپلین برقرار کنند. ولی اکثراً یک کلخوز حتی مرزهای خود را نمی‌شناخت. تعداد

۱۹۴- همان جا، صفحه ۱۳۵

۱۹۵- همان جا، صفحه ۱۵۴

ماشین‌های کشاورزی، ابزارها و قطعات یدکی در جایی ثبت نشده بود. به ماشین‌ها رسیدگی نمی‌شد. برای حیوانات نه آغل درست و حسابی بود و نه ذخیره غذائی. وقتی دهقانان کلخوز به تبادل تجارب عملی خود می‌پرداختند، کارگران گسیل شده آن‌ها را در تولید راهنمایی می‌کردند، بین گروه‌های کار، مسابقه سوسیالیستی سازمان می‌دادند و برای کسانی که از تنظیمات کار تخطی و سهل‌انگاری می‌کردند دادگاه‌های کار تشکیل می‌دادند.

«۲۵۰۰۰» همچنین تجسم پشتیبانی پرولتاریا از دهقانان کلخوز است. اگر «آن‌ها» در جریان کار چیزی را طلب می‌کردند، کارخانجات در شهر برایشان تجهیزات کشاورزی، قطعات یدکی، ژنراتور، کتاب و چیزهای دیگری را که در روستا به دست نمی‌آمد، می‌فرستادند. دسته‌های کارگران از شهر به کلخوزها می‌رفتند تا در آنجا کارهای تکنیکی و تعمیراتی را انجام دهند و طبیعتاً در برداشت محصول هم شرکت کنند.

کارگر معلم هم می‌شد. او دانش تکنیکی ارائه می‌داد. بعضی اوقات باید وظیفه حسابدار را به عهده می‌گرفت و در همان زمان و در همان مکان حسابدار جوان تربیت می‌کرد. او دوره ابتدائی سیاسی و کشاورزی علمی را نیز تعلیم می‌داد و برخی مواقع به دهقانان کلخوز خواندن و نوشتن هم می‌آموخت.

«۲۵۰۰۰» در چارچوب اشتراکی کردن کار عظیمی را انجام داد. «مشخصه» سال‌های ۲۰ «فقر، بیسوادی و بروز قحطی ادواری در مناطق وسیع روستائی بود». ۱۹۶ «۲۵۰۰۰» ایجاد ساختار اساسی تشکیلات کشاورزی سوسیالیستی را برای یک چهارم قرن، به عهده گرفته بودند. ویولا در این رابطه می‌نویسد:

«سیستم جدیدی در تولید کشاورزی برپا شد. این سیستم با وجود تمام مشکلات، به بحران‌های ادواری که در گذشته مشخصه روابط بازار بین شهر و روستا بود، پایان داد». ۱۹۷

۴- روند سیاسی اشتراکی کردن

همزمان با این اقدامات تشکیلاتی، کمیته مرکزی خط مشی سیاسی هدایت هدفمند اشتراکی کردن را تدوین کرد. در ابتدا می‌بایست بر این امر اشاره شود، که در داخل حزب بحث‌های زنده و طولانی در رابطه با سرعت پیاده کردن و ابعاد اشتراکی

۱۹۶- همان جا، صفحه ۱۷۲

۱۹۷- همان جا، صفحه ۲۱۶

کردن انجام گرفت. در ژوئن ۱۹۲۹ در اوکروگ خوپر [Choper]، در منطقه ولگای سفلی ۲،۲٪ خانوار دهقانی به عنوان اعضای کلخوز ثبت شده بود، در اکتبر به ۵۵٪ رسید. اتحادیه کلخوزها نسبت به این رشد سریع بدبین بود و یک کمیسیون بررسی بدانجا فرستاد. معاون رئیس بارانوف [Baranow] چنین توضیح داد:

«ادارات محلی و شخصیت‌ها با سیستم «کار ضربتی» به سان «لشکر کشی» پیش می‌روند. برای آن‌ها راه حل این است: هر چه بیش‌تر، بهتر. بعضی مواقع خط مشی اصلی به شعار زیر تبدیل می‌شود: کسی که وارد کلخوز نمی‌شود، دشمن قدرت شوراهاست. هیچ کار توده‌ای گسترده‌ای وجود نداشت. بعضی وقت‌ها قول تراکتور و اعتبار داده می‌شد: شما فقط وارد کلخوز بشوید، بعد همه چیز را دریافت خواهید کرد.»^{۱۹۸}

برعکس، مدیر حزب در منطقه ولگای سفلی، شبرولدایف [Schebroldajew]، در پراودا از گسترش وسیع اشتراکی کردن در خوپر، پشتیبانی کرد. او «وجد و پشتکار عظیم کار اشتراکی بر زمین‌های زراعی» را تهنیت گفت و ادعا کرد که فقط ۱۰٪ از ساکنین ده از عضویت امتناع کرده‌اند. این نشان می‌دهد که «یک جنبش بزرگ توده‌ای که در کار تعاونی خارج از چهار چوب تصور ماست»، وجود دارد.^{۱۹۹}

نظریات متضادی در تمام واحدها، از جمله واحد خوپر که «جلوی صحنه» ایستاده بود، وجود داشت. در ۲ نوامبر ۱۹۲۹ روزنامه کراسنیژ خوپر [Krasnij]، شوق و شور خود را نسبت به کار تعاونی در کشاورزی و ایجاد کلخوزهای جدید، ابراز کرد. در همان شماره، مقاله‌ای به اشتراکی کردن عجولانه و وارد کردن دهقانان فقیر با تهدید به کلخوزها اخطار کرده بود. در مقاله دیگری خبر چنین است که در یک ناحیه مشخص، کولاک‌ها دهقانان را در چندین روستا با عجله تمام جبراً وارد کلخوزها می‌کنند تا اشتراکی کردن را بی اعتبار کنند.^{۲۰۰}

در پلنوم کمیته مرکزی در نوامبر ۱۹۲۹ شبرولدایف از آزمایش خوپر با «ستون منظم اسبان» پشتیبانی کرد. در نبود تراکتور «با اتحاد ساده و تجمع خانواده دهقانان، بهره‌وری کار افزایش می‌یابد». او گفت، اشتراکی کردن در خوپر «جنبش خود انگیخته توده‌ای دهقانان فقیر و میانه حال» را بیان می‌کند و فقط ۱۰ تا ۱۲٪ علیه آن رأی داده‌اند

۱۹۸- دیویس، اثر یاد شده، صفحه ۱۵۲-۱۵۳

۱۹۹- همان جا، صفحه ۱۵۴

۲۰۰- همان جا، صفحه ۱۵۵

«حزب اجازه ندارد این جنبش را، «ترمز کند». این از نقطه نظر سیاسی و اقتصادی غلط است. حزب باید به هر ترتیب در راس جنبش قرار گیرد و آن را در کانال سازمان داده شده هدایت کند. در این لحظه، رشد جنبش به طور انکار ناپذیری، در ورای دوایر دولتی گسترش یافته است و خطر در این است، که بد نام شود». شبرولدایف تأیید می‌کند که ۲۵٪ خانوارهای دهقانی اشتراکی هستند و در آخر ۱۹۳۰ و اواسط ۱۹۳۱ جریان اشتراکی کردن تمام و کمال پایان خواهد یافت.^{۲۰۱}

رفیق کوسیور [Kossior] در جلسه پلنوم راجع به وضعیت اوکرائین گزارش داد و از این صحبت کرد که در چندین روستا اشتراکی کردن «پف کرده و مصنوعی انجام شده است» مردم در آن سهمیم نیستند و چیزی هم از آن نمی‌دانند. «اما این کارهای ناکامل نباید مانع از دیدن تصویر کلی این پروسه گردد».^{۲۰۲}

این روشن است، که با شروع جنبش اشتراکی کردن، نظریات متضاد بسیاری در حزب به وجود آمدند. انقلابیون وظیفه داشتند خواست‌های ستم دیده‌ترین توده را بشناسند و پشتیبانی کنند. اما خواست توده‌ها برون رفت از شرایط عقب مانده سیاسی، فرهنگی و تکنیکی صدها ساله بود. بنابراین توده‌ها می‌بایست جرأت پیدا می‌کردند، با یگانه شیوه مبارزه‌شان را ادامه دهند، یعنی به لרزه درآوردن و متلاشی کردن مناسبات عمیقاً دست و پا گیر اقتصادی و اجتماعی. اپورتونیسیم راست تمام امکانات را به کار گرفت تا این خود آگاهی دشوار و متضاد را تا آن جا که ممکن بود محدود کند. معذالک، در صورت عدم به کار گیری سیاست‌های تدوین شده حزب در عمل، سرعت اشتراکی کردن می‌توانست به توده‌ها تحمیل شده باشد. رایکال‌هائی که می‌خواستند سبک کار اتخاذ شده در جنگ داخلی را حفظ کنند، یعنی بر سییل عادت انقلاب را «فرماندهی کردن»، و همچنین بوروکراتیسیم، که مایل است در جریان رهبری «اتفاقات بزرگ» مقبول گردد به این گرایش تعلق داشتند. اما زیاده روی هم می‌توانست کار ضد انقلاب باشد، ضد انقلابی که حاضر بود اشتراکی کردن را بی معنی جلوه دهد و کار را به سازش بکشاند.

قطعه‌نامه نوامبر ۱۹۲۹

در قطعه‌نامه ۱۷ اکتبر ۱۹۲۹ کمیته مرکزی، ترازنامه بحث‌های سطوح مختلف حزب درج شده است. در آن جا تعداد خانوارهای کلخوزی برای سال ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸، ۴۴۵ هزار قید گردیده که یک سال بعد تا ۱۰۴۰۰۰۰ افزایش یافته است. سهمیه کلخوزها برای بازار در همین مقطع زمانی از ۴,۵ به ۱۲,۹٪ افزایش نشان می‌دهد.

۲۰۱- همان جا، صفحه ۱۶۱-۱۶۲

۲۰۲- همان جا، صفحه ۱۶۵-۱۶۶

«این پیشرفت بی مثال در اشتراکی کردن، که پیشگوئی‌های خوشبینانه را هم پشت سر گذاشت، ثابت می‌کند که توده واقعی دهقانان میانه حال در عمل به برتری کشاورزی اشتراکی متقاعد شده و به این جنبش پیوسته‌اند.... این گام تعیین کننده در برخورد توده دهقانان فقیر و میانه به کلخوزها،.... مشخصه یک مرحله نوین تاریخی در ساختمان سوسیالیسم در کشور ماست».^{۲۰۳} علت این پیشرفت در اشتراکی کردن، به کار بستن عملی خط مشی حزب برای ساختمان سوسیالیسم در جبهه‌های مختلف، بود.

«موفقیت‌های توصیف شده جنبش کلخوزی، نتیجه مستقیم به کار بستن پایدار خط اساسی حزب است. این خط، پیشرفت گسترده صنعت را ممکن ساخت، باعث تقویت اتحاد طبقه کارگر با اکثریت توده دهقانی، تشکیل مجامع تعاونی، تحکیم فعالیت سیاسی توده‌ها و همچنین دسترسی بیشتر به منابع مادی و فرهنگی دولت پرولتری گردید».^{۲۰۴}

رد اپورتونیسیم بوخارین

کمیته مرکزی تاکید کرد که این پیشرفت با شکوه «با آرامش کامل» انجام نمی‌شود، بلکه فقط با یک مبارزه طبقاتی خشن می‌تواند به هدف بنشیند.

«می‌توان گفت، در شرایطی که مشخصه‌اش محاصره کشور ما توسط سرمایه‌داریست، عمیق‌تر شدن مبارزه طبقاتی و مقاومت ناموفق نیروهای سرمایه‌داری علیه پیشرفت سوسیالیسم، فشار طرفداران خرده بورژوازی بر بخش‌های کم‌تر مستحکم حزب ما را، تشدید می‌کند. آن‌ها به علت مشکلات موجود، ایدئولوژی تسلیم و گریز را سبب می‌گردند و سعی می‌کنند با نیروهای سرمایه‌داری و کولاک‌ها در شهر و روستا قراردادهایی منعقد نمایند. (... این وضعیت، زیربنای عدم درک گروه بوخارین را در رابطه با تشدید مبارزه طبقاتی می‌سازد، کم بها دادن به قابلیت مقاومت کولاک‌ها و آدم‌های نپ را بنا می‌نهد، که بر طبق تئوری ضد لنینی این گروه، کولاک خود را با سوسیالیسم انطباق می‌دهد و مخالفت‌اش با سیاست حمله به نیروهای سرمایه‌داری را در دهات، رها می‌کند».^{۲۰۵}

«منحرفین راست، می‌گفتند، برای اشتراکی کردن و آموزش، نرخ رشد برنامه‌ریزی

۲۰۳- Resolutions and Decisions of the CPSU, Volume 3, 1929-1953, Editor

Robert McNeal, University of Toronto Press, صفحه ۲۳

۲۰۴- همان جا، صفحه ۲۹

۲۰۵- همان جا، صفحه ۲۷

شده توسط سوخوزها واقعی نیستند. می‌گفتند که پیش شرط‌های مادی و تکنیکی وجود ندارند و دهقانان فقیر و میانه حال مایل نیستند در شکل اشتراکی کشاورزی وارد شوند. و اما در واقعیت ما هم رشد ناگهانی و سد ناپذیر اشتراکی کردن را از جانب این دهقانان شاهدیم و هم یک چنین مسابقه متهورانه در جهت اشکال سوسیالیستی کشاورزی را، که جنبش کلخوزی از آغاز حرکت، به گذار اشتراکی کردن کامل تمام دیستریکت‌ها رسیده است. از نظر عینی، اپورتونیست‌های راست بلندگوی تمایلات اقتصادی و سیاسی خرده بورژوازی و گروه کولاک‌های سرمایه‌دار هستند».^{۲۰۶}

کمیته مرکزی تأکید کرد، که می‌بایست نسبت به تغییرات در اشکال مبارزه طبقاتی هوشیار بود. اگر کولاک‌ها در گذشته برای جلوگیری از شروع جنبش کلخوزها به هر کاری دست می‌زدند، حال کوشش می‌کنند این جنبش را از درون متلاشی کنند.

«پیشرفت مداوم جنبش کلخوزی در شرایطی به وقوع می‌پیوست، که اشکال و شیوه‌های مبارزه طبقاتی همه جانبه در روستا، تغییر می‌کرد. کولاک‌ها علیه اشتراکی کردن به مبارزه مستقیم، آشکار و فزاینده‌ای رو آوردند. آنها تا مرز ترور گسترده (قتل، آتش سوزی و ویرانی) پیش رفتند. و همزمان به اشکال مخفی و مرموز مبارزه و استثمار رو آوردند. بدین ترتیب که باهدف رخنه در رهبری وارد کلخوزها می‌شدند، با این قصد که با فاسد کردن کلخوزها، آنها را از درون منفجر کنند».

بر این اساس می‌بایست برای تربیت یک هسته مطمئن، به کار عمیق سیاسی پرداخت، تا بتوان کلخوزها را در مسیر سوسیالیستی هدایت کرد.

«حزب باید اطمینان دهد، که با کار منظم و مصرانه در کلخوزها هسته‌ای از کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر شکل گیرد».^{۲۰۷}

مشکلات جدید و وظایف جدید

حزب نمی‌بایست به خاطر موفقیت‌هایش، گیج شود، زیرا باید علیه «مشکلات و کمبودهای جدیدی» مبارزه میکرد. پلنوم مشکلات را چنین برمی‌شمارد:

«سطح نازل پایه تکنیکی کلخوزها. سطح سازمانی نامتناسب و کار تولیدی ضعیف در کلخوزها. کمبود شدید کادرهای کلخوزی و نبود متخصصین مورد نیاز. بخشاً ترکیب بسیار بد اجتماعی در قسمتی از کلخوزها: این واقعیت، که اشکال رهبری با جنبش بسط یافته کلخوزی منطبق نیست و سرعت و قدرت رهبری به حد جنبش نمی‌رسد. این

۲۰۶- همان جا، صفحه ۲۵

۲۰۷- همان جا، صفحه ۲۹

واقعیت که جنبش کلخوزی به اندازه کافی تجهیزات ندارد»^{۲۰۸}. بنابراین کمیته مرکزی تصمیم گرفت، فوراً دو کارخانه تراکتور سازی، هر یک با ظرفیت تولیدی ۵۰۰۰۰ تراکتور و دو مجتمع صنعتی احداث شود، کارخانه سازنده ماشین آلات کشاورزی و کارخانجات شیمیائی را بسط داده و ایستگاه‌های ماشین و تراکتور مجدداً گسترش یابند.^{۲۰۹}

«تکامل ساختار کلخوزها بدون بهتر کردن مداوم سطح زندگی فرهنگی اعضای کلخوزها غیر قابل تصور است».

پس چه باید کرد؟ باید برای ریشه‌کن کردن بیسوادی، کارزار آموزشی را سازمان داد، کتابخانه‌ها ایجاد نمود، دوره آموزش دهقانان کلخوز و برنامه آموزش از راه دور را سازمان داد، کودکان و نو جوانان را به مدرسه فرستاد، دانش کشاورزی را در گسترده‌ترین سطح بالا برد، کار فرهنگی و سیاسی را در بین زنان تشدید کرد، کودکان و آشپزخانه مشترک جهت تسهیل زندگی، ایجاد نمود، جاده و مراکز فرهنگی برپا کرد، رادیو و سینما به روستا برد، خط تلفن به روستا کشید و مراکز پست در ده ایجاد نمود، روزنامه‌های عمومی و مجلات فنی برای دهقانان انتشار داد و غیره.^{۲۱۰}

و در آخر، جلسه عمومی به خطر انحراف چپ اشاره کرد. رادیکالیسم دهقانان فقیر می‌تواند به اتحاد با دهقانان میانه حال کم بها دهد.^{۲۱۱}

«جلسه عمومی کمیته مرکزی در مورد کم بها دادن به مشکلات بنای اقتصاد اشتراکی و به ویژه به رفتار فرمال و بوروکراتیک در قبال کلخوزها و نتایج کار آنها، اخطار داد»^{۲۱۲}.

قطعنامه ۵ ژانویه ۱۹۳۰

شش هفته بعد مجدداً جلسه کمیته مرکزی برای ارزیابی جنبش پر فروش اقتصاد اشتراکی تشکیل شد. در ۵ ژانویه ۱۹۳۰ کمیته مرکزی حزب کمونیست ا.ج.ش.س.، قطعنامه‌ای تاریخی در مورد سرعت اشتراکی کردن و اقدامات کمک رسانی دولت جهت ساختمان آن به تصویب رساند.

۲۰۸- همان جا، صفحه ۲۹

۲۰۹- همان جا، صفحه ۳۱

۲۱۰- همان جا، صفحه ۳۴

۲۱۱- همان جا، صفحه ۲۸

۲۱۲- همان جا، صفحه ۳۷

در آن جلسه معلوم شد که در آغاز سال ۱۹۳۰ روی بیش از ۳۰ میلیون هکتار زمین قابل کشت به طریق اقتصاد اشتراکی کار انجام گرفته است، که این از برآورد ۲۴ میلیون هکتار برای آخر برنامه ۵ ساله نیز فراتر بود. «به این ترتیب ما اساس مادی لازم را برای جانشین کردن تولید وسیع کلخوزها به جای تولید وسیع کولاکها، در اختیار داریم. ما می‌توانیم به وظیفه اشتراکی کردن اکثریت بالائی از اقتصاد دهقانی در آخر برنامه ۵ ساله، تحقق ببخشیم». اشتراکی کردن مناطق اصلی کشت غله میتواند در فاصله پائیز ۱۹۳۰ و بهار ۱۹۳۲ پایان یابد. حزب می‌بایست برای سازماندهی و هدایت جنبش خود به خودی، آن را در اساس پشتیبانی کند و فعالانه در آن دخالت داشته باشد. «جنبش اقتصاد اشتراکی، دفعتاً از پایه رشد می‌کند. سازمان‌های حزبی باید این جنبش را هدفمند رهبری کنند و شکل دهند و سازماندهی تولید اشتراکی صحیحی را در کلخوزها تامین کنند».

بیانیه در مورد بروز اشتباهات رادیکال اخطار می‌دهد. نمی‌بایست به این امید که به زودی تراکتور دریافت خواهیم کرد، «به نقش اسب کم بها داد» و آن را از رده خارج نمود... ما مجاز نیستیم همه چیز را اشتراکی کنیم.

«گسترده‌ترین شکل اقتصاد اشتراکی آرتل است (حیوانات باربر، ماشین‌های کشاورزی و ابزارها، ساختمان‌های اقتصادی، حیوانات تولیدی متعلق به جمع.) و قبل از هر چیز:

«کمیته مرکزی در مورد هدایت جنبش اقتصاد اشتراکی با «صدور حکم» از بالا، به سازمان‌های حزبی بطور جدی اخطار می‌کند: می‌تواند این خطر به وجود آید که بجای مسابقه مجدانه و واقعی سوسیالیستی در تشکیلات کلخوزها، نوعی، اشتراکی کردن بازی، ظاهر شود».^{۲۱۳}

۴) ۵- انحلال سیستم کولاکی

برای این که اشتراکی کردن کشاورزی بتواند موفقیت آمیز باشد، می‌بایست دهقانان فقیر و میانه حال به برتری اقتصاد وسیع اشتراکی متقاعد شوند، و بدانند که به کار انداختن ماشین کشاورزی در ابعاد بزرگ چه امکاناتی را ایجاد می‌کند. در این صورت صنعت سوسیالیستی باید قادر باشد تراکتور و ماشین کشاورزی را به عنوان ستون اشتراکی کردن، تولید کند. بالاخره می‌بایست موضع دقیق در قبال کولاکها، این دشمنان پیگیر سوسیالیسم در روستا، اتخاذ نمود. مسئله آخر بحث‌های پردامنه‌ای را در داخل حزب

باعث گردید. پیش از تغییر در جهت اقتصاد اشتراکی مسئله چنین بود: که میکویان در ۱ مارس ۱۹۲۹ گفت: «با وجود اوتوریتته سیاسی حزب در روستا، کولاک در زمینه اقتصادی اوتوریتته بیش‌تری دارد: خانه‌اش بهتر است، اسب‌اش بهتر است، ماشین‌هایش بهتر هستند، و در موقعیت‌های اقتصادی از او حرف شنوی دارند، دهقان میانه حال متمایل به اوتوریتته اقتصادی کولاک است. تا وقتی ما اقتصاد اشتراکی نداریم، اوتوریتته او قوی خواهد ماند.»^{۲۱۴}

شایعاتی از سوی کولاک‌ها و اطلاعات غلط

اوتوریتته کولاک‌ها عمدتاً بر عقب ماندگی فرهنگی، بی‌سوادی و عقاید قرون وسطائی مذهبی توده بزرگی از دهقانان، تکیه داشت. از این جهت وحشتناک‌ترین اسلحه کولاک‌ها که تقابل با آن سخت بود، شایعات و اطلاعات غلط بودند. به این ترتیب در سال‌های ۱۹۲۸-۱۹۲۹ در تمام سرزمین روسیه چنین شایعاتی پخش می‌شد که: در کلخوزها زنان و بچه‌ها اشتراکی خواهند شد. در کلخوزها همه زیر یک پتوی بزرگ می‌خوابند. دولت سوسیالیستی با هدف صادرات مو، زنان را مجبور می‌کند موهایشان را بتراشند. بلشویک‌ها، پیشانی زنان را برای شناسائی، مهر خواهند کرد. بلشویک‌ها می‌آیند و مردم مناطق مختلف را روسی می‌کنند.^{۲۱۵} و خیلی «اطلاعات» وحشت‌آور دیگری که در روستاها پخش می‌شد، از جمله: در کلخوزها در یک کوره، آدم‌های پیر را می‌سوزانند تا دیگر غله نان مصرف نکنند. بچه‌ها را از والدینشان می‌گیرند و به پرورشگاه می‌فرستند. ۴۰۰۰ زن جوان را برای تسویه حساب با اورینت اکسپرس چینی، به چین خواهند فرستاد. دهقانان کلخوز می‌بایست قبل از همه به جنگ بروند. و بعد شایعه‌ای پخش شد مبنی بر این که گاردهای سفید به زودی باز خواهند گشت. به مذهبی‌ها می‌گفتند، ضد مسیح به زودی می‌آید و در عرض دو سال دنیا نابود می‌شود.^{۲۱۶} در اکروگ تامبوف، کولاک‌ها بر مبنای تجربه، شایعاتشان را با تبلیغ سیاسی می‌آمیختند. آن‌ها می‌گفتند که «کلخوزها چیزی شبیه سرواژ را به وجود می‌آورند، جائی که دهقانان دوباره باید زیر ضربات شلاق کار کنند. اتحاد شوروی باید اول کشاورزان را ثروتمند کند و بعد کلخوزها را سازمان دهد نه این کاری که اکنون انجام می‌دهد یعنی تلاش می‌کند تا از مزارع داغان شده و غیر اقتصادی از نظر تولید

۲۱۴- دیویس، اثر یاد شده، صفحه ۶۲

۲۱۵- ویولا، اثر یاد شده، صفحه ۱۵۴

۲۱۶- ویولا، اثر یاد شده، صفحه ۱۵۴، Davies، اثر یاد شده، صفحه ۲۱۲-۲۱۳

غله یک مزرعه شکوفا ایجاد نماید»^{۲۱۷}

ما در این جا، اتحاد کولاک‌ها با طرفداران بوخارین را می‌بینیم. کولاک‌ها به طور آشکار نه در مقابل قدرت شوراها ایستادند و نه در مقابل کلخوزها. ولی می‌گفتند: اما باید اجازه داد اول دهقانان متمول شوند، و بعداً معلوم خواهد شد که بر سر کلخوزها چه خواهد آمد. همان طور که بوخارین از «استثمار فتودالی دهقانان» صحبت می‌کند، کولاک‌ها نیز می‌خواهند «سرواژ» را افشا کنند. با کولاک‌ها چه باید کرد؟

چگونه باید با کولاک رفتار کرد؟ در ژوئن ۱۹۲۹ کارپینسکی [Karpinsky]، یکی از مسئولین بلند پایه حزب نوشت: اگر اکثریت خانوارهای دهقانی اشتراکی شده باشند، می‌بایست به کولاک‌ها اجازه داد با یک شرط به کلخوزها وارد شوند، و آن این که ابزار تولیدشان را به سرمایه غیر قابل تقسیم عمومی واگذار کنند. این نظر از طرف مسئول اتحادیه کلخوزها، کامینسکی [Kaminsky] پشتیبانی شد. در ۴ ژوئیه ۱۹۲۹ کنفرانس بخش کشاورزی کمیته مرکزی تشکیل شد. در آن جا همین نظر توسط رهبری مورد بحث قرار گرفت. البته اکثریت نمایندگان حزبی مناطق، «قاطعانه» با ورود کولاک‌ها در کلخوزها، «مخالفت!» کردند. یکی از نمایندگان گفت:

«هرگاه کولاک در کلخوز وارد شود مجمعی را که برای کار دسته جمعی ایجاد شده، به هر ترتیبی تبدیل به تجمعی می‌کند که پایان قدرت اتحاد شوروی را در نظر دارد»^{۲۱۸}.

در ژوئیه ۱۹۲۹ خاتایویچ، دبیر محلی منطقه ولگای میانه، با پذیرش کولاک‌هائی که ابزار تولیدشان را به کلخوزها بی‌آورند، موافق بود، با این شرط که، کلخوز بر محور دهقانان فقیر و میانه حال بگردد و رهبری خوبی نیز موجود باشد.^{۲۱۹}

البته تجارب مشخص متضادی وجود داشت. در اوت ۱۹۲۸، ۷۰۰ فامیل ارباب نیمه فتودال به قزاقستان مهاجرت کردند. هر فامیل حداقل ۱۰۰ راس دام داشت، که بین کلخوزهای موجود و حتی بین دهقانانی که برای ایجاد کلخوز، در همین زمان تشویق شده بودند، تقسیم شد. در سبیری یک کنفرانس محلی به تاریخ فوریه ۱۹۲۹ تصویب کرد که هیچ کولاکی را به کلخوزها نپذیرند. در ژوئیه در قفقاز شمالی نیز همین تصمیم گرفته شد.^{۲۲۰}

۲۱۷- دیویس، اثر یاد شده، صفحه ۲۲۱

۲۱۸- همان جا، صفحه ۱۳۸-۱۳۹

۲۱۹- همان جا، صفحه ۱۴۰

۲۲۰- همان جا، صفحه ۱۴۴

در ۱۷ سپتامبر ۱۹۲۹ پراودا گزارشی پر سرو صدا در رابطه با کلخوزها با عنوان «اقتصاد روستائی سرخ» منتشر نمود. کلخوز نمونه‌ای که در سال ۱۹۲۴ در ولگای سفلی تشکیل شده بود، اعتباری به مبلغ ۳۰۰ هزار روبل دریافت کرده بود. در ماه می ۱۹۲۹ دارائی اجتماعی شده‌اش فقط ۱۸۰۰ روبل ارزش داشت. این وام یا حیف و میل شده و یا برای مصارف شخصی به کار رفته بود. این پول به صورت کمک هزینه اقتصاد خصوصی دهقانان مرفه پرداخت شده بود. رئیس کلخوز یک سوسیال رولوسیونر سابق بود. رهبری را از جمله: کاسبان سابق، پسر یک کشیش و چهار رولوسیونر دیگر در دست داشتند.^{۲۲۱} مولوتوف از این ماجرا چنین نتیجه گرفت: «نیروهای سیستم کولاکی و سوسیال رولوسیونرها برای استتار، از کلخوزها به صورت کلاه غیبی استفاده می‌کنند».

بنابراین می‌بایست «مبارزه‌ای بی رحمانه» علیه کولاک‌ها انجام می‌شد. در عین حال نوسازی تشکیلات دهقانان فقیر و اتحادشان با دهقانان میانه حال نیز ضروری بود^{۲۲۲}

در نوامبر ۱۹۲۹ عزیزیان [Azizjan]، خبرنگار متخصص در زمینه کشاورزی روی انگیزه کولاک‌ها در ورود به کلخوزها تحقیق کرد: در مرحله اول آن‌ها می‌خواستند از فشار مالیاتی و دادن سهم تعیین شده غله شان خالی کنند، بهترین قطعات زمین، ماشین‌های کشاورزی و ابزارهایشان را برای خود نگهدارند و آموزش کودکان خود را تأمین نمایند^{۲۲۳}

در همین زمان خبرنگار دیگری گزارش کرد، که «آن نیمهء ضعیف‌تر جنس آدمی» به کولاک‌ها متمایل‌اند، اما دهقانان کلخوزها کاملاً مصمم و معتقدند که: «کولاک‌های روستا را باید به بیابان‌ها فرستاد تا در آن جا به مدت پنجاه سال در قرنطینه بمانند»^{۲۲۴} قطعنامه ژانویه ۱۹۳۰ کمیته مرکزی از تمام این بحث‌ها نتیجه‌گیری کرد و دقیقاً تصمیم گرفت که اکنون «حزب باید در کار عملی از سیاست محدود کردن نیروهای استثمارگر کولاک‌ها به سیاست انهدام سیستم کولاکی به عنوان یک طبقه، گام بردارد. نباید به کولاک‌ها اجازه داد به اقتصاد اشتراکی وارد شوند».^{۲۲۵}

۲۲۱- همان جا، صفحه ۱۴۴

۲۲۲- همان جا، صفحه ۱۴۵

۲۲۳- همان جا، صفحه ۱۸۳

۲۲۴- همان جا، صفحه ۱۸۴

۲۲۵- بیانیه، اثر یاد شده، صفحه ۴۰-۴۳

مبارزهء مرگ و زندگی

بعد از این قطعنامه، که پایان مناسبات سرمایه‌داری در روستا را اعلام می‌کرد، کولاک‌ها به مبارزهء مرگباری روی آوردند. برای خرابکاری در اشتراکی کردن کشاورزی، محصولات غله را آتش می‌زدند، انبارها، خانه‌های مسکونی و ادارات اقتصادی را به آتش می‌کشیدند و بلشویک‌های فعال را به قتل می‌رساندند.

قبل از هر چیز کولاک‌ها می‌خواستند با انهدام بخش اساسی نیروهای تولیدی کشاورزی، از شروع اقتصاد اشتراکی جلوگیری کنند. اسب‌ها و گاوهای شخمی را می‌کشتند. مجموع کار بر زمین هنوز هم با حیوانات باری انجام می‌شد. کولاک‌ها نیمی از این حیوانات را کشتند. برای این که دام‌هایشان در اقتصاد کشاورزی به کار گرفته نشوند، به سادگی آن‌ها را قصابی می‌کردند و از دهقانان میانه حال نیز همین کار را می‌طلبیدند.

از ۳۴ میلیون اسب شمارش شده در سال ۱۹۲۸ در اتحاد شوروی، در سال ۱۹۳۲ فقط ۱۵ میلیون زنده بودند. یک بلشویک به طور موز از انهدام اسب، به عنوان طبقه صحبت کرد. از ۷۰،۵ میلیون گاو نر فقط ۴۰،۷ میلیون در سال ۱۹۳۲ باقی مانده بود. گاوهای ماده نیز از ۳۱ میلیون به ۱۸ میلیون تقلیل یافتند. از ۲۶ میلیون خوک خانگی فقط ۱۱،۶ میلیون در جریان اشتراکی کردن باقی مانده بود.^{۲۲۶}

تخریب نیروهای تولیدی طبیعتاً تأثیرات غیر قابل‌علاجی داشت: در ۱۹۳۲ در روستا قحطی بزرگی حادث شد که خراب‌کاری و تخریب کولاک‌ها، بخشی از علل آن بود. ولی ضد کمونیست‌ها قربانیان اعمال جنایت کارانه کولاک‌ها را به حساب رفیق استالین و «اشتراکی کردن پر شتاب» می‌نویسند.

قطعنامه درباره انحلال سیستم کولاکی

در ژانویه ۱۹۳۰ جنبش خودجوش برای خلع مالکیت از کولاک‌ها گسترش یافت. کوسیور به این قطع نامه در ۲۸ ژانویه ۱۹۳۰ به عنوان «جنبش توده‌ای گسترده دهقانان فقیر، میانه حال و کارگران کشاورزی» تهنیت گفت و سازمان‌های حزبی را فراخواند که «برای وارد کردن ضربه نابود کنندهء واقعی به نفوذ سیاسی و به ویژه آینده اقتصادی قشر کولاک در روستاها» این جنبش را محدود نکنند، بلکه سازمان دهند.^{۲۲۷}

اودینچف [Odintschew]، قائم مقام رئیس اتحادیه کلخوزهای جمهوری روسیه،

۲۲۶- بتلهایم، Lécomomie sovietique (اقتصاد شوروی)، Ed. Recueil Sirey، پاریس، ۱۹۵۰،

کمی پیش از آن گفت:

«ما می‌بایست با کولاک‌ها همان کاری را بکنیم که با بورژوازی در ۱۹۱۸ کردیم.^{۲۲۸} یک ماه بعد کریلنکو [Krylenko] اعتراف کرد که:

«جنبش خودجوش «کولاک زدائی» که در منطقه وجود داشت، فقط در بعضی جاها خوب سازماندهی شده بود».^{۲۲۹}

در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۰ کمیته مرکزی، تصمیم به هدایت انحلال ناگهانی سیستم کولاکی گرفت و قطعنامه‌ای بدین مضمون منتشر ساخت: در مورد اقداماتی جهت حذف دارائی کولاکی در دیستریکت‌ها و اشتراکی‌های پیشرفته. بعد از این قطعنامه، در مناطق کشت غله، نسبت کل خانوار کولاک‌ها با همه طبقه بندی‌هایش بالاتر از ۳ تا ۵ درصد نبود. این درصد در بقیه مناطق کشاورزی بدون تولید غله بین ۲ تا ۳ قرار داشت که در طبقه بندی اول، ضد انقلابیون فعال قرار داشتند. GPU (اداره سیاسی دولتی) می‌بایست تعیین می‌کرد که آیا یک کولاک به این رده تعلق دارد! قطعنامه مشخص نمود که ابزار تولید و دارائی ۶۵۰۰۰ نفر در تمام ا.ج.ش.س. باید ضبط شوند. رؤسای خانوارها یا محکوم به زندان و یا روانه اردوگاه‌ها شدند. سازماندهندگان «اعمال تروریستی، تظاهرات ضد انقلابی و اشکال شورش» ممکن بود به مرگ محکوم گردند. اعضای خانوار کولاک‌ها مثل افراد طبقه بندی دوم تغییر محل داده شدند.

طبقه بندی دوم، دیگر کولاک‌های فعال سیاسی و پیش از همه ثروتمندترین آن‌ها و زمین‌داران بزرگ قدیم را شامل می‌شد. این بخش از «اپوزیسیون در تقابل با دولت شوراهای کم‌تر فعال بود. این‌ها استثمارگران بزرگی بودند که طبعاً از ضد انقلاب پشتیبانی می‌کردند». لیست اسامی این طبقه می‌بایست بر اساس تصمیمات دهقانان کلخوزی و یا مجمع گروهی از دهقانان فقیر و کارگران کشاورزی، توسط شورای بخش، تنظیم و از طرف اکروگ تأیید گردد. در تمام ا.ج.ش.س. حدود ۱۵۰ هزار خانوار از این طبقه تخمین زده شده بود. بخش اصلی ابزار تولید و قسمتی از دارائی خصوصی آن‌ها می‌بایست ضبط می‌شد. آن‌ها مجاز بودند مقدار معینی مواد غذایی و مبلغی پول تا ۵۰۰ روبل نزد خود داشته باشند. در نظر بود که آن‌ها را به سیبری، قزاقستان و یا اورال بفرستند.

در طبقه بندی سوم، اکثریت کولاک‌ها قرار داشتند که می‌توانستند در قدرت شوروی پذیرفته شوند. تعداد خانوار آن‌ها ۵۹۶۰۰۰ تا ۸۵۲۰۰۰ برآورد شده بود. فقط

۲۲۸- همان جا، صفحه ۲۳۳

۲۲۹- همان جا، صفحه ۲۳۱

بخش‌هایی از ابزار تولید آن‌ها ضبط گردید و در داخل دیستریکت‌ها زمین‌های کشت شده برای زندگی و کار در اختیارشان قرار داده شد.^{۲۳۰}

یک روز بعد، در ۳۱ ژانویه، سرمقاله بلشویک، نوشت: انحلال سیستم کولاکی به عنوان طبقه «آخرین نبرد علیه سرمایه‌داری داخلی (است)، که هیچ چیزی نباید ما را از پیشبرد تا به آخر آن باز دارد. کولاک‌ها به عنوان طبقه و وحشی‌ترین اپوزیسیون، داوطلبانه از صحنه تاریخ بیرون نخواهند رفت».^{۲۳۱}

تهاجم کولاک‌ها نیروی آن‌ها را دوبرابر می‌کند

کولاک‌ها در اولین شش ماه ۱۹۳۰ در سیبری ۱۰۰۰ عملیات تروریستی انجام دادند. از اول فوریه تا ۱۰ مارس، ۱۹ «سازمان شورش ضد انقلابی» و ۴۶۵ «اجتماع ضد شوروی کولاک‌ها» با ۴۰۰۰ عضو، کشف شد. تاریخدانان شوروی در ۱۹۷۵ نوشتند: «در مقطع زمانی ژانویه تا ۱۵ مارس سال ۱۹۳۰ کولاک‌ها در تمام کشور (بجز اوکراین) ۱۶۷۸ حمله مسلحانه و همزمان با آن، کشتار اعضای حزب، شوراها و دهقانان فعال کلخوزها و تخریب اموال اقتصاد تعاونی را سازمان دادند». در اوکروگ سالسک [Salsk] در شمال قفقاز در فوریه ۱۹۳۰ قیام‌هایی صورت گرفت که به مدت یک هفته ادامه داشتند. ساختمان‌های حزب و شوراها همانند انبارها و مغازه‌ها تخریب شدند. کولاک‌هایی که باید نقل مکان می‌شدند، راه حل‌هایی ارائه می‌دادند، مثل:

«برای قدرت شوراها بدون کمونیست‌ها و کلخوزها»، «انحلال سلول‌های حزبی و کلخوزها»، «آزادی کولاک‌های دستگیر شده و پس دادن اموال ضبط شده آن‌ها». در جای دیگر نوشته شده بود: «زنده باد لنین و قدرت شوراها، مرگ بر کلخوزها».^{۲۳۲}

در پایان ۱۹۳۰ و به ویژه بین ماه‌های فوریه تا آوریل، مجموعاً ۳۳۰۰۰۰ خانوار کولاک از طبقه بندی ۱، ۲، و ۳ اموالشان ضبط گردید. تعداد کولاک‌های نقل مکان داده شده از طبقه بندی ۱ معلوم نیست. احتمالاً آن‌ها جزو اولین ۶۳۰۰۰ خانوار بودند. هم چنین تعداد اعدام شدگان آن‌ها نیز معلوم نیست. در آخر ۱۹۳۰، از کولاک‌های طبقه بندی ۲ حدود ۷۷۹۷۵ خانوار تبعید شده، ثبت گردیده است.^{۲۳۳}

اکثریت بزرگ سلب مالکیت شدگان از طبقه بندی ۳ بودند. بعضی‌ها دوباره در ده

۲۳۰- همان جا، صفحه ۲۳۵-۲۳۶

۲۳۱- همان جا، صفحه ۲۲۸

۲۳۲- همان جا، صفحه ۲۵۸-۲۵۹

۲۳۳- همان جا، صفحه ۲۴۷-۲۴۸

خودشان و اکثراً در همان بخش، مقیم گردیدند.

کائوتسکی [Kautsky] و «انقلاب کولاکی»

وقتی کولاک‌ها مشغول آخرین نبرد علیه سوسیالیسم بودند، حمایت غیر منتظره‌ای در سطح بین‌المللی به دست آوردند. درست زمانی که در ۱۹۳۰ بحران وحشتناکی تمام کشورهای امپریالیستی را فرا گرفته بود، سوسیال دموکرات‌های بلژیک، آلمان و فرانسه علیه بلشویسم خود را بسیج می‌کردند. در ۱۹۳۰ کائوتسکی کتاب «بلشویسم در بن‌بست»^{۲۳۴} را نوشت. او در این کتاب مدعیست که «در اتحاد شوروی علیه «اشرافیت شوروی» یک انقلاب دمکراتیک ضروریست.^{۲۳۵} او به نزدیک بودن «قیام دهقانی پیروزمند علیه دولت شوراها در ا.ج.ش.س.» امیدوار بود.^{۲۳۶} کائوتسکی از «استحاله فاشیستی بلشویسم که از ۱۰ سال پیش تا کنون واقعیتی است» صحبت می‌کرد.^{۲۳۷}

بدین ترتیب سوسیال دموکراسی‌ای که کلونیالیسم را پشتیبانی میکرد، که تلاش می‌نمود سرمایه‌داری را از بحران سال ۱۹۲۹ نجات دهد، که علیه کارگران استثمار و ستم را سازماندهی می‌کرد و یا در آن سهم داشت و از صفوفش بخش بزرگی به سوی نازی‌ها روانه می‌شدند تا همکاری خائنه‌ای را پیش ببرند، از ۱۹۳۰ با چنگ کهنه‌اش آهنگ «کمونیسم = فاشیسم» را سرمی‌دهد! و این هم نتیجه گیری کائوتسکی:

«دموکراسی برای همه، خواست اساسی ماست». او جبهه‌ای مناسب با راست‌های روسی برای «یک جمهوری دموکراتیک پارلمانی» را پیشنهاد کرد و معتقد بود که «دموکراسی بورژوائی در روسیه کم‌تر از اروپای غربی به سرمایه‌داری مایل است».^{۲۳۸}

کائوتسکی خط مشی سوسیال دموکراسی علیه ا.ج.ش.س. را کاملاً صریح تدوین کرد: «یک انقلاب دمکراتیک» علیه «اشرافیت شوروی» و علیه «استحاله فاشیستی بلشویسم» تا «دموکراسی برای همه» تحقق یابد تا بتوان یک «جمهوری دموکراتیک پارلمانی» برپا کرد. حال می‌توان بعد از احیاء سرمایه‌داری در ۱۹۸۹ در اروپای شرقی و ا.ج.ش.س.، برنامه کائوتسکی را که در این کشورها پیاده شده است، بازشناخت.

۲۳۴- کائوتسکی، Het bolchevisme in het slop, Uitgeverij Arbeiderspers,

Amsterdam, 1930

۲۳۵- همان جا، صفحه ۹۱

۲۳۶- همان جا، صفحه ۱۱۵

۲۳۷- همان جا، صفحه ۱۰۶-۱۰۷

۲۳۸- همان جا، صفحه ۱۳۸

(۴) ۶- سرگیجه از موفقیت‌ها

در ۱ مارس ۱۹۳۰، ۵۷٫۲٪ از خانوارهای دهقانی وارد کلخوزها شده بودند. این نسبت در منطقه خاک سیاه به ۸۳٫۳، شمال قفقاز ۷۹٫۴٪ و اورال ۷۵٫۶٪ رسید. در منطقه مسکو ۷۴٫۲٪ خانوارهای دهقانی، اشتراکی بودند. منشی حزب، باومن [Bauman]، اشتراکی کردن همگانی را تا ۱۰ مارس برنامه ریزی کرده بود. ۲۳۹ در ولگای سفلی درصد اشتراکی کردن ۷۰٫۱ در ولگای میانی ۶۰٫۳ و در اوکرائین ۶۰٫۸٪ بود. ۲۴۰

سرعت رشد طوفانی جنبش اقتصاد اشتراکی و هم چنین مقاومت قهرآمیز کولاک‌ها که بخشی از دهقانان میانه حال را با خود همراه کرده بودند، مجدداً بحث داغی را در حزب در پی داشت و نظریات مختلفی ظاهر شد. در ۳۱ ژانویه ۱۹۳۰ استالین و مولوتوف تلگرافی به دبیر حزب در آسیای میانه فرستادند که در آن قید شده بود، «امر اشتراکی کردن را تا به آن اندازه‌ای پیش ببرید که توده‌ها واقعاً در آن سهیم هستند». ۲۴۱ بر مبنای رهنمود کمیته مرکزی، کمیته منطقه ولگای میانه خط مشی‌ای بدین مضمون برای تشکل‌های محلی فرستاد: «اشتراکی کردن می‌بایست بر اساس کار توده‌ای پیشرفته و گسترده در بین دهقانان فقیر و میانه حال صورت گیرد و همراه با مبارزه قاطع علیه شیوه بوروکراتیک کشاندن دهقانان فقیر و میانه حال در اقتصاد اشتراکی، باشد». ۲۴۲

در کنفرانس مناطق اقلیت‌های ملی (آسیای میانه و قفقاز جنوبی) مولوتوف در ۱۱ فوریه ۱۹۳۰ به «وجود کلخوزهای فقط روی کاغذ» اخطار کرد. در پی این کنفرانس در ازبکستان و منطقه چچن‌ها، شیوه کار و کمبود کارهای تدارکاتی مورد انتقاد قرار گرفت. ۲۴۳ در ۱۳ فوریه کمیته منطقه‌ای حزب در قفقاز شمالی بسیاری از مسئولین بخش‌ها و شوراهای روستا را به اتهام «کاربرد جنائی متد بوروکراتیک، تحریف خط طبقاتی به صورت بی توجهی کامل به دستورالعمل‌های تنظیم شده از طرف ارگان‌های مافوق، هم چنین کار ضعیف غیر مجاز شوراها و عدم کامل کار توده‌ای و بالاخره رفتار خشن و بی رحمانه نسبت به مردم، از کار برکنار نمود». در ۱۸ فوریه همین کمیته از

۲۳۹- دیویس، اثر یاد شده، صفحه ۲۶۲-۲۶۳

۲۴۰- همان جا، صفحه ۴۴۲

۲۴۱- همان جا، صفحه ۲۳۹

۲۴۲- همان جا، صفحه ۲۴۰

۲۴۳- همان جا، صفحه ۲۶۵

اجتماعی کردن سریع و بدون استثنای گاوها، طیور، باغ خانه‌ها و کودکستان‌ها و همچنین تخلف و عدم اجرای خط مشی اساسی در مورد انحلال سیستم کولاکی انتقاد کرد. این انتقادات از جانب استالین تأیید شدند.^{۲۴۴}

استالین تصحیح می‌کند

در ۲ مارس ۱۹۳۰ استالین مقالهء ماندگاری را نوشت: «سرگیجه از موفقیت‌ها» استالین تأیید کرد که در بعضی موارد «پرنسپ لنینی ورود آزادانه به اقتصاد اشتراکی در حین تشکیل آن‌ها، خدشه‌دار شده است». دهقانان می‌بایست با تجربه خودشان به «نیرو و اهمیت تکنیک و سازمان‌های اشتراکی جدید متقاعد شوند». برای مثال در ترکستان، دهقانانی را که نمی‌خواستند در کلخوزها وارد شوند، با دخالت ارتش تهدید می‌کردند. گذشته از آن می‌بایست منطقه به منطقه شرایط متفاوت را در نظر گرفت.

«اکثراً سعی می‌شود، تنظیمات بوروکراتیک و قطعنامه‌هایی را در رابطه با رشد اقتصاد اشتراکی که فقط روی کاغذ است و تشکیل کلخوزهای خیالی را، که در واقعیت اصلاً وجود ندارد، ولی در مورد [موجودیتشان] قطعنامه‌های بالا بلندی موجود است، به جای کار تدارکاتی سازماندهی کلخوزها و اعلام جنبش اقتصاد اشتراکی بنشانند».^{۲۴۵} بعضی‌ها می‌خواستند «همه چیز را اشتراکی کنند» و در «یک آزمایش مغشوش جهت یک پرش نامناسب سردرگم شدند». این «شتاب و عجله نامعقول و مضر» فقط می‌تواند «آب به آسیاب دشمن طبقاتی ما» بریزد. شکل جنبش اقتصاد اشتراکی باید عمدتاً آرتل کشاورزی باشد.

«در آرتل اساسی‌ترین ابزار تولید و پیش از همه ابزار تولید در اقتصاد غله، کشت و برداشت زمین، ماشین آلات و ابزار کشاورزی، ابزار، حیوانات باربر و ساختمان‌های کشاورزی اجتماعی شده‌اند، در حالی که زمین مجاور خانه‌های دهقانی (باغچه سبزی، باغچه گل) اجتماعی نشده‌اند. همین طوراند: خانه‌های مسکونی، بخشی از دام‌های شیرده، دام‌های کوچک، طیور و غیره. آرتل مهم‌ترین حلقه زنجیر جنبش اقتصاد اشتراکیست، زیرا شکل منطقی حل مشکل غله است. از سوی دیگر، مسئلهء غله مهم‌ترین حلقه زنجیر کل سیسم کشاورزی است».^{۲۴۶}

۲۴۴- همان جا، صفحه ۲۶۵

۲۴۵- استالین، اثر یاد شده، صفحه ۱۴۴

۲۴۶- همان جا، صفحه ۱۴۳

قطعنامه ۱۰ مارس ۱۹۳۰ کمیته مرکزی با توجه به نکات فوق، نشان داد، که «در بعضی دیستریکت‌ها درصد انحلال سیستم کولاکی، ۱۵٪ افزایش یافته بود»^{۲۴۷} کمیسیونی از کمیته مرکزی پرونده «کولاک‌های منحل» و به سببری کوچ داده شده را بررسی کرد. از ۴۶۲۶۱ مورد، ۶٪ نامحقانه تبعید شده بودند. از ۷۰۰۰۰ خانوار کولاک‌ها در عرض ۵ ماه در ۵ منطقه، اعاده حیثیت شد.^{۲۴۸} این داده‌ها باید با وضعیت ۳۳۰۰۰۰ خانوار خلع مالکیت شده تا آخر ۱۹۳۰ از طبقه ۳ نیز مقایسه می‌شدند.

اصلاح کردن و استحکام بخشیدن

شخصی به نام هیندوس با منشأ آمریکائی - روسی دقیقاً همان زمانی که مقاله استالین منتشر شد، در روستای خودش بود. این هم مشاهدات او: «دهقانان با سرعت در میدان بازار جمع شدند، با صدای بلند مقاله را خواندند و طولانی و داغ در مورد آن بحث کردند. بعضی‌ها آن چنان تهییج شده بودند که تا آن جا که می‌توانستند ودکا خریدند و مست کردند»^{۲۴۹} لین ویولا نوشت: «استالین با انتشار مقاله‌اش «سرگیجه از موفقیت‌ها» در یک مقطع زمانی قهرمان خلق» شده بود^{۲۵۰}

زمانی که استالین مقاله‌اش را می‌نوشت، ۵۵٪ از دهقانان در اقتصاد اشتراکی وارد شده بودند. و او آشکارا امیدوار بود که اکثریت هم چنان در اشتراکی‌ها بمانند. «وظیفه حزب در این است، که موفقیت‌ها را تحکیم کند و برای جهش بعدی از آن به عنوان یک شیوه استفاده نماید»^{۲۵۱}

مصوبه‌ای از ۵ آوریل ۱۹۵۰، دربرگیرنده اقدامات ویژه بسیاری بود جهت تحکیم اقتصادهای اشتراکی موجود. دهقانان کلخوزی اجازه داشتند تعداد مشخصی حیوانات خانگی داشته باشند و زمینی را هم برای خودشان بکارند. یک اعتبار ۵۰۰ میلیون روبلی نیز جهت استفاده کلخوزها برای همان سال اختصاص داده شد. برخی بدهی‌ها و پرداخت‌های کلخوزها و اعضای آنها، قلم زده شد. برای دو سال آینده تسهیلات

۲۴۷- دیویس، اثر یاد شده، صفحه ۲۷۳

۲۴۸- همان جا، صفحه ۲۸۰-۲۸۱

۲۴۹- همان جا، صفحه ۲۷۱

۲۵۰- ویولا، اثر یاد شده، صفحه ۱۱۶

۲۵۱- استالین، اثر یاد شده، صفحه ۱۴۳

مالیاتی اعلام شد.^{۲۵۲} در آخر مارس مولوتوف به شل شدن‌ها و زیاده‌روی‌ها اخطار کرد و بر آن بود که باید سطح اشتراکی کردن را با تصحیح اشتباهات تا آن جا که ممکن است حفظ نمود.

«دخالت ما... اگر هم این امر کاملاً داوطلبانه نباشد، یعنی مانور دادن و تحکیم کلخوزها با تأمین سطح معینی از سازماندهی». مولوتوف تأکید می‌کند، که «پرنسیپ بلشویکی داوطلبانه» با داوطلبانه سوسیال رولوسیونرها و «کولاک‌ها» تفاوت دارد. و پیش شرط آن قرار دادن شرایط مساوی برای اقتصادهای اشتراکی و دهقانان منفرد است.^{۲۵۳}

همچنین ضروری بود، که اشتباهات رادیکال چپ و بورکراتیک قاطعانه تصحیح شوند. در ۴ آوریل ۱۹۳۰ باومن، دبیر کمیته مسکو، یکی از دژهای اصلی «رادیکالیسم چپ» برکنار شد و جانشین او، کاگانوویچ، ۱۳۵ نفر از مسئولین دیستریکت‌ها و اکروگ‌ها را پاک سازی کرد.^{۲۵۴}

اپورتونیسیم راست دوباره سر بلند می‌کند

در دنیای دهقانان عمدتاً با اقتصاد کوچک، انتقاد استالین، به طور اشتباه ناپذیری اولین خطر را به همراه داشت. شوق و شور می‌تواند به سادگی به جبن تبدیل گردد. وقتی رادیکالیسم چپ متلاشی می‌شود، اپورتونیسیم راست، می‌تواند سر بلند کند. در بسیاری از محل‌ها که کارگران برگزیده رهبر بودند، هول و هراس و سردرگمی ظاهر گشت. حتی اخلاق و اعتماد برخی افراد، که ادعا می‌کردند، مقاله استالین بسیاری از کلخوزهای قابل دوام را از هم پاشانده و به کولاک‌ها امتیازات بیش از اندازه اعطا کرده و این نشان‌دهنده عقب گرد به سرمایه‌داریست، مختل شد.^{۲۵۵}

گرایش اپورتونیستی راستی که با آن در سال‌های ۱۹۲۸-۱۹۲۹ مبارزه شد، هنوز هم در تمام حزب ریشه داشت. بعضی اپورتونیست‌هایی که از سختی و جبر مبارزه طبقاتی در روستا در وحشت بودند، انتقاد به اغراق در اشتراکی کردن را مجدداً علیه اشتراکی کردن به کار بردند. رفیق سیرتسوف [Syrtsov] در ۱۹۲۷-۱۹۲۸ به گروه اپورتونیستی بوخارین تعلق داشت. او در ژوئیه ۱۹۳۰ کاندید دفتر سیاسی شد. در ۲۰ فوریه ۱۹۳۰ از این صحبت کرد که «در بخش قابل توجهی از دهقانانی که به کلخوزها

۲۵۲- دیویس، اثر یاد شده، صفحه ۲۸۱

۲۵۳- همان جا، صفحه ۲۷۶

۲۵۴- همان جا، صفحه ۲۸۰

۲۵۵- همان جا، صفحه ۳۱۹-۳۲۰

وارد شده‌اند سرخوردگی و دزدگی در تولید ظاهر شده است». او بر ضد «مرکزیت‌گرایی و بوروکراسی» حاکم در اقتصاد اشتراکی، چنین گفت، می‌بایست «ابتکارات دهقانان را بر بنیان دیگری رشد داد».^{۲۵۶} این موضع یک تسلیم طلب و چرخشی به سوی کولاک‌ها بود. در اوت ۱۹۳۰ سیرتسوف علیه به جلو راندن مجدد اشتراکی کردن اخطار کرد و معتقد بود، کلخوزها بدون یک اساس تکنیکی استوار، ارزش چندانی ندارند. در همین زمان او بدبینی خود را در رابطه با دورنمای کارخانه تراکتور سازی استالین‌گراذ ظاهر ساخت. او در ۱۹۳۰ از کمیته مرکزی اخراج شد.^{۲۵۷}

محاسبهء ضد کمونیست‌ها غلط از آب درآمد

همهء دشمنان حزب تلاش می‌کردند، انتقادات اغراق آمیزی را علیه رهبری حزب و استالین سمت دهند. آنها چه با استدلال‌های راست و چه با عبارت پردازی‌های چپ، رهبری لنینیستی را مورد حمله قرار می‌دادند و می‌خواستند برای مواضع ضد کمونیستی در و دروازه را باز کنند. در یک میتینگ آکادمی کشاورزی در مسکو، مردی در سالن فریاد زد:

«کجا بود کمیته مرکزی در زمان زیاده‌روی‌ها؟» در ۲۷ مه ۱۹۳۰ سرمقاله‌ای در پراودا هوچی‌گرانی را افشا کرد، که سعی می‌کردند با استفاده از انتقاد بر کمبودها «رهبری لنینیستی حزب را بدنام کنند».^{۲۵۸}

در یک مقاله جدلی، شخصی به نام مامايف [Mamajew] نوشت: «ناخواسته سئوالی طرح می‌شود: چه کسی سرگیجه دارد؟ آدم می‌بایست از بیماری خودش صحبت کند و به تودهء حزبی آموزش ندهد». و مامايف: اتهام «کاربرد شیوهء تحت ستم قرار دادن دهقانان فقیر و میانه حال در یک سطح توده‌ای» را به کار گرفت. تا زمانی که نتوان کشور دهقانی را مکانیزه کرد، آن کشور آمادگی اشتراکی شدن را ندارد. سپس مامايف از «بوروکراسی پیشرفتهء» حزب انتقاد کرد و «تحریک مصنوعی مبارزه طبقاتی» را محکوم نمود.^{۲۵۹} او به عنوان «نفوذی کولاک‌ها در درون حزب» محقانه افشا شد.

تروتسکی، از لحظه‌ای که از اتحاد شوروی اخراج شد، سیستماتیک و دائمی بر ضد

۲۵۶- همان جا، صفحه ۳۰۰

۲۵۷- همان جا، صفحه ۳۷۵

۲۵۸- همان جا، صفحه ۳۲۲-۳۲۳

۲۵۹- همان جا، صفحه ۳۲۵-۳۲۷

همه مواضع حزب بلشویک سخن می‌راند. در فوریه ۱۹۳۰ او تسریع اشتراکی کردن و انحلال سیستم کولاکی را «ماجراجویی بوروکراتیک» ارزیابی کرد و معتقد بود: تلاش برای رسیدن به سوسیالیسم فقط در یک کشور بر اساس تجهیزات عقب مانده دهقانی، محکوم به شکست است.

یک ماه بعد، در ماه مارس، تروتسکی از «خصوصیت ۱۰۰٪ تخیلی و ارتجاعی اشتراکی کردن» صحبت کرد. «تشکیلات اجباری اقتصاد تعاونی بزرگ بدون پایه تکنیکی‌ای که فقط و تنها بتواند برتریش را به خانه کوچک دهقانی، تضمین کند» یک تخیل ارتجاعیست.

او پیشگوئی می‌کند که «کلخوزها در حالی که در انتظار بنیان تکنیکی هستند متلاشی می‌شوند». ^{۲۶۰} این انتقاد تروتسکی که خود را «چپ» جا می‌زد، هیچ تفاوتی با انتقاد اپورتونیست‌های راست نداشت.

راکوفسکی [Rakowski]، مهم‌ترین تروتسکیستی که در درون ا.ج.ش.س. در تبعید به سر می‌برد، برای سرنگونی «رهبری حزب مرکزگرای تحت هدایت استالین» فراخوان داد. کلخوزها متلاشی خواهند شد و در روستا علیه دولت جبهه‌ای به وجود خواهد آمد. نمی‌بایست کولاک‌ها را با محدود کردن ابزارشان در تولید دلسرد کرد. باید برای دهقانان کالاهای صنعتی مشخصی را وارد کرد و رشد صنعت را کند نمود. راکوفسکی قبول کرد که پیشنهاداتش با پیشنهادات راست‌های بوخارینی شبیه است. اما «ما یک ارتش هستیم که عقب نشینی فعالی را انجام می‌دهیم، دیگران سربازانی هستند که از میدان جنگ فرار می‌کنند»... ^{۲۶۱}

عقب نشینی و دستاوردها

بالاخره نرخ اشتراکی کردن از ۱ مارس ۱۹۳۰ تا ۱ اوت همان سال از ۵۷,۲ به ۲۱,۹٪ سقوط کرد و در ژانویه ۱۹۳۱ تا ۲۵,۹٪ دوباره بالا رفت. در منطقه خاک سیاه میانی که این نرخ در ۱ مارس ۸۳,۳٪ بود در ۱ ژوئیه تا ۱۵,۴٪ پایین رفت. در منطقه مسکو از ۷۴,۶٪ به ۷,۵٪ (۱ ماه مه) سقوط کرد. کیفیت کار سیاسی و سازماندهی به طور روشن در تعداد دهقانانی که از کلخوزها خارج شدند، منعکس می‌گردید. در منطقه ولگای سفلی از ۷۰,۱٪ (۱ مارس) به ۳۵,۴٪ در ۱ اوت افت داشت ولی در ۱ ژانویه ۱۹۳۱ تا ۵۷,۵٪ بالا رفت. قفقاز شمالی بهترین نتایج

۲۶۰- همان جا، صفحه ۳۲۷-۳۲۸

۲۶۱- همان جا، صفحه ۳۳۵-۳۳۶

را به دست داده است: ۷۹,۴ در ۱ مارس، ۵۰,۲ در ۱ ژوئیه و ۶۰٪ در ۱ ژانویه ۱۹۳۱. ^{۲۶۲} البته در یک نظر کلی دستاورهای اولین موج بزرگ اشتراکی کردن قابل توجه است. نرخ اشتراکی کردن در سال ۱۹۳۳ رقم پیش بینی شده برای آخر اولین برنامه ۵ ساله را با فاصله زیاد پشت سر گذاشت. در ماه مه ۱۹۳۰ بعد از خارج شدن توده‌ای، بر خلاف ژوئن سال ۱۹۲۹ که تعداد خانوارها ۱ میلیون بود، هنوز ۶ میلیون خانوار دهقانی عضو کلخوزها بودند. سطح اشتراکی کردن بالاتر از سال قبل بود: گسترده‌ترین شکل کار روی زمین، به جای مجامع اقتصاد اشتراکی، آرتل‌ها بودند. در ژانویه ۱۹۳۰ تعداد حیوانات کشاورزی ۲,۱۱ میلیون و در ماه مه همان سال ۴,۷۷ میلیون شمارش شد. در کلخوزها در ۱ ژوئن ۱۹۲۹ تعداد ۸۱۹۵۷ نفر عضو حزب بودند. در ماه مه ۱۹۳۰ این تعداد به ۳۱۳۲۲۰ رسید. پیش از موج بزرگ اشتراکی کردن، بیش از همه، دهقانان فقیر و یا بدون زمین در کلخوزها کار می‌کردند. در ماه مه ۱۹۳۰ تعداد زیادی دهقانان میانه حال در کلخوزها شرکت داشتند. ۳۲,۷٪ اعضای رهبری، دهقانان میانه حال سابق بودند. ^{۲۶۳} سرمایه اجتماعی غیر قابل تقسیم اقتصاد تعاونی در ماه مه ۱۹۳۰ حدود ۵۱۰ میلیون روبل بود که ۱۷۵ میلیون روبل آن از ضبط اموال کولاک‌ها حاصل شده بود. ^{۲۶۴}

موفقیت‌های قابل توجه

با وجود تغییرات عظیم در جریان اشتراکی کردن، برداشت محصول در ۱۹۳۰ عالی بود. اوضاع جوی مناسب نیز به آن یاری کرد. این امر باعث شد که حزب به مشکلات بعدی کم بها دهد.

بعد از محاسبات متفاوت، تولید غله ۷۷,۲ تا ۸۳,۵ میلیون تن رقم زده شد. در ۱۹۲۹ این رقم ۷۱,۷ میلیون تن بود. ^{۲۶۵}

به شکرانه برنامه تنظیم شده در سطح روستا، برداشت صنعتی محصول به ویژه پنبه و چغندر قند، ۲۰٪ رشد داشت. برعکس به علت کشتارهای بسیار، تولید حیوانی از ۵,۶۸ میلیارد روبل تا ۴,۴۰ پائین آمد. یعنی افت ۲۲ درصدی.

در سال ۱۹۳۰ بخش اقتصاد اشتراکی (کلخوزها، سوخوزها و مزارع کوچک

۲۶۲- همان جا، صفحه ۴۴۲-۴۴۳

۲۶۳- همان جا، صفحه ۲۸۵-۲۸۶، ۲۸۸

۲۶۴- همان جا، صفحه ۲۵۱

۲۶۵- همان جا، صفحه ۴۱۹

دهقانان کلخوز) ۲۸,۴٪ تولید ناخالص کشاورزی را تامین کرد. سال پیش ۷,۶٪ بود.^{۲۶۶} تحویل غله به شهرها از ۷,۴۷ میلیون تن در سال ۱۹۲۹-۱۹۳۰ به ۹,۰۹ میلیون تن در سال بعد رسید. یعنی رشدی برابر ۲۱٪. اما به علت رشد سریع و ناگهانی صنعت، تعداد شهر نشینانی که جیره نان دریافت می کردند از ۲۶ به ۳۳ میلیون رسید: رشد ۲۷ درصدی.^{۲۶۷} مصرف سرانه تولیدات مواد غذایی در روستا از ۶۰,۵۵ روبل در ۱۹۲۸ به ۶۱,۹۵ روبل در ۱۹۲۹ بالغ شد که در سال ۱۹۳۰ تا ۵۸,۵۲ روبل پائین آمد. برعکس در کالاهای صنعتی از ۲۸,۲۹ روبل در سال ۱۹۲۸ تا ۳۲,۲۰ روبل در سال بعد و ۳۲,۳۳ روبل در سال ۱۹۳۰ بالا رفت. کل مصرف جمعیت روستا با حرکت از نمودار ۱۰۰ برای سال ۱۹۲۸ به ۱۰۵,۴ در سال ۱۹۲۹ افزایش داشت که در سال ۱۹۳۰ تا ۱۰۲,۴ پائین آمد. بنابراین سطح زندگی در روستا کمی بهتر شد. در حالی که در همین زمان سطح زندگی در شهر پائین رفت. رقم نمودار ۱۰۰ برای ۱۹۲۸ و ۹۷,۶ برای ۱۹۲۹ و ۹۷,۵ برای سال بعد.^{۲۶۸} این داده‌ها در تقابل با پیش داوری بوخارین است، که مدعی بود استالین «استثمار فئودالی بوروکراتیک» دهقانان را سازمان داده است: مجموع جمعیت کارکن برای صنعتی کردن، قربانیان زیادی داد و از کارگران بیش از دهقانان انتظار جانفشانی می رفت.

برای رساندن غذا به شهر و تحقق صنعتی کردن، دولت شوراها سیاست کمترین قیمت برای غله را در پیش گرفت. در ۱۹۳۰ افزایش درآمد دهقانان که از فروش غله در بازار آزاد و کار فصلی حاصل می شد، قابل توجه بود. آن طور که دیویس می گوید:

«دولت تهیه مایحتاج مردم را در مهم‌ترین تولیدات کشاورزی با قیمت بسیار نازلتر از بازار تسهیل نمود. اما وقتی فرآورده‌های تحویل داده شده به دولت و فروش در هفته بازار در کل در نظر گرفته شود، چنین می نماید که قیمت فرآورده‌های کشاورزی سریع‌تر از فرآورده‌های صنعتی بالا می‌رود. مناسبات مبادله به نفع کشاورزی تغییر کرده است.»^{۲۶۹}

«به نظر می‌رسد که کنترل متمرکز تولید محصولات کشاورزی، در خدمت هدف اصلی‌اش یعنی تأمین مواد غذایی شهر نشینان و تأمین مواد خامی که از تولیدات کشاورزی برای صنعت حاصل می‌شود، به بعضی موفقیت‌ها رسیده باشد.»^{۲۷۰}

۲۶۶- همان جا، صفحه ۳۳۷-۳۳۸

۲۶۷- همان جا، صفحه ۳۶۰-۳۶۱

۲۶۸- همان جا، صفحه ۳۶۹-۳۷۰

۲۶۹- همان جا، صفحه ۳۶۹

۲۷۰- همان جا، صفحه ۳۷۱

۴) ۷- شکوفائی کشاورزی سوسیالیستی

در اکتبر ۱۹۳۰ هنوز هم ۷۸٪ خانوارهای دهقانی در بازار دهقانان منفرد بودند. در ۲۱ اکتبر پراودا نوشت:

«در شرایط کنونی این پائیز با برداشت خوب، در شرایط کاملاً نامشخص قیمت‌های بازار غله و گوشت و سبزی، بعضی خانوارهای دهقانان میانه حال خیلی سریع به دهقانان میانه حال ثروتمند و یا کولاک تبدیل می‌شوند».^{۲۷۱}

دومین موج اشتراکی کردن

بین سپتامبر و دسامبر ۱۹۳۰ یک کارزار تبلیغاتی در خدمت اقتصاد اشتراکی سازمان داده شد. رهبران کلخوزها گزارشات کارها را در بین دهقانان منفرد منتشر کردند. برای دهقانانی، که بعد از ماه مارس ۱۹۳۰ از کلخوزها خارج شده بودند، جلسات ویژه‌ای ترتیب داده شد. ۵۶۲۵ کمیسیون تبلیغاتی متشکل از دهقانان کلخوزی در طول روزهای سپتامبر در بخش‌هایی که در آنها میزان اشتراکی کردن ضعیف بود، به متقاعد کردن دهقانان منفرد پرداختند. در منطقه‌های خاک سیاه میانی ۳۰۵ میلیون دهقان منفرد به مجمع عمومی کلخوزها که در آنها گزارش سالانه بحث می‌شد، دعوت شدند. کولاک‌هایی که هم چنان در اشتراکی کردن خرابکاری می‌کردند، به ویژه به اوکرائین فرستاده شدند. کل کولاک‌هایی که تا آغاز ۱۹۳۱ بدانجا نقل مکان داده شده بود، ۷۵۰۰۰ خانوار از هر سه طبقه بندی بود.^{۲۷۲} کارزار سازمان یافته‌اش اشتراکی کردن را حزب در ۱۹۳۰ با احتیاط رهبری می‌کرد. این بار با فشار و سختی اولین موج انجام نشد. نقل مکان کولاک‌ها نیز تحت هدایت مرکز انجام نگرفت.^{۲۷۳}

از اول سپتامبر تا ۳۱ دسامبر ۱۹۳۰ حدود ۱۱۲۰۰۰۰ خانوار دهقانی به کلخوزها وارد شدند. به این ترتیب در مجموع ۲۵٫۹٪ به اقتصاد اشتراکی روی آوردند.^{۲۷۴} به دهقانان کلخوزی بهترین زمین‌ها با امتیازات مختلف قول داده شد. در طول سال ۱۹۳۱ فشار اقتصادی بر دهقانان منفرد تشدید گردید.

با موج دوم اشتراکی کردن بزرگ، در فاصله زمانی ژوئن ۱۹۳۰ تا ژوئن ۱۹۳۱ درصد خانوارهای دهقانی که در اقتصاد اشتراکی کار می‌کردند، از ۲۳٫۶ به ۵۷٫۱٪

۲۷۱- همان جا، صفحه ۳۵۸

۲۷۲- همان جا، صفحه ۳۷۸-۳۷۹

۲۷۳- همان جا، صفحه ۳۸۰

۲۷۴- همان جا، صفحه ۴۴۱-۴۴۲

افزایش یافت. در طول سه سال بعد این افزایش با نرخ رشد متوسط ۴,۶ در ژوئن ۱۹۳۴ به ۷۱,۴٪ رسید. از ژوئن ۱۹۳۵ تا ژوئن ۱۹۳۶ این درصد از ۸۳,۲۹ به ۹۰,۳٪ افزایش یافت و به این ترتیب اشتراکی کردن کشاورزی در اساس پایان یافت^{۲۷۵}

نوسازی خلاقانه اقتصادی و اجتماعی

اشتراکی کردن کشاورزی در اتحاد شوروی ۱۹۳۰ غالباً به صورت اقدامات تحمیل شده قهری بر توده دهقانان، نشان داده می‌شود. ما مایل هستیم در این جا بر روح خارق‌العاده و خلاقیت‌های واقعی انقلابی، در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی، که از توده‌های کارکن، کادرهای روشنفکر و رهبری حزب به منصفی ظهور رسید، تأکید کنیم. خصوصیت‌های اساسی سیستم کشاورزی سوسیالیستی در جریان مبارزه سال‌های ۱۹۲۹-۱۹۳۱ «کشف» شده است. دیویس هم مجبور است اقرار کند که:

«در زمان بی اندازه کوتاه آموزش عملی در ابعاد بزرگ، رهبران حزب و مشاورانش، مسئولین حزبی مناطق و محل‌ها، دهقانان و مؤسسات اقتصادی، همه با هم به نتیجه نهایی نائل آمدند. مشخصات سیستم ایجاد شده اقتصاد اشتراکی در سال‌های ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۰، تا مرگ استالین و مدت زمان معینی بعد از او هنوز برپا بود»^{۲۷۶}

در ابتدا کلخوزها به عنوان شکل اقتصادی سازمان یافته‌ای تفهیم می‌شدند، که می‌بایست تولید کشاورزی مکانیکی در یک کشور کشاورزی عقب مانده را ممکن سازند. کلخوزها عمدتاً برای تولید غله و تولیدات کشاورزی لازم برای کار صنعتی، پیش از همه پنبه و چغندر قند، تشکیل شده بودند. تولیدات کلخوزها با کم‌ترین قیمت به شهرها صادر می‌شد، که این خود صنعتی کردن سوسیالیستی را ممکن می‌ساخت.

پرداخت‌های دولت برای تأمین مایحتاج مواد غذایی جمعیت شهری و تأمین مواد کشاورزی به صورت ماده خام برای صنعت، در سطح پایین نگهداشته شده بود. در عین حال در زندگی دهقانان کلخوزی به خاطر درآمد قابل توجهی از فروش در بازار آزاد و مشغولیات جانبی دیگر، تعادلی برقرار بود.

سپس، سیستم - ایستگاه‌های - تراکتور - ماشین به عنوان راه اصلی جهت ورود تکنیک کشاورزی به کلخوزها برپا شد. بتلهایم می‌نویسد: «بر اساس قانون اشتراکی کردن، سرمایه گذاری وسیعی به نفع کشاورزی انجام گرفت، که ضروریات تکنیکی کشاورزی را کاملاً دگرگون کرد».

۲۷۵- بتلهایم، اثر یاد شده، صفحه ۶۶

۲۷۶- بتلهایم، اثر یاد شده، جلد ۲، صفحه ۳-۴

«تغییرات کامل در تکنیک کشاورزی فقط در صورتی ممکن بود که کشاورزی بزرگ جایگزین کشاورزی کوچک و یا متوسط دهقانی گردد»^{۲۷۷} ولی چگونه ورود تکنیک مدرن به روستاها ممکن گردید؟ سؤال ساده‌ای نیست. در تابستان ۱۹۲۷ رفیق مارکوویچ [Markewitsch] در شفشنگو یک سیستم خاص ایستگاه تراکتور - ماشین بوجود آورد که در آن جا می‌توانستند با کنترل مرکزی، ماشین‌ها را در اختیار کلخوزها قرار دهند. در اول سال ۱۹۲۹ دو ایستگاه تراکتور - ماشین دولتی (MTS) با صد تراکتور وجود داشت. همچنین ۵۰ گروه تراکتور هم وجود داشت که در هر کدام ۲۰ تراکتور موجود بود. آن‌ها به تعاونی کشت غله تعلق داشتند. ۸۰۰ تراکتور هم به ۱۴۷ کلخوز بزرگ متعلق بود. ۲۰۰۰۰ تراکتور نیز بین کلخوزهای کوچک پخش شده بود.^{۲۷۸}

در ژوئیه ۱۹۲۹ بخش بزرگی از تراکتورها در اختیار تعاونی‌های کشاورزی و کلخوزها قرار داشت. در کنفرانسی، از جانب بعضی‌ها پیشنهاد شد که تراکتورها و ماشین‌های کشاورزی به کلخوزها فروخته شوند: اگر دهقانان مستقیماً صاحب ماشین نباشند، کوششی نیز نخواهند کرد تا از عهده تأمین مالی آن برآیند. بازرسی کارگران و دهقانان در اوت ۱۹۲۹ به این آزمون که تراکتورها به تعاونی‌ها تعلق داشته باشند، انتقاد کردند. زیرا که: در این سیستم برنامه‌زیری جدی غیر ممکن است، جمعیت روستائی آمادگی آن را ندارد، تعمیرگاه‌ها موجود نیستند و به علت عدم امکان تعمیرات، غالباً اشکالاتی به وجود می‌آید.^{۲۷۹} حزب در فوریه ۱۹۳۰، ایجاد آزمایشی کلخوزهای عظیم را که بسیار مورد علاقه فعالین بود، متوقف کرد تا ایجاد روستای کلخوزی پایه و اساس اشتراکی کردن قرار داده شود. در سپتامبر همان سال حزب تصمیم گرفت، تمام تراکتورهای که کلخوزها استفاده می‌کنند، به صورت اموال دولتی در ایستگاه‌های تراکتور - ماشین (MTS) ادغام شوند.^{۲۸۰} مارکوویچ پیشنهاد کرد، در یک ایستگاه با تعمیرگاه، ۲۰۰ تراکتور که می‌توانند ۴۰ تا ۵۰ هزار هکتار زمین را شخم بزنند، متمرکز شوند. او تأکید داشت، که تکنولوژی کشاورزی از طرف «مرکز سازمان‌های متحد» که برای تمام ا.ج.ش.س. مسئول است، هدایت شود. در ادامه، ضروریست، که بخش‌های پیشرو برای تحقیق تکنیک در سطح جهانی انتخاب شوند، تا بهترین نوع ماشین را

۲۷۷- بتلها یم، اثر یاد شده، صفحه ۷۳

۲۷۸- دیویس، اثر یاد شده، جلد ۲، صفحه ۱۵

۲۷۹- همان جا، جلد ۲، صفحه ۲۰-۲۱

۲۸۰- همانجا، جلد ۲، صفحه ۲۵، ۲۷

یافته، عرضه ماشین‌ها را به سطح استاندارد رسانده و مرکزیت ببخشند.^{۲۸۱} در آغاز سال ۱۹۳۰ این سیستم برتری خودش را ثابت کرد. این ایستگاه‌ها (MTS) فقط در ۸٪ کلخوزها به کار گرفته شده بودند اما به هنگام «خروج‌ها»، ۶۲٪ اعضایشان به کلخوزها وفادار ماندند. ایستگاه‌ها برداشت مشترک محصول را بسیار ساده کرده بودند، کلخوزهای این ایستگاه‌ها یک چهارم از محصولشان را به عنوان پرداخت در اختیار آن‌ها می‌گذاشتند.^{۲۸۲}

کارگران این ایستگاه‌ها بنابر قانون جزو کارگران صنعتی به حساب می‌آمدند. آن‌ها به عنوان نمایندگان طبقه کارگر در روستا، بر دهقانان کلخوزی و خانوارده‌شان در زمینه آموزش سیاسی، تکنیکی و هم چنین تشکیلاتی، نفوذ تعیین کننده‌ای داشتند. «۲۵۰۰۰» راننده تراکتور در طول سال ۱۹۳۰ تربیت شده بودند. در بهار برای آماده کردن ۲۰۰ هزار دهقان جوان مرد و زن جهت کار در ایستگاه‌ها، دوره‌های آموزشی سازمان داده شدند. ۱۵۰ هزار نفر راننده تراکتور شدند.^{۲۸۳} بعد سیستمی عاقلانه بنام: «روز کار» برای دستمزد دهقانان کلخوزی تدوین گردید.

مصوبه ۲۸ فوریه ۱۹۳۳ مهم‌ترین فرایندهای کار کشاورزی را در یک تعرفه ۷ بخشی طبقه‌بندی کرد، که ارزش بیان شده آن‌ها در «روز کار» بین ۰٫۵ تا ۱٫۵ قرار داشت. بدین معنا که به سخت‌ترین و مشکل‌ترین کار بدنی سه مرتبه بیش‌تر از کار بدنی سبک و ساده‌ای که باید انجام شود، مزد پرداخت می‌شد. در آمد متعلق به کلخوزها در آخر سال بر مبنای نوع کار و تعداد روزها، بین اعضاء تقسیم می‌شد. در ۱۹۳۲ در مناطق کشت غله متوسط درآمد هر خانوار ۶۰۰٫۲ کیلوگرم غله و ۱۰۸ روبل بود. در سال ۱۹۳۷ این مقدار به ۱۷۴۱٫۷ کیلوگرم غله و ۳۷۶ روبل افزایش یافت.^{۲۸۴} و سرانجام تعادلی بین کار تعاونی و شخصی دهقانان کلخوزی برقرار شد. اساسنامه نمونه‌ای مصوبه ۷ فوریه ۱۹۳۵، اصول اقتصاد اشتراکی بزرگ را که بیان ۵ سال مبارزه و آزمایش بود، برای کلخوزها مشخص نمود.^{۲۸۵} در ۱۹۳۷ زمین‌های خصوصی زیر کشت دهقانان کلخوزی ۳٫۹٪ مجموعه زمین‌ها را تشکیل می‌داد، در حالی که ۲۰٪ درآمد آن‌ها از این شکل اقتصادی بود. هر خانوار کلخوزی اجازه داشت ۳ حیوان شاخدار،

۲۸۱- همانجا، جلد ۲، صفحه ۱۶-۱۸

۲۸۲- همانجا، جلد ۲، صفحه ۲۸

۲۸۳- همان جا، جلد ۲، صفحه ۳۲، ۲۹

۲۸۴- بتلها یم، اثر یاد شده، صفحه ۱۰۲، ۱۱۲

۲۸۵- همان جا، صفحه ۶۱

ولی فقط یک گاو، یک خوک ماده با بچه خوک‌ها، ده گوسفند نر و ماده و تعداد نا محدودی مرغ و خروس و خرگوش داشته باشد.^{۲۸۶}

سرمایه‌گذاری در روستاها

در پایان ۱۹۳۰، ایستگاه‌ها (MTSها) ۳۱۱۱۴ تراکتور را کنترل کردند. برنامه برای سال ۱۹۳۱، ۶۰ هزار تراکتور بود. این هدف تحقق نیافت. در سال ۱۹۳۲ ایستگاه‌ها ۸۲۷۰۰ تراکتور در اختیار داشتند. باقی مانده از ۱۴۸ هزار واحد ثبت شده، در مالکیت سولخوزها ماندند. در سال‌های ۳۰ تعداد کل تراکتورهای مشغول به کار دائماً بیش‌تر می‌شد: ۲۱۰۹۰۰ تراکتور در سال ۱۹۳۳، بیش از ۲۷۶ هزار در سال بعد، با یک رشد جهشی تعداد ۳۶۰ هزار در سال ۱۹۳۵ و ۴۲۲۷۰۰ تراکتور در سال ۱۹۳۶. در سال ۱۹۴۰ در ا.ج.ش.س. حدود ۵۲۲ هزار تراکتور در حرکت بودند.^{۲۸۷}

آمار دیگری تراکتورها را با قدرت اسب نشان می‌دهد. در ابتدای ۱۹۲۹ در ا.ج.ش.س. هیجده هزار تراکتور هر کدام به قدرت ۱۵ اسب بخار، ۷۰۰ ماشین باری و ۲ (دو عدد!) ماشین برداشت محصول شمارش شده است. در ابتدای سال ۱۹۳۳ تعداد ۱۴۸ هزار تراکتور، ۱۴ هزار ماشین باری و بسیاری ماشینهای برداشت محصول وجود داشت. با شروع جنگ علیه اتحاد شوروی در سال ۱۹۴۱ در کلخوزها و سولخوزها ۶۴۸ هزار تراکتور (هنوز هم با ۱۵ اسب بخار)، ۲۲۸ هزار ماشین باری و ۱۸۲ هزار ماشین برداشت محصول در کار بوده‌اند.^{۲۸۸}

بورژوازی می‌تواند علیه فشار بر دهقانان ثروتمند در جریان اشتراکی کردن میدان داری کند. ولی واقعیت ماندگار این است که در طول ده سال، دهقانان روسی از سطح قرون وسطی به سطح قرن بیستم ارتقاء یافتند. رشد فرهنگی و تکنیکی آنها خارق‌العاده بود.

این پیشرفت‌ها رشد مداوم سرمایه‌گذاری در کشاورزی را منعکس می‌کند. این سرمایه‌گذاری از ۳۷۹ میلیون روبل در سال ۱۹۲۸ به ۲۵۹۰ میلیون روبل در سال ۱۹۳۰ و ۳۶۴۵ میلیون روبل در سال ۱۹۳۱ افزایش داشته است. سرمایه‌گذاری به مدت دو سال در این سطح ماند. ولی در سال ۱۹۳۴ به ۴۶۶۱ میلیون روبل و در سال ۱۹۳۵

۲۸۶- همان جا، جلد ۲، صفحه ۶۸

۲۸۷- همان جا، جلد ۲، صفحه ۷۶-۷۸

۲۸۸- Les progres du pouvoir sovietique depuis 40 ans, اثر یاد شده، صفحه ۱۴۲

به ۴۹۸۳ میلیون روبل رشد نمود.^{۲۸۹}

این داده‌ها، تئوری «استثمار شدن» کشاورزی شوروی توسط شهرها را رد می‌کند. هیچ‌گاه یک سیستم اقتصادی سرمایه‌داری نتوانسته است در روستا چنین سرمایه‌گذاری با ثباتی را متحقق سازد. سهم کشاورزی در مجموع سرمایه‌گذاری از ۶٫۵٪ در سال اقتصادی ۱۹۲۳-۱۹۲۴ به ۲۰ تا ۲۵٪ در سال‌های تعیین‌کننده ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ افزایش داشت و در سال ۱۹۳۵ سهم کشاورزی ۱۸٪ بود.^{۲۹۰}

توفیق کشاورزی سوسیالیستی

تولید کشاورزی از سال ۱۹۳۳ یک رشد عمومی را نشان می‌داد. یک سال پیش از شروع اشتراکی کردن، برداشت غله ۷۱٫۷ میلیون تن بود. ۱۹۳۰ با برداشت ۸۳٫۵ میلیون تن سال بسیار خوبی بود. در سال‌های ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ اتحاد شوروی در قعر بحران فرو رفت. دگرگونی در اقتصاد اجتماعی، مقاومت شدید کولاک‌ها و برتری بسیار اندکی که در این سال‌ها برای دهقانان به علت توجه به سرمایه‌گذاری، امکان تضمین داشت، هم چنین آماده‌سازی کُنْد ماشین‌های کشاورزی و مزید بر همه آفت خشکسالی، عاملین این بحران بودند. تولید غله به ۶۹٫۵ و ۶۹٫۹ میلیون تن افت کرد. سپس از ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۵ متوالیاً سه بار برداشت محصول خوب بود: ۸۹٫۱ و ۸۹٫۴ و ۹۰٫۱ میلیون تن. به علت آب و هوای بسیار نا مساعد در سال ۱۹۳۶ برداشت محصول فقط ۶۹٫۳ میلیون تن بود. ولی پی‌آمد آن به علت وجود ذخیره و برنامه‌ریزی خوب توزیع، خفیف بود. بر عکس در سال بعد برداشت محصول با ۱۲۰٫۹ میلیون تن، رکورد زد و در سال‌های ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۰ برداشت بالائی ثبت گردیده است: ۹۴، ۹۹، ۱۰۵ و ۱۱۸٫۸ میلیون تن.

به مجردی که تأثیر سرمایه‌گذاری قابل توجه صنعتی نمایان شد، کشاورزی سوسیالیستی به شکوفائی رسید. ارزش کل تولیدات کشاورزی در مقطع سال‌های ۱۹۲۸-۱۹۳۴ از حداکثر ۱۴٫۷ تا حد اقل ۱۳٫۱ میلیارد روبل در نوسان بود. سپس در سال ۱۹۳۵ تا ۱۶٫۲، در سال ۱۹۳۷ تا ۲۰٫۱ و در سال ۱۹۴۰ تا ۲۳٫۲ میلیارد روبل رشد داشت.^{۲۹۱}

جمعیت روستائی، که بین سال‌های ۱۹۲۶ تا ۱۹۴۰ از ۱۲۰ به ۱۳۲ میلیون نفر

۲۸۹- بتلها یم، اثر یاد شده، صفحه ۷۴

۲۹۰- همان جا، صفحه ۷۴

۲۹۱- همان جا، صفحه ۸۲-۸۹

افزایش داشت، توانست جمعیت شهری را که در همین مقطع زمانی از ۲۶,۳ به ۶۱ میلیون رسیده بود، مواد غذایی بدهد.^{۲۹۲}

مصرف مواد غذایی خانوارهای کلخوزی در سال ۱۹۳۸ در مقایسه با رژیم گذشته چنین درصدهائی را نشان می‌دهد: نان و آرد ۱۲۵٪، سیب زمینی ۱۸۰٪، سبزی ۱۴۷٪، شیر و تولیدات شیری ۱۴۸٪ و گوشت و سوسیس ۱۷۹٪.^{۲۹۳}

پشتیبانی عظیم

اشتراکی کردن کشاورزی به گرایش خود انگیخته تولید کالائی کوچک، که ایجاد مجدد دو قطب: ثروتمند و فقیر، استثمارگر و استثمار شونده، در ساختار اجتماعی را در پی داشت، پایان داد. کولاک‌ها و بورژوازی روستا در منگنه قرار گرفتند و به عنوان طبقه اجتماعی نابود شدند. رشد بورژوازی روستا در کشوری که ۸۰٪ جمعیت آن هم چنان در روستا زندگی و کار می‌کردند، می‌توانست دولت شوراها را خفه و محکوم به مرگ کند. اشتراکی کردن مانع از آن گردید.

اشتراکی کردن و اقتصاد با برنامه، اتحاد شوروی را در موقعیتی قرار داد، که توانست تهاجم فاشیستی را دفع کند و از جنگ همه جانبه‌ای که نازی‌های آلمان برافروخته بودند، پیروزمند بیرون آید. در جریان اولین سال جنگ می‌بایست مصرف تولید غله به نصف محدود گردد، اما اقتصاد با برنامه موفق شد تا مقدار موجود به تساوی تقسیم شود. مناطق اشغالی و ویران شده توسط نیروهای نظامی نازی ۴۷٪ زمین‌های مزروعی را تشکیل می‌دادند. فاشیست‌ها ۹۸۰۰۰ اقتصاد تعاونی را نابود کردند. در سال‌های ۱۹۴۳-۱۹۴۴ در شرق ا.ج.ش.س. دوازده میلیون هکتار زمین جدید برای کشت آماده شد.^{۲۹۴} به شکرانه سیستم سوسیالیستی، تولید کشاورزی از ۱۹۴۸ به سطح تولید پیش از جنگ یعنی ۱۹۴۰ رسید.^{۲۹۵}

در عرض چند سال سیستم کاملاً جدید سازمان کار، تغییر کامل تکنیک کشاورزی و انقلاب عمیق فرهنگی، توانست قلب دهقانان را تسخیر کند. بتلهایم می‌نویسد:

«اکثریت قاطع دهقانان نشان دادند که با چه قدرتی به سیستم کشاورزی جدید پیوند دارند. شاهد بر آن این است که، در جریان جنگ در مناطق تحت اشغال واحدهای

۲۹۲- همان جا، صفحه ۹۳، ۱۶۲

۲۹۳- همان جا، صفحه ۱۱۳

۲۹۴- همان جا، صفحه ۸۳، ۹۰

۲۹۵- همان جا، صفحه ۸۴

نظامی آلمان، به علت مقاومت در برابر تمام تلاش‌های تخریبی ادارات نازی، شیوه اقتصاد اشتراکی پابرجا ماند».^{۲۹۶}

این نظر مردی که به سیستم کمونیستی علاقه دارد، می‌تواند با استفاده از بیانات شخص دیگری تکمیل شود. یک دشمن استالین، الکساندر زینوویف که در کودکی اشتراکی کردن را شاهد بود:

«هر وقت من به ده خودم برمی‌گشتم، حتی بعدها، همیشه از مادرم و دیگر دهقانان کلخوزی سؤال می‌کردم، آیا اگر به شما امکان داده شود، موافق هستید دوباره به اقتصاد انفرادی برگردید. همه قاطعانه بر امتناع خود تأکید می‌کردند. در مدرسه روستا فقط ۷ کلاس وجود داشت. این مدرسه به مثابه سکوی پرش به مدرسه تکنیکی منطقه بود، جایی که در آن، دامپزشکان، متخصصین کشاورزی، مکانیسین‌های ماشین، راننده تراکتور و حسابدار تربیت می‌شدند. در چوکلوما [Tschukloma] یک دبیرستان وجود داشت. تمام این مؤسسات آموزشی و دوره‌های آموزش شغلی ثمره اولین انقلاب فرهنگی بود. اشتراکی کردن مستقیماً به این تغییرات یاری کرد. دهقانان علاوه بر این متخصصین دوره دیده روستا، هجوم تکنیسین‌های دبیرستان رفته و یا حتی دانشگاه دیده از شهر به روستا را نیز شاهد بودند. بدین ترتیب ساختار جمعیت روستا به ساختار اجتماعی شهری نزدیک می‌شد. من از کودکی این تغییرات را شاهد بودم. تغییر فوق‌العاده سریع مناسبات اجتماعی در روستا با وجود هراس از اشتراکی و صنعتی کردن، حمایت خارق‌العاده توده‌های وسیع را برای سیستم نوین تضمین کرد».^{۲۹۷}

دستاوردهای خارق‌العاده رژیم شوروی، «حمایت خارق‌العاده» زحمتکشان را به وجود آورد و از جانب دیگر «چندش از هراس» تحت سلطه طبقه استثمارگر بودن را سبب گردید. و [آلکساندر] زینوویف دائماً بین آن دو موقعیت نوسان می‌کرد.

زینوویف از زمان دانشجویی‌اش بعد از جنگ، بحثی را که با دیگر دانشجویان ضد کمونیست داشته است، بازگو می‌کند:

«آیا اگر اشتراکی کردن و صنعتی کردن انجام نمی‌شد، می‌توانستیم در جنگ بر آلمان پیروز شویم؟

نه.

آیا بدون سرسختی و سخت‌گیری استالینیستی، کسی می‌توانست کشور را در یک

۲۹۶- همان جا، صفحه ۱۱۳-۱۱۴

۲۹۷- آلکساندر زینوویف, *Les confessions d'un homme en trop*, Ed, اولیور اوربان، پاریس،

۱۹۹۰، صفحه ۵۳، ۵۶

نظم نسبی نگهدارد؟

نه.

اگر ما صنعت و تجهیزات نظامی را رشد نداده بودیم، می‌توانستیم وحدت و استقلال خود را حفظ کنیم؟

نه.

خوب، تو چه پیشنهاد می‌کنی؟

حالا، هیچ چیز!^{۲۹۸}

(۴) ۸- «قتل عام» اشتراکی کردن

در سال‌های ۸۰ جریانات راست، موضوعات زیادی را که توسط نازی‌ها در جریان جنگ روانی علیه ا.ج.ش.س. ساخته و پرداخته شده بود، مورد استفاده قرار دادند. از سال ۱۹۴۵ کوشش‌هایی جهت اعاده حیثیت از نازیسم، عموماً با این ادعا که «استالینیسیم حداقل به همان اندازه نازیسم وحشیانه بود» آغاز شد. ارنست نولته [Nolte]، که شخصی به نام یورگن هابرماس [Habermas]، جزو پیروانش بود، در سال ۱۹۸۶ اظهار می‌دارد که: قتل عام کولاک‌ها توسط استالین می‌تواند با نابودی یهودی‌ها توسط هیتلر مقایسه شود!

«آوشویتس در ابتدا نتیجه یهود ستیزی سنتی نبود. در اساس، نسل‌کشی» به حساب نمی‌آمد، بلکه قبل از هر چیز تأثیر نا آرامی درونی ناشی از قتل عام‌ها در جریان انقلاب روسیه بود. کپی بسیار نامعقول‌تر از اصل بود».^{۲۹۹}

بنابراین، باند هیتلر به خاطر «جنایات استالینیستی» از «نا آرامی» درونی رنج می‌برد و نابودی یهودیان فقط «متأثر» از این «نا آرامی» درونی بود. هیتلر نیز همان شعارها را اجرا کرد: تهاجم به اتحاد شوروی اقدامی بود به خاطر «دفاع از خود» در مقابل خطر یهودی‌های بلشویک. آیا به پا خیزی مجدد فاشیسم در آلمان تعجب دارد؟ اما فرمول شوروی: «انحلال سیستم کولاکی به عنوان طبقه» این تصویر درست را می‌دهد که مسئله از بین بردن مالکیت کولاک‌ها به عنوان شکل استثمار سرمایه‌اری است و نه از بین بردن جسمی آن‌ها». آدم‌های بی وجدانی مثل نولته و کنکووست با واژه «انحلال» سفسطه بازی می‌کنند، تا مدعی شوند که کولاک‌های تبعیدی، «قتل عام» شده‌اند.

۲۹۸- همان جا، صفحه ۲۳۶

۲۹۹- استفان مرل، قتل عام بورژوازی و کولاک‌ها در روسیه شوروی در تاریخ و جامعه، ۱۳، ۱۹۸۷،

مرل [Merl] شرایط دشوار بین ژانویه و مارس را که از اولین کولاک‌ها در جریان موج بزرگ اشتراکی کردن سلب مالکیت شده و به سیبری فرستاده شدند، توصیف می‌کند.

«با ملایم شدن هوا، وضعیت در اردوگاه‌ها، بحرانی شد. بیماری‌های مسری وسیعاً سرایت کرد و به ویژه از کودکان قربانی گرفت. به همین جهت در آوریل ۱۹۳۰ همه بچه‌ها را از اردوگاه بیرون بردند و به مناطق زندگیشان برگرداندند. از تقریباً ۴۰۰ هزار نفر در مجموع، که به شمال آورده شده بودند تا تابستان ۱۹۳۰ احتمالاً ۲۰ تا ۴۰ هزار نفر جانشان را از دست دادند».^{۳۰۰} مرل به طور جانبی این اطلاع را می‌دهد که تعداد زیادی «قربانی ترور» بیماری‌های مسری شدند و حزب برای محافظت از کودکان، بدون ائتلاف وقت انعکاس نشان داد.

مرل تأیید می‌کند، که حمل و نقل‌ها در پائیز ۱۹۳۰ «کم‌تر وحشیانه انجام گرفت». اکثراً به سیبری و قفقاز، یعنی «مناطق که کمبود نیروی کار کاملاً نمایان بود، فرستاده شدند». در سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۳۵ در اتحاد شوروی، به ویژه در مناطق کشت شده، کمبود نیروی کار وجود داشت. سعی رژیم این بود که از تمام نیروی کار موجود استفاده کند. به سختی می‌توان هضم کرد، که چرا کار یکی دو ساله روی زمین در سیبری و یا قفقاز باعث مرگ انسان‌ها شده است. حدس مرل این است که همه ۱۰۰ هزار رئیس خانوارها از طبقه بندی اول سیستم کولاکی، در اردوگاه‌های اجباری کار (Gulag) مرده‌اند.

ولی حزب فقط ۳۶ هزار کولاک را در طبقه بندی اول ارزیابی کرده بود و فقط آن افرادی که به عملیات تروریستی و ضد انقلابی اعتراف کردند، باید کشته می‌شدند. مرل ادامه می‌دهد: «۱۰۰ هزار نفر دیگر احتمالاً در شروع سال ۱۹۳۰ در جریان اخراج از خانه‌هایشان، تبعید به شمال و تیرباران با حکم دادگاه‌های صحرایی زندگی را از دست دادند».^{۳۰۱}

تعداد ۳۰۰ هزار مرگ و میر بر مبنای حدسیات و تقریب است. بسیاری از مرگ‌ها ناشی از علل طبیعی بوده‌اند. مثل پیری، بیماری و شرایط عمومی محیط. در هر حال مرل خود را مجبور می‌بیند، از حدسیات «بسیار ضعیف» خود در مقابل یک عضو سازمان مخفی فاشیستی مثل کنکووست دفاع کند. طبق محاسبه کنکووست، در جریان اشتراکی کردن از ۶،۵ میلیون کولاک «کشتار» شده، ۳،۵ میلیون آن‌ها در

۳۰۰- همان جا، صفحه ۳۷۶

۳۰۱- همان جا، صفحه ۳۷۷

اردوگاه‌های سیبری بوده‌اند.^{۳۰۲} کنکووست در بین همه جریان‌ها راست، آدم پر نفوذیست. به نظر مرل، در داده‌های کنکووست «به طور وحشتناکی جای نقد منبع خالی است». کنکووست از توصیفات مشکوک مهاجرین و اطلاعات دست دوم و سوم استفاده کرده است. آن چه را که او به عنوان واقعیت ارائه می‌دهد، اکثراً فقط به یک منبع مشکوک اتکاء دارد.^{۳۰۳}

تعداد قربانیان ادعا شده از جانب کنکووست، بر مبنای «مدارکش» از دو برابر تعداد تبعید شدگان نیز بیش‌تر است.^{۳۰۴}

از مدت‌ها پیش می‌توان حتی با استفاده از نوشته‌های نویسندگانی چون مرل که علیه کمونیسم موضع دارند، دغلکاری‌های آشکار کنکووست را رد نمود.

در سال ۱۹۹۰ دو تاریخدان شوروی، زمسکوف [Zemskow] و دوگین [Dugin]، آمار اردوگاه‌های اجباری کار (Gulag) را با جزئیات آن منتشر کردند. امروزه این اطلاعات دقیق در دسترس است و اکثراً در تضاد با داده‌های غلط کنکووست قرار دارند. در گذار مرحله جهشی و ایست ناپذیر اشتراکی کردن ۱۹۳۰-۱۹۵۱، دهقانان از ۳۸۱۰۲۶ کولاک سلب مالکیت کردند و آن‌ها را با خانوارهایشان برای قابل کشت و زرع کردن زمین‌ها، به مناطقی در شرق ا.ج.ش.س. فرستادند. مجموع آن‌ها ۱۸۰۳۳۹۲ نفر بود. در اول ژانویه ۱۹۳۲ در محلی که باید اسکان می‌یافتند ۱۳۱۷۰۲۲ نفر حاضر بودند. تفاوت، ۴۸۶ هزار نفر بود. بخش بزرگی از تبعید شدگان از اختلال در سازماندهی استفاده کرده و در حین حرکت که بیش از سه ماه یا حتی بیش‌تر طول می‌کشید، فرار کردند. (برای قیاس: از ۱۳۱۷۰۲۲ کولاک تبعید شده در Neuland (سرزمین جدید) ۲۰۷۰۱۰ نفر در طول سال ۱۹۳۲ فرار کردند)^{۳۰۵}

دیگران اجازه داشتند بعد از گذراندن تحقیقات دوباره به موطن خود بازگردند. حدساً حدود ۱۰۰ هزار نفر در طول راه مردند که بیش‌ترشان در اثر بیماری‌های مسری بود. این تعداد بالای مرگ و میر تبعیدی‌ها را باید در رابطه با مناسبات زمانی آن موقع مورد

۳۰۲- کنکووست, Harvest of Sorrow, University of Alberta Press, 1986, صفحه ۳۰۶,

استفان مرل، «انحلال کولاک‌ها به عنوان طبقه» چه قدر قربانی می‌طلبد؟ در تاریخ و جامعه، ۱۴،

۱۹۸۸، صفحه ۵۳۴

۳۰۳- مرل، اثر یاد شده، صفحه ۵۳۵

۳۰۴- همان جا، صفحه ۵۳۷

۳۰۵- نیکولاس ورت، "Gaulag: les vrais chiffres", in L'Histoire, n* 169, سپتامبر ۱۹۹۳،

صفحه ۳۸۵۱

توجه قرار داد: مدیریت ضعیف، شرایط زندگی سخت و وخیم مجموعه جمعیت و بعضی مواقع پیش برد مغشوش مبارزه طبقاتی و اعمال رادیکالیسم در بین دهقانان. طبیعتاً راست‌ها برای مرگ هر کولاکی در طول راه، یک مقصر پیدا می‌کنند: حزب استالین. اما واقعیت بر خلاف آن است. موضع حزبی در رابطه با این مسئله، روشن و شفاف در تعداد بسیاری از گزارشات بیان گردیده است. ۲۰ دسامبر ۱۹۳۱ مقام مسئول یک مجتمع کار در نووسیبرسک [Novosibirsk] می‌نویسد:

«علل مرگ و میر بالای ۲۴۲۱ نفر از ۱۰۰۸۶ نفر که در کاروان‌های شماره ۱۸ تا ۲۳ در سمت قفقاز شمالی مشخص شده، به طریق زیر توضیح داده می‌شود:

۱- بر خورد غیر مسئولانه به مسئله، و برخورد جنائی در انتخاب سهمیه تبعید شدگان، که در بین آنها تعداد زیادی بچه، آدم‌های بالای ۶۵ سال و بیماران بودند.

۲- نادیده گرفتن خط مشی در رابطه با حق تبعید شدگان، اجازه برداشتن ذخیره مواد غذائی برای مدت دو ماه.

۳- کمبود آب جوشیده. تبعید شدگان مجبور بودند آب کثیف بیاشامند. بسیاری از اسهال خونی و بیماری‌های مسری جان باختند».^{۳۰۶}

همه این مرگ‌ها در سرفصل «جنایات استالینیستی» طبقه بندی می‌شوند. اما این گزارش نشان می‌دهد که دو علت مرگ و میر در عدم به کارگیری خط مشی حزب بوده است. سومین علت مربوط به شرایط زندگی و مناسبات رقت انگیز بهداشتی در کل کشور می‌باشد. کنکووست «محاسبه» کرده است، که ۳،۵ میلیون کولاک در مناطق جدید تبعیدی قتل عام شده‌اند.^{۳۰۷} ولی تعداد کل کولاک‌های تبعید شده به آن جا هیچ گاه بیش‌تر از ۱۳۱۷۰۲۲ نبوده است و در بین ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۵ تعداد بازگشت داده شدگان ۲۹۹۸۸۹ نفر بیش‌تر از تازه تبعید شدگان ثبت گردیده است. از ۱۹۳۲ تا ۱۹۴۰ تعداد دقیق مرگ و میرهائی که اساساً علل طبیعی داشته‌اند ۳۸۹۵۲۱ نفر بوده است. این گزارش فقط مربوط به کولاک‌های تبعید شده نیست. زیرا از ۱۹۳۵ جمعیت‌های دیگری نیز به این مناطق وارد شده‌اند.

به «ادعای» کنکووست، که ۶،۵ میلیون کولاک در مراحل مختلف اشتراکی کردن «به قتل» رسانده شدند، چه باید گفت؟ فقط بخشی از ۶۳ هزار ضد انقلابی طبقه بندی اول کولاک‌ها اعدام شدند. ۱۰۰ هزار نفر در جریان انتقال به تبعیدگاه به علت قحطی و بیماری‌های مسری جان باختند. تخمیناً بین سال‌های ۱۹۳۲ تا ۱۹۴۰ در تبعیدگاه‌ها

۳۰۶- همان جا، صفحه ۴۴

۳۰۷- کنکووست، اثر یاد شده، صفحه ۳۰۶

۲۰۰ هزار نفر با مرگ طبیعی مردند. همه این اعدام‌ها و مرگ و میرها در جریان مبارزه طبقاتی عظیمی که روسیه دهقانی هرگز شاهد آن نبوده، به وقوع پیوسته است. مبارزه طبقاتی‌ای که یک کشور عقب مانده و ابتدائی کشاورزی را کاملاً دگرگون کرده است. با این تغییر غول‌آسا ۱۲۰ میلیون دهقان از مناسبات قرون وسطائی، بیسوادی و تاریک اندیشی رها شدند. نیروهای ارتجاعی، که همیشه علاقه دارند استثمار، خواری، زندگی غیر انسانی و شرایط کار را پا بر جا نگهدارند، می‌بایست مورد ضربه قرار می‌گرفتند. برای تحقق بخشیدن به اشتراکی کردن، تحت فشار قرار دادن بورژوازی و مرتجعین مطلقاً لازم بود. فقط کار اقتصادی اشتراکی، مکانیزه کردن سوسیالیستی کشاورزی را ممکن ساخت و برای توده دهقانی شرایط زندگی آزاد، شرافتمندانه و متمدنانه‌ای ایجاد نمود.

روشنفکران غربی به علت نفرتشان از سوسیالیسم، تهمت‌های پوچ کنکووست را در رابطه با ۶،۵ میلیون کولاک «قتل عام شده» پخش کرده‌اند و بدین وسیله دفاع از دمکراسی بورژوازی و دمکراسی امپریالیستی را به عهده گرفته‌اند. در موزامبیک سازمان رنامو که توسط سیا (CIA) و سازمان‌های مخفی جاسوسی آفریقای جنوبی سازمان داده شده است، از ۱۹۸۰ تا کنون حدود ۹۰۰ هزار روستائی را قتل عام و یا از گرسنگی نابود کرده است. هدف: ممانعت از ایجاد موزامبیک مستقل با گرایش سوسیالیستی. روشنفکران غربی احتیاجی ندارند در موزامبیک به کشف جنازه پردازند، انسان خیلی ساده می‌تواند بربریت امپریالیستی را درک کند. اما این ۹۰۰ هزار کشته ناچیز است، قابل صحبت کردن نیست!!

هم چنین یونیتا که از جانب آمریکا و آفریقای جنوبی آشکارا پشتیبانی می‌شود، در جریان جنگ داخلی علیه دولت ملی گرا، بیش از یک میلیون آنگولائی را قتل عام کرد. دست نشانده آمریکا، سایمبی، بعد از یک تحقیر انتخاباتی در سال ۱۹۹۲ جنگ خانمان براندازش را آغاز کرد. «این تراژدی زندگی ۳ میلیون آنگولائی را تهدید می‌کند. ساویمبی [Savimbi] از شناسائی برنده انتخاباتی دولت با ۱۲۹ به ۹۱ کرسی سرباز زد و دوباره آنگولا را به درگیری وحشتناکی کشاند که تا کنون زندگی ۱۰۰ هزار انسان را فنا کرده است. (در مدت ۱۲ ماه)»^{۳۰۸}

۱۰۰ هزار کشته آفریقائی، این که چیزی نیست! چه تعدادی از آن روشنفکرانی که امروزه در جهان غرب با اشتیاق علیه اشتراکی کردن در اتحاد شوروی میداننداری می‌کنند، به ۲ میلیون دهقان در موزامبیک و آنگولا که غرب برای ممانعت از استقلال کشورشان و درهم شکستن مقاومتشان در مقابل کنترل جهانی سرمایه، آنها را سلاخی کرد، اندک توجهی کردند؟

قسمت پنجم

اشتراکی کردن و «هولوکاست اوکرائین»

برای بورژوازی، دروغ پردازی در رابطه با اشتراکی کردن، همیشه اسلحه ویژه‌ای در جنگ روانی علیه اتحاد شوروی بود. ما می‌خواهیم مکانیسم یک دروغ «عامه پسند» را تحلیل کنیم و آن هولوکاست مردم اوکرائین توسط استالین است. برای سرهم بندی درخشان این افترا ما مدیون نبوغ هیتلر هستیم. او در کتاب بی ارزش «نبرد من» نوشته است که اوکرائین به «سرزمین» آلمان تعلق دارد. کارزار ایجاد نفرت براه افتاده توسط نازی‌ها در سال‌های ۱۹۳۴-۱۹۳۵ تحت عنوان قتل عام بلشویکی در اوکرائین، به تدارک روحی جهت «آزادی» اوکرائین، خدمت می‌کرد. ما خواهیم دید، که چرا این دروغ، پس از بنیان گذاران نازی به زندگی خود ادامه داد تا به صورت اسلحه‌ای در دست آمریکائی‌ها درآید. افسانه‌سرائی‌های «میلیون‌ها قربانی استالینیسم» چنین‌اند:

در ۱۸ فوریه ۱۹۳۵ نشر - هرست [Hearst] در آمریکا انتشار مقاله دنباله‌داری از توماس والکر [Walker] را آغاز کرد. والکر به عنوان خبرنگار همیشه در سفر، چند بار از اتحاد شوروی گذر کرد. در تاریخ ۲۵ فوریه در صفحه اول Chicago American، با تیترا درشت نوشته شده بود «قحطی در اتحاد شوروی ۶ میلیون کشته داد، محصول دهقانان ضبط گردیده و انسان‌ها و چهارپایان نابود می‌شوند». در وسط همان صفحه تیترا دیگری آورده شده است «یک خبرنگار زندگیش را برای عکس این قتل عام به خطر انداخت»، در زیر آمده است «جنایت قحطی علیه بشریت»^{۳۰۹} در این زمان لوئیز فیشر [Fischer] در مسکو برای روزنامه The Nation کار می‌کرد. سرمقاله‌های همکارش، یک مشهور نا شناخته، او را کاملاً شرمنده کرده بود. او پس از قدری تحقیق، نتایج آن را در اختیار خوانندگانش قرار داد.

«آن طور که گزارش شده آقای والکر در ابتدای سال گذشته به روسیه آمده است، یعنی در ابتدای ۱۹۳۴. او قحطی را شاهد بود و از قربانیان عکس برداشت. او گزارشات دست اولی از نتایج وحشتناک گرسنگی تهیه کرد که قلب شما را جریحه‌دار نمود. امروزه قحطی در روسیه بحث روز است. چرا آقای والکر این مقالات جنجالی را پیش از انتشارشان، به مدت ۶ ماه در کشو گذاشت؟ من با ادارات شوروی صحبت کردم. توماس والکر فقط یکبار در اتحاد شوروی بوده است. او در ۲۹ سپتامبر ۱۹۳۴ از کنسولگری

309 - Douglas Tottle, Fraud, Famine and Fascism, The Ukrainian Myth from

Hitler to Harvard, Progress Books, Toronto, صفحه ۵-۶

اتحاد شوروی در لندن ویزای عبور دریافت کرد. از لهستان با قطار از طریق نگورلویا در ۱۲ اکتبر ۱۹۳۴ و نه در بهار، آنطور که خودش مدعی است، وارد اتحاد شوروی شده است. در ۱۳ اکتبر او در مسکو بود. از شنبه سیزدهم تا پنج شنبه هیجدهم در مسکو ماند و از قطار سیبری استفاده کرد. در ۲۵ اکتبر ۱۹۳۴ به مرز اتحاد شوروی و منچوری رسید. غیر ممکن است آقای والکر بتواند ثابت کند که به مدت ۵ روز بین ۱۳ تا ۱۸ اکتبر حتی یک سوم مکان‌هایی را دیده باشد که او بعنوان تجربه شخصی قلمداد کرده است! من احتمال می‌دهم که او مدت کافی در مسکو مانده تا از خارجی‌های دلزده، خصوصیت محلی اوکرائین را به دست آورد. چیزی که او برای واقعی نشان دادن مقالاتش محتاجش بود».

فیشر دوست آمریکائی دیگری هم داشت: لیندسای پاروت [Parrott]، که در ابتدای سال ۱۹۳۴ در اوکرائین به سر می‌برد. پاروت هیچ ردپائی از قحطی‌ای که نشر هرست گزارش کرده، پیدا نکرد، برعکس. ۱۹۳۳ سال پر برداشتی بود. فیشر نتیجه می‌گیرد که: «سازمان هرست و نازی‌ها، همیشه در همکاری فشرده با هم هستند. من در نشر هرست هیچ گزارشی از م. پاروت درباره شکوفائی اوکرائین سوسیالیستی ندیده‌ام. پاروت خبرنگار آقای هرست در مسکو می‌باشد».^{۳۱۰} زیر تصویر یک دختر کوچک و کودک لاغری همچون اسکلت که همراه اوست، والکر چنین می‌نویسد: «نفرت انگیز! بالای خارکف یک دختر کاملاً لاغر و برادر دو سال و نیم‌اش. این بچه مثل یک قورباغه روی زمین دور خودش می‌خزید و بدن بیچاره‌اش از کمبود مواد غذائی تغییر شکل داده بود، به طوری که با هیچ موجود انسانی قابل مقایسه نبود».

دوگلاس توتله [Tottle]، ژورنالیست سندیکالیست کانادائی، که کتاب مستند قابل توجهی در باره اسطورهء «قتل عام اوکرائین» نوشته، عکس این کودک خرنده را که برای بهار ۱۹۳۴ تاریخ‌گذاری شده، در نشریه‌ای، مربوط به قحطی ۱۹۲۲ در روسیه، کشف کرد.

عکس دیگری که والکر منتشر کرده است، یک سرباز سواره نظام اطریشی است کنار یک اسب مرده، که شناسائی شده و مربوط به جنگ جهانی اول است.^{۳۱۱} آقای والکر بیچاره: گزارش‌اش تقلبی، عکس‌هایش تقلبی و خودش زیر بیرق تقلبی بادبان افراشته است. در واقعیت این مرد خودش را روبرت گرین می‌نامید. او بعد از دو

۳۱۰- لوئیز فیشر، 13.3.1935, vol. 140, n* 36, Hearst's Russia Famine, The Nation,

zitiert in Tottle, اثر یاد شده، صفحه ۷-۸

۳۱۱- Casy James in Daily Worker, ۲۱.۲.۱۹۳۵, اثر یاد شده، صفحه ۹

سال از زندان ایالت کلرادو که قرار بود ۸ سال در آن جا محبوس باشد، فرار کرد. از آمریکا خارج شد تا گزارشاتی درباره اتحاد شوروی اختراع کند. در مراجعتش به آمریکا دستگیر گردید و در دادگاه اقرار کرد، که هیچ گاه پا به اوکراین نگذاشته است.

ویلیام راندولف هرست سوپر میلیونر در تابستان ۱۹۳۴ جهت موافقت‌نامه‌ای، با هیتلر ملاقات کرد. بر طبق این موافقت‌نامه، آلمان از آن به بعد می‌بایست اخبار بین‌المللی خود را از شرکت «International news service» که به آقای هرست تعلق دارد، دریافت کند. در همین زمان نشریات نازی کارزاری را در ارتباط با «قحطی در اوکراین» شروع کرده بودند. هرست وظیفه خود را به شکرانه روح مخترع مشتری کبیرش، آقای والکر، انجام می‌داد. ۳۱۲

گزارشات دیگری درباره قحطی در اتحاد شوروی از شاهدانی از این نوع در نشر-هرست، دنبال می‌شد. یک کارگر آمریکائی به نام فرد بل [Beal] که بخاطر یک اعتصاب به ۲۰ سال زندان محکوم شده بود، در سال‌های ۳۰ به شوروی فرار کرد و مدت دو سال در کارخانه تراکتورسازی خارکف مشغول بود. در ۱۹۳۳ کتابی با عنوان «Foreign workers in a soviet tractor plant» (کارگر خارجی در تراکتور سازی شوروی) منتشر نمود که در آن به تلاش‌های خلق شوروی علاقه نشان می‌داد. در پایان ۱۹۳۳ به آمریکا، جائی که بیکاری و زندان منتظرش بود، مراجعت کرد. در ۱۹۳۴ او نیز شروع به نوشتن قحطی در اوکراین نمود، که بدین خاطر اداره مربوطه مدت مجازات زندان او را به طور چشمگیری کاست. بعد از آن که «گزارش شاهدانه» او در سال ۱۹۳۵ توسط هرست منتشر شد، یک کارگر آمریکائی دیگری ج. ولینک [Wolynec] که به مدت ۵ سال در همان کارخانه خارکف کار می‌کرد، دروغ‌هایی را که به صورت این نوشته سرهم بندی شده بود، افشا کرد، و این مربوط است به گفتگوهای متفاوتی که بل ظاهراً آن‌ها را استراق سمع کرده است. ولینک خاطر نشان می‌کند که نویسنده (بل) نه به روسی مسلط است و نه به زبان اوکراینی. در ۱۹۴۸ هنوز هم بل به عنوان شاهد در کمیته ضد کمونیستی مک کارتی به دست راستی‌ها خدمت می‌کرد. ۳۱۳

کتابی از کشور هیتلر

در سال ۱۹۳۵ کتاب آقای دکتر اوالد آمنده به زبان آلمانی انتشار یافت: «آیا روسیه باید گرسنگی بکشد؟» منابع این کتاب عبارتند از: نشریات نازی‌های آلمان، نشریات

۳۱۲-Tottle, اثر یاد شده، صفحه ۱۳، ۱۵

۳۱۳- همان جا، صفحه ۱۹-۲۱

فاشیستی ایتالیائی، نوشته‌های مهاجرین اوکرائینی، «مسافرین» و «متخصصین» که همه بدون اطلاعات دقیق نقل قول شده‌اند. آمده عکس‌هایی منتشر کرد و به طور خلاصه تأیید نمود که عکس‌های او «جزو مهم‌ترین منابع درباره زندگی واقعی روسیه امروزه به حساب می‌آیند». «اکثراً به وسیله متخصصین اتریشی برداشته شده‌اند». تصاویر دیگر در مالکیت آقای دکتر دیتلوف [Ditloff] است که تا اوت ۱۹۳۳ مدیر کمیسیون کشاورزی دولت آلمان در قفقاز شمالی بود. دیتلوف مدعی است که این عکس‌ها را در ۱۹۳۳ «در مناطق کشاورزی قحطی زده» برداشته است. ولی آقای دیتلوف به عنوان کارمند دولت نازی، چگونه می‌توانست در اوکراین دنبال عکس برداری باشد؟ در بین عکس‌های دیتلوف ۷ عکس وجود داشت که والکر از آن‌ها استفاده کرده بود، مثل «بچه قورباغه» عکس دیگر دو پسر بچه لاغر اسکلت مانند را به عنوان سمبل قحطی اوکرائینی سال ۱۹۳۳ نشان می‌داد. همین عکس را ما می‌توانیم در سریال تلویزیونی روسیه توسط پتر اوستینوف [Ustinow] بباییم، که مربوط است به یک فیلم مستند ۱۹۲۲ زمانی که در روسیه قحطی حاکم بود! دیگری عکسی است که بار اول در دیده‌بان مردمی نازی‌ها در ۱۸ اوت ۱۹۳۳ نشان داده شده بود. این عکس را نیز می‌توان در کتاب‌های سال ۱۹۲۲ شناسائی کرد.

آمده در ۱۹۱۳ در منطقه ولگا کار می‌کرد. در جریان جنگ داخلی ۱۹۱۷-۱۹۱۸ پست‌هایی در دولت ضد انقلابی و طرفدار آلمان در استلند و لتلند به دست آورد. سپس در خدمت دولت اسکوروپادسکی [Skoropadski] که توسط ارتش آلمان در مارس ۱۹۱۸ در اوکراین روی کار آمده بود، قرار گرفت. او مدعی بود که در سال‌های قحطی ۱۹۲۱-۱۹۲۲ به کمک رسانی‌های انسانی مشغول بوده است... لذا اثبات صمیمیت‌اش نیز عکس‌هاییست از این زمان. سال‌های طولانی آمده در مقام دبیر کل به اصطلاح «کنگره ملیت‌های اروپائی» که در آن مهاجرینی از اتحاد شوروی گرد آمده بودند، خدمت می‌کرد که با حزب نازی بسیار نزدیک بود. در ۱۹۳۳ آمده به طور افتخاری دبیر کمیته کمک رسانی به مناطق قحطی زده روسیه گردید، که توسط یکی از طرفداران فاشیست‌ها، کاردینال اینیتسر اهل وین، هدایت می‌شد.

بنابراین آمده با برنامه ضد شوروی نازی‌ها نزدیک‌ترین همکاری را داشت. زمانی که رئیس جمهور آمریکا، ریگان [Reagan]، در آغاز سال‌های ۸۰ جنگ صلیبی ضد کمونیستی‌اش را شروع کرد، پروفیسور جیمز ا. میک (Mace) از دانشگاه هاروارد موقع را برای ارائه مجدد کتاب آمده [Ewald Ammende] به بازار تحت عنوان زندگی در روسیه (Life in Russia)، مناسب دید. در ۱۹۸۴ کتاب به بازار آمد. و چون

تمام تقلبات نازیستی، اسناد تصویری جعل شده و شبه گزارشات والکر درباره اوکراین، با نام هاروارد مرتبط شده بود، شایستگی دانشگاهی کسب نمود.

در سال گذشته رادیکال‌های راست اوکرائینی‌های مهاجر در ایالات متحده آمریکا نوشته‌ای تحت عنوان *The Great Famine in Ukraine: The Unknown Holocaust* (گرسنگی بزرگ در اوکراین: هولوکاوست ناشناخته) منتشر کردند. دوکلاس توتله [Tottle] دریافت که همه عکس‌های این کتاب به سال‌های ۱۹۲۱-۱۹۲۲ تعلق دارند. برای مثال عکسی که روی جلد استفاده شده است، از اوراق اطلاعاتی کمیته کمک رسانی بین‌المللی دکتر ف. نانسن [Nansen] به روسیه در ژنو ۳۰ آوریل ۱۹۲۲، شماره ۲۲، صفحه ۶ برداشته شده است. روزیونیسم نازی جدید، برای توجیه جنایات بربرمنشانه فاشیسم در اتحاد شوروی، در تاریخ تجدید نظر می‌کند.

جنایات هیتلر در مورد یهودیان را نیز نازی‌های جدید انکار می‌کنند. آن‌ها در حالی که وجود اردوگاه‌های مرگ، جائی را که میلیون‌ها یهودی را نابود کردند، منکر می‌شوند، به اختراع ایجاد «هولوکاوست» از سوی کمونیست‌ها و رفیق استالین می‌پردازند. با این دروغ دوم، آن‌ها کشتار ددمنشانه نازی‌ها در شوروی را توجیه می‌کنند و برای این تجدید نظر طلبی که در خدمت مبارزه ضد کمونیستی است، از پشتیبانی کامل ریگان، بوش، تاچر [Thatcher] و شرکاء برخوردارند.

کتابی از دایره نفوذ مک‌کارتی [MacCarthy]

هزاران اوکرائینی نازی بعد از جنگ جهانی دوم امکان یافتند به آمریکا بروند. آن‌ها در دوره مک‌کارتی بر مبنای خصوصیت‌شان به صورت قربانیان «بربریت کمونیستی» به عنوان شاهد ظاهر شدند. و با انتشار کتابی دو جلدی و بی محتوا، مجدداً قصه نسل‌کشی گرسنگان را، به میان کشیدند: *Black Deeds of the Kremlin* (کارزار جنایتکارانه کرملین). این کتاب در سال‌های ۱۹۵۳ و ۱۹۵۵ توسط «اتحادیه اوکرائینی قربانیان ترور کمونیستی روسی» و «سازمان دمکراتیک اوکرائینی‌های تحت تعقیب رژیم شوروی» انتشار یافت. در این کتاب که برای روبرت کنکووست اهمیت بسیاری داشت و به کرات از آن نقل قول می‌آورد، می‌توانیم نوعی ستایش از پتلویار [Petlujar] مسئول قتل عام هزاران یهودی بین سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۲۰، و از شوخویچ (Schuchewytsch) فرمانده نازی گردان بلبل، و ستایش از ارتش شورشی اوکراین را، بیابیم.

همچنین یک سری از کپی‌های قتل عام و قحطی سال‌های ۱۹۳۲-۱۹۳۳ مربوط است به عملیات جنایت کارانه کرملین. تمام این‌ها جعلی هستند. با هدف خاصی جعل شده‌اند. عکسی با زیر نویس «آدمخوار کوچک». این عکس متعلق است به اوراق اطلاعاتی نقل قول شده، شماره ۲۲ کمیته کمک رسانی بین‌المللی برای روسیه، ۱۹۲۲، که در زیر آن نوشته شده بوده است «آدمخوار ساپوروشی [شهری بزرگ با حدود هشتصد هزار جمعیت در جنوب اوکراین]، او خواهر خود را خورده است». در صفحه ۱۵۵ این کتاب (Black Deeds) عکسی به تماشا گذاشته شده است که چهار سرباز و یک افسر، آدم‌هائی را اعدام کرده‌اند. زیر نویس: «اعدام کولاک‌ها» جزئیات عکس: سربازان اونیفورم تزاری پوشیده‌اند! این چنین آدمکشی‌های سربازان تزار به عنوان مدرک «جنایات استالین» به نمایش گذاشته می‌شود.^{۳۱۵}

یکی از نویسندگان جلد اول کتاب Black Deeds of the Kremlin، الکساندر های-هولوفکو [Hay-Holowko] است. او وزیر تبلیغات دولت «سازمان ناسیونالیستی اوکرائینی‌ها» به ریاست استپان آندریوویچ باندرا بود. این دولت در مدت کوتاه موجودیتش، هزاران یهودی، لهستانی و بلشویک را در لمبرگ به قتل رساند. جزو آدم‌هائی که در این کتاب اسم برده شدند آناتول بیلوچرکیفسکی [Bilotscherkiwskij] معروف به آنتون اشپاک [Schpak] افسر سابق پلیس نازی در بیلا کرکوا است، جایی که او بر طبق شهادت اسکرپینیک [Skrypnyk] نویسنده، دستور قتل دو هزار از مردم غیر نظامی را داده بود.^{۳۱۶}

بین ۱ تا ۱۵ میلیون مرده

در ژانویه ۱۹۶۴ دانا دالریمپل [Dalrymple] در مطالعات شوروی، مقاله‌ای منتشر نمود، تحت عنوان «قحطی سال‌های ۱۹۳۲-۱۹۳۴ در شوروی». او مدعی شد که در اثر این قحطی بر مبنای حد متوسط بیست حدسیات از نویسندگان دیگر، ۵.۵ میلیون نفر جان خود را از دست دادند.

همزمان این سؤال نیز مطرح می‌شود: از چه منابعی آقای پروفیسور حدسیاتش را اخذ کرده‌است؟

اولین منبع، توماس والکر نام دارد، مردی که تظاهر می‌کرد به اوکرائین سفر کرده و بنا به عقیده دالریمپل احتمالاً زبان روسی‌اش نیز قوی بوده است.

۳۱۵- همان جا، صفحه ۳۸-۴۴

۳۱۶- همان جا، صفحه ۴۱

دومین منبع نیکولایوس پریخودکو [Prychodko]، یک رادیکال راست مهاجر است، که در زمان اشغال اوکراین توسط نازی‌ها وزیر فرهنگ و آموزش بود. او رقم هفت میلیون را برآورد می‌کند.

بعد اوتو شیلر [Schiller] است، یک کارمند نازی، مأمور تجدید سازماندهی کشاورزی اوکراین تحت اشغال دستجات نظامی هیتلر. دالریمپل از نوشته منتشر شده او در سال ۱۹۴۳ تعداد ۷٫۵ میلیون قربانی را نقل می‌کند. و بالاخره چهارمین منبع از قلم اوالد آمنده تراوش می‌کند، نازی‌ای که از سال ۱۹۲۲ هیچ‌گاه در روسیه نبوده است. در دو شماره نیویورک تایمز ژوئیه و اوت سال ۱۹۳۴ نامه‌هایی درج شده‌اند که در آن‌ها آمنده به ۷٫۵ میلیون قربانی گرسنگی اشاره می‌کند و مدعی است که در ماه ژوئیه در خیابان‌های کیف مردم از گرسنگی می‌مردند. چند روز بعد خبرنگار نشریه نیویورک، هارولد دنی [Denny]، گفتار آمنده را رد می‌کند:

«خبرنگار شما در ژوئیه گذشته چندین روز در کیف بود، درست در زمانی که گویا مردم از گرسنگی می‌مردند. اما در شهر و روستاهای اطراف قحطی حاکم نبود» چند هفته بعد هارولد دنی دوباره به این مسئله می‌پردازد:

«در هیچ کجا گرسنگی حاکم نبود. در هیچ کجا انسان در وحشت گرسنگی نبود. در بازارهای محلی مواد غذایی، از جمله نان، در دسترس بود. دهقانان با لبخند نسبت به مواد غذایی‌ای که داشتند، دست و دل باز بودند».^{۳۱۷}

هم چنین فردریک بیرشال [Birschall] در سال ۱۹۳۳ در مقاله‌ای، از ۴ میلیون قربانی گرسنگی، صحبت می‌کند. او در آن زمان در برلین بود و خود را اولین خبرنگار آمریکائی طرفدار دولت هیتلر معرفی می‌کرد.

منابع شماره ۶ تا ۸، مربوط هستند به ویلیام ج. چمبرلین [Chamberlain] که دو بار از او نقل قول شده و اوینگن لیونس [Lyons]. چمبرلین در ابتدا عدد ۴ میلیون را ارائه می‌دهد و بعد آن را تا ۷٫۵ میلیون قربانی بالا می‌برد. عدد ارائه شده، بدون جزئیات بیشتر «از حدسیان خارجی‌های ساکن در اوکراین» تهیه گردیده است. ۵ میلیون قربانی قحطی که لیونس مدعیست، از شایعات و صحبت‌ها و «حدسیات روس‌ها و خارجی‌های مقیم مسکو» به دست آمده است. چمبرلین و لیونس دو ضد کمونیست حرفه‌ای بودند. آن‌ها به عضویت رهبری «کمیسیون آمریکائی برای آزادی از بلشویسم» پذیرفته شدند. بودجه این کمیسیون که رادیو لیبرتی را نیز اداره می‌کرد، تا ۹۰٪ از سازمان سیا تأمین می‌شد.

بالاترین ارقام قربانیان، ۱۰ میلیون بدون هیچ توضیحی از طرف ریچارد سالت [Sallet] در نشریه هرست، این دوستدار نازی‌ها آورده شده است. در ۱۹۳۲ تعداد جمعیت اوکرائینی اصیل در اوکراین ۲۵ میلیون بود...^{۳۱۸}

از ۲۰ منبع کار «آکادمیکی» آقای دالریمپل، سه منبع از نشریه مدافع نازی هرست و پنج منبع از انتشارات راست‌های مک‌کارتی (۱۹۴۹-۱۹۵۳) هستند. هم‌چنین دالریمپل در ادامه کارش، از دو نویسنده فاشیست، یک خائن اوکرائینی و یک روسی دست راستی مهاجر، دو عضو سازمان سیا و یک خبرنگار طرفدار هیتلر، نقل کرده است. تعداد زیادی از این اطلاعات مبهم نیز از «خارجی‌های نا شناخته» مقیم روسیه» به دست آمده‌اند.

پائین‌ترین حدسیات از قربانیان سال ۱۹۳۳ از دو خبرنگار آمریکائی است که در مسکو کار می‌کردند. این دو به وظیفه شناسی در کار معروفند: رالف بارنس [Barnes] از نیویورک هرالد تریبون (New York Herald Tribune) گزارش ۱ میلیون و والترا دورانتی [Duranty] از نیویورک تایمز گزارش ۲ میلیون قربانی را می‌دهند.

دو پروفیسور در کمک به نازی‌های اوکرائینی شتاب می‌کنند

رئیس جمهور آمریکا ریگان در سال ۱۹۸۳ برای این که بتواند زیربنای لشگر کشی ضد کمونیستی و مسابقات دیوانه‌وار تسلیحاتی‌اش را توجیه کند، از کارزار بزرگ «پنجاهمین سالگرد کشتار قحطی در اوکراین» پشتیبانی کرد. برای این که فشار سرکوب همه جانبه‌ای که غرب را تهدید می‌کند، به نمایش گذاشته شود، مدارکی لازم بود که نشان دهند، کمونیسم یعنی کشتار ملت‌ها. این مدارک توسط نازی‌ها و خیانتکاران تهیه شدند و زیر سایه دو پروفیسور اوتوریته آمریکائی قرار گرفتند: جیمز ا. میک [Mace] از هاروارد، یکی از نویسندگان کتاب «قحطی در اوکراین شوروی» و دیگری والتر دوشنیک [Dushnyck] نویسنده کتاب «پنجاه سال پیش: هولوکاوست قحطی در اوکراین، ترور و فلاکت به عنوان ابزارهای امپریالیسم روسیه شوروی» با مقدمه دانا دالریمپل.

در کتاب منتشره از هاروارد ۴۴ تصویر از «قتل عام قحطی» در سال‌های ۱۹۳۲-۱۹۳۳ وجود دارد. ۲۴ عدد آن از ۲ کتاب نازی نوشته لاون‌هایمر [Laubenheimer] است که اکثر عکس‌ها را از دیتلوف اقتباس کرده است و تمام نوشتارهایش را با نقل قولی از کتاب هیتلر «نبرد من» آغاز می‌کند:

«اگر یهودی به یاری بیان اعتقادات مارکسیستی‌اش بر خلق‌های این جهان پیروز شود، آنگاه تاج‌اش تاج مردگان خواهد بود و این کُره دوباره به مانند میلیون‌ها سال پیش خالی از انسان در آسمان‌های دور گشت خواهد زد».

تمام عکس‌های لاوبن‌هایمر (Laubenheimer-Ditloff) جعلی هستند. آن‌ها یا در جریان جنگ جهانی اول و یا در دوران گرسنگی سال‌های ۱۹۲۲-۱۹۲۳ برداشته شده‌اند.^{۳۱۹}

پروفسور دوم، دوشنیک، در سال‌های ۳۰ به عنوان کادر فعال سازمان ناسیونالیستی اوکرائینی گوش به فرمان فاشیست‌ها، شناسائی شده است.

برآورد علمی

دوشنیک برای شمارش تعداد «کشته شدگان قحطی» یک روش علمی اختراع کرده است که آقای میک کار او را پی می‌گیرد:

«بر مبنای اطلاعات سرشماری سال ۱۹۲۶.... و اطلاعاتی که از سرشماری ۱۷ ژانویه ۱۹۳۹ حاصل شده.... و همچنین متوسط رشد سالانه پیش از اشتراکی کردن (۲,۳۶٪)، می‌توان به این نتیجه رسید که در مقطع زمانی بین این دو سرشماری ۷۵۰۰۰۰۰ انسان در اوکراین ناپدید شده‌اند».^{۳۲۰}

این محاسبات مطلقاً بی ارزش هستند

جنگ جهانی اول، جنگ‌های داخلی و قحطی بزرگ سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۲۲ باعث کاهش تعداد متولدین گردید. از آن جایی که این نسل جدید با محاسبه از ۱۹۳۰ حدوداً ۱۶ ساله است، یعنی قابلیت زاد و ولد دارد، نتیجتاً می‌بایست در سال‌های ۳۰ تعداد متولدین کاهش نشان دهد. هم چنین آزادی سقط جنین سال‌های ۳۰ باعث پایین آمدن تعداد متولدین گردید، تا به آن اندازه که برای تضمین رشد جمعیت، از سال ۱۹۳۶ بالاجبار از این روش جلوگیری شد.

مشخصه سال‌های ۱۹۲۹-۱۹۳۳ درگیری‌های شدید و بزرگیست که در بعضی مواقع بواسطه قحطی تشدید می‌شد.

این چنین شرایط اقتصادی و اجتماعی‌ای نیز باعث کاهش نرخ تولد می‌گردد. علاوه بر آن، تعداد افرادی که به عنوان اوکرائینی ثبت شده بودند در پی ازدواج زن

۳۱۹- همان جا، صفحه ۶۱

۳۲۰- همان جا، صفحه ۷۰-۷۱

و مرد از ملیت‌های مختلف، تغییر کردند. و در خاتمه، مرزهای اوکراین سال ۱۹۳۹ نسبت به سال ۱۹۲۶ تغییر کرده بود. در اواخر سال‌های ۲۰ بین ۲ تا ۳ میلیون قزاق‌های کوبان وجود داشتند که در سال ۱۹۲۶ به عنوان اوکرائینی به حساب می‌آمدند ولی بعداً دوباره به عنوان روسی طبقه بندی شدند. تنها همین تغییر آخری ۲۵ تا ۴۰٪، قربانیان کشتار قحطی^{۳۲۱} محاسبه شده از طرف دوشنیک - میک را توضیح می‌دهد.

باید اضافه کرد که بر مبنای اطلاعات رسمی، رشد جمعیت در اوکراین بین سال‌های ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۹ حدود ۳۳۳۹۰۰۰ نفر برآورد شده است و در نقطه مقابل آن، رشد جمعیت یهودی تحت شرایط قتل عام واقعی سازمان داده شده نازی‌ها، قرار داشت.^{۳۲۲}

برای این که اعتبار «روش دوشنیک» را محک بزنیم، دو کلاس توتله نمونه‌ای را بررسی کرده است. در استان ساکچوان در کانادا در سال‌های ۳۰ مبارزات شدید مردم آغاز شد، که خونین سرکوب گردید. توتله می‌خواست تعداد قربانیان «قتل عام» توسط ارتش بورژوازی کانادا در آن استان را محاسبه کند.

تعداد جمعیت در سال ۱۹۳۱:	۹۲۱۷۸۵
نرخ رشد جمعیت از ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۱:	۲۲٪
برآورد جمعیت در سال ۱۹۴۱:	۱۱۲۴۵۷۸
تعداد واقعی جمعیت در سال ۱۹۴۱:	۸۹۵۹۹۲
تعداد قربانیان قتل عام:	۲۲۸۵۸۶
قربانیان در استان از ۱۹۳۱:	۲۵٪

هر انسان با شعوری این «متد علمی» را که در کانادا اتخاذ شده، مسخرگی بین دو پرده نمایش تلقی خواهد کرد. در رابطه با اتحاد شوروی این متد به طور وسیعی در نشریات راست‌ها به عنوان مدرک «ترور استالینیستی» مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۳۲۱- همان جا، صفحه ۷۱

۳۲۲- همان جا، صفحه ۷۴

سوء استفاده تهوع‌آور از هنر فیلم

کارزار تحریک آمیز «قتل عام قحطی» که توسط نازی‌ها در سال ۱۹۳۳ آغاز گردید، نیم قرن بعد در سال ۱۹۸۳ با فیلم خرمن ناامیدی (Harvest of Despair)، تهیه شده برای اقشار وسیع، و در سال ۱۹۸۶ با انتشار کتاب خرمن اندوه (Harvest of Sorrow) از روبرت کنکووست، برای روشنفکران، به اوج خود رسید.

فیلم خرمن ناامیدی (Harvest of Despair) در مورد «قتل عام» در اوکراین و فیلم The Killing Fields (میادین کشتار) درباره «قتل عام در کامبوج» مهم‌ترین آثار طرفداران ریگان بودند تا مردم را متقاعد کنند که کمونیسم یعنی «قتل عام». فیلم خرمن ناامیدی در سال ۱۹۸۵ در بیست و هشتمین فستیوال بین‌المللی فیلم و تلویزیون در نیویورک برنده مدال طلا شد.

گزارشات شاهدان «قتل عام» که در این فیلم نشان داده می‌شود، به نازی‌های آلمان و خائنین آن زمان متعلق است. اولین شاهد، استپان اسکرپینیک است که هنگام تصرف آلمان‌ها، مدیریت نویسندگی روزنامه نازی ولین [Volyn] را به عهده داشت. در عرض سه هفته این مرد به لطف ادارات هیتلر، از موقعیت این جهانی به جایگاه اسقف کلیسای ارتودوکس اوکراین عروج نمود و به نام «اخلاق مسیحی» برای یک نظم جدید در طبل تبلیغاتی‌اش می‌کوبید. او با پایان جنگ، به آمریکا فرار کرد. شاهد دیگر، هانس فان هروارث [Von Herwarth] آلمانی است، که در اتحاد شوروی در اداره جذب اسیران جنگی شوروی برای ارتش ژنرال ولاسکو، کار می‌کرد.

هم وطن او، آندور هنکه [Henke]، نیز که در فیلم ظاهر می‌شود، یک دیپلمات نازی بود.

برای مصور کردن «قتل عام قحطی» سال‌های ۱۹۳۲-۱۹۳۳، نویسندگان فیلم فوق، از فیلم‌هائی که صحنه‌های جاری ۱۹۱۷ را نشان می‌هند، صحنه‌هائی از فیلم قطار گرسنگان ۱۹۲۲، انبار اسلحه ۱۹۲۹ و فیلم «محاصره لنین‌گراد» که در جریان جنگ جهانی دوم تهیه شده بود، استفاده کرده‌اند.

مارکو کارینیک [Carynnik]، که طراح این فیلم بود و تحقیقات را نیز هدایت می‌کرد، در ۱۹۸۶ در یک توضیح علنی، به این جعلیات به خاطر اعتراضات آشکار مطروحه، اعتراف کرد:

«هیچ بخشی از آرشیو این فیلم از دوران قحطی اوکراین نیست، و صحنه‌های بسیار اندکی از ۱۹۳۲-۱۹۳۳ هستند که می‌توان اصالت آن‌ها را ثابت کرد. تصاویر غم‌انگیز یک دختر لاغر در آخر فیلم، که به عنوان تبلیغات و موادی برای همدردی استفاده

شده‌اند، مربوط به قحطی سال‌های ۱۹۳۲-۱۹۳۳ نیستند». «من گوشزد کردم که این نوع عدم تطابق مجاز نیست». او در یک مصاحبه توضیح می‌دهد که «اما کسی نمی‌خواست حرف مرا گوش کند»^{۳۲۳}

Harvest of Sorrow (خرمن اندوه) کنکووست و بازگشت مجدد نازی‌های اوکرائینی

در ژانویه ۱۹۷۸ داوید لای [Leigh] در لندن در گاردین مقاله‌ای افشاگرانه‌ای منتشر کرد که در آن نشان می‌داد، روبرت کنکووست برای اداره‌ی جعل اطلاعات، با نام رسمی (IRD) «Information Research Department»، متعلق به سازمان جاسوسی انگلیس، کار می‌کرده است. در سفارت انگلستان مأمورین اداره جعل اطلاعات (IRD) وظیفه داشتند، «جعلی‌ترین» اطلاعات را تا حدی که ممکن است در اختیار خبرنگاران و شخصیت‌های جامعه قرار دهند. داوید لای تأیید می‌کند که «روبرت کنکووست در خدمت اداره جعل اطلاعات قرار داشت. او تا سال ۱۹۵۶ برای وزارت خارجه کار کرده است»^{۳۲۴}.

بر مبنای پیشنهاد اداره جعل اطلاعات کنکووست کتابی درباره اتحاد شوروی نوشت. یک سوم تعداد کتاب‌ها را Praeger که با درخواست سازمان سیا کتاب منتشر می‌کرد و می‌فروخت، خریداری کرد. کنکووست در ۱۹۸۶ در کارزار تحریک آمیز ریگان سهم قابل توجهی داشت. این کارزار می‌بایست مردم آمریکا را با ایده اشغال ایالات متحده توسط ارتش سرخ، بسیج کند. عنوان کتاب کنکووست چنین بود: «چه باید کرد، اگر روس‌ها بیایند: یک راهنمایی برای زنده ماندن».

کنکووست در کتابش به نام «ترور بزرگ» نوشته‌ی سال ۱۹۷۳، تعداد تخمینی جان باختگان اشتراکی کردن سال‌های ۱۹۳۲-۱۹۳۳ را بین ۵ تا ۶ میلیون برآورد می‌کند، که نصف آن در اوکراین بوده است. دقیقاً ۱۰ سال بعد، در سال‌های ریگان، کنکووست بر آن شد که به لحاظ هیستری ضد کمونیستی موجود، وضعیت قحطی را تا سال ۱۹۳۷ گسترش دهد و «تخمین‌های» خود را تا ۱۴ میلیون جان باخته بالا ببرد.

کتاب منتشر شده خرمین اندوه در سال ۱۹۸۶، تاریخ نگاری جعلی آکادمیستی آمریکائی است و حاوی مطالبی است که دست راستی‌های رادیکال اوکرائین از سال‌های ۳۰ به بعد از آن صحبت می‌کردند. کنکووست مدعی است، راست‌های رادیکال

۳۲۳- همان جا، صفحه ۷۸-۷۹

۳۲۴- همان جا، صفحه ۸۶

اوکرائینی مبارزات «ضد آلمانی و ضد شوروی» را پیش برده‌اند، دروغی که او آن را محکم چسبیده و تکرار می‌کند، اختراع دستجات جنائی‌ای است که بعد از شکستشان تلاش می‌کردند به آمریکا مهاجرت کنند. در بررسی تاریخ اوکرائین، کنکووست اشغال نازی‌ها را با یک جمله چنین یادآوری می‌کند: مرحله‌ای بین دو موج ترور سرخ! ۳۲۵ او از توصیفات خود، ترور ددمنشان‌های را، که فاشیست‌های اوکرائینی در زمان اشغال این کشور توسط آلمان‌ها، اعمال کردند، به طور کامل می‌زداید. او از صفوف آنها بهترین اطلاعات خود را در رابطه با «قتل عام قحطی» بیرون می‌کشد.

رومان شوخویچ، گردان بلبل را که ملغمه‌ای از اوکرائینی‌های ناسیونالیست در لباس نظامی آلمانی بودند، فرماندهی می‌کرد. گردان او در ۳۰ ژوئن ۱۹۴۱ در Lwow هفت هزار یهودی را در عرض سه روز کشتار کرد. در ۱۹۴۳ شوخویچ فرمانده ارتش شورشیان اوکرائینی استپان باندر را گردید، که بعد از جنگ آدم‌هایش ادعا کردند، علیه آلمان‌ها و سرخ‌ها جنگیده‌اند. ۳۲۶

جعلی بودن همه گزارشات درباره مبارزات این آدم‌ها علیه آلمان‌ها، ثابت شده است. آن‌ها مدعی هستند که رئیس ستاد ارتش SA [گروه ضربت، شبه نظامیان حزب نازی]، ویکتور لوتسه [Lutze] را با تیر زده‌اند. اما او در تصادف ماشین نزدیکی‌های برلن جانش را از دست داد. آن‌ها مدعی اند که در تابستان ۱۹۴۳ در ولنیا [Wolnia] علیه ۱۰ هزار سرباز آلمانی جنگیده‌اند. رویین آینستاین [Ainsztein] تاریخ شناس، ثابت کرده است که در جریان این نبرد ۵۰۰۰ ناسیونالیست اوکرائینی کنار ۱۰ هزار سرباز آلمانی در یک محاصره تهاجمی بزرگ، علیه ارتش پارتیزانی بلشویک معروف، آلکسی فدورف [Fedorow]، و کشتار پارتیزان‌ها، شرکت کردند. ۳۲۷

«باندهای ارتش شورشی اوکرائینی، تحت نام باندریست‌ها، خطرناکترین و بیرحم‌ترین دشمنان یهودیان رسته ازمرگ، دهقانان و مهاجران لهستانی و همه پارتیزان‌های ضد ارتش آلمان بودند». ۳۲۸

هنگ ۱۴ SS مسلح کالیتسین یا هنگ هالیشینا، در ماه مه ۱۹۴۳ تشکیل گردید. کوپیوویچ [Kupijowitsch]، رهبر سازمان ناسیونالیستی اوکرائینی متمایل به ملنیک [Melnik]، در بیانیه‌اش به اوکرائینی‌ها برای ورود به این تشکیلات می‌گوید:

۳۲۵- روبرت کنکووست, Harvest of Sorrow, اثر یاد شده، صفحه ۳۳۴

۳۲۶- توتله، اثر یاد شده، صفحه ۱۰۵

۳۲۷- همان جا، صفحه ۱۱۳

۳۲۸- همان جا، صفحه ۱۱۳

«اکنون آن لحظهء موعود فرارسیده است که در آن خلق اوکرائین مجدداً این شانس را دارد که اسلحه در دست علیه، وحشتناک‌ترین دشمن، بلشویسم یهودیان مسکو، بجنگد. رهبر امپراطوری بزرگ آلمان اجازه ایجاد واحدهای مجزای داوطلبان اوکرائینی را داده است».^{۳۲۹}

پیش‌تر نازی‌ها حاکمیت مستقیم خودشان را بر اوکرائینی‌ها تحمیل می‌کردند و برای متحدین اوکرائینی خود استقلالی قائل نمی‌شدند. رقابت بین فاشیست‌های آلمانی و اوکرائینی اساس ادعای بعدی ناسیونالیست‌های اوکرائینی یعنی اسطوره «عملیات علیه آلمانی‌ها» را به وجود آورد. در ۱۹۴۳ به علت فشار ارتش سرخ، نازی‌های درحال عقب نشینی، تاکتیک خود را تغییر دادند و نقش بزرگ‌تری را برای باندهای آدم‌کش اوکرائینی پذیرفتند. تشکیل هنگ ۱۴ SS مسلح اوکرائینی، یک پیروزی برای «ناسیونالیسم اوکرائینی» به حساب آمد.

در ۱۶ ماه مه ۱۹۴۴ رئیس SS هیملر به هنگ کالیتسین به خاطر پاک کردن اوکرائین از یهودیان، تهنیت گفت. واسیل فریها [Veryha] سرباز کهنه‌کار هنگ ۱۴ SS مسلح و متمایل به ملنیک در سال ۱۹۶۸ نوشت:

«کارکنان جلب شده به هنگ به پشتیبانان ارتش شورشی اوکرائینی تبدیل می‌شدند. (...) مرکز فرماندهی نیز افرادش را به هنگ، جایی که آن‌ها آموزش نظامی می‌دیدند، می‌فرستاد. این امر ارتش شورشی را که در وطنش مانده بود، به ویژه فرماندهان و مربیان آن را (بعد از عقب نشینی آلمان‌ها) تقویت می‌کرد».^{۳۳۰}

با وجودی که سازمان ناسیونالیست‌های اوکرائینی متمایل به ملنیک و ارتش شورشی، باند ریست‌ها، رقیب هم بودند و گاهی علیه همدیگر مسلحانه می‌جنگیدند، خواهیم دید که چگونه این دو تحت رهبری نازی‌های آلمانی بر ضد کمونیست‌ها با دشمن همکاری می‌کردند.

شولتس [Scholze]، افسر نازی در دادگاه نورنبرگ گفت: «رئیس پدافند، کاناریس [Canaris] دستوراتی برای برپائی شبکه مخفی جهت پیشبرد مبارزه بر ضد اتحاد شوروی در اوکرائین صادر کرد. (...) لذا مخصوصاً جاسوسان کارآمدی برای رهبری جنبش ناسیونالیستی اوکرائین در آن جا نگهداشته شدند».^{۳۳۱} در اینجا لازم به یاد آوری

۳۲۹- همان جا، صفحه ۱۱۵

۳۳۰- همان جا، صفحه ۱۱۸

۳۳۱- همان جا، صفحه ۱۱۸

است، که گروه تروتسکیستی ا. ماندل [E. Mandel] هنوز هم از مبارزه مسلحانه «ضد استالینیستی» ای پشتیبانی می‌کند که دارودسته نازی تشکیلات اوکرائینی‌های ناسیونالیست از سال ۱۹۴۴ تا ۱۹۵۲ به پیش می‌بردند.

جان لوفتوس [Loftus] یکی از کارمندان مسئول بخش دادگستری خدمات تحقیق ویژه در جریان جنگ ماموریت داشت، نازی‌هایی را که سعی می‌کردند غیر قانونی وارد آمریکا شوند، شناسائی کند. او در کتابش «The belarus Secret» (راز روس سفید) تأیید می‌کند که بخش او از ورود نازی‌های اوکرائینی به ایالات متحده جلوگیری می‌کرد. اما فرانک ویسنر [Wisner]، که دایره هماهنگی سیاسی یکی از سازمانهای اطلاعاتی را رهبری می‌کرد، به طور سیستماتیک نازی‌های سابق اوکرائینی، کروآتی و مجارستانی را آزاد گذاشته بود. او که بعدها نقش مهمی در رأس سازمان سیا ایفا کرد، می‌نویسد:

«سازمان ناسیونالیست‌های اوکرائینی و سازمان پارتیزانی (sic!) برپاشده در سال ۱۹۴۲ و همچنین ارتش شورشی اوکرائینی، بر ضد آلمانها و روس‌های شوروی به سختی جنگیده‌اند». در اینجا دیده می‌شود که سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا با پایان جنگ سریعاً قصه پردازی‌های منتشره از جانب نازی‌های اوکرائینی را با این هدف قاپیده‌اند تا این ضد کمونیست‌ها را در مبارزه مخفی علیه اتحاد شوروی به کارگیرند.

جواب لوفتوس [Loftus] به ویسنر:

«این کاملاً غلط است. US- Counter Intelligence Corps (یکی از سازمان‌های ضد جاسوسی آمریکا - مترجم فارسی) مأموری دارد، که در ۱۱ جلد کامل، کارت‌های مخفی داخلی و اوراق سازمانی ناسیونالیست‌های اوکرائینی (باندرا) را عکس برداری کرده است. این مدارک به روشنی نشان می‌دهند، که اغلب اعضای آنها برای گشتاپو و یا اس اس: به عنوان پلیس، فرماندهاء اعدام، به دام انداز پارتیزان‌ها و کارمندان ادارات منطقه، کار می‌کرده‌اند».^{۳۳۲}

نازی‌های پیر اوکرائینی در آمریکا «مؤسسات تحقیقاتی» تأسیس کردند که از آنجا تفسیرات رویزیونیستی خود از تاریخ جنگ جهانی دوم را پخش می‌کنند. لوفتوس علاوه بر این متوجه شد که:

«این مؤسسات تحقیقاتی، که چیزی نبودند جز گروه پوشش برای افسران سازمان اطلاعاتی نازی‌های سابق، از طرف کمیسیون آمریکائی برای آزادی از بلشویسم، تأمین

مالی می‌شدند».^{۳۳۳}

«علیه هیتلر و علیه استالین» زیر این شعار پیروان گذشته هیتلر و سازمان سیا فعالیت‌های خود را هماهنگ کردند. برای مردم بی اطلاع و یا کم اطلاع فرمولبندی «علیه فاشیسم و علیه کمونیسم» می‌تواند به معنای وجود «راه سومی» جلوه کند. البته این طور نیست. این شعار، پیروان آلمان بزرگ که بعد از شکست نازی‌ها وحشت‌زده در حال فرار بودند و ادامه دهندگان آمریکائی آن‌ها را که هدف حاکمیت بر جهان را دارند، متحد می‌کرد. از آنجائی که هیتلر به گذشته تعلق دارد، راست‌های رادیکال آلمانی، اوکرائینی، کرواتی و دیگران خود را به اولترا راست‌های آمریکائی وصل کردند. آن‌ها نیروهایشان را علیه سوسیالیسم و اتحاد شوروی، که به هر حال بار اصلی جنگ ضد فاشیسم را بر دوش کشید، متحد کردند. آن‌ها در خدمت اهدافشان برای جلب همه نیروهای بورژوازی، با ادعای، سوسیالیسم بدتر است از نازیسم، سیلی از دروغ در مورد سوسیالیسم جاری نمودند. با فرمولبندی «علیه هیتلر و علیه استالین» با رفتاری کاملاً حساب شده و مودبانه به این سمت می‌روند که «جنایات» و «هولوکاست» استالین را به معرض نمایش بگذارند و بعد از آن کوتاه و مختصر جنایات مرگبار و هولوکاست هیتلر را انکار کنند. در ۱۹۸۶ سربازان قدیمی ارتش شورشی اوکرائین، همان‌هائی که ادعا می‌کردند «علیه هیتلر و علیه استالین» جنگیده‌اند، کتابی تحت عنوان: «چرا یک هولوکاست ارزش بیش‌تری از هولوکاست دیگر دارد؟» منتشر کردند. قلمزن آن یوری شوماتسکی [Schumatski] است که با اظهار تاسف از این که «مورخین رویزیونیست، وجود اطاق‌های گاز را انکار می‌کنند و معتقدند که کمتر از ۱ میلیون یهودی کشته و یا تحت تعقیب قرار گرفته‌اند»، می‌نویسد:

«بر مبنای توضیحات صهیونیست‌ها، هیتلر ۶ میلیون یهودی را کشته است. اما استالین با پشتیبانی دستگاه دولتی یهودی موفق شد ده بار بیش‌تر مسیحیان را کشتار کند».^{۳۳۴}

منابع فاشیستی کنکووست

کنکووست بدین جهت طرح تاریخی نازی‌های اوکرائینی را در قالب کتاب «خرمن اندوه» عرضه می‌کند، که اعضای سابق هنگ SS مسلح گالیسین [Galizien] و ارتش شورشی اوکرائینی مهم‌ترین منابعش را در رابطه با «قتل عام قحطی» در سال‌های

۳۳۳- همان جا، صفحه ۱۲۸

۳۳۴- همان جا، صفحه ۱۲۹

۱۹۳۳-۱۹۳۳ در اختیارش گذاشته بودند. مدرکی برای اثبات این مدعا: بخش اصلی قسمت دوازدهم خرمن اندوه با عنوان: «قحطی طوفان آسا به اطرافش تهاجم می‌کند»، در برگزیده لیست جالبی از ۲۳۷ مرجع است. با یک نگاه دقیق می‌توان درک کرد که به بیش از نیمی از مهاجرین دست راستی اوکراینی عطف داده شده و از کتاب بی ارزش فاشیست‌های اوکراینی، «اعمال سیاه کرملین» ۵۵ بار نقل قول شده است.

کنکووست در همان قسمت، ۱۸ بار از کتاب the ninth Circle (نهمین دایره) از اولکسا وروپای [Woropay]، نام برده است. این کتاب در سال ۱۹۵۳ توسط جنبش جوانان سازمان فاشیستی استپان باندرا منتشر شد. نویسنده شرح زندگی خودش را نیز ارائه می‌دهد ولی در جزئیات سال‌های ۳۰ در مورد کارهایی که در طول اشغال اوکراین توسط نازی‌ها انجام داده، سکوت می‌نماید. گذشته نازی‌اش در حافظه‌اش نمانده است. او شرح زندگی‌اش را دوباره از سال ۱۹۴۸ ادامه می‌دهد و آن هم از مونیخ، جایی که پناهگاه بسیاری از فاشیست‌های اوکراینی بود. او در آنجا با بسیاری از اوکراینی‌ها در مورد قتل عام ناشی از قحطی سال‌های ۱۹۳۲-۱۹۳۳ مصاحبه کرده است. هیچ «شاهدی» شناخته شده نیست. چیزی که به یک اثر خصوصیت علمی می‌دهد، در اینجا موجود نیست. هیچ شهادی درباره فعالیتش در هنگام جنگ حرفی نمی‌زند، چیزی که، این فرض را ممکن می‌سازد که آن‌ها نازی‌های فراری اوکراینی‌ای هستند، این است که «حقیقت درباره استالینیسم به آنها الهام شده است».^{۲۳۵}

کنکووست از بل، که با پلیس آمریکا همکاری می‌کرد و در هرست پرس فاشیستی مطلب می‌نوشت، ۵ بار نقل قول آورده است.

۶ بار از کرافچنکو [Krawtschenko] مهاجر ضد کمونیست، ۵ بار از لف کولف مهاجر روسی نام برده و به داستانی از گروسمن [Grossman] نیز که به عنوان مرجع علمی جای خوبی را در این کتاب اشغال کرده، ۱۵ بار رجوع شده است.

کنکووست از مصاحبه‌های پروژهء Refugies (پروژه پناهنده) در هاروارد که از طرف CIA تامین مالی می‌شود، نقل قول می‌آورد. او همچنین از کمیسیون کنگره درباره تهاجم کمونیسم مربوط به زمان مک‌کارتی و کتاب نازی اوالد آمنده از سال ۱۹۳۶ نقل می‌کند. کنکووست ۵ بار به اگون لیونس و ویلیام چمبرلین که در کمیته رهبری CIA در ایستگاه رادیوئی لیبرتی بودند، رجوع می‌کند.

در صفحه ۲۴۴ به یک آمریکائی ارجاع می‌دهد که در یک روستای ۳۰ کیلومتری

جنوب کیف آدم‌های گرسنه‌ای را دیده است: «در یک کلبه آنها چیز کثیف غیر قابل توصیفی را برای خوردن می‌پختند». منبع نقل قول:

New York evening Journal هیجده فوریه ۱۹۳۳. در واقع این مربوط به مقاله توماس والکر در هرست پرس ۱۹۳۵ است. کنکووست مخصوصاً تاریخ انتشار روزنامه را تغییر داده تا با اظهارات در مورد گرسنگی سال ۱۹۳۳ منطبق گردد. کنکووست به هیچ ترتیب آمریکائی‌ها را خوشنام نمی‌کند. او در وحشت است، مبادا بعضی خوانندگان به خاطر بیاورند که توماس والکر جعل کننده‌ای بود، که هیچ گاه وارد اوکرائین نشده بود. کنکووست یک جعل کننده است. او برای این که بتواند استفاده از کتاب‌های نوشته شده توسط مهاجرین را، با تمام شایعات و بدگوئی‌های درون آن‌ها، توجیه کند، چنین می‌گوید:

«بنابراین حقیقت می‌تواند فقط در شکل بدگوئی فیلتر شود» و «این در ارتباط با مسئله سیاسی، با وجود این که اشتباه ناپذیر نیست ولی به عنوان منبع صدای مردم، ارزش دارد».^{۳۳۶}

و این دقیقاً به معنای ارتقاء دادن اخبار غلط، اطلاعات نادرست، دروغ‌های فاشیستی به سطح درجات علمی است.

علل قحطی در اوکرائین

واقعا، در سال‌های ۱۹۳۲-۱۹۳۳ انسان در اوکرائین گرسنگی می‌کشید. علت عمده آن مبارزه شدید مرگ و زندگی بود که راست‌های رادیکال علیه سوسیالیسم و اشتراکی کردن کشاورزی پیش گرفته بودند.

در سال‌های ۳۰ اولترا راست‌ها در همراهی با پیروان هیتلر از عنوان «ایجاد آگاهانه قحطی برای نابودی مردم اوکرائین» سوء استفاده کامل کردند. بعد از جنگ جهانی دوم آن‌ها این تبلیغ را با هدف پوشاندن جنایات نازی‌ها و بسیج نیروهای غرب علیه کمونیسم، «به کار گرفتند».

در اوایل سال‌های ۵۰ واقعیت نابودی ۶ میلیون یهودی در وجدان جهانی حک شد. اولترا راست‌های تمام کشورها به تعداد بیش‌تر قربانی «ناشی از ترور کمونیستی» احتیاج داشتند. در ۱۹۵۳، سال قدرت نمائی مک‌کارتیسم، به عیان دیده می‌شد که چگونه بر تعداد انسان‌های جان باخته در ۲۰ سال پیش در اوکرائین جهش‌وار افزوده می‌شود. از

۳۳۶- آرش گتی [Getty]، ریشه‌های پاکسازی بزرگ، صفحه ۵

آنجائی که یهودی‌ها آگاهانه و حتی به طریق علمی به قتل رسیده بودند، پس می‌بایست «قتل عام» مردم اوکرائین شکل نسل کشی بی رحمانه‌ای به خود بگیرد. به این ترتیب رادیکال‌های راست که با اعتقاد راسخ هولوکاوست یهودیان را انکار می‌کردند، هولوکاوست اوکرائینی را اختراع نمودند!

دوران گرسنگی سال‌های ۱۹۳۲-۱۹۳۳ در اوکرائین چهار عامل داشت. قبل از هر چیز نتیجه جنگ داخلی واقعی‌ای بود که کولاک‌ها و عناصر مرتجع علیه اشتراکی کردن کشاورزی دامن زده بودند. فردریک شومن [Schuman] در همین زمان، به عنوان توریست به اوکرائین سفر کرد. بعدها به عنوان پروفیسور در کالج ویلیام در سال ۱۹۵۷ کتابی درباره اتحاد شوروی منتشر نمود. او در این کتاب از قحطی صحبت می‌کند:

«اپوزیسیون (کولاک‌ها) در مرحله اول در شکل کشتار دام‌های موجود و اسب‌ها ظاهر شدند. حیوانات نمی‌بایست اشتراکی شوند. نتیجه این کار ضربه سختی بود بر کشاورزی شوروی، زیرا اغلب گاوها و اسب‌ها متعلق به کولاک‌ها بودند. بین سال‌های ۱۹۲۸-۱۹۳۳ تعداد اسب‌های موجود از ۳۰ میلیون به کم‌تر از ۱۵ میلیون تنزل یافت. از ۷۰ میلیون گاو که ۳۱ میلیون آن ماده بودند ۳۸ میلیون باقی ماندند که ۲۰ میلیون آن گاو ماده بود. موجودی گوسفندان و بزها از ۱۴۷ میلیون به ۵۰ میلیون و خوکهای خانگی از ۲۰ به ۱۲ میلیون کاهش یافتند. کشاورزی شوروی در سال ۱۹۴۱ هنوز نتوانسته بود این کمبود وحشتناک را جبران کند. (...) بعضی کولاک‌ها مسئولین را به قتل رساندند، اموال عمومی را آتش زدند و حتی محصول و بذر خود را آتش زدند. تعداد زیادی از کشت و برداشت محصول خودداری کردند، شاید با این اعتقاد که ادارات کوتاه بیایند و از این رو به هر حال تغذیه تامین گردد. پی آمد آن، قحطی سال‌های ۱۹۳۲-۱۹۳۳ بود. در نشریات نازی آلمان و همچنین در آمریکا در اوراق هرست گزارشات غمناک و غالباً تخیلی، منتشر می‌شد. (...) «قحطی» در فاز بعدی نتیجه کمبود مواد غذایی با وجود کم شدن بذر و برداشت نبود، بلکه نتیجه درخواست ویژه غله در اوایل سال ۱۹۳۲ با در نظر داشت جنگ وحشتناک با ژاپن نیز بود. اغلب قربانیان کولاک‌هایی بودند که یا از کار بر زمین‌هاشان امتناع می‌کردند و یا محصولاتشان را نابود کرده بودند.»^{۳۳۷}

جالب است که بدانیم، این گزارش مستند در مقاله‌ای از ایزاک مازپا [Mazepa]، رئیس جنبش ناسیونالیست‌های اوکرائین و نخست وزیر سال ۱۹۱۸ پتلیورا، [رئیس جمهور اوکرائین] که در سال ۱۹۳۴ منشر شده، تایید گردیده است. مازپا از این که راست‌های

اوکراین موفق شدند در کار کشاورزی در یک سطح وسیع خرابکاری کنند، به خود می‌بالد.

«در ابتدا نا آرامی در کلخوزها براه افتاد و از آن گذشته مسئولین کمونیست و یاران آن‌ها کشته شدند. بعداً یک سیستم مقاومت غیر فعال با هدف پایمال کردن سیستماتیک کاشت و داشت و برداشت زمین‌های بلشویک‌ها سازمان داده شد. همه جا دهقانان به مقاومت منفی دست می‌زدند اما در اوکراین این امر خصوصیت یک مبارزه ملی به خود گرفت. اپوزیسیون مردم اوکراین، برنامه تحویل ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ را نابود کرد. فاجعه ۱۹۳۲ سخت‌ترین ضربه‌ای بود که بر اوکراین سوسیالیستی بعد از سال‌های گرسنگی ۱۹۲۱-۱۹۲۲ وارد می‌آمد. برنامه‌های زمان کشت چه در پائیز و چه در بهار انجام نشد. همه زمین‌ها بایر مانده بودند. از آن گذشته در سال قبل در بعضی جاها، به ویژه در جنوب، برداشت کاملاً انجام نگردید، ۲۰، ۴۰ و حتی تا ۵۰٪ گندم‌ها به ساقه ماندند. یا هیچ کاری صورت نگرفت و یا غله‌ها هنگام جدا کردن از کاه، نابود شدند».^{۳۳۸}

دومین علت قحطی، خشکسالی بود که پهنه وسیعی از اوکراین را در سال‌های ۱۹۳۰، ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ در خود گرفت. میک از دانشگاه هاروارد معتقد است که این قصه‌ایست که شوروی اختراع کرده است. البته یکی از مورخین اصلی ناسیونالیست میشائیل خروشفسکیج [Chruschewskij] در رابطه با سال ۱۹۳۲ در کتاب تاریخ اوکراین، می‌گوید:

«این خشکسالی جدید هم زمان شد با هرج و مرج کشاورزی».^{۳۳۹}

پروفسور نیکولایوس ریاسنوفسکیج [Rjasnowskij] که در مرکز تحقیقات روسی هاروارد، درس می‌داد، می‌نویسد: در سال ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ خشکسالی حاکم بود. و پروفسور میشائیل فلورینسکی [Florinsky] در جریان جنگ داخلی ضد بلشویکی، متوجه می‌شود که:

«خشکسالی شدید سال‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۳۱ به ویژه در اوکراین موقعیت کشاورزی را مشکل کرده و شرایط را برای نزدیک شدن قحطی فراهم نموده است».^{۳۴۰}

سومین علت: تاثیر مشکل ساز هجوم تیفوس در اوکراین و شمال قفقاز بود. هانس بلومنفلد [Blumenfeld] مهندس معروف کانادائی در رشته ساختمان، که در دوران

۳۳۸-۹۴ همان جا، und, Sidney and Beatrice Webb, Soviet Communism: a new Civilisation? ۲۴۷ صفحه، اثر یاد شده،

۳۳۹-Tottle, اثر یاد شده، صفحه ۹۱

۳۴۰- همان جا، صفحه ۹۲

قحطی در اوکراین در شهر Makajewka زندگی می‌کرد، می‌نویسد:
 «بدون تردید قحطی قربانیان زیادی گرفت. من هیچ مدرکی برای ارزیابی تعداد قربانیان در اختیار ندارم. (...) احتمالاً بیش‌تر مرگ و میر این سال از بیماری مسری تیفوس، تب اعصاب و اسهال، ناشی شده است. در مایایفکا [Majajewka] غالباً بیماری‌ها از طریق آب سرایت می‌کردند. من هم خیلی کوتاه تب اعصاب را از سر گذراندم.»

هورسلی گانت، مردی که مخترع ۱۵ میلیون قربانی احتمالی قحطی بود، - ۶۰٪ از ۲۵ میلیون جمعیت اوکراین در سال ۱۹۳۲- اقرار می‌کند که «اوج بیماری تیفوس با اوج قحطی هم زمان بود. (...) این غیر ممکن است که علت اکثر مرگ‌ها را از هم تفکیک کرد».. ۳۴۱

و بالاخره چهارمین علت را می‌بایست در آشفتگی‌ای جستجو کرد که بطور اجتناب ناپذیر از تغییر ساختار کشاورزی و تغییرات بسیار عمیق تمام مناسبات اقتصادی و اجتماعی به وجود آمده بود: بی‌تجربگی، شروع بدون تدارک، دستورات ناروشن و مغشوش، کمبود تدارکات، موضع چپ رادیکال اقشار جمعیت فقیر و بعضی مسئولین. تعداد قربانیان قحطی از ۱ تا ۲ میلیون معنی‌دار است. این ضایعه انسانی به طور گسترده‌ای در ارتباط با اپوزیسیون نرمش ناپذیر طبقه استثمارگر و همچنین تغییر سازماندهی و بسیج کشاورزی بر یک بنیان سوسیالیستی، قرار داشت. اما بورژوازی آن را به حساب استالین و سوسیالیسم می‌گذارد. تعداد ۱ تا ۲ میلیون جان داده باید با ۹ میلیون قربانی قحطی سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۲۱ مقایسه شود. قحطی‌ای که اساساً از دخالت نظامی ۸ قدرت امپریالیستی و پشتیبانی آن‌ها از دستجات ارتجاعی مسلح حادث شد.

قحطی بیش‌تر از زمان برداشت محصول در سال ۱۹۳۳ ادامه نیافت. اقدامات فوق‌العاده دولت شوروی برداشت موفقیت آمیز سال ۱۹۳۳ را تامین کرد. در فصل بهار ۳۵ میلیون کیلو گرم بذر، مواد غذایی و علوفه حیوانات به اوکراین فرستاده شد. سازماندهی و هدایت کلخوزها بهتر شد و هزاران تراکتور، ماشین‌های یدک کش و کامیون روانه آن جا شدند.

هانس بلومنفلد به طور منسجم در خاطرات‌اش، آنچه را که در زمان قحطی شاهد بوده، آورده است:

«تداخل فاکتورهائی (باعث آن بودند). در مرحله اول تابستان داغ و خشک ۱۹۳۲

در مناطق نیمه خشکی زده جنوب، که من در ویاتکا [Wjatka] شاهد بودم، محصولات را نابود کرد. سپس مبارزه برای اشتراکی کردن، کشاوری را به آشفتگی کشانید. اشتراکی کردن عملی نبود که با فرمان و یا قوانین بوروکراتیک انجام شود. بلکه خیلی بیش تر عبارت بود از اقدامات فقرا و دهقانان ترغیب شده از جانب حزب. جمعیت فقیری که با شغف به سلب مالکیت کولاک‌ها پرداختند، کم‌تر آمادگی برای سازمان‌یابی اقتصاد اشتراکی نشان دادند. در سال ۱۹۳۰ حزب به خاطر جلوگیری از درگیری‌های ایجاد شده و تصحیح اشتباهات، کادرهایی را به روستا فرستاد. (....) بعد از این که حزب در سال ۱۹۳۰ با احتیاط به انجام این امر پرداخت؛ تهاجم جدیدی را در سال ۱۹۳۲ آغاز کرد. نتیجه این که در سال ۱۹۳۲ اقتصاد کولاکی از تولید دست کشید، اقتصاد اشتراکی جدید نیز هنوز به برداشت تمام محصول نائل نیامده بود. با این تولید کشاورزی نا هم آهنگ، در درجه اول ضروریات صنعت شهری و نیروهای مسلح تامین می‌شد. از آنجائی که آینده مجموعه مردم و دهقانان به عنوان بخشی از مردم، تابع این نیروها بود، کار دیگری غیر از آن نمی‌شد انجام داد. (....) در سال ۱۹۳۳ به اندازه کافی باران بارید. حزب بهترین کادرها را جهت یاری به کار سازماندهی به کلخوزها فرستاد. آن‌ها با موفقیت قرین بودند. بعد از برداشت محصول سال ۱۹۳۳ شرایط به طور رادیکال با سرعتی غافل‌گیر کننده، بهتر شد و من این احساس را داشتم که ما گاری بسیار سنگینی را در سربالائی تند کوه می‌کشیم بدون آگاهی به توانائی در انجام موفق آن. اما ما در ۱۹۳۳ به قله رسیدیم و از آن به بعد توانستیم با سرعت فزاینده‌ای به پیش رویم.»^{۳۴۲}

هانس بلومنفلد به این مسئله تاکید دارد، که قحطی هم منطقه روسی در ولگای سفلی و هم قفقاز شمالی و هم اوکراین را فرا گرفت:

«این، «واقعیات» قتل عام اوکرائینی و موازی قرار دادن آن با هلوکاست تحقق یافته ضد یهود هیتلر را رد می‌کند. برای تمام کسانی که از کمبود ناامید کننده نیروی کار در شوروی مطلع بودند، این ایده که دولتمردان شوروی آگاهانه منابع اندکی را که موجود بود، کاهش دادند، بی معناست.»^{۳۴۳}

اوکراین تحت اشغال نازی‌ها

ارتش ژاپن در ۱۹۳۱ منچوری را اشغال کرد و درکنار نوار مرزی اتحاد شوروی

۳۴۲- همان جا، صفحه ۹۷

۳۴۳- همان جا، صفحه ۱۰۰

مستقر شد. هیتلر در سال ۱۹۳۳ به قدرت رسید.

برنامه تغییر ساختار صنعت و کشاورزی که در مقطع زمانی ۱۹۲۸ - ۱۹۳۳ در اتحاد شوروی اجرا گردید، به موقع حادث شد. فقط به شکرانه تحقق آن و به بهای بسیج کامل نیروها، مقاومت پیروزمندانه علیه نازی‌ها ممکن گردید.

طنز تاریخ: نازی‌ها دروغ‌های خود را درباره قتل عام اوکرائینی و شکننده بودن موقعیت سیستم اتحاد شوروی، باور کرده بودند. هینس هونه [Hohne] مورخ می‌نویسد: «دو سال جنگ خونین در روسیه، نه فقط تخیلات هر انسانی را فرو ریخت، بلکه دلایل بی رحمی نیز بود بر نادرستی افسانهء „آدم‌های نامتکامل“. از اوت ۱۹۴۲ در گزارش پارلمانی سازمان امنیت آلمان آمده است که در مردم کشور این احساس رشد می‌کند که قربانی خیال‌پردازی شده‌اند. تأثیر حاکم و وحشتناک حجم بالای اسلحه اتحاد شوروی، کیفیت تکنیکی و همچنین نیروی عظیم برآمده در این کشور در جریان صنعتی کردن، بر مردم، همه و همه در تقابل خشن با تصویر تا کنونی از اتحاد شوروی است. مردم از خود سؤال می‌کنند، که چگونه بلشویک‌ها قادر شدند همه این چیزها را تولید کنند؟»^{۳۴۴}

پروفسور آمریکائی ویلیام ماندل در ۱۹۸۵ نوشت: «در قسمت شرق، در منطقهء بسیار وسیع اوکراین، که از بیست سال پیش در نظام شوروی است، وفاداری حاکم و تقریباً عمومی است. (...) در آنجا نیم میلیون پارتیزان شوروی و ۴۰۵ میلیون سرباز از مردم اوکراین در ارتش شوروی بودند. اگر این ارتش از چنین بخش با اهمیت وسیعی جدا می‌شد، آشکارا تضعیف می‌گردید.»

رمان اسپرلاک [Szporluk] تاریخ نگار اقرار می‌کند، که «منطقه عملیاتی ناسیونالیسم متشکل اوکرائینی (...) به سرزمین قدیم لهستان یعنی گالیسین، محدود بود. در زمان اشغال لهستان جنبش فاشیستی اوکرائینی تا سال ۱۹۳۹ در آن جا پایه داشت.^{۳۴۵} دروغ هولوکاوست اوکرائینی از طرف پیروان هیتلر در چارچوب ایجاد آمادگی جهت تسخیر سرزمین اوکراین اختراع شد. به مجرد این که آن‌ها پا بر زمین اوکراین گذاشتند، „آزاد کنندگان“ فاشیست با شدیدترین مقاومت رو به رو شدند. آلكسیچ فیودورو [Alexej Fjodorow] یک گروه پارتیزانی را رهبری می‌کرد که در جریان جنگ “۲۵۰۰۰” نازی را بی اثر نمود. کتاب او „پارتیزان‌ها در اوکراین“ بسیار عالی رفتار مردم اوکراین را در مقابل نازی‌ها نشان می‌دهد. فقط می‌توان آن را به عنوان تقابلی با تمام

۳۴۴- همان جا، صفحه ۹۹

۳۴۵- همان جا، صفحه ۱۰۱

تهمات‌ها در رابطه با «قتل عام اوکرائینی» توسط استالین، قلباً پیشنهاد نمود.»^{۳۴۶}

۳۴۶– Alexei Ferodov, Partisans d'Ukraine, Ed, J'ai lu, Pris, 1966, publiziert mit dem Titel L'Obkom clandestin, les Editeurs F. reunis, 1951

قسمت ششم

مبارزه علیه بوروکراتیسم

تروتسکی واژه ننگین «بوروکراسی استالینیستی» را اختراع کرد. پیش از این، در زمان لنین او با این ادعا که «بوروکراتیسم تهدید می‌کند... تغییر ماهیت اپورتونیستی کم و یا زیاد گاردهای قدیمی را باعث می‌شود»، به سمت قبضه کردن قدرت حزب حرکت کرده بود.^{۳۴۷}

او به عنوان اپوزیسیون در ژوئیه ۱۹۲۶ در پلاتفرم‌اش عمدتاً «به شیوه هیولائی رشد بوروکراتیسم» حمله کرد.^{۳۴۸} تروتسکی همچنین بعد از شروع جنگ جهانی دوم، با فراخواندن خلق شوروی، به مبارزه علیه بوروکراسی استالینیستی همان طور که علیه بوروکراسی تزاری و بوژوازی عمل کردند، تحریکاتش را به اوج رساند.^{۳۴۹}

از «بوروکراسی» همیشه برای تحقیر سوسیالیسم استفاده شده است. ولی در این ارتباط با کمال تعجب می‌توان دریافت، که رهبران حزب بلشویک، پیش از همه استالین، کیروف [Kirov] و شدانف در طول سال‌های ۳۰ انرژی زیادی برای مبارزه علیه گرایش بوروکراتیک درون حزب و دستگاه دولتی صرف کرده‌اند.

درک حزب بلشویک از مبارزه علیه بوروکراسی کردن و بوروکراتیسم چگونه بوده است؟

ضد کمونیست‌ها علیه «بوروکراتیسم»

در وهله اول می‌بایست برای انسان مفهوم لغت روشن باشد. به مجردی که بلشویک‌ها قدرت را به دست گرفتند، راست‌ها از لغت «بوروکراسی» برای توصیف رژیم انقلابی و تحقیر آن، استفاده کردند. برای آدم‌های با گرایش راست، دست زدن به اقدامات سوسیالیستی و انقلابی، از همان قدم اول بد است و با لغت ویژه «بوروکراتیک» در همان ابتدا مورد ناسزا قرار می‌گیرد. منشویک‌ها در ۲۶ اکتبر ۱۹۱۷ دشمنی آشستی ناپذیرشان را علیه «بوروکراسی» بلشویکی، اعلام نمودند. آن‌ها

۳۴۷- تروتسکی، La lutte antibureaucratique, Band 1, Collection 10-18, EGR, پاریس،

۱۹۷۵، صفحه ۸۵

۳۴۸- همان جا، صفحه ۹۵

۳۴۹- همان جا، جلد ۲، صفحه ۳۰۲

گفتند: که این رژیم از یک «کودتای دولتی» سربرآورده و «سرمایه‌داری دولتی» را بر خلق تحمیل می‌کند. این تبلیغات، به طور روشن و موجز، سرنگونی دیکتاتوری پرولتاریا را که با تلاش حزب بلشویک برپا گردیده بود، هدف قرار می‌داد.

در سال ۱۹۲۲ بلشویک‌ها با توجه به تخریب نیروهای تولیدی در روستا و برای برپا نگه‌داری دیکتاتوری پرولتاریا، مجبور به عقب نشینی شدند و آزادی مبادله را برای دهقانان منفرد تضمین کردند. بلشویک‌ها می‌خواستند در روستا نوعی «سرمایه‌داری دولتی» ایجاد کنند، یعنی توسعه سرمایه‌داری کوچک با کنترل و احاطه شده توسط دولت (سوسیالیستی). در همین زمان نیز بلشویک‌ها به بوروکراسی اعلام جنگ دادند. آن‌ها علیه ادامه عادات برجای مانده از دستگاه کهنه‌ء بوروکراتیک و همچنین علیه گرایش همخوانی مسئولین جدید شوروی و کارمندان به آن عادات، مبارزه می‌کردند. در آن زمان منشویک‌ها امیدوار بودند که بتوانند به صحنه سیاسی بازگردند. آن‌ها جار می‌زدند: «ای بلشویک‌ها، شما اکنون علیه بوروکراسی هستید، و در همین لحظه اذعان دارید، که سرمایه‌داری دولتی را برقرار می‌کنید. ما منشویک‌ها همیشه این را گفته‌ایم. و در مقابل شما برحق بودیم».

لنین به آن‌ها چنین پاسخ داد:

«منشویک‌ها و سوسیال رولوسیونرها می‌گویند: «در انقلاب زیاده روی شده است. ما آن چه را که امروز شما می‌گوئید همیشه گفته‌ایم. به این جهت اجازه بدهید آن را بار دیگر تکرار کنیم». ما به آنها چنین جواب می‌دهیم: «به ما اجازه بدهید، شما را در مخمصه قرار دهیم. یا لطف می‌کنید و از بیان ایده‌هایتان صرف نظر می‌نمائید و یا می‌خواهید در این موقعیت که ما با شرایطی مشکل‌تر از زمان تهاجم گاردهای سفید دست به گریبانیم، ایده‌های سیاسی خود را بیان کنید. ببخشید، در این صورت ما با شما مثل ناجورترین و مضرترین عناصر باند گاردهای سفید، برخورد خواهیم کرد»^{۳۵۰}

آری، لنین با ضد انقلابیونی که، علیه به اصطلاح «بوروکراسی» مبارزه می‌کردند تا به طور واقعی رژیم سوسیالیستی را سرنگون کنند، همیشه با شدت لازم برخورد می‌کرد.

بلشویک‌ها علیه بوروکراتیک کردن

لنین و بلشویک‌ها همیشه علیه انحرافات بوروکراتیک، که در یک کشور عقب مانده، بطور اجتناب ناپذیر در دستگاه قدرت سوسیالیستی ظاهر می‌شود، مبارزه

انقلابی‌ای را پیش می‌بردند. برای لنین و بلشویک‌ها روشن بود که، دیکتاتوری پرولتاریا «از درون» نیز از طریق بوروکراسی دستگاه دولتی شوروی، مورد تهدید است.

بلشویک‌ها مجبور بودند بخشی از دستگاه دولتی قدیم تزاری را «به کار بگیرند» که دگرگون کردن آن، تحت شرایط بسیار مشکلی به ثمر می‌نشست و فقط بخشاً قابل تحقق بود. کار حزب و دولت در روستا نیز مشکلات بسیاری به وجود می‌آورد. بین سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۱ حزب ۱۰۴ میلیون عضو جدید پذیرفت. در بین این عده، بسیاری از جنبه‌های دانش سیاسی هنوز بیسواد بودند. آنها احساس انقلابی داشتند ولی دانش واقعی کمونیستی نداشتند. این امر باعث می‌شد که کولاک‌ها، افسران سابق تزاری و انواع مرتجعین موفق شوند به ساده‌ترین وجهی در حزب نفوذ کنند. آدم‌هائی با قدری استعداد سازماندهی بدون هیچ مشکلی در حزب پذیرفته می‌شدند. حزب با مشکل کمبود شدید کادر روبرو بود. بین سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۳ وزنه‌های حزب در روستا بسیار ضعیف بود و اعضای حزب تحت تاثیر دهقانان مرفه‌ای قرار داشتند که بر زندگی اقتصادی و روحی روستا مسلط بودند. همه این پیش شرط‌ها پدیده‌های تغییر ماهیت بوروکراتیک را بوجود می‌آورند.

اولین نسل دهقانان انقلابی در زمانی که علیه نیروهای ارتجاعی می‌جنگیدند، تجربیات جنگ داخلی را از سر گذراندند. روح فرماندهی - کمونیسم جنگی و صدور فرامین نظامی - همچنان به قدرت خود باقی بود. این، به احیای سبک کار بوروکراتیکی منجر شد که بسیار کم بر کار سیاسی صبورانه تکیه داشت. بر مبنای همه این دلایل، لنین و استالین مبارزه علیه بوروکراتیسم را همیشه به عنوان مبارزه‌ای جهت دفاع و پاکیزگی خط بلشویکی، به عنوان مبارزه علیه نفوذ ساختار اجتماعی قدیم و علیه طبقه استثمارگر سابق و ساختارش، مورد نظر داشتند.

تحت رهبری لنین و همچنین استالین، حزب آگاهانه به این امر توجه داشت که مصمم‌ترین، آموزش دیده‌ترین، دوراندیش‌ترین، فعال‌ترین انقلابیونی که فشرده‌ترین پیوند را با توده مردم دارند، در کمیته مرکزی و ارگان‌های رهبری حزب گرد آوری شوند. رهبری حزب در جریان ساختمان سوسیالیسم همیشه بر بسیج توده‌ها تکیه داشت. البته در سطوح بینابینی به ویژه در دستگاه‌های حزبی و دولتی جمهوری‌ها، مقام پرستان و اپورتونیست‌ها ساده‌تر می‌توانستند لانه کرده و خود را استتار نمایند. استالین تا زمانی که در رأس حزب بود، بر این تأکید داشت، که رهبری و پایه باید برای پیدا کردن رد پای بوروکراسی در بالا و پائین و طرد آن، خود را بسیج کنند. نظر استالین در سال ۱۹۲۸ در مورد خصوصیت خط اساسی حزب، چنین است:

«یکی از خطرناک‌ترین دشمنان پیشرفت امر ما بوروکراتیسم است. بوروکراتیسم در

تمام سازمان‌های ما حیات دارد. (...) بدترین چیز آن است که این مربوط به بوروکرات‌های قدیمی نیست، بلکه مربوط به بوروکرات‌های نوینی است که از قدرت شوراها طرفداری می‌کنند، حتی مربوط به بوروکرات‌هائیکست که در صف کمونیست‌ها جا دارند. **بوروکرات کمونیست خطرناک‌ترین نوع بوروکرات است.** چرا؟ زیرا او بوروکراتیسم خودش را با عضویت در حزب استتار می‌کند». استالین بعد از شمارش نمونه‌های ناجوری از بوروکرات‌ها، ادامه می‌دهد:

«چگونه موارد فضاخت بار زوال فرهنگی و تغییر کیفی اخلاقی را می‌توان توضیح داد؟ آنجائی که انحصار حزبی را تا حد مستهجنی اعمال کرده، صدای توده مردم را خفه کرده، دمکراسی درونی را کنار زده و بوروکراتیسم را اعمال نموده‌اند. تنها وسیله درمان این پدیده تهوع آور، اعمال کنترل سازمان داده شده از پایه توسط توده حزبی و رشد دمکراسی در حزب است. در آن جائی که خشم توده حزبی بر عناصر فاسد سمت می‌گیرد و زمانی که توده این امکان را می‌یابد که این آدم‌ها را بیرون اندازد، جای هیچ اعتراضی نیست. از انتقاد بالا، انتقاد از جانب کارگران و بازرسی دهقانی کمیته مرکزی صحبت می‌شود. طبیعتاً این امر خوب و درستی است.

البته مهم‌ترین مسئله در این لحظه، برآمدن یک موج بزرگ انتقاد عمومی از سوی پایه علیه بوروکراسی بویژه علیه اشتباهات کار ما است. (...) (فقط بدین ترتیب) می‌توان موفقیت‌هائی را در مبارزه به دست آورد و دفع بوروکراتیسم را متحقق ساخت».^{۳۵۱}

تقویت آموزش و پرورش سیاسی

برای این که بتوان علیه بوروکراتیسم مبارزه کرد، استالین و رهبری حزب بلشویک، در وهله اول آموزش و پرورش را تقویت کردند. به این ترتیب در اوائل سال‌های ۳۰ مدارس حزبی تأسیس شدند، که به مردم روستا که اغلب فاقد پایه‌ای‌ترین آموزش سیاسی بودند، شناخت‌های اساسی را آموزش می‌دادند. ماده درسی جهت اولین دوره آموزش سیستماتیک درباره تاریخ حزب به صورت کتابی که روی آن خیلی خوب کار شده بود، به نام **تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی**، توسط یاروسلاوسکی [Jaroslowski] در سال ۱۹۲۹ منتشر شد: در ۱۹۳۸ تحت رهبری استالین دومین کتاب: **تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویکی) دوره مختصر انتشار یافت.**

در سال‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۳ دوره‌های آموزش سیاسی بیش از پیش سازمان داده شدند. تعداد مدارس حزبی از ۵۲ هزار به ۲۰۰ هزار و تعداد محصلین از ۱ میلیون به ۴،۵

میلیون افزایش یافت. این تلاش چشمگیر با این نیت انجام می‌شد، که در این صدها هزار عضو جدید حزب حداقلی از همبستگی سیاسی به وجود آید.^{۳۵۲}

پاکیزه کردن مداوم حزب

یکی از پرارزش‌ترین شیوه‌ها در مبارزه علیه استحاله بوروکراتیک، بازرسی و کنترل و پاکسازی بود.

در ۱۹۱۷ تعداد ۳۰ هزار، در ۱۹۲۱ نزدیک به ۶۰۰ هزار، در ۱۹۲۹ تعداد ۱،۵ میلیون و در سال ۱۹۳۲ تعداد ۲،۵ میلیون نفر عضو حزب بودند.

بعد از هر موج بزرگ عضو گیری، رهبری حزب می‌بایست اعضای جدید را بررسی کند. اولین کمپین بررسی در سال ۱۹۲۱ تحت رهبری لنین انجام شد. در این جریان ۴۵٪ اعضای جلب شده از روستا، به بیان دیگر ۲۵٪ از کل اعضای حزب، مجدداً اخراج شدند. این بزرگ‌ترین اقدام پاکسازی بود که تا آن زمان انجام شده بود. یک چهارم اعضا با اساسی‌ترین معیارها منطبق نبودند.

در سال ۱۹۲۹ در جریان دومین پاکسازی ۱۱٪ اعضا، حزب را ترک کردند. در ۱۹۳۳ پاکسازی دیگری به اجرا درآمد. تصور بر این بود که این جریان ۴ ماه به طول انجامد اما در واقعیت ۲ سال وقت لازم داشت. در ساختار حزبی، در مکانیزم کنترل و در اعمال قدرت رهبری مرکزی، به نوعی عدم تاثیر گذاری به چشم می‌خورد، به طوری که حتی دیگر نمی‌شد عملیات تحقیق و بررسی را برنامه‌ریزی کرد و قانونمندان به جلو برد. سرانجام ۱۸٪ اعضای حزب اخراج شدند.

بر مبنای چه معیارهایی پاکسازی باید جلو می‌رفت؟ افرادی اخراج می‌شدند که قبلاً از کولاک‌ها، افسران گارد سفید و یا از ضد انقلابیون بوده‌اند، عناصر فاسد، مقام پرستان و بوروکرات‌های تصحیح ناپذیر، اعضای که نمی‌خواستند اصول حزبی را رعایت کنند، و یا مخصوصاً خط اساسی کمیته مرکزی را در نظر نمی‌گرفتند، افراد با سابقه جنایت و سوء استفاده جنسی و دائم‌الخمرها.

در جریان تحقیق و بررسی سال‌های ۱۹۳۲-۱۹۳۳ رهبری حزب متوجه شد که نه تنها قادر نبوده رهنمودهایش را عملی کند، بلکه از آن گذشته دستگاه اداری حزب نیز در روستا واقعاً ناتوان بوده است. دیگر نمی‌شد فهمید که چه کسی عضو حزب است و چه کسی عضو نیست. تعداد کارت‌های عضویت و المثنی‌های گمشده به ۲۵۰ هزار می‌رسید.

۶۰ هزار کارت پر نشده گم شده بود.

در این لحظه شرایط آن چنان جدی بود که کمیته مرکزی مجبور شد رهبران منطقه‌ای را به اخراج از حزب تهدید کند، زیرا آنها نمی‌خواستند شخصاً مسئولیت این وضعیت را به عهده بگیرند.

به هر حال «بی کفایتی» مسئولین منطقه‌ای به صورت رفتارهای بوروکراتیک تظاهر می‌کرد: آن‌ها اعضای بدنه حزب را بدون تحقیق و بررسی سیاسی دقیق، پاکسازی می‌کردند. این معضل در سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۸ دائماً در بالاترین سطح حزب مورد بحث قرار می‌گرفت. پراودا در ۱۸ ژانویه ۱۹۳۸ خط مشی اساسی کمیته مرکزی را منتشر ساخت، خط مشی که استالین آن را به کرات مطرح کرده بود.

«بعضی از رهبران حزب از یک عادت بدی رنج می‌برند، یعنی به انسان‌ها، به اعضای حزب و به کارگران به اندازه کافی توجه ندارند. از آن بیش‌تر، آن‌ها به فعالین حزب توجه نمی‌کنند، از کارشان هیچ اطلاعی ندارند و نمی‌دانند چگونه رشد می‌کنند. آن‌ها کادرهای خود را اصلاً نمی‌شناسند. (...) و درست به این خاطر که درک روشنی از چگونگی اعضای حزب و فعالین ندارند، بدون هدف عمل می‌کنند. آن‌ها بدون تمایز و اکثراً خارج از اندازه تمجید می‌کنند. به همین قسم نیز در مورد تویبخ و تحت فشار قرار دادن، عمل نموده، هزاران و هزاران اعضای حزب را اخراج می‌نمایند. (...) اما فقط انسان‌هایی که در اساس عمیقاً بر ضد حزب موضع دارند، می‌توانند چنین برخوردی را در مقابل اعضای حزب اتخاذ کنند.»^{۳۵۳}

در این سند استالین و رهبری حزب پیشبرد صحیح اخراج عناصر نامطلوب خزیده در حزب را که در بدنه حزب رخنه کرده‌اند، بررسی می‌کنند. البته این نوشته پاکسازی نوع دیگری یعنی پاکسازی رهبری حزب از عناصر بوروکرات شده تصحیح‌ناپذیر را اعلام می‌کند. ما در اینجا دو واقعیتی را درمی‌یابیم، که استالین مصرانه بدان توجه داشت: نزدیک شدن شخصی به همه کادرها و اعضاء، شناخت شخصی و عمیق اعضاء و زیردستان. در قسمت جنگ ضد فاشیستی ما نشان خواهیم داد که استالین شخصاً چگونه این رهنمودها را در عمل پیاده کرده است.

مبارزه به خاطر دموکراسی انقلابی

جهت برچیدن بوروکراسی، رهبری حزب برای دموکراسی درون حزبی مبارزه می‌کرد.

با در نظر گرفتن مشکلات عملی نمودن رهنمودهای حزب در رابطه با پاکسازی، کمیته مرکزی در ۱۷ دسامبر ۱۹۳۴ برای اولین بار تأکید را بر معضل اصلی گذاشت و بر «شیوه رهبری بوروکراتیک»، شیوه‌ای که مسائل اساسی گروه‌های کوچک کادر را بدون شرکت پایه‌ها رتق و فتق می‌کند، انتقاد نمود.

در ۲۹ مارس به ابتکار شدانف در لینن‌گراد بیانیه‌ای در انتقاد به بعضی از رهبران حزب تصویب شد. این بیانیه آن‌هائی را که در کار آموزش اهمال می‌کنند و فقط خود را وقف کار اقتصادی کرده‌اند، مورد انتقاد قرار داد. وظایف ایدئولوژیک زیر تلی از کاغذهای در هم و بر هم و بوروکراسی مدفون شده بود. این بیانیه تأکید داشت، که رهبران حزب موظفند، کیفیت و گرایشات همکاران پائین‌تر از خود را بشناسند، زیرا که ارزیابی کار آن‌ها، تماس نزدیک بین اعضای رهبری و کادرها، سیاست ارتقاء کادرهای جدید، امری ضروری است.^{۳۵۴}

در ۴ ماه مه ۱۹۳۵ استالین وارد این مبحث شد. او از «برخورد مفتضح در قبال مردم، کادرها و کارگران» صحبت کرد. «راه حل» کادرها تعیین کننده هستند، از رهبران حزب می‌طلبد، که آن‌ها کارگران ما را، «بزرگ» و «کوچک» مستقل از این که در چه منطقه‌ای کار می‌کنند، با بالاترین اهتمام مورد توجه قرار دهند، که با دلسوزی کامل آموزش و پرورش آن‌ها را به پیش ببرند، که هرگاه احتیاج به پشتیبانی داشته باشند آنان را یاری رسانند، که با هر موفقیتی آن‌ها را تشویق کنند تا گام‌های بیش‌تری به جلو بردارند و غیره. واقعا ما مثال‌های بسیاری از بوروکراتیسم سنگدلانه و رفتار واقعاً مفتضح در قبال همکاران را شاهدیم.^{۳۵۵} آرش گتی در تحقیقات عالی خود با عنوان «Origins of the Great Purges» (منشأ پاکسازی بزرگ) چنین می‌نویسد:

«حزب به حد غیر قابل تحملی بوروکراتیک، اقتصادی، مکانیکی و اداری شده بود. استالین و دیگر رهبران حزب در رهبری مرکزی با این پدیده‌ها به عنوان تاجر، سستی و کثافتکاری در عملکرد حزب برخورد می‌کردند. مسئولین حزب در محل‌ها و یا مناطق، دیگر نه رهبران سیاسی، بلکه مدیران اقتصادی بودند. آن‌ها در مقابل کنترل سیاسی از بالا و همچنین از پایه‌ها مقاومت می‌کردند و دیگر نمی‌خواستند با مسائل ایدئولوژی، آموزش و

۳۵۴- گتی، اثر یاد شده، صفحه ۹۹

۳۵۵- استالین، آثار، جلد ۱۱، برلن ۱۹۵۳، صفحه ۱۶۳

پرورش، فعالیت‌های سیاسی توده‌ای و یا درگیری با راست‌ها و منصب پرستان خودنگر عضو حزب، خود را به زحمت بیاندازند. گسترش منطقی این روند، می‌توانست تغییر ماهیت دستگاه حزبی باشد در شبکه‌ای از انواع مدیریت‌های اقتصادی مستبدانه محلی. مدارک موجود نشان می‌دهند که استالین، شدانف و دیگران، احیای مجدد آموزش و کار حزبی را در ارجحیت قرار داده و همگام با آن حاکمیت مطلق قدرتمندان مغرور در محل‌ها را محدود کرده و شکلی از سهیم شدن پایه‌ها را درخواست می‌نمودند.^{۳۵۶}

انتخابات حزب در سال ۱۹۳۷: یک «انقلاب»

بالاخره پلنوم کمیته مرکزی در فوریه ۱۹۳۷ به مسئله دموکراسی و مبارزه علیه بوروکراتیسم پرداخت. همچنین در این نشست جهت دفع عناصر دشمن تصمیم به ایجاد سازماندهی «پاکسازی بزرگ» گرفته شد.

درک این مسئله مهم است، که بسیاری از جلسات کمیته مرکزی در فوریه ۱۹۳۷ به دموکراسی درونی حزبی اختصاص داده شده بود، به دموکراسی‌ای که می‌بایست خصوصیت انقلابی تشکیلات و توانائیش را تقویت کند، آن توانائی‌ای که عناصر دشمن در امنیت را ردیابی نماید. گزارشات استالین و شدانف به بررسی و توضیح رشد انتقاد و انتقاد از خود و ضرورت گزارش دهی کادرها به پایه حزبی اختصاص داده شده بود. برای اولین بار تصمیم گرفته شد، انتخابات در حزب با بحث آشکار در مورد همه کاندیداها، و با رای مخفی سازماندهی شود. قطعنامه کمیته مرکزی در ۲۷ فوریه ۱۹۳۷ چنین اعلام می‌دارد:

«می‌بایست به این عمل، یعنی انتخاب ساده اعضای کمیته مرکزی خاتمه داد. (....) هر عضو حزب می‌بایست دارای حق نامحدود در اعتراض و انتقاد به کاندیدها باشد.»^{۳۵۷}

زمانی که فاشیست‌های آلمانی اتحاد شوروی را اشغال کردند، در سمولنسک [Smolensk] آرشیوهای کمیته حزبی منطقه غرب را به دست آوردند: تمام جلسات، تمام بحث‌ها، خط مشی‌های کمیته منطقه‌ای و رهنمودهای کمیته مرکزی، در آرشیوها بود. همچنین صورت جلسه‌های نشست‌های انتخاباتی که در پی پلنوم یادآوری شده برگزار شده بودند، در آن‌ها یافت می‌شد. لذا می‌توان دریافت که در آن زمان به لحاظ عملی بر پایه‌ها چه رفته است.

۳۵۶- گتی، اثر یاد شده، صفحه ۱۰۵

۳۵۷- بیانیه، اثر یاد شده، صفحه ۱۸۷

آرش گتی روند چند انتخابات را که در سال ۱۹۳۷ در منطقه غرب برگزار شده بود، توصیف می‌کند. برای پست‌های کمیته دیستریکت در ابتدا ۳۴ کاندید برای هفت کرسی معرفی شده بودند. در مورد هر کاندیدی، اول بحث می‌شد. اگر یک کاندیدی می‌خواست خود را کنار بکشد، در وهله اول موافقت اعضاء به رأی گذاشته می‌شد. رأی‌گیری مخفی بود.

بر مبنای اطلاعات، در ماه مه ۱۹۳۷، ۵۴ هزار تشکل پایه‌ای حزب وجود داشت. در سیر کارزار انتخاباتی ۵۵٪ پست‌های این کمیته‌ها را افراد جدیدی اشغال کردند. در منطقه لنینگراد ۴۸٪ کمیته‌ء رایون (کمیته زنان کارگر مبارز)، با اعضای جدید پر شد. ۳۵۸ به نظر گتی، این انتخابات، پر اهمیت‌ترین، موثرترین و عمومی‌ترین کارزار ضد بوروکراسی بود که تا کنون از طرف حزب انجام شده است.

چنین به نظر می‌رسد، که قسمت‌های عمدهء تصمیم‌گیری‌های اتخاذ شده در محل، کم تغییر می‌یافت. از اوایل سال‌های ۲۰ افرادی با اقتصاد قبیله‌ای در مناطق کاملاً مستقر شدند و قدرت انحصاری اعمال کردند. حتی کارزار بزرگ ضد بوروکراسی که در جریان بود نیز نتوانست این افراد را طرد کند. آرشیوهای سمولنسک نوشته‌های مستندی در این مورد دارد.

رومیانتسف [Rumjantzew]، منشی کمیته حزبی منطقه غرب بود. او مثل بسیاری از مسئولین حزبی منطقه، عضو کمیته مرکزی نیز بود. گزارش انتخابات منشی منطقه در سال ۱۹۳۷ در این آرشیوها قرار دارد. پنج صفحه اول مؤید این است که اوضاع خوب و رضایت بخش است. ۹ صفحه بعد انتقاد سختی را دنبال می‌کند، هیچ چیز بر وفق مراد نیست. به نظر می‌رسد، تمام انتقادات فرموله شده از سوی کمیته مرکزی در رابطه با بوروکراسیسم در حزب، از طرف پایه‌ها پذیرفته شده و علیه رومیانتسف بیان گردیده‌اند: اخراج‌های نامحقانه، شکایات کارگرانی که هیچگاه از سوی کمیته منطقه به آنها توجهی نشده است، عدم توجه به رشد اقتصاد منطقه‌ای، رهبری جدا از توده‌ها و غیره. این دو خط آشتی ناپذیر در پروتکل یک نشست به طور روشنی ظاهر می‌شوند. این سند نشان می‌دهد، که پایه‌ها به حرف آمده‌اند اما قدرت این را ندارند که در مقابل یک اقتصاد قبیله‌ای که کل دستگاه منطقه را محکم در دست نگهداشته است، حرفشان را به کرسی بنشانند. ۳۵۹

عین همین جریان تقریباً در همه شهرهای بزرگ نیز اتفاق افتاد. کرینیکج

۳۵۸- گتی، اثر یاد شده، صفحه ۱۵۸

۳۵۹- همان جا، صفحه ۱۶۲

[krinickij] منشی اول حزب در شوراتف [Schoratow] از جانب شدانف در نشریه حزب با نام مورد انتقاد قرار گرفت. اما او موفق شد دوباره انتخاب شود. «اربابان فئودال» منطقه‌ای، چه زیر آتش رهبری مرکزی حزب و چه زیر آتش پایه‌ها، توانستند پابرجا بمانند.^{۳۶۰} فقط پاکسازی بزرگ سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۳۸ آن‌ها را از میان برداشت.

قسمت هفتم

پاکسازی بزرگ

هیچ مرحله‌ای از تاریخ شوروی تا این حد تمام نفرت دنیای کهن را به مانند پاکسازی ۱۹۳۷-۱۹۳۸ بسیج نکرده بود. تهمت‌های بی‌شرمانه به پاکسازی را می‌توان با واژه‌ها و برچسب‌های مشابهی، در نوشته نازی‌های جدید، در ادعای آکادمیکی برژینسکی [Zibigniew Brzezinski]، در فحش نامه تروتسکیستی و یا در نوشته‌ای از ایدئولوگ ارتش بلژیک، قرائت کرد.

ما خود را به آخرین گفته محدود می‌کنیم، هنری برنارد، خدمت گذار پیر سازمان اطلاعاتی مخفی بلژیک و پروفیسور بازخريد شده آکادمی نظامی سلطنتی این کشور است. او در سال ۱۹۸۲ کتابی با عنوان «کمونیسم و نابینائی غرب» منتشر کرد. برنارد به عقیده خود در این کتاب، نیروهای «سالم» غرب را علیه تهاجم تهدید آمیز روسی، بسیج می‌کند. برنارد در تاریخ ا.ج.ش.س. به خصوص درباره پاکسازی ۱۹۳۷، نظری را مطرح می‌کند، که به دلایل زیادی جالب هستند. او می‌نویسد:

«استالین به متدی متوسل شد که لنین طرح کرده بود. نزد این گرجی (استالین) ما هیچ ردپائی از احساس انسانی نمی‌یابیم. از زمان قتل کیروف در سال ۱۹۳۴ اتحاد شوروی در حمام خون زندگی می‌کند. و انسان در صحنه تأثر انقلاب که بچه‌های خود را می‌بلعد به سر می‌برد. دویچر گفت، استالین خلق را تحت رژیمی از ترور و اوهام به انقیاد کشیده است. بدین ترتیب اقدامات لیبرالی جدید با خون ریزی سال‌های ۱۹۳۶-۱۹۳۹ در تقابل قرار گرفتند. آن زمان، لحظه وحشتناک پاکسازی و حاکمیت وحشت بود. از این به بعد یک سری بی‌انتها از محاکمات شروع شد. افراد گارد قدیم زمان قهرمانی، نابود شدند. متهم اصلی همه این دادگاه‌ها، تروتسکی، غایب بود. او که تبعید شده بود، مبارزه را بدون کم و کسر علیه استالین جلو می‌برد، اعمالش را افشا می‌کرد و همکاری او را با هیتلر بر ملا می‌ساخت.»^{۳۶۱}

این چنین تاریخ نویس ارتش بلژیک به نقل قول کردن از تروتسکی و تروتسکیست‌ها علاقه نشان می‌داد. او از خودش یک مدافع «گارد قدیم بلشویکی» می‌سازد و واژه خوبی هم برای لنین کنار می‌گذارد. اما تحت رهبری استالین، این هیولائی که هیچ چیز انسانی در وجودش نیست ترور کور و نفرت انگیزی حاکمیت یافته

۳۶۱- هنری برنارد، Le communisme et l'aveuglement occidental (کمونیسم و نابینائی

غرب)، Ed. آندره گریسارد، ۱۹۸۲، صفحه ۵۰ و ۵۲-۵۳

است.

پیش از بررسی واژه‌هائی که بلشویک‌ها با آن‌ها پاکسازی ۱۹۳۷-۱۹۳۸ را تعریف می‌کردند، توجه خود را به بیانات یکی از متخصصین بورژوازی که برای فاکت‌ها هنوز احترام قائل بود معطوف می‌داریم. این بیانات در مورد همین مقطع زمانی از تاریخ اتحاد شورویست:

گابور تاماس ریترسپورن [Rittersporn] متولد شهر بوداپست در مجارستان، تحقیقاتی را در سال ۱۹۸۵ در باره پاکسازی بزرگ تحت عنوان «ساده‌گیری‌های استالینی و پیچیدگی‌های اتحاد شوروی»، منتشر کرد.^{۳۶۲} او به روشنی تقابل خود را با کمونیسم بیان می‌کند و تأکید دارد، «که واقعیات وحشتناک دوران تحقیق شده را نمی‌تواند انکار کند و او جزو اولین کسانی است که اگر لازم باشد همه چیز را خواهد گفت».^{۳۶۳}

تنها نسخه متداول بورژوازی برای مقطع زمانی مورد نظر آنچنان زمخت و نادرستی‌اش آنچنان چشم‌گیر است که در تحلیل نهائی ریسکی است که همه تفاسیر غربی از انقلاب اتحاد شوروی را، زیر سؤال می‌برد. زمانی که ریترسپورن می‌خواست با نخرانشیده‌ترین جعلیات بورژوازی تسویه حساب کند، با معضلی برخورد کرد، که به طور ارزنده‌ای آنرا تعریف می‌کند. «اگر با احتیاط تحلیل‌های موادی که تقریباً به طور کامل نادیده گرفته شده‌اند انتشار داده شوند و در پرتو آن تاریخ شوروی از سال‌های ۳۰ و نقشی که استالین در آن ایفا کرده است، دوباره تفسیر شوند، تازه روشن می‌گردد که نظر عمومی، زیر سوال کشیدن درونی‌ترین ایده‌ها را در مرزهای بسیار تنگ‌تری، بیش از آنچه که احتمال می‌رفت، تأیید می‌کند. (...)

تصویر سنتی «پدیده استالین» در واقعیت آنچنان قدرتمند و ارزیابی ارزش‌های سیاسی و ایدئولوژیکی که او بنیان نهاده، از آن چنان خصوصیت پر احساسی برخورداراند که هر تلاشی برای تصحیح آن تقریباً اجتناب ناپذیر می‌بایست به صورت اتخاذ موضع متقابل در رابطه با نرم‌های عمومی پذیرفته شده، تظاهر یابد. (...). اگر کسی بخواهد این وظیفه را در مقابل خود قرار دهد، که نشان دهد، توضیح سنتی دوران استالین از بسیاری نقطه نظرات، بسیار نادقیق است، این تلاش به صورت مبارزه مایوسانه‌ای نه تنها هم زمان در مقابل تلقینات مقدس و الگوهای فکری‌ای که معمولاً مبنای استدلال واقعیت شوروی است،

۳۶۲- گابور تاماس ریترسپورن, Simplifications stalinienes et complications sovietiques, (Stalinische Vereinfachungen und sowietische Komplikationen),

Editions des archives contemporaines, پاریس, ۱۹۸۸

قرار می‌گیرد، بلکه حتی با شیوه‌های زبانی رایج نیز در تضاد واقع می‌شود». (...)

«مسئله‌ای که تحقیقاتی از این نوع را توجیه می‌کند، قبل از هر چیز ناهمخوانی‌های بیش از حد، بی‌ثباتی، بی‌دقتی و بی‌دوامی در حیطه ادبیات است، که به پدیده مورد مطالعه، بهتر گفته شود به پاک‌سازی ۱۹۳۶-۱۹۳۸ اهداء شده است. در اینجا یک ابتذال بزرگ تاریخی در معرض تماشاست. برخلاف نمای ظاهرش، دوران‌های بسیار کمی از تاریخ اتحاد شوروی چنین نازل و سطحی بررسی شده است.»

«همه چیز بر این دلالت می‌کند، که وقتی در چنین مدت طولانی، بدین سمت گرایش است که به ابتدائی‌ترین قوانین تجزیه و تحلیل منابع در امری به این مهمی، اهمیت داده نشود، که به احتمال قوی می‌بایست چنین هم بوده باشد، نتایج کارهای دقیق تا حد زیادی از نتایج تحقیقات تاریخی معمولی دور می‌شوند. در عمل، بر مبنای مواد مطالعاتی نادقیق ادبیات کلاسیک، به سختی می‌توان در مقابل این فکر که غالباً از نقطه نظرات بسیاری، بیش‌تر از جهان بینی‌های الهام می‌گیرد که در بعضی گروه‌های غربی، به عنوان واقعیت شوروی زمان استالین، غالب است، مقاومت کرد. دفاع از ارزش‌های مقدس غرب علیه انواع تهدیدات واقعی و خیالی از جانب شوروی، و تأکید بر همه نوع تجربیات اولیه ایدئولوژیک شک‌ناپذیر تاریخی، امری بدیهی تلقی می‌گردد».^{۳۶۴}

با بیان ساده، ریترسپورن چنین می‌گوید: من می‌توانم ثابت کنم که اغلب نقطه نظرات متداول و مد روز درباره استالین، مطلقاً غلط هستند. او همچنین می‌خواهد بیان کند، که جستجوی حقیقت تقریباً کار نامیدانه‌ایست. نشان دادن حتی با احتیاط و خجولانه بعضی حقایق غیر قابل انکار درباره شوروی سال‌های ۳۰، با مهر «استالینیستی» ممه‌ور می‌گردد. ابتذال شرایط در این است که تلاش برای نشان دادن واقعیات، این ریسک را دارد، که انسان به عنوان استالینیست، مورد جاسوسی واقع شود. تبلیغات بورژوازی تصویری غلط اما بیش از حد قدرتمند، در افکار عمومی کوبیده است. این تصویر جعلی‌ای است که تصحیح آن غیر ممکن است. جایی که با احساسات پر شده و آزادی بیان از همان ابتدا از توان افتاده است واقع بینانه به این موضوع پرداختن، قابل تحقق نیست. کتابهایی که از چنین «متخصصین بزرگ غربی» مثل کنکووست، پاینه، دویچر [Deutscher]، شاپیرو [Schapiro] و فاینسود [Fainsod] درباره پاکسازی نوشته شده‌اند، بی‌ارزش‌اند. آنها سطحی هستند و با نادیده گرفتن اساسی‌ترین قوانینی، که هر دانشجوی تاریخ در اولین ترم دانشگاهی و یا پیش از تقاضای پذیرش، می‌آموزد، نوشته شده‌اند.

عملا این آثار به خاطر تزئین آکادمیکی خارجی و پوشاندن عباى علمى به سیاست‌های ضد کمونیستی مجامع رهبری کننده غربی است. آن‌ها با ظاهر علمى، دفاع از سرمایه‌داری و خواست‌های اساسی ایدئولوژیک و ارزشهای بورژوازی بزرگ را به پیش می‌برند.

حال توجه کنیم، که کمونیست‌ها پاکسازی را، که عملی کردنش در سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۳۸ به صورت ضرورتی مورد نظر بود، چگونه می‌نمایانند. در اینجا تزه‌های مرکزی‌ای را که استالین در مقاله ۳ مارس ۱۹۳۷ تکامل داده بود، و پاکسازی بر آن مبنا هدایت شد، می‌آوریم. استالین مشخص کرد «که بعضی از مسئولین حزب، خود را بی خیال، بیش از حد بی علاقه و ساده لوح نشان داده‌اند» و در رابطه با دشمنان و ضد کمونیست‌ها که در حزب خزیده‌اند، هوشیار نیستند. استالین از قتل کیروف، دومین شخص در این زمان در حزب بلشویک صحبت کرد.

«قتل تبه کارانه کیروف اولین اخطار جدی بود. این اخطار ناشی از این است که دشمنان مردم دو روئی به کار می‌برند و بدین وسیله به عنوان بلشویک، به عنوان عضو حزب، استتار می‌شوند، تا اعتمادها را به دست آورند و از ورود به تشکیلات ما بهره برداری کنند. (...). محاکمه‌ء دار و دسته‌ء زینوویفی [گئورگی] - تروتسکیستی (سال ۱۹۳۶) درس‌های محاکمات پیش‌تر از آن را بسط داده و به طور چشم گیری نشان داد، که افراد زینوویف و تروتسکیست‌ها تمام عناصر بورژوازی دشمن را دور خود جمع کرده‌اند، که خود را به یک آژانس تروریستی جاسوسی پلیس مخفی آلمان تبدیل کرده‌اند که دو روئی و ماسک زدن تنها وسیله‌ء آدم‌های زینوویف و تروتسکیست‌ها برای نفوذ در تشکل‌های ماست، که هوشیاری و تیزبینی سیاسی مطمئن‌ترین ابزارهائی هستند که از چنین نفوذهائی جلو می‌گیرند». (...).

«هر چه ما بیش‌تر پیشرفت کنیم و موفقیت بیش‌تری به دست آوریم، خشم پس ماندهء طبقه استثمارگر ویران شده افزون‌تر می‌گردد، سریع‌تر در شدیدترین اشکال مبارزه به حمله متقابل دست می‌زند، به اتحاد شوروی ضرر بیش‌تری می‌رساند و بیش‌تر به ناامیدانه‌ترین اشکال مبارزه می‌چسبد، همچون آخرین پناه‌گاه افرادی که اضمحلالشان حتمی است».^{۳۶۵}

۳۶۵- استالین، در باره کمبود کار حزبی و اقدامات برای انحلال دغلبازان تروتسکیست و دیگران. انتشارات دیتس، برلن، صفحه ۴-۵

۷) ۱- معضل مبارزه طبقاتی چه جایگاهی دارد

آیا این واقعیت است که دشمنان مردم توانستند در مقدس‌ترین جای مقدس بلشویک‌ها نفوذ کنند؟ چهار مثال می‌آوریم.

بوریس باشانوف

در جریان جنگ داخلی، که ۹ میلیون کشته برجای گذاشت، بورژوازی اسلحه در دست علیه بلشویک‌ها جنگید و طعم شکست را چشید. بورژوازی در این شکست چه می‌توانست انجام دهد؟ خود کشی کند؟

آیا می‌بایست ناامیدی‌اش را با ودکا جبران کند؟ می‌بایست به سوی بلشویک‌ها بازگردد؟ می‌توان چیز بهتری را تصور کرد. از زمان پیروزی نهائی بلشویک‌ها در انقلاب، عناصر بورژوازی آگاهانه در حزب نفوذ کردند تا علیه آن از درون مبارزه کنند. و بتوانند شرایط را برای کودتای بورژوازی فراهم آورند.

در این ارتباط شخصی به نام بوریس باشانوف کتاب بس روشنگرانه‌ای را با عنوان «استالین در کرملین»، تالیف کرد. او در سال ۱۹۰۰ متولد شد. بنابراین ۱۷ تا ۱۹ ساله بود که در وطنش اوکراین انقلاب رخ داد. او در کتابش با افتخار فتوکپی سندی را می‌آورد که در آن به عنوان منشی استالین منصوب شده است. این سند تاریخ ۹ اوت ۱۹۲۳ را دارد. تصمیم اداره تشکیلات چنین است:

«رفیق باشانوف به عنوان دستیار رفیق استالین و منشی کمیته مرکزی برگزیده شد». باشانوف با خوشحالی شرحی می‌نویسد:

«به عنوان یک سرباز ارتش ضد بلشویکی، در برابر خود مشکل‌ترین و خطرناک‌ترین وظیفه را قرار دادم، نفوذ در درون ستاد فرماندهی دشمن. من به هدفم دست یافتم».^{۳۶۶}

باشانوف جوان با این خصوصیت، دستیار استالین و منشی دفتر سیاسی شد و می‌بایست از تمام گردهم‌آئی‌ها مطلع شود. او ۲۳ ساله بود. در کتابی که در سال ۱۹۳۰ نوشت، چگونگی پیشرفت‌اش را از زمانی که ارتش سرخ به کیف نفوذ کرد شرح می‌دهد. در آن زمان او ۱۹ ساله بود:

«بلشویک‌ها شهر را در سال ۱۹۱۹ غصب کرده، وحشت و ترور را دامن زدند. اگر من تحقیر خود را با فریاد به صورتشان می‌کوبیدم، ۱۰ گلوله در بدنم جای می‌گرفت. من

۳۶۶- بوریس باشانوف, Avec Staline dans le Kremlin, Ed. de France, پاریس ۱۹۳۰, صفحه

تصمیم دیگری گرفتیم. برای نجات برگزیدگان شهرم، پشت ماسک ایدئولوژی کمونیستی سریدم.^{۳۶۷} «از ۱۹۲۰ مبارزه آشکار علیه شلاق چند شاخه بلشویکی پایان یافت. مبارزه از بیرون علیه آن دیگر غیر ممکن بود. می‌بایست از درون زیر بنای آن را تخریب کرد. از حالا مهم این بود که بتوان اسب ترویا را به قلعه کمونیستی وارد کرد. تمام فرزندان دیکتاتور هر چه بیشتر در تنها هسته دفتر سیاسی اجتماع کرده بودند. کودتا فقط می‌توانست از آنجا آغاز شود.»^{۳۶۸}

باشانوف در طول سال‌های ۱۹۲۳-۱۹۲۴ در تمام تجمعات دفتر سیاسی حاضر بود. او تا زمان فرارش در سال ۱۹۲۸ توانست پست‌های مختلفی را به دست آورد. بسیاری از روشنفکران بورژوازی معیارهائی همانند این جوان نوزده ساله او کرائینی داشتند.

کارگران و دهقانانی که انقلاب را با ریختن خون خود به پیش بردند، فرهنگ و آموزشی نداشتند. آن‌ها توانستند با شهامتشان، با قهرمانیشان و با نفرتشان از استثمار، بر بورژوازی پیروز شوند. اما برای ساختمان جامعه نوین، احتیاج به فرهنگ و آموزش بود. روشنفکران جامعه قدیم، جوانان و آدم‌های مسن، که به اندازه کافی ماهر و تردست و انعطاف پذیر بودند، می‌توانستند موقعیت‌های مساعد را درک نمایند. آن‌ها مصمم شدند اسلحه و تاکتیک مبارزه را عوض کنند. وقتی آن‌ها در خدمت افراد خام و بی فرهنگ قرار گرفتند، به مقابله با آن‌ها پرداختند. از این زاویه، راه پیموده شده توسط بوریس باشانوف، نمونه‌ایست.

گئورگ سولومون [Solomon]

کتاب دیگری را برمی‌داریم، که چگونگی عمل دشمن طبقاتی را نشان می‌دهد. شخصیت سازی مؤلف این کتاب، گئورگ سولومون، در این رابطه جالب‌تر است. سولومون یکی از مسئولین حزب بلشویک بود و در ۱۹۱۹ به منصب قائم مقامی کمیساریای خلق برای تجارت و صنعت دست یافت. او دوست محرم کراسین بود. کراسین یک بلشویک قدیمی بود که در سابق مسئولیت کمیسر خلق برای راه و پست و مسئولیت کمیسر خلق برای تجارت و صنعت را به عهده داشت. سخن کوتاه، در اینجا سر و کار ما با دو عضو «گارد قدیم از دوران قهرمانی» است، که برای هنری برنارد از آکادمی نظامی بلژیک چنین با ارزش‌اند.

۳۶۷- همان جا، صفحه ۷

۳۶۸- همان جا، صفحه ۴-۵

در دسامبر ۱۹۱۷ سولومون از استکهلم به پترزبورگ (پتروگراد)، جایی که او با عجله می‌خواست ز دوستش کراسین درباره مسائل سیاسی تحقیق کند، برمی‌گردد. آن طور که سولومون می‌نویسد، کراسین به او می‌گوید:

«فشرده‌ای از شرایط؟ مسئله مربوط است به سوسیالیسم مستقیم، تخیلی که تا آخرین حد به دیوانگی می‌رسد. همه منجمله لنین نیز هار شده‌اند. آنچه فراموش شده، قوانین طبیعی است، اخطارهای ما در رابطه با خطر دست زدن به آزمایش سوسیالیستی تحت شرایط موجود، فراموش شده است. آنچه مربوط به لنین است، این که او در هذیان دائم بسر می‌برد. در واقعیت ما تحت یک رژیم استبدادی زندگی می‌کنیم».^{۳۶۹}

این تحلیل با تحلیل منشویک‌ها در هیچ چیز متفاوت نیست: روسیه برای سوسیالیسم آماده نیست. کسی که می‌خواهد آن را پیاده کند، باید به شیوه استبدادی متوسل شود. در ۱۹۱۸ سولومون و کراسین در استکهلم همدیگر را مجدداً ملاقات کردند. آلمان‌ها دوباره تهاجم خود را شوع کرده و اوکرائین را اشغال نمودند. شورش‌های ضد بلشویکی رو به ازداد می‌رفت. نمی‌شد فهمید که چه سانی در وسیه حکومت خواهند کرد، بلشویک‌ها و یا منشویک‌ها و رفقا زرنگشان. (...) سولومون صحبت‌اش با کراسین را به طور فشرده چنین می‌نویسد:

«ما فهمیدیم که این رژیم یک سری اقدامات احمقانه را پیش گرفته، که به تخریب نیروهای تولید انجامیده است، متخصصین تکنیکی را دلسرد کرده و به جای آن‌ها کمیته‌های کارگران را گمارده‌اند. به نظر ما گرایش نابودی بورژوازی کم‌تر از این کار احمقانه نبود.

بورژوازی هنوز این توانائی درونی را داشت که عناصر مثبتی را برایمان بوجود آورد. این طبقه هنوز این قابلیت را داشت تا مأموریت تاریخی و تمدن ساز خود را تحقق ببخشد».^{۳۷۰}

به نظر می‌رسد سولومون از خود این سؤال را داشت، که آیا نمی‌بایست به مارکسیست‌های واقعی، منشویک‌ها بپیوندد، تا با دغدغه آن‌ها در نجات بورژوازی به عنوان حامل پیشرفت، شریک گردد. چگونه امکان داشت از بورژوازی چشم پوشید؟ آیا می‌توان کشور را «با کارخانجاتی رشد داد، که توسط کمیته‌های کارگران ناآگاه هدایت

۳۶۹- گئورگ سولومون, *Parmi les matres rouges* (تحت حاکمیت آقایان سرخ) Serie antikommuniste du Centre international de lutte active contre le communisme,

Ed. Spes, پاریس، ۱۹۳۰، صفحه ۱۹

۳۷۰- همان جا، صفحه ۳۶

می‌شوند؟»^{۳۷۱}

اما قدرت بلشویکی خود را تثبیت می‌کرد. و سولومون چنین گفت: «ارزیابی ما از شرایط گام به گام دگرگون می‌شد». «ما از خود می‌پرسیدیم آیا ما محق بودیم در حاشیه بمانیم. آیا نمی‌بایست در جهت علاقه مردم، مردمی که ما می‌خواهیم به آنها خدمت کنیم، نیروها و تجارب خودمان را در اختیار شوراها بگذاریم، تا در آن عناصر سالمی را تدارک ببینیم؟ آیا ما این امکان را نداشتیم، که علیه سیاست انهدام عمومی، که مشخصه‌اش فعالیت بلشویکی است، مبارزه کنیم؟ ما می‌توانستیم در مقابل انهدام کامل بورژوازی بایستیم. ما فکر می‌کردیم که از سرگیری روابط عادی با غرب، رهبران ما را بنا بر ضرورت با گام‌های ملت‌های دیگر هماهنگ خواهد کرد و گرایش به کمونیسم، غیر مستقیم قطعه قطعه فرو خواهد ریخت و برچیده خواهد شد و بالاخره کاملاً از بین خواهد رفت. بر اساس این اندیشهء عاقلانه، ما، کراسین و من، مصمم شدیم در خدمت شوراها قرار گیریم.»^{۳۷۲}

بر مبنای اظهارات سولومون، او و کراسین برنامه مخفی‌ای تنظیم نمودند، که با ورود به پست‌های وزیر و معاون وزیر تحت رهبری لنین، آن را تعقیب می‌کردند. آنها هر اقدامی را علیه دیکتاتوری پرولتاریا به کار گرفتند. تا آنجائی که می‌توانستند، از بورژوازی محافظت کردند، و در نظر داشتند روابطه حسنه با دنیای امپریالیستی برقرار کنند، و همه این‌ها بدان جهت بود، تا سمت‌گیری کمونیستی حزب را قدم به قدم و در آخر به طور کامل از بین ببرند. رفیق سولومون واقعاً بلشویک عجیبی بود.

او در اول اوت ۱۹۲۳ به بهانه اقامت در بلژیک به آن سوی سنگر پرید و جبهه عوض کرد. اعترافات او در سال ۱۹۳۰ تحت نظارت تشکیلات بلژیکی - فرانسوی «مرکز بین‌المللی برای مبارزه فعال علیه کمونیسم» چاپ شدند. بلشویک قدیم، سولومون، فکر تند و گزنده‌ای را پرورش می‌داد.

«دولت مسکو، که از گروهی کوچک تشکیل شده است، با کمک GPU بردگی و ترور را بر کشور بزرگ ما مستقر ساخته است. (...). ساتراپ‌های شوروی از هر جهت خود را در محاصره خشم، خشم بزرگ مردم، می‌بینند. آنها با دست زدن به ترور دیوانه‌وار، وحشی‌تر شده و نهرهائی از خون انسان‌ها جاری می‌سازند.»^{۳۷۳}

این‌ها همان واژه‌هائی هستند که منشویک‌ها چندسال پیش‌تر به کار می‌بردند. این

۳۷۱- همان جا، صفحه ۱۹

۳۷۲- همان جا، صفحه ۳۶

۳۷۳- همان جا، صفحه ۳۴۸ و ۳۵۱

واژه‌ها خیلی سریع توسط تروتسکی اقتباس شدند، و ۵۰ سال بعد نیز ایدئولوگ ارتش بلژیک چیز دیگری جز آن‌ها نمی‌گوید. توجه به این مسئله مهم است، که واژه‌های: «ترور دیوانه‌وار»، «بردگی» و «نهرهای خون»، را بلشویک قدیمی، سولومون به کار گرفته است تا شرایط در اتحاد شوروی تحت رهبری لنین و روند دوران لیبرال ۱۹۲۴-۱۹۲۹ و همچنین روند اشتراکی کردن را توصیف کند. تمام تهمت‌ها درباره «رژیم تروریستی و خون آشام» که توسط بورژوازی علیه رژیم شوروی تحت رهبری استالین به کار گرفته شده است، لغت به لغت علیه اتحاد شوروی تحت رهبری لنین نیز سمت‌گیری شده بود. سولومون نماینده جالب یک «بلشویک قدیمی» است، که با تمامی کارهای لنین جبهه‌گیری مخالف داشت. ولی او راه از درون فلج کردن، دست به خرابکاری زدن و از راه درست منحرف کردن را انتخاب نمود. در سال ۱۹۱۸ بعضی بلشویک‌ها از سولومون به عنوان بورژوا، نفع پرست و جاسوس آلمان به لنین شکایت کردند. (...)

سولومون خشمگین اتهامات را تکذیب کرد. ولی جالب است که بدانیم، سولومون از زمانی که ا.ج.ش.س. را ترک کرد به عنوان یک ضد کمونیست وحشی مشغول سازش و بازاریابی بود.

فرونس [Frunse]

کتاب باشانوف که به آن اشاره شد دارای فصل جالبی است. این فصل مربوط به روابطی است که او با افسران بلند پایه ارتش سرخ داشته است. او می‌نویسد: «فرونس شاید تنها انسانی در بین مسئولین باشد، که انحلال ارتش سرخ و بازگشت روسیه به یک زندگی انسانی‌تری را آرزو می‌کرد. در ابتدای انقلاب فرونس بلشویک بود. بعد به ارتش وارد شد و تحت تاثیر افسران و ژنرال‌های رژیم گذشته قرار گرفت، با سنت‌های آن‌ها در هم آمیخت و با گوشت و استخوان به یک سرباز تبدیل شد. هر چقدر او به ارتش بیش‌تر جذب می‌شد، نفرتش نسبت به کمونیسم شدیدتر می‌گشت. اما او فهمیده بود که باید سکوت کند و افکارش را پنهان نماید. در او این اعتقاد به وجود آمده بود، که در آینده نقش ناپلئون را ایفا نماید. فرونس دارای یک برنامه حساب شده اجرائی نیز بود. قبل از هر چیز سعی می‌کرد، که قدرت حزب را در ارتش تحلیل برده و درهم شکند. او کار را با کنار زدن کمیسرهائی، که به علت خصوصیت‌شان به عنوان نماینده حزب در رأس فرماندهان قرار داشتند، شروع کرد و موفق شد. بعد سرسختانه پروژهء کودتای بناپارتی‌اش را دنبال کرد. او با شکیبائی برای

این هدف، برای پست‌های فرماندهی هنگ‌ها، سپاه و بخش‌های نظامی، نظامیانی را انتخاب کرد که می‌توانست واقعاً به آن‌ها تکیه کند. برای این که ارتش بتواند کودتا کند، یک موقعیت استثنائی ضروری بود. مثلاً بتواند جنگ را هدایت کند. ورزیدگی و توانائی او در دادن رنگ کمونیستی به تمام اعمالش، کامل بود. برنامه او را استالین برملا نمود»^{۳۷۴}.

مشکل بتوان گفت که ارزیابی باشانوف در مورد فرونس حتماً درست بوده است. نوشته او حداقل این مسئله را بیان می‌کند که بعضی آدم‌ها در سال ۱۹۲۶ با گرایشات نظامی و بناپارتی در صفوف ارتش دست اندرکار بودند که رژیم شوروی را به پایان برسانند. تاکایف بعدها نوشت، که در سال ۱۹۳۵ فرودگاه نظامی مرکزی فرونس، یکی از مراکز دشمنان آشتی ناپذیر استالین بود.^{۳۷۵}

وقتی توشاچفسکی در سال ۱۹۳۷ دستگیر و تیرباران شد، درباره او نیز همان اهدافی را نوشتند، که فرونس بعد از سال ۱۹۳۰، بر مبنای مدارک نوشته شده باشانوف، دنبال می‌کرد.

آلکساندر زینوویف

در سال ۱۹۳۹ آلکساندر زینوویف هفده ساله، محصل بسیار عالی دبیرستان بود. «من می‌توانستم تفاوت بین واقعیت و ایده‌های کمونیسم را تشخیص دهم و استالین را مسئول این شکاف می‌دانستم»^{۳۷۶}.

او در این مرحله به طور کامل ایده‌آلیسم خرده بورژوازی را بیان می‌کند. او به خوبی آماده است ایده‌های کمونیسم را تایید کند، اما آن را از واقعیت اقتصادی و سیاسی و هماهنگی بین‌المللی، که طبقه کارگر در این زمینه‌ها وظایفش را انجام می‌دهد و باید دستاوردهایش را به کرسی بنشانند، مجزا می‌سازد. بعضی خرده بورژواها، زمانی که خود را با سختی مبارزه طبقاتی و مشکلات روند ساختمان سوسیالیسم در تقابل می‌بینند، ایده‌های کمونیستی را به دور می‌افکنند.

زینوویف می‌گوید: «من در سن ۱۷ سالگی یک ضد استالین معتقدی بودم»^{۳۷۷}، «من خود را آنارشویست نوین ارزیابی می‌کردم»^{۳۷۸}.

۳۷۴- باشانوف، همان جا، صفحه ۱۰۹-۱۰۵

۳۷۵- توکایف، Comrade X (GenosseX) Harvill Press, لندن ۱۹۵۶، صفحه ۳۳

۳۷۶- آلکساندر زینوویف، همان جا، صفحه ۱۰۵

۳۷۷- همان جا، صفحه ۱۰۴

۳۷۸- همان جا، صفحه ۱۲۶

او باعلاقه بسیار، کارهای باکونین، کروپتکین [Kropotkin]، شلیابوف [Scheljabow] و خلیون را مطالعه می‌کرد.^{۳۷۹}

انقلاب اکتبر در واقعیت به وقوع پیوست، «تا بدان وسیله مسئولین دستگاه بتوانند اتومبیل‌ها را برای استفاده شخصی بکار گیرند و در آپارتمان‌ها و ویلاهای لوکس زندگی کنند»، این انقلاب برپائی «دستگاه یک دولت مرکزگرا و بوروکراتیک را در پیش رو» داشت.^{۳۸۰} «ایدهء دیکتاتوری پرولتاریا احمقانه بود».^{۳۸۱} سپس زینوویف ادامه می‌دهد:

«اندیشه سوءقصد به استالین افکار مرا انباشته بود. من برای سوءقصد کاملاً آماده بودم. (...). ما امکانات آن را بررسی می‌کردیم و می‌خواستیم در جریان برگزاری سان در میدان سرخ، اغتشاش مصنوعی به وجود آوریم، که برای من ممکن می‌ساخت، با هفت تیر و بمب، به رهبر حمله کنم». کمی بعدتر آلکساندر زینوویف و دوستش آلکسی خود را برای سوء قصد دیگری آماده کردند. این سوء قصد «برای ۷ نوامبر ۱۹۳۹ برنامه ریزی شده بود».^{۳۸۲}

زینوویف به دانشکده فلسفه، مؤسسه‌ای برای بهترین‌ها، وارد شد. «با پذیرش در دانشکده، متوجه شدم که دیر یا زود می‌بایست وارد حزب کمونیست شوم. من به هیچ ترتیب در نظر نداشتم نظرم را آشکار کنم. زیرا چیزی غیر از درد سر نبود. من راه خودم را انتخاب کرده بودم. می‌خواستم یک انقلابی در مبارزه علیه جامعهء نوین باشم. بنابراین تصمیم گرفتم تا مدتی خود را طور دیگری وانمود کنم و طبیعت واقعی خود را پنهان نمایم».^{۳۸۳}

این چهار نمونه می‌تواند به ما تصویری از مشکلات بزرگی را ارائه دهد که قدرت شوروی با آن، در مبارزه علیه دشمنان سرسخت استتار شده و موثر مخفی، دشمنانی که با تمام وسائل تلاش می‌کردند حزب و قدرت شوروی را از درون به بیرون تحلیل ببرند و متلاشی کنند، دست به گریبان بود.

(۷) ۲- مبارزه علیه اپورتونیسیم در حزب

در روند سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۰ استالین و دیگر رهبران بلشویک بارها علیه

۳۷۹- همان جا، صفحه ۱۱۰-۱۱۸

۳۸۰- همان جا، صفحه ۱۱۱، ۱۱۳

۳۸۱- همان جا، صفحه ۱۱۵

۳۸۲- همان جا، صفحه ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲

۳۸۳- همان جا، صفحه ۱۱۶

گرایش اپورتونیستی در حزب مبارزه کردند؛ عقب راندن اندیشه ضد لنینی تروتسکی، بعد نظرات زینوویف و کامنف و بالاخره عقاید بوخارین که جای مرکزی به خود اختصاص داد. مبارزات ایدئولوژیک و سیاسی دقیقاً بر مبنای اصول لنینی در قالبی محکم و صبورانه انجام می‌شد.

حزب بلشویک در مقطع زمانی ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۷ مبارزه ایدئولوژیک سیاسی قاطعی را علیه تروتسکی بر محور امکان ساختمان سوسیالیسم فقط در یک کشور، در اتحاد شوروی، به پیش برد. همان طور که قبلاً ملاحظه شد، تزه‌های وادادگی و تسلیم طلبانه تروتسکی در عمل با تزه‌هایی که از سال ۱۹۱۸ توسط منشویک‌ها دنبال می‌شد، مربوط بودند. منشویک‌ها به این نتیجه رسیده بودند، که ساختمان سوسیالیسم در یک کشور عقب مانده کشاورزی ممکن نیست. نوشتجات بسیاری از رهبران بلشویکی، اساساً از استالین و بوخارین، در دست است که نشان می‌دهند، این مبارزه به طور صحیحی انجام گرفته است. در سال‌های ۱۹۲۶-۱۹۲۷ [گئورگی] زینوویف، کامنف و تروتسکی در مبارزه علیه حزب متحد شدند و اپوزیسیون متحدی را به وجود آوردند. این اپوزیسیون داغ زدن بر شورش طبقه کولاک را به عنوان «بوروکراتیسم» می‌دانست که حزب در آن فرو رفته است، مورد انتقاد قرار داد و در درون حزب فراکسیون مخفی را سازماندهی کرد. وقتی که شخصی به نام اوسوفسکی [Ossowski] از حق ایجاد «احزاب اپوزیسیون» دفاع کرد، تروتسکی و کامنف در دفتر سیاسی، علیه اخراج او از حزب رأی دادند.

زینوویف سخنگوی تئوری تروتسکی شده بود: «امکان ناپذیری ساختمان سوسیالیسم فقط در یک کشور»، تئوری‌ای که تروتسکی در دو سال گذشته به خاطر آن به مبارزه شدیدی دست زده و از خطر «تغییر ماهیت» حزب صحبت می‌کرد.^{۳۸۴}

تروتسکی در ۱۹۲۷ سوگند می‌خورد، که «ترمیدور شوروی» [ترمیدور: یازدهمین ماه تقویم جمهوری انقلابی فرانسه] مشابه ضد انقلاب در فرانسه است، زمانی که ژاکوبی‌های راست، ژاکوبن‌های چپ را درهم شکستند.

تروتسکی می‌نویسد: در آغاز جنگ جهانی اول، در لحظه‌ای که ارتش آلمان در ۸۰ کیلومتری پاریس مستقر شده بود، کلمانسو [Clemenceau] دولت ضعیف پنلوه [Painleve] را به خاطر سازمان دادن دفاع سرسختانه و انعطاف ناپذیر، سرنگون کرد. تروتسکی می‌خواست بفهماند، که در صورت تهاجم امپریالیستی، او می‌تواند یک

۳۸۴-Carr, Foundations of a Planned Economy, 1926-1929, (اساس اقتصاد با برنامه)،

کودتای دولتی همانند کلمانسو را انجام دهد.^{۳۸۵}

این اپوزیسیون به خاطر اعمال و تزهایش کاملاً بی اعتبار گشته بود. در یک رای گیری از ۷۲۵ هزار رأی توانست فقط ۶۰۰۰ رأی به دست آورد.^{۳۸۶}

در ۲۷ دسامبر کمیته مرکزی اعلام کرد، که اپوزیسیون اعمال مشترکی با نیروهای ضد شوروی انجام داده است و کسانی که این شرایط را برپا کرده‌اند، از حزب اخراج خواهند شد. در تعقیب این مسئله، تمام مسئولین تروتسکیست و زینوویفی [گئورگی] از حزب اخراج شدند.^{۳۸۷} اما در ژوئن ۱۹۲۸ بسیاری از طرفداران زینوویف از خود انتقاد کرده و آن را منتشر ساختند. لذا دوباره به حزب پذیرفته شدند. رؤسای آنها زینوویف، کامنف و یفدوکیموف [Jewdokimow] نیز بعد از مدت کمی به حزب بازگشتند.^{۳۸۸}

تعداد زیادی از تروتسکیست‌ها برای اصلاح خود سوگند یاد کردند: پروبراشنسکی، راداک و پیاتاکوف.^{۳۸۹} تروتسکی بر موضع آشتی ناپذیرش پافشاری کرد و از اتحاد شوروی تبعید شد.

سومین مبارزه بزرگ ایدئولوژیک، علیه گرایش راست بوخارین در ارتباط با اشتراکی کردن انجام گرفت. بوخارین سیاست سوسیال دموکراسی مآبانه‌ای را که بر بنیان اندیشه آشتی طبقاتی قرار داشت، موعظه می‌کرد. او در عمل به رشد کولاک‌ها در روستا کمک می‌کرد و به سخنگوی آنها تبدیل گشته و خواستار کند نمودن صنعتی کردن کشور بود. بوخارین از سختی مبارزه طبقاتی در روستا بر خود می‌لرزید. او بر این مبارزه مهر «وحشت» می‌زد و درباره آن می‌نوشت. در جریان این مبارزه روشن شد، که چگونه «اپوزیسیون چپ» قدیم با بی‌پرنسپیی کامل، با هدف سرنگون کردن استالین و رهبری مارکسیست لنینیستی، با بوخارین عقد اتحاد بسته‌اند. در ۱۱ ژوئیه ۱۹۲۸ بوخارین به مناسبت بحث شدیدی که در مورد اشتراکی کردن پیش آمده بود، مذاکره‌ای مخفی با کامنف انجام داد. او از «جبهه‌ای با کامنف و زینوویف برای برکناری استالین»^{۳۹۰} جانبداری کرد.

در ماه سپتامبر کامنف با برخی از تروتسکیست‌ها تماس گرفت تا از آنها بخواهد

۳۸۵- همان جا، صفحه ۲۸-۲۹

۳۸۶- همان جا، صفحه ۴۲

۳۸۷- همان جا، صفحه ۴۹

۳۸۸- همان جا، صفحه ۶۰

۳۸۹- همان جا، صفحه ۶۷

۳۹۰- همانجا، صفحه ۶۵

دوباره وارد حزب شده و منتظر «اوجگیری بحران» شوند.^{۳۹۱} اما بعد از این که اشتراکی کردن در سال‌های ۱۹۳۲-۱۹۳۳ در اساس پایان یافته بود، تئوری وادادگی بوخارین کاملاً بدنام شد.

در همین جریان [گئورگی] زینوویف و کامنف با پشتیبانی از برنامه ارتجاعی ریوتین [Rjutin] در سال‌های ۱۹۳۱-۱۹۳۲ که در صفحات بعد درباره آن صحبت خواهد شد، دوباره به مبارزه علیه خط حزب روی آوردند. آن‌ها برای دومین بار از حزب اخراج و به سیبری تبعید شدند.

از سال ۱۹۳۳ رهبری بر این ارزیابی بود، که سخت‌ترین نبردها بر سر صنعتی و اشتراکی کردن به پیروزی رسیده است. در ماه مه ۱۹۳۳ استالین و مولوتوف قطعنامه‌ای امضاء کردند که بر مبنای آن نیمی از افرادی که در جریان اشتراکی کردن به اردوگاه‌های کار فرستاده شده بودند، آزاد گردند.

در نوامبر ۱۹۳۴ سیستم رهبری کلخوزها، به ساخت نهائی خود رسید، بدین معنی که دهقانان کلخوزها این حق را کسب کردند که به حساب خود، قطعه‌ای زمین شخصی داشته باشند و دام‌های خود را پرورش دهند.^{۳۹۲} در روستا آرامش اجتماعی و اقتصادی آشکاری به چشم می‌خورد.

خط مشی اساسی حزب صحت خود را ثابت کرد. کامنف، زینوویف، بوخارین و تعداد زیادی از تروتسکیست‌ها نامحقانه و در اشتباه بودن خود را قبول کردند. رهبری حزب بر این عقیده بود که پیروزی درخشان در ساختمان سوسیالیسم، می‌تواند باعث گردد که مخالفین، از برنامه‌های نادرست خود انتقاد کنند و برنامه‌های لنینیستی را بپذیرند. رهبری امیدوار بود که آن‌ها اصول انتقاد و انتقاد از خود را که لنین رشد و تکامل داده بود، به کار ببرند و شیوه ماتریالیستی و دیالکتیکی را که به هر کمونیستی امکان می‌دهد آموزش و پرورش خود را تکمیل نماید، و ترازنامه برنامه‌های خود را به دست آورد و وحدت سیاسی حزب را تقویت کند، در عمل پیاده نمایند. به این دلایل تقریباً همه رهبران این سه جریان اپورتونیستی، یعنی تروتسکیست‌ها، پیاتاکوف [Pjatakow]، رادک [Radek]، اسمیرنوف، و پرئوبراژنسکی همچنین زینوویف، کامنف و بوخارین، که این آخری مقام رهبری آن‌ها را داشت، در سال ۱۹۳۴ به کنگره هفده حزب دعوت شدند و سخنرانی هم کردند.

این کنگره، کنگره پیروزی و وحدت نام گرفت. استالین در گزارش به کنگره

۳۹۱- همانجا، صفحه ۷۳

۳۹۲- گتی، همانجا، صفحه ۹۴

هفدهم در ۲۶ ژانویه ۱۹۳۴ دستاوردهای با شکوهی را در زمینه صنعتی کردن و اشتراکی کردن و رشد فرهنگی نشان داد. بعد از آن که او پیروزی سیاسی بر دسته بندی تروتسکیستی و ناسیونالیسم بورژوازی را ارزیابی کرد، گفت:

«گروه ضد لنینیستی انحراف راست درهم شکسته و پراکنده شده است. سازمان دهندگان آن‌ها مدتی است که از بینش خود جدا شده‌اند و تلاش می‌کنند گناهان ضد حزبشان را جبران کنند».^{۳۹۳}

در روند کنگره حزب می‌بایست همه آن‌هایی که قبلاً اپوزیسیون بودند موفقیت‌های قابل توجهی را، که از ۱۹۳۰ حاصل گشته است، تأیید کنند. استالین در پایان سخنان خود تأکید کرد که:

«می‌توان گفت، که بحث‌های انجام شده در تمام مسائل اساسی حزب در کنگره، وحدت نظر کامل مسئولین رهبری کننده حزب را نشان می‌دهد. (.....) و این، همبستگی فوق‌العاده ایدئولوژیک، سیاسی و سازماندهی صفوف حزب را می‌رساند».^{۳۹۴} استالین متقاعد شده بود که منحرفین گذشته از این لحظه به بعد صادقانه برای ساختمان سوسیالیسم کار خواهند کرد.

می‌توان گفت، که استالین هوشیاریش را در مقابل آن‌ها که سه چهار بار با اپورتونیسیم بس خطرناکی دم‌ساز شده بودند، از دست داده بود. اما استالین درست درک کرده بود که نبرد بزرگ طبقاتی را از سر گذرانده‌اند و پیروزی‌های به دست آمده می‌توانست کسانی را نیز که در گذشته به بی‌راهه رفته بودند، روی خط لنینی جمع آورد. او معتقد بود که انسان می‌تواند از اشتباهاتش درس بگیرد. با این وجود استالین به دو خطر اشاره می‌کند:

«دشمنان حزب، فرصت طلبان رنگارنگ و انواع و اقسام ناسیونالیست‌های گمراه و منحرف درهم شکسته شده‌اند. لیکن هنوز بقایای ایدئولوژی آن‌ها در لابه‌لای اندیشه و تفکر فرد فرد اعضاء حزب به حیات خود ادامه می‌دهد و غالب اوقات ظاهر می‌شود». او همچنین ادامه بقایای سرمایه‌داری در اقتصاد و شکل قوی‌تر باقیمانده سرمایه‌داری «در شعور انسان‌ها» را برجسته کرد. «به این دلایل نمی‌توان گفت که مبارزه پایان یافته است و دیگر هیچ ضرورتی برای ادامه سیاست تهاجمی سوسیالیسم وجود ندارد».^{۳۹۵}

او سپس توجه را به خطر دیگری جلب کرد، که در درون صفوف بلشویکی به وجود

۳۹۳- گزارش به هفدهمین کنگره حزب KPdSU (بیست و شش ژانویه ۱۹۳۴). ژ. استالین، آثار، جلد

۱۳، صفحه ۳۰۸. انتشارات دیتس، برلن ۱۹۵۵

۳۹۴- همان جا، صفحه ۳۳۸

۳۹۵- همان جا، صفحه ۳۱۰-۳۰۹

آمده بود. از مدتی پیش حزب توضیح می‌داد، که حرکت به سوی جامعه بی طبقه است. اما استالین این طور توضیح می‌داد: «در این میان برای چه کسی روشن نیست، که اعلان این تزه‌های روشن و بنیانی لنینیسم در بخشی از اعضای حزب سردرگمی و جو ناسالم نه چندان اندکی را باعث شده است.. آن‌ها در تَرِ مارش ما به سوی جامعه بی طبقه، به عنوان راه حل، مارش را یک پروسه خود انگیخته درک کرده‌اند و به کلی گوئی پرداختند: صحبت از جامعه بی طبقه، به معنی تضعیف مبارزه طبقاتی، تضعیف دیکتاتوری پرولتاریا و اساساً خاتمه دادن به دولتی است که به هر حال می‌بایست در زمان بعد از بین برود. و آن‌ها با بالاترین شغف و شوق در این انتظار فرو می‌روند که به زودی دیگر طبقه‌ای وجود نخواهد داشت، به همین ترتیب هیچ مبارزه طبقاتی‌ای نیز نخواهد بود، هیچ دلوپسی و هیجانی وجود نخواهد داشت و می‌توان اسلحه را کنار گذاشت و در انتظار یک جامعه بی طبقه، راحت به خواب رفت.»^{۳۹۶}

استالین گفت، این یک نوع جدید انحراف سوسیال دموکراسی است که می‌تواند بسیج حزب را بزداید و آن را خلع سلاح کند. این‌ها، گفته‌های تیزبینانه و دوراندیشانه‌ای بودند.

مطالعه جزء جزء مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی که در صفوف رهبری بلشویکی از سال‌های ۱۹۲۲-۱۹۳۴ جریان داشت، رد نظرات غیر واقعی و پیشداوری‌های گسترده را ممکن می‌سازد. این که استالین ابراز آزاد عقیده دیگر همکاران رهبری حزب را ممنوع کرد و تحت رهبری او استبداد مطلق در حزب حاکم بود، کاملاً نادرست است. بحث‌ها و مبارزات در شکل آشکار و در مدتی طولانی جریان داشت. ایده‌های اساساً متفاوت در مقابل هم قرار می‌گرفت و با حدت و شدت طرح می‌شد. آینده سوسیالیسم وابسته به آن بود. رهبران همراه با استالین چه در تئوری و چه در عمل ثابت کردند که خط لنینیستی را پیروی می‌کردند و فراقسیون‌های مختلف اپورتونیستی خواست‌های بورژوازی قدیم و نوین را بیان می‌نمودند. استالین نه فقط در این مبارزات دانا و با حوصله برخورد می‌کرد بلکه امکاناتی به وجود می‌آورد که افراد اپوزیسیون، بعد از قبول اشتباهات خود، حتی دوباره به رهبری برگردند. استالین واقعاً بر این باور بود که انتقاد از خود رهبران اپوزیسیون صادقانه بوده است.

(۷) ۳- محاکمات و مبارزه علیه رویونیسم و نفوذ دشمن

در ۱ دسامبر ۱۹۳۴، نفر دوم حزب، کیروف، در دفترش در مقر اصلی حزب در لنینگراد به قتل رسید. قاتل که نیکولایف [Mikolajew] نام داشت، به محل وارد شد و

کارت حزبی‌اش را نشان داد. او از حزب اخراج شده بود ولی کارت حزبی‌اش را همین طور نزد خود نگهداشته بود.

ضد انقلابیون در زندان‌ها و اردوگاه‌ها بر طبق عادت به بازی معمولی مسموم کردن اذهان و ایجاد سردرگمی ادامه می‌دادند. «استالین بود که کیروف را به قتل رساند» این برداشت از قتل کیروف در سال ۱۹۵۳ در غرب، توسط شخصی به نام اورلوف [Orlow] که از حزب اخراج شده بود، تبلیغ می‌شد. در جریان قتل کیروف، اورلوف در اسپانیا اقامت داشت. او در کتابش که بعد از ورود به غرب در سال ۱۹۳۸ منتشر کرد، قبل از هر چیز از اخباری گزارش می‌دهد که هنگام اقامت کوتاهش در مسکو در بین سر و صداها در یک کریدور، به گوشش خورده بود. ۱۵ سال لازم بود تا اورلوف که از جنگ سرد به هیجان آمده بود، با سرعت برق ردیابی کند و این چنین شورانگیز دست به افشاگری بزند، که «کیروف توسط استالین به قتل رسید».

توکایف [Tokajew]، عضو یک سازمان مخفی ضد کمونیستی، می‌نویسد، کیروف توسط یک گروه اپوزیسیون به قتل رسیده است و وی (توکایف) در تدارک سوء قصد آن جا حضور داشته و می‌توانسته سیر آن را دنبال کند. ۳۹۷ لیوشکوف [Ljuschkow] یکی از کارکنان وزارت داخلی اتحاد شوروی که به ژاپن فرار کرده بود، عدم ارتباط استالین با این قتل را تأیید می‌کند. ۳۹۸

قتل کیروف در زمانی اتفاق افتاد که حزب بر این باور بود که سخت‌ترین زمان‌ها را از سر گذرانده و وحدت حزب تحکیم گردیده است.

اولین عکس‌العمل استالین نشانی از سراسیمگی داشت و وحشتی را منعکس می‌کرد. رهبری بر این نظر بود، که قتل دومین شخصیت در حزب، نشانی از آغاز یک کودتا است. بلافاصله مصوبه‌ای مبنی بر دستگیری و اعدام سریع تروریست‌ها صادر شد. این اقدام شدید از احساس خطر مرگبار برای رژیم سوسیالیستی ناشی می‌شد.

در اوایل، حزب مقصرین را در صفوف دشمنان سنتی جستجو می‌کرد، در صفوف سفیدها. تعدادی از آن‌ها اعدام شدند.

بالاخره پلیس نوشته‌های نیکولایف را کشف کرد. در آن‌ها هیچ رابطه‌ای با افراد اپوزیسیون که می‌توانستند سوء قصد را تدارک ببینند، پیدا نشد. تحقیقات به این نتیجه انجامید، که گروه هوادار زینویف «بر نیکولایوف و دوستانش نفوذ داشتند» اما هیچ شاخصی مبنی بر دخیل بودن زینویف در این کار پیدا نشد. او در داخل روسیه تبعید شد.

۳۹۷- توکایف، صفحه ۲ و ۵۷

۳۹۸- همان جا، صفحه ۲۰۷

بنابراین، عکس‌العمل حزب نشان از سردرگمی بزرگی بود. تمام فاکت‌ها و شاخص‌های موجود، این تز را که استالین این سوء‌قصد را تدارک دیده تا «نقشه شیطنانی‌اش» را جهت نابودی اپوزیسیون انجام دهد، بی اعتبار می‌کند.

(۷) ۴- محاکمه مرکز تروتسکیستی و زینوویفی [گئورگی]

پی آمد سوء قصد، پاکسازی حزب از طرفداران زینوویف بود. در این جریان قهر شدیدی به کار نرفت. ماه‌های بعد را کارزار بزرگ تدارک قانون اساسی جدید، تحت عنوان «دموکراسی سوسیالیستی» پر کرده بود.^{۳۹۹}

۱۶ ماه بعد در ژوئن ۱۹۳۶ مسئله قتل کیروف بر اساس اطلاعات جدید دوباره از طرف دادستانی به جریان افتاد و دادرسی مجددی آغاز شد. اطلاعات جدید مربوط بود به تشکیل یک سازمان مخفی در اکتبر ۱۹۳۲ که در آن زینوویف و کامنف شرکت داشتند. پلیس مدارکی به دست آورد، که تروتسکی از آغاز ۱۹۳۲ به رادک، سوکولنیکف [Sokolinkow]، پرنوبراژنسکی و دیگران نامه‌های مخفی ارسال می‌کرد تا آن‌ها را در اقدام فعال علیه استالین تحریک کند. گتی این مدارک را در آرشیو تروتسکی پیدا کرد.^{۴۰۰}

در اکتبر ۱۹۳۲ تروتسکیست قدیمی، گولتسمن [Goltsman]، در برلین با پسر تروتسکی، سدوف [Sedow]، مخفیانه ملاقات کرد. آن‌ها درباره پیشنهاد سمیرنوف [Smirnow] مبنی بر تشکیل یک بلوک متحد اپوزیسیون از تروتسکیست‌ها و زینوویفیست‌ها و پیروان لومینادزه [Lominadse]، بحث کردند. تروتسکی «برگمنامی و استتار» ضروری تأکید می‌کرد. کمی بعدتر سدوف به پدرش نوشت، که این بلوک رسماً تشکیل شده و سعی می‌شود تا گروه سافاروف [safarow] و تارخانوف [Tarchanow] نیز در آن داخل گردند.^{۴۰۱} در بولتن تروتسکی گزارشات گلتسمن و سمیرنوف با اسم مستعار منتشر شد. به این ترتیب حزب با مدارک غیر قابل تردید در مقابل توطئه‌ای قرار داشت، که بر پایه سرنگون کردن رهبری بلشویکی و نشانیدن یک باند اپورتونیستی به عنوان رکابدار طبقه استثمارگر گذشته، بر قدرت سیاسی، شکل گرفته بود. وجود این توطئه نشانه اعلان خطر در بالاترین درجه آن بود.

۳۹۹- گتی، همان جا، صفحه ۹۵، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵-۱۱۶

۴۰۰- همان جا، صفحه ۲۴۵

۴۰۱- همان جا، صفحه ۱۱۹-۱۲۰

تروتسکی و ضد انقلاب

برای کسی که مبارزه طبقاتی را در سال ۱۹۳۶ در سطح بین‌المللی با دقت تحلیل می‌کرد، تروتسکی عملاً، آشکارا تا آنجائی سقوط کرده، استحاله و تباه شده بود که به توپ بازی و عروسک خیمه شب بازی انواع گوناگون نیروهای ضد کمونیست، تبدیل گردیده بود. تروتسکی، شخصیتی با بالاترین درجه خودخواهی، به همان نسبت که دار و دسته‌های اطرافش بی اهمیت‌تر می‌شدند، نقش تاریخی نجومی بزرگ‌تری را در نبوغ خودش به رشته تحریر می‌آورد. او تمام نیرویش را در خدمت یک هدف سمت داده بود: تخریب حزب بلشویک، چیزی که می‌بایست کسب قدرت توسط او و دیگر دنباله روانش را ممکن سازد. تروتسکی، به عنوان کسی که حزب بلشویک و تاریخش را کامل می‌شناخت، در عمل، بزرگ‌ترین متخصص مبارزه ضد کمونیستی در جهان گردید. برای این که ایده‌های او را به درستی دریابیم، از چندین موضع گیری آشکار تروتسکی پیش از سرگیری مجدد مسئله کیروف در سال ۱۹۳۶، نقل قول‌هایی می‌آوریم. این نقل قول‌ها نور جدیدی بر زینوویف، کامنف و سمیرنوف و دیگرانی که در توطئه تروتسکی داخل شده بودند، می‌تابد.

تخریب جنبش کمونیستی

تروتسکی از ۱۹۳۴ مدعی شد که استالین و احزاب کمونیست مسئول به قدرت رسیدن هیتلر هستند. برای سرنگونی هیتلر می‌بایست در ابتدا احزاب کمونیست را «بی‌رحمانه» درهم کوبید. «پیروزی هیتلر به واسطه سیاست تحقیرآمیز و جنائی کمینترن برانگیخته شد». «بدون استالین هیتلر هیچ پیروزی به دست نمی‌آورد». ۴۰۲

«کمینترن استالینیستی، همانند دیپلماسی استالینیستی هر کدام به نوبه خود به هیتلر در نشستن بر زین، کمک کردند». ۴۰۳

«بوروکراسی کمینترن در هماهنگی با سوسیال دموکراسی تمام امکاناتش را به کار گرفت، تا اروپا و تمام جهان را به اردوگاه فاشیستی مرگ و کار تبدیل کند». ۴۰۴

«کمینترن مهم‌ترین شرایط را برای پیروزی فاشیسم به وجود آورد. برای سرنگون

۴۰۲- تروتسکی، La lutte antibureaucratique en URSS (مبارزه ضد بوروکراسی در DDR)، UGE ۱۰.۱۸، پاریس، ۱۹۷۵، صفحه ۳۲، هم چنین نگاه کنید به: لئو تروتسکی، نوشتجاتی در باره آلمان، جلد ۲، مؤسسه انتشارات اروپائی، فرانکفورت کنار ماین ۱۹۷۱، صفحه ۶۵۳

۴۰۳- ۱۸ ژانویه ۱۹۳۴، همان جا، صفحه ۳۹ یا ۶۵۳

۴۰۴- همان جا، ۳۱ مارس ۱۹۳۴، صفحه ۵۶-۶۰

کردن هیتلر باید به حیات کمینترن پایان داد».^{۴۰۵}
 «کارگران بیاموزید، که از این بوروکراسی جنایتکارانه متنفر باشید».^{۴۰۶} «کارگران باید تئوری و عمل ماجراجوئی بوروکراتیک را تزلزل ناپذیر از جنبش کارگری بزدایند».^{۴۰۷}

بدین ترتیب تروتسکی، در شروع سال ۱۹۳۴ بعد از این که هیتلر کم‌تر از یک سال در قدرت بود، اعتقاد داشت، که برای سرنگون کردن فاشیسم اول می‌بایست جنبش بین‌المللی کمونیستی را درهم کوبید. این چنین است آن وحدت «شکوهمند» ضد فاشیستی، که تروتسکیست‌ها تحریک آمیز از آن دم می‌زنند.

به یاد بیاوریم که تروتسکی در همین زمان مدعی بود، که حزب کمونیست آلمان به علت امتناع از ایجاد جبهه متحد با SPD [حزب سوسیال دموکرات آلمان] و نتیجتاً به علت سکتاریسم شدیدش مسئول به قدرت رسیدن هیتلر است. در واقعیت امر، این حزب سوسیال دموکرات آلمان بود، که با سیاست سرسختانه در دفاع از رژیم سرمایه‌داری آلمان، هر گونه جبهه ضد فاشیستی و ضد سرمایه‌داری را رد کرد. و تروتسکی پیشنهاد نابودی تنها نیروئی را میداد، که علیه فاشیسم به مبارزه پرداخته بود. در سال ۱۹۳۴ تروتسکی تز معروفش، - اتحاد شوروی در خیلی زمینه‌ها به دولت فاشیستی شباهت دارد - را جار می‌زد، تا عقب مانده‌ترین اقشار مردم را علیه حزب بلشویک تحریک کند. «در دوره اخیر، بوروکراسی شوروی بعضی زمینه‌های فاشیسم پیروزمند را کسب کرده است، به ویژه آزادی از کنترل حزبی و اجرای رهبر پرستی».^{۴۰۸}

احیای سرمایه‌داری غیر ممکن است

در سال ۱۹۳۵ تروتسکی این موضع را اتخاذ کرد: احیاء سرمایه‌داری در ا.ج.ش.س. عملاً غیر ممکن است؛ بنیان اقتصادی و سیاسی رژیم شوروی سالم می‌باشد، اما رأس، یعنی رهبری حزب بلشویک، فاسدترین، ضد دموکرات‌ترین و ارتجاعی‌ترین بخش جامعه است.

به این ترتیب تروتسکی همه نیروهای ضد کمونیستی را که علیه این «فاسدترین» بخش یعنی علیه رهبری حزب مبارزه می‌کردند، زیر بال و پر خود گرفت. همزمان،

۴۰۵- همان جا، صفحه ۳۵

۴۰۶- همان جا، صفحه ۴۰

۴۰۷- ۱۸ ژانویه ۱۹۳۴، همان جا، صفحه ۴۲

۴۰۸- ۲۰ ژانویه ۱۹۳۷، همان جا، صفحه ۴۹

تروتسکی به طور سیستماتیک از همه اپورتونیست‌ها، منصب طلبان و سرخوردگانی که خود را به صفوف حزب بلشویک کشیده بودند و اعمالشان دیکتاتوری پرولتاریا را تحلیل می‌برد، دفاع می‌کرد.

نوشته تروتسکی بلافاصله بعد از قتل کیروف در سال ۱۹۳۴ یعنی زمانی که زینوویف و کامنف از حزب اخراج و تبعید شدند، چنین است: «چگونه ممکن است، که اکنون، درست بعد از همه موفقیت‌های اقتصادی، جائی که رسماً تضمین شده که طبقات در ا.ج.ش.س. از بین رفته و جامعه سوسیالیستی بنا گردیده است، درست اکنون، قدیمی‌ترین بلشویک‌ها، همکاران نزدیک لنین، احیاء سرمایه‌داری را هدف قرار داده باشند؟ فقط دلک‌های از دور خارج شده می‌توانند باور کنند، که مناسبات سرمایه‌داری، یعنی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، و هم چنین بر زمین، بتواند در ا.ج.ش.س. از راه صلح آمیز دوباره احیا شود و به یک رژیم دموکراتیک بورژوازی بیانجامد. در واقعیت امر، سرمایه‌دار در روسیه می‌تواند، اگر اصلاً امکانش باشد، تنها به یاری سرنگونی بی رحمانه ضد انقلابی در روسیه احیاء شود، که قربانیان آن ده بار بیش‌تر از قربانیان انقلاب اکتبر و جنگ داخلی در مجموع خواهند بود»^{۴۰۹}

وقتی این نوشته خوانده شود، اولین فکری که پهنه ذهن را می‌گیرد این است؛ تروتسکی در سال‌های ۱۹۲۲-۱۹۲۷ با سرسختی بر اساس تز غیر ممکن بودن ساختمان سوسیالیسم در یک کشور، یعنی ساختمان سوسیالیسم در ا.ج.ش.س. مبارزه‌ای را به پیش برد. این خود خواه بی منش در سال ۱۹۳۴ می‌گوید، سوسیالیسم در اتحاد شوروی بر بنیان استواری قرار دارد و سرنگونی آن میلیون‌ها قربانی می‌طلبد.

تروتسکی بالاخره چنین می‌نماید، که از «بلشویک‌های قدیمی» دفاع می‌کند. اما موضع بلشویک‌های قدیم مثل زینوویف و کامنف در تقابل ۱۸۰ درجه با موضع بلشویک‌های قدیم مثل استالین، کیروف، مولوتوف، کاگانوویچ و شدانف قرار داشت. بلشویک‌های قدیم مثل استالین به روشنی نشان دادند، که مواضع اپورتونیستی زینوویف و کامنف، راه را برای طبقه استثمارگر قدیم و بوروکراسی جدید در مبارزه طبقاتی شدید جاری در روسیه، هموار کرد.

تروتسکی دلیل عوام فریبانه‌ای را پیش می‌کشد، که صدها بار بورژوازی از آن استفاده کرده است؛ او یک انقلابی قدیمیست، چگونه می‌توانست اردوگاه‌اش را عوض

۴۰۹-۲۸ دسامبر ۱۹۳۴ و تروتسکی، L'appareil policier du stalinisme (der Polizeipparat,

کند؟ خروشچف در گزارش مخفی‌اش لغت به لغت آن را به کار برد.^{۴۱۰} بعد از مرگ بنیانگزاران سوسیالیسم علمی، مارکس و انگلس، کائوتسکی به عنوان فرزند روحی آن‌ها، مرتد اصلی مارکسیسم بود. مارتوف [Martow] جزو پیشگامان مارکسیسم در روسیه بود و در تشکیل اولین سازمان انقلابی سهم داشت. با این وجود او رهبر یکی از شعبه‌های منشویکی شد و علیه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ جبهه گرفت. حال در مورد بلشویک‌های قدیمی خروشچف و میکویان [Mikojan] چه باید گفت که اتحاد شوروی را فعالانه به راه احیاء سرمایه‌داری کشاندند؟

تروتسکی ادعا می‌کرد، که بازگشت ضد انقلاب فقط در حمام خونی که به قیمت زندگی بیش از ۸۰ میلیون نفر تمام خواهد شد، ممکن خواهد بود! بنابراین بر مبنای ادعای تروتسکی، سرمایه‌داری از «درون» توسط فساد سیاسی داخلی حزب، توسط نفوذ دشمن و توسط بوروکراتیزه کردن و سوسیال دموکراتیزه کردن حزب، نمی‌تواند احیاء شود. اما لنین پیش از آن به این امکان اشاره کرده، و مکرراً در این مورد اخطار داده بود.

به لحاظ سیاسی، کامنف و زینوویف پیش قدمان خروشچف بودند. تروتسکی برای این که هوشیاری در قبال اپورتونیست‌هایی از نوع زینوویف و کامنف را خنده‌دار جلوه دهد، دلیلی می‌آورد که خروشچف در گزارش مخفی خود آن را بارها تکرار می‌کند. «انحلال طبقه‌ای که حاکم است و هم زمان با آن موفقیت اقتصادی جامعه جدید می‌بایست جبراً به تضعیف و محو گام به گام دیکتاتور بیانجامد».^{۴۱۱}

در آن لحظه‌ای که یک سازمان مخفی موفق شد نفر دوم رژیم سوسیالیستی را به قتل برساند، تروتسکی گفت: «دیکتاتوری پرولتاریا در ا.ج.ش.س. منطقاً می‌بایست زوال یابد». تروتسکی در آن لحظه‌ای که با تمام وجود علیه بلشویک‌ها، که از رژیم سوسیالیستی دفاع می‌کردند سرنیزه به کار می‌گرفت، به توطئه‌گران موعظه می‌کرد، که آرامش خود را حفظ کنید. و در همان لحظه تروریست‌ها را از دیدگاهی بسیار دوست داشتنی، نمایندگی می‌کرد. او گفت، قتل کیروف، «فاکت جدیدیست بر اهمیت عارضه‌ای بزرگ». و اندیشه‌اش را چنین بیان می‌کند: «ترور از پیش برنامه ریزی شده با دستور یک سازمان مشخص، بدون محیط مساعد سیاسی، قابل تصور نیست. (...).»

۴۱۰- برانکو لاتسیچ، Le rapport Khrouchtchev et son histoire (گزارش خروشچف و تاریخ

او)، همان جا، du Seuil, Serie Histoire 1976، صفحه ۷۷

۴۱۱- تروتسکی، L'Appareil policier، همان جا، صفحه ۲۸، Lazitsch، اثر یاد

شده، همان جا، صفحه ۶۳، ۷۰

«دشمنی با رأس رهبری می‌بایست شکلی پیشرفته و بسیار شدید به خود گرفته باشد که از محیط جوانان حزب، دقیق‌تر بگوئیم، قشر فوقانی که با محیط پائین و متوسط بوروکراسی رابطه فشرده دارد، یک گروه تروریستی شکل گیرد. (...) اگر همزمان در توده مردم نارضایتی گسترش یابد، توده‌ای که نه بتواند خود را بیان کند و نه نفس بکشد، بلکه برای منفرد کردن بوروکراسی به عنوان یک واحد، به حرکت درآید، وقتی جوانان خود را گول خورده و تحت ستم احساس کنند و هیچ امکانی را در تکامل مستقل خود نبینند، لاجرم اتمسفر ایجاد گروه‌های تروریستی آماده گردیده است.»^{۴۱۲}

تروتسکی حتی آشکارا از ترور شخصی فاصله می‌گیرد، اما با عجله آن چه را که در سوءقصد کیروف اندیشیده است، به زبان می‌آورد. ببینید این توطئه و قتل دلایلی هستند، «بر وجود یک اتمسفر عمومی دشمنانه، که کل بوروکراسی را منفرد می‌کند». قتل کیروف مدلل می‌سازد، که «جوانان خود را تحت ستم و امکان تکامل مستقل‌شان را غارت شده می‌بینند». این آخرین توضیح، تحریک مستقیم آن بخش از جوانان ارتجاعی را به معرض دید می‌گذارد که در عمل، آگاهانه قضاوت نادرست می‌کنند یا به علت عدم شناخت واقعیت و قانونمندی سرمایه‌داری، خود را «تحت ستم» و امکان «تکامل مستقل»‌شان را غارت شده می‌بینند.

برای ترور و قیام

تروتسکی بالاخره به نقطه‌ای می‌رسد که ترور شخصی و قیام را برای درهم کوبیدن قدرت «استالینی» موعظه می‌کند. تروتسکی از سال ۱۹۳۵ به عنوان یک انسان ارتجاعی بدون ماسک عمل می‌نماید. در ادامه، نوشته‌اش او را که در سال ۱۹۳۷ یعنی یک سال پیش از پاکسازی بزرگ به رشته تحریر در آمده است، می‌آوریم:

«او (استالین) تجسم زنده ترمیدور بوروکراتیک است. ترور در دستان او در درجه اول اسلحه‌ای برای تحت فشار قرار دادن حزب، سندیکاها، شوراها و تحکیم سلطه‌اش فردی، بوده و هست. (...) او فقط تاج تزار را کم دارد (...).

وحشیگری بی‌معنا نسبت به کسانی که شیوه بوروکراتیک اشتراکی کردن را اعمال کرده‌اند، انتقام‌گیری‌های قبیح و کار برد قهر علیه بهترین عناصر پیشرو پرولتاریا، می‌بایست خشم، نفرت و انتقام جوئی را برانگیزد. چنین محیطی در جوانان گرایش ترور فردی را به وجود می‌آورد. (...) فقط موفقیت‌های پرولتاریای بین‌المللی می‌تواند در پرولتاریای شوروی اعتماد به نفس مجددی را به وجود آورد. پیش شرط اساسی

موفقیت‌های انقلابی، اتحاد پیشروان بین‌المللی پرولتاریا تحت پرچم انترناسیونال چهارم است. مبارزه برای این پرچم همچنین باید در ا.ج.ش.س. با احتیاط اما انعطاف ناپذیر، به پیش رود. (...). پرولتاریائی که سه انقلاب را به انجام رسانده است، درانقلاب جدید سرش را بالا خواهد گرفت. آیا «حمایت» بوروکراتیک دست به مقاومت نخواهد زد؟ پرولتاریا حتماً یک جاروب مساعد پیدا خواهد کرد. و ما به او در این امر کمک خواهیم کرد».^{۴۱۳}

تروتسکی این چنین به ترور فردی حقانیت می‌دهد و آشکارا «انقلاب چهارم» را موعظه می‌کند. در نقل قول فوق، تروتسکی مدعی است، که استالین، حزب بلشویک، سندیکاها و شوراها را تخریب کرده است. یک ضد انقلابی که «چنین وحشیگری» را اعمال می‌کند، ضرورتاً می‌بایست در جوان‌ها نفرت و انتقام‌جوئی و تروریسم را دامن بزند. این فراخوانی است نه چندان مخفی برای ترور استالین و دیگر رهبران بلشویک. تروتسکی گفت که فعالیت افرادش در اتحاد شوروی می‌بایست از قوانین توطئه‌ای کاملاً دقیق پیروی کند و این از آنروست که ظاهراً او نمی‌تواند مستقیماً برای ترور فردی فراخوان بدهد. اما آشکارا مدعی می‌شود که چنین ترورهای فردی، «اجتناب ناپذیر» بواسطه جنایات استالین برانگیخته می‌شوند. با زبان یک توطئه‌گر نمی‌توان مقصود خود را از این روشن‌تر بیان نمود.

تروتسکی برای زدودن هر شکی در پیروانش که می‌بایست برای مبارزه مسلحانه علیه بلشویک‌ها فعال شوند، اضافه می‌کند که: ما در روسیه در سال ۱۹۰۵ یک انقلاب مسلحانه، در فوریه ۱۹۱۷ انقلاب دیگر و در اکتبر ۱۹۱۷ انقلاب سوم را انجام دادیم. ما خود را اکنون برای انقلاب چهارم علیه «استالینیست‌ها» آماده می‌کنیم. اگر آنها جرات کنند مقاومت نمایند، ما با آنها همان کاری را خواهیم کرد که با تزار و بورژوازی در سال‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ کردیم. تروتسکی با فراخواندن انقلاب مسلحانه در ا.ج.ش.س.، سخنگوی کلیه طبقات ارتجاعی منکوب شده، گردید: کولاک‌ها که بوروکرات‌ها در هنگام اشتراکی کردن «وحشیگری بی‌موردی» در حق آنها، اعمال کردند، تزاری‌ها و در کنار آنها بورژوازی و همچنین افسران سفید! تروتسکی برای کشاندن برخی از کارگران به فعالیت‌های ضد کمونیستی‌اش، به آنها موفقیت‌های پرولتاریای جهان را قول داد «که اعتماد به نفس مجددی در پرولتاریای شوروی به وجود خواهد آورد».

بر اساس محتوای این نوشته‌ها، بدیهی بود، که هر کمونیست شوروی که از روابط

۴۱۳- تروتسکی، نوشتارها، جامعه شوروی و دیکتاتوری استالینیستی ۱۹۲۹-۱۹۳۶، جلد ۱.۱ Rasch ۱۹۸۸، und Röhring Verlag، صفحه ۶۳۰-۶۳۵

مخفی بین بعضی اعضای حزب و تروتسکی آگاه می‌شد، وظیفه قاطع داشت که آن را به سازمان امنیت گزارش دهد. تمام کسانی که رابطه مخفی با تروتسکی داشتند، بخشی از یک توطئه ضد انقلابی به حساب می‌آمدند، که تخریب بنیان قدرت شوراهای را نشانه رفته بودند.

این که طرفداران تروتسکی در این روند از چه لفاظی‌ها و مدارک چپی برای توجیه خرابکاری‌ها و نقب‌زنی‌های خود استفاده می‌کردند، مهم نبود.

دسته بندی ضد انقلابی: [گئورگی] زینوویف، کامنف، سمیرنوف

حال می‌پردازیم به پرده‌برداری از روابط بین زینوویف، کامنف، سمیرنوف و دسته بندی ضد کمونیستی تروتسکی در خارجه در سال ۱۹۳۶.

دادگاه زینوویفی‌ها در اوت ۱۹۳۶ تشکیل شد. این دادگاه اساساً مربوط به عناصری بود، که طی سال‌ها در حول و حوش حزب قرار داشتند. فشار انتقادی بر تروتسکیست‌ها و زینوویفی‌ها، ساختار حزب را نیز سر حال نگهداشته بود. در جریان محاکمه، متهمین خود را به بوخارین وصل می‌کردند. اما دادستانی در آخر به این نتیجه رسید، که هیچ مدرکی برای اثبات دخالت بوخارین در دسیسه‌های تروتسکیستی زینوویفی وجود ندارد و تحقیقاتش را در این جهت، یعنی در صفوف کادرهای رهبری حزب ادامه نداد. با این حال گرایش رادیکال رهبری در ژوئیه ۱۹۳۶ نوشته‌های درونی‌ای با تکیه بر این واقعیت منتشر کرد، که دشمنان به داخل حزب راه یافته‌اند. آن‌ها هدف واقعی خود را پنهان می‌کنند و با صدای بلند پشتیبانی خود را از خط اساسی حزب اعلام می‌دارند، تا بتوانند اعمال خرابکارانه‌شان را انجام دهند. نوشته بر این تأکید دارد که فاش کردن آن‌ها امر بسیارمشکلی است. نوشته، شامل مسائل زیر نیز بود:

«تحت شرایط حاضر باید خصوصیت خلل‌ناپذیر هر بلشویکی این باشد، که قابلیت شناخت دشمن حزب را، حتی زمانی که او خود را کاملاً مخفی کرده است، داشته باشد».^{۴۱۴}

این جمله می‌تواند برای بعضی‌ها به صورت بیان فشرده «جنون تعقیب استالینی» تظاهر یابد. اما می‌بایست برای مثال اقرار توکایف، عضو یک سازمان ضد کمونیستی، در صفوف حزب کمونیست ا.ج.ش.س. را در نظر آورد.

توکایف عکس‌العملش را در جریان محاکمه زینوویف به مناسبت نشست حزب در اکادمی نظامی شوکفسکی، جایی که او در آنجا پست مهمی را به عهده داشته است،

چنین توصیف می‌کند.

«در این اتمسفر فقط یک راه برای من وجود داشت: با جریان شنا کردن. در وهله اول سخنانم را محدود به زینوویف و کامنف کرده و از هر گونه اشاره‌ای به بوخارین خودداری نمودم. اما رئیس اجازه ادامه نداد و سؤال کرد: آیا من نتایجی را که ویشینسکی [Wyschinski] در رابطه با بوخارین به دست آورده است، تأیید می‌کنم یا نه؟ من گفتم، تصمیم دادستان کل، ویشینسکی، مبنی بر تحقیق در رابطه با فعالیت‌های بوخارین و ریکوف، تومسکی [Tomski] و اوگلانوف [Uglanow] از جانب مردم و حزب مورد پشتیبانی است، و من کاملاً آن را تأیید می‌کنم و مردم اتحاد شوروی و حزب ما حق دارد دسیسه‌ها و دوچهرگی بوخارین و ریکوف را بشناسند. من مطمئنم که همین یک مثال برای خوانندگان من کافی خواهد بود تا درک کنند که ما عنصرهای اپوزیسیون در ا.ج.ش.س. در چه محیط انباشته از وظایف ناشایست، در چه شکل مافوق توطئه‌گرانه‌ای - که یکی خصوصیت آن دیگری را نمی‌شناخت - باید کار می‌کردیم.»^{۴۱۵}

در ارتباط با نوشته داخلی ژوئییه، آشکارا است که استالین در زمان محاکمه زینوویف، از جناح رادیکال (عقاب‌ها) پشتیبانی نکرد و اعتمادش را نسبت به رئیس وزارت داخلی اتحاد شوروی، یاگودا، حفظ نمود. یاگودا [Jagoda] می‌توانست سمت و سوی دادرسی علیه بلوک تروتسکی و زینوویف را تعیین کند و او با هدف برملا کردن توطئه آن‌ها وسعت پاکسازی را محدود کرد.

با این وجود سوءظنی نسبت به یاگودا وجود داشت. افراد زیادی، از جمله ون هاینه‌نوت [Van Heijenoort] منشی تروتسکی و همچنین اورلوف یکی از اعضای فراری سازمان اطلاعات و امنیت شوروی از این زمان مدعی شدند که مارک اسبوروفسکی [Sborowski] همکار نزدیک سدوف، برای سازمان اطلاعات و امنیت شوروی کار می‌کرد.^{۴۱۶} تحت چنین شرایطی این سؤال مطرح شد که آیا یاگودا تا ۱۹۳۶ نمی‌توانسته از وجود بلوک تروتسکی زینوویف چیزی بداند؟ بعضی از افراد حزب تقریباً این سؤال را مطرح می‌کردند که او چه چیزی را مخفی کرده است؟ به این علت بود که یشوف [Jeschow] یکی از نمایندگان جناح رادیکال در ابتدای ۱۹۳۶ به قائم مقامی یاگودا منصوب گردید.

۴۱۵- توکایف، همان جا، صفحه ۶۰-۶۱

۴۱۶- گتی، همان جا، صفحه ۱۲۱

۷) ۵- محاکمه پیاتاکف و تروتسکیست‌ها

در ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۶ در معادن سیبری یک سری انفجار به وقوع پیوست. در عرض ۹ ماه گذشته این دومین سری انفجارات بود. ۱۲ نفر کشته شدند. سه روز بعد یاگودا به عنوان کمیسر خلق برای مسئله حمل و نقل و یشوف به عنوان رئیس سازمان اطلاعات و امنیت شوروی، کمیسر خلق برای مسائل داخلی برگزیده شدند. استالین حداقل تا این روز بیش‌تر از سیاست لیبرالی یاگودا پشتیبانی می‌کرد.

تحقیقات در سیبری به دستگیری پیاتاکف، تروتسکیست سابق و قائم مقام اردژنیکیدزه، کمیسر خلق برای صنایع سنگین، انجامید. اردژنیکیدزه مرد مورد اعتماد و نزدیک به استالین بود و با تأیید استالین سیاست استفاده و تجدید تربیت متخصصین بورژوازی را دنبال کرد. نتیجه این سیاست در فوریه ۱۹۳۶، عفو ۹ «مهندس بورژوا» بود، که در سال ۱۹۳۰ در یک محاکمه جنجالی به خاطر خرابکاری محکوم شده بودند.

در رابطه با صنعت، سال‌های بسیاری بحث و اختلاف نظر در صفوف رهبری وجود داشت. رادیکال‌ها، به رهبری مولوتوف، مخالف به کارگیری اکثریت متخصصین بورژوا بودند. آن‌ها این امر را به لحاظ سیاسی غیر قابل اعتماد می‌دانستند. آن‌ها پاکسازی را درخواست می‌کردند. اردژنیکیدزه، کمیسر خلق برای صنایع سنگین، بر عکس، معتقد بود که متخصصین بورژوا مورد احتیاج هستند و می‌بایست از دانش و توانائی آن‌ها استفاده کرد.

این بحث قدیمی در مورد متخصصین با گذشتهء مشکوک، در پی انفجار در معادن سیبری دوباره مطرح شد. بررسی‌ها فاش کرد که پیاتاکوف از تعداد زیادی متخصصین بورژوا جهت خرابکاری در معادن استفاده کرده است.

در ژانویه ۱۹۳۷ محاکمه پیاتاکوف، رادک و دیگر تروتسکیست‌های قدیمی، که به فعالیت‌های توطئه‌گرانه مخفی خود اقرار کردند، برگزار شد. برای اردژنیکیدزه این ضربه آن چنان سنگین بود که دست به خودکشی زد.

این کاملاً طبیعی است، که نویسندگان بورژوازی ادعا کردند، همهء اتهامات ساختگی در مورد خرابکاری سیستماتیک، به تنها هدفی که خدمت می‌کرد، نابودی افراد اپوزیسیون بود. اما در این مورد نیز اظهاراتی در روزنامه‌ها درج گردید. یک مهندس آمریکائی به نام لیتل‌پیج [Littlepage] در سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۷ به عنوان کادر رهبری در تعداد زیادی از معادن اورال و سیبری، به کار مشغول بود. او اطلاعات غافلگیر کننده خود را درباره خرابکاری به رشته تحریر درآورد. اظهارات مطبوعاتی نگاشته شده در کتاب این تکنیسین که با سیاست نیز بیگانه بود، پر اهمیت است.

لیتل پیج شرح می‌دهد، که چگونه از زمان ورودش به معادن اتحاد شوروی در سال ۱۹۲۸ وسعت خرابکاری صنعتی را شاهد بوده است. خرابکاری صنعتی یک شیوه مبارزه ارجح دشمنان رژیم شوروی بود. در مبارزه علیه رهبری بلشویکی تا اندازه‌ای پایه توده‌ای موجود بود. اگر مسئولین در بالا مستقر شده‌اند، حزب تصمیم می‌گرفتند به خرابکاری دامن بزنند یا به سادگی آن را پرده پوشی کنند، می‌توانستند رژیم اتحاد شوروی را به طور جدی تضعیف نمایند.

نقل قولی از لیتل پیج: «در یکی از روزهای سال ۱۹۲۸ به محل ژنراتور معدن کوشکار [Koschkar] رفتم. در هنگام عبور از کنار یک موتور دیزل بزرگ، دستم را در ظرف اصلی آن فرو کردم. احساس کردم که دستم در لخته‌های روغن فرو رفته است. ماشین را لحظه‌ای نگه داشتم. ما حدود یک لیتر شن کواتز، که فقط می‌توانست عمداً در آن ریخته شده باشد، از آن خارج کردیم. در موارد بسیاری ما در تأسیسات جدید کارخانه کوشکار، شن در ماشین‌ها یافتیم، به طوری که تنظیم کننده تعداد چرخش‌ها قفل شده بودند و فقط هنگامی که سرپوش را با تمام قدرت بلند می‌کردیم، می‌توانست باز شود. این خرابکاری ناهنجار صنعتی در تمام شاخه‌های صنعت اتحاد شوروی آنچنان گسترده اعمال می‌شد که مهندسين روسی خیلی کم غم آن را می‌خوردند، و حتی وقتی من در این ارتباط برای اولین بار ناراحتی خود را مطرح کردم، برای آنان غیر قابل انتظار بود.

یک بار از من سؤال شد، که چرا این خرابکاری‌ها در تمام کشور شوروی چنین گسترده است ولی در کشورهای دیگر این امر به ندرت اتفاق می‌افتد؟ افرادی که این سؤال را طرح می‌کردند، در نظر نمی‌گرفتند، که ارگان‌های قدرت در روسیه درگیر یک رشته کامل جنگ‌های داخلی مخفی و آشکار بودند و هنوز هم هستند. در ابتدا آنها علیه اشرافیت قدیم، بانکداران، زمین داران بزرگ و تجار رژیم تزاری جنگیدند و از آنها سلب مالکیت کردند. سپس با خرده بورژوازی مستقل، تجار کوچک و چوپانان صحراگرد آسیا مبارزه کردند و سلب مالکیت نمودند.

طبیعی است که همه این‌ها برای آسایش خودشان و برای خوشی و رفاه مردم روی داده است. این را کمونیست‌ها می‌گویند. اما خیلی از این مردم مسئله را طور دیگری می‌بینند و حتی موقعی که در یک مؤسسه دولتی مشغول می‌شوند، یعنی کار می‌کنند و درآمد هم دارند، دشمن خونی کمونیسم و ایده‌هایش باقی می‌مانند. در این گروه‌ها تعداد زیادی هم کارگر هستند. آن‌ها آنچنان با کمونیست‌ها دشمنی خونی دارند، که بدون

عذاب وجدان در تمام کارخانجات، هر اندازه‌ای که بتوانند، آسیب می‌رسانند»^{۴۱۷}.

خرابکاری در اورال

لیتل پیچ در جریان فعالیتش در معدن کالاتا در منطقه اورال خود را با خرابکاری بسیار زیرکانه بخشی از مهندسين و مسئولین حزبی در تقابل دید. برای او کاملاً روشن بود، که این اعمال برای تضعیف رژیم بلشویکی از جانب اراده و مقامی دیکته شده بود. او به این جمع بندی می‌رسد، که چنین خرابکاری چشمگیری فقط می‌تواند با تأیید بالاترین مقامات رسمی منطقه اورال اتفاق بیافتد.

در زیر بخشهایی از گزارش بسیار پر اهمیت او را می‌آوریم:

«شرایط عمومی در معادن مس اورال بسیار بد بود. اورال منطقه‌ای بود معدنی که در آن هنگام برای روسیه بسیار بارآورد بود، به طوری که سهم عظیمی از سرمایه موجود دولتی برای افزایش تولید را دریافت می‌کرد. ده‌ها مهندس معدن شناس آمریکائی و همچنین صدها استادکار معدن و سرکارگر آمریکائی برای آموزش دستورات عمل‌های لازم جهت کار با ماشین‌ها و طرز کار با دستگاه‌ها استخدام شده بودند. برای هر معدن مس در اورال ۴ تا ۵ مهندس معدن آمریکائی اختصاص داده شده بود. گذشته از این، تعدادی متخصص ذوب فلز آمریکایی نیز در کار بودند. این افراد با دقت انتخاب شده، در آمریکا به اخذ مدرک با نمرات عالی نائل گشته بودند. اگر از چند استثنا بگذریم، آنها از نتایج به دست آمده کارشان در روسیه، سرخورده بودند.

وقتی سربروفسکی [Serebrowski] هدایت معادن مس و سرب و بعداً معادن طلا را به عهده گرفت، می‌خواست بداند که چرا این متخصصین وارداتی آنطور که انتظار می‌رفت، کارآمد و موثر نبوده‌اند. لذا برای انجام تحقیقات در شرایط معادن و برای روشن کردن نارسائی‌ها و برطرف کردن آنها، مرا و یک متخصص آمریکائی ذوب فلزات و یک مسئول کمونیست روسی را در ژانویه ۱۹۳۱ به اورال گسیل داشت.

ما در درجه اول دریافتیم که مهندسين و متخصصین آمریکائی ذوب فلز، بدون این که کسی با آنها واقعا همکاری نماید، در آنجا اقامت دارند. هیچ تلاشی برای آوردن مترجمی مجرب، صورت نگرفته بود. این مهندسين مناطق مورد مسئولیت خودشان را با دقت بررسی کرده و پیشنهادهای را ارائه نموده بودند که اگر به کار گرفته می‌شد، می‌توانست مستقیماً مثمر ثمر باشد.

۴۱۷- جان د. لیتل پیچ (Ala recherche des mines d'or de Siberie)، John D. Littlepage)

1928-1937 (بررسی معادن طلای سبیری)، Ed, Payot, Paris 1939، صفحه ۱۸۱-۱۸۲

اما این پیشنهادات یا به روسی ترجمه نشده و یا در کارتن‌ها و اوراق اداری جا گرفته بود.

شیوه‌های اعمال شده آن چنان اشتباه بود که هر دانشجوی تازه از دانشگاه برآمده‌ای نیز می‌توانست کمبودها و علل آن‌ها را باز شناسد. زمینه‌های کار را آنچنان گسترده بودند که یک کنترل موثر تقریباً غیر ممکن می‌نمود. استخراج سنگ معدن را بدون هیچ تکیه گاه ایمنی انجام می‌دادند. تلاش برای راه اندازی تولید سریع، بدون صورت گرفتن اقدامات احتیاطی ضروری، خسارات جدی به بسیاری از معادن وارد کرده و انبارها نیز در شرایط پیش از انحلال بودند.

من هیچ گاه وضعیت کالاتا را که در جلوی چشمان ما قرار داشت فراموش نخواهم کرد. در بخش شمالی اورال پر اهمیت‌ترین معادن مس روسیه قرار داشت، که تشکیل می‌شد از ۶ معدن، یک کنسنتراتور، یک ریخته‌گری با کوره ذوب و دستگاه دمیدن هوا. هفت تن از بهترین مهندسين آمریکائی کمی پیش‌تر برای کار در این محل با حقوق بسیار بالا استخدام شده بودند. اگر برای هر یک از آن‌ها وضعیت مساعدی ایجاد می‌کردند، می‌توانست در عرض چند هفته، شرایط لازم را جهت استخراج سنگ معدن به وجود آورده و کارها را سامان دهد. ولی از آن لحظه‌ای که کمیسیون ما مراجعت کرد، آن‌ها را در مرداب بوروکراسی به انتظار نگهداشتند. پیشنهادات آنها تبدیل به اسقاط می‌شد و هیچ کار ویژه‌ای به آن‌ها رجوع نمی‌شد. به علت ندانستن زبان و کمبود مترجم توانا، برای آنها ممکن نبود مطالب خود را به مهندسين روسی تفهیم کنند. طبیعتاً آن‌ها به خوبی می‌دانستند که چه کمبودهای تکنیکی در معادن و کارگاه‌های کالاتا وجود دارد و چرا با همه تجهیزات و کارکنان آن، فقط جزئی از کل تولید مورد نظر، به دست می‌آید.

کمیسیون ما همه معادن بزرگ مس اورال را بازدید کرد و همه چیز را در جزئیات بازرسی نمود. با وجود شرایط توصیف شده قابل اعتراض در فوق، کم‌تر در روزنامه‌های اتحاد شوروی اعتراضی در رابطه با خرابکاری‌های معادن مس اورال درج می‌شد.

این واقعیت عجیبی بود، زیرا کمونیست‌ها بر این عادت بودند، که بخش بزرگی از سردرگمی و بی‌نظمی صنایع را آگاهانه و عمدتاً بیان کنند. اما کمونیست‌های اورال که معادن مس را هدایت می‌کردند، به طور حیرت‌انگیزی بر آن سرپوش نهاده بودند.

بعد از این که سربروفسکی گزارش ما را مطالعه کرد، در ژوئیه ۱۹۳۱ تصمیم گرفت مرا به عنوان رئیس مهندسان به کالاتا بفرستد، تا ببیند که آیا من می‌توانم کاری برای این منطقه بزرگ عملیاتی انجام دهم. یک مسئول کمونیست روسی نیز که هیچ

اطلاعی از معدن نداشت، ولی دارای اختیار بی حدی بود و از قرار معلوم مأموریت داشت آزادی عمل مرا تضمین کند، به عنوان همراه با من فرستادند. هفت مهندس آمریکائی وقتی که فهمیدند ما واقعاً در ممانعت از بوروکراسی اختیارات کافی داریم و آن‌ها امکان خواهند یافت که کارشان را خلاقانه و موثر انجام دهند، نفسی تازه کردند. در ماه‌های بعد، همان طور که در آمریکا سنت است، آن‌ها با معدنچیان وارد کانال‌های زیر زمینی و معادن شدند. کارها با سرعت پیش می‌رفت و در عرض کم‌تر از چند ماه تولید ۹۰٪ رشد کرد.

کمونیست مسئول، آدم بذل گو و قابل اعتمادی بود اما مهندسین روسی این معادن تقریباً بدون استثنا برخورد دوستانه‌ای نداشتند و سنگ اندازی می‌کردند. آن‌ها در مقابل همه پیشنهادات ما برای اصلاح کار، مانع می‌تراشیدند. من به چنین چیزهائی عادت نداشتم. در معادن طلا که من بیشتر در آن‌ها کار می‌کردم، مهندسین روسی هیچ گاه چنین رفتاری نداشتند. از آن جایی که کمونیست مسئول از تمام پیشنهادات من دفاع می‌کرد، قادر شدم حرفم را به کرسی بنشانم و شیوه کار خودم را در این معادن آزمایش کنم. زمانی که موفقیت شیوه کار من خود را نشان داد، به نظر می‌رسید که مهندسان روسی از این واقعیت متقاعد شده‌اند. بعد از ۵ ماه تصمیم گرفتم منطقه را ترک کنم. حفاری‌ها و تجهیزات تماماً تجدید سازماندهی شده بودند. به نظر می‌رسید هیچ دلیلی که تولید نتواند در سطح رضایت بخشی که ما بدان رسیده بودیم، بماند، وجود نداشت. من دستورالعمل‌های دقیقی برای اقدامات و کار آینده تنظیم کردم و آن‌ها را دقیقاً برای مهندسین روسی و مسئول کمونیست که اکنون تا اندازه‌ای شناخت حرفه‌ای کسب کرده بود، توضیح دادم. او به من قول داد که دستورالعمل‌های من مو به مو اجرا خواهد شد» ۴۱۸.

«در اوائل سال ۱۹۳۲ کمی بعد از مراجعتم به مسکو مطلع شدم که معادن مس کالاتا در عرض یک سال در موقعیت بدی قرار گرفته و تولید به پائین‌تر از سطح پیش از تجدید سازماندهی در تابستان سال پیش، افت کرده است. این خبر برای من ضربه بیهوش کننده‌ای بود. من نمی‌توانستم درک کنم که به چه دلیلی ممکن است این جریان که بهنگام ترک معدن، به نظر می‌رسید همه چیز خیلی خوب پیش می‌رود، در چنین زمان کوتاهی تغییر کند.

سربروفسکی از من خواهش کرد دوباره به کالاتا مراجعت کنم و ببینم که چه کار می‌شود کرد. وقتی من به کالاتا رسیدم با وضعیت اندوه باری مواجه شدم. قرار داد

دوساله تمام آمریکائی‌ها پایان یافته و تمدید نگشته بود. لذا آن‌ها نیز به آمریکا مراجعت کرده بودند. چند ماهی پیش از ورود مجدد من، مسئول کمونیست از طرف هیئتی از سوردلوفسک، جائی که مقر مرکزی کمونیست‌های منطقه اورال واقع است، برکنار شد. کمیسیون او را نامناسب و نالایق ارزیابی کرد و با وجود این که مدرکی نمی‌توانستند ارائه دهند او را به کم کاری متهم کردند و سرپرست کمیسیون تحقیق جانشین او شد، یک سبک کار کمیاب.

در طول اقامت پیشین‌ام، ظرفیت کوره ذوب مس را تا ۷۸ تن در متر مربع و روز بالا برده بودیم. اکنون، مجموع تولید به سطح پیشتر یعنی ۴۰ الی ۴۵ تن افت کرده بود. بدتر از آن اینکه، هزاران تن سنگ معدنی را که درجه بالائی سرب در خود داشت به طور برگشت ناپذیری خراب کرده بودند و این به علت آن بود که متدی را در معدن به کار برده بودند که من به روشنی نسبت به انجام آن اخطار داده بودم. من در این هنگام متوجه شدم که از زمان رفتن مهندسین آمریکائی، همان مهندسین روسی که من به آنها نسبت به خطر فوق اخطار داده بودم، روشی را که برای بعضی معادن مناسب است، در معادن دیگر به کار بسته بودند، که نتیجه آن خرابی این معادن و از دست رفتن مقادیر عظیمی سنگ معدن بود. من تلاش کردم حرکتی در این مناسبات به وجود آورم و آن را از بنیان بررسی کنم. در یک روز بسیار زیبا کشف کردم که مسئول جدید تمام اقدامات مقرر شده از جانب مرا لغو کرده است. من گزارش دقیقی از مشاهدات خودم برای سربروفسکی ارسال کردم. کمی بعد از آن مسئول و تنی چند از مهندسین به اتهام خرابکاری، دادگاهی شدند. مسئول به ۱۰ سال زندان و مهندسین به مجازات‌های کم‌تری محکوم گردیدند.

من مطمئن بودم که یک نهاد مسئولیت‌دار بالا برای گروه‌های کوچکی از انسان‌های کالاتا وجود داشت، اما من طبیعتاً نمی‌توانستم به سربروفسکی نسبت به اعضای با نفوذ حزب کمونیست‌اش هشدار بدهم. من در هر حال مطمئن بودم که در سطوح بالای اداره سیاسی اورال چیز فاسدی وجود دارد. برای من روشن شده بود و انتخاب کمیسیون و اعمال آن نشان می‌داد که می‌بایست سمت تحقیق و بررسی به سوی رهبری در سوردلوفسک سوق داده شود، رهبری‌ای که اعضایش یا به علت اهمال کاری قابل مجازات و یا با شرکت فعال و حساب شده در حوادثی که در معادن جریان یافته بود، خود را مقصر کرده بودند.

در جریان این مسائل، دبیر اول حزب کمونیست در منطقه اورال شخصی بود به نام کاباکوف [Kabakow]. او از ۱۹۲۲ این سمت را به عهده داشت و آنچنان قدرتمند به

نظر می‌رسید که به او نایب‌السلطنه بلشویکی اورال می‌گفتند. هیچ چیزی نمی‌توانست شهرت او را توجیه کند. در زمان طولانی حاکمیت او، منطقه اورال، یکی از غنی‌ترین مناطق سنگ معدن روسیه با سرمایه بی حد و مرزی که برای استخراج سنگ معدن جذب کرده بود، هیچ وقت تولیدش به آن اندازه‌ای نرسید که می‌توانست تولید کند. اعضای کمیسیون کالاتا بعداً به مقاصد خرابکارانه خود اقرار کردند و شگفت‌انگیز این که همه آن‌ها مستقیماً از طریق ستاد رهبری سوردلوفسک توسط همین مرد انتخاب شده بودند. من توجه بعضی از دوستانم را به این مسئله جلب کردم که دسیسه‌های خیلی بیش‌تری از آنچه که تا کنون کشف شده است می‌بایست در اورال به وقوع پیوسته باشد که سر نخ آن‌ها را باید در بالا جستجو کرد.

تمام این وقایع بعد از این که دادرسی توطئه در ژانویه ۱۹۳۷ شروع شد بر من روشن‌تر گردید. در این محاکمه پیاتاکوف و دیگر همدستانش به اتهام خرابکاری سازمان داده شده از آغاز سال ۱۹۳۱ در معادن، در راه آهن و دیگر کارخانجات صنعتی، به محاکمه کشیده شدند. چند هفته بعد بالاترین دبیر حزب در اورال، کاباکوف، که از نزدیک با پیاتاکوف همکاری کرده بود، به اتهام همدستی در همین دسیسه دستگیر شد.^{۴۱۹}

نظری که لیتل‌پیچ در رابطه با کاباکوف بیان می‌کند، ارزش این را دارد که برای لحظه‌ای از نزدیک بررسی شود، به ویژه که خروشچف در گزارش مخفی‌اش در سال ۱۹۵۶ از او به عنوان رهبر پر ارزشی یاد می‌کند که از سال ۱۹۱۴ در حزب بوده و قربانی انتقام‌جوئی‌ای گشته، که هیچ مدرک مستدلی برای آن وجود نداشته است.^{۴۲۰}

خرابکاری در قزاقستان

از آن جایی که لیتل‌پیچ به خیلی از مناطق معدنی سرزده بود، توانست درک کند که این خرابکاری‌های صنعتی شکلی از مبارزه خشم‌آلود طبقاتی بوده که در کل سرزمین روسیه جریان داشته است.

در زیر نقل قول‌هایی از گزارش لیتل‌پیچ را می‌آوریم که خود مسائلی را در قزاقستان بین سال‌های ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۷ که پاکسازی بزرگ شروع شد، شاهد بوده است. «در اکتبر ۱۹۳۲ معدن معروف روی، ریدر (Ridder)، در شرق قزاقستان و در نزدیکی مرز چین درخواست کمک کرد. (...) من خوشحال بودم که دوباره به عنوان

۴۱۹- همان جا، صفحه ۹۵-۹۶

۴۲۰- لاتسیچ، همان جا، صفحه ۹۴-۹۵

سرپرست مهندسیین کار را در دست بگیرم و متد مناسب و نمایانی را به کار ببرم. همزمان به مدیران کمونیست آشکارا ابلاغ شده بود که برای من آزادی عمل به وجود آورند و از من پشتیبانی کنند.

دولت مبالغ هنگفتی پول خرج کرد که این معادن را با ماشین‌ها و تجهیزات مدرن ساخت آمریکا مجهز نمایند. اما مهندسیین آن چنان از به کارگیری تجهیزات و کارگران در کار با ماشین‌ها بی اطلاع، بی خیال و خرفت بودند که تعداد زیادی از ماشین‌های وارد شده بدون امکان تعمیرات از بین رفتند»^{۴۲۱}

«به نظرم دو مهندس جوان این معادن خیلی مستعد بودند و من با تلاش زیاد مایل بودم به آن‌ها بفهمانم که چرا کار در گذشته خیلی بد انجام می‌شد و چکار باید کرد تا همه چیز به نظم درآید. به نظرم رسید که این مهندسیین جوان بعد از گرفتن دستورالعمل از من با داشتن اختیارات لازم، می‌توانستند استخراج سنگ معدن را هدایت کنند»^{۴۲۲}

«معادن ریدر بعد از این که من در سال ۱۹۳۲ آن‌ها را تجدید سازماندهی کردم، دو تا سه سال در موقعیت خوب و سود آوری بودند. دو مهندس جوانی که در من تاثیر خوبی گذاشته بودند، در محل ماندند و با دستورالعمل‌هایی که من به آنها داده و جذب کرده بودند، موفقیت تردید ناپذیری داشتند.

بعد یک کمیسیون بررسی، همانند آن که به معادن کالاتا فرستاده بودند، از آما آتا به محل آمد. از این لحظه به بعد با وجودی که همان مهندسان در معادن کار می‌کردند، کاملاً سیستم دیگری به اجرا گذاشته شد که هر مهندس با کفایتی، آن را نامناسب ارزیابی می‌کرد. این مسئله می‌توانست در عرض چند ماه به از کار افتادن معادن بیانجامد. از ستون‌های محافظی که ما برای حفاظت کانال‌های اصلی کار گذاشته بودیم، به نوع و شیوه‌ای استفاده کردند که محل معادن فرو نشست.

وقتی در سال ۱۹۳۷ من مجدداً به آنجا وارد شدم، دو مهندسی که در پیش از آنها صحبت کرده بودم دیگر در معادن کار نمی‌کردند. من اطلاع یافتم که آن‌ها بازداشت و به شرکت در توطئه خرابکاری صنایع اتحاد شوروی، که در جریان محاکمات توطئه‌ء ژانویه کشف شده بود، متهم شده بودند.

زمانی که من گزارشم را ارائه دادم، اقرار کتبی مهندسیینی را که در سال ۱۹۳۲ با آن‌ها دوستی کرده بودم، به من نشان دادند. آن‌ها اقرار کرده بودند، که به دسیسه‌ای علیه رژیم استالین کشیده شده‌اند، و آن هم به وسیله کمونیست‌های اپوزیسیون. این

۴۲۱- لیتل پیچ، همان جا، صفحه ۱۰۱-۱۰۰

۴۲۲- همان جا، صفحه ۱۰۶-۱۰۵

کمونیست‌ها، آنها را قانع کرده بودند که قدرت آن را دارند تا استالین را سرنگون کنند و کنترل دولت را در دست بگیرند. توطئه‌گران به آنها ثابت کرده بودند که به کمونیست‌های تحصیل کرده‌ای متکی هستند. با وجود این که این مهندسين به هیچ حزبی تعلق نداشتند، ولی بنا به گفته خودشان، مجبور بودند از بین دو مسئول یکی را انتخاب کنند. آنها هم بر اسب اشتباه سوار شدند.

بر مبنای اقرار آنها، کمیسیون بررسی از توطئه‌گرانی تشکیل شده بود، که از این معدن به آن معدن می‌رفتند تا یارگیری کنند. بعد از این که دو مهندس جوان متقاعد شده بودند به توطئه‌گران پیوندند، می‌بایست با بکارگیری رهنمودهای نوشته شده من، در معادن ریدر خرابکاری کنند. آنها عمداً متدی را که من در مورد آن اعلام خطر کرده بودم به کار گرفتند که نزدیک بود باعث از دست رفتن کامل معادن گردد»^{۴۲۳}

«برای من هیچگاه ظرافت عقاید سیاسی جالب نبوده است. اما عمیقاً بر این باورم، که استالین و هم‌زمانش یک زمانی باید به این نتیجه می‌رسیدند، که این کمونیست‌های مایوس و سرخورده خطرناک‌ترین دشمنانشان هستند.

تجارب من نیز توضیحات رسمی را تأیید می‌کند، که بعد از فراغت از گفتار مطلق گرایانه، می‌توان به سادگی درک کرد که کمونیست‌هایی «از خارج» هم پیمان شدند تا کمونیست‌هایی را «در داخل» سرنگون کنند و آنها نیز به کارهای زیر زمینی و خرابکاری در صنایع دست زدند، زیرا سیستم شوروی ابزار قانونی برای مبارزه سیاسی را از بین برده بود.

نزاع‌های کمونیستی به ماجراهای آن چنان بزرگی تبدیل شدند که تعداد زیادی از غیر کمونیست‌ها نیز بدان جلب شدند. تعدادی از همه نوع مردمان کم اهمیت، منبع تغذیه و پشتیبانی هر تلاش زیر زمینی آدم‌های فعال اپوزیسیون شدند، خیلی ساده، چون از شرایط موجود ناراضی بودند»^{۴۲۴}

پیاتاکوف در برلین

در محاکمه ژانویه ۱۹۳۷ پیاتاکوف، یک تروتسکیست قدیمی، به عنوان مقصر اصلی خرابکاری‌های صنعتی، محکوم گردید. لیتل‌پیچ شخصاً این امکان را داشت که دریابد، که پیاتاکوف در عملیات مخفی دست داشته است. او چنین گزارش می‌دهد:

«در اوایل ۱۹۳۱ سروپروفسکی در مورد یک خرید بزرگ توسط هیئتی تحت

۴۲۳- همان جا، صفحه ۱۰۸-۱۰۷

۴۲۴- همان جا، صفحه ۲۶۹-۲۶۸

رهبری یوری پیاتاکف، که به برلین اعزام شده بودند، با من صحبت کرد. پیاتاکف در آن موقع قائم مقام کمیسر خلق برای صنایع بزرگ بود. من تقریباً همزمان با هیئت به برلین وارد شدم.

در میان همه اجناس مورد خرید، چند ده عدد جراثقال معدن ۱۰۰ تا ۱۰۰۰ اسپ بخار نیز بود. این جراثقال‌ها تشکیل شده بودند از سیلندرهای، بدنه، ناقل، جعبه دنده‌ها و غیره که همه روی پایه‌ای از الوار در شکل I و یا H مونتاژ شده بودند.

کمیسیون تقاضای قیمت نمود؛ برای هر کیلوگرم به فنیک. چندین شرکت قیمت‌های خود را با تفاوت بسیار بین ۵ تا ۶ فنیک عرضه کردند. قیمت دو شرکت به طور قابل توجهی پائین‌تر از بقیه بود. این تفاوت باعث شد که من خصوصیات آن‌ها را بررسی کنم. و دریافتم که این دو شرکت به جای پایه چدنی، از فلزات سبک استفاده کرده‌اند. با وجود این که روس‌ها با قیمت آن‌ها موافقت کرده بودند، در واقعیت خیلی بیش‌تر از آن چه باید، پرداختند. از آن جایی که پایه چدنی خیلی سنگین‌تر از فلز سبک است، اگر قیمت را بر حسب فنیک در کیلوگرم حساب کنیم، ظاهراً آن‌ها کم‌تر پرداخت کرده‌اند. این یک حقه به نظر می‌رسید و من خوشحال بودم که آن را توضیح دادم.

من این مسئله را رسماً به اعضای روسی باخوشنودی گزارش دادم. با کمال تعجب آن‌ها اصلاً خوشحال نشدند. آنها حتی به من فشار آوردند که این معامله را تأیید کنم و می‌گفتند که من اصلاً نمی‌فهمم که آن‌ها چه می‌خواهند. من رفتار آن‌ها را نمی‌توانستم درک کنم و فکر می‌کردم که شاید مسئله رشوه پولی در میان باشد»^{۴۲۵}.

پیاتاکف در جلسه دادگاه در پشت تریبون چنین گفت: «من در سال ۱۹۳۱ جهت یک مأموریت رسمی در برلین بودم. در اواسط تابستان ۱۹۳۱ ایوان نیکیتیچ سمیرنوف به من اطلاع داد که در حال حاضر مبارزه تروتسکیستی با نیروی جدیدی علیه دولت سوسیالیستی و رهبری حزب در جریان است. و او یعنی سمیرنوف ملاقاتی با پسر تروتسکی، سدوف [Sedow]، در برلین داشته است، و سدوف از طرف تروتسکی دستورالعمل‌هایی به او داده است. (...) سمیرنوف به من اطلاع داد که سدوف مایل است بیش‌تر با من ملاقات کند. من با چنین گفتگوئی‌هایی موافق بودم. (...) سدوف به من گفت که یک مرکز تروتسکیستی به خاطر متحد کردن همه نیروهائی که قادرند علیه رهبری استالینی مبارزه را به پیش ببرند، به وجود آمده است. امکان تشکیل جدید سازمان مشترک با زینوویفی‌ها نیز مورد بررسی بود. سدوف همچنین گفت که راست‌ها در قالب تومسکی، بوخارین و ریکوف هنوز اسلحه را بر زمین نگذاشته‌اند، فقط در لحظه

کنونی آرام رفتار می‌کنند و ضروریست با آن‌ها ارتباط برقرار شود. (...). سدوف گفت: از من خواسته می‌شود تا آن جا که ممکن است قراردادهای بیش‌تری با شرکت‌های آلمانی بورزیک و دماغ منعقد شود و او یعنی سدوف، در این ارتباط هر کاری را که برای به سرانجام رسیدن قرار دادهای باید انجام دهد، انجام داده است تا مبلغ پول مورد نیاز را دریافت کند، و طبیعتاً با این شرط که من روی قیمت‌ها زیاد چانه نزنم. با بیان ساده: کاملاً روشن بود که بالا بردن قیمت‌های سفارشات اتحاد شوروی تماماً و یا بخشاً به جیب تروتسکی سرریز می‌شد، که او برای اهداف ضد انقلابی به کار می‌برد».^{۴۲۶}

لیتل پیچ در این مورد توضیحی دارد:

«این بخش از اقرار پیاتاکوف از نظر من توصیف دقیق آن چیزی است که من در ۱۹۳۱ در برلین، زمانی که مشکوک شده بودم، شرح دادم. زیرا روس‌های همراه پیاتاکوف می‌خواستند که من خرید جراثقال‌ها را، که نه تنها گران، بلکه برای استخراج سنگ معدن نیز نامناسب بودند، تأیید کنم. من به سختی می‌توانستم باور کنم که این آدم‌ها چنین بی‌خیال و ساده به یک مانور متقلبانه و بده‌بستان رشوه، دست بزنند. آن‌ها از پیش از انقلاب به خیانت و دسیسه‌عادت کرده بودند. به این جهت در مسائلی که مربوط به خودشان می‌شد، حاضر به ریسک بودند».^{۴۲۷}

خرابکاری در ماگنیتوگورسک

مهندس آمریکائی دیگری، جان اسکات، که در ماگنیتوگورسک کار می‌کرد در کتابش، جانب دیگر اورال، فاکت‌های مشابهی را گزارش می‌دهد. وی در رابطه با پاکسازی ۱۹۳۷ نوشت، سهل‌انگاری جدی و گه‌گاه غفلت‌های اساسی در مسئولین وجود داشت. در ماگنیتوگورسک خرابکاری‌های چشم‌گیری در ماشین‌ها پیش آمدند که توسط کولاک‌هایی که اکنون کارگر شده بودند، انجام می‌شد. اسکات به عنوان یک مهندس بورژوا تحلیل‌اش را از پاکسازی با واژه‌های زیر بیان می‌کند: «افرادی که در ماگنیتوگورسک دستگیر و متهم شده بودند که به رژیم صدمه وارد کرده‌اند، دزدان، کلاه‌برداران و جانیان عادی نبودند».

«سال ۱۹۳۷ بود، که پاکسازی در ماگنیتوگورسک سریع و با غرش به اجرا درآمد. هزاران نفر دستگیر شدند. (...). انقلاب اکتبر نفرت اشرافیت پیشین، افسران ارتش

۴۲۶- Le proces du centre antisovietique trotskiste (محاكمه مرکز تروتسکیستی و ضد

شوروی) گزارش تند نویسی، مسکو، ۱۹۳۷، صفحه ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۸

۴۲۷- لیتل پیچ، همان جا، صفحه ۹۸

تزاری، انواع و اقسام ارتشی‌های سفید، کارمندان پیش از جنگ، انواع تجار، زمین داران کوچک و کولاک‌ها را نسبت به خود برانگیخت. همه این افراد انگیزه‌های عمیقی برای نفرت نسبت به قدرت شوروی داشتند، قدرتی که شرایطی را به همراه آورد که آن‌ها را از مسیر زندگی عادی‌شان خارج کرد. آن‌ها خیلی خطرناک بودند. در عین حال که آنان منبع تغذیه بسیار عالی برای جاسوسان خارجی به حساب می‌آمدند، حاضر بودند با این جاسوسان همکاری کنند. شرایط جغرافیائی و جغرافیای سیاسی آن‌چنان بود که دولت‌های کشورهای پرجمعیتی مثل ایتالیا و ژاپن و ملت‌های مهاجمی مثل آلمان، از فرستادن جاسوس به روسیه ابائی نداشتند. این جاسوسان فهمیده بودند که باید سازمان‌های خودشان را در آنجا تشکیل دهند و اعمال نفوذ نمایند. یک پاکسازی ضروری بود. در جریان این کارزار، تعداد بسیاری از جاسوسان، خرابکاران، و اعضای ستون پنجم تیرباران شدند و یا نفی بلد گردیدند. اما بسیاری هم بی گناه بودند که در این حوادث زجر کشیدند».^{۴۲۸}

۷) ۶- دادرسی علیه گروه‌های بوخارینی و سوسیال دموکراتیک

قطعنامه فوریه ۱۹۳۷ درباره پاکسازی

در آغاز ماه مارس ۱۹۳۷ اجلاس مهم کمیته مرکزی حزب بلشویک تشکیل گردید و در مورد پاکسازی و سمت و سوی آن تصمیم گیری شد. سند مهمی که مقاله و سخنرانی پایانی استالین بر آن ضمیمه شده بود، نیز منتشر گردید. در زمان برگزار پلنوم، پلیس مدارکی را جمع آوری نمود، که ثابت می‌کرد، بوخارین در جریان فعالیت توطئه‌گرانه گروه‌های ضد حزبی، که در محاکمه زینوویف و پیاتاکوف برملا شده بود، شرکت داشته است. بوخارین در روند پلنوم به مقابله با اتهاماتش پرداخت. برخلاف گروه‌های دیگر، یکی از طرفداران بوخارین شخصاً در کمیته مرکزی حزب حضور داشت و نفوذ قابل ملاحظه‌ای اعمال می‌کرد.

اشخاصی هستند که ادعا می‌کنند، مقاله استالین، فرمان آغاز «ترور» و «حاکمیت جنائی بی حد و مرز» بود. ولی می‌بایست محتوای واقعی این سند و مقاله قرائت شده در ۳ مارس، به بیان دیگر سخنرانی پایانی استالین را با دقت بیش‌تری خواند.^{۴۲۹}

۴۲۸- جان اسکات، همان جا، صفحه ۱۸۳-۱۹۴

۴۲۹- ژوزف استالین، درباره کمبود کار حزبی و اقدامات جهت انحلال دوچهره‌ای‌های تروتسکیست و غیره، مقاله و سخن پایانی در پلنوم کمیته مرکزی KPdSU (B)، سه و چهار مارس ۱۹۳۷، انتشارات

استالین در تز اولش مطرح کرد که کمبود هوشیاری انقلابی و ساده لوحی سیاسی در حزب گسترش یافته است. قتل کیروف اولین اخطار جدی بود، که نتیجه گیری‌های لازم از آن به عمل نیامد. محاکمات زینوویف و تروتسکیست‌ها نشان داد که این‌ها برای سرنگون کردن رژیم موجود حاضر به هر کاری هستند. علاوه بر آن موفقیت‌های بزرگ اقتصادی باعث شد که در حزب روحیه پیروزی و محیط از خود راضی بودن به وجود آید. مسئولین به این گرایش درغلتیدند، که محاصره سرمایه‌داری و سختی دائم‌التزاید مبارزه طبقاتی در سطح بین‌المللی را از نظر دور بردارند. بسیاری از آن‌ها به مسائل کوچک اقتصادی در رهبری پرداختند و کم‌تر با مشی هدایت‌کننده بزرگ بین‌المللی و ملی درگیر شدند. استالین می‌گوید:

«از گزارشاتی که ما در پلنوم شنیدیم و از مباحثات بعد از آن، چنین بر می‌آید که ما با سه واقعه اصلی دست به گریبانیم:

یکم، با خرابکاری، جاسوسی و مانور ماموران مخفی کشورهای دشمن، و در بین آنها تروتسکیست‌ها که تقریباً نقش بسیار فعالی ایفا می‌کنند، که کم یا زیاد با تمام و یا تقریباً با تمام سازمان‌های خودمان، حتی سازمان‌های اقتصادی و اداری و همچنین سازمان‌های حزبی، مربوط می‌شوند.

دوم، این که ماموران مخفی کشورهای غریبه، در بین آنها تروتسکیست‌ها، نه فقط در تشکلات پایه‌ای، بلکه به بعضی پست‌های پر مسئولیت نیز خزیده‌اند.

سوم، بعضی از مسئولینی که نقش رهبری در مرکز و یا بخش‌ها دارند، نه تنها نفهمیده‌اند که چگونه چهره واقعی این خرابکاران، ماموران مخفی خارجی، جاسوسان و قاتلین را بشناسند، بلکه تا آن جایی بی‌خیالی، خوش روئی و ساده لوحی از خود نشان داده‌اند که خود باعث گردیده‌اند، ماموران مخفی کشورهای خارجی به این و یا آن پست مسئولیت‌دار دست یابند».

استالین از این بررسی‌ها دو نتیجه گیری می‌کند: نخست می‌بایست خوش باوری و ساده لوحی سیاسی را کنار گذاشت و بعد هوشیاری انقلابی را تقویت کرد. باقی مانده طبقات استثمارگر برای گریز و نجات خود به شدیدترین اشکال مبارزه رو می‌آورند و به شیوه مبارزه مایوسانه‌ای دست می‌زنند.^{۴۳۰}

خروشچف در گزارش محرمانه‌اش در ۱۹۵۶ به این بخش برخورد می‌کند و مدعیست که استالین با جا انداختن این ایده که «با گام نهادن هر چه بیش‌تر به سوی

سوسیالیسم، می‌باست به همان اندازه مبارزه طبقاتی را تشدید کرد»، سیاست ترور توده‌ای را توجیه کرده است.^{۴۳۱}

این کلاه برداریست، استالین این معضل را چنین فرموله نکرد. شدیدترین مبارزه طبقاتی جنگ داخلی عمومی است، که جمعیت بزرگی علیه یکدیگر مبارزه می‌کنند، مثل سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۲۰. استالین از باقی مانده طبقات قدیم صحبت کرد، که در شرایط مایوس کننده‌ای به شدیدترین اشکال مبارزه چنگ می‌زنند: سوء قصد، قتل و خرابکاری. دومین نتیجه‌ای که استالین می‌گیرد این است که، به خاطر تقویت هوشیاری، باید تربیت سیاسی کادرهای حزب را بهتر نمود. او یک سیستم دوره‌ی سیاسی ۴۸ ماهه را پیشنهاد کرد که از حوزه‌های سیاسی تا بالاترین مسئولین حزبی را شامل می‌شد.

در حالی که استالین در مقاله ۳ مارس می‌بایست بر این تکیه کند که اعضای کمیته مرکزی باید نسبت به جدی بودن موقعیت، هوشیار و در مورد دامنه تلاش‌های براندازانه پاسخگو باشند، در سخنان پایانی ۵ مارس، روی مبارزه علیه انحراف دیگری متمرکز شد و آن هم علیه رادیکالیسم چپ و بوروکراتیسم. استالین به طور روشن از گرایش گسترش دلبخواه پاکسازی و فشار، اعلان خطر نمود. او از جمله چنین گفت:

«آیا این بدان معنی است که نه تنها تروتسکیست‌های واقعی، بلکه کسانی که یک وقتی در جانب تروتسکی نوسان می‌کردند اما بعد، خیلی پیشتر، از تروتسکیست‌ها دوری گزیدند، نه تنها آن‌هائی که واقعاً جاسوسان آفت گونه تروتسکیستی هستند، بلکه آن‌هائی نیز که یک زمانی در شرایطی از خیابانی گذر کردند که یک زمانی یک تروتسکیست از آن گذر کرده است، باید مورد ضرب و نابودی قرار گیرند؟

در هر حال چنین نواهائی در پلنوم به گوش رسیده است. آیا می‌توان چنین درکی از قطعنامه را صحیح دانست؟ نه. این درست نیست. در این مسئله، مثل هر مسئله دیگری، لازم است با انسان‌ها مشخص و متفاوت برخورد کرد. انسان مجاز نیست همه را با یک چوب براند. چنین برخورد بی تمایزی فقط می‌تواند به مبارزه علیه آفت‌های تروتسکیستی واقعی و جاسوسان، ضرر برساند»^{۴۳۲}

به هر قیمتی می‌بایست در جنگ احتمالی، حزب را از دشمنان نفوذ کرده پاک کرد. ولی استالین به زیاده‌روی خودسرانه در این پاکسازی، که به مبارزه علیه دشمنان واقعی ضرر می‌رساند، هشدار داد. اگر حزب به وسیله اعمال خرابکارانه دشمنان نفوذ کرده مورد تهدید است، ولی خطر انحراف جدی کادرها و به ویژه گرایش به ایجاد گروه‌های

۴۳۱- لاتسیچ، همان جا، صفحه ۸۳

۴۳۲- استالین، همان جا، صفحه ۳۵-۳۴

بسته دوستان و فاصله گرفتن از مبارزان و توده‌ها با شیوه کار بوروکراتیک، کم‌تر از آن نیست. استالین از همان ابتدا «این اقتصاد قبیله‌ای را که نه انتقاد به کمبودهای کار و نه انتقاد از خود سرپرستان کار برایش محلی از اعراب داشت»، مورد حمله قرار داد. استالین ادامه می‌دهد «اغلب، انتخاب همکاران نه بر مبنای نقطه نظرات عینی، بلکه بر مبنای نقطه نظرات اتفاقی، ذهنی و تنگ نظری خرده بورژوائی صورت می‌گیرد. اغلب، به اصطلاح آشنایان، دوستان، هموطنان و آدم‌های مطیع و تمجیدگو از رؤسایشان، برگزیده می‌شوند، بدون در نظر گرفتن شایستگی سیاسی و تخصصی آن‌ها».^{۴۳۳}

سرانجام استالین از بوروکراتیسم که هرازگاهی «انزجار برانگیز» است، انتقاد کرد.^{۴۳۴} در جریان بررسی‌ها بسیاری از کارگران ساده به خاطر «انفعال» از حزب اخراج شدند. بسیاری از این اخراج‌ها، ناموجه بودند و می‌توانستند خیلی زود فسخ شوند. اما بعضی از مسئولین در قبال اخراج نامحقانه این کمونیست‌ها، رفتار بوروکراتیکی را در پیش گرفتند. «و این بدین جهت است که بعضی از مسئولین حزبی رهبری کننده از این بیماری رنج می‌برند که به انسان‌ها، اعضای حزب و همکاران بی توجه‌اند. از این هم بیشتر، آن‌ها سعی هم نمی‌کنند که اعضای حزب را بشناسند، نمی‌دانند که چه چیزی این اعضا را به حرکت می‌آورد و چگونه تکامل می‌یابند. همکاران را اصلاً نمی‌شناسند. به این جهت آن‌ها با اعضا و مسئولین حزب نزدیک نمی‌شوند. و دقیقاً به خاطر این که برای ارزیابی اعضا و مسئولین حزب، شخصا با آن‌ها نزدیک نیستند، عادتاً الله بختکی عمل می‌نمایند. یا تمجید اغراق آمیز و خارج از اندازه می‌کنند و یا ضربه اغراق آمیز و خارج از اندازه می‌زنند و سرانجام هزاران و یا ده‌ها هزار نفر را از حزب اخراج می‌کنند. (...). به این ترتیب فقط افرادی می‌توانند به اعضای حزب نزدیک شوند که عمیقاً موضع ضد حزبی دارند».^{۴۳۵} استالین ادامه می‌دهد:

«بوروکراتیسم همچنین مانع آموزش کادرها از توده‌هاست. کادرها برای این که بتوانند حزب و کشور را درست و صحیح رهبری کنند، می‌بایست به تجربیات توده‌ها تکیه کنند. و بالاخره بوروکراتیسم کنترل مسئولین حزبی را از جانب اعضای حزب غیر ممکن می‌سازد. مسئولین رهبری کننده می‌بایست از کارشان در جلسات فعالین، در کنفرانس و کنگره حزب و غیره گزارش دهند و از انتقادات پایه مطلع شده و آن‌ها را قلباً بپذیرند. در انتخابات باید چندین کاندید معرفی شود و بعد از بحث درباره هر کدام رای گیری مخفی

۴۳۳- همان جا، صفحه ۳۵-۳۶

۴۳۴- همان جا، صفحه ۵۰

۴۳۵- همان جا، صفحه ۷۵

انجام گیرد».^{۴۳۶}

سمت‌گیری پلنوم کمیته مرکزی در مارس ۱۹۳۷ و مصوبات آن به هیچ ترتیب سازماندهی موج ترور نبود. بلکه این بود که علیه دشمنان خونی موجود و واقعی ا.ج.ش.س. و سوسیالیسم مبارزه کند، حزب و مردم را با هوشیاری طبقاتی تربیت نماید و دموکراسی سوسیالیستی را رشد و تکامل دهد.

مسئله ریوتین

بوخارین در طول سال‌های ۱۹۲۸-۱۹۳۰ به خاطر داشتن عقاید سوسیال دموکراتیک و اصولاً به جهت تقابلش با اشتراکی کردن، سیاست «صلح اجتماعی» در قبال کولاک‌ها و نظرش در مورد ترمز سرعت صنعتی کردن، شدیداً مورد انتقاد قرار گرفت.

میشائیل ریوتین ایده‌های اساسی بوخارین را گامی جلوتر برد و در ۱۹۳۱-۱۹۳۲ گروهی را تشکیل داد که سمت‌گیریش آشکارا ضد انقلابی بود. ریوتین کاندید گذشته کمیته مرکزی حزب کمونیست، تا سال ۱۹۳۲ دبیر حزب در بخشی از مسکو بود. تعداد زیادی جوانان پیرو بوخارین مثل سلپکوف [Slepkow]، مارتسکیج [Maretskij] و پتروفسکی [Petrowskij] گرد او بودند.^{۴۳۷}

در سال ۱۹۳۱ ریوتین سندی در ۲۰۰ صفحه تدوین کرد که نمایانگر واقعی برنامه ضد انقلابی بورژوازی بود. در این برنامه چنین آمده است:

«در ۱۹۲۴-۱۹۲۵ استالین در نظر داشت ۱۸ برومر خودش را سازمان دهد. همانند لوئی بناپارت در کُنونت (مجلس نمایندگان) وفاداریش را به قانون اساسی سوگند خورد و در همان موقع فراخوان سریع سلطنت خود را آماده کرد. (...) استالین در حینی که برای قطع پی در پی گروه‌ها گام برمی‌داشت، ۱۸ برومرش را بدون خون ریزی تدارک می‌دید. آن‌هایی که مارکسیستی اندیشیدن را نمی‌فهمند، باور کرده‌اند که سرنگونی استالین، به معنی سرنگونی اتحاد شوروی است (...) دیکتاتوری پرولتاریا به طور حتم به واسطه اشتباهات استالین و دار و دسته او از بین خواهد رفت. با از بین بردن استالین ما این شانس بزرگ را داریم که آن را نجات دهیم. چه باید کرد؟

حزب: ۱- از بین بردن دیکتاتوری استالین و دار و دسته او؛

۴۳۶- همان جا، صفحه ۳۷-۳۹

۴۳۷- استفن ف. کوهن Bucharin and the Bolshevik revolution (بوخارین و انقلاب

بلشویکی) Vintage Books, New York, صفحه ۳۴۳

- ۲- منحل کردن مجموعه رهبری دستگاه حزبی؛
- ۳- فراخوان مستقیم کنگره فوق‌العاده حزب؛
- شوراها: ۱- انتخابات جدید. برچیدن انتصابات؛
- ۲- انحلال ماشین قوه قضائی و اجرای شدید قانونیت؛
- ۳- تغییر و پاکسازی دستگاه سازمان اطلاعات و امنیت - پلیس مخفی (GPU)؛
- کشاورزی: ۱- انحلال همه کلخوزهای که با قهر تشکیل شده‌اند.
- ۲- انحلال تمام سوخوزهای که با ضرر کار می‌کنند.
- ۳- خاتمه دادن سریع به غارت دهقانان
- ۴- تنظیم استفاده زمین توسط صاحبان شخصی و مجاز نمودن طولانی مدت تملک آن‌ها بر زمین»^{۴۳۸}.
- برنامه «کمونیستی» ریوتین در محتوای اصلی، فرقی با برنامه ضد انقلابی بورژوازی ندارد: از بین بردن نقش رهبری حزب، منحل کردن دستگاه امنیت کشور و احیای استثمار زمین توسط مالکین شخصی و کولاک‌ها.
- اما در سال ۱۹۳۱ ریوتین همانند تروتسکی خود را مجبور دید که برنامه‌اش را با حرافی‌های «چپ» بسته بندی کند. او احیای سرمایه‌داری را می‌ستود تا دیکتاتوری پرولتاریا را نجات داده و به ضد انقلاب، یعنی «۱۸ برومر» یا «ترمیدور» خاتمه دهد.
- در جریان محاکمه ۱۹۳۸، بوخارین می‌گوید، «بوخارینست‌های جوان» با موافقت او و ابتکار سلپکوف در پایان تابستان ۱۹۳۲ کنفرانسی را فرا خواندند، که در آن پلاتفرم ریوتین مورد قبول واقع شد. «من با این پلاتفرم نظر موافق اعلام کردم و تمام مسئولیت آن را به عهده می‌گیرم»^{۴۳۹}.

رویزیونیسم بوخارین

از ۱۹۳۱ بوخارین در کار حزب بین روشنفکران نقش برتر داشت. او نفوذ زیادی در مؤسسات علمی ا.ج.ش.س. و در صفوف آموزشگاه‌های علوم اعمال کرد.^{۴۴۰} بوخارین به عنوان رئیس هیئت تحریریه روزنامه دولتی ایزوستیا، توانست روند سیاسی ایدئولوژیک

۴۳۸ - Nouvelles de Moscou، شماره ۲۱ / ۱۹۹۰ (۲۷ ماه مه ۱۹۹۰)

۴۳۹ - Le oroce's du centre antisovie'tique (محاکمه مرکز تروتسکیستی و ضد شوروی)،

همان جا، صفحه ۴۱۶

۴۴۰ - Cohen، همان جا، صفحه ۳۵۲

خود را ترویج کند.^{۴۴۱}

در اولین کنگره نویسندگان، بوخارین از بوریس پاسترناک [Pasternak]، که «سیاست زدائی جبری» را در ادبیات موعظه می نمود، تمجید کرد.^{۴۴۲}

بوخارین که معبود دهقانان ثروتمند بود، پرچم دار تکنوکرات های جدید گردید. استیفن کوهن [Cohen] آمریکائی بیوگرافی ای نوشته است با عنوان: نیکولای بوخارین، زندگی یک بلشویک. به نظر کوهن، بوخارین با رهبری طرفدار استالین متحد شده است تا بهتر بتواند علیه او مبارزه کند. تز او چنین است:

«برای بوخارین آشکار بود، که حزب و کشور به دوران جدیدی از ناامنی ولی در عین حال امکانات تغییر سیاست داخلی و خارجی شوروی وارد گردیده است. برای این که بتواند در این حوادث سهیم شده و آن ها را تحت نفوذ قرار دهد، می بایست وی به نمای وحدت و تأیید بدون شرط رهبری اعمال شده استالین محکم بچسبد، نمائی که در پشت آن باید مبارزه ای مخفی جهت سمت گیری آینده کشور جریان یابد.»^{۴۴۳}

از ۱۹۳۴-۱۹۳۶ بوخارین در مورد خطر فاشیسم و جنگ اجتناب ناپذیر علیه نازیسم، زیاد می نوشت. او در حالی که از اقداماتی صحبت می کرد که می بایست برای آمادگی کشور در جنگ آینده انجام شود، برنامه ای را توصیف می نمود که واقعا ایده پورتونیستی قدیمی راست ها و سوسیال دموکرات ها را در دستورالعمل روز قرار می داد. او گفت، می بایست «نارضایتی شدید بین مردم»، پیش از همه بین دهقانان را از بین برد. این نوع جدیدی از شعار کهنه و وی برای آشتی با کولاک ها، تنها «طبقه واقعا ناراضی» در کشور در سال های پیش گفته، است.

بوخارین برای این که بتواند به تجربیات اشتراکی کردن تهاجم کند، زمینه تبلیغی جدیدی را با عنوان «انسان دوستی سوسیالیستی» به وجود آورد، که معیارش می بایست «آزادی حداکثر رشد حداکثر تعداد انسان ها» باشد. بوخارین به نام «انسان دوستی» آشتی طبقاتی را، و «آزادی حداکثر رشد» را برای عناصر قدیم و جدید بورژوازی، موعظه می کرد. برای ایجاد شرایطی که بتوان علیه فاشیسم مقابله کرد، می بایست «رفرم های دموکراتیک» انجام داد و برای توده ها «زندگی مرفه ای» به وجود آورد. اما در صورت ضرورت قربانیان بسیار برای مقاومت، وی با وعده دادن «زندگی مرفه» فقط عوامفریبی می کرد. بوخارین زبان تکنوکرات ها و بوروکرات هائی بود که برای «دموکراسی»

۴۴۱- همان جا، صفحه ۳۵۵

۴۴۲- همان جا، صفحه ۳۵۶

۴۴۳- استیفن ف. کوهن، همان جا، صفحه ۳۵۴

جهت موجودیت گرایش و درک بورژوائی‌شان و استثمار توده‌ء کارکن برای زندگی در رفاه بیش‌تر، در جامعه‌ای که هنوز کم‌تکامل یافته بود، تلاش می‌کردند. جوهر برنامه بوخارین چیزی نبود جز: پایان دادن به جنگ طبقاتی، پایان هوشیاری سیاسی در قبال نیروهای ضد سوسیالیستی، وعده‌های عوام‌فریبانه بهتر کردن مستقیم سطح زندگی، دمکراسی برای گرایش‌ات اپورتونیستی و سوسیال دموکراتیک.

کوهن به عنوان ضد کمونیست ستیزگر اشتباه نمی‌کند، وقتی در این برنامه پیش درآمد خط خروشچف را می‌بیند.^{۴۴۴}

بوخارین و دشمنان بلشویسم

بوخارین در سال ۱۹۳۶ به نزد نیکولایفسکی [Nikolajewskij] منشویک، که دست نوشته‌هایی از مارکس و انگلس را در اختیار داشت، به پاریس فرستاده شد. اتحاد شوروی می‌خواست آن‌ها را بخرد. نیکولایفسکی در مورد گفتگوش با بوخارین چنین گواهی می‌دهد: «بوخارین خواهان آرامشی بود، دور از مشقاتی که زندگی او را در مسکو تحت تاثیر قرار می‌داد. او خسته بود».^{۴۴۵}

«بوخارین غیر مستقیم به من می‌فهماند که احساس می‌کند تحت تاثیر بدبینی عمیقی از آسیای میانه قرار دارد و امید به زندگی را از دست داده است. با این وجود نمی‌خواهد خودکشی کند».^{۴۴۶}

بوخارین در ۱۹۳۶ به عنوان یک «بلشویک قدیمی» چنین ظاهر می‌شود: اخلاقاً به آخر رسیده و فرو رفته در روح تسلیم طلبی و وادادگی. نیکولایفسکی منشویک ادامه می‌دهد:

«من قوانین حزبی را می‌شناختم. برای کمونیست‌ها ممنوع بود که مناسبات داخل صفوف حزبی را با غیر حزبی‌ها در میان بگذارند. البته ما درباره شرایط درون حزبی صحبت‌های بسیاری کردیم. بوخارین می‌خواست که در این موارد صحبت کنیم».^{۴۴۷}

بوخارین «بلشویک قدیمی» بسیط‌ترین قانون حزب کمونیست را در حضور یک دشمن سیاسی خرد می‌کند.

«فانی یسرسکایا [Jezerskaja] تلاش می‌کرد او را قانع کند تا در خارج از کشور

۴۴۴- استفن ف. کوهن، همان جا، صفحه ۳۵۴

۴۴۵- Blance er Kaisergrüber, L'Affaire Boukharine (ماجرای بوخارین)، همان جا، ماسپرو،

۱۹۷۹ صفحه ۶۴

۴۴۶- همان جا، صفحه ۷۹

۴۴۷- همان جا، صفحه ۶۵

بماند. فانی به او گفت، ضروریست یک روزنامه اپوزیسیون در خارج از کشور تاسیس شود، روزنامه‌ای که به طور واقعی از چیزی اطلاع دهد که در روسیه حادث می‌شود و می‌تواند در آنجا تاثیر زیاد بگذارد.

او تاکید داشت که بوخارین تنها شخص در قدرت است که می‌تواند این نقش را ایفا کند. اما فانی به من خبر داد، که بوخارین چنین جوابی به او داده است، «من فکر نمی‌کنم که بتوانم بدون روسیه زندگی کنم. همه ما به آن چیزهایی که در آنجا رخ می‌دهد و به تنشی که آنجا حاکم است، عادت کرده‌ایم»^{۴۴۸}.

بوخارین اجازه داد که دشمن به او نزدیک شود و توطئه‌ها را جهت سرنگونی رژیم بلشویکی تفت دهند. طفره رفتن وی از پاسخ صریح نشان داد که او هیچ برخورد اصولی در قبال این پیشنهاد تحریک آمیز، که یک روزنامه ضد بلشویکی را در خارج سرپرستی کند، اتخاذ نکرد.

نیکولایفسکی بیاناتش را چنین ادامه می‌دهد: «زمانی که ما در کپنهاگ بودیم، بوخارین به یادم آورد، که تروتسکی نسبتاً در نزدیکی ما اقامت دارد، یعنی در اسلو. او با یک چشمک به من القاء کرد که، «چطوره چمدان را برداریم و یک روزی نزد تروتسکی برویم؟» و او ادامه داد:

«آشکارا ما با همدیگر در جنگ مرگ و زندگی بوده‌ایم. اما این مانع من نمی‌شود که برای او احترام بسیار قائل شوم»^{۴۴۹}.

در پاریس بوخارین با رئیس منشویک‌ها فیودور دان [Dan] ملاقات نمود و به او اعتماد کرد و گفت که در چشمان او استالین انسان نیست بلکه یک شیطان است.^{۴۵۰} تروتسکی در سال ۱۹۳۶ مدافع یک شورش ضد بلشویکی بود. و سپس ریاست کل یک جنبش سوسیال دموکراتیک ضد انقلابی را به عهده داشت. بوخارین به لحاظ سیاسی با این دو نفر نزدیک شد. نیکولایفسکی [Nikolajewski] می‌نویسد: «روزی او از من خواهش کرد، که بولتن تروتسکی را برایش تهیه کنم تا آخرین شماره آن را بخواند. من همچنین برای او نشریات سوسیالیستی به انضمام Socialistisches kyvestnik را فرستادم»^{۴۵۱}.

«مقاله‌ای در آخرین شماره، تحلیلی از برنامه گورکی [Gorki] داشت، که عبارت

۴۴۸- همان جا، صفحه ۶۴

۴۴۹- همان جا، صفحه ۶۵

۴۵۰- کوهن، همان جا، صفحه ۳۶۵

۴۵۱- Blanc et Laisergrüber, همان جا، صفحه ۷۲

بود از جمع کردن هوشمندان در حزبی دیگر برای شرکت در انتخابات. بوخارین گفت: «یک حزب دوم لازم است. داشتن فقط یک لیست انتخاباتی بدون اپوزیسیون، با نازیسم همانند است»^{۴۵۲}.

«بوخارین خودنویسی از جیت درآورد. با این قلم قانون جدید شوروی کاملاً ویرایش دیگری یافت، از اولین تا آخرین لغت. در مجموع این چارچوب طرح شده‌ایست برای گذار صلح آمیز از دیکتاتوری یک حزب به دموکراسی واقعی مردم»^{۴۵۳}.

بوخارین به علت این که ایده‌های تروتسکی و سوسیال دموکرات‌ها برایش جالب بودند، تا آن جا پیش رفت، که تزه‌های اساسی آن‌ها را مبنی بر ضرورت وجود حزب اپوزیسیون ضد بلشویکی پذیرا شد، که این حزب ناگزیر جایگاه تجمع تمام نیروهای ضد انقلابی خواهد شد. نیکولایفسکی ادامه می‌دهد:

«قسمت زیادی از انسان دوستی بوخارین، به شقاوت اشتراکی کردن و مبارزه داخلی‌ای برمی‌گشت که در صفوف حزب به وجود آمده بود. (...) بوخارین گفت: «آن‌ها دیگر موجود انسانی نیستند، آن‌ها واقعا ابزار ماشینی جهنمی شده‌اند. غیر انسانی کردن کامل انسان‌هایی که در آغوش دستگاه شوروی کار می‌کنند، در شرف انجام است»^{۴۵۴}.

«آلکساندر بوگدانوف [Bogdanow] در آغاز انقلاب بلشویکی، تولد دیکتاتوری طبقه جدید مسئولین اقتصادی را پیش گوئی کرد. متفکر اصیل و دومین شخص مهم در بین بلشویک‌ها، بوگدانف در تربیت بوخارین، نقش بزرگی ایفا نمود. بوخارین با نتایج بوگدانف موافق نبود. اما او این طور می‌فهمید، خطر بزرگی که از اجرای «سوسیالیسم شتاب آلود» که بلشویک‌ها دست اندر کار آنند، حاصل می‌شود، ایجاد دیکتاتوری یک طبقه جدید است. بوخارین و من در مورد این مسئله مدت طولانی صحبت کردیم»^{۴۵۵}.

در طول سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۲۰ تمامی اپورتونیست‌ها با در نظر گرفتن سختی مبارزه طبقاتی، به نام «انسان دوستی» به جانب ارتجاع تزاری و امپریالیستی روی آوردند. در ضمن آن که تمام این آدم‌ها از تسره‌تلی [Zereteli] تا بوگدانف از مداخلات انگلستان- فرانسه و تروریست‌ترین رژیم‌های استعماری پشتیبانی می‌کردند، «دیکتاتوری» و «طبقه جدید آریستوکرات‌های بلشویکی» در اتحاد شوروی را تقبیح می‌کردند و مورد توهین قرار می‌دادند.

۴۵۲- همان جا، صفحه ۷۲

۴۵۳- همان جا، صفحه ۷۷

۴۵۴- همان جا، صفحه ۷۳

۴۵۵- همان جا، صفحه ۷۶

در شرایط مبارزه طبقاتی سال‌های ۳۰ بوخارین در سمت همان مارش می‌رفت.

بوخارین و توطئه نظامی

بوخارین در طول سال‌های ۱۹۳۵-۱۹۳۶ به گروه‌های توطئه‌گر نظامی‌ای که سرنگونی رهبری حزب را برنامه ریزی می‌کردند، نزدیک شد.

در ۲۸ ژوئیه ۱۹۳۶ کنفرانس مخفی تشکیلات ضد کمونیستی متعلق به سرهنگ توکایف، برگزار گردید. در دستور کار این کنفرانس بحث دربارهٔ مقدمات پروژه‌های مختلف قانون اساسی شوروی نیز گنجانده شده بود. توکایف نوشت:

«استالین دیکتاتوری یک حزب واحد و متمرکز را می‌خواست. بوخارین چندین حزب و حتی احزاب ناسیونالیستی را در پیش چشم داشت و مدافع حداکثر عدم تمرکز بود. او می‌خواست که قدرت به جمهوری‌های متعلق به ا.ج.ا.ش.س. سپرده شود. مهم‌ترین اختیارات و حتی کنترل مناسبات خارجی از آن جمله‌اند. بوخارین در ۱۹۳۶ به نقطه نظر سوسیال دموکراسی جناح چپ سوسیالیست‌های غربی، نزدیک شد.»^{۴۵۶}

«بوخارین طرح آلترناتیو (قانون اساسی) را که توسط دموکراتوف (عضوی از سازمان مخفی توکایف = نویسنده) طراحی شده بود، مطالعه کرد. اکنون در این اسناد ردیف کاملی از مهم‌ترین ملاحظات گنجانده شده است، که بنیان کار ما بود.»^{۴۵۷}

توطئه‌گران نظامی گروه توکایف می‌گویند، آن‌ها به موضع سیاسی‌ای که بوخارین از آن دفاع می‌کرد، نزدیک بودند. «بوخارین می‌خواست با دهقانان بی دغدغه و با نرمش رفتار کند و پایان نپ را به وقت دیگری محول نماید. او همچنین بر این باور بود، که انقلاب را نمی‌بایست در همه جا با قهر و قیام مسلحانه به پیش برد. هم چنین به تصور او، هر کشوری باید بر مبنای نوع زندگی خودش تکامل یابد. بوخارین، ریکوف و تومسکی موفق شدند نکات اصولی برنامه‌شان را منتشر نمایند.

۱- نپ را به آخر نرسانیم بلکه آن را حداقل ۱۰ سال دیگر ادامه دهیم: (...)

۴- با پیش بردن کامل صنعتی کردن، باید نیروی بیش‌تری برای صنایع سبک به کار گرفته شود. سوسیالیسم توسط خوشبختان و آدم‌های خوب تغذیه شده ساخته می‌شود و نه توسط گدایان در حال مرگ:

۵- قطع اشتراکی کردن جبری کشاورزی و تخریب کولاک‌ها.»^{۴۵۸}

۴۵۶- توکایف، اثر یاد شده، صفحه ۴۳

۴۵۷- همان جا، صفحه ۶۱

۴۵۸- همان جا، صفحه ۸۶

این برنامه بر این تنظیمات بود، که بورژوازی را در کشاورزی، در تجارت و در صنایع سبک محافظت کرده و صنعتی کردن را ناکام نماید. تحقق آن بدون شک به شکست جنگ ضد فاشیستی می‌انجامید.

بوخارین و معضل کودتا

بوخارین در جریان محاکمه‌اش اعتراف کرد، که در سال ۱۹۱۸ بعد از پیمان صلح برست لیتوفسک، نقشه‌اش این بوده است که لنین و استالین و سوردلوف را دستگیر کند و دولت جدیدی را از کمونیست‌های چپ و سوسیال رولوسیونرها، تشکیل دهد. اما او سرسختانه انکار کرد که برای این امر یک نقشه اجرائی هم وجود داشته است.^{۴۵۹} به این ترتیب بوخارین آماده بود که لنین را در لحظه بحرانی برست لیتوفسک ۱۹۱۸ دستگیر کند.

هجده سال بعد، در سال ۱۹۳۶ بوخارین انسانی بود کاملاً روحیه باخته. زمانی که جنگ نزدیک می‌شد، هیجان بیش از حد اوج می‌گرفت. تلاش‌های کودتاگران علیه رهبری حزب محتمل‌تر می‌شد. بلشویک قدیمی بوخارین، با پرستیژاش، تنها رقیب در سطح استالین بود: بوخارینی که از «سرسختی بیش از حد» رژیم استالین متنفر بود، کسی که هراس داشت که «استالینیست‌ها» «اشرافیت جدیدی» را تشکیل دهند و کسی که بر این باور بود، که «دموکراسی» می‌تواند اتحاد شوروی را نجات دهد، چگونه نیروی اوتوریتته‌اش می‌توانست عمل قهر آمیز احتمالی «دموکراسی ضد استالینیستی» را تایید نکند و پوشش ندهد؟ آیا کسی که می‌پذیرد لنین در سال ۱۹۱۸ دستگیر شود، نمی‌تواند در شرایط تهییج شده‌تر و دراماتیک‌تر، دستگیری استالین، شدانوف [Schdanow]، مولوتوف [Molotow] و کاگانوویچ را پوشش دهد؟

بنابراین مسئله این چنین بود. بوخارین انسانی بود روحیه باخته و به لحاظ سیاسی به آخر رسیده. او بدون شک دارای انرژی لازم برای پیش برد مبارزه‌ای استوار علیه استالین نبود. ولی دیگران، «راست‌های انقلابی» مصممانه حاضر به عمل بودند. و بوخارین به عنوان لوح‌آویز در خدمت آنها قرار گرفت. کتاب سرهنگ توکایف اجازه می‌دهد، که این تقسیم نقش را بهتر بشناسیم.

در سال ۱۹۳۹ توکایف و پنج همدست‌اش، که تماماً افسران بلند پایه بودند، در

۴۵۹ - Le proces du bloc antisovietique des Droitiers et des trotskistes (محاکمه بلوک ضد شوروی راست‌ها و تروتسکیست‌ها) Ed. Commissariat du Peuple de la Justice، مسکو،

آپارتمان یک پرفسور آکادمی نظامی بودیونی [Budjonny]، جمع شدند. آنها در مورد نقشهء سرنگونی استالین در صورت وقوع جنگ، بحث کردند.

«اشمیت [Schmidt]، (عضو آکادمی نیروی دریائی وروشیلوف در لنینگراد) به جهت موقعیتی که از دست رفته بود، اظهار تاسف کرد: اگر ما به موقع در زمان محاکمه بوخارین عمل کرده بودیم، دهقانان با نام او قیام می کردند. اکنون کسی چنین شخصیت و دور اندیشی را ندارد که به مردم الهام ببخشد». یکی از توطئه گران پیشنهاد کرد، به بریا [Berija] پست نخست وزیری پیشنهاد کنیم، زیرا او بعد از آزاد کردن خیلی ها که در زمان یشوف دستگیر شده بودند، چهره مردمی کسب کرده است.^{۴۶۰}

پاراگراف فوق به روشنی نشان می دهد، که توطئه گران نظامی حداقل در وهله اول برای توفیق کودتای ضد کمونیستی به یک پیش کسوت بلشویکی محتاج بودند. نظامیان راست روابط خوبی با بوخارین داشتند و معتقد بودند که در صورت نابودی استالین، این مرد آن را به عنوان «fait accompli» عمل انجام شده و به عنوان واقعیت پایان یافته، تأیید خواهد کرد.

علاوه بر آن توکایف و گروهش در سال ۱۹۳۶ پیش از دستگیری بوخارین این استراتژی را در سر داشتند. بعد از اقرار رادک در زندان، رفیق ایکس، اسم مستعار رئیس سازمان توکایف، موفق شده بود گزارش آن را بخواند. توکایف نوشت:

«رادک مدارک مهمی را رو کرد که بر اساس آن بوخارین دستگیر، محکوم و تیرباران شد. ما از خیانت رادک دو هفته پیش از دستگیری بوخارین اطلاع داشتیم، در ۱۶ اکتبر ۱۹۳۶، و تلاش کردیم بوخارین را نجات دهیم. به او پیشنهاد دقیق و روشنی کردیم: «بعد از اقدام کتبی رادک علیه تو» یشوف و ویشینسکی به زودی تو را دستگیر خواهند کرد تا محاکمه سیاسی دیگری را تدارک ببینند. پیشنهاد می کنیم بدون دفع وقت فرار کنی. ما چنین توصیه می کنیم و برای آن هیچ شرط سیاسی ای به تو نداریم. (...). زیرا اگر وزارت کشور، بوخارین را در دادگاه به کامنف، زینوویف و رادک دیگری تبدیل می نمود، ضربه مرگباری می بود و ایدهء اپوزیسیون در تمام ا.ج.ش.س. بدنام می شد. بوخارین عمیق ترین سپاس خود را برای این پیشنهاد بیان کرد ولی آن را رد نمود».^{۴۶۱}

«اگر بوخارین روحیه بالائی نداشته باشد و مدارک نتوانند ثابت کنند که اتهامات او نادرستند، تراژدی خواهد بود: تمام جنبش اپوزیسیون متعادل توسط بوخارین لکه دار

۴۶۰- توکایف، همان جا، صفحه ۱۵۸

۴۶۱- همان جا، صفحه ۶۸-۶۹

خواهد شد».^{۴۶۲}

توطئه‌گران نظامی پیش از دستگیری بوخارین به این فکر می‌کردند که از او به صورت یک تابلو تبلیغاتی استفاده کنند. همزمان متوجه خطری شدند که از محاکمه آشکار بوخارین برایشان به وجود می‌آمد. کامنف، زینوویف و رادک به اعمال توطئه‌گرانه خود اعتراف کرده بودند. آنها اعمال اپوزیسیون را «لو دادند». اگر بوخارین در دادگاه اقرار کند، که در توطئه سرنگونی رژیم دخالت داشته است، ضربه مصیبت‌باری علیه هر اپوزیسیون ضد کمونیستی خواهد بود. در این زمان بدترین دشمنان بلشویسم که در حزب و ارتش نفوذ کرده بودند، از محاکمه بوخارین چنین برداشتی داشتند. توکایف در لحظه تهاجم نازی‌ها، اتمسفر کشور را در دامان ارتش، چنین تحلیل کرد:

«ما روی این حساب می‌کردیم، که آدم‌های رأس عقل‌شان را از دست داده‌اند. آن‌ها به ویژه به این امر آگاه بودند که رژیم ارتجاعی‌شان فاقد هر گونه پشتیبانی واقعی از جانب مردم است. این بر اساس ترور، بر اساس اتوماتیسم روحی و تابع ادامه شرایط صلح بود: جنگ همه چیز را تغییر داده بود». سپس توکایف واکنش بسیاری از افسران را می‌نویسد: بسکاراواینی [Beskaravajnyj] پیشنهاد کرد: اتحاد شوری تقسیم شود: یک اوکرائین مستقل و یک قفقاز مستقل بهتر می‌توانند به پیش بروند (!) کلیموو [Klimov] پیشنهاد کرد: کل دفتر سیاسی منحل شود، بعد مردم می‌توانند کشور را نجات دهند. کورکوریوف [Kokorjow] بر این عقیده بود که یهودیان مسبب تمام معضلات هستند.^{۴۶۳}

«ما به عنوان دموکرات‌های انقلابی همیشه این معضل را در سر داشتیم، که آیا آن لحظه برای سرنگونی استالین، لحظهء مساعدی نبود؟ فاکتورهای زیادی می‌بایست در نظر گرفته می‌شدند. در این روز رفیق ایکس متقاعد شده بود که استالین همه چیز را روی یک کارت قمار گذاشته است. معضل ما این بود که نمی‌توانستیم هیتلر را به عنوان آزاد کننده در نظر بگیریم. بر این اساس رفیق ایکس گفت که ما می‌بایست آمادهء ازهم پاشیدن رژیم استالین باشیم، اما اجازه نداریم آن را تضعیف کنیم».^{۴۶۴} واضح است که بی‌نظمی بزرگ و سردرگمی خارج از اندازه، بعد از اولین شکست از تهاجم نازیها، وضعیت سیاسی و خیمی را به وجود آورده بود. باور همه ناسیونالیست‌های بورژوا، ضد

۴۶۲- همان جا، صفحه ۸۵

۴۶۳- همان جا، صفحه ۱۷۵

۴۶۴- همان جا، صفحه ۱۸۷-۱۸۸

کمونیست‌ها و ضد سامی‌ها بر این بود که ساعت سعدشان فرا رسیده است. چه اتفاقی می‌توانست حادث شود، اگر پاکسازی با قاطعیت انجام نگرفته بود، اگر یک اپوزیسیون اپورتونیستی در رأس حزب پست‌های مهمی را اشغال کرده بود و اگر آدمی مثل بوخارین برای «تغییر رژیم» در اختیارشان بود؟ در چنین لحظات بیش از اندازه پر تنش، توطئه‌گران نظامی و اپورتونیست‌ها در موقعیت قدرتمندی بودند و به هر ریسکی دست می‌زدند تا کودتای از مدت‌ها پیش برنامه‌ریزی شده‌شان را انجام دهند.

اعترافات بوخارین

بوخارین در روند دادرسی اعترافاتی کرد و با رو به رو کردنش با متهمین دیگر بعضی جنبه‌های توطئه دقیق‌تر شد. جوزف دیویس، سفیر ایالات متحده آمریکا در مسکو و وکیل مدافع مشهور، در تمام مذاکرات و جلسات دادگاه حضور داشت. او عقیده خود را مثل تمام ناظرین صاحب نظر خارجی چنین بیان کرد که بوخارین آزادانه صحبت می‌کرد و اعترافاتش صادقانه و واقعی بود. در ۱۷ مارس ۱۹۳۸ جوزف دیویس پیامی سری به منشی دولتش در واشنگتن فرستاد. «با وجود قید و شرط‌هایی که علیه ارزش مدارک اعترافات و سیستم قضائی‌ای، که هیچ امنیتی برای متهم تضمین نمی‌کرد، در ذهنم داشتم، اما، بعد از این که هر روز شهود و چگونگی اظهارات آنها را مورد توجه قرار دادم و همچنین از تأییدهای ناخواسته‌ای که ابراز می‌شد و فاکت‌های دیگری که این دادرسی را مشخص می‌کرد، نت برداری کردم، در تطابق با فاکت‌های دیگر، فکر می‌کنم که حکم را می‌توان تایید نمود. البته آنچه که به متهمین مربوط است، آنها بر مبنای قانون شوروی جنایات زیادی مرتکب شده‌اند، جنایاتی که توسط مدارک ثابت شده است، مدارکی که هیچ شک عقلانی نسبت به آنها ممکن نیست. دیگر این که حکم دادگاهی که آنها را به علت خیانتشان مقصر می‌داند و حکمی که بر اساس قانون جزائی ا.ج.ش.س. مجازات را معین کرده است، محقانه می‌باشد. این برداشت عمومی دیپلمات‌هائیس است که در جریان این محاکمه بوده‌اند، و مدرکی است ناشی از موجودیت یک توطئه بی اندازه جدی».^{۴۶۵}

در طول ده‌ها ساعتی که محاکمه به طول انجامید، بوخارین به لحاظ فکری کاملاً روشن، سرحال و با حضور ذهن بود. او بحث می‌کرد، تکذیب می‌کرد، تذکرات هوشمندانه می‌داد و بعضی اتهامات را با شدت رد می‌نمود. برای کسانی که در محاکمه

۴۶۵- جوزف دیویس، Mission a Moscou (میسیون در مسکو)، Ed. de l'Arbre. Montreal,

بودند و همچنین برای ما که امروز می‌توانیم گزارش دادگاه را بخوانیم، تئوری محاکمه ساختگی و اتهامات نادرستی، که از سوی ضد کمونیست‌ها وسیعاً تبلیغ می‌شود، بی اساس است. توکایف می‌گوید، که پلیس بوخارین را شکنجه نکرد، زیرا از این می‌ترسید که «او از پشت تریبون، آن را در دنیا جار بزند».^{۴۶۶}

توکایف که از جواب‌های تیز به دادستان و انکار شجاعانه او گزارش می‌دهد، نتیجه می‌گیرد «بوخارین بالاترین شجاعت را از خود نشان داد». «ویشینسکی [رئیس دادگاه] باخته بود. محاکمه کردن بوخارین در محکمه باز، اشتباه بزرگی بود».^{۴۶۷}

ما مایل هستیم از این شرایط نتیجه بگیریم که بوخارین کاملاً سرحال و آگاه بود. ۸۵۰ صفحه گزارش محاکمه، مواد قابل مطالعه بسیار جالبی را به معرض دید می‌گذارد. پرگوئی‌های معمولی علیه «محاکمات هیولائی» هرگز نمی‌واند تاثیر عمیقی را که از مطالعه آن‌ها حاصل می‌شود از بین ببرد. بوخارین در آن جا به مثابه یک اپورتونیست ظاهر می‌شود که در چندین دورخیز با شکست سیاسی روبرو شده و به لحاظ ایدئولوژیک مورد انتقاد قرار گرفته است. اما او هنوز از تغییر نظرات خرده بورژوازی خود خیلی فاصله داشت. لذا دشمنی شد سرسخت، که جرأت نداشت آشکارا برض خط حزبی و دستاوردهای قابل توجه ساختمان سوسیالیسم ظاهر شود. از آنجائی که او در رأس حزب جا گرفته بود، امیدوار بود با زمینه سازی و مانور دادن در پشت صحنه، در یک روزی رهبری را سرنگون سازد و خود با نقطه نظراتش دست بالا پیدا کند. او همکاری با افراد مخفی اپوزیسیون در متنوع‌ترین نواع آن را که بعضی از آنها ضد کمونیست‌های مصممی بودند، شروع کرد. بوخارین ناتوان از پیش برد مبارزه سیاسی آشکار، امیدش را یا به کودتائی بسته بود که از یک توطئه نظامی برآید و یا توسط شورش توده‌ای در موقعیت مساعدی تحقق یابد.

مطالعه گزارش این محاکمه همچنین اجازه می‌دهد، که مناسبات بین استحاله سیاسی بوخارین و دوستانش و فعالیت عملاً جنائی او روشن گردد. دقیق گفته شود: همه چیز بر پایه سوء قصد، شورش‌ها، جاسوسی، همکاری با نیروهای خارجی و غیره قرار داشت. از ۱۹۲۸-۱۹۲۹ و خارین از موضع رویزیونیستی‌ای دفاع می‌کرد، که خواست‌های کواک‌ها و دیر طبقات استثمارگر را بیان می‌نمود. بوخارین پشتیبانی فراکسیون‌های سیاسی‌ای را دارا بود که این طبقات را در داخل و خارج حزب نمایندگی می‌کردند. در لحظه‌ای که مبارزه طبقاتی تشدید شد، بوخارین بر نزدیکی با این نیروها تکیه کرد.

۴۶۶- توکایف، همان جا، صفحه ۹۶

۴۶۷- همان جا، صفحه ۹۶-۹۸

نزدیک شدن جنگ جهانی همه این تشنجات را به اوج رسانید، و نیروهای اپوزیسیون در مقابل رهبری حزب سمت اعمال قهر و کودتا را در پیش گرفتند. بوخارین به داشتن روابط با این افراد اقرار کرد، اما با شدت این مسئله را که خودش سوء قصد و یا جاسوسی‌ای را سازمان داده باشد، انکار نمود. زمانی که ویشینسکی از او سؤال کرد که: «شما درباره روابطتان با سازمان‌های جاسوسی خارجی و گروه‌های فاشیستی صحبتی نکرده‌اید» بوخارین به او جواب داد: «من در مورد این مسئله چیزی برای گفتن ندارم.»^{۴۶۸}

با این وجود بوخارین مجبور شد اعتراف کند که در صفوف بلوک‌هایی که توسط او رهبری می‌شده بعضی آدم‌ها روابطی با آلمان فاشیستی برقرار کرده بودند. به همین خاطر ما صفحه‌ای از گزارش محاکمه را می‌آوریم. بوخارین می‌گوید: بعضی از رهبران توطئه‌گران به این فکر افتادند که شرایط کودتا را، در صورت جنگ با آلمان و استفاده از شکست نظامی فراهم کنند.

«بوخارین: به خاطر می‌آورم که در سال ۱۹۳۵ تومسکی به من گفت: کاراکشان [Karakchan]، بدون این که صحبتی از پیش با اعضای مرکز رهبری کننده داشته باشد، به استثنای خود تومسکی (...) موفق شد قرار داد پر سودی را، بهتر از قرارداد تروتسکی با آلمان به امضاء برساند.

ویشینسکی: مذاکرات شما که در آن، باز کردن جبهه برای آلمان را برنامه‌ریزی کردید، چه موقعی بود؟

بوخارین: وقتی من از تومسکی پرسیدم: او چه تصویری از مکانیسم کودتا دارد، به من جواب داد: این امر کار سازمان نظامی‌ای است که می‌بایست جبهه را باز کند. ویشینسکی: آیا بعداً تومسکی خود را برای باز کردن جبهه آماده کرد؟ بوخارین: او این را نگفت.

ویشینسکی: تومسکی گفته است: جبهه را باز کنیم.

بوخارین: من به شما دقیق خواهم گفت.

ویشینسکی: او چه گفته است؟

بوخارین: تومسکی گفته است: که این مربوط است به سازمان نظامی که می‌بایست جبهه را باز کند.

ویشینسکی: چرا سازمان نظامی می‌بایست جبهه را باز کند؟

بوخارین: به نظر من این سازمان نمی‌بایست جبهه را باز کند.

ویشینسکی: از نقطه نظر تومسکی چگونه است؟

بوخارین: اگرمانعی در کار پیش نمی‌آمد، محتمل است، که او در تطابق با سه چهارم قرار می‌گرفت».^{۴۶۹}

بوخارین در توضیحاتش اقرار می‌کند، که سمتگیری رویزیونیستی‌اش او را تا بدان جا کشاند که روابط غیر قانونی با آن افرادی از اپوزیسیون بر قرار کرد که برای کسب قدرت، خواهان شورش در کشور بودند، بعد او تاکتیک ترور و کودتا را درپیش گرفت. کوهن در شرح زندگی بوخارین تلاش می‌کند «این فکر اشتباه آمیز بسیار گسترده را» که برمبنای آن بوخارین «به جنایات عجیب و غریبی اقرار کرده است» تصحیح کند، با این هدف که «پشیمانی صادقانه از قرار گرفتن در اپوزیسیون در قبال استالین و از این رو ابراز آخرین خدمتش نسبت به حزب» را نشان دهد.^{۴۷۰} کوهن برای توجیه این ماجرا چنین می‌نویسد: «نقشه بوخارین این بود که محاکمه‌اش را به محاکمه‌ای بر علیه رژیم استالین تبدیل کند». تاکتیک او این بود که «خود را به لحاظ سیاسی مسئول همه اعمال معرفی نماید»، اما هم زمان، تک تک جنایات را انکار کند. کوهن ادعا می‌کند، که بوخارین «وقتی راجع به سازمان ضد انقلابی‌اش» و «بلوک ضد شوروی» صحبت می‌کرد، مقصودش «حزب قدیم بلشویک» بود.

وقتی بوخارین گفت، که «من مسئولیت بلوک را به عهده می‌گیرم»، مقصودش از بلوک، بلشویسم بود.^{۴۷۱}

کاملاً درک شد.... کوهن، سخنگوی خواست‌های ایالات متحده آمریکا می‌تواند چنین چرخشی را به خود اجازه دهد، زیرا او از این موضع حرکت می‌کند که هیچ یک از خوانندگانش پروتکل‌های دادگاه را کنترل نخواهد کرد.

اما بررسی مباحث کلیدی اعترافات که بوخارین در پشت تریبون درباره تکامل سیاسی‌اش بیان کرد، آموزنده است. بوخارین به اندازه کافی دارای دید روشنی است تا مراحل استحاله سیاسی‌اش را بشناسد و درک کند که چگونه خود را به تارهای یک توطئه ضد انقلابی آویزان کرده است.

کوهن و بورژوازی تلاش می‌کنند، بوخارین بلشویک را مبرا سازند. اعترافات بوخارین به کمونیست‌ها درس‌های دقیقی در مورد مکانیسم استحاله آرام و خرابکاری‌های ضد سوسیالیستی ارائه می‌دهد. این اعترافات ظهور فیگورهائی مثل

۴۶۹- همان جا، صفحه ۴۶۱-۴۶۲

۴۷۰- کوهن، همان جا، صفحه ۳۷۲

۴۷۱- همان جا، صفحه ۳۷۵-۳۷۶

خروشچف، میکویان، برژنف و گورباچف را قابل فهم می‌نمایند. در زیر نوشته‌ای می‌آید که بوخارین قرائت کرد:

«ضد انقلابیون راست در ابتدا آشکارا انحرافی را ظاهر ساختند. (...) این امر نزد ما در یک پروسه بسیار عجیب به صورت پربها دادن به استثمار فردی، ارزش گذاری بیش از حد به نقش اقتصاد خصوصی، گذار گام به گام برای آرمانی کردن آن، برای آرمانی کردن مالکیت، انجام شد. در برنامه، استثمار با حسن نیت دهقانان منفرد وجود دارد و در اساس کولاک به عنوان هدف در آن مستتر است. کلخوز موزیک آینده است. می‌بایست مالکین ثروتمند را چندین بار افزایش داد. این نقطه عطف وحشتناک دیدگاه ما بود.

من در ۱۹۲۸ فرمولی را در رابطه با استثمار نظامی فئودالی دهقانان ابداع کردم. من بهای مبارزه طبقاتی را نه به حساب طبقه‌ای که دشمن پرولتاریاست، بلکه برعکس مستقیماً بر دوش رهبری همان پرولتاریا نهادم. (...) اساسنامه من از لحاظ عملی چنین فرموله می‌شود: آنچه به مسئله اقتصادی مربوط می‌شود: سرمایه‌داری دولتی؛ دهقان ساده‌زنده در آرامش؛ حفاظت از اموالش؛ کم کردن کلخوزها؛ اعطای امتیازات به خارجی‌ها؛ انصراف از انحصار تجارت خارجی و در نتیجه احیاء سرمایه‌داری (...). به لحاظ محتوای اساسی درونی، برنامه ما به طور واقعی انشعابی به سمت آزادی دموکراتیک بورژوازی؛ به سمت یک ائتلاف بود، زیرا از بلوک با منشویک‌ها، سوسیال رولوسیونرها و دیگران، آزادی احزاب و ائتلافات به وجود می‌آمد. اگر به خاطر سرنگونی دولت متحدینی انتخاب شوند، در صورت پیروزی احتمالی، در فردایش آن‌ها شریک قدرت هستند. (...) در حوالی سال‌های ۱۹۲۸-۱۹۲۹ من به تومسکی و ریکوف کاملاً نزدیک شدم. بدنبال آن، ارتباطات و دستچینی افرادی از اعضای کمیته مرکزی آن زمان، برای کنفرانس‌های مخفی انجام گرفت که در رابطه با کمیته مرکزی، غیر قانونی بودند (...). بعد برای ایجاد یک بلوک، دستچینی شروع شد. در ابتدا ملاقات من با کامنف در آپارتمانش بود، دومین ملاقاتم با پیاتاکف در بیمارستانی بود که کامنف هم آنجا حضور داشت، سومین ملاقاتم با کامنف در خانه خارج از شهر اشمیت بود. (...) در سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۳۱ مرحله دیگری آغاز شد: کشور در آن زمان شاهد تشدید مبارزه طبقاتی، خرابکاری کولاک‌ها و مقاومت طبقه کولاک‌ها در مقابل سیاست حزب و غیره بود. (...) مثلث بوخارین، ریکوف، تومسکی مرکزی شده بود غیر قانونی. این مرکز، که در گذشته مغز متفکر دستجات اپوزیسیون بود، اکنون مرکز مخفی ضد انقلاب شده بود. (...) ینوکیدسه [Jenukidse] تقریباً به این مرکز مخفی تعلق داشت. او با واسطه تومسکی با این مرکز همکاری می‌کرد (...) در اواخر ۱۹۳۱ افرادی از شرکت کنندگان از

جائی که «مدرسه بوخارین» نامیده می‌شد به ورونش [Woronesch]، سامارا، لنینگراد و نووسیبیرسک [Nowosibirsk] فرستاده شدند. در این مرحله، نقل و انتقال آن‌ها در استان در خدمت اهداف ضد انقلابی مورد استفاده قرار گرفت (...). در پائیز ۱۹۳۲ مرحله دیگری در تکامل تشکیلات راست‌ها شروع شد، یعنی گذار به تاکتیک سرنگونی قدرت شوروی به وسیله قهر. (...). من آغاز این مرحله را لحظه‌ای که به اصطلاح اساسنامه ریوتین تدوین شد، تاریخ گذاری می‌کنم. (...).

این اساسنامه یک تشکیلات ضد انقلابی راست بود. (...). که به نام مرکز راست‌ها صادر گردید. اساسنامه ریوتین، انقلاب در کاخ، تروریسم، سمت گیری در جهت اتحاد مستقیم با تروتسکیست‌ها را در نظر داشت. در این مقطع زمانی، ایده «انقلاب در کاخ» پرورش یافت. در ابتدا این ایده توسط تومسکی که با ینوکیدسه در رابطه بود، بیان شد. تومسکی این امکان را می‌دید، که از موقعیت رسمی ینوکیدسه که در آن زمان در گارد کرم‌لین دست بالا داشت، استفاده کند. برای انجام انقلاب در کاخ می‌بایست آدم‌ها را استخدام نمود.

سپس بلوک سیاسی با کامنف و زینوویف ساخته شد. در این زمان ملاقاتی با سیرتسوف و لومینادسه دست داد. (...). پیاتاکوف در طول مذاکره تابستان ۱۹۳۲ راجع به ملاقاتش با سدوف و رهنمودهای تروتسکی درباره تروریسم با من صحبت کرد. در این لحظه پیاتاکوف و من متوجه شدیم که این ایده از آن ما نیست؛ اما ما تصمیم گرفتیم که هر چه سریع‌تر زبان مشترکی پیدا کنیم و ناهماهنگی‌ها را در رابطه با مبارزه علیه قدرت شوروی از پیش پا برداریم. (...).

تشکیل یک گروه توطئه‌گر در ارتش سرخ مربوط به این زمان است. من این مسئله را از تومسکی دریافتم که او نیز مستقیماً از ینوکیدسه که با او ارتباط داشت، مطلع شده بود. (...). تومسکی و ینوکیدسه به من اطلاع دادند که در رهبری ارتش سرخ اتحادی بین راست‌ها، زینوویفی‌ها و تروتسکیست‌ها به وجود آمده است. آن‌ها اسامی توشاچفسکی، کورک [Kork]، پریماکوف [Primakow] و پوتنا [Putna] را به من گفتند. ارتباط با مرکز راست‌ها از این قرار بود:

گروه نظامی، ینوکیدسه، تومسکی و دیگران «۴۷۲» «در سال‌های ۱۹۳۳-۱۹۳۴ طبقه کولاک‌ها درهم شکسته شد و زمینه حرکات شورشی از بین رفت. لذا، مقطع زمانی‌ای نزدیک گردید، که در جریان آن ایده مرکزی تشکیلات راست‌ها بر پایه یک توطئه و سازمان دادن یک کودتای ضد انقلابی قرار گرفت. (...). نیروهای این توطئه

عبارت بودند از: نیروهای ینوکیدسه به اضافه یاگودا، سازمان‌هایشان در کرملین و وزارت داخلی اتحاد شوروی.

در این لحظه ینوکیدسه، آن طور که من به خاطر دارم، موفق شد، فرمانده کرملین، پترسون [Peterson]، را به سوی خود جلب کند. به طور جانبی نیز گفته شد که پترسون فرمانده قطار تروتسکی بوده است. پس این، تشکیلات نظامی توطئه‌گرانی بود چون، توشاچفسکی، کورک و دیگران».^{۴۷۳} «با نزدیک شدن کنگره هفدهم، ایده‌ای به وجود آمد، مبنی بر انجام کودتا در حین برگزاری کنگره، که می‌بایست با قهر مسلحانه ضد انقلابی اعمال می‌شد. این ایده توسط تومسکی مطرح شده بود. در تصور تومسکی دستگیری شرکت کنندگان در کنگره هفدهم، - جنایت هولناک - بخش غیر قانونی کودتا بود. پیشنهاد تومسکی به درستی با عجله مورد بررسی قرار گرفت. از همه جوانب علیه این ایده اعتراض شد. پیاتاکوف به لحاظ تأملات تاکتیکی علیه آن صحبت کرد. زیرا که این امر می‌توانست خشم خارق‌العاده‌ای را در بین توده‌ها برانگیزد. (...) اما این واقعیت عریان، یعنی طرح این ایده و مورد بحث قرار گرفتنش، با شفافیت کامل شاهدهیست بر خصوصیت هیولائی و جنائی این تشکیلات».^{۴۷۴}

«در تابستان ۱۹۳۴ رادک به من گفت، که رهنمودهائی از جانب تروتسکی رسیده است، که تروتسکی با آلمان‌ها مذاکراتی انجام داده، که به آنها بعضی امتیازات منطقه‌ای از جمله اوکراین قول داده شده است. (...) باید بگویم که من در این موقع علیه رادک اعتراضاتی نمودم. او در برخوردهای ما، بر این ایده پافشاری کرد. من معتقد بودم، که ضروریست رادک کتباً به اطلاع تروتسکی برساند که او در مذاکراتش زیادی رفته است و نه تنها در مورد آبروی خودش، بلکه با آبروی تمام متحدینش ریسک کرده است و بیش‌تر از ما، به ویژه از دیگران، از توطئه‌گران راست، آبرو خواهد برد، چیزی که شکست ما را حتمی خواهد کرد. من معتقد بودم، که این رفتار تروتسکی به علت میهن پرستی فعلی توده‌ها از نقطه نظر سیاسی و تاکتیکی عاقلانه نیست (...)

از این لحظه به بعد، هر زمان مسئله کودتای نظامی مطرح می‌شد، نقش گروه نظامی توطئه‌گران به لحاظ منطقی اهمیت ویژه‌ای می‌یافت. دقیقاً این بخش از نیروهای ضد انقلابی، که در آن هنگام نیروهای مادی و نتیجتاً نیروهای قابل توجه سیاسی در اختیار داشت، می‌توانست نوعی خطر بنیادینی را به وجود آورد. در رابطه با بنیادینیت‌ها - من توشاچفسکی را در پیش چشم داشتم - اولین خواسته‌شان این خواهد بود که مثل

۴۷۳- همان جا، صفحه ۴۴۷

۴۷۴- همان جا، صفحه ۴۵۳

ناپلئون متحدین خودشان را، کسانی را که به اصطلاح الهام بخش آن‌ها بوده‌اند، نابود کنند. من در صحبت‌هایم، توشاچفسکی را همیشه با واژه «ناپلئون کوچک احتمالی» عنوان کرده‌ام: می‌دانیم که ناپلئون با آن‌هایی که ایدئولوگ نامیده می‌شدند، چه کرد.

ویشینسکی: و شما خودتان را ایدئولوگ به حساب می‌آورید؟
 بوخارین: علاوه بر چیزهای دیگر، به عنوان ایدئولوگ کودتای ضد انقلابی و به عنوان انسانی که آن را به عمل درمی‌آورد. آشکار است که شما ترجیح می‌دادید که بگوییم، من خود را به عنوان جاسوس معرفی کنم. اما من به هیچ عنوان خود را چنین نمی‌نگرم.

ویشینسکی: البته این دقیق‌تر می‌بود.

بوخارین: این عقیده شماست و نه عقیده من. «۴۷۵»

وقتی لحظه آخرین اظهاراتش رسید، بوخارین دانست که انسان مرده‌ایست. ممکن است که کوهن مایل بوده باشد از لغات او «دفاع ماهرانه بلشویک واقعی» و «اتهام علیه استالینیس» را بیرون بکشد. بر عکس، یک کمونیست به طور واقعی تحت این لغات، انسانی را در نظر می‌گیرد که زمانی طولانی برای سوسیالیسم مبارزه کرده، انسانی که معالجه ناپذیر به رویونیسم درغلطیده و با دیدن مرگ در پیش چشم، اعتراف می‌کند که رویونیسم در رابطه با مبارزه طبقاتی بی اندازه خشن ملی و بین‌المللی به خیانت انجامیده است.

«منطق خالص مبارزه، همراه است با تغییر ماهوی ایده‌ها، تغییر ماهوی روانی. (...)
 بدین طریق به نظرم می‌رسد که به احتمال قوی، هر کدام از ما، که روی این نیمکت متهمان بنشینند، دوگانگی عجیب در وجدانش و باور ناکامل در اعمال ضد انقلابی‌اش را از سرگذارنده است. (...)
 به این جهت این نوع اراده نیمه فلج، این کند شدن پروسه تفکر، (...)
 این ناهماهنگی بین تسریع تغییر ماهیت ما و کند شدن واکنش، بیانگر شرایط ضد انقلابی‌ایست که در گذار تحقق ساختمان سوسیالیسم در داخل رشد می‌کند. (...)
 یک روانشناسی مضاعف خلق می‌شود. (...)
 بعضی اوقات من از خود تعجب می‌کنم، که در نوشته‌هایم ساختمان سوسیالیسم را تمجید می‌نمودم و در روز بعد نظرم را ناشی از اعمال واقعی جنائی‌ام، از آن جدا می‌کردم. لذا چیزی از آن شکل گرفت که در فلسفه هگل وجدان بدبخت نامیده شده است. این وجدان بدبخت بدین جهت از وجدان عادی متفاوت است، که در همان لحظه یک وجدان جنائیست. آن چیزی که قدرت دولت پرولتری را می‌سازد، فقط آن نیست که باندهای ضد کمونیستی را از بین برده

است، بلکه هم چنین دشمنان‌اش را درونی متلاشی کرده و اراده آنان را مختل نموده است. این چیز است که در هیچ کجای دیگر وجود ندارد و در هیچ جای یک کشور سرمایه‌داری نمی‌تواند وجود داشته باشد. (...)

پشیمانی اغلب با انواع چیزهای مطلقاً مزخرف تعریف شده است. برای مثال پودر تبتی [اشاره به داروئی است که گویا برای اقرار گرفتن از زندانی به او می‌خوراندند] و غیره. آنچه مربوط به من است، می‌گویم، که من یک سال در زندان بودم، کار کردم، خود را مشغول کردم و روشنائی فکرم را حفظ نمودم. از هیپنوتیزم صحبت می‌شود: ولی من در این محاکمه خودم دفاع حقوقی خود را به عهده گرفتم، موقعیت خودم را در جا و مکانی که هستم، تشخیص دادم و با دادستان پلیمیک کردم. و هر کسی که در رشته‌های پزشکی حتی تجربه زیادی نداشته باشد، مجبور خواهد بود بپذیرد که من هیپنوتیزم نشده‌ام. (...)

اکنون می‌خواهم در مورد آن چیزهائی صحبت کنم که پشیمانی مرا باعث شده‌اند. مسلماً باید گفته شود که مدارک تبهکاری من نقش مهمی بازی می‌کنند. در طول سه ماه من خود را در انکارهای خودم دفن کردم. و در تکذیب‌ها محدود نمودم. سپس آمادگی خود را برای اقرار اعلام کردم.

چرا؟ علت این است که من در زندان تمام گذشته‌ام را از نو مطالعه و بازاندیشی کردم. وقتی انسان از خود سؤال کند: با چه نامی از دنیا می‌روی؟ آن وقت است، که ناگهان با تیزی غلبه کننده‌ای پرتگاه عمیق سیاهچال ماندنی گشاده می‌گردد. و دیگر چیزی که برای آن باید مرد، هر گاه بخواهم بمیرم، بدون این که به نامحقانه بودن خود اقرار کرده باشم، موجود نیست. بر عکس، تمام کارهای مثبتی، که در اتحاد شوروی با شکوه می‌درخشند در شعور انسان تناسب دیگری را می‌پذیرند. این همان چیزی است که مرا در پایان حساب رسی به طور قطعی خلع سلاح کرد: مرا واداشت که در پیش حزب و در پیش کشور زانو بزنم (...). قطعاً این، نه مربوط به یک پشیمانی ساده است و نه همدردی با خود. دادگاه می‌تواند بدون این هم رای خود را صادر کند. اقرار متهمان الزامی نیست. اقرار متهمان یک اصل حقوقی قرون وسطائی است. اما در این جا شکست درونی نیروهای ضد انقلاب تحقق یافته است. انسان باید یک تروتسکی باشد که اسلحه را زمین نگذارد، این وظیفه من است که در اینجا نشان دهم، در متوازی الاضلاع نیروهائی، که تاکتیک ضد انقلابیون را شکل دادند، تروتسکی موتور اصلی این حرکت است. موقعیت قدرتمند تروریسم، جاسوسی، تجزیه ا.ج.ش.س. و خرابکاری، در خط مقدم از این منبع ناشی می‌شود.

مقدم بر هر چیز من می‌توانم قبول کنم، که تروتسکی و دیگر متحدین من در این تبهکاری و همین طور انترناسیونال دوم حتی بیش‌تر از من در این مورد با نیکولایفسکی برای دفاع از ما به ویژه دفاع از من صحبت کرده‌اند. من از این دفاع متأسفم، زیرا من در مقابل کشور، حزب و تمام مردم زانو می‌زنم».^{۴۷۶}

از بوخارین تا گورباچف

استیفن ف. کوهن در سال ۱۹۷۳ شرح زندگی بوخارین را که مملو از تمجید از این سیاستمدار بود، انتشار داد. در این بیوگرافی این سیاستمدار به عنوان «آخرین بلشویک» معرفی شده است. بسیار جالب است که چگونه یک دشمن قسم خورده کمونیسم «از پایان بوخارین و بلشویسم روسی شکوه می‌کند».^{۴۷۷}

و در این جا می‌بایست تفکر یکی دیگر از پیروان بوخارین، یعنی روی مدودیف [Medwedjew] نیز معرفی شود:

«در این سه دهه، استالینیسیم نمی‌تواند به عنوان مارکسیسم - لنینیسم در نظر گرفته شود. این یک انحراف کثیف است، که استالین در تئوری و عمل جنبش کمونیستی رواج داده است. پروسه پاک سازی جنبش کمونیستی، نابودی قشر کثیف استالینی هنوز پایان نیافته است».^{۴۷۸}

کوهن و مدودیف به کارگیری سیاست لنینیستی استالین را «انحراف مستهجن» از لنینیسم می‌نمایانند و خود، این دشمنان بلشویسم، «پاکسازی جنبش کمونیستی» را پیشنهاد می‌کنند. مسلماً این تاکتیک، که ده‌ها سال به کار برده شده است، در این لحظه نیز به کار برده می‌شود. وقتی یک انقلاب فاتح و تثبیت می‌شود، بدترین دشمنانش به عنوان محکم‌ترین مدافعان «انقلاب واقعی» علیه رهبران آن انقلاب، که «در ایده‌آل اساسی آن مرتد شده‌اند» به صحنه می‌آیند. به همین ترتیب این‌تر که توسط کوهن و مدودیف نمایندگی می‌شد، تقریباً از جانب تمام کمونیست‌های خروشچفی اخذ گردید. خود فیدل کاسترو که تحت تأثیر تئوری‌های خروشچف قرار داشت، نمی‌تواند همیشه خود را از آن برحذر نماید. با این وجود، همان تاکتیک ... علیه انقلاب کوبا به کار برده می‌شود. از ۱۹۶۱ سازمان سیا «برای دفاع از انقلاب کوبا» و علیه «دزد قدرت، فیدل کاسترو» یعنی مرتد انقلاب، تهاجمی را سازمان داده است.

۴۷۶- همان جا، صفحه ۸۲۳-۸۲۷

۴۷۷- کوهن، همان جا، صفحه ۳۸۱

۴۷۸- همان جا، صفحه ۳۸۲

از ۱۹۴۸ یوگوسلاوی اولین کشور سوسیالیستی بود که به بوخارینسم گرائید. تیتو پشتیبانی قطعی آمریکا را به دست آورد. بعد از آن، تئوری تیتوئیسم در اغلب کشورهای اروپای شرقی نفوذ کرد. در طول سال‌های ۷۰، کتاب کوهن «بوخارین و انقلاب بلشویکی» و کتاب منتشر شده سوسیال دموکرات انگلیسی، کن کوتهس [Coates]، رئیس «Bertrand Russell Peace Foundation» (بنیاد صلح برتراند راسل)، به عنوان اساس کارزار بین‌المللی جهت اعاده حیثیت از بوخارین، به کار گرفته شد. این کارزار، رویزیونیست‌های حزب کمونیست ایتالیا و فرانسه، سوسیال دموکرات‌ها از پلیکان [Pelikan] تا گیلتر مارتینت [Martinet] و طبعاً انواع و اقسام فرقه‌های تروتسکیستی را متحد نمود. همین جریان‌ها گورباچف را تا روز سرنگونی‌اش، پشتیبانی کردند. همه آن‌ها مدعی هستند، که بوخارین یک «طرح» بلشویکی را در مقابل استالینسم نمایندگی می‌کرد و بعضی آدم‌ها جار می‌زدند که بوخارین پیش قراول ایورو- کمونیسم می‌باشد.^{۴۷۹} برای این کارزار، سمت‌گیری کوهن در ۱۹۷۳ زمینه ساز شد:

«از ایده‌ها و سیاست روش بوخارینی، با افتخار یاد شده است: در یوگوسلاوی، مجارستان، لهستان و در چکسلواکی. رفرمیست‌های کمونیست، تبدیل شدند به وکلای مدافع سوسیالیسم بازار، اقتصاد با نقشه و رشد اقتصادی متعادل، تکامل کمی، صلح متمدن، بخش کشاورزی مختلط و تأیید جمع‌گرائی اجتماعی و فرهنگی در چارچوب یک دولت با یک حزب واحد»^{۴۸۰}

این تعریف کاملی است از ضد انقلاب مخملی، که سرانجام در طول سال‌های ۱۹۸۸-۱۹۸۹ در اروپای شرقی پیروز شد.

«اگر رفرمیست‌ها موفق شوند یک کمونیسم لیبرال، یک سوسیالیسم با چهره انسانی بسازند، نسخه بوخارین و تنظیمات نوع نپ (سیاست نوین اقتصادی) که او از آن دفاع می‌کرد، می‌تواند به عنوان سرمشق واقعی و نمونه آینده کمونیستی، به صورت آلترناتیو در مقابل استالینسم بعد از استالین، ظاهر شود».^{۴۸۱}

گورباچف که بر «تجربه پیشقراول» کشورهای اروپای شرقی در سال‌های ۶۰ و ۷۰ تکیه کرده بود، برنامه قدیمی بوخارین را برگزید.

گفتن این مسئله غیر ضروریست که گورباچف از کوهن در اتحاد شوروی به عنوان پیش قراول بزرگ «تفکر نوین» و «نوسازی سوسیالیستی» استقبال کرد و برایش کف

۴۷۹- Blanc et Kaisergrüber، همان جا، صفحه ۱۱ و ۱۶

۴۸۰- کوهن، همان جا، صفحه ۳۸۴

۴۸۱- همان جا، صفحه ۳۸۶

زد.

در اینجا گفتنی است که اتخاذ مکتب بوخارین توسط دن سیائوپینگ [Deng Xiaoping]، نفوذ آن را در چین نیز نشان می‌دهد.

۷) ۷- محاکمه توشاچفسکی و توطئه گران ضد کمونیست در ارتش

در ۲۶ ماه مه ۱۹۳۷ مارشال توشاچفسکی و فرماندهان ارتش، یاکیر [Jakir]، اوبوروویچ [Uborewitsch]، ایدمن [Eideman]، کورک، پوتنا، فلدمن [Feldman] و پریماکوف دستگیر شدند و توسط دادگاه نظامی محکوم گردیدند. در ۱۲ ژوئیه اعدام آنها اعلام شد.

از اول ماه مه آنها مورد سوءظن بودند. در ۸ ماه مه دوباره سیستم کمیسر سیاسی در ارتش به اجرا درآمد. اجرای مجدد این سیستم که از جنگ داخلی به وجود آمده بود، انعکاس نگرانی حزب نسبت به گرایش‌های بنیادگرایانه در صفوف ارتش بود.^{۴۸۲}

امریه کمیساریای خلق برای دفاع در ۱۳ مه ۱۹۲۷ به کنترل افسران ارشد توسط کمیسرهای سیاسی خاتمه داد. فرمانده نظامی مسئولیت تضمین رهبری سیاسی عمومی را با هدف هماهنگی عمومی موقعیت‌های نظامی و سیاسی در واحدها به عهده گرفت. و قائم مقام سیاسی‌اش مسئولیت کل کار حزب را عهده‌دار شد. او در قبال فرماندهی برای اوضاع سیاسی جوابگو بود.^{۴۸۳} آکادمی سیاسی نظامی تولماچوف در لنینگراد و کمیسرهای دیستریکت‌های نظامی در روسیه سفید علیه کم بها دادن و کنار زدن نقش ارگان‌های سیاسی حزب، اعتراض کردند.^{۴۸۴} بلومبرگ [Blomberg]، یک افسر ارشد آلمانی بعد از مسافرتش به ا.ج.ش.س. در سال ۱۹۲۸ گزارشی تنظیم کرد. او گزارش می‌دهد که: نقطه نظرات کاملاً نظامی اهمیت هر چه بیش‌تری کسب می‌کنند و تمام چیزهای دیگر تحت شعاع آن قرار دارند.^{۴۸۵} از آن جایی که بسیاری از سربازان از روستاها می‌آمدند، نفوذ کولاک‌ها به وضوح قابل ردیابی بود. در ۱۹۲۸-۱۹۲۹ اونسلیخت [Unschlicht]، یک افسر ارشد تأیید کرد که خطر انحراف سوسیال دموکراتیک در ارتش شدیدتر از همان خطر در ارگان‌های غیر نظامی حزب است.^{۴۸۶}

۴۸۲- گتی، همان جا، صفحه ۱۹۷

۴۸۳- کار، همان جا، صفحه ۳۲۵

۴۸۴- همان جا، صفحه ۳۲۷

۴۸۵- همان جا، صفحه ۳۲۰

۴۸۶- همان جا، صفحه ۳۳۱

در سال ۱۹۳۰ ده درصد از مجموعه افسران، یعنی ۴۵۰۰ نفر، افسران سابق تزاری بودند. در جریان پاکسازی مؤسسات در پائیز ۱۹۲۹، اونشلیشت جنبش بزرگ علیه افسران ارتش سابق تزاری را ممنوع کرد.^{۴۸۷}

همه این عناصر، نفوذ بورژوائی و مستمر خود را در ارتش اعمال کردند، به طوری که ارتش به غیر قابل اعتمادترین تشکل در سیستم سوسیالیستی تبدیل شده بود.

یک توطئه؟

و. لیخاچوف [Lichatschow] در ۱۹۳۶-۱۹۳۸ افسر ارتش سرخ در شرق دور بود. در کتابش «توطئه در شرق دور» تأیید می‌کند که در درون ارتش واقعا یک توطئه بزرگ اعمال گردیده است.^{۴۸۸}

آلکساندر ورت [Werth]، خبرنگار، در کتابش «مسکو ۴۱» قسمتی دارد تحت عنوان «محاكمه توشاچفسکی». در آن چنین نوشته شده است:

«من هم متقاعد شده‌ام، که پاکسازی در ارتش سرخ در رابطه است با وحشت استالین از جنگ تهدید آمیز با آلمان. توشاچفسکی چه کسی بود؟ یکی از کارکنان اداره دوم فرانسوی مدتی پیش به من گفت که توشاچفسکی طرفدار آلمان بود. و چک‌ها واقعه فوق العاده‌ای را از ملاقات توشاچفسکی در پراگ تعریف کردند. در پایان یک ضیافت - او تقریباً مست بود - از دهانش پرید، که تنها امید برای چکسلواکی و روسیه، معاهده با هیتلر است و شروع کرد به استالین توهین کردن. چک‌ها از گزارش آن به کرمیلین خودداری نکردند و این به معنای پایان کار توشاچفسکی و بسیاری از طرفدارانش بود».^{۴۸۹}

سفیر آمریکا در مسکو، جوزف دیویس، برداشت‌اش را در ۳۰ ژوئن و ۴ ژوئیه ۱۹۳۷ چنین یادداشت کرد:

«من به لیتوینوف [Litwinow] گفتم، که تاثیر پاکسازی و اعدام ژنرال‌ها در آمریکا و اروپا خیلی منفی است (...). لیتوینوف که آدم خیلی رکی بود، گفت: دولت می‌بایست با کمک این پاکسازی‌ها از عدم امکان ارتداد به نفع برلین و توکیو در روسیه مطمئن شود. و او در ادامه گفت: جهان یک روزی خواهد فهمید که دولت شوروی به این ترتیب عمل

۴۸۷- همان جا، صفحه ۳۱۷

۴۸۸- گتی، همان جا، صفحه ۲۵۵

۴۸۹- نقل قول شده از Harpal Brar, Prestorica، انتشار Harpal Brar، لندن ۱۹۹۲، صفحه ۱۶۱

کرد تا از یک «خیانت تهدید کننده» در امان بماند. او همچنین گفت: روسیه با محافظت خود در مقابل تهدیدی که از رؤیاهای هیتلر و نازی‌ها جهت حاکمیت بر دنیا نشأت می‌گیرد، عملاً خدمتی به تمام دنیا عرضه می‌کند. به این ترتیب نیروی اتحاد شوروی همانند سنگری علیه تهدید نازی‌ها حفاظت می‌گردد. روز دیگری او گفت: دنیا درک خواهد کرد که استالین چه انسان بزرگی است». ۴۹۰ جوزف دیویس ادامه می‌دهد:

«به نظر می‌رسد، که قابل اعتمادترین شخصیت‌های فکری بر این باورند که توطئه تدارک دیده شده با هدف کودتا توسط ارتش به احتمال قوی کم‌تر علیه شخص استالین، بلکه خیلی بیش‌تر علیه سیستم اداری و حزب، سمت‌گیری شده بود. و استالین با سرعت، شهادت و نیروی طبیعی‌اش ضربه خود را بر آن وارد آورد». ۴۹۱

در سال ۱۹۳۷ عبدورخمان آفتورخانوف [Awtorchanow]، یک ناسیونالیست بورژوا، در خدمت کمیته مرکزی حزب بلشویک کار می‌کرد. او شرح می‌دهد، که در رابطه نزدیک با رهبران اپوزیسیون و قفقازی‌هائی که عضو کمیته مرکزی بودند، بوده است. او که بعد از جنگ به آمریکا فرار کرد، در کتابش به نام «استالین در قدرت» از این که توشاچفسکی در سال ۱۹۳۷ قدرت را غضب نکرد، اظهار تاسف می‌کند و تصدیق می‌نماید که توشاچفسکی در سفری به انگلستان در ملاقاتش با افسران ارشد، بیانات زیر را ایراد کرد:

«آنچه که ارتش اعلیحضرت بریتانیا را مشخص می‌کند، این حقیقت است که در رأس آن هیچ جاسوس اسکاتلندیاردی نمی‌تواند وجود داشته باشد. (کنایه به نقش سازمان امنیت دولتی در ا.ج.ش.س.). آنچه که به کفاشان مربوط است (کنایه به پدر استالین) باید در انبار ارتش بمانند و حتی بدون شناسنامه حزبی. انگلیسی‌ها با میل از میهن پرستی‌شان صحبت نمی‌کنند، زیرا این برایشان کاملاً طبیعی است که همه انگلیسی هستند. در انگلستان هیچ خط راستی، کج و معوجی، خط عمومی‌ای وجود ندارد، فقط سیاست انگلیسی وجود دارد که تحت آن یک لرد یا یک کارگر، یک محافظه کار یا یک سوسیالیست، و همین‌طور یک افسر یا یک سرباز، در روز کوشش و خدمت مساوی انجام می‌دهند. مطمئناً، این که چه مسائلی در حزب می‌گذرد و یا کد تولید چیست، سرباز انگلیسی آن‌ها را کاملاً ندیده می‌گیرد. (کنایه به تربیت سیاسی در ارتش سرخ) برعکس او نقشه جهان را به همان خوبی می‌شناسد که محل اقامتش را. پادشاه از پایین جامعه در احترام غرق می‌شود ولی نه با قدرت شخصی‌اش. برای ارتقاء یک افسر

۴۹۰- دیویس، همان جا، صفحه ۱۵۸

۴۹۱- همان جا، صفحه ۱۵۲

دو کیفیت لازم است. شجاعت و دانش.^{۴۹۲} روبرت کولوندر [Coulondre] در سال‌های ۱۹۳۶-۱۹۳۸ سفیر فرانسه در مسکو بود. در خاطراتش به ترور انقلاب فرانسه، انقلابی که در ۱۷۹۲ اشرافیت را جاروب کرد و مردم فرانسه را در جنگ علیه کشورهای مرتجع اروپائی آماده نمود، با احترام می‌نگرد. در این زمان دشمنان انقلاب فرانسه به ویژه انگلستان و روسیه، ترور انقلابی را به عنوان علامت و پیش‌نشانه فروپاشی رژیم می‌فهمیدند. ولی برعکس آن درست بود. کولوندر می‌گوید، که همین جریان امروز با انقلاب شوروی اتفاق افتاده است.

«کمی بعد از دستگیری توشاچفسکی، وزیر لیتاین، که با بسیاری از رهبران بلشویک ارتباط داشت، به من گفت، که مارشال مشوش از بندهائی است که حزب به پای تکامل قدرت نظامی روسیه و پیش از همه تشکیلات خوب ارتش زد، در واقع، رهبری جریان را عهده‌دار شده که خفه کردن حزب و برپا کردن یک دیکتاتوری نظامی را هدف گرفته است. (... مکاتبه من می‌توانست گواه بر این باشد که من مفهوم واقعی ترور بلشویکی را توضیح داده‌ام. اجازه این نتیجه‌گیری نیست، که گویا من دائماً نوشته‌ام، یا رژیم فرو می‌ریزد و یا نیروهای روسیه درمانده می‌شوند. این برعکس بحران رشد کشور است که سریع رشد می‌کند.»^{۴۹۳}

چرچیل در خاطراتش می‌نویسد، هیتلر به بنش [Beneš]، رئیس جمهور چکسلواکی قول داد که به یک شرط تمامیت ارضی کشورش را به رسمیت می‌شناسد و آن این که خود را موظف نماید در صورت جنگ بین آلمان و فرانسه، بی طرف بماند.

«در پائیز ۱۹۳۶ بنش پیامی از یکی از شخصیت‌های بالای نظامی آلمان در یافت می‌کند و به او اطلاع می‌دهد که اگر با پیشنهاد هیتلر موافق است باید عجله کند، زیرا به زودی در روسیه اتفاقاتی به وقوع خواهند پیوست که اجازه خواهند داد از کمک چک‌ها صرف نظر شود.

در حالی که بنش در مفهوم این کنایه دلهره آور فکر می‌کرد، مطلع شد که دولت آلمان با شخصیت‌های مهم روسی، از کانال سفیر روسیه در پراگ مرتبط است. این بخشی از آن چیز است که توطئه نظامی و دسیسه گارد کمونیستی قدیم نامیده‌اند، که هدفش عبارت بود از سرنگونی استالین و برپائی یک رژیم جدید در روسیه، با سیاست طرفداری

۴۹۲- الکساندر اورالوف (آتورشانوو، آ)، Staline au pouvoir (استالین در قدرت)، همان جا، پاریس ۱۹۵۱، صفحه ۴۵

۴۹۳- روبرت کولوندر، De Staline & Hitler (از استالین به سوی هیتلر)، همان جا، Hachette، ۱۹۵۰، صفحه ۸۲-۸۴

از آلمان. مدتی بعد، در روسیه شوروی پاکسازی بی رحمانه ولی مثمر ثمری به انجام رسید، که گروه‌های سیاسی و اقتصادی را پاکیزه کرد (...).

ارتش روسیه از آدم‌های طرفدار آلمان پاکسازی شد و ارزش نظامی‌اش به طور سهمگینی پائین آمد. ولی از آن به بعد دولت شوروی علیه آلمان با قدرت عمل کرد. هیتلر اتفاقات را به روشنی می‌فهمید. اما آن طور که من می‌دانم، دولت‌های بریتانیا و فرانسه به خوبی توجیه نشده بودند که چه اتفاقی افتاده و چه نتایجی را با خود حمل می‌کند. به نظر آقای چمبرلین و ستاد کل ارتش بریتانیا و فرانسه، پاکسازی ۱۹۳۷ قبل از هر چیز مرحله‌ای بود از رقابت، که ارتش روسیه را از درون متلاشی کرد و تصویر روسیه‌ای را به وجود آورد که به واسطه کینه و انتقام بی انعطاف به دو بخش تقسیم شده است».^{۴۹۴}

دویچر، تروتسکیستی است که به ندرت موقعیتی را که در آن می‌توانست استالین را لکه دار کند و به او تهمت بزند، از دست می‌داد. با این وجود خود را مجبور دید که بگوید، محاکمات مسکو بر اساس یک توطئه تخیلی نبود. او در رابطه با اعدام توشاچفسکی نوشت:

«اما تمام اظهارات غیر استالینیستی این ماجرا، یک زبان هستند، که این درست است که ژنرال‌ها کودتائی را برنامه ریزی کرده بودند. آن‌ها این کار را با تصمیم و ابتکار خودشان انجام دادند و نه در رابطه با یک قدرت بیگانه. کار اصلی می‌بایست انقلاب در کاخ کرملین با نیت کشتن استالین باشد. خارج از کرملین باید ضربه نظامی قطعی دنبال می‌شد. از جمله، اشغال مرکز فرماندهی GPU (سازمان امنیت و اطلاعات) مورد نظر بود. توشاچفسکی نیروی محرکه این توطئه بود. (...) او در نزد مردان آن زمان بین سربازان و غیر نظامیان تنها کسی بود که از جوانب مختلف به بناپارت جوان شباهت داشت، و می‌توانست مردی باشد که نقش اولین نماینده سیاست روسیه را ایفا نماید. گامارنیک [Gamarnik] بالاترین کمیسر سیاسی ارتش سرخ، که در توطئه دست داشت، خودکشی کرد. ولی ژنرال یاکیر، فرمانده لنینگراد، به دستجات خودش مطمئن بود. ژنرال‌ها اوبورویچ، فرمانده کل بخش نظامی غربی، کورک، فرمانده آکادمی نظامی در مسکو، پریماکوف قائم مقام بودیونی در بازرسی سواره نظام و چند ژنرال دیگر در توطئه درگیر شده بودند».^{۴۹۵}

۴۹۴- وینستون چرچیل، جنگ جهانی دوم، نقل قول از La Deuxieme Guerre Mondiale

۱۹۶۵، Cervie du bibliophile، جلد ۱، صفحه ۲۹۶-۲۹۵

۴۹۵- ایساک دویچر، استالین، یک شرح زندگی سیاسی، انتشارات آرگون، ۱۹۸۹، صفحه ۴۸۷-۴۸۶

دویچر، ضد کمونیست ثابت قدم، بعد از قبول حقیقت توطئه توشاچفسکی، با عجله «نیت خوب» توطئه‌گران را برجسته می‌کند که: «آن‌ها می‌خواستند ارتش و کشور را از ترور دیوانه‌واری، که از پاکسازی‌ها نشأت گرفته بود، نجات دهند». و به خوانندگانش اطمینان می‌دهد، که توشاچفسکی هیچ‌گاه «به خواست آلمان عمل نکرد». ۴۹۶

نازی بلژیکی، لئون دگرل [Degrelle] در نوشته‌ای در سال ۱۹۷۷ به مسئله توشاچفسکی می‌پردازد و می‌نویسد:

«چه کسی می‌توانست به این فکر کند که در وسط فرانسه در جریان انقلاب در زمان جنایات ترور، کمی دیرتر یک بناپارت با پنجه‌ای سخت، فرانسه سرنگون شده در پرتگاه را به بالا خواهد کشید. چند سال بعد این بناپارت تا آن جا می‌رود که یک اروپای متحد بسازد. بناپارت روسی، توشاچفسکی، که با پیشنهاد بنش توسط استالین، کشته شد، در ۱۹۳۷ چنین شخصیتی داشت». ۴۹۷

در ۸ مه ۱۹۴۳ گوبلز [Goebbels] در دفتر روزانه‌اش چند جمله‌ای از هیتلر را یادداشت کرده بود، که نشان می‌داد، نازی‌ها از منافی که از جریانات اپوزیسیون و تسلیم طلبی در صفوف ارتش سرخ نصیب‌شان می‌شد، کاملاً آگاه بودند.

«رهبر یک بار دیگر مورد توشاچفسکی را تشریح کرد و در این حال عقیده‌اش را چنین بیان نمود، زمانی که ما معتقد بودیم که استالین در این جریان ارتش سرخ را نابود می‌کند، سمت‌گیری اشتباه داشتیم. مسئله کاملاً عکس است. استالین گردن خود را از تمام دستجات اپوزیسیون در ارتش سرخ آزاد کرد و به آنجا رسید که دیگر یک جریان تسلیم طلبانه در داخل این ارتش وجود ندارد. هم چنین، بازسازی کمیسر سیاسی، بر نیروی مبارزه ارتش سرخ به طور خارق‌العاده‌ای تاثیر مثبت گذارده است.

علاوه بر این استالین بر ما برتری دیگری هم دارد، زیرا او هیچ اپوزیسیونی در مقابل خود ندارد. بلشویسم اپوزیسیون را در طول ۲۵ سال از میان برداشته است. (...)

بلشویسم این خطر را به موقع از دوش خود برداشت. به این جهت می‌تواند تمام نیروی خود را در مقابل دشمن سمت دهد». ۴۹۸

ما در این جا، نظر مولوتوف را که همراه با کاگانویچ، تنها عضو دفتر سیاسی در

۴۹۶- همان جا، صفحه ۱۰

۴۹۷- Louise Narvaez, Degrelle m'a dit, de Degrelle (دگرل به من گفت. خاتمه از دگرل)

همان جا، du Baucens، بروکسل ۱۹۷۷، صفحه ۳۶۱-۳۶۰

۴۹۸- خاطرات روزانه جوزف گوبلز، قسمت دوم، نوشته‌های ۱۹۴۱-۱۹۴۵، جلد هشتم، آوریل - ژوئن

۱۹۴۳، K.G. Sauer München, New Providence، لندن، پاریس، ۱۹۹۳، صفحه ۲۳۳-۲۳۴

سال ۱۹۵۳ که هیچ گاه گذشته انقلابی خود را انکار نکرده است، می‌آوریم. او در مصاحبه‌اش در سال‌های ۸۰ شرایط پاکسازی را چنین به خاطر می‌آورد:

«در این مرحله تشنجات بیش از حدی حاکم بود. ضرورت داشت که بدون رحم وارد عمل شد. من معتقدم که این امر محقانه‌ای بود. اگر توشاچفسکی، یاکیر، ریکوف و زینوویف در جریان جنگ اپوزیسیون خود را رها می‌کردند، مبارزه بسیار شدیدی برپا می‌گردید و تعداد قربانیان ابعاد خارق‌العاده‌ای می‌یافت.

هر دو طرف محکوم به فاجعه بودند. آن‌ها دارای روابطی بودند که تا هیتلر می‌رسید. و از این هم بیش‌تر. تروتسکی نیز روابطی همزمان داشت. در این هیچ شکی نیست. هیتلر و تروتسکی هر دو ماجراجو بودند. هر دو راه مشترکی داشتند و بوخارین و ریکوف دست راستی و بسیاری از رهبران نظامی، با آن‌ها نرد عشق می‌باختند».^{۴۹۹}

گرایش‌های نظامی و بناپارتی

در پژوهشی که توسط ارتش ایالات متحده آمریکا تأمین مالی می‌شد و در چارچوب شرکت سهامی راند انجام می‌گرفت، رومان کولوویچ با نگاه سیاسی‌ای که در سازمان‌های جاسوسی نظامی حاکم بود، روابط مابین حزب و ارتش در شوروی را تحلیل کرده است. جالب این جاست، که او از همه گرایش‌هایی که سمت و سوی حرفه‌ای (تفکر ارتش حرفه‌ای)، سیاست زدائی (غیر حزبیّت سیاسی)، نظامیگری و تمایل به سوی امتیازات ویژه، داشتند، که از سال‌های ۲۰ در صفوف ارتش سرخ رشد کرده بود، پشتیبانی می‌کند. و البته او استالین را مسخره می‌کند، زیرا که او این گرایش‌های بورژوازی و نظامی را مورد مؤاخذه قرار داده و آن‌ها را مهار کرده است.

کولکویچ [Kolkowicz] بعد از توصیف این که چگونه استالین در روند سال‌های ۲۰ جایگاه ارتش در جامعه سوسیالیستی را تعریف کرده است، می‌نویسد: «ارتش سرخ به تدریج حامی نخبگان حزب شد. این ارتش مانع کل اوتوریتته‌ای شد که برای انجام مشغله نظامی افسران ضروری است: و این وضعیت در شرایط دائمی بلاتکلیفی در ورای پیشرفت شغلی آن‌ها قرار داده شد. و جامعه نظامی که به سمت خود مرکزی و تفکر انحصار طلبانه گرایش دارد، از برکت یک سیستم بسیار ماهرانه کنترل و تلقین ایدئولوژیک، قهرماً، دهنه زده شده بود. (... استالین سرانجام تحقق برنامه گسترده‌ای را برای تجهیز ارتش به اسلحه، تجهیزات و تدارکات مدرن، آغاز نمود. ولی از گرایش ارتش به نخبگان، و تفکر خود مرکزی، ناآرام بود، تمایلی که با رنسانس حرفه‌ای و

حلول مجدد تفکر ارتش حرفه‌ای، تشدید می‌شد. این بدبینی در این لحظه، یعنی زمانی که خطر جنگ در اروپا نمایان می‌شد، بر استالین چیره بود. استالین ارتش را در طول پاک سازی همه جانبه سال ۱۹۳۷ تکاند (...). آزادی عمل ارتش و حیطة عملیاتش به واسطه احاطه توسط پلیس مخفی، ارگان‌های سیاسی، حزب و سازمان‌های کومسومل، به طور جدی محدود شده بود.^{۵۰۰}

در این جا برای ما تفهیم می‌شود که ارتش ایالات متحده آمریکا از چه چیز ارتش سرخ، بیش از همه «نفرت داشت»: آموزش سیاسی («تلقین ایدئولوژیک») همچنین کنترل سیاسی توسط ارگان‌های سیاسی، حزب، کومسومل و امنیت دولتی. از جانب دیگر ارتش آمریکا، گرایش خود مختاری و امتیازات افسران ارشد («تفکر نخبه‌گرا») و نظامی‌گری («خود مرکزی») را با اشتیاق و چشمان با تجربه می‌نگرد.

پاکسازی‌ها از نظر کولکوویچ مرحله ای از مبارزه حزب تحت رهبری استالین علیه گرایش «حرفه گرائی» و «بناپارسیسم» در بین افسران ارشد، ارزیابی شده است. جریانات بورژوائی فقط بعد از مرگ استالین توانستند خود را به کرسی بنشانند.

«با مرگ استالین و انشعاب در پی آن، مکانیسم کنترل در صفوف رهبری حزب تضعیف می‌شد. خواست‌ها و ارزش‌های شخصی نظامیان بدون پرده پوشی بیان گردید. بخش‌های بزرگی از ارتش سخنگوی خود را در شخص مارشال ژوکوف [Schukow] یافت. ژوکوف قادر شد، نخبگان نظامی را از کنترل آزار دهنده‌ای که از جانب ارگان‌های سیاسی اعمال می‌شد، آزاد سازد. او انضباط شدید و جدائی درجات نظامی را اعمال کرد و خواهان اعاده حیثیت از نظامیان قربانی در جریان پاکسازی و مجازات کسانی که باعث بی حرمتی آن‌ها شده بودند، گردید.»^{۵۰۱}

در این جا می‌بایست یاد آور شد که ژوکوف بازوی نظامی خروشچف در دو کودتای دولتی وی بود: سال ۱۹۵۳ (ماجرای بریا) و ۱۹۵۷ (ماجرای مولوتوف، مالنکوف [Malenkow] و کاگانویچ).

ولاسوف

آیا این اتهام که ژنرال‌های ارتش سرخ همکاری با هیتلر را در نظر داشتند، بیهوده بود؟

آیا این نظامیان کمونیست‌های خوب و یا حداقل ناسیونالیست هم نبودند؟

۵۰۰- زمان کولکوویچ، ارتش شوروی و حزب کمونیست)، ۱۹۶۷، Princeton University Press.

صفحه ۳۴۳-۳۴۴

۵۰۱- همان جا، صفحه ۳۴۴

این سؤال را ما در ابتدا با یک سؤال متقابل جواب خواهیم داد. چرا این فرضیه در اتحاد شوروی بیهوده‌تر از مثلاً در فرانسه است؟ آیا مارشال پتن [Petain]، فاتح وردن [Verdun]، سمبل میهن پرستی عظمت طلبانه فرانسه نبود؟ آیا ژنرال ویگان [Weygand] و آدمیرال دارلان [Darlan] مدافعین خشن استعمارطلبی فرانسه نبودند؟ با این وجود، آن‌ها سمبل‌های فرانسوی همکاری با دشمن شدند. آیا سرنگونی سرمایه‌داری در شوروی و تحت فشار قرار دادن بورژوازی، برای همه مشتاقان کارفرمائی آزاد، انگیزه‌ء دیگری جهت همکاری با سرمایه‌داری پویای آلمانی به وجود نمی‌آورد؟ آیا دومین جنگ جهانی روشن ساخت که گرایش رو شده پتن در فرانسه، به طریق اولی در بعضی افسران شوروی نیز وجود داشته است؟

در پایان ۱۹۴۱ ژنرال ولاسوف [Wlassow] نقش مهمی در دفاع از مسکو ایفا نمود. در ۱۹۴۲ توسط آلمان‌ها اسیر گردید و به سوی آن‌ها جبهه عوض کرد. اما فقط در ۱۶ سپتامبر ۱۹۴۴ بعد از مذاکره با هیملر، اجازه یافت که ارتش آزاد روسی را که هنگام اول آن را در سال ۱۹۴۳ سازمان داده بود، رسماً تأسیس کند. بعضی دیگر از افسران اسیر نیز در خدمت نازی‌ها درآمدند. نام‌هایی چند از آنها:

سرلشکر تروخین [Truchin] رئیس سابق بخش عملیاتی ستاد بخش منطقه‌ای بالتیک و پروفیسور آکادمی ستاد کل، سرلشکر مالیشکین رئیس سابق ستاد ارتش نوزدهم، سرلشکر زاکوتنیج [Zakutnyj] پروفیسور آکادمی ستاد کل، سرلشکر بلاگوویشچنسکی [Blagoweschtschenski] فرمانده تیپ، شاپوفالوف فرمانده حفاظت سپاه، مندروف [Meandrow] و فرمانده تیپ شیلنکوف [Schilenkow] عضو شورای جنگی ارتش سی و دوم.

سرهنگان مالچف [Maltschew]، زورف [Zewerew]، نریانین [Nerjanin] و بونیاچنکو فرمانده لشکر زرهی سیصد و هشتاد و نهم نیز از آن جمله اند.^{۵۰۲} این انسان‌ها از چه ساختار سیاسی‌ای بودند؟ کوکریج [Cookridge] جاسوس مخفی سابق بریتانیا و تاریخ نگار خدمات جاسوسی، می‌نویسد:

«پیرامون ولاسوف ترکیب نادری بود. با هوشترین افسرانش، میلیتی سیکوف [Sykow]، یک یهودی بود. (...)

او در جنبش جریان راست، طرفدار بوخارین بود و در سال ۱۹۳۶ توسط استالین به سیبری تبعید شد که مثلاً در آنجا در عرض ۴ سال «پاکیزه» شود. ژنرال مالیشکین [Malyschkin] رئیس سابق ستاد در شرق دور هم یکی از جان به در بردگان از

محاکمات استالین بود و در رابطه با ماجرای توشاچفسکی زندانی شد. ژنرال شیلنکوف، سابقاً کمیسر سیاسی یک ارتش بود. تعداد دیگری از افسران نیز در شروع جنگ ۱۹۴۱ توسط گلن استخدام شده بودند»^{۵۰۳} بدین ترتیب متوجه می‌شویم که بسیاری از افسران ارتش که در سال ۱۹۳۷ محکوم و به سبیری فرستاده شده بودند، و در ابتدای جنگ از آنها اعاده حیثیت شده بود، به جانب هیتلر رفتند. آشکارا مجازات‌های اعمال شده در جریان پاکسازی بزرگ اکثراً محقانه بود. برای این که ولاسوف پیوستن‌اش را به نازیها توجیه کند، نامه سرگشاده‌ای منتشر نمود: چرا من به مبارزه علیه بلشویسم رو آوردم؟ خواندن آن آموزنده است. در ابتدا، انتقادات او از اتحاد شوروی با آنچه که از جانب کسانی چون تروتسکی و ایدئولوگ‌های راست غربی پراکنده شده‌اند، مثل دو قطره آب به هم شبیه‌اند. «من دیدم که کارگران روسی زندگی پر مشقتی داشتند، دهقانان با قهر به کلخوزها کشانده شدند و میلیون‌ها روسی گم شدند و یا بدون هیچ محاکمه‌ای زندانی گشتند».

ولاسوف سپس تحلیل‌اش را در مورد موقعیت ارتش سرخ ارائه می‌دهد: «سیستم کمیسرها، ارتش سرخ را تجزیه کرد. کمبود شعور مسئولیت پذیری، نظارت و خبرچینی، از یک فرمانده، توپ بازی‌ای ساخت در دستان مسئولین غیر نظامی و نظامی حزب. (...) هزاران نفر از بهترین فرماندهان، در بین آنها مارشال‌ها، زندانی و اعدام شدند». اینجا می‌توان دریافت، که ولاسوف طرفدار ارتش حرفه‌ای و یک کوشنده خود مختاری نظامی بود، که می‌بایست از کنترل حزب آزاد باشد، به همان گونه که پژوهش ارتش ایالات متحده آمریکا می‌طلبد و در اینجا نقل قولش آورده شد. ولاسوف همچنین توضیح می‌دهد که چگونه تسلیم طلبی‌اش او را بدان سمتی هدایت کرد، که به نازی‌ها بپیوندد. ما همچنین به چگونگی انجام تبلیغات تسلیم طلبانه و خشم آلود تروتسکی و تروتسکیست‌ها خواهیم پرداخت.

«من می‌بینم که جنگ را به دو علت می‌بازیم: به علت خودداری مردم روسیه در دفاع از قدرت بلشویک‌ها و سیستم ساخته شده قدرت از جانب آنها و به علت رهبری غیر مسئولانه ارتش». سرانجام ولاسوف با زبان «ضد سرمایه داری» محبوب نازی‌ها، چنین بیان می‌دارد.... که روسیه جدید می‌بایست در اروپای تحت حاکمیت آلمان ادغام شود.

«(می‌بایست) یک روسیه جدید بدون بلشویسم و بدون کاپیتالیسم بنا نهاد. (...)

۵۰۳- ا. ح. کوکریچ، *L'espion du siecle Reinhard Gehlen* (جاسوس قرن رین‌هارد گلن)،

خواست‌های مردم روسیه با خواست‌های مردم آلمان و با خواست‌های همه خلق‌های اروپا منطبق بوده است. بلشویسم مردم روسیه را به وسیله یک دیوار نفوذ ناپذیر از اروپا منزوی نموده است»^{۵۰۴}

سولژنیتسین [Solschenizyn]

در این جا ما می‌خواهیم به اثر سولژنیتسین عطف توجهی نمائیم. این مرد نماینده ۵٪ آرای تزاری‌ها، بورژوازی، محترکین، کولاک‌ها، جاکشان، مافیائی‌ها و تابعین و لاسوف بود، که توسط قدرت سوسیالیسم محقانه به آنها لگام زده شده بود.

سولژنیتسین، نویسنده‌ای تزاری، در زمان اشغال نازی‌ها، در محمصه «وحشتناکی» گیر کرده بود. به عنوان یک میهن پرست عظمت طلب، از ورود نازی‌ها منزجر بود. اما از سوسیالیسم نیز با تنش وحشی‌تری نفرت داشت. گذشته از آن او احساسات مشفقانه‌ای برای ژنرال و لاسوف، شاخص‌ترین همکار نازی‌ها، در دل داشت. اگر سولژنیتسین از لاس زدن و لاسوف با نازی‌ها اندکی متاسف بود ولی در عوض به نفرت او علیه بلشویسم دیوانه‌وار تهنیت می‌گفت.

ژنرال و لاسوف بعد از دستگیری به میهنش خیانت کرد و دست نشانده نازی‌ها شد. سولژنیتسین تلاش می‌کرد، خیانت فرمانده سابق ارتش دوم را توجیه کند. او نوشت: «ارتش ضربت، ۷۵ کیلومتر تحت فشار محاصره نازیها بود! در این لحظه است، که ماجراجویان قرارگاه مرکزی از تمامی ذخایر انسانی و مهمات به دور می‌مانند. ارتش بدون غذا و پوشاک می‌ماند، با این وجود از فرمان عقب نشینی به و لاسوف خودداری می‌شود. (...). روشن است که خیانت به میهن روی داده است. روشن است که این تسلیم ناجوانمرانه و خودسرانه به دشمن بود. اما بخشی از آن مربوط به استالین است. ناتوانی و سهل انگاری مجرمانه در تدارک جنگ، گیجی و جبن در کار فرماندهی، قربانی بی‌هوده از ارتش و سپاه ارتش که هدفش فقط نجات لباس مارشالی‌اش بود، آیا این از جانب بالاترین فرمانده، خیانت تلخ‌تری، نبود؟»^{۵۰۵}

سولژنیتسین این چنین دفاع از و لاسوف خائن را در مقابل استالین به عهده می‌گیرد. حال، نظری اجمالی به آنچه که واقعا در ابتدای سال ۱۹۴۲ حادث شده است، بیافکنیم. بسیاری از ارتش‌ها فرمانی دریافت کردند مبنی بر شکستن محاصره لنینگراد که توسط آلمان‌ها انجام گرفته بود. اما تنهاجم، خیلی سریع می‌خکوب شد، و فرمانده

۵۰۴ - Temps Nouveaux، شماره ۴۳ / ۱۹۹۰، صفحه ۳۹-۳۶

۵۰۵ - سولژنیتسین، Archipel Gulag، نقل قول از منبع فرانسوی، ۱۹۷۴، Seuil، جلد ۱

جبهه، شوسین [Chosin]، از قرارگاه مرکزی استالین فرمانی مبنی بر عقب نشینی ارتش تحت فرماندهی ولاسف، دریافت کرد. مارشال واسیلفسکی [Wassilewski] در این باره نوشت: «فرمانده کل ارتش ضربتی دوم (Stoßarmee)، ولاسوف، که توانائی لازم را به عنوان یک فرمانده حائز نبود، و طبیعتی دمدمی مزاج و ترسو نیز داشت، دست به هیچ اقدامی نزد. شرایط مشکل ارتش‌اش نیز روحیه‌اش را بیش‌تر خراب کرده بود. او هیچ کاری برای عقب نشینی سریع و محافظت شده ارتش خود انجام نداد. (...) من در اینجا می‌خواهم جداً اطمینان دهم، که فرمانده کل، استالین، به طور خارق‌العاده‌ای دل‌واپس سرنوشت ارتش ضربتی دوم بود و هر اقدامی که در قدرتش بود برای کمک به آن انجام داد. این مسئله را تعداد زیاد رهنمودهای قرارگاه مرکزی، که فرماندهی کل برای فرماندهی کل و شورای جنگ جبههء لنینگراد و رئیس بخش‌های نظامی به من دیکته کرد، ثابت می‌کند».

ولاسوف به دشمن تسلیم شد. «دستجات ما توانستند دام آهنین فاشیست‌ها را کمی بگشایند و بخش اعظم دستجات «ارتش او را» نجات دهند».^{۵۰۶}

روس‌ها خود را در ارتش نازی‌ها برای ضربه زدن به مردم شوروی، بسیج کردند. اما توضیح سولژنیتسین چنین است، که این سیستم جنایت کار استالین است که کار را به این جا کشاند. «محرک رفتن دستجات ولاسوف به سوی نیروی نظامی آلمان، می‌توانسته فقط ضرورت دفاع از خود، فقط آشفتگی ماورای تحمل، و فقط از یک نفرت غیر قابل تصور از رژیم اتحاد جماهیر شوروی و عدم توجه به مصالح خود، باشد».^{۵۰۷}

اضافه بر آن، سولژنیتسین می‌گوید، همکاران نازی‌ها در ارتش ولاسوف، بسیار شدیدتر از آن که طرفدار آلمان باشند، ضد کمونیست بودند.

«در پائیز ۱۹۴۴ لشکرهای ولاسوف اکثراً از روس‌ها تشکیل شد. (...) لشکرهای ولاسوف اولین و آخرین حمله ناسنجیده علیه آلمان را انجام دادند. (...) و با فرمان او به شورشیان چکی پیوستند».^{۵۰۸}

این هم حکایتیست که نازی‌های جنایت کار همه ملیت‌ها در شکلی مشابه وزوز کرده‌اند. آن‌ها شب پیش از شکست فاشیست‌های آلمانی، دفعتاً مأموریت ملی و رفتار مستقلانه خود را کشف کردند و به اپوزیسیون آلمان تبدیل شدند تا بتوانند زیر چتر حمایتی امپریالیسم آمریکا قرار بگیرند.

۵۰۶- واسیلفسکی، A. M. Sache des ganzen Lebens، قرارداد نظامی جمهوری دموکراتیک آلمان، ۱۹۷۳، صفحه ۱۶۵-۱۶۶

۵۰۷- سولژنیتسین، آ.، ۱۹۹۳، Der Archipel Gulag, Rowolt Verlag، صفحه ۱۲۳-۱۲۴

۵۰۸- همان جا، صفحه ۱۲۶-۱۲۷

سولژنیتسین آلمانی‌ها را نه به علت فاشیست بودنشان، بلکه به علت این که آن‌ها فاشیست‌های احمق و کوتاه بینی بودند، سرزنش می‌کند. اگر آنها با هوش بودند می‌توانستند ارزش برادران مسلح روسی‌شان را درک کنند و به موقع برای آن‌ها بعضی خود مختاری‌ها قائل شوند.

«آلمان‌ها با این چنین کوتاه بینی و تکبر بی معنی به آن‌ها (آدم‌های ولاسوف) اجازه دادند که فقط برای امپراتوری بمیرند، بدون این که به آن‌ها اجازه بدهند به سرنوشت روسیه مستقل بیاندیشند».^{۵۰۹}

هنگامی که سولژنیتسین به سرنوشت غیر انسانی ولاسوف دستگیر و زندانی شده جنایت کار، شروع به غمخواری کرد، جنگ هنوز در جریان بود، هنوز نازی‌ها تا دریافت ضربه نهائی خیلی فاصله داشتند. او صحنه‌ای را بعد از پاکسازی یک لانه نازی در خاک روسیه، چنین توصیف می‌کند:

«من وقتی خاطره‌ای را به یاد می‌آورم، شرمنده می‌شوم. در آن زمان در حین بازکردن (بخوان چپاول) منطقه محاصره شده بوبرویسک [Bobruisk]، وقتی بین واگن‌های تیرخورده و چپه شده آلمانی، اسب‌های باری آلمانی بی صاحب و اشیاء لوکس پراکنده در اطراف، پرسه می‌زدم، ناگهان صدای کسی به گوشم رسید: جناب سروان! جناب سروان! در چاله‌ای، که واگن تجهیزات و اتومبیل‌های آلمانی‌ها بر جا مانده و آتش گرفته بودند، کسی گیر کرده بود. من آن مرد را که به زبان روسی بدون لهجه به من التماس می‌کرد، دیدم. مردی با شلوار نظامی آلمانی ولی بالاتنه لخت که تمام بدنش، صورتش، سینه‌اش، شانه‌ها و پشت‌اش خونین بود. و سروان مسئول سوار بر اسب، او را با شلاق اسب‌اش جلو می‌راند».^(...)

«سخن کوتاه: من ترسو تر از آن بودم، که از آدم ولاسوف در مقابل خدمات ویژه پشتیبانی کنم. هیچ نگفتم و هیچ اقدامی نکردم. و مثل این که چیزی نشنیده‌ام راه خود را ادامه دادم تا این طاعون در همه جا تحمل شده مرا در خود نیچد. این تصویر در من برای همیشه برجا مانده است. زیرا که تقریباً سمبل مجمع الجزایر گولاگی [گولاگ - زندان و تبعیدگاه با کار اجباری] است و به بهترین وجهی برای جلد کتاب مساعد است».^{۵۱۰}

از سولژنیتسین می‌بایست به خاطر حافظه غافلگیر کننده‌اش تشکر کرد: سولژنیتسین از کنار مردی که می‌توانست به بهترین وجهی تجسم باشد از میلیون‌ها

۵۰۹- همان جا، (چاپ فرانسوی)، صفحه ۱۹۳

۵۱۰- همان جا، صفحه ۱۲۳-۱۹۴

قربانی استالینیسیم، مردی که همکار مخفی نازی‌هاست، - مردی که دیگر نه به عنوان افسر اتحاد شوروی و به خاطر خطای عظیم به هنگام خدمت بلکه به خاطر این حقیقت که او خودش را غیر مسئولانه به اسارت آلمان‌ها انداخت، دستگیر شد - ، می‌گذرد و نگاه‌اش را برمیگرداند..

یک تشکیلات مخفی ضد کمونیستی در ارتش سرخ

پاکسازی‌ها در ارتش سرخ اغلب به عنوان یک اقدام سرکوبگرانهء کور، دیوانگی و خودسری نمایش داده می‌شود؛ قبل از هر چیز این وقایع با تمام وسائل بزرگ جلوه داده می‌شود، تا دیکتاتوری شخصی استالین را ثابت کنند.

واقعیت چیست؟ یک مثال مشخص و بسیار جالب، درک نقطه نظرات اساسی را ممکن می‌سازد.

یک سرهنگ ارتش شوروی به نام گ. ا. توکایف در سال ۱۹۴۸ به سوی انگلیسی‌ها رفت. او کتابی با عنوان «رفیق ایکس» نوشت که گنجینه‌ایست برای کسی که جهت درک تمام بغرنجی مبارزه در صفوف حزب بلشویک در جستجو است. توکایف به عنوان مهندس ماشین و متخصص در دانش فضا نوردی، در سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۴۸ دبیر سیاسی بزرگ‌ترین شاخه حزب در آکادمی نیروی هوایی ژوکوفسکی و جزو کادرهای بالا بود.^{۵۱۱}

توکایف به هنگام ورودش به حزب در سال ۱۹۳۱، ۲۲ سال داشت و در همان زمان عضو یک تشکیلات مخفی ضد کمونیستی نیز بود. در راس این تشکیلات یک افسر ارشد ارتش سرخ قرار داشت، که در عین حال عضو پر نفوذ کمیته مرکزی حزب بلشویک نیز بود. توکایف او را «رفیق ایکس» می‌نامد. سازمان او کنفرانس‌های مخفی برگزار می‌کرد، تصمیماتی اتخاذ می‌نمود و مأمورانی را به اطراف کشور گسیل می‌داشت. او در کتابش که در سال ۱۹۵۶ منتشر شد، اندیشه‌های سیاسی سازمانش را معرفی می‌کند. قرائت نکات اصلی برنامه اتخاذ شده این سازمان بسیار آموزنده است.

توکایف در ابتدا، خود را به عنوان یک «دموکرات لیبرال و انقلابی»^{۵۱۲} معرفی می‌کرد. او تاکید داشت که «ما دشمن هر آدمی بودیم که می‌خواست دنیا را به ما و

۵۱۱- توکایف، همان جا، صفحه ۸۴

۵۱۲- همان جا، صفحه ۱

آن‌ها، کمونیست‌ها و ضد کمونیست‌ها تقسیم کند.^{۵۱۳} دسته توکایف ایدآل «برادری جهانی» را اعلام می‌کرد و مسیحیت را به عنوان سیستم بزرگ جهانی انسانیت مورد نظر داشت.^{۵۱۴}

دسته توکایف طرفدار رژیم بورژوازی بود که در جریان انقلاب فوریه روی کار آمد. «انقلاب فوریه حداقل تشعشعی دموکراتیک به منصفه ظهور رسانید، که باورهای پنهانی به دموکراسی را در انسان‌های ساده تبیین می‌کرد».^{۵۱۵}

در دسته توکایف، مجلات منشویکی خارج از کشور مطالعه می‌شد؛ وستنیک سوسیالیستی Socialistitscheskij Westnik و کتاب گ. آرونسون [Aaronson] منشویک: سپیده دم ترور سرخ^{۵۱۶}

توکایف بستگی بین سازمان ضد کمونیستی خودش و سوسیال دموکراسی بین المللی را خوب می‌شناخت.

«جنبش انقلابی دموکراتیک به سوسیالیست‌های دموکرات نزدیک است. من با خیلی از معتقدین سوسیالیست مثل کورت شوماخر [Schumacher] از نزدیک همکاری کرده‌ام. نام‌هایی مثل آتله [Attlee]، بوین [Bevin]، اسپاک [Spaak] و بلوم [Blum] برای انسانیت تا اندازه ای اهمیت دارند».^{۵۱۷}

توکایف همچنین حقوق بشر را برای همه ضد کمونیست‌ها پیشنهاد می‌کند. «از دیدگاه ما هیچ وظیفه‌ای مقدم‌تر و مهم‌تر برای ا.ج.ش.س. از مبارزه به خاطر حقوق بشر برای آزادی فردی نبود».^{۵۱۸} سیستم چند حزبی و تقسیم اتحاد جماهیر شوروی به جمهوری‌های مستقل دو نکته اساسی برنامه توطئه‌گران بود. گروه توکایف که اکثر آن‌ها آشکارا ناسیونالیست‌های منطقه قفقاز بودند، با برنامه ینوکیدسه «که هدفش از بین بردن استالینیسیم تا ریشه‌های آن و نشانیدن „مجمع خلق‌های آزاد“ به جای ا.ج.ش.س. ارتجاعی استالین بود، تفاهم داشتند. کشور می‌بایست فوراً به ده منطقه طبیعی تقسیم شود؛ ایالات متحده شمال قفقاز، جمهوری دموکراتیک اوکراین، جمهوری دموکراتیک

۵۱۳- همان جا، صفحه ۵

۵۱۴- همان جا، صفحه ۲۲۰

۵۱۵- همان جا، صفحه ۷۵

۵۱۶- همان جا، صفحه ۸

۵۱۷- همان جا، صفحه ۵۷

۵۱۸- همان جا، صفحه ۱۵

مسکو، سیبری و غیره».^{۵۱۹}

گروه توکایف در ۱۹۳۹ برنامه سرنگونی رژیم استالین را طراحی کرد. «این گروه تلاش می‌کرد، از خارج به ویژه از انترناسیونال دوم پشتیبانی کسب کند و کوشش‌اش براین بود که یک مجمع قانون‌گذاری جدید (مجلس مؤسسان با نمونه فوریه ۱۹۱۸) انتخاب کند، که اولین وظیفه آن می‌بایست این باشد که شرایط از بین بردن سیستم تک‌حزبی را فراهم آورد».^{۵۲۰}

و بالاخره توکایف بر این باور است، که انگلستان «آزادترین و دموکرات‌ترین کشور جهان است».^{۵۲۱} او این چنین بزرگ‌ترین قدرت مستعمراتی جهان آن زمانی را معرفی می‌کرد. و بعد از جنگ جهانی دوم این شناخت چنین تکامل یافت: «رفقای من و خودم بزرگ‌ترین تمجید کننده ایالات متحده آمریکا شدیم».^{۵۲۲} آری، کشوری که در آن زمان در تلاش برای حاکمیت جهانی بود.

آنچه را که ما در پیش روی داریم و تا اندازه‌ای هم شگفت‌انگیز می‌باشد، تقریباً نکته به نکته برنامه آقای گورباچف است. ایده‌هایی که توکایف در سال‌های ۱۹۴۸-۱۹۳۱ از آن‌ها دفاع می‌کرد و این تشکیلات مخفی ضد کمونیستی که به زودی علنی شد، از ۱۹۸۵ در راس حزب قرار گرفت. گورباچف تقسیم جهان به سوسیالیسم و سرمایه‌داری را تقبیح کرد و به ایده ارزش جهانی گروید. گورباچف نزدیکی به سوسیال دموکراسی را نیز از ۱۹۸۶ موعظه کرد. تعدد احزاب در اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۸۹ واقعیت یافت. یلسین، نخست‌وزیر فرانسه، شیراک [Chirac] را، به انقلاب فوریه روسیه «که امید دموکراسی با خود آورد» ارجاع می‌دهد. تبدیل «اتحاد شوروی ارتجاعی» به اتحاد جمهوریهای آزاد بالاخره به انجام رسید و نتایج آن را می‌توان امروزه شاهد بود و اکنون می‌بایست مردم کشورهای GUS (اتحاد کشورهای مستقل) به خاطر آن و قبل از هر چیز به خاطر افول اقتصادی، اجتماعی، نظامی و درگیری‌های ملی، توسط سیاستمداران و رسانه‌های عمومی غربی به تمسخر گرفته شوند.

اما وقتی توکایف در ۱۹۳۵ برای برنامه‌ای مبارزه می‌کرد، که ۵۰ سال بعد توسط گورباچف با تغییراتی عملی گردید، مطمئناً آگاه بود، که در مبارزه مرگ و زندگی با رهبری بلشویکی قرار دارد.

۵۱۹- همان جا، صفحه ۲۱

۵۲۰- همان جا، صفحه ۱۸۹

۵۲۱- همان جا، صفحه ۱۸۹

۵۲۲- همان جا، صفحه ۲۷۴

«در طول تابستان ۱۹۳۵ ما افراد اپوزیسیون، غیر نظامی و نظامی، روی این حساب می‌کردیم که خود را برای مبارزه مرگ و زندگی متعهد کرده‌ایم.»^{۵۲۳}
 چه کسی به تشکیلات مخفی توکایف تعلق داشت؟ اساساً افسران ارتش سرخ، اغلب افسران جوانی که فارغ التحصیلان آکادمی نظامی بودند. رئیس آن‌ها، رفیق ایکس، که نام او را توکایف نمی‌برد، افسر ارشد و عضو کمیته مرکزی در طول سالهای ۳۰ و ۴۰ بود.

ریس [Riz]، نوابان نیروی دریائی، رئیس جنبش مخفی ناوگان دریای سیاه بود که چهار بار از حزب اخراج شد و چهار بار دوباره به حزب راه یافت.^{۵۲۴}
 ژنرال‌ها: اوسپیان [Osepjan] معاون رئیس اداره سیاسی نیروهای مسلح و آلکسنیس [Alksnis] جزو مسئولان اصلی تشکیلات مخفی بودند. آنها خیلی از نزدیک با ژنرال کاشیرین [Kaschirin] ارتباط داشتند. این سه نفر در رابطه با ماجرای توشاچفسکی دستگیر و اعدام شدند.^{۵۲۵} در اینجا افراد دیگری نیز نام برده شده‌اند: سرهنگ گای [Gai]، در ۱۹۳۶ در جریان درگیری مسلحانه با پلیس به قتل رسید، سرهنگ کوسمودمیانسکی [Kosmodemjanskij] «کسی که به تلاش قهرمانانه اما عجولانه‌ای جهت سرنگون کردن استالین اقدام نمود».^{۵۲۶}
 سرلشکر تودورسکی [Todorski] رئیس آکادمی شکوفسکی و اسمولنسکی [Smolenskij] کمیسر لشکر و معاون رئیس همان آکادمی و مسئول مسائل سیاسی.^{۵۲۷}
 در اوکراین گروه به نیکولای ژنرالوف [Generalow]، که با توکایف، در یک ملاقات مخفی در مسکو آشنا شد و به شخصی دیگری به نام لنتسر [Lentzer] تکیه داشت. هر دو در سال ۱۹۳۶ در دنیگروپتروفسک دستگیر شدند.^{۵۲۸}

کاتیا اوکمن [Okman]، دختر یک بلشویک قدیمی - که در شروع انقلاب با حزب به جدال پرداخت - و کلارا یریومنکو [Jerjomenko] اهل اوکراین، بیوه یک افسر گروه پرواز نیروی دریائی سواس توپول [Sewastopol]، روابط گروه را در تمام کشور برقرار می‌کردند. در ارتباط با پاکسازی گروه بوخارین («انحراف راست») و مارشال

۵۲۳- همان جا، صفحه ۱۷

۵۲۴- همان جا، صفحه ۶

۵۲۵- همان جا، صفحه ۱۱۸

۵۲۶- همان جا، صفحه ۲۱۵

۵۲۷- همان جا، صفحه ۲۸

۵۲۸- همان جا، صفحه ۹ و ۴۷

توشاچفسکی، اغلب اعضای گروه توکایف دستگیر و تیرباران شدند. «دوایری که نزدیک به رفیق ایکس بودند، کاملاً نابود گردید. اکثر آن‌ها در ارتباط با «انحراف راست» از بین برده شد.»^{۵۲۹}

توکایف می‌گوید، شرایط ما یک تراژدی بود. یکی از کادرها، بلینسکی [Belinskij]، خاطر نشان ساخت، وقتی ما تصور می‌کردیم که استالین آدم نالایقی است، و قادر نخواهد شد صنعتی کردن و رشد فرهنگی را متحقق سازد، دچار اشتباه بودیم. ریس جواب داد، این اعتقاد او، که این امر به مبارزه نسل‌ها مربوط می‌شود و می‌بایست بعد از عصر استالین را تدارک دید نادرست است....^{۵۳۰}

سازمان مخفی توکایف دارای یک اساسنامه ضد کمونیستی بود و روابط نزدیکی نیز با فراکسیون «کمونیست‌های اصلاح طلب» در صفوف رهبری حزب داشت. در ژوئن ۱۹۳۵ توکایف به جنوب فرستاده شد. او در رابطه با ینوکیدسه و شبولدایف [Scheboldajew]، دو بلشویک قدیمی، که دائماً به عنوان قربانی خود رایی استالین روی صحنه آورده می‌شوند، افشاگری‌هایی می‌کند:

«یکی از وظایف من این بود، که حمله علیه بعضی رهبران اپوزیسیون در دریای آزوفشن [Asowschen]، دریای سیاه و شمال قفقاز را، که رئیس آنها ب. پ. شبولدایف، دبیر اول کمیته منطقه‌ای حزب و عضو کمیته مرکزی بود، خنثی کنم. هیچ کدام از سازمان‌های ما با گروه شبولدایف - ینوکیدسه کاملاً در تطابق نبود. اما ما می‌دانستیم که آن‌ها چه می‌کنند و رفیق ایکس، بودن در کنار آن‌ها را در لحظات بحرانی، یک وظیفه انقلابی می‌دانست. ما در برخی مسائل اختلاف نظر داشتیم اما آن‌ها مردان دلیر و شریفی بودند که در چند موقعیت اعضای گروه ما را نجات داده بودند و شانس بزرگی داشتند که موفق شوند.»

«(۱۹۳۵) روابط شخصی من برایم این امکان را به وجود آورد، که به بعضی اسناد کاملاً مخفی خدمات مرکزی حزب که مربوط به «ABU» ینوکیدسه و گروه‌اش بود، دسترسی پیدا کنم. این اسناد به ما کمک کرد تا کشف کنیم، که استالین‌یست‌ها از افرادی که علیه آن‌ها اقدام کرده بودند، چه می‌دانستند»

«ینوکیدسه یک کمونیست واقعی جناح راست و در سال‌های ۳۰ احتمالاً شجاع‌ترین مرد کرملین بود. اختلاف آشکار استالین با ینوکیدسه در عمل برمی‌گردد به قانون ۱ دسامبر ۱۹۳۴ که مستقیماً بعد از قتل کیروف تصویب شد. ینوکیدسه با تعدادی

۵۲۹- همان جا، صفحه ۸۴

۵۳۰- همان جا، صفحه ۷۵

از مردان ضد کمونیست اطراف خود که به لحاظ تکنیکی کارآمد و برای جمع متمر ثمر بودند، مدارا می کرد.»^{۵۳۱}

ینوکیدسه در ۱۹۳۵ تحت حصر خانه قرار گرفته بود. سرهنگ گای، رهبر گروه توکایف، فرار او را سازماندهی می کرد. آن‌ها در روستوف کنار دون با شبولدایف، دبیر اول کمیته منطقه آسوف دریای سیاه، با پیوووارف [Piwowarow] مدیر شورای منطقه و با لارین [Larin] مدیر کمیته مجازات، ملاقات کردند. سپس ینوکیدسه و گای راه خود را به سوی جنوب در پیش گرفتند. اما با مأمورین وزارت داخلی اتحاد شوروی در باکو رو به رو شدند. گای دو نفر را کشت و خود نیز کشته شد.^{۵۳۲}

دومین گروه اپوزیسیون که با توکایف ارتباط داشت، گروه بوخارین بود. مناسبات آن‌ها پیش از این توضیح داده شد. توکایف تأیید کرد که گروه‌اش با فراکسیون سومی در راس حزب، که مربوط به رئیس سازمان امنیت یاگودا بود، تماس نزدیک داشته است. «ما قدرت رئیس کمیساریای داخلی یاگودا را نه در نقش یک خدمت گذار بلکه در نقش یک دشمن رژیم می شناختیم.»^{۵۳۳}

توکایف اعتراف می کند، که یاگودا بسیاری از افرادش را که در خطر بودند، مورد پشتیبانی قرار داد. وقتی یاگودا دستگیر شد، تمام ارتباطات گروه توکایف با رهبر سازمان امنیت دولتی قطع شد. برای جنبش مخفی آن‌ها این اتفاق ضربه فوق العاده سنگینی بود.....

«کمیساریای داخلی که از این به بعد توسط یشوف رهبری می شد، گام‌های بلندی به پیش برمی داشت. دفتر سیاسی کوچک شده در توطئه‌های گروه ینوکیدسه شبولدایف و گروه یاگودا شلینسکی نفوذ کرد و روابط اپوزیسیون را با مؤسسات پلیس سیاسی قطع نمود. یاگودا از کمیساریای داخلی اخراج شد و ما حلقهء اتصال مهمی را در سازمان مخفی اپوزیسیون خود از دست دادیم.»^{۵۳۴}

مقاصد، برنامه‌ها و عملکردهای گروه توکایف چه بود؟ توکایف می گوید، پیش از ۱۹۳۴ گروه ما قتل کیروف و کالینین، رئیس جمهور اتحاد شوروی را برنامه‌زیری کرد. سرانجام گروه دیگری که ما با آن در ارتباط بودیم، عملیات علیه کیروف را اجرا نمود.^{۵۳۵}

۵۳۱- همان جا، صفحه ۶، ۱۷، ۱۸، ۲۰

۵۳۲- همان جا، صفحه ۲۲

۵۳۳- همان جا، صفحه ۷

۵۳۴- همان جا، صفحه ۶۳

۵۳۵- همان جا، صفحه ۲

«در سال ۱۹۳۴ توطئه‌ای هدفمند طراحی شده بود؛ دستگیری همه استالینیست‌هایی که در کنگره حزب شرکت کرده بودند، و در این جریان برپا کردن انقلاب»^{۵۳۶}

به خاطر می‌آوریم، که بوخارین در مورد این برنامه که در پروسه محاکمه‌اش اعتراف کرد، آنرا به ینوکیدسه و تومسکی نسبت داد. یک رفیق زن در گروه به نام کلارا یربومنکو، در اواسط ۱۹۳۶ قتل استالین را پیشنهاد نمود. رفیق ایکس آن را رد کرد، زیرا تا آن لحظه ۱۵ بار همان آزمایش بدون هیچ موفقیتی تکرار شده و خسارات زیادی را باعث گردیده بود.^{۵۳۷}

«در اوت ۱۹۳۶ من به این نتیجه رسیدم که ما می‌بایست برای یک قیام عمومی مسلحانه آمادگی‌های بلاواسطه‌ای به وجود آوریم. من در آن زمان خیلی مطمئن بودم، امروز نیز همان اطمینان را دارم که اگر رفیق ایکس فراخوانی جهت مسلح شدن می‌داد، بسیاری از شخصیت‌های بزرگ اتحاد جماهیر شوروی؛ آکسنیس، یگوروف [Jegorow]، اوسپیان و کاشیرین که در اوت ۱۹۳۶ در حزب بودند، به او می‌پیوستند».^{۵۳۸}

در اینجا مشخص است که همه این ژنرال‌ها در پی توطئه توشاچفسکی اعدام شدند. توکایف بر این عقیده است که در ۱۹۳۶ در ارتش به اندازه کافی آدم برای موفقیت یک کودتا تحت رهبری بوخارین که در آن زمان هنوز در قید حیات بود و پشتیبانی دهقانان را نیز کسب کرده بود، وجود داشت. توکایف گزارش می‌دهد که یکی از خلبانان ما، نقشه بمباران مقبره لنین و دفتر سیاسی را برای تصمیم‌گیری به رفیق ایکس، الکسنیس و اوسپیان ارائه داده بود.^{۵۳۹} در ۲۰ نوامبر ۱۹۳۶ رفیق ایکس در مسکو در یک ملاقات مخفی با ۵ عضو، به رفیق دموکراتف پیشنهاد کرد، که در حین برگزاری هشتمین کنگره فوق‌العاده شوروی، یشوف را به قتل برساند.^{۵۴۰}

«در آوریل ۱۹۳۹ ما کنگره رهبران تشکیلات مخفی اپوزیسیون را سازمان دادیم. در جانب دموکرات‌های انقلابی دو سوسیالیست و دو نظامی دست راستی (اپوزیسیون بوخارینی) بودند. ما برای اولین بار قطع نامه‌ای صادر کردیم، که در آن استالینیسم به عنوان فاشیسم ضد انقلابی، یک خیانت فاشیستی به طبقه کارگر، تعریف شد. این قطع

۵۳۶- همان جا، صفحه ۳۷

۵۳۷- همان جا، صفحه ۴۹

۵۳۸- همان جا، صفحه ۴۸

۵۳۹- همان جا، صفحه ۳۴

۵۴۰- همان جا، صفحه ۶۴

نامه مستقیماً به شخصیت‌های مهم حزب و دولت اطلاع داده شد. کنفرانس‌هایی از این نوع در مراکز دیگری نیز سازمان داده شد. ما همچنین امکان یک قیام مسلحانه علیه استالین را در آینده‌ای نزدیک مورد بررسی قرار داده و ارزیابی کردیم».^{۵۴۱}

روشن است، که «مساوی قرار دادن بلشویسم و فاشیسم» توسط گروهی از توطئه‌گران، پیروان دموکراسی بورژوازی و امپریالیسم آمریکای شمالی تکامل داده شده است. کمی بعدتر توکایف با یک افسر ارشد منطقه نظامی لنینگراد که اسم مخفی او اسمولینسکی بود، مخفیانه در مورد امکان سوء قصد به شدانف بحث می‌کند.^{۵۴۲}

ابتدای سال ۱۹۴۱ چند ماهی مانده به آغاز جنگ، ملاقات دیگری صورت گرفت، که در آن توطئه‌گران سوء قصد به استالین را در شرایط شروع جنگ، مورد بحث قرار دادند. سرانجام تصمیم گرفتند، که کوتاه بین نباشند زیرا: اولاً به اندازه کافی کسانی که بتوانند کشور را هدایت کنند در اختیار نداشتند، و ثانیاً توکایف هم گفت که توده مردم نیز از ما پیروی نخواهد کرد.^{۵۴۳}

زمانی که جنگ شروع شد رهبری حزب به توکایف که زبان آلمان می‌دانست، پیشنهاد کرد، که در پشت خط جبهه نازی‌ها، جنگ پارتیرانی را هدایت کند و توضیح داده شد که ریسک عملیات پاتیزانی، بسیار بالاست. در این لحظه رفیق ایکس تصمیم گرفت که توکایف این پیشنهاد را قبول نکند.

«ما می‌بایست، در صورت امکان، در مرکز اصلی بمانیم تا آماده باشیم، در صورت از هم پاشیدن رژیم استالین قدرت را در دست بگیریم».^{۵۴۴} این نکته در یک ملاقات مخفی در ۵ ژوئیه ۱۹۴۱ مورد بحث قرار گرفت.

توکایف بعد از جنگ در سال ۱۹۴۷ مأمور شد جهت قانع کردن پروفیسور تانک آلمانی متخصص فضانوردی برای کار در اتحاد شوروی، مذاکراتی را با او انجام دهد. «تانک آماده بود که روی یک هواپیمای جنگی جت کار کند. من در مورد این شرایط با چند شخصیت مهم بحث کردم. به نظر ما، این حماقت بود اگر فکر می‌کردیم که مهندسين اتحاد شوروی نمی‌توانند هواپیمای جنگی جت بسازند، اما این کار در جهت منافع کشور نبود. به عقیده ما اتحاد جماهیر شوروی از جانب دشمن خارجی مورد تهدید نبود. به این دلایل تلاش‌های ما نه در جهت تقویت بلکه می‌بایست در جهت تضعیف

۵۴۱- همان جا، صفحه ۱۵۶

۵۴۲- همان جا، صفحه ۱۵۶

۵۴۳- همان جا، صفحه ۱۶۰

۵۴۴- همان جا، صفحه ۱۸۳ و ۱۸۸

امپریالیسم انحصار طلب اتحاد شوروی باشد، با این امید که بدین ترتیب یک انقلاب دموکراتیک ممکن گردد».^{۵۴۵}
توکایف اعتراف نمود که خرابکاری اقتصادی و نظامی ابزار مبارزه تشکیلات مخفی او بود.

این نمونه‌ها تصویری از فعالیت‌های توطئه‌گرانه گروه‌های نظامی مخفی را ارائه می‌دهد، که خود را در صفوف حزب بلشویک مخفی کرده بودند و پیروان جان بدر برده‌شان ایده‌های آن‌ها را تصدیق کردند و مورد تایید قرار دادند تا این که خروشچف به قدرت رسید و گورباچف این ایده‌ها را تحقق بخشید.

۷) ۸- پاکسازی ۱۹۳۷-۱۹۳۸

پاکسازی اصلی بعد از رو شدن توطئه نظامی توشاچفسکی، تصویب شد. رو شدن توطئه در رأس ارتش سرخ، توطئه‌ای که در ارتباط با فراكسیون‌های اپورتونیستی حزب شکل گرفت، باعث هول و هراس و آشفتگی واقعی گردید.

از سال‌ها پیش رهبری حزب متقاعد شده بود که جنگ علیه فاشیسم اجتناب ناپذیر است. این واقعیت که بالاترین رؤسای ارتش سرخ و بعضی از رهبران حزب برنامه مخفی برای کودتا طرح کرده بودند، یک ضربه روحی واقعی وارد آورد. رهبران بلشویک از جدی بودن خطر داخلی و رابطه‌اش با تهدید خارجی آگاه شدند. استالین کاملاً دریافت، که تقابل بین آلمان نازی و اتحاد شوروی به قیمت جان میلیون‌ها نفر از مردم شوروی تمام خواهد شد. تصمیم نابودی فیزیکی «ستون پنجم»، آن طور که نازی‌ها در تبلیغاتشان ادعا می‌کردند، نشانه اختلال روانی [Paranoia] یک دیکتاتور نبود. این اقدام، قاطعیت استالین و حزب بلشویک را در رو در روئی با فاشیسم و مبارزه مرگ و زندگی با آن، نشان می‌دهد. استالین با از بین بردن ستون پنجم، زندگی میلیون‌ها نفر از مردم شوروی را از مرگ نجات داد. هر گاه تهاجم خارجی می‌توانست از خرابکاری، تحریکات و خیانت داخلی استفاده کند، این مردگان هزینه‌ای بودند که بایستی پرداخت می‌شد.

در یکی از قسمت‌های پیش ما دیدیم، که کارزار علیه بوروکراسی در سال ۱۹۳۷ در حزب و پیش از همه در سطح ساختارهای متوسط، گسترش وسیعی یافت. در جریان این کارزار، یاروسلاوسکی لاینقطع به دستگاه بوروکراتیک حمله می‌کرد. او تایید کرد، که در سوردلوفسک نیمی از اعضاء هیئت رئیسه مؤسسات دولتی در جریان انتخابات مجدد، انتخاب شده‌اند. شورای مسکو فقط سالی یک بار جلسه دارد. بعضی از رهبران حتی زندگی زیردستان خود را نمی‌شناختند. یاروسلاوسکی می‌گوید:

«این دستگاه حزبی، که می‌بایست به حزب یاری رساند، اکثراً بین رهبری حزب و توده‌ء حزبی قرار می‌گیرد و جدائی رهبری از توده را تشدید می‌کند».^{۵۴۶} گتی می‌نویسد: «مرکز تلاش می‌کرد، انتقاد علیه سطح میانی دستگاه حزب را توسط فعالین توده‌ء حزبی دامن بزند. ولی برای پایه‌ها غیر ممکن بود بدون اقدامات تنبیهی رسمی و بدون فشار از بالا، به تنهائی جنبش موازی‌ای را علیه رؤسای مستقیم‌شان سازمان دهند و آن را برپا نگهدارند».^{۵۴۷}

رفتار بوروکراتیک و مستبدانه آدم‌های دستگاه حزبی مناطق، به علت موقعیت انحصاری‌شان در منطقه و کار روزمره اداری، تشدید می‌شد. ولی رهبری بلشویکی پایه‌ها را در مبارزه علیه گرایش بوروکراتیک و بورژوائی، تشویق می‌کرد. گتی در این مورد می‌گوید: «کنترل مردمی از پایه ساده‌لوحانه و خام نبود. با وجودی که غالباً از این امر نتیجه‌ای حاصل نمی‌گردید ولی تلاشی بود محقانه در استفاده از مبارزهء پایه جهت به حرکت درآوردن مجدد ماشین در جا ماندهء منطقه».^{۵۴۸}

در ابتدای ۱۹۳۷ انتقاد پایه نمی‌توانست ساتراپی مثل رومیانتسف [Rumjantzew] را، که رهبری منطقه غرب، با وسعت یک کشور اروپائی را به عهده داشت، عزل کند. او از بالا تعقیب شد، زیرا در توطئهء نظامی دست داشت و همکار نزدیک اوبوروویچ بود. «این دو جریان رادیکال سال‌های ۳۰ در ژوئیه ۱۹۳۷ به هم وصل شدند و تکان‌های شدید ناشی از آن، بوروکراسی را درهم کوبید. کارزار شدانف در احیای حزب و شکار دشمنان که توسط یشوف هدایت می‌شد، در هم ادغام شدند، و به هرج و مرج «ترور جمعی» انجامید، که اکنون مفهوم پاکسازی بزرگ حزب را داشت. (...) ضد بوروکراسی عامیانه و ترور پلیسی به همان اندازهء بوروکراسی، بوروکرات‌ها را هم نابود کرد. رادیکالیسم، ماشین سیاسی را کاملاً در جهت جدیدی هدایت کرد و بوروکراسی حزب را درهم کوبید».^{۵۴۹}

مبارزه علیه نفوذ نازی‌ها و توطئهء نظامی، با مبارزه علیه بوروکراتیسم و بده و بستان فئودالی متحد شد. در آن زمان پاکسازی انقلابی از بالا و پائین به اجرا درآمد. پاکسازی در چارچوب مصوبه‌ای که در ۲ ژوئیه ۱۹۳۷ توسط استالین و مولوتوف امضاء شده بود، آغاز شد.

۵۴۶- گتی، همان جا، صفحه ۱۳۷

۵۴۷- همان جا، صفحه ۱۵۵

۵۴۸- همان جا، صفحه ۱۶۲

۵۴۹- همان جا، صفحه ۱۷۰-۱۷۱

یشوف دستورالعمل‌های اجرای احکام ۷۵۹۵۰ نفر را که دشمنی غیر قابل تصحیح‌شان علیه قدرت شوروی روشن بود و به مرگ محکوم شده بودند، امضاء کرد. این احکام مربوط بود به مجرمان معمولی، کولاک‌ها، ضد انقلابیون، جاسوسان و عناصر ضد شوروی. این احکام توسط (ترویکا) یک گروه سه نفره که از دبیر مسئول حزب، مسئول شورای محل و رئیس کمیساریای امور داخلی تشکیل شده بود، بررسی می‌شد. اما از سپتامبر ۱۹۳۷ افراد مسئول پاکسازی در سطح منطقه‌ای و فرستادگان مخصوص رهبری، افزایش سهمیه اعدام‌های عناصر ضد شوروی را درخواست نمودند. بالا بردن تعداد اعدام‌ها (راندمان) عموماً برای سازمان‌های اطلاعاتی و موسسات مشابه پدیده‌ی آشناییست. پدیده‌ای که با «فشار برای کسب موفقیت» به وجود می‌آید. حتی اداره‌ی گاوک [Gauck] (اداره دولتی مامورین فدرال برای اسناد سازمان امنیت کشوری جمهوری دموکراتیک آلمان سابق) هم از این واژه (راندمان) استفاده می‌کند، (آلمانی که خود را کشور قانون مدار می‌نامد). از این طریق بی‌عدالتی‌های زیادی حادث می‌گردد.

اما بعضی مواقع، پاکسازی در ا.ج.ش.س. بر بنیان فاکتورهای دیگری نشان از نارسائی و آناارشی داشته است. از سوی کمیساریای امور داخلی اشتباهات، کمبودها و اطلاعات نادرست فراوانی به چشم می‌خورد. این اطلاعات اغلب از سوی گروه‌های توطئه‌گر، بیش از همه از سوی تروتسکیست‌ها و جاسوسانی که می‌توانستند خود را مخفی کنند، منتشر می‌شد. هر کس می‌توانست در مواردی از دستگیری محقانه‌اش طفره رود. برای مثال سرهنگ کوتسنر [Kutsner] به دنبال اطلاع از قصد کمیساریای امور داخلی شهر مینسک [Minsk] برای دستگیری‌اش، با قطار به مسکو رفت، جایی که او پست پروفیسوری در آکادمی فرونزه را به دست آورد.

گتی با ذکر شهادت‌های گریگورنکو [Grigorenko] و گینسبورگ که هر دو جزو مخالفین استالین بودند به این نتیجه می‌رسد:

«کسی که دستگیری خود را نزدیک می‌دید، می‌توانست به شهر دیگری برود و معمولاً از بازداشت بگریزد».^{۵۵۰}

دبیران منطقه‌ای حزب سعی می‌کردند، با خبر چینی از تعداد کثیری از کادرهای پائین و اعضای ساده و اخراج آن‌ها از حزب، هوشیاری خود را نشان دهند.^{۵۵۱} افراد مخفی اپوزیسیون در درون حزب، دسیسه‌های خود را تفت می‌دادند، تا بیش‌ترین تعداد کادرهای کمونیستی وفادار، از حزب اخراج شوند. در این ارتباط یکی از افراد اپوزیسیون

۵۵۰- همان جا، صفحه ۱۷۸

۵۵۱- همان جا، صفحه ۱۷۸

در آن زمان، چنین می‌گوید: « ما تلاش می‌کردیم تا حد امکان افراد بیش‌تری را از حزب اخراج کنیم. ما کسانی را اخراج می‌کردیم که اساساً هیچ دلیلی بر آن نداشتیم. تنها هدفی که دنبال می‌کردیم، این بود که تعداد افراد ناراضی را افزایش داده و تعداد افراد متحد با خود را گسترش دهیم.»^{۵۵۲}

حکومت کردن بر چنین کشور عظیم و بغرنجی مثل اتحاد شوروی، که همیشه معضل جبران عقب ماندگی و انطباق و معضل حل دقیق مسائل را داشته، کار فوق العاده مشکلی است. برای بسیاری از زمینه‌های استراتژیک، استالین خود را بر تدوین و تکمیل خط هدایت کننده عمومی متمرکز می‌کرد. سپس اجرای آن را به همکاران‌اش محول می‌نمود. جهت عملی کردن خط هدایت کننده و دستور العمل‌های پاکسازی، یشوف را که سال‌های طولانی، گذشته بلشویکی داشت و از طبقه کارگر ریشه می‌گرفت، بجای یاگودا، لیبرالی که در تمام توطئه‌های اپوزیسیون شرکت داشت، به این وظیفه برگمارد.

اما پس از سه ماه که پاکسازی توسط یشوف به پیش می‌رفت، اشارات و تذکراتی ظاهر شد که نشان می‌داد، استالین از پیش رفت عملیات راضی نیست. در اکتبر استالین در این کار مداخله کرد تا بر قابل اعتماد بودن رهبری اقتصادی در مجموع تأکید نماید. در دسامبر ۱۹۳۷ بیستمین سالگرد کمیساریای امور داخلی را جشن گرفتند. این آیین کمیساریای امور داخلی به عنوان «پیشرو حزب و انقلاب» از مدتی پیش در نشریات نیز راه پیدا کرده بود. برخلاف انتظار، استالین در جلسه عمومی حضور نداشت. در آخر سپتامبر از سه معاون کمیساریای خلق برای امور داخلی اتحاد شوروی NKWD خلع مسئولیت شد.^{۵۵۳}

در ژانویه ۱۹۳۸ کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک) بیانیه‌ای درباره روند پاکسازی منتشر نمود. این بیانیه بر ضرورت هوشیاری و سرکوبی دشمن و جاسوسان تأکید داشت. در این بیانیه همچنین قبل از هر چیز از «هوشیاری نادرست» بعضی از دبیران حزب، که به پایه‌ها حمله می‌کنند تا جایگاه خود را تحکیم کنند، انتقاد شده بود. در ابتدای بیانیه آمده است: «پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (بلشویک) بر این ارزیابی است، که ضروریست، هوشیاری سازمان‌های حزبی و رهبران‌شان به شرایط واقعی سمت داده شود. حتی وقتی آن‌ها به طور اساسی تمام کوشش خود را در پاکسازی صفوف خود از تروتسکیست‌ها و جاسوسان دست راستی فاشیست‌ها سوق می‌دهند، بازهم خطاها و تحریفات جدی‌ای

۵۵۲- همان جا، صفحه ۱۷۷

۵۵۳- همان جا، صفحه ۱۸۵

صورت می‌گیرد که به پاکسازی حزب از جاسوس‌های دوجانبه، جاسوسان و خرابکاران، ضرر می‌رساند. با وجود دستورالعمل‌ها و اخطارهای مکرر کمیته مرکزی، سازمان‌های حزبی در موارد بسیاری، رفتار کاملاً اشتباه آمیزی را اتخاذ می‌کنند و کمونیست‌ها را با بی‌توجهی جنایت کارانه‌ای از حزب اخراج می‌نمایند».^{۵۵۴}

بیانیه دو معضل بزرگ سازمانی و سیاسی را گوشزد کرد. وجود کمونیست‌هایی که فقط به تنها چیزی که می‌اندیشند، ارتقاء شغلی‌شان است. همچنین وجود دشمنانی که مخفیانه در بین کادرها نفوذ کرده‌اند.

در بین کمونیست‌ها همیشه تعدادی کمونیست‌های مقام پرست هستند که کشف و افشاء نمی‌شوند. آن‌ها در جستجوی کسب اهمیت برای خود هستند و تلاش می‌کنند با پیشنهاد کردن بیانیه‌های حزبی و سرزنش اعضای حزب و حمله به آن‌ها، به ترفیعاتی برسند: آن‌ها در جستجوی این هستند که خود را در مقابل اتهام احتمالی به خاطر عدم هوشیاری، حفظ کنند، بدین ترتیب که بدون هیچ‌گونه تفاوت‌گذاری، اعضای حزب را سرزنش و با آن‌ها مبارزه می‌کنند. (...) این نوع کمونیست‌های مقام پرست همیشه در نامناسب‌ترین شکل ایجاد وحشت از دشمنان مردم، در جستجوی امتیاز و برتری هستند؛ در جلسات حزبی آن‌ها همیشه آماده هستند با بوق و کرنا اخراج اعضای حزب را، با دلایل مختلف فرمالیستی و یا کاملاً بدون دلیل، خواستار شوند».

«از این هم بیش‌تر، در بسیاری از موارد آن‌ها دشمنان مخفی شده مردم، خرابکاران و جاسوسان دو جانبه‌ای بودند، که تحت عنوان ظاهری «تقویت هوشیاری»، با اهداف تحریک آمیز، تشدید اتهامات دروغین علیه اعضای حزب را، سازماندهی می‌کنند تا کمونیست‌های صادق و وفادار را از حزب اخراج نمایند. آن‌ها به این ترتیب می‌توانند ضرباتی را که باید به شخص خودشان وارد آید، برگردانند و موقعیتشان را در حزب حفظ کنند. (...) آن‌ها می‌خواهند توسط اقدامات سرکوبگرانه کادرهای کمونیست ما را مورد ضربه قرار دهند، نا آرامی بوجود آورند و سوءظن اغراق آمیزی را در صفوف ما دامن بزنند».

در این جا ما می‌خواهیم توجه را به یک شیادی خروشچف جلب کنیم. او در گزارش مخفی‌اش قسمت کاملی را به تقبیح «پاکسازی بزرگ» اختصاص داد. او با به خدمت گرفتن فرمولی از استالین، می‌گوید: «عاملین تحریک در ارگان‌های امنیتی نفوذ کرده بودند» و همراه با «مقام پرستان بی وجدان» ترور را دامن می‌زدند. خروشچف، با

۵۵۴ - Resolutions and Decisions of the CPSU (قطعه‌نامه‌ها و تصمیمات KPdSU)، همان

اتهامات نادرست، به طور قابل اثباتی همه چیز را مخلوط می‌کند. خواننده در این جا متوجه می‌شود، که این دو تیپ، عناصر دشمن بودند که استالین در سال ۱۹۳۸ نسبت به آنها اخطار داده بود. خروشچف مدعی بود که عاملین تحریک و مقام پرستان می‌توانستند از تزه‌های استالین در خدمت خود استفاده کنند: «با نزدیک‌تر شدن هر چه بیشتر به سوسیالیسم، دشمنان بیش‌تری وجود خواهند داشت». این فرمول به طور خالص اختراع خروشچف است.^{۵۵۵} آری، کمونیست‌ها نا محقانه تعقیب شدند و در جریان پاکسازی جنایاتی نیز به وقوع پیوست. اما استالین با روشن بینی بسیار بالائی در طول عملیاتی که از شش ماه پیش در جریان بود، همه آنها را به شدت مورد انتقاد قرار داد. خروشچف ۱۸ سال بعد با تکیه بر استدلال و دلایل ادعائی عوامل تحریک و مقام پرستان جنایتکاری که مورد حمله استالین بودند، به رفتار و شیوه‌های «جنائی» استالین حمله کرد. او این کار را انجام داد تا پاکسازی را تحقیر کند و استالین را سیاه جلوه دهد.

ما به بیانیه ۱۹۳۸ باز می‌گردیم و نقل قولی از نتیجه‌گیری آن را می‌آوریم:
 «اکنون موقع آن است که درک شود؛ هوشیاری بلشویکی قبل از هر چیز بستگی به این قابلیت دارد، که بتوان ماسک دشمن را، با هر درجه‌ای از هوشیاری و حيله‌ای که به کار می‌برد و سعی در مخفی کردن خود می‌نماید، از چهره‌اش برداشت. و نه این که با بی تفاوتی و مستبدانه کمیته‌های حزبی موجود را که هر یک دارای ده‌ها و صدها عضو هستند با کوچکترین بهانه منحل کرد. می‌بایست به اخراج‌های دسته جمعی و بدون تفاوت گذاری از حزب خاتمه داد و شیوه بررسی فردی و مشخص را در مسئله اخراج از حزب و یا پذیرش مجدد اعضائی که از حزب اخراج شده‌اند با حقوق کامل، عملی نمود». می‌بایست «آن دسته از رهبران حزب را که اعضاء را، بدون بررسی مسئولانه همه مدارک موجود اخراج می‌کنند، از مشاغلشان برکنار نمود و بخاطر اعمالشان به زیرسؤال کشید و رفتار مستبدانه‌شان علیه اعضاء را در معرض دید عمومی قرار داد».^{۵۵۶}

توکایف مطمئناً بر این باور بود، که افراط ضد کمونیستی اپوزیسیون در جریان پاکسازی، بدان جهت بود، تا حزب را بی اعتبار و تضعیف کند. او می‌نویسد:

«ترسی ناشی از مظنون واقع شدن به خاطر عدم هوشیاری کامل، باعث می‌شد که افراط‌گرایان در محل نه فقط بوخارینیست‌ها بلکه مالنکوویست‌ها، یشوویست‌ها و حتی خود استالینیست‌ها را مورد تقبیح و اتهام آشکار قرار دهند. مطمئناً نمی‌توان از نظر دور داشت که اپوزیسیون مخفی باعث اعمال آنها می‌شد. (...). بریا به مناسبت جلسه غیر

۵۵۵ - Lazitsch، همان جا، صفحه ۸۶

۵۵۶ - قطعنامه‌ها و تصمیمات KPdSU، همان جا، صفحه ۱۹۰-۱۹۴

عمومی کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی که در پائیز ۱۹۳۸ برگزار شد، توضیح می‌دهد که حتی اگر یشوف یک مأمور آگاهانه نازی‌ها نبوده باشد، وی مسلماً یک مأمور ناآگاه بوده است. او خدمات مرکزی کمیساریای امور داخلی را به سازمان تروریستی مأموران فاشیست، تبدیل کرد.^{۵۵۷}

توکایف در ادامه می‌نویسد:

«گاردیناشویلی [Gardinischwili]، یکی از بهترین مردان ارتباطی من، اندکی پیش از اینکه بریا رئیس پلیس شود (یعنی جانشین یشوف به عنوان کمیسر خلق برای امور داخلی)، مذاکره‌ای با وی انجام داد. گاردیناشویلی از بریا پرسید، آیا استالین آشفتگی‌ای را که ناشی از این اعدام‌ها به وجود آمده، مشاهده نکرده است و آیا او متوجه نیست که در حاکمیت ترور زیاده روی شده و به ضد خودش تبدیل گردیده است. افراد رده‌ء بالا از خود سؤال می‌کنند که آیا جاسوسان نازی در کمیساریای امور داخلی نفوذ نکرده‌اند و از موقعیتشان جهت تضعیف و بی اعتبار کردن کشور ما استفاده نمی‌کنند؟ جواب منطبق بر واقعیت بریا این بود که استالین کاملاً بر این امر آگاه است و در عین حال یک مشکل تکنیکی نیز وجود دارد: احیاء مجدد و سریع «حالت عادی» در کشوری با ابعاد اتحاد جماهیر شوروی که کنترل مرکزی در آن اعمال می‌شود، وظیفه عظیمی است. گذشته از آن خطر واقعی جنگ نیز موجود است و به ویژه وقتی که مسئله مربوط به پیشروی به سوی آرامش و تشنج زدائی مطرح می‌شود دولت می‌بایست دانائی بالائی را از خود بروز دهد».^{۵۵۸}

علاوه بر آن استالین از همان ابتدا تصمیم گرفت بر قانونیت پافشاری کند و سریعاً از تحت تعقیب‌های بی تقصیر اعاده حیثیت نماید، به طوری که در موارد بسیاری او خود شخصاً از آنها معذرت خواهی کرد. به جهت تخلف از قانون، رئیس کمیساریای امور داخلی، یشوف و همچنین تعدادی از افسران کمیساریای امور داخلی شدیداً مجازات شدند. علی‌رغم همه مشکلات، به طور واقعی بخش اعظم گروه‌های موجود توطئه‌گر و دشمنان مردم یا درهم کوبیده شدند و یا بی اثر گردیدند. در این جریان، بی‌گناهی عذاب می‌کشیدند، که عذاب آن‌ها به فاکتورهای برشمرده مربوط بود. بعضی از زیاده‌روی‌ها و بی تجربگی برخی از اعضای کمیساریای امور داخلی، مسئولین حزبی، برخی از اعضای دادستانی و همچنین مانورهای فریبکارانه گروه‌های توطئه‌گر نیز در این جریانات نقشی داشت. شکایات بدخواهانه را نیز نباید از قلم انداخت.

۵۵۷- توکایف، همان جا، صفحه ۱۱۹

۵۵۸- همان جا، صفحه ۱۰۱

باید به این مسئله نیز توجه کرد، که در سال‌های ۳۰ اشکال مبارزهء دشمنان اتحاد شوروی در داخل کشور نسبتاً جدید بود و برای مبارزه با آنها می‌بایست تجربه به دست می‌آمد.

۷) ۹- اصلاح کردن

استالین و مولوتوف در ۱۱ نوامبر ۱۹۳۸ جهت پایان دادن به زیاده روی‌ها در جریان پاکسازی، قطعنامهء موکدی را امضاء کردند. «عملیات عمومی، که در جهت نابودی و درهم کوبیدن عناصر دشمن توسط ارگان‌های کمیساریای امور داخلی در سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۳۸ انجام شده‌اند و همچنین شیوه ساده شدهء بررسی و محکومیت، ناگزیر می‌بایست به ظهور بسیاری اشتباهات جدی در کار ارگان‌های کمیساریای امور داخلی و دادستانی کل کشور بیانجامد. از این فراتر، دشمنان مردم و جاسوسان سازمان‌های اطلاعاتی کشورهای خارج در ارگان‌های کمیساریای امور داخلی در سطوح مرکزی و مناطق نفوذ کرده‌اند. آن‌ها با تمام وسائل تلاش کرده‌اند، پرونده‌های بررسی را مغشوش نمایند. ماموران مخفی کشورهای خارجی قوانین اتحاد شوروی را عمداً دگرگون جلوه دادند و به بازداشت‌های گسترده و غیر موجه دست زدند و همزمان، شریک جرم‌های خود به ویژه کسانی را که در ارگان‌های کمیساریای امور داخلی نفوذ کرده بودند، محافظت کردند. اشتباهات مطلقاً غیر قابل تحملی که در کار ارگان‌های کمیساریای امور داخلی و دادستانی کل کشور به چشم می‌خورد، به این دلیل ممکن گردید، که دشمنان خلق، که در ارگان‌های کمیساریای امور داخلی و دادستانی کل کشور خزیده بودند، از هر وسیله‌ای استفاده کردند که کار ارگان‌های کمیساریای امور داخلی و دادستانی کل کشور را از ارگان‌های حزبی جدا کنند، خود را از زیر کنترل و رهبری حزب کنار بکشند و بدین ترتیب برای خود و شریک جرم‌های خود ادامه فعالیت‌های ضد اتحاد شوروی را آسان نمایند.

شورای کمیساریای خلق و کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تصمیم گرفتند:

«۱- عملیات گستردهء بازداشت و تبعید را از طرف ارگان‌های کمیساریای امور داخلی و دادستانی کل کشور ممنوع کنند. (...). شورای کمیساریای خلق و حزب کمونیست (بلشویک) ا.ج.ش.س. به همه اعضای کمیساریای امور داخلی و دادستانی کل کشور اخطار می‌کنند که هر عضو با کوچک‌ترین تخطی از قانون اتحاد شوروی و رهنمودهای حزب و دولت، بدون توجه به شخص او، بر مبنای قواعد حقوقی شدیداً تحت تعقیب قرار خواهد گرفت.

و. مولوتوف، ژ. استالین» ۵۵۹.

هنوز هم کمافی السابق مجادلات بسیاری درباره تعداد اشخاصی که مورد پاکسازی بزرگ قرار گرفتند در جریان است. این، همیشه موضوعی مقدم و دلخواه برای جعل و تبلیغات دروغین بوده است. بر مبنای گفتار ریترسپورن، در سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۳۸ در طول «پاکسازی بزرگ» ۲۷۸۸۱۸ نفر از حزب اخراج شدند. این تعداد بسیار کم‌تر از تعداد سال‌های پیش بود. در سال ۱۹۳۳ تعداد ۸۵۴۳۳۰ نفر، در ۱۹۳۴ تعداد ۳۴۲۲۹۴ و در سال ۱۹۳۵ تعداد ۲۸۱۸۷۲ نفر از حزب اخراج شدند. در سال ۱۹۳۶ این تعداد ۹۵۱۴۵ نفر بوده است.^{۵۶۰}

در ضمن می‌بایست خصوصیت ویژه پاکسازی در طول مقاطع زمانی مختلف نیز برجسته گردد. بر خلاف پاکسازی‌های همیشگی، پاکسازی بزرگ در صفوف حزب، اساساً کادرها را شامل می‌شد. بر مبنای گفته گتی در این پاکسازی از نوامبر ۱۹۳۶ تا مارس ۱۹۳۹ کمتر از ۱۸۰ هزار نفر از حزب اخراج شدند.^{۵۶۱} این تعداد با در نظر گرفتن آن تعدادی است که مجدداً به حزب پذیرفته شدند.

پیش از پلنوم ژانویه ۱۹۳۸، ۵۳۷۰۰ اعتراض به اخراج وجود داشت. در اوت ۱۹۳۸ تعداد ۱۰۱۲۳۳ اعتراض جدید ثبت شده است. در این مقطع زمانی کمیته‌های حزب در مجموع از ۱۵۴۹۳۳ اعتراض ۸۵۲۷۳ اعتراض را بررسی کردند که ۵۴٪ از این تعداد دوباره به حزب پذیرفته شدند.^{۵۶۲}

هیچ چیز بهتر از این نمی‌تواند نادرستی این ادعا را، که پاکسازی، ترور کور و یاغی سازمان داده شده توسط یک دیکتاتور نامعقول بود، ثابت کند.

کنکووست مدعی است، که در ۱۹۳۷-۱۹۳۸ هفت تا نه میلیون نفر بازداشت شدند. در این دوران تعداد کارگران صنعتی از ۸ میلیون نفر تجاوز نمی‌کرد. اعدادی که او مدعی است، اساساً تکیه بر «خاطرات زندانیان گذشته دارد که مدعی بودند، ۴ تا ۵،۵٪ جمعیت شوروی زندانی هستند و یا تبعید شده‌اند».^{۵۶۳}

این‌ها اعداد خیال پردازانه‌ای هستند که توسط دشمنان سوسیالیسم، دشمنانی که مصمم هستند رژیم را با هر وسیله‌ای خدشه دار کنند، بی‌شرمانه و با تمام وسائل به

۵۵۹- اخبار از مسکو شماره ۲۶ / ۱۹۹۲

۵۶۰- ریترسپورن، همان جا، صفحه ۲۶-۲۷

۵۶۱- گتی، همان جا، صفحه ۱۷۶

۵۶۲- همان جا، صفحه ۱۹۰

۵۶۳- ریترسپورن، همان جا، صفحه ۲۷

عنوان مواد تبلیغاتی، مورد استفاده قرار می‌گیرند. «برآوردهای» آن‌ها برهیچ مدرک معتبری استوار نیست.

«همه برآوردها به علت کمبود اطلاعات قابل اثبات، بی ارزش است. و مشکل است با برژینسکی توافق نکرد، وقتی که می‌گوید: غیر ممکن است، برآوردهائی کرد بدون این که هزاران و حتی میلیونها خطا و انحراف از آن ناشی شود». ^{۵۶۴} ما در اینجا می‌خواهیم گریزی در رابطه با گولاگ‌ها داشته باشیم تا معضل را بیش‌تر از نقطه نظر عمومی و عملی دریابیم، چیزی که به تعداد افراد زندانی و فوت شده در اردوگاه‌های کار (اردوگاه برای اصلاح در جریان کار) مربوط می‌شود. معنی لغت گولاگ خلاصه شده اداره اردوگاه دولتی است.

روبرت کنکووست، مجهز به تمام علم آمار و محاسبات احتمالی، سعی کرده است به سان یک «دانشمند» محاسبه نماید. از ۱۹۳۴ پنج میلیون نفر در گولاگ توقیف شده بودند و بیش از ۷ میلیون زندانی در جریان پاکسازی ۱۹۳۸-۱۹۳۷. در مجموع می‌شود ۱۲ میلیون. با کسر یک میلیون اعدامی و دو میلیون مرگ طبیعی در این سال‌ها، ۹ میلیون زندانی سیاسی در سال ۱۹۳۹ بر جا می‌ماند «بدون محاسبه کل تبه کاران عادی در این مورد». ^{۵۶۵}

حال کنکووست برای آگاهی از وسعت سرکوب، جنازه‌ها را می‌شمارد. او نرخ مرگ و میر سالانه را بین سال‌های ۱۹۳۹ و ۱۹۵۳ «به طور متوسط حدود ۱۰٪» ارزیابی می‌کند. اما در طول تمام این سال‌ها تعداد زندانیان تقریباً حدود ۸ میلیون ثابت مانده بود. یعنی در جریان این سال‌ها ۱۲ میلیون انسان در گولاگ می‌بایست توسط استالینیسیم به قتل رسیده باشند.

ضمناً برادران مدودیف، این «کمونیست‌های» مکتب بوخارین - گورباچف، در اساس این اعداد افشاکننده را تأیید می‌کنند:

«در زمان حیات استالین ۱۲ تا ۱۳ میلیون انسان در اردوگاه‌ها بودند». در زمان خروشچف «که امید دموکراتیک کردن را دوباره احیا می‌کرد» به این مسئله بهتر برخورد می‌شد: در گولاگ‌ها بیش از «دو میلیون جنایتکاری به سر می‌بردند که به خاطر جنایات

۵۶۴- گتی، همان جا، صفحه ۲۵۸

۵۶۵- تمام اعداد کنکووست و اعداد در تقابل آن‌ها، از نیکولاس ورت می‌باشد، گولاگ: اعداد واقعی در:

L'Histoire، شماره ۱۶۹ / ۱۹۹۳، صفحه ۳۸-۵۱

نفرت انگیزشان محکوم شده بودند».^{۵۶۶}

بنابراین تا این جا مشکلی وجود نداشت. برای ضد کمونیست‌های ما همه چیز به بهترین وجهی جلو می رفت. حرف‌هایشان باور می شد.

بعد از آن که اتحاد شوروی از هم پاشید، شاگردان گورباچف توانستند از آرشیو اتحاد شوروی استفاده کنند. در سال ۱۹۹۰ تاریخ نگاران شوروی سمسکوف [Semskow] و جوگین [Djugin] آمارهای تا کنون منتشر نشده در باره گولاگ‌ها را انتشار دادند. در آن‌ها ورودی‌ها و خروجی‌ها تا آخرین نفر یادداشت شده بود.

این امر پیامد غیر منتظره‌ای داشت. این لیست‌های بالا بلند باعث شد، که کنکووست ماسک علمی‌اش را از چهره بزداید. کنکووست در ۱۹۳۴ پنج میلیون توقیف شده سیاسی را برمی‌شمارد. ولی تعداد واقعی بین ۱۲۷ تا ۱۷۰ هزار نفر بود. تعداد صحیح همه زندانیان در اردوگاه‌های کار و حتی زندانیان سیاسی و زندانیان جنائی مجموعاً ۵۱۰۳۰۷ نفر بود. از کل تعداد زندانیان بین ۲۵ تا ۳۳٪ زندانیان سیاسی بودند. کنکووست به ۱۵۰ هزار زندانی، ۴۸۵۰۰۰۰ نفر را اضافه کرده است. فقط یک عدد جزئی! کنکووست برای هر سال به طور متوسط ۸ میلیون ساکن در اردوگاه‌ها حساب کرده است. ولی از نظر مدودیف این تعداد ۱۲ تا ۱۳ میلیون بوده‌اند. ولی در واقعیت تعداد زندانیان سیاسی بین ۱۲۷ هزار در سال ۱۹۳۴ و بالاترین تعداد ۵۰۰ هزار در طول سال‌های جنگ ۱۹۴۱-۱۹۴۲ نوسان داشت. در واقع تعداد واقعی در فاکتور ۱۶ تا ۲۶ ضرب شده است. از آنجائی که به طور متوسط تعداد زندانیان بین ۲۳۶ تا ۳۱۵ هزار بودند، کنکووست تعداد ۷۷۰۰۰۰۰ نفر را «اختراع کرده است».

یک خطای آماری جانبی، یا بهتر بگوئیم یک نمای حاشیه‌ای آماری. مطمئناً در کتاب‌های درسی مدارس، در مجلات و روزنامه‌ها تعداد ۲۷۲ هزار را نمی‌یابیم بلکه تعداد اتهامی ۸ میلیون به چشم می‌خورد.

کنکووست، این ترفند باز بزرگ اعداد، ادعا می‌کرد، که اردوگاه‌ها در سال‌های ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ در جریان «پاکسازی بزرگ» با ۷ میلیون از سیاسیون انباشته شده بود و به جز ۱ میلیون اعدامی، دومیلیون متوفای طبیعی داشت. در واقع در سال ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ تعداد ۴۷۷۷۸۹ زندانی بر زندانیان اردوگاه‌ها افزوده شد. (از ۸۳۹۴۰۶ نفر به ۱۳۱۷۱۹۵ نفر)

در اینجا ضریب جعل شده ۱۴ است. در طول دو سال تعداد آن‌هایی که فوت

۵۶۶- روی و یارس مدودیف، خروشچف، Les années de pouvoir (خروشچف، سال‌های قدرت)،

کرده‌اند ۱۱۵۹۲۲ بوده و نه ۲ میلیون. از آن جایی که ۱۱۵۹۲۲ نفر به علل مختلف فوت کرده‌اند، کنکووست ۱۸۸۴۰۰۰، «قربانیان استالینسم» را به آن اضافه می‌کند.

ایدئولوگ گورباچف، مدودیف، در اردوگاه‌ها، برای ۱۲ تا ۱۳ میلیون نفر حساب باز می‌کند: در زمان خروشچف لیبرال ۲ میلیون نفر که تمامشان مرتکب جرائمی شده بودند، در زندان به سر می‌بردند. در واقع در زمان استالین در ۱۹۵۱ یعنی سالی که بالاترین زندانیان را داشت، ۱۹۴۸۱۵۸ نفر به علت ارتکاب جرم، زندانی بودند، دقیقاً به اندازه زمان خروشچف. تعداد واقعی زندانیان سیاسی در آن زمان ۵۷۹۸۷۸ نفر بود که اکثراً با نازی‌ها همکاری کرده بودند: ۳۳۴۵۳۸ نفر به علت خیانت به قانون و وطن محکوم شده بودند. برای مقایسه: در ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۹۴ تعداد کسانی که در زندان به سر می‌بردند، به بیش از یک میلیون بالغ می‌شد. به طور متوسط در هر روز ۱۵۰۰ نفر زندانی می‌شوند. (Neues Deutschland، برلین، 29/30.10.1994)

بر مبنای نظر کنکووست، بین سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۵۳ در اردوگاه‌های کار، تعداد متوفیان در هر سال ۱۰٪ بود، در مجموع ۱۲ میلیون «قربانی استالینسم». یعنی حد متوسط جان داده‌ها ۸۵۵۰۰۰ نفر در سال بود. ولی در واقعیت تعداد واقعی در این سال‌ها ۴۹۰۰۰ بوده است. کنکووست تعداد ۸۰۶۰۰۰ نفر در سال را به آن اضافه کرده است. در جریان چهار سال جنگ، زمانی که بربریت نازی‌ها تمام مردم اتحاد شوروی را در شرایط غیر قابل تحملی قرار داده بود، حد متوسط مرگ و میر ۱۹۴۰۰۰ نفر بود. در مدت چهار سال نازی‌ها بیش از ۵۸۰۰۰۰ مرگ و میر به جای گذاشتند که به حساب استالین نوشته شده است....

ورت، که جعلیات کنکووست را بر ملا کرد، تلاش نمود کمافی السابق تا آن جا که ممکن است، اسطوره «جنایات استالینی» را برپا نگهدارد.

«در ۱۴ سال (۱۹۳۴-۱۹۴۷) یک میلیون مرده در هر یک از اردوگاه‌های کار ثبت شده است». ورت، خودش نیز ۵۸۰۰۰۰ مرده را که مسبب‌اش نازی‌ها بودند، به حساب استالینسم می‌گذارد.

ما دوباره به مسئله پاکسازی برمی‌گردیم.

یکی از افتراات مستعمل، بر این مدعا تکیه دارد، که پاکسازی برای از میان برداشتن «گارد قدیم بلشویکی» هدف‌گیری شده بود.

دشمن خونی سوسیالیسم برژینسکی نیز این مرتبه را سر می‌دهد.^{۵۶۷}

۵۶۷- برژینسکی، Charies Scribner's، The Grand Faulure (Der große Fehlgriff)، نیویورک ۱۹۸۹، صفحه ۸۶

در سال ۱۹۳۴، ۱۸۲۶۰۰ بلشویک قدیمی در حزب بودند، یعنی تا سال ۱۹۲۰ در حزب داخل شده بودند. در سال ۱۹۳۹ تعداد آن‌ها «۱۲۵۰۰۰» نفر بود. اکثریت بزرگ، یعنی ۶۹٪ هنوز هم در حزب بودند. بنابراین در طول این ۵ سال ۵۷۰۰۰ نفر یعنی ۳۱٪ کمبود را شاهدیم. بسیاری در نتیجه مرگ طبیعی فوت کردند. دیگران از حزب اخراج و تعدادی نیز اعدام شدند. روشن است که بلشویک‌های قدیمی به جریان پاکسازی کشیده شدند، ولی نه به این علت که آنها بلشویک‌های قدیمی بودند بلکه بعلت رفتار سیاسی‌شان.^{۵۶۸}

در خاتمه بگذارید پروفیسور ج. آرش گتی سخن بگوید که در پایان کتاب قابل توجه‌اش مبدا پاکسازی بزرگ را چنین توضیح می‌دهد: «اطلاعات واقعی نشان می‌دهد که یشووچینا (پاکسازی بزرگ) مجدداً باید تعریف شود. این پاکسازی نتیجه بوروکراسی متحجری که بخواهد مرتدین و انقلابیون رادیکال قدیمی را نابود کند، نبود. در عمل ممکن است که پاکسازی‌ها دقیقاً نقطه مقابل آن بوده باشد. اگر استدلال شود که پاکسازی‌ها عکس‌العمل رادیکال و هیستریک علیه بوروکراسی بود، در تضاد با اطلاعات موجود نیست. مسئولین جا خوش کرده، از بالا و پائین توسط موجی نا منظم از اراده گرائی و تقدیرگرائی شریعتمدارانه [Puritanismus] انقلابی از بین رفتند».^{۵۶۹}

به هر حال مسئله عوض کردن برگزیدگان نبود، که در آلمان با اشتیاق آن را به کار می‌بردند. هوشمندان شوروی، کادرهای اقتصادی، علمی، فرهنگی، نظامی و کارگران متخصص به طور کامل از جریان پاکسازی قوی‌تر سر برآوردند. با دسترسی به دوره‌های کارآموزی و ارتقاء آموزش، تعدادشان به طور قابل توجهی افزایش یافت. آنچه که امپریالیسم آلمان در جنگ جهانی دوم، برای مثال در حکومت لهستان توسط دکتر هانس فرانک، تحت عنوان عوض کردن نخبگان آن چنان «عالی» سازمان داد و یا آنچه که بعد از به اصطلاح وحدت مجدد آلمان در استان‌های نوین این کشور تحت عنوان تعویض نخبگان شناخته شده است (گاوک از مفهوم مناسب عوض کردن آزمایشی نخبگان نمونه، صحبت می‌کند)، در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تحت رهبری استالین انجام نشد. بر عکس، نخبگان در ا.ج.ش.س. در سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۳۸ از طریق انقلاب آموزشی و فرهنگی، اساساً به لحاظ کمی و کیفی قوی‌تر شدند.

همچنین به اصطلاح «شعورمندان بورژوازی» نیز در مجموع بی صدمه از این پروسه سر برآوردند. بسیاری از متخصصین بورژوا در سال‌های ۳۰ از کشورهای خارج به

۵۶۸- گتی، همان جا، صفحه ۱۷۶

۵۶۹- همان جا، صفحه ۲۰۶

اتحاد شوروی باز گشتند. برای مثال می‌توان از پروفیسور دکتر کاپیسا، فیزیکدان و بعدها برنده جایزه نوبل، نام برد. در این جا اشاره به این مورد بدان علت ضرورت دارد، که امپریالیست‌های آلمانی با تعویض نخبگان بر بنیان‌های نژادی ملی و یا ایدئولوژیک، مجدداً کشورهای اروپای شرقی را تهدید می‌کنند. آلمان شرقی نمونه‌ای از آن است.

۷) ۱۰- بورژوازی غرب و پاکسازی

پاکسازی ۱۹۳۷-۱۹۳۸ در مجموع به هدفش نائل آمد. این صحیح است که در این جریان اشتباهات و خسارات اندک نبود، لیکن اجتناب از آن‌ها بر مبنای موقعیت درونی حزب احتمالاً ممکن نبوده است. اشتباهات دادرسی و اتهامات ناروا در حکومت‌های به اصطلاح قانونی بورژوازی نیز وجود دارد و حتی اغلب منطبق است با خواست‌های بورژوازی بزرگ. استالین در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی این را به عنوان وظیفه‌ای در پیش گذاشت، که باید در هر کجا که این نارسائی‌ها سر بر می‌آورد، با تمام وسائل علیه آن مبارزه شود.

در ا.ج.ش.س. یک هدف تحقق یافت؛ در جریان پاکسازی در ا.ج.ش.س. بزرگ‌ترین بخش ستون پنجم نازی‌ها، نابود گردید. زمانی که فاشیست‌ها به ا.ج.ش.س. حمله کردند، در دستگاه دولت و در حزب، تعداد کمی خائن همکار نازی‌ها وجود داشت. گوش کردن به صحبت‌های سوسیال دموکرات‌ها، دموکرات مسیحی‌ها، لیبرال‌ها و دیگر بورژواها درباره «ترور بی معنای» استالینی، این سؤال را طرح می‌کند که آن‌ها و همپالگی‌هایشان، زمانی که در ۱۹۴۰ نازی‌ها مثلاً به بلژیک و فرانسه حمله کردند، بر چه موضعی ایستاده بودند؟ اکثریت بزرگ آن‌هایی که پاکسازی توسط استالین را محکوم می‌کنند، به طور فعال و یا غیر فعال از رژیم روی کار آمده توسط نازی‌ها پشتیبانی کردند. زمانی که نازی‌ها بلژیک را اشغال کردند، هنری د مان [de Man] رهبر حزب سوسیالیست بیانیه‌ای رسمی انتشار داد که در آن برای هیتلر آرزوی موفقیت کرده و اظهار نموده بود که ورود نیروهای هیتلر به معنای «آزادی طبقه کارگر» است. او در بیانیه‌اش در سال ۱۹۴۰ به نام حزب کارگران بلژیک نوشت:

«جنگ به شکست مفتضحانه رژیم‌های پارلمانی و رژیم‌های سرمایه‌داری ثروتمندان در باصطلاح دموکراسی‌ها انجامید. برای طبقه کارکن و سوسیالیسم این از هم پاشیدگی جهان منحنی، فاصله بسیاری با فاجعه بودن دارد. این یک آزادیست. راه برای دو انگیزه‌ای باز است که تلاش‌های خلق‌ها را دربر می‌گیرد: صلح اروپائی و

حقانیت اجتماعی».^{۵۷۰}

در روند تاریخ گوش ما را با زوزه‌های بلند، همه جانبه با حملات عوامفریبانه علیه استالین انباشته‌اند. اما به اطلاع ما نمی‌رسد که صدر سوسیالیست‌های بلژیک، منتقد بزرگ پاکسازی استالینی، برای نازی‌ها در بروکسل کف زده است!

این واقعیت ثابت شده‌است، که نه فقط هانری د مان، بلکه آشیل فان آکر [van Acker]، نخست وزیر جنبش مقاومت مجدداً بر پا شده بلژیک «دموکراتیک»، بعد از پایان جنگ، پس از ورود نازی‌ها به بروکسل، با آن‌ها همکاری کرده است. وقتی این اشخاص می‌گویند؛ پاکسازی سازمان داده شده توسط استالین، «جنائی» و «مزخرف» بود، می‌توان آن‌ها را درک نمود. همین آدم‌ها که خود را آماده کردند با نازی‌ها همکاری نمایند، از قماش همان اکثریت «قربانیان پاکسازی» بودند. در فرانسه اغلب سوسیالیست‌های پارلمانی با تمام نیرو و قلب به پتن رأی دادند و بدین وسیله سهم خود را در تحکیم و پشتیبانی از رژیم خیانتکار ویشی [Vichy]، ادا نمودند.

آنچه در زیر می‌آید ارائه یک مدرک است: زمانی که نازی‌ها بلژیک را اشغال کردند، تقریباً مقاومتی موجود نبود. در اولین هفته‌ها و ماه‌ها هیچ مقاومت قابل ذکری وجود نداشت. بورژوازی بلژیک تقریباً یکجا به همکاری با نازی‌ها رفت. جمعیت عظیمی تحت اشغال قرار گرفتند و غیر فعال آن را پذیرفتند. هنری آمورو [Henri Amouroux] فرانسوی کتابی با عنوان «چهل میلیون هوادار پتن»^{۵۷۱} به رشته تحریر درآورد.

حال ما آن را با اتحاد شوروی مقایسه می‌کنیم. از زمانی که نازی‌ها پا بر سرزمین اتحاد شوروی نهادند، روبروی سربازان و غیر نظامیانی قرار گرفتند، که مصمم بودند، به قیمت مرگ و زندگی بجنگند. پاکسازی از شکل آماده سازی بدون وقفه ایدئولوژیک سیاسی زحمتکشان، به جنگ دفاعی تبدیل شد. هوشیاری ضد فاشیستی شالوده‌ای این کارزار بود. مهندس آمریکائی اسکات [Scott] در کتابش درباره اورال خیلی خوب چگونگی روند این کارزار سیاسی را در کارخانجات ماگنیتوگورسک می‌نویسد. او گزارش می‌دهد که چگونه حزب، در نشریات، تجمعات، توسط فیلم‌ها و صحنه‌های تاتر شرایط جهانی را برای کارگران تشریح می‌کرد. وی از اثربخشی عمیق این آموزش بر کارگران گزارش می‌دهد. به شکرانه کارزار پاکسازی و آموزش، که همراه این پاکسازی جریان داشت؛ مردم شوروی علاوه بر دستاوردهای دیگر، قدرت مقاومت به دست آوردند. اگر

۵۷۰- هنری د مان، Apres coup, Ed. de la Toison, d' Or, Brussel, S. 319

۵۷۱- هنری آمورو، Quarante mittions de petainistes (چهل میلیون هوادار پتن)، همان جا،

روبرت لافونت، ۱۹۷۷

این اراده مصمم برای مقاومت با هر وسیله‌ای علیه نازی‌ها نبود، نازی‌ها مسلماً قادر می‌شدند، لنین‌گرا، مسکو و استالین‌گرا را فتح کنند. اگر ستون پنجم نازی‌ها می‌توانست بر پا بماند، پشتیبانی تسلیم طلبان و خائنین در حزب را به دست می‌آورد. با سرنگونی رهبری استالینی، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تسلیم می‌شد، همان گونه که فرانسه تسلیم شد.

پیروزی نازی‌ها در اتحاد شوروی، می‌توانست پیامد مستقیمی داشته باشد. بدین معنی که گرایش طرفدار نازی‌ها در دامان بورژوازی انگلیس، که بعد از استعفای چمبرلین هنوز هم بسیار قدرتمند بود، می‌توانست قدرت برتر را نسبت به گروه چرچیل به دست آورد. در این صورت نازی‌ها احتمالاً قادر می‌شدند، قدرت جهانی را کسب نمایند.

قسمت هشتم

نقش تروتسکی در آستانه جنگ جهانی دوم

تروتسکی در طول سال‌های ۳۰، به متخصص بزرگ و جهانی مبارزه ضد کمونیستی تبدیل شد. امروزه هم ایدئولوگ‌های راست، از آثار تروتسکی سلاح‌های روحی‌شان را علیه اتحاد شوروی و استالین، پرداخت می‌کنند. در سال ۱۹۸۲ در لحظه‌ای که ریگان جنگ صلیبی ضد کمونیستی جدیدی را موعظه می‌کرد، هنری برنارد، پروفیسور بازرخید شده آکادمی نظامی سلطنتی بلژیک اثری را منتشر کرد، که در آن یک پیام ضروری با تاثیری «عامیانه پسند» را اعلام نمود.

«کمونیست‌های ۱۹۸۲ نازی‌های ۱۹۳۹ هستند. ما در مقابل مسکو ضعیف‌تر از آن هستیم که در اوت ۱۹۳۹ در مقابل هیتلر بودیم.»^{۵۷۲}

این کلیشه بدون هیچ تفاوتی نزد شخصی دیگری به نام لپن [Le Pen] نیز یافت می‌شود. «تروریسم کار تعدادی آدم وحشی نیست. سرچشمه همه این‌ها اتحاد جماهیر شوروی و دستگاه مخفی و غیر قانونی تروریسم بین‌المللی است.» «انحراف چپ در مسیحیت، زخم باز غرب است.» «طنین و گام‌های هم‌زمان میتینگ‌های آزادی‌نشان می‌دهند، که چگونه آن‌ها از خواست مسکو الهام می‌گیرند.» «پاراس‌های (Paras) انگلیسی [گروه ویژه چتربازان نظامی انگلیسی - مترجم فارسی]، که آماده بودند برای فالکلند بمیرند، ثابت کرده‌اند که هنوز هم در غرب ارزش‌های اخلاقی وجود دارد.»^{۵۷۳}

این تاکتیک‌ها، از سوی کسی که از شرم‌آورترین روش‌های ضد کمونیستی استفاده می‌کند، بسیار جالب است. انسانی که خود را «مسیحی چپ» نمی‌داند، با قلبی آرام با تروتسکی متحد می‌شود. این متخصص آموزش‌های نظامی مدعی است، که اسلحه ایدئولوژیک جلا داده شده توسط تروتسکی کاملاً با مبارزه او منطبق است.... این است گفتار او:

هنری برنارد در کتابش می‌نویسد: «لنین در زندگی خصوصی مثل تروتسکی یک موجود انسانی بود، زندگی احساسی او رفتار ظریفش را از دست نداده بود. تروتسکی به طور طبیعی می‌بایست جانشین لنین می‌شد. او خالق اصلی و پرداخت کننده انقلاب

۵۷۲- هنری برنارد، Le Communisme et l'aveuglement occidental (به کمونیسم و کوری

غرب)، همان‌جا، آندره گریسارد ۱۹۸۲، صفحه ۹

۵۷۳- همان‌جا، صفحه ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۳۱

اکتبر و فاتح جنگ داخلی بود. لنین بدون توجه به اختلاف نظرات موجود، کاملاً متمایل به تروتسکی بود. او به تروتسکی به عنوان جانشینش می‌نگریست. به نظر لنین، استالین خیلی بی‌رحم بود. تروتسکی در سیاست داخلی در مقابل بوروکراسی وحشتناکی که ماشین کمونیستی را فلج می‌کرد، ایستادگی کرد. تروتسکی به عنوان یک هنرمند، بسیار باسواد، نه به عنوان یک بوقلمون صفت بلکه یک پیام آور، نمی‌توانست با دگم‌های اساسی حزب کنار بیاید. در استالین ناسیونالیسمی موجود بود که در لنین و تروتسکی نبود. احزاب کمونیست می‌توانستند با تروتسکی، خود را به عنوان نیروئی در خدمت رسیدن همه جانبه به یک نظام اجتماعی نوین، تلقی کنند. ولی با استالین، آن‌ها به نفع کرملین و سیاست امپریالیستی‌اش کار کردند».^{۵۷۴}

در این جا ما چند تر اساسی تروتسکی را که در سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۴۰ ارائه داده و طبیعت مبارزه او را علیه جنبش کمونیستی به روشنی به نمایش می‌گذارند، معرفی می‌کنیم. این ترها به ما کمک می‌کنند تا درک کنیم، که چرا امروزه افراد سازمان‌های جاسوسی مثل برنارد، برای مبارزه علیه کمونیسم، به تروتسکی تکیه می‌کنند. این ترها در عین حال بر مبارزه طبقاتی بین بلشویک‌ها و اپورتونیست‌ها و از دیدگاهی نیز بر پاکسازی سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۳۸ روشنی می‌بخشند.

دشمن، اشرافیت جدید است، بورژوازی جدید بلشویکی

تروتسکی دشمن اصلی را در رأس دولت شوروی می‌جست. این «اشرافیت بلشویکی جدید، ضد سوسیالیستی‌ترین و ضد دموکراتیک‌ترین قشر جامعه است، قشریست اجتماعی مثل «بورژوازی مرفه و آسوده» که در ایالات متحده آمریکا زندگی می‌کند» (!) و ادامه می‌دهد:

«بوروکراسی ممتاز (...) در حال حاضر ضد سوسیالیستی‌ترین و ضد دموکراتیک‌ترین قشر جامعه شوروی را نمایش می‌دهد».^{۵۷۵}

«ما دار و دسته رهبری کننده را که به یک اشرافیت جدید تبدیل شده و توده‌ها را تحت ستم قرار داده و غارت کرده است، محکوم می‌کنیم. (...) قشر بالای بوروکراسی تقریباً همان زندگی‌ای را در پیش گرفته که بورژوازی ثروتمند ایالات متحده آمریکا و

۵۷۴- همان جا، صفحه ۴۸، ۵۰

۵۷۵- تروتسکی، نوشتجات، جامعه شوروی و دیکتاتوری استالینی، ۱۹۴۰-۱۹۳۶، ۱.۲ انتشارات Rasch

۱۹۸۸، und Röhring، صفحه ۱۰۴۴

دیگر کشورهای سرمایه‌داری در پیش گرفته‌اند».^{۵۷۶}

این بیانات هیچ تفاوتی با بیانات منشویک‌ها در مقطع زمانی‌ای که اسلحه در دست در کنار ارتش سفید و مهاجمین می‌جنگیدند ندارند. بیانات راست‌های کلاسیک در کشورهای امپریالیستی نیز هیچ فرقی با آن ندارند.

مقایسه تروتسکی با ایدئولوگ اصلی ضد کمونیسم در سندیکا‌های مسیحی نشان می‌دهد، که پ.ج.س. سرارنس [Serrarens] نیز بر همان موج سوار است. او در ۱۹۴۸ نوشت: «به شکرانه استالین دوباره „طبقات“ مردم ثروتمند پیدا شدند». «همه چیز مثل جامعه سرمایه‌داریست. زبده‌گان با پول و قدرت مورد تقدیر قرار می‌گیرند. این همان است که “Force ouvriere” (قدرت کارگر)، آن را به عنوان «اشرافیت شوروی»، توصیف می‌کند. این هفته نامه آن را با اشرافیت ایجاد شده توسط ناپلئون مقایسه می‌نماید».^{۵۷۷}

بعد از جنگ جهانی دوم سندیکای «Force ouvriere»، که سرارنس را مورد تأیید قرار داد، مستقیماً از طرف سازمان سیا ساخته و تأمین مالی شد. گروه تروتسکیستی «لامبرتیست‌ها» نیز در آن جا لانه کرده بودند. در این زمان کنفدراسیون بین‌المللی سندیکا‌های مسیحی، برای مثال در ایتالیا و بلژیک به خاطر دفاع از سیستم سرمایه‌داری در اروپا، در ارتباط نزدیک با سازمان سیا فعالیت می‌کرد. برای تحریک کارگران علیه کمونیسم، سرارنس از گریز زدن به عوام‌فریبی انقلابی ضد سرمایه‌داری، شرم نمی‌کرد: در ا.ج.ش.س. طبقه جدید ثروتمندان وجود دارد، «اشرافیت شوروی»! با در نظر گرفتن این «اشرافیت جدید، که به توده ستم می‌کند»، در چشم تروتسکی «۱۶۰ میلیون ناراضی» از مردم ساده، وجود دارد. این «خلق» از تعاونی کردن ابزار تولید و اقتصاد با نقشه در مقابل راهزنان مستبد و بی سواد استالینی، حراست می‌کند. کوتاه سخن: به استثنای استالینیست‌ها، بقیه جامعه سالم است و مبارزه محقانه‌ای را به پیش می‌برد. در این مورد از تروتسکی می‌شنویم:

«تقریباً ۱۲ تا ۱۵ میلیون نفر از نخبگان. این «خلق» است که رژه‌ها، صدور بیانیه‌ها و جشن‌های سرور و شادی را سازماندهی می‌کند. اما خارج از آن، انسان‌هایی که باید برای آن پردازند، ۱۶۰ میلیون ناراضی‌اند. آشتی ناپذیری بین بوروکراسی و مردم با افزایش شدت عملی کردن قوانین استبدادی، سنجیده می‌شود. بوروکراسی فقط می‌تواند

۵۷۶- تروتسکی، La lutte antibureaucratique en URSSR (مبارزه ضد بوروکراتیک در

UdSSR)، او. گ. ا. ۱۸-۱۰، پاریس ۱۹۷۵، ۱۴ فوریه ۱۰۴۰، صفحه ۲۸۴-۲۸۱

۵۷۷- سرارنس، La Russie et l'Occident (روسیه و غرب)، Cisc Utrecht، صفحه ۳۳ و ۳۷

توسط یک انقلاب سیاسی نوین، روبیده شود».^{۵۷۸}

«اقتصاد بر اساس دولتی کردن و تعاونی کردن ابزار تولید برنامه ریزی می‌شود. این اقتصاد دولتی شده، قوانین خود را دارد، قوانینی که، همیشه هر چه کم‌تر با استبداد، جهالت و باندبازی بوروکراسی استالینیستی سازگار می‌شود».^{۵۷۹}

از نظر تروتسکی احیای سرمایه‌داری غیر ممکن است. اما هر اپوزیسیون سوسیال دموکراتیک، رویزیونیستی، بورژوائی و ضد انقلابی، قانونیست. گویی این دارودسته‌ها صدای گویای ۱۶۰ «میلیون ناراضی» میباشند و مدعی است که آنها از تعاونی کردن و اجتماعی کردن ابزار تولید علیه «اشرافیت جدید» محافظت میکنند». بدین ترتیب تروتسکی سخنگوی ریاکارترین نیروهای ارتجاعی، فاشیستی و ضد سوسیالیستی شد.

بلشویسم و فاشیسم

تروتسکی یکی از اولین کسانی بود، که ایدهء بلشویسم و فاشیسم برادران دوقلو، یک سیاره دوقلو هستند را منتشر نمود. این تز در سال‌های ۳۰ توسط احزاب کاتولیک ارتجاعی مورد پسند واقع شد. حزب کمونیست دشمن قسم خورده آنها شمرده می‌شد و احزاب فاشیستی برای آنان رقیبان مخوف بورژوا بودند. در این جا گفتار تروتسکی نقل قول می‌شود:

«فاشیسم یکی بعد از دیگری به پیروزی دست می‌یابد و بهترین متحدش، که در تمام جهان راه پیروزی او را هموار می‌کند، استالینیسم است».^{۵۸۰}

«در واقعیت شیوه‌های سیاسی استالین و هیتلر در هیچ چیزی متفاوت نیست. اما در صحنهء بین‌المللی تفاوت در نتایج، تو چشم می‌زند».^{۵۸۱}

«بخش قابل توجهی از دستگاه اتحاد شوروی، که همیشه اهمیت بیش‌تری کسب می‌کند، از فاشیست‌هائی تشکیل شده است که هنوز شناخته شده نیستند. رژیم شوروی را به صورت یک کل با عنوان فاشیسم مشخص کردن، یک اشتباه تاریخی ناهنجار است. (...). اما قرینه بودن روبنای سیاسی، تشابه متدهای استبدادی و تیپ روحی آنها مبهوت کننده است. (...). جان کندن استالینیسم وحشتناک‌ترین و نفرت انگیزترین

۵۷۸- تروتسکی، همان جا، ۱۴ فوریه ۱۹۴۰، صفحه ۲۸۲

۵۷۹- همان جا، ۲۴ مارس ۱۹۴۰، صفحه ۲۱۶

۵۸۰- تروتسکی، L'appareil policier du stalinisme (دستگاه پلیسی استالینیسم)، آوریل ۱۹۳۶،

همان جا، ۱۸-۱۰، ۱۹۷۶، صفحه ۲۳۹

۵۸۱- تروتسکی، La lutte antibureaucratique (مبارزه ضد بوروکراتیک)، همان جا، صفحه ۲۱۶

نمایش تاریخ بشریت است».^{۵۸۲}

تروتسکی اولین نسخهء تهییجی‌ای را ارائه می‌کند، که سازمان سیا و فاشیست‌ها در طول سال‌های ۵۰ آن را اتخاذ کردند، یعنی «فاشیسم سرخ». بعد از سال‌های ۱۹۴۴-۱۹۴۵ تمام رهبران فاشیست آلمانی، مجارستانی، کروآسی و اوکرائینی که در غرب نجات پیدا کردند، و خود را با ماسک «دموکراسی» پوشاندند، از «دموکراسی» آمریکائی، قدرت هژمونی طلب جدید، تکیه گاه اصلی همه نیروهای ارتجاعی و فاشیستی در جهان، تمجید کردند. این فاشیست‌های قدیمی که به گذشته جنائیشان وفادارند، این موضوع را تکامل دادند، که «بلشویسم، همان فاشیسم است ولی فقط بدتر». ما باز هم براین تکیه می‌کنیم که تروتسکی نیز در لحظه‌ای که فاشیسم به جنگ روی آورد (جنگ در ایتوپی و اسپانیا، تصرف و الحاق اتریش و چکسلواکی) تاکید کرد که «جان‌کندن استالینیسیم وحشتناک‌ترین و نفرت‌انگیزترین نمایش تاریخ بشریت است».

وادادگی و تسلیم طلبی در مقابل نازی‌های آلمان

تروتسکی در حالی که عوام‌فریبانه از «انقلاب جهانی» صحبت می‌کرد، نتواند انقلاب شوروی را خفه کند، به مبلغ اصلی وادادگی و روح تسلیم طلبی در اتحاد شوروی تبدیل شد. تروتسکی این ایده را می‌گستراند، که در صورت یک تهاجم فاشیستی علیه ا.ج.ش.س، استالین و بلشویک‌ها خیانت خواهند کرد و تحت رهبری آن‌ها شکست اتحاد شوروی بدون شک اجتناب‌ناپذیر می‌گردد. در زیر تزی درباره این موضوع:

«موقعیت نظامی در کشور روسیه شوروی متضاد است. در یک جانب جمعیتی داریم با ۱۷۰ میلیون، که در جریان بزرگ‌ترین انقلاب تاریخ بیدار شده و کم یا زیاد تولیدات جنگی متکاملی را در اختیار دارد. از جانب دیگر یک رژیم سیاسی داریم که تمام نیروهای این جامعه نوین را فلج می‌کند. من به یک مسئله اطمینان دارم: که رژیم سیاسی در جنگ جان سالم به در نخواهد برد. رژیم اجتماعی‌ای که دولتی کردن تولید را سازمان می‌دهد، غیر قابل مقایسه قدرتمندتر از رژیم سیاسی استبدادست. نمایندگان رژیم سیاسی، بوروکراسی، از تصور جنگ وحشت کرده‌اند، زیرا آن‌ها بهتر از ما می‌دانند، که در جنگ تحت چنین رژیمی جان سالم به در نخواهند برد».^{۵۸۳}

و مجدداً ما در یک جانب «۱۷۰ میلیون مردم خوب داریم» که به شکرانه انقلاب

۵۸۲- همان جا، ۱۷ مارس ۱۹۳۸، صفحه ۱۶۲-۱۶۱

۵۸۳- همان جا، ۲۳ ژوئیه ۱۹۳۹، صفحه ۲۵۹-۲۵۷

بیدار شده‌اند. حال سؤال می‌شود که آن‌ها توسط چه کسی بیدار شده‌اند و آیا این امر توسط عوامل دیگری غیر از حزب بلشویک و استالین به وقوع پیوسته است؟ توده‌های بزرگ دهقانان به هیچ ترتیب در روند سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۸ «بیدار» نشده بودند.... این «۱۷۰ میلیون» صاحب «صنعت جنگی متکامل» هستند. آیا سیاست صنعتی کردن و سیاست تعاونی کردن پیشنهاد استالین نبود، و تحقق آن به شکرانه اراده آهنین او که برپا نمودن کارخانجات تسلیحاتی را در بالاترین سرعت، ممکن ساخت، صورت نگرفت؟ به شکرانه خط سیاسی مستقیم‌اش، اراده‌اش، توانائی سازماندهی‌اش، رژیم بلشویکی تمام نیروهای مردم جامعه را، که تا آن زمان در نادانی، خرافات، و کار فردی ابتدائی نگهداشته شده بودند، از خواب پراند. اما بر مبنای گفته‌های اغتشاش آفرینانی مانند تروتسکی، این رژیم بلشویکی تمام نیروهای جامعه را فلج کرد. و یکی از هزاران پیشگوئی نابخردانه تروتسکی چنین است:

«من به یک مسئله اطمینان دارم: که رژیم سیاسی در جنگ جان سالم به در نخواهد برد» ما نزد تروتسکی دو عنوان تبلیغاتی می‌یابیم که نازی‌ها در سطح بالائی از آن استفاده می‌کردند: ضد بلشویسم و وادادگی.

«برلین کاملاً آگاه است، که دار و دسته کرم‌لین به خاطر تحکیم خود، ارتش و مردم را تا چه درجه‌ای از فساد اخلاقی فرو برده است. (... استالین، نیروی اخلاقی و روح مقاومت کشور را در مجموع به خاک می‌سپارد. مقام پرستان بدون شرف و وجدانی که او مجبور است هر چه بیش‌تر بر آن‌ها تکیه کند، در لحظات دشوار به کشور خیانت خواهند کرد».^{۵۸۴} تروتسکی با نفرتش از کمونیسم، نازی‌ها را این چنین به جنگ علیه ا.ج.ش.س. تشویق می‌کند! او به عنوان «متخصص دست چین شده» مسائل اتحاد شوروی، به نازی‌ها آموزش می‌دهد که آن‌ها همه گونه شانس دارند تا در جنگ علیه استالین، پیروز شوند: ارتش و مردم اخلاقاً فاسد شده‌اند (نادرست!)، استالین مقاومت را به خاک می‌سپارد (نادرست!) و استالینیست‌ها با شروع جنگ تسلیم خواهند شد (نادرست!) این تبلیغات تروتسکیستی در اتحاد شوروی دو پیامد داشت: این تبلیغات مشوق روح وادادگی و تسلیم طلبی گردید و این تفکر را القا می‌کرد، که پیروزی فاشیسم به واسطه بی‌لیاقتی و فساد در رهبری، اجتناب‌ناپذیر است، همچنین «قیام‌ها» و سوء قصدها را برای از بین بردن رهبری بلشویکی، که در «چنین لحظات دشواری» بنا بر ادعای تروتسکی، خیانت خواهند کرد، تشویق می‌کرد.

۵۸۴- تروتسکی، L'appareil policier du stalinisme (دستگاه پلیسی استالینیسم)، همان جا،

در عمل، رهبری‌ای که با قطعیت زیر سؤال برده می‌شود، که در جنگ جان سالم به در نخواهد برد، امکان دارد که در همان ابتدای درگیری، سرنگون شود. بنابراین گروه‌های ضد شوروی و اپورتونیستی می‌توانستند از این شانس استفاده کنند. در این دو مورد تحریکات تروتسکی مستقیماً به نازی‌ها کمک کرده‌اند.

تروتسکی و توطئه توشاچفسکی

در قسمتی که به توطئه نظامی توشاچفسکی اختصاص داده شده است، نشان دادیم، که در صفوف کادرهای ارتش سرخ به طور واقعی یک اپوریسیون ضد کمونیستی به وجود آمده بود. رفتار تروتسکی در قبال کل این واقعیات بسیار قابل توصیف است. در اینجا مواضع کتبی او در مورد ماجرای توشاچفسکی:

«من در این جا باید توضیح بدهم، که روابط من با توشاچفسکی از چه نوع بود. من هیچگاه اعتقادات کمونیستی این افسران گارد قدیمی تزاری را جدی نگرفتم.»
 «ژنرال‌های (اطراف توشاچفسکی) به خاطر دفاع از امنیت اتحاد شوروی، علیه خواست‌های شخصی استالین مبارزه خواهند کرد.»^{۵۸۵}

«ارتش محتاج انسان‌های توانا و شریف، همچنین اقتصاددانان و دانشمندان، انسان‌های غیر وابسته و روشن ذهن است. هر مرد و یا هر زنی با ذهن غیر وابسته، در تقابل با بوروکراسی قرار می‌گیرد. و بوروکراسی برای این که خود را به کرسی بنشاند، باید همه این بخش‌ها را جدا کند. (...). یک ژنرال خوب مثل توشاچفسکی محتاج همیاریست، محتاج ژنرال‌های دیگر در اطرافش است، به طوری که بتواند هر انسانی را بر مبنای ارزش درونی‌اش ارزیابی کند. ولی بوروکراسی تیپ‌های حرف شنو و متملق لازم دارد، تیپ برده‌ها. این دو تیپ انسانی، به هر نوعی و در هر جایی دائماً در تقابل هم قرار می‌گیرند.»^{۵۸۶}

«توشاچفسکی و با او کادرهای نظامی جدید در جریان مبارزه علیه دیکتاتوری پلیسی اعمال شده بر افسران ارتش سرخ، کشته شدند. طبیعتاً به لحاظ کیفیت اجتماعی، بوروکراسی نظامی بهتر از بوروکراسی غیر نظامی نیست. بوروکراسی در مجموع، دو عمل کرد را در دستان خود متحد می‌کند: قدرت و مدیریت. این دو عمل کرد هم اکنون در تقابل شدید با یکدیگر قرار گرفته‌اند. برای این که مدیریت خوبی را تضمین کرد، باید

۵۸۵- همان جا، ۶ مارس ۱۹۳۸، صفحه ۱۹۷ و ۲۰۱

۵۸۶- تروتسکی، La lutte antibureaucratique (مبارزه ضد بوروکراتیک)، همان جا، صفحه

قدرت استبدادی را از بین برد».

«دوگانگی نوین فرماندهی چه معنایی می‌تواند داشته باشد: اولین مرحله تجزیه ارتش سرخ و آغاز یک جنگ داخلی جدید در کشور؟ تنظیمات جدید کمیسرها به معنای کنترل دار و دسته بناپارتی بر مدیریت نظامی و غیر نظامی و از این طریق بر مردم است. فرماندهان کنونی از ارتش سرخ برآمده‌اند و با آن رابطه جدائی ناپذیری دارند. برعکس، کمیسرها زاده بوروکراسی هستند که نه تجربه انقلابی دارند، نه آگاهی نظامی و نه سرمایه ایدئولوژیک. آنها تیپ کامل مقام پرستان مکتب جدید هستند، که فقط برای این به فرمان دادن احضار می‌شوند، تا «هوشیاری» یعنی، نظارت پلیسی بر ارتش را عملی نمایند. رهبران نیروهای نظامی نفرتی را به آنها نثار می‌کنند که مستحق‌اش هستند. سیستم دوگانه فرماندهی نظامی به مبارزه بین پلیس سیاسی و ارتش تغییر می‌یابد، در حالی که قدرت مرکزی در جانب پلیس ایستاده است».

«تکامل کشور، به ویژه، پیدایش درخواست‌های جدید، با کثافت استبداد ناسازگار است، بدین جهت تمایلاتی جهت دور کردن، راندن و کنار زدن بوروکراسی از تمام زمینه‌های زندگی، خود را آشکارا بیان می‌کنند. مردم با این تجربه، دانش و قدرت در زمینه تکنیک، آموزش، فرهنگ و دفاع، به طور خود انگیخته جاسوسان دیکتاتوری استالین را دفع می‌کنند، جاسوسانی که اکثراً بی سواد و دغلکاران اهانت باری هستند از نوع مشلیس [Mechlis] و یشوف».^{۵۸۷}

تروتسکی در ابتدا خود را موظف می‌دانست، اعتراف کند که توشاچفسکی و همانندهای او با کمونیست‌ها وجه مشترکی ندارند:

با این وجود تروتسکی شخصاً توشاچفسکی را به عنوان کاندید یک کودتای نظامی نوع ناپلئونی برگزید. از جانب دیگر تروتسکی به خاطر الزامات مبارزه بی اندازه خشم آلودش علیه استالین، موجودیت اپوزیسیون ضد انقلابی بورژوازی در رأس ارتش را انکار کرد. عملاً او از هر اپوزیسیونی منجمله اپوزیسیون توشاچفسکی، آکسنیس و غیره علیه استالین و هسته بلشویکی، پشتیبانی نمود. تروتسکی سیاست جبهه واحدی را با همه ضد کمونیست‌هایی که در دامان ارتش غنوده بودند، پیش می‌برد. این به روشنی نشان می‌دهد که تروتسکی فقط در اتحاد با نیروهای ضد انقلابی می‌توانست به قدرت دست یابد. تروتسکی مدعی بود که تلاش همه آن‌هایی که در دامان ارتش، علیه استالین و رهبری حزب مبارزه کرده‌اند، تلاشی ثمربخش به خاطر امنیت کشور بوده است، ولی افسرانی که در قبال حزب وفادار ماندند، از دیکتاتوری استالین و خواست‌های شخصی او

دفاع کرده‌اند.

این مسئله باعث حیرت است، که تحلیل ارائه شده از جانب تروتسکی در مورد مبارزه در درون ارتش سرخ، با تحلیل رومان کولکویچ [Roman Kollowicz] در پژوهشی که برای ارتش ایالات متحده آمریکا ارائه داده، مثل دو قطره آب همسانند. تروتسکی در ابتدا بر ضد تمام اقدامات حزب که با هدف برقراری کنترل سیاسی حزب بر ارتش سرخ انجام می‌شد، موضع گرفت. تروتسکی به ویژه به مداخله مجدد کمیسرهای سیاسی حمله می‌کرد، کمیسرهائی که به عنوان روح سیاسی مقاومت ضد فاشیستی نقش اساسی ایفا می‌کردند، به طوری که بعداً در جریان جنگ، اخلاق انقلابی استواری را پا بر جا نگهداشته بودند، و به سربازان جوان کمک می‌کردند که سمت‌گیری روشن سیاسی‌شان را در شرایط فوق‌العاده بغرنج و معضلات جنگ حفظ کنند. تروتسکی احساسات تفکر نخبه‌گرا و خود مرکزیتی نظامیان علیه حزب را با این هدف روشن بیدار می‌کرد که در ارتش سرخ تشنج به وجود آورد و جنگ داخلی را برانگیزد. سرانجام تروتسکی تمایل خود را به جانبداری از عدم وابستگی و همچنین «حرفه‌ای‌گرایی» افسران زمانی اعلام داشت که می‌گفت آن‌ها به اندازه کافی توانا، شرافتمند و دارای ذهن آزاد هستند، که علیه حزب به مخالفت برخیزند. لذا کاملاً روشن است که همه عناصر ضد کمونیست، عناصری به مانند توکایف، از ایده منحرف بورژوائی خود به نام عدم وابستگی و صراحت ذهن دفاع می‌کنند.

تروتسکی مدعیست که بین قدرت «استالینی» و اداره دولتی جدالی وجود دارد و او از دومی پشتیبانی می‌کند. در واقع امر، اپوزیسیون بین قدرت و ادارات دولتی آنچه که وی به آنها سوگند می‌خورد، اپوزیسیون بین حزب بلشویکی و بوروکراسی دولتی بود. تروتسکی مثل همه ضد کمونیست‌های جهان، به حزب کمونیست برچسب بدنام «بوروکراسی» را می‌چسباند. اما خطر واقعی بوروکراتیک کردن رژیم در اتاق‌های ادارات نهفته بود که با ایده‌های کمونیستی چیز مشترکی نداشتند، و آرزومند بودند که کنترل «خفه‌کننده» سیاسی و ایدئولوژیک حزب را به دور افکنند، تا مثل نخبگان در جامعه سر شوند و به کسب برتری از هر نوعش پردازند. کنترل سیاسی حزب بر ادارات نظامی و غیر نظامی به طور اساسی این هدف را داشت، که با گرایش‌های استحال بوروکراتیک مبارزه کند. وقتی تروتسکی دقیقاً می‌گوید برای امنیت اداره خوب کشور، حزب را کنار باید گذاشت، خود را به سخنگوی منفی‌ترین گرایش‌های بوروکراتیک در دامان دستگاه، تبدیل می‌کند.

بیان عام‌تر آن چنین است، که تروتسکی مدافع «حرفه‌ای‌گرایی» کادرهای نظامی، تکنیکی، علمی و فرهنگی، خلاصه همه تکنوکرات‌هایی شد که آرزوی از بین بردن کنترل حزب را داشتند، و می‌خواستند حزب را بر مبنای اندرز تروتسکی به خارج از مرزهای زندگی در همه زمینه‌ها تبعید کنند.

در مبارزه طبقاتی، که حزب و دولت در طول سال‌های ۳۹ و ۴۰ پیش برد، یک خط مرزی بین نیروهائی که از سیاست لنینی استالین دفاع می‌کردند و نیروهائی که تکنوکراتیسم، بوروکراتیسم و نظامیگری را دامن می‌زدند، کشیده شده بود. دومی‌ها نیروهائی بودند که در جریان کودتای خروشچف بالاخره در رهبری حزب هژمونی را به دست آوردند.

تحریکات در خدمت نازی‌ها

تروتسکی تزی را نمایندگی می‌کرد، که بر مبنای آن سرنگونی استالین و بلشویک‌ها برای ایجاد آمادگی مناسب در مقابل تهاجم نازی‌های، ضروری بود. در جریان دفاع از این تزی، تروتسکی به ابزاری در خدمت هیتلری‌ها تبدیل شد. در زمانی نه چندان دور در ملاقاتی در دانشگاه آزاد بلژیک (ÜLB)، آدم سحر شده‌ای، فریاد زد: «این دروغ است! تروتسکی همیشه اظهار داشته است، که از اتحاد جماهیر شوروی در مقابل امپریالیسم بدون شرط دفاع خواهد کرد».

بله... تروتسکی همیشه از اتحاد شوروی دفاع کرده است. حداقل زمانی که باور بر این باشد، که تخریب حزب بلشویک بهترین آمادگی دفاعی است. نقطه اساسی این است که، تروتسکی قیام ضد بلشویکی را تبلیغ می‌کرد که از آن نه تنها مشتبی تروتسکیست بلکه نازی‌ها هم سود می‌بردند. تروتسکی می‌توانست خیلی عالی قیام را به عنوان «دفاع بهتر» از ا.ج.ش.س. موعظه کند، ولی باز هم این واقعیت را تغییر نمی‌دهد، که او سیاست ضد کمونیستی اعمال می‌کرد و این که در حقیقت او همه نیروهای ضد سوسیالیستی را بسیج کرده بود. شکی هم در این نیست، که نازی‌ها اولین نیروئی بودند، که می‌دانستند باید «این دفاع بهتر از ا.ج.ش.س.» را تقدیر کنند.

به توضیح دقیق تروتسکی در مورد «دفاع بهتر از ا.ج.ش.س.» از نزدیک توجه کنیم:

«من به طور عام نمی‌توانم در جانب ا.ج.ش.س. باشم. من در جانب توده‌های کارکنی می‌ایستم، که ا.ج.ش.س. را علیه بوروکراسی خلق کرده‌اند، بوروکراسی‌ای که منافع انقلاب را برای خود قبضه کرده است.» «این وظیفه‌ء یک انقلابی واقعی است، که آزاد و به روشنی اعلام کند: استالین شکست ا.ج.ش.س. را تدارک می‌بیند».^{۵۸۸}

۵۸۸- همان جا، ۲۰ دسامبر ۱۹۳۸، صفحه ۲۰۹ و ۲۱۱، هم چنین نگاه کنید به: تروتسکی، نوشتجات، جامعه شوروی و دیکتاتوری استالینی ۱۹۴۰-۱۹۳۶، ۱.۲ انتشارات ۱۹۸۸، Rasch und Röhring، صفحه ۱۱۵۲

«منبع خطر اصلی برای ا.ج.ش.س. در شرایط روز کنونی استالین و الیگارشی ایست، که رئیس آن استالین است. برای من مبارزه علیه این دارودسته و دفاع از ا.ج.ش.س. جدائی ناپذیر است».^{۵۸۹}

«حزب قدیم بلشویکی به یک دستگاه کاست تبدیل شده است. (...) ما در مقابل دشمن امپریالیستی با تمام نیرو از ا.ج.ش.س. دفاع می کنیم. در همین حال دستاوردهای انقلاب اکتبر در صورتی می توانند در خدمت خلق باشند، که خلق همان طور که در ابتدا علیه بوروکراسی تزاری و بورژوازی عمل نمود، توانائی عمل علیه بوروکراسی استالینیستی را نیز از خود نشان دهد».^{۵۹۰}

«فقط قیام پرولتاریای اتحاد شوروی علیه استبداد لئیم انگل های جدید، می تواند آن چیزی را نجات دهد که هنوز هم در شالودهء جامعه و در دستاوردهای انقلاب اکتبر وجود دارد. در این مفهوم و فقط در این مفهوم ما از انقلاب اکتبر علیه امپریالیسم که می تواند فاشیستی باشد و یا دموکراتیک، و علیه بوروکراسی استالینی و دوستان خریده شده اش، دفاع می کنیم».^{۵۹۱}

از این نقل قول ها چنین بر می آید، که واژه های «ما از ا.ج.ش.س. علیه امپریالیسم، دفاع و پشتیبانی می کنیم» برای آن ضد کمونیستی گفته شده که شانسی داشته باشد تا در بین توده های که مصمم هستند با جسم و روح از رژیم سوسیالیستی دفاع کنند، گوشی شنوا پیدا کند. اما فقط کوردلان سیاسی در مورد این «دفاع» فریب می خورند. در عمل، دقیقاً این نوع دفاع را خائنین و دشمنان دفاع واقعی موعظه می کنند. «استالین خیانت می کند، او شکست را تدارک می بیند، بنابراین می بایست استالین و رهبری بلشویکی را جهت دفاع از ا.ج.ش.س. از بین برد».^{۵۹۱} چنین تبلیغاتی برای نازی ها تدارک کاملی بود.

تروتسکی از ا.ج.ش.س. «دفاع» می کند، اما نه از ا.ج.ش.س. استالین با حزب بلشویک. او وانمود می کند، که از ا.ج.ش.س. با «تمام نیرو» دفاع می نماید، یعنی با چند هزار طرفداری که در ا.ج.ش.س. در اختیار دارد! اما او توقع دارد که این چند هزار نفر حاشیه گرد، تلاش کنند قیامی علیه استالین و حزب بلشویک برانگیزند. در عمل این واقعاً دفاع «قشنگی» است.

حتی یک دشمن سوسیالیسم مثل توکایف، معتقد بود که این واژه های تروتسکی

۵۸۹- همان جا، ۱۳ مارس ۱۹۴۰، صفحه ۲۹۷-۲۹۴

۵۹۰- همان جا، ۱۹۴۰، صفحه ۳۰۳-۳۰۱

۵۹۱- همان جا، ۱۴ نوامبر ۱۹۳۸، صفحه ۲۰۶-۲۰۵

آب ریختن به آسیاب مهاجمین آلمانی بود. توکایف دنباله رو امپریالیسم انگلیس بود. او در شروع جنگ چنین تدابیری را برگزید:

«خلق‌های ا.ج.ش.س. با توجه به یک خطر مرگبار، بر اساس ابتدائی‌ترین احساس‌شان، خود را با رژیم استالین شناسائی می‌کردند. نیروهای اپوزیسیون در جنبش شکل یافته‌ای از نیروی متضاد به هم دست داده بودند. به طور عمومی انسان‌ها می‌پنداشتند حتی می‌توان با شیطان متحد شد، تا بر هیتلر ضربه وارد آورد. بر مبنای این دلایل تشکیل اپوزیسیون علیه استالین نه فقط برای جبههء بین‌المللی علیه متحدین مضر بود، بلکه به معنی اتخاذ موضعی دشمنانه علیه خلق‌های اتحاد شوروی نیز تلقی می‌شد».^{۵۹۲}

درآستانه جنگ جهانی دوم، اراده بنیادی و اجباری تروتسکی - البته نه تنها این - سرنگونی حزب بلشویک در اتحاد شوروی شد. در اینجا توضیحاتی چند آورده می‌شود: «بوروکراسی ارتجاعی می‌بایست سرنگون شود و سرنگون هم خواهد شد. انقلاب سیاسی در ا.ج.ش.س. اجتناب ناپذیر است».^{۵۹۳}

«تنها سرنگونی دار و دسته بناپارتی کرملین می‌تواند احیای قدرت نظامی ا.ج.ش.س. را ممکن سازد. (...) برای مبارزه علیه جنگ، علیه امپریالیسم و فاشیسم، مبارزه بی رحمانه‌ای علیه استالینیسم جنایتکار ضروریست. کسی که مستقیم و یا غیر مستقیم از استالینیسم دفاع می‌کند، کسی که نسبت به اعمال خیانتکارانه او سکوت می‌کند و یا قدرت ارتش او را متملقانه تمجید می‌کند، بدترین دشمن انقلاب، سوسیالیسم و خلق‌های تحت ستم است».^{۵۹۴}

در طول سال ۱۹۳۸ زمانی که این جملات نوشته می‌شد، مبارزه طبقاتی شدیدی در صحنهء جهانی بین امپریالیسم و سوسیالیسم، بین فاشیسم و بلشویسم رشد می‌کرد. فقط آدم‌های دست راستی رادیکال فرانسوی، انگلیسی و امپریالیسم آمریکا و ایدئولوگ‌های فاشیسم از این تز تبلیغاتی تروتسکی، «کسی که مستقیم و یا حتی غیر مستقیم از استالین و حزب بلشویک دفاع می‌کند، بدترین دشمن من است»، دفاع می‌کردند.

۵۹۲- توکایف، رفیق ایکس، هارویل پرس، لندن ۱۹۵۶، صفحه ۱۸۸

۵۹۳- تروتسکی، La lutte antibureaucratique (مبارزه ضد بوروکراتیک)، همان جا، ۱۳ ژانویه ۱۹۳۸، صفحه ۱۵۹-۱۶۰ - هم چنین نگاه کنید به: تروتسکی، نوشتجات، جامعه شوروی و دیکتاتوری

استالینی ۱۹۳۶-۱۹۴۰، ۱۰۲، انتشارات ۱۹۸۸ Rasch und Röhring، صفحه ۱۱۴۱

۵۹۴- همان جا، ۱۰ اکتبر ۱۹۳۹، صفحه ۱۸۸

تروتسکی تروریسم و قیام مسلحانه را تبلیغ می‌کند

تروتسکی از ۱۹۳۵ آشکارا سرنگونی بلشویک‌ها را از طریق ترور و قیام مسلحانه تبلیغ کرده است. او در آوریل ۱۹۳۸ بر اجتناب ناپذیری سازماندهی سوء قصدهائی علیه استالین و دیگر رهبران بلشویک در ا.ج.ش.س. تاکید کرد. او کراهتاً توضیح می‌داد، که ترور شخصی بخشی از تاکتیک لنینی نبود. اما از تروتسکی دیده و شنیده می‌شد: «قوانین تاریخ به ما می‌آموزند، که سوء قصدها و اعمال ترور علیه کانگسترهائی مثل استالین اجتناب ناپذیر است». از این نقل قول این شناخت به دست می‌آید که تروتسکی با چه واژه‌ها و دلایلی در سال ۱۹۳۸ ترور شخصی را موعظه می‌کرد.

«استالین ارتش را تخریب می‌کند و کشور را به زمین می‌کوبد. نفرت آشتی ناپذیری گرد او انبوه می‌شود و انتقام وحشتناکی بر فراز سرش در گردش است. یک سوء قصد؟ این ممکن است رژیم می‌که زیر پوشش مبارزه علیه تروریسم بهترین سرهای این کشور را از بدن جدا کرده است، در آخر ترور شخصی را بر ضد خود دامن بزند. می‌شود اضافه کرد، که این برخلاف قانون تاریخ خواهد بود که اگر کانگستر در قدرت، انتقام تروریست‌های ناامید را علیه خودش بر نیانگیزد. اما برای انترناسیونال چهارم ناامیدی چیزی بی معنی است و انتقام شخصی برای ما کاملاً محدود است. (... با وجود این سرنوشت شخصی استالین مورد علاقه ماست. ما فقط می‌توانیم امیدوار باشیم، که او مدت زمانی طولانی زنده بماند تا فرو ریزی سیستم‌اش را شاهد باشد. اما او زمانی طولانی منتظر نخواهد ماند».^{۵۹۵}

بدین ترتیب برای تروتسکیست‌ها بر خلاف قوانین تاریخ می‌بود، اگر برای کشتن استالین، مولوتوف، شدانوف، کاگانویچ و غیره اقدامی به وسیله ترور صورت نمی‌گرفت. این شکل «هوشمندانه»، «زیرکانه» و موزیانهء تشکیلات تروتسکیستی برای انتقال پیام تروریستی است. این پیام نمی‌گوید «سوء قصدی را سازمان دهید»، بلکه می‌گوید «انتقام تروریستی علیه استالین در قوانین تاریخ ثبت شده است».

می‌توان به خاطر آورد، که در گروه‌های ضد کمونیستی که توکایف و [گئورگی] زینوویف اغلب با هم ملاقات می‌کردند، بارها مسئلهء تدارک سوء قصد علیه رهبری بلشویکی را مورد بحث قرار می‌دادند. به این ترتیب می‌توان دریافت، که فراخوان تروتسکی به چه نیروهائی می‌توانست الهام ببخشد. تروتسکی فراخوان ترور شخصی را با تبلیغات برای قیام مسلحانه عوض کرد. او در مجموع فرمول استتار شده و ریاکارانهء

۵۹۵- تروتسکی، L'appareil policier du stalinisme (دستگاه پلیسی استالینیسم)، همان جا،

«انقلاب سیاسی» را به خدمت گرفت. به مناسبت بحثی با یک تروتسکیست، ا. ماندل، در سال ۱۹۸۹، ما گفتیم، که تروتسکی جنگ مسلحانه علیه رژیم سوسیالیستی را موعظه می‌کرد. ماندل در خشم شد و فریاد زد، که این یک دروغ استالینیستی است، «انقلاب سیاسی» انقلاب صلح‌آمیز مردم معنی می‌دهد. این حکایت واقعی، نمونه‌ایست از دو چهرگی‌ای که ضد کمونیست‌های حرفه‌ای که وظیفه اصلی‌شان نفوذ در نیروهای چپ است، قانونمندانه بدان پناه می‌برند. ماندل در این جا می‌خواست به صلح جوئی مخاطبان طرفدار محیط زیست، که ما از آن‌ها صحبت کرده‌ایم، تملق گوید. برعکس، تروتسکی برنامه مبارزه مسلحانه ضد کمونیستی را نشر می‌داد. «مردم سه انقلاب را از سر گذرانده و حکومت سلطنتی تزاری، نجبا و بورژوازی را سرنگون کرده‌اند. در مفهومی مشخص، بوروکراسی شوروی در حال حاضر همه خصوصیات طبقات سرنگون شده را در خود جمع دارد، اما بدون ریشه‌های اجتماعی و سنت‌های آن‌ها. این بوروکراسی می‌تواند امتیازات هیولائی خود را فقط توسط ترور سازمانده شده حفظ کند. دفاع از کشور تضمین نمی‌شود مگر از طریق درهم کوبیدن دارو دسته مستبد خرابکاران و وادادگان».^{۵۹۶}

تروتسکی به عنوان یک ضد کمونیست پابرجا، مدعی بود، که سوسیالیسم گرایش‌ها سرکوبگرانه تزاریسم، اشرافیت و بورژوازی را در خود دارد. اما او در عین حال می‌گوید، سوسیالیسم چنان پایه اجتماعی گسترده‌ای مثل رژیم‌های استثمارگر، ندارد! بنابراین توده ضد سوسیالیسم می‌تواند آن را آسانتر سرنگون سازد. این فراخوان جدیدیست به تمام نیروهای ارتجاعی، برای حمله به این رژیم مورد نفرت و سؤال برانگیز و به سرانجام رساندن «انقلاب چهارم».

در سپتامبر ۱۹۳۸ اتریش ضمیمه آلمان شده بود. در ماه مونیخ است، که امپریالیست‌های انگلیسی و فرانسوی جهت اشغال چکسلواکی به هیتلر چراغ سبز نشان دادند. تروتسکی در برنامه جدید گذار، وظایفی را تدوین کرد که سازمانش می‌بایست آن را به اجرا درآورد. ولی در همین جریان، خود تروتسکی می‌بایست به این شناخت رسیده باشد که سازمانش بدون شک در ا.ج.ش.س. بی اندازه ضعیف است. او می‌نویسد:

«غیر ممکن است که این برنامه را بدون سرنگونی بوروکراسی، که خود را از طریق قهر و تقلب در قدرت نگهداشته است، عملی نمود. فقط خیزش انقلابی پیروزمند توده تحت ستم می‌تواند رژیم شوروی را احیاء کند و مارش به سوی سوسیالیسم را تضمین

۵۹۶- تروتسکی، La lutte antibureaucratique (مبارزه ضد بوروکراتیک)، همان جا، ۳. ژوئیه

نماید. فقط حزب انترناسیونال چهار قادر است توده شوروی را به قیام رهبری کند». این سند، که فرقه‌های مختلف تروتسکیستی هنوز هم به عنوان برنامه اساسی خود مورد توجه قرار می‌دهند، یک جمله خارق‌العاده دارد. چه زمانی روز «قیام و شورش» در شوروی فرا می‌رسد؟ جواب تروتسکی صراحت مبہوت‌کننده‌ای دارد. او قیام را، برای زمانی پیشنهاد می‌کند که هیتلری‌ها به اتحاد شوروی حمله کرده باشند. «انگیزه جنبش انقلابی کارگران اتحاد شوروی احتمالاً توسط حوادث خارجی به وجود خواهد آمد». ۵۹۷

نقل قول زیر نمونه خوبی از دو روئی او را به ما عرضه می‌کند. تروتسکی در سال ۱۹۳۳ گفت، یکی از جنایات استالینیست‌های آلمانی امتناع از تشکیل جبهه متحد با سوسیال دموکرات‌ها علیه فاشیسم بوده است. اما تا زمان کسب قدرت توسط هیتلر، سوسیال دموکرات‌ها با تمام وجود از رژیم سرمایه‌داری دفاع می‌کردند و تمام پیشنهادات ارائه شده از طرف حزب کمونیست آلمان را مبنی بر ایجاد جبههء متحد ضد فاشیستی و ضد سرمایه‌داری، رد کردند. ما اکنون در سال ۱۹۴۰ هستیم و از آغاز جنگ جهانی دوم ۸ ماه می‌گذرد. درست در این لحظه متخصص بزرگ جبهه واحد، تروتسکی، به ارتش سرخ پیشنهاد می‌کند، که قیامی را علیه رژیم بلشویکی شروع کند. او در یک نامه سرگشاده به کارگران شوروی نوشت: «هدف انترناسیونال چهارم این است که ا.ج.ش.س. را در جریان پاکسازی آن از بورژوازی انگلی، احیاء کند. این امر فقط می‌تواند از یک طریق انجام پذیرد: توسط قیام کارگران، دهقانان، سربازان ارتش سرخ و ملوانان ناوگان‌های سرخ، که علیه کاست جدید ستمگر و انگل‌ها برخواید خاست. برای تدارک قیام توده‌ها، یک حزب جدید ضروریست، انترناسیونال چهارم». ۵۹۸

در لحظه‌ای که هیتلر برنامه‌های جنگی علیه ا.ج.ش.س. را طرح می‌ریخت، درخواست تروتسکی تشنج‌آفرین از ارتش سرخ، به صحنه آوردن یک کودتاست. چنین حادثه‌ای می‌توانست آشفته‌گی عظیمی به وجود آورد و تمام کشور را به روی تانک‌های فاشیست‌ها بگشاید.

۵۹۷ - Programme de transition (برنامه گذار) بروشور، انتشار در ۱۹۴۶ به زبان فرانسوی، صفحه

۳۰، ۳۲ و ۳۳

۵۹۸ - تروتسکی، La lutte antibureaucratique (مبارزه ضد بوروکراتیک)، همان جا، ماه مه

۱۹۴۰ × صفحه ۳۳-۳۱

قسمت نهم

استالین و جنگ ضد فاشیستی

از زمان بحران اقتصادی، سقوط اقتصادی ۱۹۲۹، مجموعه نظم جهانی سرمایه‌داری به لرزه درآمد. جنگ جهانی جدید قریب الوقوع بود و می‌بایست هر لحظه‌ای آغاز شود. اما از کجا باید آغاز شود؟ چگونه گسترش خواهد یافت؟ چه کسی علیه چه کسی جنگ خواهد کرد؟ همه این سؤالات برای مدتی طولانی بدون جواب ماند. حتی بعد از شروع «رسمی» این فاجعه در سال ۱۹۴۰ نیز به طور قطعی به این سؤالات پاسخی داده نشده بود. این سؤالات جواب داده نشده در آن زمان، ممکن می‌سازند، تا سیاست خارجی استالین در سال‌های ۳۰ را بهتر درک کنیم.

۹) ۱- پیمان آلمان - اتحاد شوروی

هیتلر در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ قدرت را در دست گرفت. فقط اتحاد شوروی خطری را که صلح جهانی را تهدید می‌کرد، درک نمود. استالین در ژانویه ۱۹۳۴ در کنگره حزب توضیح داد، که «سیاست به اصطلاح „جدید“ در طیف آلمانی، در خطوط اصلی‌اش، سیاست قیصر گذشته را به خاطر می‌آورد که برای مدتی اوکرائین را اشغال کرد و بعد از این که کشورهای بالکان را به پایگاه عملیاتی تبدیل نمود، لشکر کشی به سوی لنینگراد را آغاز نمود». استالین می‌گوید:

«اگر علائق ا.ج.ش.س. ضرورت نزدیکی به این و یا آن کشور را که علاقه‌ای به جریحه‌دار کردن صلح ندارند ایجاد کند، بدون لحظه‌ای تامل آن را انجام خواهیم داد.»^{۵۹۹}

انگلستان تا زمان قبضه قدرت توسط هیتلر، جنگ صلیبی علیه اتحاد شوروی را رهبری می‌کرد. چرچیل در ۱۹۱۹ سخنگوی مداخله نظامی بود. او ۱۴ کشور را بسیج نمود. در ۱۹۲۷ انگلستان روابط دیپلماتیک خود با اتحاد شوروی را قطع کرد. و تحریم‌هایی را در صادرات خود به اتحاد شوروی تحمیل نمود.

در سال ۱۹۳۱ ژاپن به شمال چین حمله کرد و دستجات نظامی آن‌ها به مرزهای اتحاد شوروی در سیبری رسیدند. اتحاد شوروی در این زمان بر این باور بود که ژاپن،

۵۹۹- گزارش به هفدهمین کنگره KPdSU، انتشارات زبان‌های خارجی × مسکو ۱۹۵۲ (فرانسوی)، صفحه ۲۲-۲۳، هم چنین نگاه کنید به ژ. و. استالین، آثار، جلد ۱۴، انتشارات Roter Morgen، دورتموند ۱۹۷۶، صفحه ۱۹۲

تهدید به جنگ می‌کند!

ایتالیای فاشیستی در سال ۱۹۳۵ اتیوپی را اشغال کرد. با در نظر گرفتن خطر گسترش فاشیسم، اتحاد شوروی در سال ۱۹۳۵ سیستم امنیت جمعی در اروپا را پیشنهاد نمود. با این هدف قراردادهای پشتیبانی دو جانبه با فرانسه و چکسلواکی منعقد نمود. تروتسکی رساله‌ای تحریر کرد که در آن با نوشتن این که استالین توسط این قرارداد به پرولتاریای فرانسه و انقلاب جهانی خیانت کرده است، زهر به صورت استالین می‌پاشید.... در همین زمان صدای حاکم بر بورژوازی فرانسه تاکید می‌کرد، که در صورتی که اتحاد شوروی مورد حمله قرار گیرد، فرانسه تعهدی ندارد، که بدان یاری رساند....

در سال ۱۹۳۶ ایتالیا و آلمان نازی نیروهای نظامی ویژه خود را به سوی اسپانیا گسیل دادند تا بر دولت جمهوری قانونی آنجا پیروز شوند. فرانسه و انگلستان «سیاست عدم مداخله» را در پیش گرفتند و بدین ترتیب برای فاشیست‌ها آزادی عمل به وجود آوردند. آن‌ها تلاش می‌کردند هیتلر را مجاب سازند تا سمت شرق را در پیش گیرد. در نوامبر همان سال آلمان و ژاپن پیمان ضد کمینترن را منعقد کردند. اندکی بعد ایتالیا نیز بدان پیوست. اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی محاصره شد.

در ۱۱ مارس ۱۹۳۸ رادیو برلین از «یک شورش کمونیستی در اتریش» خبر داد. و ارتش آلمان نازی وارد اتریش شد که دو روز بعد به الحاق آلمان درآمد. اتحاد شوروی، پذیرفت که از اتریش پشتیبانی کند و از فرانسه و انگلستان خواست که دفاع جمعی را از دیده فرو نگذارند. «فردا می‌تواند دیر شده باشد» این جمله در آن توضیحات برجسته شده بود.

در اواسط مه ۱۹۳۸ هتیلر قوای نظامی‌اش را در مرزهای چکسلواکی متمرکز کرد. اتحاد شوروی که بر مبنای قرارداد با کشور مورد تهدید، متحد بود، بیش از ۴۰ لشکر را به سوی مرزهای غربی خود گسیل داشت. و ۳۳۰ هزار نیروی نظامی ذخیره خود را فرا خواند. اما در سپتامبر، بریتانیای کبیر و فرانسه در مونیخ با قدرت‌های فاشیستی آلمان و ایتالیا ملاقات کردند. چکسلواکی و اتحاد شوروی دعوت نشدند. «دموکراسی‌های» بزرگ تصمیم گرفتند زودتن لند [Sudetenland - امروزه به نام Sudety] را که یکی از بخش‌های چکسلواکی است، به هیتلر واگذار کنند. بلافاصله بعد از این عمل نابکارانه، در ۳۰ سپتامبر ۱۹۳۸ بریتانیای کبیر با آلمان بیانیه‌ای را امضاء کرد، که در آن آمده است؛ هر دو قدرت این آرزو را دارند که «هیچ گاه علیه یکدیگر وارد جنگ نشوند».^{۶۰۰}

فرانسه نیز همین نمونه را پیروی کرد. معذالک اتحاد شوروی به چکسلواکی پیشنهاد کرد که در صورت تهاجم آلمان به چکسلواکی، به آن کشور کمک کند. اما این پیشنهاد از طرف چکسلواکی رد شد. در ۱۵ مارس ۱۹۳۹ ارتش آلمان بر پراک تسلط یافت. هیتلر در جریان قطعه قطعه کردن چکسلواکی، قطعه ای هم به دولت ارتجاعی لهستان هدیه کرد. این طعمه با اشتیاق قاپیده شد. هفته‌ای بعد ارتش آلمان سر زمین لیتا [Litau] از کلاپییدا [Klaipida] را اشغال کرد. کلاپییدا بندر مهمی برای کشورهای بالکان به شمار می‌رود. استالین می‌دانست که این هیولا علیه شرق در حرکت است و لهستان قربانی بعدی او خواهد بود.

در ماه مه ۱۹۳۹ ارتش ژاپن به مغولستان، که با اتحاد شوروی توسط پیمان کمک متقابل نظامی، متحد بود، حمله کرد. ماه بعد نیروهای نظامی اتحاد شوروی تحت فرماندهی افسری هنوز ناشناس به نام ژوکوف جنگ علیه ارتش ژاپن را آغاز کرد. این، برخورد نظامی بسیار گسترده‌ای بود. ژاپن بیش از ۲۰۰ هواپیمای خود را از دست داد. بیش از ۵۰ هزار از سربازان ژاپنی کشته و زخمی شدند. در ۳۰ اوت ۱۹۳۹ آخرین دستجات نظامی آنها مغولستان را ترک کردند.

در روزهای بعد جبهه جدیدی به وجود آمد. آلمان لهستان را تصرف کرد. همه جهان این تهاجم تهدید کننده را می‌شناخت. هیتلر برای این که بهترین شرایط را جهت گشودن قلاده جنگ علیه بریتانیای کبیر، فرانسه و یا اتحاد شوروی فراهم سازد، باید در وهله اول «سرنوشت لهستان را تعیین می‌کرد».

چند ما به عقب برگردیم. در مارس ۱۹۳۹ اتحاد شوروی جهت تشکیل یک اتحادیه ضد فاشیستی، مذاکراتی را انجام داد. بریتانیای کبیر و فرانسه مسئله را کش دادند و دست به مانور زدند. رفتار این دو «دموکراسی» بزرگ به هیتلر فهماند که بدون مزاحمت از جانب غرب، می‌تواند علیه استالین مارش خود را آغاز کند. از ژوئن تا اوت ۱۹۳۹ مذاکرات مخفی انگیس - آلمان انجام گردید، که در جریان آن بریتانیایی‌ها در مقابل تعهد خدشه ناپذیری تمامیت امپراتوری بریتانیا توسط هیتلر، آزادی عمل او را در شرق قول دادند در ۲۹ ژوئیه چارلز رودن بوکستون [Charles Roden Buxton] از حزب کارگر [Labour] یک مأموریت مخفی برای نخست وزیر، چمبرلین [Chamberlain] در سفارت آلمان انجام داد. او نقشه زیر را طرح کرد:

«بریتانیای کبیر آماده است با آلمان قراردادی را برای مرزبندی مناطق نفوذ، به امضاء

برساند. (...)

۱- آلمان خود را موظف می‌داند که در مسائل داخلی امپراتوری بریتانیا دخالت نکند.
 ۲- بریتانیای کبیر خود را موظف می‌داند که مناطق مورد توجه آلمان را در شرق و جنوب شرقی اروپا مورد تایید قرار دهد. نتیجه این که بریتانیای کبیر از تضمینی که به بعضی کشورها که در مناطق مورد توجه آلمان قرار دارند، داده است، صرف نظر می‌کند. بریتانیای کبیر جهت فسخ اتحاد بین فرانسه و اتحاد شوروی کوشش می‌نماید

۳- بریتانیای کبیر کوشش می‌کند، مذاکراتی را که در آن زمان جهت بستن یک پیمان با اتحاد شوروی در جریان بود، مسکوت گذارد.^{۱۰۱}

مأموران مخفی شوروی، استالین را دائماً از روند این مانور مطلع می‌کردند. در اوت ۱۹۳۹ مذاکرات بین بریتانیای کبیر، فرانسه و اتحاد شوروی، به مرحله پایانی خود می‌رسید. اما این دو قدرت جهانی هیئت‌های درجه دومی را به سکو فرستادند، که هیچ اختیاراتی برای انعقاد قرارداد نداشتند. وروسیلوف تعهدات دقیق و تضمین شده‌ای را می‌خواست، که در صورت تهام جدید آلمان متحدین مشترکاً وارد جنگ شوند. او می‌خواست بداند، که در صورت حمله هیتلر به ا.ج.ش.س. انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها چند لشکر در مقابله با او می‌فرستند. ولی او هیچ جوابی دریافت نکرد. او همچنین مایل بود قراردادی با لهستان منعقد نماید که در صورت تهاجم نازی‌ها به سرزمین لهستان، نیروهای نظامی شوروی بتوانند ر مقابل آن‌ها قرار بگیرند. لهستان این پیشنهاد را رد کرد و هر پیمان موثر نظامی را غیر ممکن ساخت. استالین کاملاً دریافته بود، که فرانسه و بریتانیای کبیر مونیخ جدیدی را تدارک دیده‌اند، که آماده بودن لهستان را به امید مارش هیتلر علیه اتحاد شوروی، قربانی کنند.

هارولد ایکس [Harold Ickes] منشی دولتی امور داخلی آمریکا، در همین زمان در کتاب خاطرات روزانه‌اش می‌نویسد:

«بریتانیای کبیر امیدوار است، که بتواند روسیه و آلمان را به یک درگیری بکشاند، بدون این که خودش در این جریان با کسی سازش نماید». «همچنین فرانسه می‌بایست از مرکز اروپا و اروپای شرقی به نفع آلمان چشم‌پوشد، فقط به این امید که آلمان علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی وارد نبرد شود. به این ترتیب فرانسه می‌توانست با

۶۰۱- Documents et materiaux se rapportant a ' la veille de la Deuxieme Guerre mondiale

(مدارک و اسناد مربوط به شب پیش از جنگ جهانی دوم)، آرشیو دیرکسن، جلد ۲، انتشارات زبان‌های خارجی، مسکو ۱۹۴۸، صفحه ۱۱۳-۱۱۲

اطمینان پشت خط ماژینو [سیستمی از خط دفاعی مرزی فرانسه، مشتمل از سنگرهای بتونی که از بلژیک تا ایتالیا کشیده شده بود- مترجم فارسی.]، بماند».^{۶۰۲}

با تشکیل جبهه متحد ضد شوروی از تمام قدرت‌های امپریالیستی، اتحاد شوروی خود را در خطر مرگ می‌دید. با پشتیبانی بی سر و صدای بریتانیای کبیر و فرانسه، آلمان می‌توانست بعد از اشغال لهستان، جنگ اشغال گرانه خود را ادامه دهد و جنگ برق آسا علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را هم زمان با حمله ژاپن به این کشور از طریق سیبری شروع نماید.

در این لحظه برای هیتلر روشن بود، که فرانسه و بریتانیای کبیر کم‌تر قابلیت و اراده مقاومت دارند. او تصمیم گرفت، پیش از حمله به ا.ج.ش.س، اروپای غربی را در تحت قدرت خود درآورد.

در ۲۰ اوت هیتلر به اتحاد شوروی پیشنهاد پیمان عدم تجاوز داد. استالین سریع انعکاس نشان داد و در ۲۳ اوت پیمان منعقد شد.

در ۱ سپتامبر هیتلر به لهستان حمله کرد. بریتانیای کبیر و فرانسه در دامی که خود نهاده بودند، افتادند. این دو کشور تمام ماجراجوئی‌های هیتلر را تمجید کردند با این امید که از او علیه شوروی استفاده کنند. از سال ۱۹۳۳ آن‌ها لاینقطع شایستگی‌های هیتلر را در مبارزه علیه کمونیسم می‌ستودند. حال خود را موظف می‌دیدند، به نازی‌های آلمان اعلان جنگ دهند. (...) بدون اینکه کوچک‌ترین نیتی در پیشبرد ثمر بخش و جدی آن داشته باشند. خشم آن‌ها به صورت کارزار آسیب شناسی ضد کمونیستی با عنوان: «بلشویسم متحد طبیعی فاشیسم است» نمایان شد. هنوز هم بعد از نیم قرن این تبلیغات احمقانه در کتاب‌های مدارس به عنوان حقیقت غیر قابل انکار وجود دارد. با وجود این تاریخ نشان داده است، که پیمان آلمان - اتحاد شوروی کلید پیروزی در مبارزه ضد فاشیستی بود. شاید این یک پارادکس به نظر برسد، اما این پیمان نقطه عطف و شاخصی بود که شرایط شکست آلمان را آماده می‌کرد.

در عمل اتحاد شوروی این پیمان را با آگاهی کامل، که جنگ با نازی‌های آلمان دیر یا زود اجتناب ناپذیر است، منعقد نمود. زمانی که آلمان به یک باره تصمیم گرفت قراردادی با اتحاد شوروی منعقد کند، استالین، حداکثر امتیاز را از هیتلر به چنگ آورد تا مساعدترین شرایط را برای جنگ آینده تضمین کند. پراودا در ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۹ نوشت:

۶۰۲- The Secret Diary of Harold Ickes (دفتر خاطرات روزانه مخفی هارولد ایکس)، جلد ۲، صفحه ۷۰۵، نقل قول شده در 'Sipols et A la veille de la Seconde Guerre mondiale'

Kharlamov، انتشارات Novosti، مسکو ۱۹۷۳، صفحه ۲۶۲

«تنها کار ممکن این بود که از تهاجم آلمان به غرب اوکراین و غرب روسیه سفید (دو استانی که لهستان در سال ۱۹۲۰ از اتحاد شوروی جدا کرد) و کشورهای بالتیک، جلوگیری نماید. دولت اتحاد شوروی، آلمان را متعهد نمود تا از خطی که از میان رودخانه سان [San]، نارو [Narew]، بوگ [Bug] و ویکسل [Weichsel] تعیین شده بود، فراتر نرود.»^{۶۰۳}

در غرب آن‌هائی که همیشه طرفدار سیاست ضد کمونیستی هیتلر بودند، فریاد برآوردند: «فاشیسم و بلشویسم دو شکل حکومت استبدادی هستند که لهستان را تقسیم کردند». اما پیشروی دستجات نظامی اتحاد شوروی در انطباق بود با خواسته‌های مردم این کشورها، که برایشان ممکن می‌ساخت، خود را از شر فاشیست‌ها، زمین‌داران بزرگ و سرمایه‌داران رها کنند. این پیشروی در تطابق بود با خواست‌های کل جنبش ضد هیتلری. بیش‌تر گروه‌های واقع بین بورژوائی به روشنی می‌بینند، که اتحاد شوروی در پیشروی دستجات نظامی‌اش، موقعیت عملیاتی بهتری را برای ضد فاشیست‌ها به وجود آورد. حتی چرچیل در اول اکتبر ۱۹۳۹ نوشت:

«این واقعیت برای ارتش روسیه، که خود را پشت این خط نگهدارد، به خاطر امنیت روسیه در مقابل خطر نازی، ضروری گشته است. به هر حال، این خط برای جبهه شرق ایجاد شده است تا بدین وسیله آلمان نازی جرأت حمله نداشته باشد.»^{۶۰۴}

بریتانیای کبیر و فرانسه سرخورده از این امید که ارتش نازی را از طریق لهستان علیه اتحاد شوروی در پیشروی ببینند، می‌بایست به آلمان اعلان جنگ می‌دادند... اما در جبهه غرب هیچ بمبی آرامش نازی‌ها را برهم نمی‌زد. برعکس به عنوان انتقام، جنگ سیاسی داخلی واقعی علیه کمونیست‌ها طراحی شد و در ۲۶ سپتامبر حزب کمونیست فرانسه غیر قانونی اعلام گردید و هزاران نفر از اعضای آن زندانی شدند. هنری د کرلیس [de Kerillis] نوشت:

«یک تهاجم غیر قابل توصیف روحیات بورژوائی را تحریک کرد. روح جنگ صلیبی، خشمگین و پر شتاب می‌دمید. فقط یک فریاد شنیده می‌شد: جنگ علیه روسیه. این در لحظه‌ایست که سرسام ضد کمونیستی به اوج خود رسیده بود.»^{۶۰۵}

۶۰۳- Grigori Deborine Les secrets de la Seconde Guerre mondiale (اسرار جنگ

جهانی دوم) انتشارات progress، مسکو ۱۹۷۲، صفحه ۳۵

۶۰۴- چرچیل، همان جا، جلد ۲، صفحه ۵۲-۵۱

۶۰۵- نقل قول از: La grande guerre nationale de l'Union sovietique (جنگ بزرگ میهنی

اتحاد شوروی)، انتشارات Progress، مسکو ۱۹۷۴، صفحه ۲۰

استالین در این لحظه با روشن بینی کامل به ژوکوف گفت: «دولت فرانسه دالادیر [Daladier] و دولت بریتانیا چمبرلین مایل نیستند به طور جدی خود را علیه هیتلر بسیج کنند. آن‌ها هنوز امیدوارند، هیتلر را به جنگ علیه اتحاد شوروی برانگیزند. زمانی که آن‌ها در ۱۹۳۹ از ایجاد بلوک ضد هیتلر با ما اجتناب کردند، می‌خواستند دست‌ان هیتلر را در تهاجم به اتحاد شوروی باز بگذارند. اما از آن چیزی حاصل نشد. آن‌ها باید کفاره سیاست‌های کوتاه بینانه خود را بپردازند.»^{۶۰۶}

دولت شوروی با شناخت از این که جنگ با آلمان اجتناب ناپذیر خواهد بود، جداً نگران امنیت لنینگراد بود، که فقط در ۳۲ کیلومتری مرز فنلاند قرار داشت. در ۱۴ اکتبر ۱۹۳۹ استالین و مولوتوف یادداشتی در مورد معضل امنیت لنینگراد به دولت فنلاند فرستادند. اتحاد شوروی مایل بود از امکاناتی جهت مسدود کردن ورودی خلیج فنلاند مطمئن شود. لذا درخواست کرد که بندر هانکو را از فنلاند رهن بگیرد و ۴ جزیره کوچک را هم در اختیار شوروی بگذارد. شوروی برای این که دفاع از لنینگراد را ممکن سازد، قسمتی از خشکی باریک کارلین را که متعلق به فنلاند است، درخواست نمود. در مقابل ا.ج.ش.س. واگذاری بخشی از کارلین را که متعلق به شورویست و دو برابر کالین فنلاند است، به این کشور پیشنهاد نمود.^{۶۰۷} فنلاند با ترغیب آلمان آن را رد کرد. در ۳۰ نوامبر ۱۹۳۹ اتحاد شوروی به فنلاند اعلان جنگ داد. چند روز بعد هیتلر دستوراتی برای جنگ آینده علیه اتحاد شوروی صادر کرد. او گفت:

«در جناح‌های عملیاتی ما، می‌توان روی مداخله فعال نظامی رومانی و فنلاند در جنگ علیه روسیه شوروی حساب کرد.»^{۶۰۸}

بریتانیای کبیر و فرانسه که مضطربانه، در این „Drole de guerre“ (جنگ مضحک) از خود فعالیتی نشان ندادند، علیه خطر بلشویکی به جنگی خونین و آتشین وارد شدند.... در مدت سه ماه بریتانیای کبیر و فرانسه، آمریکا و ایتالیای فاشیستی ۷۰۰

۶۰۶- ژوکوف، خاطرات و تفکرات، جلد ۱، انتشارات نظامی جمهوری دموکراتیک آلمان ۱۹۸۷، صفحه ۲۰۵

۶۰۷- Document, sur la relations finno sovietiques (اسنادی درباره روابط فنلاند - اتحاد شوروی)، وزارت خارجه فنلاند، همان جا، ۱۹۴۰ Flammartion، صفحه ۹۵-۹۳ و ۱۰۹

۶۰۸- Hans adolf Jacobsen, La Seconde Guerre mondiale (جنگ جهانی دوم، جلد ۱، همان جا، Casterman، / اریس ۱۹۶۸، صفحه ۱۱۸

هواپیما و ۱۵۰۰ توپ و ۶۰۰۰ مسلسل به فنلاند، «قربانی تهاجم» فرستادند.^{۶۰۹} ژنرال ویگان [Weygand] فرانسوی به سوریه و ترکیه رفت تا حمله‌ای را از جنوب علیه اتحاد شوروی تدارک ببیند. برنامه ستاد فرماندهی فرانسه بمباردمان منابع نفت باکو را در نظر داشت. در این زمان ژنرال سررینی [Serrigny] نوشت: «در واقعیت باکو با تولید سالانه ۲۳ میلیون تن نفت، بر اوضاع حاکم است. اگر ما موفق شویم قفقار را فتح کنیم یا کاملاً ساده تصفیه خانه‌ها توسط هواپیماهای ما به آتش کشیده شوند، این هیولا بر اثر بی‌خونی درهم فرو خواهد ریخت».^{۶۱۰}

بنابراین زمانی که هنوز هیچ گلوله‌ای به سوی دشمنان هیتلر، که به او اعلان جنگ داده بودند، شلیک نشده بود، دولت فرانسه یک سپاه تهاجمی ۵۰ هزار نفره برای مبارزه علیه سرخ‌ها تشکیل داد. چمبرلین گفت که بریتانیای کبیر ۱۰۰ هزار سرباز خواهد فرستاد.^{۶۱۱} این دستجات نظامی نتوانستند به فنلاند وارد شوند، زیرا ارتش سرخ ارتش فنلاند را درهم کوبیده بود. پیمان صلحی نیز در ۱۴ مارس ۱۹۴۰ امضاء شد. بعدها در وسط جنگ نشریه طرفدار دوگل که در ریو دو ژانیرو [Rio de Janeiro] منتشر می‌شد، تأیید کرد:

«در آخر زمستان ۱۹۳۹-۱۹۴۰ توطئه سیاسی - نظامی چمبرلین و دالامیر درهم شکسته شد. هدف این توطئه برگرداندن سمت حمله علیه شوروی و پایان دادن به درگیری اتحاد بریتانیا - فرانسه با آلمان از طریق سازش و همکاری ضد کمینترن، بود. این توطئه عبارت بود از فرستادن یک سپاه تهاجمی انگلیسی - فرانسوی جهت کمک به فنلاند. چنین مداخله نظامی تحریکی بود برای ایجاد شرایط جنگ علیه اتحاد شوروی».^{۶۱۲}

پیمان آلمان - شوروی و شکست فنلاند، شرایط پیروزی ارتش سرخ بر نازی‌ها را آماده کرد. این دو واقعه دو نتیجه اساسی در پی داشت:

۶۰۹- Pavel Jiline, Ambitions et meprises du Troisieme Reich (جاه طلبی‌ها، پس

کشیدن و بی‌اعتنائی رایش سوم)، انتشارات Progress ۱۹۷۲، صفحه ۷۴

۶۱۰- ژنرال سررینی، L'Allemagne face a la guerre totale (آلمان در جنگ کامل)، همان جا،

Grasset ۱۹۴۰، صفحه ۲۲۸

۶۱۱- Falsificateurs de l'Histoire (جعل‌کننده تاریخ)، همان جا، ABS، بروکسل ۱۹۴۸، صفحه

۶۸

۶۱۲- Petite encyclopedie politique du monde (دایرةالمعارف کوچک سیاسی جهان، همان

جا، Chanteclair، ریو د ژانیرو ۱۹۴۳، صفحه ۱۳۶

این وقایع مانع تشکیل جبهه متحد قدرت‌های امپریالیستی علیه شوروی سوسیالیستی گردید. در صورت تهاجم نظامی آلمان‌ها به اتحاد شوروی در ۱۹۳۹، مطمئناً مداخله نظامی ژاپن در سیبری را نیز در پی داشت. برعکس اکنون ا.ج.ش.س. قادر گردید با ژاپن قرارداد عدم تهاجم نظامی امضاء کند، که تا شکست فاشیست‌ها معتبر باقی ماند.

فرانسه و بریتانیای کبیر که در سال‌های ۳۰ در مقابل سیستم امنیت جمعی مقاومت کرده بودند، حال مجبور شدند وارد اتحاد نظامی فعال با اتحاد شوروی گردند، و این در لحظه‌ای صورت گرفت که آلمان پیمانش را با شوروی زیر پا گذاشت. اتحاد شوروی توانست خط دفاعی‌اش را حدود ۱۵۰ تا ۳۰۰ کیلومتر جلو بکشد. این عامل در دفاع از لنینگراد و مسکو در سال ۱۹۴۱ تأثیر زیادی داشت. اتحاد شوروی با به دست آوردن صلح ۲۱ ماهه این امکان را یافت، که به طور قطع صنایع دفاعی و نیروهای جنگی خود را تقویت کند.

۹) ۲- آیا استالین جنگ ضد فاشیستی را بد تدارک دید؟

هنگامی که خروشچف قدرت را به دست آورد، سیاست حزب را کاملاً تغییر داد. او می‌بایست استالین و سیاست مارکسیست - لنینیستی‌اش را لجن مال کند. در یک سری از تهمت‌های باور نکردنی، تا آنجا پیش رفت، که خدمات بزرگ استالین در تدارک و هدایت جنگ ضد فاشیستی را انکار نمود. خروشچف مدعی شد، که استالین در ۱۹۳۶-۱۹۴۱ آمادگی کشور را برای جنگ بد تدارک دید.

او گفت: استالین این تز را پیش کشید، «که تراژدی‌ای که مردم ما در مرحله اول جنگ شاهد بودند، نتیجه تهاجم «غیر منتظره» آلمان به اتحاد شوروی بوده است. اما، رفقا، این اصلاً با واقعیت تطابق ندارد. هیتلر بلافاصله بعد از کسب قدرت در آلمان، نابودی کمونیسم را هدف قرار داد. (...) مدارک بسیاری از دوران پیش از جنگ به روشنی مدلل می‌سازند، که هیتلر نیروهایش را طوری سمت داد که جنگ با اتحاد شوروی را شروع کند».^{۶۱۳} (...) «اگر صنعت ما بموقع و به اندازه کافی جهت برآوردن احتیاجات ارتش به اسلحه و لوازم ضروری مجهز شده بود، ما در این جنگ تعداد قربانیان بسیار کمتری را برمی‌شمردیم. (...) علم و تکنیک شوروی قبل از جنگ انواع بسیار عالی تانک و توپخانه را تکامل داده بود. ولی برای همه آن‌ها تولید انبوه سازمان

۶۱۳- همانجا، صفحه ۱۰۲، صفحه a، اسناد، گزارش سیاسی خروشچف در بیستمین کنگره حزب، انتشارات Dietz، برلن ۱۹۶۰، صفحه ۳۶ در این رابطه ۳۸

داده نشده بود»^{۶۱۴}

تصدیق این اتهامات بدون اعتراضی خشم آلود از جهات مختلف، توسط شرکت کنندگان در بیستمین کنگره حزب کمونیست ا.ج.ش.س، استحالته سیاسی در حال وقوع را بسیار گویا بیان می‌کند. با این وجود در سالن چند ده ژنرال و مارشال می‌دانستند، که تا چه اندازه این جملات خنده آور است. اما در این لحظه آن‌ها کلمه‌ای بر زبان نیاوردند. تخصص گرائی، گسترش نظامی‌گری، نفی مبارزه سیاسی در درون ارتش، انکار رهبری ایدئولوژیک سیاسی حزب بر ارتش، همه و همه، آن‌ها را به رویزیونیسم خروشچف نزدیک می‌کرد. ژوکوف [Schukow]، واسیلفسکی [Wassilewski]، روکوسفسکی [Rokossowski]، یعنی عملاً همه رهبران بزرگ نظامی هیچگاه ضرورت پاکسازی ارتش را در سال‌های ۱۹۳۸-۱۹۳۷ تأیید نکردند. آن‌ها زمینه سیاسی محاکمه بوخارین را نفهمیدند. بر این اساس، زمانی که خروشچف گزیده تزه‌های منشویک‌ها، تروتسکیست‌ها و بوخارینیست‌ها را به جای مارکسیسم لنینیسم نشانده، از او پشتیبانی کردند. این روشن می‌سازد که چرا مارشال‌ها دروغ‌های خروشچف را در رابطه با جنگ دوم جهانی، قورت دادند. آن‌ها بعداً یعنی زمانی که دیگر در بازی‌های سیاسی نقشی نداشتند و این مسائل کاملاً اکادمیک شده بودند، این اکاذیب را در دفتر خاطراتشان برملا کردند.

ژوکوف در یادداشت‌هایش که در سال ۱۹۷۰ منتشر شد، با در نظر داشت ادعاهای خروشچف، به درستی با برجستگی نوشت که سیاست دفاع واقعی با تصمیم استالین شروع شد؛ آغاز صنعتی کردن در سال ۱۹۲۸.

«همچنین ممکن می‌بود، که این رشد با شیب تند صنعت سنگین را، ۵ تا ۷ سال به تعویق اندازد و به مردم، که صدها بار سزاوار بودند، هر چه سریع‌تر و زیاده‌تر کالاهای مصرفی و محصولات صنایع سبک داده شود. آیا این وسوسه انگیز نبود؟»^{۶۱۵}

استالین با تصمیمی استراتژیک مبنی بر برپا کردن بنیان صنعت کاملاً نوین در شرق کشور و با ساختن ۹۰۰۰ کارخانه بزرگ صنعتی، در فاصله سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱، دفاع از اتحاد شوروی را تدارک دید.^{۶۱۶} در رابطه با سیاست صنعتی کردن، ژوکوف، از دانائی، دورانیشی و تیزیینی استالین، قدردانی خود را ابراز می‌کند، که به طور قطع در

۶۱۴- همان جا، صفحه ۱۰۵

۶۱۵- ژوکوف، خاطرات و تفکرات، جلد ۱، انتشارات نظامی جمهوری دموکراتیک آلمان ۱۹۷۶، به انتشار زبان فرانسوی: خاطرات، همان جا، Fayard، پاریس ۱۹۷۰، صفحه ۱۵۶

۶۱۶- همان جا، انتشار به زبان فرانسوی، صفحه ۲۰۱

قضاوت تاریخ به عنوان بالاترین محکمه در روند جنگ تأیید شده است.^{۶۱۷}

در سال ۱۹۲۱ می‌بایست در تمام رشته‌های تکنیک نظامی از صفر شروع کرد. حزب در جریان اولین و دومین برنامه پنج ساله، برای صنعت جنگ سرعت رشدی را پیش بینی کرد که بالاتر از رشته‌های دیگر صنعت قرار گرفته بود.^{۶۱۸}

ما در اینجا دو عدد بنیانی اساسی این برنامه را مورد توجه قرار می‌دهیم. تولید سالانه تانک از ۷۴۰ در سال ۱۹۳۰ به ۲۲۷۱ در سال ۱۹۳۸ افزایش یافت.^{۶۱۹}

در همین زمان ساخت هواپیما از ۸۶۰ تا ۵۵۰۰ فروند در سال رشد داشته است.^{۶۲۰}

در طول سومین برنامه پنج ساله، تولیدات صنعتی بین سال‌های ۱۹۳۸-۱۹۴۰ حدود ۱۳٪ در سال و تولید صنایع دفاعی حدود ۳۹٪ افزایش داشت.^{۶۲۱}

استالین از مهلتی که توسط پیمان آلمان - شوروی به وجود آمد بود، استفاده کرد تا تولیدات نظامی را به حداکثر افزایش دهد. ژوکوف گواهی می‌دهد، که: «برای این که کارخانجات صنایع دفاعی تا اندازه‌ای مهم، بتوانند هر آنچه را که ضرورت داشت، دریافت کنند، نمایندگان کمیته مرکزی، سازمان دهندگان با تجربه و متخصصین معروف را به رأس تشکیلات‌هایشان فرا خواندند. من باید بگویم، که ژوزف استالین کار قابل توجهی انجام داد، چون خودش با کارخانجاتی که برای دفاع کشور کار می‌کردند، در تماس بود. او بسیاری از مدیران کارخانجات، سازماندهندگان حزبی و سرمهندسان را می‌شناخت، آن‌ها را اغلب می‌دید و با پشتکاری که از خصوصیات او بود پیاده کردن برنامه تنظیم شده را نظارت می‌کرد».^{۶۲۲}

تولیدات نظامی تحویل داده شده، بین ژانویه تا ۲۲ ژوئن ۱۹۳۹ قابل تحسین‌اند. توپخانه ۹۲۵۷۸ توپ دریافت کرد که از این تعداد ۲۹۶۳۷ توپ میدانی و ۵۲۴۰۷ نارنجک انداز بود. نارنجک اندازهای جدید با ۸۲ و ۱۲۰ میلیمتر قطر دهانه در آغاز جنگ به کار گرفته شد.^{۶۲۳}

نیروهای رزمی هوایی ۱۷۷۴۵ فروند هواپیما دریافت کردند که از آن‌ها ۳۷۱۹ فروند مدل جدید بودند. در زمینه هواپیماسازی: «اقدامات سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۱ شرایط

۶۱۷- همان جا، صفحه ۱۶۴

۶۱۸- همان جا، صفحه ۱۶۵

۶۱۹- همان جا، جلد ۱، صفحه ۱۶۶

۶۲۰- همان جا، جلد ۱، صفحه ۱۶۷

۶۲۱- La grande auerre nationale (جنگ بزرگ میهنی)، انتشارات Progress، مسکو، صفحه ۳۳

۶۲۲- همان جا، صفحه ۲۷۹

۶۲۳- ژوکوف، جلد ۱، همان جا، صفحه ۲۳۶-۲۳۵ و جنگ بزرگ میهنی، همان جا، صفحه ۳۳

لازم برای برتری کمی و کیفی در روند جنگ را با سرعت تأمین نمود»^{۶۲۴} از ژانویه ۱۹۳۹ تا ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ ارتش سرخ ۷۰۰۰ تانک تحویل گرفت. در ژانویه ۱۹۴۰ ساخت تانک‌های متوسط T۳۴ و تانک‌های سنگین KW که بر تانک‌های آلمانی برتری داشتند، شروع شد. از این تانک‌ها تا آغاز جنگ ۱۸۵۱ عدد تولید گردید.^{۶۲۵} به مناسبت این دستاوردها، ژوکوف انتقادی افشاگرانه از خود کرد تا تحقیر خود را نسبت به اتهامات خروشچف بیان کند.

«اگر من به گذشته بنگرم، که ما نظامیان در آخرین ماه صلح چگونه و چه چیزهایی از صنعت درخواست می‌کردیم، چنین می‌بینم، که هر از گاهی امکانات اقتصادی واقعی کشور را کاملاً در نظر نمی‌گرفتیم، با وجود این که ما از نقطه نظر خودمان احتمالاً حق هم داشتیم»^{۶۲۶} اگر دقیق بگوئیم، تدارک نظامی با حداکثر به کارگیری نیرو توسط استالین به پیش رفت. برخورد نظامی با ژاپن در ماه مه و اوت ۱۹۳۹ و با فنلاند بین دسامبر ۱۹۳۹ و مارس ۱۹۴۰ مستقیماً با مقاومت ضد فاشیستی در رابطه بود. تجربیات به دست آمده در این دو برخورد جهت پر کردن جاهای خالی ارتش و زدودن ضعف آنها، عمیقاً مورد تحلیل قرار گرفت. در مارس ۱۹۴۰ کمیسیون مشاوره‌ء کمیته مرکزی عملیات علیه فنلاند را بررسی نمود.

ژوکوف تأیید می‌کند، که «مشاجره خیلی شدید بود. به سیستم آموزش نبرد و تربیت دستجات نظامی شدیداً انتقاد شد»^{۶۲۷} در ماه مه ژوکوف با استالین ملاقات کرد. استالین به او گفت: «شما حالا تجارب جنگی دارید. بخش نظامی کیف را به عهده بگیرید و تجارب خود را در آموزش دستجات نظامی ارزیابی کنید»^{۶۲۸} از نظر استالین، کیف اهمیت نظامی ویژه‌ای داشت. او ضربه اصلی تهاجم آلمان را در آنجا انتظار می‌کشید. «استالین معتقد بود که فاشیست‌های آلمانی در حمله به اتحاد شوروی در درجه اول تلاش خواهند کرد اوکراین و حوضچه‌ء شهر دونسک را اشغال نمایند، تا مهم‌ترین منطقه اقتصادی اتحاد شوروی را برابند و غله اوکراین، ذغال دونسک و سپس نفت قفقاز را در اختیار بگیرند. در مذاکره‌ء برنامه عملیاتی در اوایل سال ۱۹۴۱ او گفت: بدون این ذخیره مهم حیاتی، آلمان فاشیستی نخواهد توانست جنگ طولانی و

۶۲۴- ژوکوف، همان جا، جلد ۱، صفحه ۲۴۰-۲۳۹، و جنگ بزرگ میهنی، همان جا، صفحه ۳۳

۶۲۵- ژوکوف، همان جا، جلد ۱، صفحه ۲۳۴، و جنگ بزرگ میهنی، جلد ۱، همان جا، صفحه ۳۳

۶۲۶- همان جا، جلد ۱، صفحه ۲۲۸

۶۲۷- همان جا، جلد ۱، صفحه ۲۱۵

۶۲۸- همان جا، جلد ۱، صفحه ۲۰۵

بزرگی را به پیش ببرد».^{۶۲۹}

در تابستان و پائیز ۱۹۴۰ ژوکوف دستجات نظامی خود را همه جانبه برای جنگ آماده کرد. او تشخیص داده بود که افسران جوان و ژنرال‌های با کفایتی در اختیار دارد و به آنها درس‌هایی را می‌آموخت که از عملیات آلمان‌ها علیه فرانسه حاصل شده بود.^{۶۳۰} از ۳۱ دسامبر ۱۹۴۰ تا ۱۳ ژانویه ۱۹۴۱ همه افسران ارشد به یک کنفرانس بزرگ فرا خوانده شدند. در مرکز بحث‌ها جنگ آینده با آلمان قرار داشت. تجارب به دست آمده از فاشیست‌ها با گروه‌های متحد تانک، با دقت ویژه‌ای مطالعه شد.

صبح روز بعد از مشاوره، مانور عملیات استراتژیک اجرا گردید که استالین نیز در آن حضور داشت. ژوکوف می‌نویسد:

«برای شرایط استراتژیک، اتفاقاتی در نظر گرفته شد، که در تهاجم آلمان به اتحاد شوروی در مرز غربی می‌توانست اتفاق بیافتد».^{۶۳۱}

ژوکوف حمله آلمان را هدایت می‌کرد و پاولوف دفاع شوروی را.

ژوکوف می‌نویسد: «در این مانور برای جانب «سرخ» لحظات دراماتیکی زیادی به وجود می‌آمد که از نقطه نظرات بسیاری پیشامدهائی بود که بعد از ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ وقتی که آلمان فاشیستی به اتحاد شوروی حمله کرد، می‌بایست حادث شود. پاولوف [Pawlow] جنگ علیه نازی‌ها را باخت. استالین شدیداً به پاولوف اخطار داد: «فرمانده مافوق دستجات نظامی منطقه باید بر هنر جنگ مسلط باشد و در شرایط مختلف تصمیمات صحیحی اتخاذ کند. شما در جریان مانور به آن موفق نشدید».^{۶۳۲}

ساختن استحکامات مرز غربی جدید در ۱۹۴۰ شروع شده بود. آن‌ها تا آغاز جنگ قادر شدند ۲۵۰۰ تاسیسات با بتون مسلح بسازند. در این کار ۱۴۰۰۰۰ نفر هر روزه مشغول به کار بودند. ژوکوف می‌نویسد: «استالین تأکید می‌کرد که کار را به پایان برسانیم».^{۶۳۳}

هیجدهمین کنفرانس حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک) از ۱۵ تا ۲۰ فوریه ۱۹۴۱ به طور کامل به تدارک صنعت و حمل و نقل برای جنگی که در پیش بود اختصاص داده شده بود. نمایندگان که از سرتاسر اتحاد شوروی آمده بودند، افراد

۶۲۹- همانجا، جلد ۱، صفحه ۲۴۹

۶۳۰- همانجا، جلد ۱، صفحه ۲۰۷

۶۳۱- همانجا، جلد ۱، صفحه ۲۲۰

۶۳۲- همانجا، جلد ۱، صفحه ۲۲۲

۶۳۳- همانجا، جلد ۱، صفحه ۲۵۳-۲۵۰

نظامی متعددی را بعنوان کاندیدهای کمیته مرکزی انتخاب کردند.^{۱۳۴} در اول مارس ۱۹۴۱ تیموشنکو [Timoschenko] و ژوکوف از استالین خواستند که ذخیره پیاده نظام را احضار کند. استالین این پیشنهاد را نپذیرفت تا از هر دستاویزی که باعث تحریک آلمان‌ها به جنگ می‌شد ممانعت کرده باشد. او سرانجام احضار ۸۰۰ هزار ذخیره نظامی را که به مرزها فرستاده شدند، پذیرفت.^{۱۳۵} در آوریل ستاد فرماندهی به استالین خبر داد، که دستجات منطقه نظامی بالتیک [Baltikum] و بلو [Belo] واقع در روسیه و کیف و اودسا [Odessa] برای درهم کوبیدن حمله متقابل کافی نیستند. استالین تصمیم گرفت ۲۸ لشکر را که در چهار ارتش گروه‌بندی شده بودند، به سمت مرز رهسپار کند و تأکید کرد که مهم است، با هوشیاری بالا حرکت کنند تا نازی‌ها راعلیه خود تحریک ننمایند.^{۱۳۶}

استالین در ۵ ماه مه ۱۹۴۱ در قصر بزرگ کرملین برای افسرانی که آکادمی نظامی را به پایان رسانده بودند، صحبت کرد. موضوع مرکزی این بود: آلمان‌ها بیهوده بر این باورند که ارتش‌شان ایده‌آل و شکست ناپذیر است.^{۱۳۷} همه این مدارک، دفع انتقادات مغرضانه‌ای را که علیه استالین بیان می‌شود، ممکن می‌ساز:

«او ارتش را برای تهاجم آماده کرد و نه دفاع» «او به پیمان آلمان - شوروی و همچنین به هیتلر و همدستانش اعتماد داشت» «او به این نیاندیشیده بود که شاید جنگی با نازی‌ها پیش آید».

این اتهامات با این هدف طرح می‌شود تا دستاوردهای تاریخی کمونیست‌ها را تحقیر کند و پرستیژ دشمنانشان را قطعاً بالا ببرد.

ژوکوف که در جریان کسب قدرت توسط خروشچف مابین سال‌های ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۷ نقش مهمی ایفا کرد، در خاطراتش در شکلی موجز و دقیق، گزارش محرمانه و بد نام خروشچف را رد می‌کند. او در مورد تدارک کشور برای جنگ نتایج زیر را استخراج می‌نماید: «من بر این نظرم، که دفاع از کشور در نکات و خطوط اساسی درست سازماندهی شده بود. در طول سال‌های بسیار، از نقطه نظر اقتصادی و سیاسی فقط همه و یا تقریباً همه امکانات، انجام پذیرفت. از سال ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۱ خلق و حزب به

۶۳۴-Jiline، همان جا، صفحه ۲۱۲

۶۳۵- ژوکوف، جلد ۱، همانجا، صفحه ۲۴۷

۶۳۶- همانجا، جلد ۱، صفحه ۲۳۵

۶۳۷- همانجا، جلد ۱، صفحه ۲۶۶

تلاش‌هایی رو آوردند تا دفاع را تقویت کنند، تلاش‌هایی که بالاترین کاربرد را طلب می‌کرد.

صنعت تکامل یافته، نظم کلخوزی، آموزش عمومی، وحدت ملیت‌ها، استحکام مادی و ایدئولوژیک دولت سوسیالیستی، میهن پرستی مردم، فعالیت رهبری حزب لنینی، که قادر بود، جبهه و پشت جبهه را به صورت یک واحد جدائی ناپذیر به هم پیوند دهد، پیش شرط‌های بسیار عالی بودند برای نیروی دفاعی این کشور عظیم و مسبب اصلی پیروزی فوق العاده‌ای، که ما بر فاشیست‌ها به دست آورده‌ایم. با وجود مشکلات و زیان‌های عظیم چهار سال جنگ، تحویل مقدار عظیمی اسلحه تقریباً ۴۹۰ هزار توپ و نازنجک انداز، ۱۰۲ هزار تانک و خودروی تیر انداز و بیش از ۱۳۷ هزار هواپیما، از سوی صنعت شوروی، خود مدرک دیگر است بر این که اقتصاد از موضع نظامی و از نظر دفاعی، بنیانی صحیح و محکم به دست آورده بود».

«در میان همه این‌ها، بنیانی و دارای اهمیت اساسی این بود که حزب و مردم فهمیدند که برای دفاع از میهن، خود را آماده کنند. امر بنیانی و اساساً مهم آن چیز است که در آخر سرنوشت یک کشور را در جنگ تعیین می‌کند».^{۶۳۸}

۹) ۳- روز تهاجم آلمان

دشمنان استالین برای این که از پرستیژ عظیم او، که بطور انکار ناپذیر بزرگ‌ترین رهبر جنگ ضد فاشیستی بود، بکاهند، با اشتیاق به یک «اشتباه اساسی» استالین مبنی بر این که، استالین زمان تهاجم را نمی‌دانست، پناه می‌برند. خروشچف در گزارش محرمانه‌اش مدعیست: «از مدارک منتشر شده امروز معلوم می‌شود که چرچیل در ۳ آوریل ۱۹۴۱ شخصاً به استالین اخطار داده بود که دستجات نظامی آلمانی جا به جایی جدیدی را شروع کرده‌اند و خود را برای حمله به اتحاد شوروی آماده می‌کنند».^{۶۳۹}

خروشچف با بیان این که، نمایندگان نظامی اتحاد شوروی در برلین از شایعاتی گزارش داده‌اند، که تهاجم علیه ا.ج.ش.س. در ۱۴ ماه مه و یا در ۱۵ ژوئن شروع خواهد شد، می‌گوید:

«با وجود این علائم خارق‌العاده و جدی، هیچ اقدام لازمی برای تدارک دفاع از کشور و اجتناب از غافلگیر شدن، به عمل نیامد. زمانی که دستجات نظامی فاشیستی به

۶۳۸- همانجا، جلد ۱، صفحه ۲۶۹-۲۶۷

۶۳۹- لازبیچ، همان جا، صفحه ۱۰۳-۱۰۲، مدارک، گزارش محرمانه خروشچف به کنگره بیستم حزب،

انتشارات Dietz، برلن ۱۹۹۰، صفحه ۳۷

اتحاد شوروی نفوذ کردند، مسکو دستور داد که به شلیک آلمان‌ها پاسخ داده نشود. (...). یک آلمانی از مرز ما وارد شد و اطلاع داد که به ارتش آلمان دستور داده شده است که در شب ۲۲ ژوئن ساعت ۳ حمله خود را آغاز کند. استالین مستقیماً از آن مطلع شد. اما این اخطار نیز نادیده گرفته شد».^{۶۴۰}

این نگارش، در مجموع ادبیات بورژوازی و رویزیونیستی تبلیغ شده است. برای مثال الین استاین [Elleinstein] می‌نویسد، «در سیستمی که استالین بر بنیان دیکتاتوری و کیش شخصیت بنا نهاده بود، هیچ کس جرأت نمی‌کرد در مورد این حکم غلط چیز بهتری را به او بیاموزاند».^{۶۴۱}

چه می‌توان در مورد اولین روز جنگ بیان کرد؟ استالین می‌دانست که جنگ بیش از حد بی‌رحمانه خواهد بود، که فاشیست‌ها، کمونیست‌های اتحاد شوروی را بی‌رحمانه در جریان تروری که تا کنون شناخته شده نیست قتل عام خواهند کرد و برای خلق‌های اتحاد شوروی بردگی را به همراه خواهند آورد. آلمان هیتلری توانست خود را با ظرفیت اقتصادی تمام اروپا تقویت کند. در عین حال هر لحظه و هر هفته صلح تقویت قابل توجه دفاعی اتحاد شوروی را به همراه می‌آورد. مارشال واسیلفسکی نوشت:

«حزب جنگ تهدید کننده را می‌دید و بالاترین تلاش را به کار می‌برد تا شروعش را به تعویق بیاورد. این حرکتی عاقلانه و واقع بینانه بود، که قبل از هر چیز می‌خواست روابط دیپلماتیک با کشورهای سرمایه‌داری را ماهرانه شکل دهد، به ویژه در مقابله با مهاجمین». ارتش دستورات اکید دریافت کرد که «هیچ گامی که سردسته فاشیست‌ها بتواند از آن برای بحرانی‌تر کردن شرایط و تحریکات نظامی استفاده کند، برداشته نشود».^{۶۴۲}

از ماه مه ۱۹۴۱ وضعیت ناآرامی در مرزها حاکم بود. برای پاسخ ندادن به تحریکات آلمان، انسان واقعا می‌بایست خونسردی خود را حفظ می‌کرد. واسیلفسکی در این ارتباط می‌نویسد:

«برقراری حالت جنگی در محیط نزدیک مرز، رویدادی هر روزه در زندگی و موقعیت بین‌المللی یک کشور نیست».^{۶۴۳} «این هم قطعی است، که پیش از موقع برقرار

۶۴۰- همانجا، صفحه ۱۰۴ و ۱۰۷ یا گزارش محرمانه، صفحه ۳۸-۳۷

۶۴۱- الین استاین، استالین، همان جا، ۱۹۸۶، Marabozt، صفحه ۲۶۲

۶۴۲- واسیلفسکی، مربوط به همه زندگی، انتشارات نظامی جمهوری دموکراتیک آلمان، ۱۹۷۷، صفحه ۱۰۵، انتشار به زبان فرانسوی: La cause de toute une vie, du Progres، مسکو ۱۹۷۵، صفحه

کردن حالت جنگی نیروهای رزمی، همان اندازه می‌تواند خسارت به بار آورد که تأخیر برقراری حالت جنگی. از سیاست دشمنانه یک دولت همجوار تا جنگ، معمولاً گام بلندی فاصله است».^{۶۴۳}

هیتلر نه قادر شد به بریتانیای کبیر نیرو پیاده کند و نه این که آن را متزلزل نماید. امپراتوری بریتانیا هنوز قدرت رهبری کننده جهان بود. استالین از این موضع حرکت می‌کرد، که هیتلر به هر قیمت از جنگ در دو جبهه احتراز خواهد کرد. او با مدارک مستدل معتقد بود، که هیتلر قبل از گشودن دشمنی خود با ا.ج.ش.س. دست به هر کاری خواهد زد تا بر بریتانیا پیروز شود.

استالین از چندین ماه پیش اطلاعاتی از سازمان جاسوسی شوروی دریافت می‌کرد که از تهاجم آلمان در یک یا دو هفته آینده خبر می‌داد. بسیاری از اطلاعاتی که از جانب بریتانیایی‌ها و یا آمریکایی‌ها می‌رسید، فقط به مسموم کردن فضا خدمت می‌کرد، زیرا آن‌ها می‌خواستند که گرگ‌های فاشیست را به سمت کشور سوسیالیستی سوق دهند. از طرف گروه‌های دست راستی آمریکا هر اقدامی جهت تقویت مرزهای شوروی مورد استفاده قرار می‌گرفت تا از تهاجم تهدید کننده ا.ج.ش.س. علیه آلمان خبر دهند.^{۶۴۴} ژوکوف موز می‌گوید:

«در اوایل سال ۱۹۴۱ در کشورهای غربی اخبار جعلی درباره تدارک جنگ از جانب اتحاد شوروی علیه آلمان منتشر می‌شد. توجه کنید؛ استالین گفت: «ما را از آلمان و آلمان را از اتحاد شوروی می‌ترسانند و بدین ترتیب ما را علیه هم می‌شورانند».^{۶۴۵} انگلیسی - آمریکایی‌های دست راستی، فاشیست‌ها را علیه ا.ج.ش.س. می‌شوراندند. از آن گذشته استالین هیچ تضمینی در مورد موضع آمریکا و انگلیس در رابطه با حمله نازی‌ها به ا.ج.ش.س. نداشت. در ماه مه ۱۹۴۱ رودلف هس [Heß] نفر دوم حزب نازی، به انگلستان پرواز کرد. زفتون دمлер [Sefton Demler] که یک فرستنده رادیویی را که متخصص پخش تبلیغات در سمت آلمان بود، هدایت می‌کرد، در کتابش می‌نویسد: «هس توضیح داد که هدفش از این سفر، پیشنهاد صلح، بدون در نظر گرفتن شرایط، به انگلستان است، ولی برای آن، انگلستان باید بپذیرد که در صورت حمله اتحاد شوروی به آلمان در جانب آلمان بایستد».^(۶۴۶) هس گفت: «هر پیروزی انگلستان که با شوروی

^{۶۴۳} - همان جا، صفحه ۱۰۴

^{۶۴۴} - Deborine, Les secretes la Seconde Cuerre mondiale (اسرار جنگ جهانی دوم)،

انتشارات Progress، مسکو ۱۹۷۲، صفحه ۷۴-۷۳

^{۶۴۵} - ژوکوف، جلد ۱، همان جا، صفحه ۲۶۵

متحد است، پیروزی بلشویک‌هاست. و این امر دیر یا زود به معنای اشغال آلمان و بقیه اروپا توسط روس‌ها خواهد بود».^{۶۴۶}

در انگلستان گرایش به تفاهم رسیدن با هیتلر علیه ا.ج.ش.س.، ریشه عمیقی داشت. حادثه‌ای جدید می‌تواند آن را اثبات کند. در آغاز سال ۱۹۹۳ در بریتانیا، بحثی جدال برانگیز به خاطر انتشار کتابی از جان چارملی [Charmley] با عنوان The end of Glory «پایان یک عظمت»، بیوگرافی چرچیل، درگرفت. آلان کلارک [Alan Clarc]، وزیر دفاع پیشین تاچر وارد معرکه شد تا بگوید، بهتر آن بود که چرچیل در آغاز سال ۱۹۴۱ با آلمان پیمان صلح امضاء می‌کرد، آلمان نازی و روسیه بلشویک همدیگر را می‌بلعیدند، و انگلستان می‌توانست امپراتوری خود را حفظ کند.^{۶۴۷}

برمی‌گردیم به آغاز سال ۱۹۴۱. استالین از طریق اداره خودش، اطلاعات بسیاری از همه نقاط جهان دریافت می‌کرد، که از حمله تهدید آمیز آلمان به خاک انگلستان خبر می‌داد. زمانی که استالین گزارشی رسیده از انگلستان را، مبنی بر حمله نازی‌ها به اتحاد شوروی، مطالعه کرد، می‌بایست از خود سؤال کرده باشد: تا چه درجه‌ای این گزارش مربوط به اخبار جعلی انگلیس برای جلوگیری از حمله هیتلر علیه بریتانیاست.

بعد از جنگ اطلاع حاصل شد، که سرلشکر کایتل [Keitel] در پیاده کردن امریه‌ای از هیتلر چیزی را سازمان داد که آن را «مهم‌ترین مانور اطلاعات گمراه کننده تاریخ» نامید.

ژوکوف نوشت:

«انبوهی از نقشه‌های انگلستان چاپ شده بود. مترجمین انگلیسی به واحدهای نظامی فرستاده شدند. بستن بعضی مناطق در ساحل کانال و در نروژ تدارک دیده شد. اخباری درباره نیروی هوا زمینی، نشت می‌کرد. در نیروهای نظامی شایع شده بود که آن‌ها قبل از حمله به انگلستان یک بار دیگر به جایی جهت استراحت منتقل خواهند شد. به بقیه گفته شده بود که از طریق سرزمین اتحاد جماهیر شوروی برای جنگ علیه هندوستان روانه خواهند شد. به منظور سرپوش نهادن بر برنامه پیاده کردن نیرو از طریق هوا در انگلستان، عملیات ویژه‌ای تحت عناوین «کوسه» و «نیزه پیکان‌دار» تدوین شده بود. تبلیغات تماماً بر انگلستان تمرکز یافته بود و نشانی از اتحاد جماهیر شوروی

۶۴۶- Sefton Delmer, Operation Radio Noire (عملیات شنیدن سیاه)، همان جا، Stock

۱۹۶۲، صفحه ۸۲-۸۱

۶۴۷-۲۳، De Morgen، ژانویه ۱۹۹۳، صفحه ۲۱

در بر نداشت. ۶۴۸

همه این‌ها، احتیاط عاقلانه بسیار بالائی را می‌طلبد، که ویژه استالین بود. او بر خلاف آنچه که الین استالین مدعیست، به هیچ ترتیب یک دیکتاتور کور نبود، بلکه رهبر کمونیست بسیار روشن بینی بود که همهء امکانات را می‌سنجید. گواهی ژوکوف:

«به هر حال یک بار او (استالین) به من گفت:

«شخصی درباره مقاصد دولت هیتلر اطلاعات بسیار مهمی در اختیار ما گذاشته است. ما به هر حال قدری به آن شک داریم...»، به احتمال قوی منظور استالین ریشارد زورگه [Sorge] بود، که در سفارت آلمان در ژاپن کار می‌کرد و من بعد از جنگ از او اطلاع حاصل کردم». ۶۴۹

بر مبنای گفتار ژوکوف، سازمان جاسوسی اتحاد شوروی بنوبه خود در تخمین نادرست تاریخ تهاجم سهیم است.

در ۲۰ مارس ۱۹۴۱ رئیس این سازمان، ژنرال گولیکوف [Golikow] گزارشی در اختیار استالین گذاشت، که اطلاعات بی‌اندازه مهمی را شامل بود. این اطلاعات به ویژه به این اشاره داشت، که تهاجم بین ۱۵ ماه مه و ۱۵ ژوئن انجام خواهد شد. اما گولیکوف نتیجه می‌گرفت، که این اطلاعات جعلی است که از بریتانیائی‌ها و شاید حتی از سازمان جاسوسی آلمان سرچشمه می‌گیرد. گولیکوف حدس می‌زد، «که محتمل‌ترین موعد برای شروع حمله به ا.ج.ش.س. بعد از پیروزی بر انگلستان و یا بعد از بستن پیمان صلح قابل قبول برای آلمان، با انگلستان، می‌تواند باشد». ۶۵۰

تیموشنکو در ۱۳ ژوئن از استالین خواست که واحدهای نظامی را به حالت آماده باش درآورد. استالین جواب می‌دهد: «درباره آن باید فکر کرد». صبح روز بعد تیموشنکو و ژوکوف نزد استالین حاضر شدند تا بر این مسئله پافشاری کنند. استالین به آن‌ها گفت: «شما به من پیشنهاد می‌کنید، دستور بسیج بدهم. این دقیقا به معنای جنگ است! آیا شما دو نفر این را درک می‌کنید یا نه؟»

ژوکوف جواب می‌دهد، که بر مبنای سازمان جاسوسی، لشکرهای آلمان گسترده و تکمیل گشته‌اند. استالین در جواب می‌گوید:

«نمی‌توان همه چیزهای سازمان جاسوسی را باور کرد».

در همین لحظه خروشچف به استالین تلفن کرد. «از جواب‌های استالین می‌شد

۶۴۸- ژوکوف، جلد ۱، همان جا، صفحه ۲۶۳

۶۴۹- همان جا، جلد ۱، صفحه ۲۶۹

۶۵۰- همان جا، جلد ۱، صفحه ۲۷۰

فهمید، که صحبت در مورد کشاورزی است. استالین گفت: خیلی خوب است. ظاهراً خروشچف تصویر خوبی از چشم انداز محصولات کشاورزی ارائه داده بود.^{۶۵۱} از نظر ژوکوف تذکری ناصادقانه‌تر از این ممکن نبود. می‌دانیم که استالین به خاطر «کمبود هوشیاری» و «مسئولیت ناشناسی» مورد حمله خروشچف قرار گرفت. اما در همان لحظه که ژوکوف، تیموشنکو و استالین امکانات یک تهاجم تهدید کننده را ارزیابی می‌کردند، خروشچف هوشیار از سبزی و غله صحبت می‌کرد. در عصر ۲۱ ژوئن یک سرباز فراری آلمانی خبر داد که تهاجم در شب دیگر شروع خواهد شد. تیموشنکو و واتوتین [Watutin] را استالین احضار کرد. استالین از آن‌ها پرسید: «آیا ژنرال‌های آلمانی این فراری را دغلکارانه پیش ما نفرستاده‌اند تا ما را به درگیری تحریک کنند؟». تیموشنکو جواب داد: «او حقیقت را می‌گوید». استالین پرسید: «چه باید بکنیم؟»

تیموشنکو: «واحد‌های نظامی را به حالت بسیج درآوریم».. بعد از یک بحث کوتاه، نظامیان نوشته‌ای را تنظیم کردند که استالین تصحیحاتی در آن به عمل آورد. جملات اساسی آن چنین است:

«دستور می‌دهم:

در طول شب ۱۹۴۱/۶/۲۲ نقاط آتش استحکامات را در مرزهای کشور، پوشش دهید.

در ۱۹۴۱/۶/۲۲ پیش از سحر تمام نیروهای پرواز، از جمله هواپیماهای واحدها در فرودگاه‌ها پراکنده شده و به طور اساسی استتار شوند.

تمام بخش‌های واحدها به حال آماده باش درآیند. واحدها از هم فاصله بگیرند و خود را استتار کنند،

بدون این که ذخیره‌های وظیفه احضار شوند، دفاع هوایی به حالت آماده باش درآید. تمام اقدامات احتیاطی برای تاریک کردن شهرها و اشیاء، عملی گردد.

بدون دستور ویژه، هیچ اقدام دیگری صورت نگیرد».

امضاء تیموشنکو و ژوکوف.

کمی بعد از نیمه شب این امریه به بخش‌های نظامی اطلاع داده شد. اکنون ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ است.^{۶۵۲}

خروشچف در ارتباط با اولین ماه جنگ، نوشت: «بعد از اولین شکست در جبهه، استالین فکر کرد که پایان همه چیز فرا رسیده است. (...). استالین در این زمان طولانی

۶۵۱- همان جا، جلد ۱، صفحه ۲۷۳-۲۷۲

۶۵۲- همان جا، جلد ۱، صفحه ۲۷۵

عملیات نظامی را ثمربخش هدایت نکرد و از آنچه انجامش ضروری بود، احتراز نمود. او زمانی دوباره رهبری فعال را اتخاذ کرد، که تعدادی از اعضای دفتر سیاسی نزدش آمده بودند».^{۶۵۳}

«کوشش شد، که کمیته مرکزی در اکتبر ۱۹۴۱ فرا خوانده شود. اعضای کمیته مرکزی به مسکو فراخوانده شدند. (...) استالین نه می‌خواست با اعضای کمیته مرکزی روبرو شود و نه با آنها صحبت کند. این واقعه نشان می‌دهد، که استالین در اولین روزهای جنگ تا چه اندازه روحیه‌اش را باخته بود».^{۶۵۴}

الین استالین اضافه می‌کند:

«استالین از ۲۲ ژوئن تا ۳ ژوئیه کاملاً از صحنه غایب شد. در این مدت مرتباً ودکا می‌نوشید، او ۱۱ روز مست بود».^{۶۵۵}

حال می‌رویم نزد استالین که گویا ۱۱ روز سیاه مست و کاملاً خود را باخته بود. در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ ساعت ۳:۴۰ دقیقه ژوکوف به او اطلاع داد، که هواپیماهای آلمانی شهرهای مرزی را بمباران کرده اند. استالین به او اطلاع داد که کمیته مرکزی را فرا خواهد خواند. اعضای کمیته مرکزی در ساعت ۴:۳۰ دقیقه گرد آمدند. واتوتین اطلاع داد که نیروی زمینی آلمان حملات خود را شروع کرده است. کمی بعد اعلان جنگ آلمان به دست آنها رسید.

استالین بهتر از هر کس دیگر می‌فهمید، که چه توحشی کشور را فرا خواهد گرفت. سکوتی طولانی او را در خود گرفت. ژوکوف این لحظه دراماتیک را خاطر نشان می‌کند. «استالین مردی بود با اراده قوی، به بیان دیگر، خون سرد بود. تنها یک بار من او را درهم شکسته دیدم و آن هم در صبح روز ۲۲ یونی ۱۹۴۱ بود. باورش و امکان این که از جنگ پرهیز نماید، نابود شده بود».^{۶۵۶}

ژوکوف پیشنهاد کرد، واحدهای دشمن را فوراً مورد حمله قرار دهیم. استالین به او مأموریت داد، تا دستورالعمل‌هایی را تدوین نماید. دستورالعمل‌ها در ساعت ۷،۱۵ دقیقه فرستاده شد. در یادداشت ژوکوف آمده است «آنها نه با تناسب نیرو منطبق بودند و نه با

۶۵۳- لاتسیچ، همان جا، صفحه ۱۰۹، مدارک: گزارش مخفی خروشچف در بیستمین کنگره حزب،

انتشارات Dietz، برلن ۱۹۹۰، صفحه ۴۴-۴۵

۶۵۴ - همان جا، صفحه ۷۴

۶۵۵ - الین استالین، همان جا، صفحه ۲۶۹

۶۵۶ - ژوکوف، جلد ۱، همان جا، صفحه ۳۹۵

شرایط بغرنج. به این جهت نمی‌توانستند اجرا شوند».^{۶۵۷}
 بنابراین، ادعای خروشچف که استالین دستور داده بود با اولین آتش آلمان‌ها مقابله نکنید، فقط یک دروغ است.^{۶۵۸}

استالین در آن لحظه‌ای که از شروع جنگ مطلع شد، به لرزه درآمد. ژ. و. استالین بعد از ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ و در جریان تمام مدت جنگ، رهبری قاطع کشور، جنگ و روابط خارجی‌مان را با اطمینان، تضمین کرد.^{۶۵۹}
 استالین در همان ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ تصمیمات بسیار مهمی را اتخاذ کرد. ژوکوف تأیید می‌کند که:

«در ساعت ۱۳ استالین به من تلفن کرد: «فرماندهان جبهه‌های ما تجربه کافی در پیش برد جنگ ندارند و به نظر می‌رسد گیج شده‌اند. دفتر سیاسی تصویب کرده است، شما را به عنوان نماینده قرارگاه مرکزی جنوب غربی به آن جا بفرستد. مارشال کولیک [Kulik] و مارشال شاپوشنیکوف [Schaposchnikow] به جبهه غربی می‌روند. من این دستور العمل را به کولیک ابلاغ کرده‌ام».^{۶۶۰} قرارگاه مرکزی (استافکا [Stawka]) عبارت بود از رهبران نظامی و سیاسی همکار، که بر گرد فرمانده کل، استالین، جمع آمده بودند. در پایان آن روز ژوکوف در کیف بود. او در آنجا دریافت که استالین دستوراتی داده است تا عملیات ضد حمله را شروع کنند. ژوکوف آن را عجولانه ارزیابی می‌کند، زیرا ستاد کل از این که واقعاً در جبهه‌ها چه می‌گذرد، هنوز اطلاعات کافی دریافت نکرده بود. با این وجود ژوکوف در ۲۴ ژوئن به سپاه مکانیزه هشتم و پانزدهم فرمان حمله داد. «این یکی از اولین ضد حمله‌های موفق بود. پیشروی این سپاه و قبل از هر چیز حمله موفقیت آمیز سپاه مکانیزه هشتم باید قاعدتاً وضعیت را در آینده نزدیکی، برای نیروهای نظامی فاشیست‌ها مشکل می‌کرد».^{۶۶۱}

ژوکوف به درستی توجه‌اش را به «نبردهای فوق‌العاده در مرزها در مرحله اول جنگ» معطوف کرد. در مورد آنچه که او گفت هنوز خیلی کم تحقیق شده است. دلایل خودش را هم دارد. خروشچف برای توطئه سیاسی‌اش می‌بایست این مرحله را به عنوان یکی از سلسله اشتباهات جنائی استالین که سازماندهی دفاع را کاملاً از هم پاشیده بود،

۶۵۷ - همان جا، صفحه ۳۵۱

۶۵۸ - لاتسیچ، همان جا، صفحه ۱۰۷

۶۵۹ - ژوکوف، جلد ۱، همان جا، صفحه ۳۳۰-۳۲۸، نسخه فرانسوی: ۳۵۱ و ۳۹۶-۳۹۵

۶۶۰ - همان جا، جلد ۱، صفحه ۲۸۱

۶۶۱ - همان جا، جلد ۱، صفحه ۲۸۵

تخطئه کند. اما با در نظر داشت جنگ برق آسای نازی‌ها، بخش بزرگی از پراکندگی سازمانی، شکست‌ها و خسارات بزرگ، اجتناب ناپذیر بود. واقعیت مهم‌تر این است، که ارتش و نیروهای رهبری کننده در موقعیت بی‌نهایت دشوار، مقاومت سخت و آشتی ناپذیری را به منصفه ظهور می‌رساندند. در این مبارزات قهرمانانه از همان روز اول شرایط برای شکست جنگ برق آسا به وجود آمد. اما بخش بزرگی از همه این‌ها به رهبری عاقلانه، پرانرژی و اراده آهنین استالین مدیون بود.

استالین در ۲۶ ژوئن تصمیمی استراتژیک اتخاذ نمود، مبنی بر ایجاد یک جبهه ذخیره به وسعت ۳۰۰ کیلومتر در پشت جبهه اصلی. در صورتی که جبهه اصلی در اثر فشار دشمن درهم شکسته می‌شد، جبهه ذخیره می‌توانست از پیشرفت دشمن ممانعت به عمل آورد.

در همان روز جبهه غربی درهم شکسته شد و نازی‌ها تا مینسک [Minsk]، پایتخت روسیه سفید پیشروی کردند. استالین در عصر همان روز تیموشنکو، ژوکوف و واتوتین را فراخواند و به آن‌ها گفت: «جمعاً بیانیدشید و به من بگوئید که چه کار باید کرد». ژوکوف گزارش داد: «ما بر مبنای پیشنهاد خومان روی وظیفه اصلی حرکت کردیم تا در سمت مسکو دفاع درجه‌بندی شده‌ای در چندین جبهه پشت سرهم را به وجود آوریم، دشمن را در یکی از خطوط دفاعی نگهداریم، ضد حمله‌ای را سازمان دهیم و آن را درهم بکوبیم. نیروهای ضروری برای این امر می‌بایست بخشاً از شرق دور و تحت شکل بندی جدیدی فراخوانده شوند».^{۱۶۲}

در ۲۹ ژوئن بخش‌هایی از این اقدامات در دستور کار قرار گرفت. استالین این اقدامات را در سخنرانی معروفش که در ۳ ژوئیه ۱۹۴۱ از فرستنده رادیویی پخش شد، به اطلاع مردم رساند.

«دشمن، بی‌رحم و انعطاف ناپذیر است. هدفش این است که سرزمین ما را که غرقه در عرق جبین ماست، اشغال کند، به خود ملحق سازد و غله ما را، نفت ما را و ثمره کار ما را تصاحب نماید.

هدفش این است که قدرت اربابان بزرگ زمیندار و تزاریس‌م را دوباره احیاء کند، فرهنگ ملی و دولت‌های مستقل روس‌ها، اوکرائینی‌ها، روس‌های سفید، لیتوانی‌ها، لت‌ها، است‌ها، اوزبک‌ها، تاتارها، مولداوی‌ها، گرجی‌ها، ارمنه، آذربایجانی‌ها و دیگر خلق‌های آزاد در اتحاد شوروی را نابود کند، آن‌ها را آلمانیزه نموده و به برده‌ء شاهزادگان و اشرافیت آلمانی تبدیل نماید. مسئله بر سر: مرگ و زندگی کشور شوروا،

مرگ و زندگی خلق‌های اتحاد شوروی، آزاد بودن و یا به بند کشیده شدن خلق‌های شورویست (...). امید بر این است که مردم ما در مبارزه، بی هراس باشند و با از خود گذشتگی و نهراسیدن از دادن قربانی، جنگ آزادیبخش‌مان را برای سلامت کشور شوراها علیه انقیاد فاشیستی به پیش ببرند. لنین بزرگ که کشور ما را به وجود آورد، گفت: خصوصیت اصلی انسان‌های شوروی شجاعت، جسارت، نهراسیدن در مبارزه، اراده و ایستادگی در جانب خلق در مبارزه علیه دشمنان میهن‌مان است. (...). ارتش سرخ، ناوگان سرخ و تمام مردم اتحاد شوروی می‌بایست از هر وجب خاک شوروی دفاع کنند و تا آخرین قطره خون به خاطر شهرها و روستاهایمان بجنگند، می‌بایست جسارت، ابتکار و کاردانی‌ای را که ذاتی مردم ماست، به ظهور رسانند. (...). پشت جبهه ارتش سرخ می‌بایست در هماهنگی استواری باشد، این کار باید با تمام تلاش تحقق یابد. تضمین این امر عملکرد کامل تمام کارخانجات ماست. همیشه تعداد زیادی تفنگ، مسلسل، توپ، فشنگ، نارنجک و هواپیما باید تولید شود. (...). باید علیه کسانی که نظم سازمانی را در پشت جبهه برهم می‌زنند، علیه سربازان فراری، علیه ایجاد کنندگان ترس و وحشت و شایعه‌سازان از هر قماش، مبارزه بی‌امانی را سازمان داد. جاسوسان، خرابکاران، چتربازان دشمن باید نابود شوند. (...). در صورت عقب نشینی اجباری واحدهای ارتش سرخ باید تمام وسائل چرخدار راه آهن به عقب عودت داده شوند. دشمن نباید به هیچ لکوموتیو و واگنی، حتی به یک کیلو گندم و یا به یک لیتر سوخت ماشین، دسترسی پیدا کند. (...).

در مناطق اشغال شده از سوی دشمن، باید بخش‌های پارتیزانی با اسب و پیاده و همچنین گروه‌های خرابکاری تشکیل شوند، تا علیه گروه‌های دشمن مبارزه کنند، تا جنگ پارتیزانی را در همه جا و در هر مکانی گسترش دهند. پیش به سوی پیروزی‌مان! «۶۶۳»

در ۱۰ ژوئیه نبرد بر سر اسمولانسک [Smolansk] آغاز شد. بعد از اشغال این شهر مهم استراتژیک، هیتلری‌ها بر این باور بودند که می‌توانند به مسکو، که فقط ۳۰۰ کیلومتر با آن‌جا فاصله داشت، حمله کنند. نبرد به خاطر سمولانسک دو ماه به طول انجامید. «نبرد سمولانسک نقش مهمی در عملیات تابستانی سال ۱۹۴۱ ایفا نمود». «فاشیست‌ها در این عملیات ۲۵۰۰۰۰ سرباز و افسر خود را از دست دادند». «این که

۶۶۳- استالین، از منبع اصلی ترجمه شده، هم چنین نگاه کنید به: استالین صحبت می‌کند، انتشارات

Berman-Fischer، استکهلم، ۱۹۴۵، صفحه ۱۷-۹ یا ژ. و. استالین، آثار، جلد ۱۴، انتشارات Roter

Morgen، دورتموند ۱۹۷۶، صفحه ۳۳۹-۲۴۲

توانستیم تهاجم فاشیست‌ها را در مسیر اصلی، متوقف کنیم، یک موفقیت پر اهمیت استراتژیک بود، که توسط آن به لحاظ زمانی امکان یافتیم ذخیره استراتژیک را آماده کرده و اقدامات دفاعی در سمت مسکو را برقرار کنیم».^{۶۶۴} واسیلیفسکی چنین شرح می‌دهد: «در نبردهای دفاعی تابستان و پائیز ۱۹۴۱، نبرد اسمولانسک جای ویژه‌ای دارد. در کنار دفاع سرسختانه، که دشمن آن را در فضای لوگا [Luga] لمس نمود، و جنگ قهرمانانه نیروهای نظامی شوروی در بخش جنوب غربی، سنگ بنای شکست مفتضحانه استراتژی جنگ برق آسا نیز نهاده شده و دشمن را مجبور ساخت در برنامه آبرو باخته بارباروسا [Barbarossa] تصحیحاتی وارد نماید. این نبرد... برای تکامل نظامی سربازان و افسران شوروی، اگر چه به قیمت بس گران، آموزشی عالی بود. این آموزش به این جهت عالی بود که رهبری نظامی ما تارهدری کل، استالین، در یک سازمان نبرد مدرن علیه دشمنی سرسخت، قوی و با تجربه، گرد آمدند و رهبران نیروهای نظامی در جریان مبارزه‌ای سخت و اغلب در اشکال متغیر، بسیار آموختند».^{۶۶۵}

در ۳۰ سپتامبر ۱۹۴۱ نازی‌ها تهاجم عمومی جهت تسخیر مسکو را شروع کردند. ۴۵۰ هزار جمعیت شهر که ۷۵٪ آن زنان بودند، جهت ساختن سنگر و موانع عبور تانک، بسیج شدند. نیروهای نظامی ژنرال پانفی洛夫 [Panfilow] در دفاع از جاده ولوکولامسک (Wolokolamsker Chaus) نبرد به یاد ماندنی‌ای را به پیش بردند که در زمانی به همین نام از آلکساندر بک [Beck] یادمان جاودانی را به دست آورد.^{۶۶۶} مسکو توسط هواپیماهای آلمانی بمباران شد. نازی‌ها ۸۰ کیلومتر با شهر فاصله داشتند. بخشی از ادارات به جای دیگری منتقل شد. التهاب بر جمعیت شهر حاکم می‌شد. استالین تصمیم گرفت در مسکو بماند. نبردها هر دم سخت‌تر می‌شد. در اول نوامبر تهاجمات آلمان متوقف شد. استالین بعد از مشورت با ژوکوف، تصمیم گرفت در ۷ نوامبر رژه نظامی سنتی را در میدان سرخ برگزار کند. این یک چالش واقعی با نیروی نظامی نازی‌هائی بود که در جلوی دروازه مسکو حضور داشتند. استالین نطقی ایراد کرد که در کل کشور پخش شد. «دشمن در جلوی دروازه‌های لنینگراد و مسکو ایستاده است. او روی این حساب می‌کرد که ارتش ما در اولین ضربه منحل می‌شود و کشور به زانو در می‌آید. اما دشمن اساساً اشتباه کرده و محاسبه‌اش غلط از آب درآمده است. کشور ما، کل کشور ما اردوگاه نبرد واحدی را تشکیل داده است تا در عمل هماهنگ و متمرکز

۶۶۴ - ژوکوف، جلد ۱، صفحه ۳۲۳-۳۲۲

۶۶۵ - واسیلیفسکی، جلد ۱، صفحه ۱۱۷

۶۶۶ - آلکساندر بک، Wolokolamsker Chaussee، انتشارات ۱۹۵۳، Neues Leben

ارتش و نیروی دریائی، آلمانی‌های متجاوز را به شکست بکشاند. (...). آیا می‌توان به این شک کرد، که ما قادر هستیم بر آلمانی‌های مهاجم پیروز شویم و یا باید پیروز شویم؟ دشمن آنچنان که بعضی روشنفکران وحشت زده تصور می‌کنند، قوی نیست. شیطان آنچنان که بر دیوار کشیده می‌شود، وحشت انگیز نیست. (...). رفقای ارتش سرخ، ملوانان نیروی دریائی سرخ، فرماندهان، مسئولین سیاسی، پارتیزان‌های مرد و زن، تمام جهان به شما چشم دوخته اند، به شما، به عنوان نیروئی که قادر است بر ارتش غارتگر و تجاوزگر آلمانی پیروز شوید. خلق‌های تحت ستم اروپا که از یوغ آلمانی زجر می‌کشند، به شما به عنوان آزاد کنندگان می‌نگرند. مأموریت آزادی بزرگ به شما محول گردیده است. ثابت کنید که شایسته این مأموریت هستید. امید است که پرچم پیروزمند لنین به شما نیرو ببخشد». ۱۶۷

در ۱۵ نوامبر نازی‌ها دومین تهاجم خود را علیه مسکو شروع کردند. در ۲۵ نوامبر بعضی واحدهای جلو آمده، به حومه جنوبی مسکو نفوذ نمودند. اما در ۵ دسامبر تهاجم آن‌ها پس زده شد. در تمام این مدت نیروهای نظامی جدید از تمام کشور سر می‌رسیدند. حتی در دراماتیک‌ترین لحظات، استالین ذخیره استراتژیک را در حال آماده باش نگهداشته بود.

روکوسفسکی نوشت:

«این، محاسبه جدی و خویشتن‌داری بالائی را می‌طلبید». ۱۶۸ بعد از این که استالین با همه فرماندهان مشورت کرد، فرمان حمله متقابل بزرگ و گسترده‌ای را صادر کرد، که در ۵ دسامبر آغاز شد و در جریان آن ۷۲۰ هزار سرباز ارتش سرخ، ۸۰۰ هزار سرباز هیتلر را ۱۰۰ تا ۳۰۰ کیلومتر از مسکو عقب راندند.

«برای اولین بار آلمان‌های „شکست‌ناپذیر“ مورد ضربت قرار گرفتند. و آن هم ضربه اساسی برای امری خوب. در جلوی مسکو فاشیست‌ها بیش از ۵۰۰ هزار نظامی، ۱۳۰۰ تانک، ۲۵۰۰ توپ، بیش از ۱۵۰۰۰ وسیله نقلیه و بسیاری وسائل جنگی دیگر از دست دادند. ارتش هیتلر با چنین بعدی از خسارت آشنا نبود». ۱۶۹ بسیاری افراد نبرد مسکو را نقطه عطف واقعی جنگ ضد فاشیستی ارزیابی می‌کنند. این، کم‌تر از ۶ ماه بعد از شروع جنگ برق آسا حادث شد. اراده تزلزل‌ناپذیر و استعداد عظیم سازماندهی

۶۶۷ - ژ. و. استالین، آثار، جلد ۱۴، انتشارات Roter Morgen، دورتموند ۱۹۷۶، صفحه ۲۶۱-۲۵۹

۶۶۸ - روکوسفسکی، Le devoir du soldat, Ed, du Progres، مسکو ۱۹۸۸، صفحه ۹۴: هم

چنین نگاه کنید به: روکوسفسکی، وظیفه سرباز، انتشارات نظامی جمهوری دموکراتیک آلمان

۶۶۹ - همان جا، صفحه ۷۲

استالین و حل استادانه معضلات بزرگ استراتژیک توسط وی، سهم تعیین کننده‌ای را ادا کرد.

۹) ۴- استالین در مقابل جنگ نابود کننده نازیها ایستاد

وقتی از جنگ جهانی دوم صحبت می‌شود، باید روشن باشد که این فقط یک جنگ نبود بلکه جنگ‌های بسیاری جریان داشت. جنگ‌هایی که امپریالیست‌های آمریکا، انگلیس و فرانسه علیه رقبای آلمانی‌شان پیش می‌بردند، هیچ وجه مشترک فوق‌العاده‌ای با جنگ ملی ضد فاشیستی شوروی نداشت. جنگ در غرب، جنگ بین دو ارتش بورژوازی بود. در جنگ علیه ارتش هیتلر طبقه حاکم فرانسه نه می‌خواست و نه می‌توانست توده زحمتکش را برای یک نبرد مرگ و زندگی علیه فاشیسم بسیج نماید. پتن، قهرمان جنگ جهانی اول، بعد از شکست نیروهای نظامی‌اش، سند تسلیم را امضاء کرد و سبک بال به همکاری خائنه با فاتحین تن در داد. تقریباً بلوک بورژوازی بزرگ خود را تحت نظم هیتلر قرار داد و در آن تلاش می‌کرد از «اروپای جدید آلمانی» به بهترین وجهی استفاده کند. جنگ در غرب در مفهوم مشخصی کم یا زیاد به صورت جنگ «متمدنانه» بین بورژوازی «متمدن» باقی ماند. این هیچ وجه تشابهی با جنگ در اتحاد شوروی نداشت. خلق‌های اتحاد شوروی با جنگ از طبیعت دیگری در تقابل بودند. یکی از خدمات استالین این است که به موقع متوجه شد و خود را استوار برای آن آماده نمود. پیش از عملیات بارباروسا، هیتلر موضع‌اش را به روشنی نمایان ساخت. ژنرال هالدر [Halder] در کتاب خاطراتش سخنرانی‌ای از هیتلر را که برای ژنرال‌هایش ایراد کرده بود، چنین آورده است. رهبر، در ۳۰ مارس ۱۹۴۱ از جنگی که با اتحاد شوروی در پیش بود صحبت کرد:

«جنگ دو جهان بینی علیه یکدیگر. حکم نابودی بلشویسم: بلشویسم مساویست با جنایت علیه جامعه. کمونیسم برای آینده خطر عظیمی است. (...) پس، مسئله مربوط است به یک جنگ نابود کننده. اگر ما مسئله را این طور درک نکنیم، هر چند که دشمن را درهم خواهیم شکست ولی ۳۰ سال بعد دشمن کمونیستی دوباره در مقابل ما قرار خواهد گرفت. ما جنگی را انجام نمی‌دهیم که دشمن را بسته بندی و حفظ کنیم. (...)

جنگ علیه روسیه: نابودی کمیسرهای بلشویک و هوشمندان کمونیست».^{۱۷۰}

در این جریان می‌توان متوجه شد، که مسئله «حل نهائی» مورد نظر است. اما نه در قبال یهودیان. اولین اعلان «جنگ نابود کننده» و «نابودی فیزیکی» علیه کمونیست‌های

۶۷۰- سرهنگ تمام هالدر، دفتر خاطرات روزانه جنگ، جلد ۲، انتشارات W. Kohlhammer،

شوروی بود. در عمل، بلشویک‌ها و مردم شوروی اولین قربانیان قتل عام بودند. ژنرال ناگل [Nagel] در سپتامبر ۱۹۴۱ می‌نویسد:

«متفاوت از رسیدگی به مایحتاج اسیران جنگی دیگر، ما هیچ مسئولیتی در قبال تغذیه اسیران جنگی بلشویک نداریم». ۱۷۱

در اردوگاه‌های مرگ آشویتس [Auschwitz] و شلمنو [Chelmo] اسیران جنگی شوروی، اولین و یا جزو اولین‌ها بودند که عمداً توسط تزریق مرگ آور و یا گاز به قتل رسیدند. ۱۷۲

تعداد اسیران جنگی شوروی، که در اردوگاه‌های کار اجباری در طول اسارت و یا شرایط مختلف دیگر، زندگی شان را از دست دادند، ۳۲۸۹۰۰۰ نفر تخمین زده شده است. زمانی که در کلبه‌هایی که شوروی‌ها در آن‌ها بودند، بیماری مسری شیوع یافت، نگهبانان نازی «فقط با آتش اندازه‌هایشان» به دلایل بهداشتی «افراد در حال مرگ و فوت شده را با هم، در رختخواب با لباس‌های پاره‌پاره پر از حشرات»، به آتش کشیدند. اسیران به قتل رسیده شوروی، با محاسبه سربازانی که در لحظه تسلیم، «در همان جا و همان مکان» «کشتار شدند»، بالغ بر ۵ میلیون می‌باشند. ۱۷۳

چنین بود اولین کارزارهای نابود کننده، با گسترده‌ترین ابعاد علیه مردم اتحاد شوروی و در بین آنها مردمان یهودی. خلق‌های ا.ج.ش.س. بیش از همه دچار مصیبت شدند، بالاترین کشته‌ها از این مردمان بود - ۲۳ میلیون نفر - اما آن‌ها بالاترین اراده سرسختانه و قهرمانی درخشان را نیز از خود به ظهور رساندند. تا زمان تهاجم علیه اتحاد جماهیر شوروی کشتار بزرگی از مردمان یهودی انجام نشد. اما تا این لحظه نیز در هیچ کجا علیه نازی‌ها مقاومت جدی صورت نگرفت. زمانی که «عالی‌جنابان» آلمانی پا بر زمین شوروی نهادند، دشمنی در مقابل خود دیدند، که در مبارزه علیه آن‌ها تا آخرین قطره خون خود را فدا می‌کردند. آلمانی‌ها از اولین هفته خسارات زیادی متحمل شدند، آن هم در مقابله با نژاد پست، در مقابله با اسلاوها و بدتر از آن در مقابله با بلشویک‌ها. خشم قتل عام در درون نازی‌ها نتیجه خسارات سنگین و همه جانبه آن‌ها بود. زمانی که خون وحشیان فاشیست تحت ضربات ارتش سرخ بر زمین می‌ریخت، به «نابودی کامل» مردم اتحاد شوروی اندیشیدند.

در ۲۶ نوامبر ۱۹۴۱ رهبری سی‌امین سپاه از ارتش آلمان، که منطقه وسیعی از اتحاد شوروی را اشغال نموده بود، امر کرد، که در اردوگاه‌ها، «همه اسیرانی را که

۶۷۱- آلن کلارک، La guerre a l'Est (جنگ در شرق)، روبرت لافونت، پاریس ۱۹۶۶، صفحه ۲۵۰

۶۷۲- آرنون ج. مایر [Mayer]، چرا آسمان تاریک نمی‌شود، Verso، لندن ۱۹۹۰، صفحه ۳۴۹

۶۷۳- کلارک، همان جا، صفحه ۲۵۱

خویشاوندانی در بین پارتیزان‌ها دارند،» «همه افرادی که به داشتن ارتباط با پارتیزان‌ها مورد شک هستند»، «همه اعضای حزب و کومسومول و کاندیدها، همه اعضای قدیمی حزب»، و «همه افرادی که پیش از ورود آلمان و یا نیروهای رومانی، مسئولیت رسمی داشته‌اند،» بعنوان گروگان زندانی شوند.^{۱۷۴} نازی‌ها تصمیم گرفتند برای هر سرباز کشته شده آلمانی، ۱۰ گروگان را به قتل برسانند.

ژنرال یودل [Jodl] در ۱ دسامبر ۱۹۴۲ در پی بحثی با هیتلر درباره جنگ پارتیزان‌های شوروی، موقعیت آلمان را با واژه‌های زیر، جمع بندی کرد:

«نیروهای نظامی ما درجنگ می‌توانند هر کاری را که مایل هستند انجام دهند: پارتیزان‌ها را حلق آویز کنند، با سر آویزان نمایند و یا آنها را چهار قطعه کنند.»^{۱۷۵}

توحشی که با آن هیتلری‌ها همه اعضای حزب، همه پارتیزان‌ها، همه مسئولین کشوری شوروی و خانواده آن‌ها را تعقیب کردند و مورد تجاوز و نابودی قرار دادند، مفهوم پاکسازی بزرگ سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۳۸ را بهتر قابل فهم می‌سازد. در مناطق اشغال شده، ضد انقلابیون سوگند خورده که در سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۳۸ از بین نرفته و در خدمت هیتلر قرار گرفته بودند، به آن‌ها اطلاعات مربوط به بلشویک‌ها، خانواده‌ء آن‌ها و هم‌زمانشان را می‌دادند.

«به همان درجه‌ای که جنگ در شرق دائماً خصوصیت دردناک‌تری به خود می‌گرفت، دیوانگی مرگبار نازی‌ها نیز علیه تمام مردم تشدید می‌شد. هیملر [Himmler] در یونی ۱۹۴۲ خطاب به فرماندهان اس.اس. (SS) از جنگ نابود کننده بین دو «نژاد و مردمان» صحبت کرد که «بی شرط و بی رحم» علیه هم در مبارزه‌اند. در یک جانب «این جرثومه خام، این توده، این آدم‌های بدوی و یا بهتر گفته شود، این آدم‌های تکامل نیافته که توسط کمیسرهای سیاسی رهبری می‌شوند قرار دارد»، و در جانب دیگر ما هستیم، «آلمانی‌ها»^{۱۷۶}

تروری خونین، که هیچگاه در گذشته اعمال نشده بود: اسلحه‌ای بود که نازی‌ها می‌خواستند با آن مردم شوروی را به لحاظ اخلاقی و سیاسی مجبور به تسلیم نمایند. هیملر گفت: «ما فقط یک وظیفه داریم، بایستیم و این مبارزه نژادی را بی رحمانه به پیش ببریم. (...) آوازه وحشت و تروری که در جنگ به خاطر خارکوف از ما ایجاد شده بود را، این اسلحه‌ء عالی را، هیچگاه نباید بگذاریم ضعیف شود، بلکه باید آن را

۶۷۴ - مایر، صفحه ۲۵۱

۶۷۵ - Hitler parie a ses generaux (هیتلر با یک ژنرال صحبت می‌کند)، آلبین میشل، پاریس

۱۹۶۴، صفحه ۴۰-۳۰

۶۷۶ - مایر، همان جا، صفحه ۲۸۱

مرتبا تقویت کنیم».^{۱۷۷} و نازی‌ها ترور را به اوج رساندند.

در ۲۳ اوت ۱۹۴۲ دقیقاً در ساعت ۱۸، هزار هواپیما، استالینگراد را با بمب‌های آتش‌زا بمباران کردند. در این شهر ۶۰۰ هزار نفر زندگی می‌کردند، در آن جا بسیاری خانه‌های چوبی، انبارهای مواد سوختی، انبارهای نفت و انبارهای زغال سنگ کارخانجات، وجود داشت. یرمنکو [Jeremenko] که جبهه استالینگراد را فرماندهی می‌کرد، نوشت: «استالینگراد به دریائی از آتش و پیچیده در دود و دوده، تبدیل شده بود. تمام شهر می‌سوخت. ابرهائی از دود و شعله‌های سرکش آتش بر فراز کارخانه‌ها پیچ می‌خورد. مواد سوختی و نفت انبارها، به مانند گدازه‌های پرتاب شده آتش فشان بود. صدها هزار انسان صلح جو قربانی شدند. قلب در همدردی با قربانیان بی تقصیر آدمخواران فاشیست فشرده می‌شد».^{۱۷۸}

باید این واقعیات وحشتناک را به روشنی شناخت تا بعضی نقطه نظرات بورژوازی در مورد «استالینسیم» را، درک کرد. در جریان پاکسازی گروه‌هائی از بوروکرات‌های اصلاح ناپذیر، وادادگان و تسلیم طلبان سرکوب شدند. بسیاری از آن‌ها به سیبری فرستاده شدند. حزبی که وادادگی و روح تسلیم طلبی در آن غالب گردیده است، هیچگاه امکان نخواهد داشت که مردم را بسیج و منضبط کند و آن‌ها را علیه ترور نازی به دفاع برانگیزد. و این را اهالی شوروی در لنینگراد و مسکوی محاصره شده، انجام دادند. و در همان جهنم استالینگراد انسان‌ها زنده ماندند، هیچگاه تسلیم نشدند و سرانجام در تهاجم متقابل شرکت کردند!

در تهاجم آلمان در ژوئن ۱۹۴۱ ژنرال ارتش، پاولوف، در رأس جبهه غرب، بی کفایتی و ندانم کاری خود را به ظهور رساند. نتیجه آن که در ۲۸ ژوئن پایتخت بلاروس، یعنی مینسک، از دست رفت. استالین، پاولوف و ستادش را به مسکو فراخواند. ژوکوف می‌نویسد: بر مبنای پیشنهاد شورای جنگ جبهه غرب، پاولوف به دادگاه تحویل و تیرباران شد.^{۱۷۹} الین‌استاین سریع در این مورد موضع گرفت، که «استالین با ادامه چنین روشی، اطرافیانش را ترور می‌کند».^{۱۸۰} اما با در نظر داشت بربریت نازی‌ها، رهبری شوروی باید رفتار تزلزل ناپذیری طلب می‌کرد. هر کنش غیر مسئولانه جدی و ندانم کاری می‌بایست با شدت لازم مجازات می‌شد.

۶۷۷ - هیملر هینریش، سخنرانی مخفی ۱۹۴۵-۱۹۳۳ و دیگر سخنرانیها، انتشارات Propylaen, Ullstein GmbH، فرانکفورت / م، برلن، وین ۱۹۷۴، صفحه ۱۸۹

۶۷۸ - یرمنکو، صفحه ۱۵۴-۱۵۳

۶۷۹ - ژوکوف، جلد ۱، صفحه ۳۰۶

۶۸۰ - الین‌استاین، همان جا، صفحه ۲۸۳

زمانی که ددان فاشیست اولین ضربه مرگبار را دریافت کردند، با در پیش گرفتن خونخوارگی، می‌خواستند شهامت خود را تقویت کنند.

نازی، نسل کشی را آغاز کرد، قتل عام خلق‌های شوروی را تا آنجائی که به چنگ‌اش می‌آمد، اعمال نمود. هیملر در ۱۶ دسامبر ۱۹۴۳ در وایمار [Waimar] چنین گفت: «وقتی من مجبور بودم در دهی علیه پارتیزان‌ها یا علیه کمیسرهای یهودی اقدام نمایم، (...) اساساً امر می‌کردم، زنان و بچه‌های این پارتیزان‌ها و کمیسرها را نیز به قتل برسانند. من در پیش آیندگانم ضعیف و جنایتکار می‌بودم، اگر پسران از کینه انباشته شده این انسان‌های تکامل نیافته را که در جنگ انسان علیه انسان تکامل نیافته به قتل رسیده‌اند، می‌گذاشتم بزرگ شوند».^{۶۸۱}

رئیس SS در ۲۴ آوریل ۱۹۴۳ در صحبت دیگرش در خارکوف گفته است: «من معتقدم و در این جا اعتقادم را، به آن‌هائی که در هر حال می‌فهمند، که ما جنگ و لشکر کشی خود را به طریق زیر باید انجام دهیم، بیان می‌کنم: چگونه ما بیش‌ترین آدم را، مرده و یا زنده، از روس‌ها می‌گیریم؟ ما این کار را با کشتن، اسیر کردن و به کار واداشتن، حفظ کردن منطقه‌ای که به دست می‌آید، از انسان خالی کردن منطقه‌ای که از آن دورمی شویم و یا به دشمن پس داده می‌شود، انجام می‌دهیم (...) پس دادن منطقه‌ای با انسان، طوری که آنجا دوباره نیروی کار داشته و بتواند دوباره سرباز گیری کند، به نظر من در مجموع، مطلقاً نادرست است».^{۶۸۲}

واقعیت ترور بی‌شرمانه‌ای که نازی‌ها علیه اولین دولت سوسیالیستی و علیه اولین کشور سوسیالیستی اعمال کردند، در ادبیات بورژوازی تقریباً سیستماتیک مخفی نگه‌داشته داشته شده و یا کم اهمیت جلوه داده می‌شود. این سکوت، هدف بسیار دقیقی دارد. اشخاصی که این جنایات عظیم اعمال شده علیه مردم شوروی را، نمی‌شناسند، ایده‌آستالین نیز دیکتاتوری همانند هیتلر بود را، خیلی ساده می‌پذیرند. بورژوازی به واقعیت نسل کشی کمونیستی دستبرد می‌زند. او نمی‌خواهد آشکارا نشان دهد که چه چیزی را با نازیسم مشترک دارد: نفرت غیر منطقی از کمونیسم و نفرت طبقاتی علیه سوسیالیسم. برای این که بزرگ‌ترین نسل کشی جنگ پنهان گردد، بورژوازی نگاه‌ها را به جانب نسل کشی دیگری منحرف می‌کند، به سوی یهودیان.

آرنو ج. مایر که پدرش یک صهیونیست چپ بود، در کتابی قابل توجه اشاره می‌کند، که اولین قتل عام یهودیان در ماهی شروع شد که نازی‌ها برای اولین بار

۶۸۱ - هیملر هاینریش، همان جا، صفحه ۲۰۱

۶۸۲ - هیملر هاینریش، همان جا، صفحه ۱۸۶-۱۸۷

خسارات سنگینی را متحمل شدند. این خسارت در ژوئن - ژوئیه ۱۹۴۱ در مبارزه علیه ارتش سرخ اتفاق افتاد. وحشیگری اعمال شده علیه کمونیست‌ها، سپس شکست غیر منتظره، که احساس شکست ناپذیری این مافوق انسان‌ها را به لرزه درآورد، شرایط خلق هولوکاوست [Holokaust] را ممکن ساخت.

«نسل کشی یهودیان که از آتش جنگ وحشتناک پدید آمد، به سوی فتح روسیه و محیط زندگی بی مرزش، به سوی نابودی رژیم شوروی و محو بلشویک بین‌المللی سوق داده شد. (...). بدون عملیات بارباروسا، فاجعه یهود و «محو نهائی» یهود به وقوع نمی‌پیوست و نمی‌توانست هم به وقوع بپیوندد».^{۶۸۳}

این حقیقتی است، که نازی‌ها، پیش از تصمیم‌گیری در «حل عمومی و نهائی»، معضل یهود در کنفرانس وانز [Wannsee] در بیستم ژانویه ۱۹۴۲، با واقعیت شکست در جبهه روسیه در مواجهه بودند.

نازی‌ها از سال‌ها پیش نفرت‌شان علیه «بلشویک‌های یهود» را با نعره بیرون می‌ریختند. به عقیده آن‌ها بلشویسم یک اختراع ناجور یهودی‌ها بود. مقاومت سرسختانه بلشویک‌ها مانع از آن شد^{۶۸۴} که هیتلری‌ها با دشمن اصلی‌شان تسویه حساب کنند. به این علت ناامیدی و عصبانیت بی حد خود را علیه یهودیانی سمت دادند، که در این خشم دیوانه‌وار قتل عام شدند.

روش آشتی جویانه، بخشا با تفاهم و در مواردی همکاری بورژوازی بزرگ یهود با دولت هیتلر، این نتیجه را به بار آورد که اکثریت یهودیان در قبال قاتلین‌شان روش تسلیم طلبانه در پیش گرفتند. اما کمونیست‌های یهود، که با روح بین‌المللی عمل می‌کردند، اسلحه در دست جنگیدند. نازی‌ها، بخشی از یهودی‌های چپ را به مقاومت علیه خود واداشتند. توده بزرگی از یهودی‌های فقیر به قتل رسیدند. اما بسیاری از یهودی‌های ثروتمند قادر شدند خود را به آمریکا و دیگر کشورها برسانند و نجات یابند. بعد از جنگ آن‌ها در خدمت امپریالیسم آمریکا و اسرائیل، پایگاه نظامی آمریکا در خاور میانه، قرار گرفتند. آن‌ها در حالی که با دیدگاه اسرائیلی، مبالغه آمیز از هولوکاوست یهودیان صحبت می‌کنند، احساسات ضد کمونیستی‌شان را نیز به جولان درمی‌آورند و به یاد بود کمونیست‌های یهود که واقعا علیه نازی‌ها مقاومت کردند، توهین می‌کنند. در خاتمه گفتاری از هیتلر درج می‌گردد، که با آن روح نازی‌ها را آماده کرد تا با بی تفاوتی و بی رحمی ۲۳ میلیون از ساکنین شوروی را به قتل برسانند. او به خاطر تبدیل

۶۸۳ - مایر، همان جا، صفحه ۲۳۴

۶۸۴ - همان جا، صفحه ۲۴۵

آدم‌هایش به ماشین و آدمکش، آن‌ها را با این جمله صیقل میداد و تیز می‌کرد که یک بلشویک چیزی جز آدم تکامل نیافته نیست، او یک حیوان است.

«هیتلر به نیروهای نظامی خود تعلیم می‌داد که بخش بزرگی از نیروهای دشمن نه از سربازان بلکه از حیوانات تشکیل شده‌اند. آن‌ها برای وارد آوردن ضربه حیوانی سریع، آموزش ویژه‌ای دیده‌اند».^{۶۸۵} هیتلر به خاطر بسیج نیروهای نظامی آلمان جهت قتل عام کمونیست‌ها، به آن‌ها گفت، که استالین و دیگر رهبران شوروی «جنایت‌کاران تشنه خون هستند، که در نشئه خون، میلیون‌ها روشنفکر روسی را به قتل رسانده و (...) وحشیانه‌ترین استبداد تاریخ را اعمال کرده‌اند».^{۶۸۶}

«در روسیه یهودی مستبد و تشنه خون، هر از گاهی با شکنجه‌های غیر انسانی دست به کشتار زده و یا به وسیله گرسنگی با بی‌رحمی خرافی واقعی حدود ۳۰ میلیون انسان را قتل عام کرده است».^{۶۸۷}

و این چنین، دروغ ۳۰ میلیون قربانی استالینسم از زبان هیتلر، به آماده‌سازی روحی بربریت نازی در نسل‌کشی کمونیست‌ها و پارتیزان‌های شوروی، خدمت کرد. ما در این جا به طور جانبی یادآور می‌شویم که هیتلر این ۳۰ میلیون قربانی را در ابتدا به حساب لنین نوشت. واقعا این دروغ بی‌شرمانه در «نبرد من»، کتابی که هیتلر در سال ۱۹۲۶، پیش از «تعاونی کردن و پاکسازی» نوشت نیز وجود دارد. هیتلر در حمله به بلشویسم یهود، می‌نویسد:

«وحشتناک‌ترین نمونه روسیه است، جایی که او ۳۰ میلیون انسان را در توحش و اقلاً خرافی، بخشاً تحت شکنجه‌های غیر انسانی به قتل رساند و یا از گرسنگی کشت، تا حاکمیت تعدادی از یهودیان اهل قلم و باندبازان بورس را بر یک خلق بزرگ تضمین نماید».^{۶۸۸}

نیم قرن بعد برژینسکی، ایدئولوگ رسمی امپریالیسم آمریکا لغت به لغت همه این بیش‌رمی‌های نازی را دوباره اخذ نمود:

«این مطلقاً عاقلانه و مناسب است (!) که قربانیان استالین را بیش از ۲۰ میلیون

۶۸۵ - همان جا، صفحه ۲۴۴

۶۸۶ - همان جا، صفحه ۱۰۶

۶۸۷ - همان جا، صفحه ۱۰۱

۶۸۸ - ترجمه شده از آدولف هیتلر، مبارزه من (به زبان هلندی)، همان جا، ۱۹۶۲، Ridderdorf.

صفحه ۴۰۰، هم چنین نگاه کنید به مبارزه من، مونیخ ۱۹۳۸، صفحه ۳۵۸

شاید حتی ۴۰ میلیون برآورد کنیم».^{۶۸۹}

۹-۵ استالین، شخصیت او، و توانائی‌های نظامی‌اش

تهاجم هیتلر، ریزش سیلی از آتش و آهن بود که اتحاد شوروی را درخود گرفت و از مرز وحشت و خوفی که جهان تا آن زمان می‌شناخت، فراتر رفت. هیچگاه در طول تاریخ انسانی، هیچ خلقی کادرهايش و رهبرانش چنین امتحان وحشتناک و خشونت بی‌رحمانه‌ای را از سر نگذرانده بودند. در تحت چنین شرایطی با هیچ فوت و فنی نمی‌شود خود را گول زد، به حقه بازی‌های کهنه رو آورد و با حرافی به گوشه‌ای پناه برد. لحظه واقعیت برای استالین، به عنوان بالاترین رهبر حزب و کشور، فرا رسیده بود. جنگ تمام نیروی اخلاقی و سیاسی، اراده آهنین، تداوم و همه‌توانائی روشنفکری و سازماندهی او را می‌طلبید.

در این زمان، جنگ حکم اشتباه ناپذیر خود را از واقعیات اعلام داشت و نشان داد که تمام «حقایق» اعلام شده در مورد استالین از جمله: مفهوم استالین به عنوان دیکتاتور، قدرت شخصی او هیچ تقابلی را تحمل نمی‌کرد، استالین به عنوان «مستبد ستمگر» و بیگانه با شعور، آدمی که مشورت هیچ کس را نمی‌پذیرفت، استالین به عنوان یک انسان با «استعداد متوسط» و غیره.... فقط ادعاهای کاذبی بودند که بوسیله هیتلری‌ها و راست‌های «بسیار محترم» پخش گردیده‌اند. ولی همه این «افشاگری‌ها» تحت آزمون واقعیت قرار گرفت. نیم قرن بعد از جنگ، هتاک‌هایی که توسط بدترین دشمنان هر مرحله به اطراف پراکنده می‌شد، مجدداً طرح و دستاویزی شد تا به عنوان «واقعیات اساسی غیر قابل انکار»، حقه شود. با گذشت زمان بورژوازی بین‌المللی قادر شد در محیط روشنفکری انحصار طبقاتی خود را بر چیزی که حقیقت می‌نامد، به دست آورد. اما جنگ جهانی دوم تا کنون مواد کامل و لازمی را به دست داده است، تا بر این «حقیقت» دروغین که برای نجات سیستم استثمار و تخریب پراهمیت است، داغ ننگ بکوبد و آن را محکوم به دروغگوئی نماید.

استالین «دیکتاتور»

ما با این اولین «حقیقت» ظاهراً انکار ناپذیر شروع می‌کنیم: استالین، مرد تنها، دیکتاتور، کسی که اراده‌اش را به دیگران تحمیل می‌کند، کسی که تبعیت مطلق از شخص خودش را طلب می‌کند.

این جمله‌ها را خروشچف بجای گذاشته است: «سلطه‌گرایی استالین، پیامدهای سنگینی را در جریان جنگ بزرگ میهنی باعث شد».^{۶۹۰}

«استالین به وسیله اقناع، توضیح و کار صبورانه با آدم‌ها کار نمی‌کرد، بلکه در ضمن خواست تبعیت مطلق از نظراتش، طرح‌هایش را حقنه می‌نمود».^{۶۹۱}

«کسی که در تقابل با او قرار می‌گرفت و یا تلاش می‌کرد نقطه نظرات و صحت موضوعاتش را به اثبات برساند، به اخراج از جمع رهبری با پیامد نابودی اخلاقی و جسمی محکوم بود».^{۶۹۲}

«سوءظن بیمارگونه، بی‌اعتمادی جبری را در او باعث می‌گردید... شرایطی به وجود می‌آمد، که انسان نمی‌توانست خواست خود را مطرح کند».^{۶۹۳}

الین استالین جاپای خروشچف را پی می‌گیرد. با دلی آرام از خُلق و خوی دیکتاتوری، «که به همهء زیردستان خود بی‌اعتنائی می‌کرد»، از اشتباهات روند فرماندهی استالین و نتایج غمباری که توسط دیکتاتور شوروی ممکن گردید، خبر می‌دهد.^{۶۹۴}

واسیلفسکی، که در ابتدا معاون ژوکوف، رئیس کل ستاد، بود و بعداً خودش رئیس ستاد شد و در تمام مدت جنگ در جانب استالین ایستاده بود، می‌نویسد: «فرماندهء کل، جهت تصمیم‌گیری دربارهء مسائل عملیات استراتژیک و دیگر معضلات مهم مبارزهء مسلحانه، رفقای مسئول را نزد خود می‌خواند. تصمیمات ضروری در همان جا اتخاذ و به صورت دستورالعمل‌ها، فرمان‌ها و بخشنامه‌های مرکز فرماندهی، اعلان می‌گردید. حال نمی‌بایست تحت نام مرکز فرماندهی ارگانی را تصور نمود که به طور مستمر با حضور فرمانده اصلی جلسات رسمی برگزار می‌کرده. (...). در تمام طول جنگ، تصمیمات استراتژیکی که به صورت دستورالعمل‌های مرکز فرماندهی برای نیروهای نظامی صادر می‌شد، در دفتر سیاسی و کمیته دفاع کشوری، که مجموع رهبری نبرد مسلحانه و کار پشت جبهه‌ها به عهده آن‌ها بود، مورد بحث قرار می‌گرفت. (...).

غالباً طرح تصمیمات استراتژیک و چگونگی اجرای آن‌ها، نزد فرماندهی کل قوا، توسط تعدادی افراد نزدیک، اعضای دفتر سیاسی و کمیته دفاع کشوری، قائم مقام

۶۹۰ - لاتسیچ، همان جا، صفحه ۱۰۰، هم چنین نگاه کنید به: اسناد، سخنرانی مخفی خروشچف در

بیستمین کنگره حزب، انتشارات Dietz، برلن ۱۹۹۰، صفحه ۳۵

۶۹۱ - همان جا، صفحه ۱۱۵

۶۹۲ - همان جا، صفحه ۶۱

۶۹۳ - همان جا، صفحه ۹۷

۶۹۴ - الین استالین، همان جا، صفحه ۲۸۲ و ۲۸۴

فرمانده کل، رئیس ستاد کل و اولین قائم مقامش، بررسی می‌شد. این کار اغلب چندین روز به طول می‌انجامید. در طول این جریان، فرمانده کل، اطلاعات ضروری و نظر مشاوره‌ای فرماندهان ارشد، اعضای شوراها، جنگ، مسئولین کمیساریای خلق برای دفاع و همچنین کمیسرها را، به آن‌ها ارائه می‌داد.»

برای ما روشن است که کمیته دفاع، که توسط استالین هدایت می‌شد، جهت رهبری کل کشور برگمارده شده و تمام قدرت را در دستان خود متمرکز کرده بود. واسیلفسکی ادامه می‌دهد:

«اما در این یا آن مورد، دفتر سیاسی و یا رهبری نیروهای رزمی، چه به جهت تنظیم برنامه‌های استراتژیک و یا چه به جهت تصمیم‌گیری درباره معضلات مهم اقتصادی، اغلب به دانش جمع تکیه می‌کردند. لذا تصمیم‌گیری‌های استراتژیک غالباً در انطباق بود با موقعیت‌های مشخص در جبهه‌ها و درخواست‌ها از مجریان جنگ نیز واقع بینانه بود.»^{۶۹۵}

واسیلفسکی بر این عقیده است، که شیوه کار استالین در جریان نبرد بر سر استالینگراد و سر انجام در تهاجم بزرگ علیه هیتلری‌ها باز هم اصلاح گردید.

«ماه سپتامبر ۱۹۴۲ زمانی که شرایط بی اندازه مشکلی به وجود آمده بود و این شرایط رهبری نرمش پذیر و کار آزموده عملیات نظامی را طلب می‌کرد، نشانی از تغییر عمیق شیوه کار استالین، به عنوان فرمانده کل نمایان شد. (...) او خود را موظف می‌دانست که دائماً به تجارب جمعی رهبران نظامی تکیه کند. از این زمان می‌شد این واژه‌ها را از او شنید: «لغت برتو، چرا این را زودتر نگفتید!» استالین از این زمان در مورد تصمیم‌گیری‌هایش با قائم مقام‌های خود، با همکاران رهبر در ستاد کل، با اداره مرکزی کمیساریای خلق برای دفاع و با فرماندهان جبهه‌ها و کمیسرها، خلق، مشورت می‌کرد.» در کل جریان جنگ، ژنرال اشتمنکو [Schtemenko] در ابتدا در ستاد کل به عنوان رهبر اداره عملیات و سپس به عنوان قائم مقام رئیس ستاد کل کار می‌کرد. او می‌نویسد:

«استالین عموماً در مورد مسائل مهم جنگ به تنهایی تصمیم نمی‌گرفت، او در شرایط مشکل از این حرکت می‌کرد، که کار جمعی ضرورت فوری دارد. او عقیده آتوریت‌ها را در مورد معضلات جنگ می‌شناخت و اجازه می‌داد که هر کسی سخن بگوید.»^{۶۹۶} ژوکوف تعداد زیادی بحث‌های بسیار زنده را توصیف می‌کند و نوع و طریق حل معضلات را نیز برجسته می‌سازد.

۶۹۵ - واسیلفسکی، همان جا، صفحه ۱۱۴-۱۱۲

۶۹۶ - اشتمنکو، در ستاد کل، جلد ۲، انتشارات نظامی جمهوری دموکراتیک آلمان ۱۹۷۵، صفحه ۳۲۲

«اکثراً در جلسات کمیته دفاع کشوری عقاید مختلف شدیداً با هم درگیر می‌شدند. اگر این درگیری به وحدت نظر نمی‌رسید، کمیسیونی از نمایندگان نقطه نظرات مختلف تشکیل می‌شد، که در جلسه بعدی پیشنهادات به رأی گذاشته شده را ارائه می‌کرد. (...)

در مجموع، کمیته دفاع کشوری در جریان جنگ تقریباً ۱۰ هزار تصمیم نظامی و اقتصادی اتخاذ کرد».^{۶۹۷}

افسانه‌ای که خروشچف از استالین ساخته بود: «استالین آدم تنهائی که هیچ کس برای او به حساب نمی‌آمد» با توجه به دوران جنگی که در اوائل اوت ۱۹۴۱ در جریان بود و خود خروشچف و فرمانده نیروهای نظامی، کیرپونوس [Kirponos] نیز در آن درگیر بودند، کاملاً باطل شده است.

واسیلفسکی داستان کوتاهی را تعریف می‌کند که در آن لحظه بدون شک به بخشی از گزارش مخفی خروشچف می‌اندیشیده است. در گزارش خروشچف آمده است: «در شروع جنگ ما حتی اسلحه کافی نداشتیم».^{۶۹۸}

استالین برای تهاجمی که می‌بایست در ۵ اوت ۱۹۴۱ انجام شود، نظر مساعد خود را به خروشچف اعلام کرد. اما در همان زمان به او ماموریت ایجاد یک خط دفاعی را داد که خودش به استالین پیشنهاد کرده بود. استالین این مسئله را چنین بیان کرد: «در جنگ نمی‌بایست فقط به چیزهای خوب و مساعد اندیشید، بلکه همچنین چیزهای بد و حتی بدترین چیزها را نیز باید در نظر گرفت. این تنها وسیله‌ایست که جلوی هر وضعی را می‌گیرد».

خروشچف انواع و اقسام درخواست‌های نابخردانه‌ای داشت که فرماندهی کل نمی‌توانست با آن‌ها موافق باشد. استالین گفت:

«این کاملاً نابخردانه است که تصور شود، همه چیز، تمام و کمال برای شما روی میز چیده شود. بیاموزید که خودتان تهیه کنید و کمبودها را جبران نمائید. بخش‌های نیروی نظامی ذخیره را به وجود آورید، کارخانجات را به تولید کنندگان اسلحه و مسلسل تبدیل کنید، شایستگی از خود نشان دهید، و آن وقت شما خواهید دید که در اوکراین بسیاری چیزها می‌توانند برای جبهه خلق گردند. مثل لنینگراد کارها را انجام دهید. در آنجا به ساختمان ماشین اقدام کردند و کاملاً از عهده آن برآمدند و اکنون به موفقیت‌های بزرگی دست یافته‌اند. لنینگراد با تولید کاتیوشا کار را آغاز کرد».^(...)

کیرپونوف و خروشچف جواب می‌دهند:

۶۹۷ - ژوکوف، جلد ۱، همان جا، صفحه ۳۲۸ff

۶۹۸ - لاتسیچ، همان جا، صفحه ۱۰۰

«رفیق استالین، ما تمام تذکرات شما را قلباً می‌پذیریم. متأسفانه ما اطلاعات تولیدی برای اسلحه‌ای که شما نام برده‌اید نداریم». استالین جواب می‌دهد:

«آدم‌های شما نقشه‌ها را دارند و نمونه‌ها نیز مدت‌هاست که موجود است. شما تا کنون در این مورد هیچ اقدامی نکرده‌اید».^{۶۹۹}

استالین این گونه به زیردستان خود به ویژه خروشچف درس می‌داد، تا ابتکار عمل، خلاقیت و مسئولیت شناسی خود را ظاهر سازند.

روکوسفسکی، که از خود توانائی بالائی در ارتش نشان داده بود در ژوئیه ۱۹۴۲ به فرماندهی جبهه بریانسکر [Brjansker] منصوب شد. او از خودش سؤال می‌کند، که آیا در سطح این وظیفه خواهد ماند. او از جانب استالین، کسی که او را مأمور کرده بود، به گرمی استقبال شد. روکوسفسکی آخر مذاکره را چنین می‌نویسد:

«می‌خواستم برخیزم. استالین به من گفت: صبر کنید، بنشینید. استالین به پوسکریوبیشف [Poskrjobyschew] تلفن کرد و از او خواست، به ژنرالی که از فرماندهی جبهه معزول شده بود، اجازه ورود دهد. سرانجام این گفتگو به میان آمد:

- شما از این شکایت دارید که نامحقانه جریمه شده‌اید؟

- آری واقعیت این است، که فرماندهی من توسط نماینده مرکز فلج شد.

- از چه چیز فلج شد؟

- او در فرامین من دخالت می‌کرد، جلساتی را سازمان می‌داد، در حینی که او باید عمل می‌کرد و از هیچ مشاوره‌ای نمی‌بایست فاصله بگیرد، دستورالعمل‌های متضادی صادر می‌کرد... خلاصه: او باید از فرماندهی جبهه معزول شود.

- بنابراین، او شما را فلج کرد. اما شما جبهه را فرماندهی می‌کردید؟

- آری. من.

- شما کسی هستید که حزب و دولت جبهه را به او سپرده‌اند... آیا یک تماس تلفنی با مرکز داشتید؟

- یک بار داشتم.

- چرا شما حداقل یک بار اطلاع ندادید که کسی فرماندهی شما را فلج می‌کند؟

- من جرات نکردم از نماینده شما شکایت کنم.

- شما جرات نکردید تلفن کنید و قطعاً عملیات را با شکست رو به رو کردید.

بنابراین ما شما را مجازات کردیم.

من با این فکر از اداره فرماندهی کل بیرون رفتم، که او، کسی که فرماندهی

جبهه را به عهده من واگذارده، درس مشخصی به من داده است. باور کنید، من سعی کرده‌ام آن را در دل نگه‌دارم.»^{۷۰۰}

استالین، ژنرال‌هائی را که جرات نمی‌کردند از عقاید خود دفاع کنند، هر چند هم که مستقیماً به او مراجعه کرده باشند، چنین مجازات می‌کرد.

استالین، یک آدم «متشنج»

حال می‌پردازیم به یکی دیگر از «حقایق انکار ناپذیر» ادعا شده، که گویا استالین دیکتاتوری شخص خودش را اعمال کرده، رفتار یک آدم متشنج و شارلاتان را داشته و جنگ را بدون شناخت واقعیت کشور، غیر مسئولانه هدایت کرده است. او انسانی است «در تقابل با لنین بزرگ». خروشچف افشاگری‌های زیر را عرضه کرد:

«عصبیت و تشنجی که استالین بعد از شروع جنگ از خود نشان داد زیان‌های بزرگی به ارتش وارد آورد». «استالین در توضیحات منفی در ارتباط با ژوکوف، غرق شده بود: ادعا می‌شد، که ژوکوف قبل از هر عملیاتی، به اقدامات زیر دست زده است: مشتی خاک برداشته، بو کرده و گفته است، می‌توان حمله را آغاز کرد و یا نمی‌توان عملیات برنامه ریزی شده را اجرا نمود». خروشچف ادامه می‌دهد:

«استالین در حالی که از یک گره استفاده می‌کرد، برنامه خودش را طرح می‌ریخت. (ولوله در سالن) این طور است رفقا، او گره‌ای برمی‌داشت و روی آن خط جبهه را می‌کشید». «استالین از درک شرایط واقعی جبهه‌ها دور بود. این طبیعی است، زیرا او در تمام جنگ میهنی، نه در بخشی از جبهه و نه در یک شهر آزاد شده، نبوده است...»^{۷۰۱}

الین استالین، برای این که مورد تمسخر قرار نگیرد، از همه توضیحات احمقانه خروشچف در رابطه با گره زمین، اجتناب می‌کند، ولی به گزافه گویی درباره «ویژگی متد رهبری» استالین، می‌پردازد. «یک واقعیت باید برجسته شود: غیبت تقریباً کامل استالین چه در نزد سربازان جبهه و چه نزد مردمان غیر نظامی. هیچگاه او به جبهه نرفت. این روش رهبری، مطمئناً خطرناک‌تر از این واقعیت است، که جنگ با کمک یک گره هدایت شود.»^{۷۰۲}

حال به این می‌پردازیم، که ژوکوف چگونه استالین، این آدم متشنج عصبی را، که

۷۰۰ - روکوسفسکی، (به زبان فرانسوی)، همان جا، صفحه ۱۲۸

۷۰۱ - خروشچف، سخنرانی مخفی در بیستمین کنگره حزب، انتشارات Dietz، برلن، صفحه ۴۱، ۴۲،

۷۰۲ - الین استالین، همان جا، صفحه ۲۸۵

کوچک‌ترین تقابلی برایش قابل تحمل نبود، معرفی می‌نماید.

«اتم‌سفر کار در استاوکا [Stawka] [دفتر مرکزی ستاد فرماندهی کل] عموماً معقول و آزاد از عصیبت بود. هر کس می‌توانست عقایدش را بیان کند. رفتار فرمانده کل در مقابل همه، جدی و رسمی بود. او زمانی با دقت می‌توانست گوش کند، که گزارش تخصصی ارائه می‌شد. او حرافی را دوست نداشت».

«من در سال‌های طولانی جنگ متقاعد شدم، که می‌شد در مقابل استالین مسائل ناگواری را مطرح کرد و یا در صورتی که کسی موضع محکمی داشت با او جدل نماید. اگر

کسی ادعای دیگری کند من به روشنی می‌گویم که حق با او نیست»^{۷۰۳}

حال ما می‌پردازیم به صحنه بی‌شرمانه‌ای از خروشچف، که در آن جا «ژوکوف نزد دیکتاتور، که گره کوچکش را زیر بازو گرفته، تا مطمئناً حدود مزر جبهه را نشان دهد، می‌رود». برعکس، ژوکوف می‌نویسد: «فرمانده کل به ویژه شامهء تیزی برای نکات ضعف گزارشات و نوشتجات داشت. او آن‌ها را می‌یافت و خیلی سخت هر اطلاع ناروشنی را پی می‌گرفت. به شکرانهء حافظه خوباش هر چیزی را به خاطر می‌سپرد و اگر کسی چیزی را فراموش می‌کرد، تا اندازه‌ای انعکاس تند نشان می‌داد. به این جهت ما خیلی سعی می‌کردیم که مدارک ستاد را تا آن جایی که قادر بودیم، در هر روز جنگ، با دقت کامل تنظیم نمائیم».^{۷۰۴}

ژنرال ارتش، اشتمنکو، از جانب خودش مستقیماً به این اتهام خروشچف که استالین به جبهه نمی‌رفت و واقعیت جنگ را نمی‌توانست بشناسد، برخورد می‌کند. اشتمنکو می‌نویسد: «استالین در جبهه بود. من بر این باورم که، دیدار مرتب از جبهه امکان نداشت، زیرا رها کردن رهبری مجموعه، حتی برای زمانی کوتاه و رسیدگی به وظایف جزئی جبهه، بی‌مسئولیتی می‌بود».^{۷۰۵}

واسیلفسکی با تأیید می‌نویسد: «به نظر من چنین سفرهائی برای استالین ضرورت حتمی نداشتند». استالین در مرکز فرماندهی اطلاعات طبقه بندی شده و کاملی دریافت می‌کرد.^{۷۰۶}

«استالین تصمیماتش را نه بر اساس اطلاعات شناخته شده در مرکز، بلکه همچنین

۷۰۳ - ژوکوف، جلد ۱، همان جا، صفحه ۳۴۳

۷۰۴ - همان جا، صفحه ۳۵۷

۷۰۵ - اشتمنکو، همان جا، صفحه ۳۶۰

۷۰۶ - واسیلفسکی (به زبان فرانسوی)، همان جا، صفحه ۳۶۰

بر مبنای اطلاعات دقیقی که در محل مورد توجه قرار میداد، اتخاذ می‌کرد. ^{۷۰۷} چگونه او بدان دست می‌یافت؟ استالین تمام اطلاعات مهم در ستاد کل، وزارت دفاع و رهبری سیاسی ارتش سرخ را از مسیرهای رسمی دریافت می‌کرد. شناخت ویژه جبهه‌های مختلف از دو منبع به دست می‌آمد. در ابتدا فرماندهان جبهه مرتباً اخبار را به استالین می‌رساندند. ژوکوف چنین گواهی می‌دهد:

«استالین در محاسباتش اساساً بر اخبار نماینده فرماندهی مرکزی در جبهه‌ها، نتایج ستاد کل، نظرات و پیشنهادات فرماندهان اصلی جبهه‌ها و گزارشات ویژه، تکیه می‌کرد». ^{۷۰۸}

نمایندگان فرماندهی مرکزی (استاوکا) بر این قرار بودند که روزانه برای استالین گزارش تهیه کرده و بفرستند. در ۱۶ اوت ۱۹۴۳ در اولین روز یک عملیات مهم در حومه خارکوف، واسیلفسکی فراموش کرد گزارشش را بفرستد. استالین فوراً پیامی به او ارسال داشت.

«من برای آخرین بار به شما اخطار می‌کنم: اگر بار دیگر وظیفه‌تان را نسبت به دفتر مرکزی فرماندهی فراموش کنید، از مقام رئیس ستاد کل، معزول و از جبهه فراخوانده خواهید شد. ژ. استالین». ^{۷۰۹}

واسیلفسکی تکان خورد، اما نگذاشت این شدت عمل بر او تاثیر بگذارد. برعکس، او نوشت:

«استالین فقط در قبال من چنین سختگیر نبود. او این نظم را از هر نماینده فرماندهی مرکزی طلب می‌کرد. ما اجازه داشتیم فقط در درون جبهه‌هایی که ما عملیاتش را هماهنگ می‌کردیم، بنابر ارزیابی خودمان حرکت کنیم». (...). «به نظرم، این امر برای پیشبرد رهبری موثر نبرد مسلحانه ضروری بود. هر مسامحه‌ای در این جا به معنای عملی نامورد بود. فرمانده کل همه چیزهایی را که در جبهه روی می‌داد، با دقت بسیار، تعقیب می‌کرد، نسبت به هر تغییری واکنش سریع نشان می‌داد و رهبری نیروهای نظامی را محکم در دست داشت». ^{۷۱۰}

برخلاف خروشچف، که ادعا می‌کند، کار استالین بی مسئولیت و حقه باز را شاهد بوده است، واسیلفسکی که ۳۴ ماه به عنوان رئیس ستاد کل در جانب استالین کار کرده

۷۰۷ - واسیلفسکی (به زبان فرانسوی)، همان جا، صفحه ۳۷۵

۷۰۸ - ژوکوف، جلد ۱، همان جا، صفحه ۳۵۸

۷۰۹ - واسیلفسکی، همان جا، صفحه ۳۱۹

۷۱۰ - واسیلفسکی، همان جا، صفحه ۳۲۰

است، شیوه کار او را چنین تحلیل می‌کند: «استالین نفوذ زیادی بر سبک کار فرماندهی مرکزی اعمال می‌کرد. از خصوصیاتش این بود که برای تنظیم برنامه‌های عملیاتی و استراتژیک، بر تجربه جمع تکیه می‌کرد، درخواست‌های بالائی طرح می‌نمود، مراقبت و تحرک به منصفه ظهور می‌رساند، تماس دائم با نیروهای نظامی برقرار می‌کرد و شناخت دقیقی از موقعیت جبهه‌ها داشت. درخواست‌های بالای او بخش اساسی شیوه کارش به عنوان بالاترین فرمانده بود. او نه فقط سختگیر بود، چیزی که در زمان جنگ محقانه است، بلکه بی‌دقتی در کار و بی‌لیاقتی در به هدف رساندن امور را هیچگاه نمی‌بخشید».^{۷۱۱}

یک بخش دیگر، به طریق قانع کننده‌تری آن چه را که از ادعای مشکوک «رهبری بی مسئولیت استالین» به دست می‌آید نشان می‌دهد. در آوریل ۱۹۴۲ تهاجم ارتش سرخ جهت آزاد سازی تمام کریمه با شکست روبرو شد. فرماندهی مرکزی دستور سازماندهی جبهه‌های دفاعی پشت سرهم را صادر کرد. ۲۱ لشکر در مقابل ۱۰ لشکر نازیها قرار گرفت. اما در ۸ ماه مه آلمان‌ها حمله کردند و دفاع شوروی درهم شکسته شد. نماینده فرماندهی اصلی مشلیس [Mechlis]، همکار نزدیک استالین، گزارشش را فرستاد، که فرمانده کل بدان چنین جواب داد: «شما خود را در موقعیت عجیبی قرار می‌دهید. مثل یک تماشاچی در خارج ایستاده حکم می‌کنید، مثل این که شما برای جبهه کریمه احساس مسئولیت نمی‌کنید. این البته خیلی راحت ولی کاملاً زیان آور است. در جبهه کریمه شما یک تماشاچی خارجی نیستید بلکه نماینده فرماندهی مرکزی و برای هر موفقیت و عدم موفقیت جبهه مسئول هستید. از آن گذشته شما موظف هستید اشتباهات فرمانده ارشد و ستاد را در همان جا و همان نقطه اصلاح کنید. شما و رهبران جبهه به خاطر ضعف جناح چپ تا بدین حد، مقصرید. شما گزارش داده‌اید، که کل روند رویداد ناشی از حمله دشمن در ساعات صبحگاهی می‌باشد. چرا شما در آنجا همه امکانات را برای یک دفاع ضروری به کار نگرفتید و به یک انتقاد منفعل بسنده کرده‌اید؟»^{۷۱۲}

استالین از اساس بر شیوه‌های رهبری بوروکراتیک و فرمولی انتقاد می‌کرد. «رفقا کوسلوف [Koslow] (فرمانده جبهه) و مشلیس معتقد بودند که فرمان‌ها به تنهایی برای رهبری نیروهای نظامی کافی‌اند. آنها درک نکرده بودند که با این فرمان‌ها تازه کار شروع شده است. وظیفه یک فرمانده ارشد و ستاد در این است که صدور

۷۱۱ - همان جا، (به زبان فرانسوی)، صفحه ۴۰۱

۷۱۲ - همان جا، (به زبان فرانسوی)، صفحه ۱۰۸-۱۰۹

فرمان‌ها و ارسال آن‌ها را به نیروهای نظامی، تضمین کند. آن گونه که نتیجه بررسی عملیات نشان داده بود، رهبری جبهه فرامین خود را بدون در نظر گرفتن شرایط جبهه و بدون شناخت موقعیت واقعی نیروهای نظامی، صادر کرده بود.... رهبری جبهه حتی یک بار هم مراقب رسیدن فرمان‌هایش به ارتش نبود.... به جای این که با فرمانده ارشد ارتش تماس گرفته شود و شخصا بر روند عملیات تاثیر بگذارند، رهبری جبهه و رفیق مشلیس وقت خود را در روزهای بحرانی با نشست‌های طولانی بی ثمر شورای جنگ، تلف کردند».... «برای فرماندهان ما این بدان معناست، که می‌بایست با رهبری بوراکرتیک مصیبت بار نیروهای نظامی برای همیشه تصفیه حساب شود. نه تنها آن‌ها باید فرامینی ابلاغ کنند، بلکه باید هر چه بیش‌تر به نیروهای نظامی سرکشی کرده و برای پیاده کردن فرامین به زیردستان خود کمک نمایند».^{۷۱۳}

استالین در جریان جنگ، مبارزه علیه برخوردهای غیر مسئولانه و بوروکراتیک را محکم در دست گرفته بود. او در این زمینه، وارد عمل شدن پر انرژی را طلب می‌کرد.

استالین، «مردی با هوش متوسط»

در خاتمه می‌پردازیم به سومین ادعای «حقایق انکار ناپذیر» در مورد شخصیت استالین، که گویا انسانی بی رحم و قسی‌القلب بوده، با هوش متوسط، که هیچ توجهی به انسان‌ها نداشته و به همکارانش با بی‌احترامی و از بالا برخورد می‌کرده است. اما انسان‌هایی که هر روز در طول ۴ سال جنگ، این هیولا را «تحمل کرده‌اند»، تصویری از استالین به ما می‌دهند که با این نمونه شدیداً در تقابل است. ژوکوف تصویر دیگری از این به اصطلاح «ارباب» ارائه می‌دهد. «با وجود این که او هیکل‌دار نبود و چیز ویژه‌ای در قیافه او وجود نداشت، هم‌صحبت‌اش را شدیداً تحت تاثیر قرار می‌داد. او با قیافه گرفتن بیگانه بود. و به وسیله بی‌پیرایگی‌اش دیگران را مجذوب می‌کرد. او راحت حرف می‌زد و می‌توانست افکارش را هدفمند فرموله کند. استعداد تحلیل کردن به اضافه دانش مطالعاتی، آموزش و حافظه حیرت‌انگیزش، حتی آدم‌های با تجربه و مهم را مجبور می‌کرد که همواره در مذاکره با او متمرکز باشند و روی مسئله بمانند».

«استالین دارای هوش و دانش خارق‌العاده‌ای بود. من این موقعیت را داشتم که توانائی او را در تحلیل مسائل در جریان نشست‌های دفتر سیاسی، شورای دفاع و کار مداوم فرماندهی مرکزی (استاوکا) شاهد باشم. او با دقت به گفتار دیگرانی که سخن

می‌گفتند گوش می‌داد، بعضی وقت‌ها سئوالاتی طرح می‌کرد و جواب می‌داد. وقتی که بحث به پایان می‌رسید، نتایج خودش را به روشنی فرموله می‌کرد و نظر نهائی‌اش را ارائه می‌داد».

«استعداد خارق‌العاده او در کار و توانائی‌اش در شناخت سریع مسئله، به او اجازه می‌داد که در یک روز مقدار زیادی از مدارک مختلف را بررسی کند و به حافظه بسپارد، چیزی که توانائی عظیمی لازم داشت».^{۷۱۴}

و تصویری دیگر: واسیلفسکی چند جمله‌ای درباره روابط استالین با انسان‌ها می‌آورد.

«استالین استعداد سازماندهی بالائی داشت. خیلی زیاد کار می‌کرد، اما این توانائی را هم داشت که دیگران را نیز برای انجام کار نگه دارد و تا آخرین مرز توان کارائی‌شان را طلب کند».

«استالین حافظه فوق‌العاده‌ای را دارا بود. من هیچ کس را نمی‌شناسم که مثل او بتواند تا این اندازه زیاد محفوظات ذهنی داشته باشد. او نه تنها تمامی فرماندهان جبهه‌ها و ارتش را که بیش از صد مورد بودند، بلکه حتی تعدادی از فرماندهان سپاه و لشکر و رهبران کمیساریای دفاع را می‌شناخت، در مورد رفقای رهبری حزب و دستگاه دولتی، کمیته مرکزی و کمیته‌های مناطق نیز چنین بود».^{۷۱۵}

بعلاوه ژوکوف گزارش می‌دهد: استالین تعداد زیادی طراحان هواپیما، توپخانه و تانک را شخصاً می‌شناخت. «او اغلب رئیس طراحان صنعت هواپیما، توپخانه و تانک را نزد خود می‌خواند؛ تا از آن‌ها از جزئیات این و یا آن اسلحه داخلی و یا خارجی مطلع گردد».^{۷۱۶}

خدمات نظامی استالین

و بالاخره چگونه می‌بایست خدمات نظامی شخصی را ارزیابی کرد، که ارتش و مردم شوروی را در روند بزرگ‌ترین و وحشتناک‌ترین جنگی که تاریخ تا کنون می‌شناسد، رهبری کرده است؟

در ابتدا نظر خروشچف را به عرصه دید می‌گذاریم.

«استالین برای این که به عنوان رهبر بزرگ نظامی معرفی شود، خیلی کارها کرد».

۷۱۴ - ژوکوف، جلد ۱، همان جا، صفحه ۳۵۶-۳۵۵

۷۱۵ - واسیلفسکی، همان جا، صفحه ۴۹۳-۴۹۲

۷۱۶ - ژوکوف، جلد ۱، صفحه ۴۹۳

«فیلم‌های تاریخی تهوع آور خودمان را نگاه کنیم. هدف همه آن‌ها تبلیغ این نسخه است که از استالین به عنوان سردار عالی قدر جنگ تمجید شود».^{۷۱۷} «نه استالین، بلکه حزب به عنوان یک کل، دولت شوروی، ارتش قهرمان ما، فرماندهان با استعداد، سربازان دلیر و تمام مردم شوروی، پیروزی را در جنگ بزرگ میهنی تضمین کردند».^{۷۱۸} بنابراین استالین نبود! نه استالین بلکه کل حزب. و این کل حزب لابد دستورات و فرامین روح مقدس را اجرا می‌کرد.

خروشچف این طور تظاهر می‌کند، که می‌خواهد با کم بها دادن به نقش استالین، از حزب، این سپاه مبارزه جمعی، ستایش کند. استالین به وسیله سازمان کیش شخصیت، پیروزی‌ای را که «کل حزب» به دست آورده است، غصب می‌کند. این طور بگوئیم که او پیروزی را از حزب ربوده است. منطق «عجیب و غریبی» است. اگر استالین، که در روند جنگ کارائی فوق‌العاده، سرسختی شدید، دید روشن و دور اندیشی را به اثبات رساند، رهبر عالی این حزب نبود، چه حادث می‌شد؟ اگر تمام تصمیمات استراتژیک از جانب استالین اعمال نمی‌شد بلکه علیه او توسط زیر دستانش اعمال می‌گردید، چه می‌شد؟

اگر استالین استعداد نظامی بالائی نداشت، این نتیجه حاصل می‌شود که بزرگ‌ترین جنگ تاریخ که بشریت علیه فاشیسم انجام داده، بدون یک نابغه نظامی به پیروزی رسیده است. از آن جایی که در این جنگ هولناک هیچ کس نقشی همانند استالین ایفا نکرد، لذا او رهبر نظامی عالی جنگ بزرگ میهنی بود. حتی آورل هاریمان [Harriman]، نماینده امپریالیسم آمریکا، که یک کلیشه اجباری را در رابطه با «مستبد خونخوار» که استالین باید باشد، تکرار می‌کند، اما «هوش فوق‌العاده، توانائی افسانه‌ای او در نفوذ به جزئیات، ژرف اندیشی‌اش و حساسیت انسانی خارق‌العاده‌ای که او در روند سال‌های جنگ از خود نشان داد» را برجسته می‌کند. «من او را مطلع‌تر از روزولت، واقع بینانه‌تر از چرچیل و از بسیاری نظرات کارآمدترین رهبر جنگ، یافتیم».^{۷۱۹}

خروشچف عوام فریب در دنیا فریاد سرداد: «زمانی که استالین جایی بود، برای کس دیگری جایی نمی‌گذاشت. پس رهبران نظامی کجا بودند؟» او از ژنرال‌ها دلجوئی می‌کند: آیا شما در جنگ جهانی دوم نابغه‌های نظامی واقعی نبودید؟ سرانجام ژوکوف و

۷۱۷- لاتسیچ، همان جا، صفحه ۱۱۴، اسناد، سخنرانی مخفی خروشچف به بیستمین کنگره حزب، صفحه ۴۴

۷۱۸- لاتسیچ، همان جا، صفحه ۱۱۵، یا اسناد، سخنرانی مخفی خروشچف به بیستمین کنگره حزب

۷۱۹- آورل هاریمان، Special Envoy (پیام ویژه)، Random House، نیویورک ۱۹۷۵، صفحه

واسیلفسکی، دو رهبر برجسته نظامی، ۱۵ تا ۲۰ سال بعد از گزارش سخیفانه خروشچف، نظراتشان را ابراز کردند.

در ابتدا حکم واسیلفسکی را گوش کنیم: «استالین خود را به عنوان یک استراتژ بزرگ تکامل داد. بعد از استالینگراد به ویژه بعد از نبرد کورسک [Kursk] [شهر کورسک در روسیه و نزدیکی مرز اوکراین قرار دارد] او به قله هنر رهبری استراتژیک صعود کرد. استالین اکنون در رده‌های جنگ‌های مدرن می‌اندیشید و در تمام مسائل مربوط به تدارک و اجرای عملیات تبحر داشت. او انتظار داشت، که عملیات نبرد بر پایه جدیدترین شناخت علم نظامی، مصممانه و با تحرک جهت پراکندن و محاصره دشمن اجرا شوند. در تفکر نظامی او این گرایش خود را نشان می‌داد که نیروها و وسائل را در ارتباط تنگاتنگ با هم مورد استفاده قرار دهد و طرح‌های مختلف شروع یک عملیات را به کار گیرد. استالین نه فقط در استراتژی نظامی، بلکه در هنر عملیاتی نیز خود را به کمال رسانید.»^{۷۲۰}

«استالین در تاریخ جنگ جای محکمی دارد. خدمات غیر قابل تردید او در این است که تحت فرماندهی‌اش، نیروهای رزمی شوروی را در جنگ دفاعی، برپا نگهداشت و تمام عملیات تهاجمی را با شجاعت و استادانه به اجرا درآورد. خود او از خدماتش هرگز سخن نگفت. در هر حال من هیچگاه از او در این مورد چیزی نشنیدم.

عنوان «قهرمان اتحاد شوروی» و رتبه ژنرال‌یسم را نیز با پیشنهاد کتبی فرماندهان جبهه‌ها که به دفتر سیاسی ارائه داده بودند، به او اعطاء کردند. استالین کم‌تر از فرماندهان ارشد جبهه‌ها و ارتش مدال داشت.» او در سخنرانی‌اش در ۲۴ مه ۱۹۴۵ در جلسه خوش آمد گوئی به فرماندهان ارشد جبهه‌ها در کرملین، آشکار و صادقانه در مورد اشتباهات در جریان جنگ، صحبت کرد.^{۷۲۱}

«استالین به ویژه از نیمه دوم جنگ بزرگ میهنی قوی‌ترین نماد رهبری استراتژیک بود. او با موفقیت بر اساس خط حزب، جبهه‌ها و تلاش‌های ارتش را، هدایت کرد (...). او در خاطر من یک رهبر نظامی سختگیر، با اراده و جذب کننده است.»^{۷۲۲}

ژوکوف مثال کاملی از متد رهبری را، مشابه آن چیزی که مائوتسه‌تونگ می‌گوید عرضه می‌کند: تمرکز ایده‌های درست توده‌ها و بردن آن‌ها به شکل دستورالعمل‌هایی در بین توده‌ها.

۷۲۰ - واسیلفسکی، همان جا، صفحه ۴۸۹

۷۲۱ - همان جا، صفحه ۴۹۵

۷۲۲ - همان جا، صفحه ۴۸۷

«یک سری راه حل‌های اساسی در مورد مسائل علم نظام را جزو دستاوردهای استالین می‌دانند، از جمله شیوه‌های حمله توپخانه، کسب حاکمیت هوائی، محاصره دشمن، جدا کردن دستجات نظامی محاصره شده و نابودی آن‌ها و غیره. پیش شرط‌های این شناخت پراهمیت نظامی را در مرحله اول سربازان در مبارزه خلق کردند و تجربیات فرماندهان‌شان توسط مجمع بزرگی از دانشمندان نظامی رهبری کننده، جمع آوری گردید و در موردشان قضاوت و ارزش‌گذاری شد.»

«خدمات استالین در این است که توصیه‌های متخصصین نظامی را فوراً قبول می‌کرد، آن‌ها را تکمیل نموده، تکامل داده، عمومیت بخشیده و به عنوان دستورالعمل‌ها، امریه‌ها و رهنمودها، بلافاصله به رهبری عملی نیروهای نظامی ارسال می‌نمود.»^{۷۲۳}

استالین بر اصول اساسی سازمان عملیات هر جبهه و گروهی از جبهه‌ها اشراف داشت و آن‌ها را به لحاظ فنی هدایت می‌کرد، در حالی که او در مسائل بزرگ استراتژیک نیز خیلی خوب وارد بود. توانائی‌های او به ویژه از نبرد استالینگراد به روشنی ظاهر شد. (...)

«هوش فوق‌العاده، تجربیات زیاد در رهبری سیاسی، ابتکار خارق‌العاده و شناخت بالای استالین در هدایت همه جانبه حوادث جنگ، به او کمک می‌نمود. او همیشه حلقه اساسی را در شرایط استراتژیک پیدا می‌کرد و بدین وسیله می‌توانست در هر لحظه‌ای در مقابل دشمن بایستد و به موقع عملیات مشخصی را انجام دهد. بدون شک او فرمانده کُل شایسته‌ای بود.»^{۷۲۴}

۷۲۳ - ژوکوف، جلد ۱، همان جا، صفحه ۳۶۰

۷۲۴ - همان جا، صفحه ۳۶۰-۳۵۹

قسمت دهم

از استالین تا خروشچف

استالین در ۹ فوریه ۱۹۴۶ در مسکو ترازنامه جنگ ضد فاشیستی را به انتخاب کنندگانش ارائه داد.

او گفت: «جنگ مدرسه بزرگ امتحان و آزمایش همه نیروهای مردم بود». استالین بلافاصله علیه این درک نظامی، که ارتش تنها بازیگر اصلی پیروزی بود، به مقابله پرداخت. در عمل، اندیشه ارتش مافوق حزب، که توسط توشاچفسکی تبلیغ می‌شد، در پایان جنگ در اطرافیان ژوکوف دوباره رشد کرد. استالین به خوبی خدمات عظیم ارتش را می‌شناخت، اما او همچنین گفت: «پیروزی را در درجه اول ساختار اجتماعی شوروی به دست آورد. (...). جنگ نشان داد، که ساختار اجتماعی شوروی نظم واقعی مردم است». «کشور شوروی ما که در برگیرنده بسیاری از ملت‌هاست، از تمام امتحانات جنگ سربلند بیرون آمد و قابلیت زندگی‌اش را به اثبات رساند». ۷۲۵ استالین ادامه می‌دهد: «این غلط خواهد بود اگر بر این باور باشیم که پیروزی ما فقط به شکرانه شجاعت نیروهای نظامی به دست آمده است. دلاوری ارتش بدون توده‌ای از تانک‌ها، توپ‌ها و مهمات، که مردم در اختیار سربازان گذاشتند، بی اثر می‌بود. و همه این تولیدات عالی به شکرانه صنعتی کردن که در کوتاه‌ترین مدت ۱۳ سال انجام شد و همچنین به شکرانه تعاونی کردن که توسط آن ما قادر گردیدیم در مدتی کوتاه به عقب ماندگی صدها ساله کشاورزی خود خاتمه دهیم، حاصل شد».

و استالین مبارزه‌ای را که تروتسکیست‌ها و بوخارینیست‌ها علیه صنعتی کردن و تعاونی کردن، پیش می‌بردند، یاد آورشد.

«تعداد زیادی اعضای نخبه حزب، حزب را سیستماتیک عقب می‌کشیدند و تلاش می‌کردند با هر وسیله‌ای آن را به راه تکامل معمولی سرمایه‌داری منحرف کنند». ۷۲۶ به این ترتیب استالین کاملاً محقانه بر نقش کلیدی حزب و توده کارکن تکیه کرده است، که در جریان تدارک دفاع و پیش برد جنگ، ایفا نمودند.

در فوریه ۱۹۴۶ برنامه ۵ ساله جدید تصویب شد. ارتش آلمان در حین عقب نشینی،

۷۲۵ - استالین، سخنرانی در ۹ فوریه ۱۹۴۶، Deutsche Volkszeitung، برلن، شماره ۳۵، ۱۹۴۶،

کاملاً هدفمند و مغرضانه، همه آن چیزهایی را که می‌توانست برای ساکنین شوروی مفید باشد، منفجر کردند و به آتش کشیدند: ۲۰۰۰ شهر، هفتاد هزار روستا، همچنین کارخانه‌هایی را که ۴ میلیون کارگر در آن اشتغال داشتند، کاملاً و با بخشاً نابود کردند.^{۷۲۷}

در مناطق اشغال شده، نابود سازی‌ها به ۴۰ تا ۶۰٪ ظرفیت صنعت ذغال، تولید برق، صنعت آهن و غیر آهن، صنعت ذوب فلزات و صنایع تجهیزاتی، می‌رسید. بعضی‌ها معتقد بودند، که ا.ج.ش.س. ده‌ها سال لازم خواهد داشت، تا زخم‌هایی را که نازی‌ها بر صنایع آن وارد کردند، التیام بخشد. اما بعد از سه سال تلاش‌های عظیم، تولید سال ۱۹۴۸ از تولید سال ۱۹۴۰ پیشی گرفت.^{۷۲۸} در مقایسه با سال پایه ۱۹۴۰ تولید ذغال سنگ تا ۱۲۳٪، تولید برق ۱۳۰٪، تولید نورد ۱۰۲٪، و وسائل نقلیه شخصی و کامیون ۱۶۱٪، ماشینها، ابزار تولید و دستگاه‌ها ۱۵۴٪ و سیمان ۱۱۴٪ افزایش یافت.^{۷۲۹}

در سال ۱۹۵۰ در پایان سال چهارم برنامه ۵ ساله، تولید صنعتی در مقایسه با سال ۱۹۴۰ حدود ۷۳٪ افزایش داشت. تولید ماشین‌های مورد استفاده در کارخانجات دو برابر شد و تولید اجناس مصرفی ۲۳٪ رشد کرد.^{۷۳۰} مقایسه این اعداد با افت فاجعه بار تولید در زمان کنونی در کشورهای مجموعه روسیه (GUS) به لحاظ تاریخی گویاست. برنامه ۵ ساله ۱۹۵۱-۱۹۵۵ رشد ۱۲ درصدی در سال را مورد نظر داشت. واقعیت تازه این بود که: تولید کالاهای مصرفی نیز رشد قابل توجه ۶۵٪ را نشان می‌داد. تولیدات ماشین‌های مورد استفاده در کارخانجات در این ۵ سال تا ۸۰٪ بالا رفت.^{۷۳۱} استالین این تغییر در سیاست اقتصادی را در ترازنامه گزارش خود در سال ۱۹۴۶ ارائه نمود. «توجه ویژه‌ای به تولید بیش‌تر کالاهای مورد نیاز و بالا بردن سطح زندگی تولید کنندگان در جریان پائین آوردن گام به گام قیمت همه کالاها و همچنین توسعه وسیع موسسات تحقیقات علمی مختلف، که به شکوفائی علم خدمت می‌کند، مبذول شده

۷۲۷ - Maurice Dobb, Soviet Economic Development (تکامل اقتصاد شوروی) ۶، چاپ

Routledge and Kegan Paul, لندن ۱۹۶۶، صفحه ۳۰۱

۷۲۸ - همان جا، صفحه ۳۱۳

۷۲۹ - بتلهایم، L'conomie sovietique (اقتصاد شوروی)، Ed. Recueil Sirey، پاریس ۱۹۵۰،

صفحه ۱۴۸، ۱۵۱

۷۳۰ - دوب، همان جا، صفحه ۳۱۶

۷۳۱ - همان جا، صفحه ۳۱۶

۱۰-۱ آمریکا جانشین آلمان نازی

هنوز جنگ ضد فاشیستی پایان نیافته بود، که تعداد زیادی از ژنرال‌های آمریکائی در رؤیای بازگشت متحدین و سمت دادن عملیات نظامی علیه اتحاد شوروی بودند. برای تحقق این ماجراجوئی به این فکر می‌کردند، که از هیتلر و ارتش پاکسازی شده نازی اطراف او، استفاده کنند. جاسوس مخفی قدیمی، کوکریچ [Cookridge]، در تابستان ۱۹۴۵ بعضی اظهار نظرات را گزارش می‌دهد: «ژنرال پتون [Patton] در این رؤیا بود، که دو لشکر نظامی اس.اس. (SS) را دوباره مسلح کرده، در سومین ارتش آمریکا ضمیمه نموده، علیه سرخ‌ها روانه کند».

پتون این پروژه را بسیار جدی به ژنرال مک‌نارنی [McNarney]، فرمانده نظامی آمریکا در آلمان ارائه داد....

پاتون گفت: «آیا ما نمی‌توانیم آن چیزی را که شیطان بلشویکی در نظر دارد، انجام دهیم؟ دیر یا زود می‌بایست با آنها برخورد شود. پس چرا حالا که ارتش ما صدمه ندیده و می‌تواند ارتش سرخ را تا روسیه عقب براند، نه. ما با همکاران آلمانی‌ام قادریم این کار را انجام دهیم. آنها از این حرامزاده‌های سرخ متنفرند». پاتون از طرف روبرت مورفی [Murphy]، مشاور سیاسی مک‌نارنی احضار شد.

مورفی چنین مینویسد: «پاتون پرسید، آیا شانسی هست که تا مسکو برویم، و اضافه می‌کند، اگر سریع انجام شود، پیش از این که در انتظار حمله روس‌ها به آمریکا باشیم، ۳۰ روزه می‌توان بدانجا رسید»، «۷۳۳»

گلن [Gehlen] نازی و سازمان سیا

ژنرال گلن رئیس سازمان جاسوسی نازی‌ها در امور اتحاد شوروی بود. او در مه ۱۹۴۵ تصمیم گرفت خودش و آرشیوش را به آمریکائی‌ها تسلیم کند. لذا به سرلشکر لوتر سیبرت [Sibert]، و سپس به رئیس سازمان اطلاعاتی نیروی ارتش ژنرال برادلی [Bradly]، معرفی شد. بر مبنای درخواست سیبرت، گلن نازی یک گزارش ۱۲۹

۷۳۲ - ژ. استالین، همانجا، صفحه ۳

۷۳۳ - E. H. Cookridge, L'espion du siecle, Reinhard Gehlen - (رین‌هارد گلن - جاسوس

قرن)، همان جا، ۱۹۷۳ Fayard، صفحه ۱۶۹

صفحه‌ای تهیه کرد. «پروژه سازمان مخفی‌ای که مبتنی بر کار اطلاعاتی است و تحت حفاظت آمریکا علیه اتحاد شوروی سمت داده شده است».^{۷۳۴}

آمریکائی‌ها گلن را تا سطح بالاترین قدرت‌های نظامی به کار گرفتند. زمانی که نمایندگان شوروی مجدداً درخواست کردند، که گلن و شلنبرگ [Schlenger]، این دو جنایت کارجنگی را به آن‌ها تحویل دهند، آمریکائی‌ها جواب دادند، که از محل اقامت این دونفر اطلاعی ندارند. آن‌ها در ۲۲ اوت ۱۹۴۵ گلن را مخفیانه به آمریکا بردند.^{۷۳۵}

گلن نازی و آلن دالس [Dulles] با نخبگان اطلاعاتی آمریکا وارد مذاکره شده و موفق به امضاء «موافقت‌نامه‌ای» شدند: سازمان جاسوسی گلن همچنان در اتحاد شوروی می‌ماند و به فعالیت ادامه می‌دهد و افسران آمریکائی ارتباط آن را با سازمان جاسوسی ایالات متحده آمریکا تضمین می‌کنند.

«سازمان گلن به طور ویژه مورد استفاده قرار می‌گیرد، تا اطلاعات درباره اتحاد شوروی و اقمار آن را ارسال نماید».^{۷۳۶}

در ۹ ژوئیه ۱۹۴۵ گلن به آلمان بازگشت تا اداره جاسوسی نازیستی خود را تحت کنترل آمریکائی‌ها فعال نماید. او ده‌ها افسر ارشد گشتاپو و اس.اس. را به خدمت گمارد و آن‌ها را به مدارک جعلی مجهز نمود.^{۷۳۷}

جان لوفتوس، یکی از مسئولین سازمان جاسوسی آمریکا و مسئول جمع‌آوری نازی‌های قدیمی بعد از جنگ، به این نتیجه رسید که هزاران فاشیست اوکرائینی، کروآتی و مجاری توسط یک «خدمات رقابتی» به آمریکا آورده شده‌اند. لوفتوس می‌نویسد: «تعداد جنایت‌کاران نازی که بعد از جنگ جهانی دوم در آمریکا ساکن شده‌اند تقریباً ده هزار نفر تخمین زده می‌شود».^{۷۳۸}

از ۱۹۴۷ زمانی که ایالات متحده آمریکا جنگ سرد را آغاز کرد، این نازی‌های «سابق» نقش قابل توجهی در تبلیغات ضد کمونیستی ایفا کردند.

لذا می‌توان درک کرد که امپریالیسم آمریکا به طور واقعی جانشین و ادامه دهنده سیاست توسعه طلبی نازی‌ها گردیده است.

۷۳۴- همان جا، صفحه ۱۶۲

۷۳۵- همان جا، صفحه ۱۶۵

۷۳۶- همان جا، صفحه ۱۷۸

۷۳۷- همان جا، صفحه ۱۸۷-۱۸۸

۷۳۸- Mark Aarons et John Loftus, Des nazis au Vatican (نازی‌ها در واتیکان)، Ed,

۱۹۹۱ Oliver Orban، صفحه ۳۱۸

بمب اتم... علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

در ۲۱ ژوئیه ۱۹۴۵ در جریان کنفرانس پوتسدام، ترومن [Truman] گزارشی درباره اولین آزمایش اتمی آمریکا دریافت کرد. مارگارت ترومن می‌نویسد: «این امر به پدرم امکان داد، که با شهامت بیش‌تر و استواری بالاتری مذاکرات (با استالین) را پیش ببرد». و ادامه می‌دهد:

«پدرم با احتیاط به این می‌اندیشید که چگونه می‌خواهد وجود بمب اتم را به استالین اطلاع دهد. او به لیدر شوروی نزدیک شد و به اطلاع او رساند، که آمریکا سلاح جدیدی را با نیروی تخریبی خارق‌العاده‌ای، تکامل داده است. نخست وزیر چرچیل و منشی دولت، بیرنس [Byrnes]، چند قدم به آن‌ها نزدیک شدند و با دقت انعکاس استالین را مورد توجه قرار دادند. او آرامشش را کاملاً حفظ کرده بود». ۷۳۹ ژوکوف مذاکرات استالین و مولوتوف را در حین مراجعت به محل اقامتشان، یادآور می‌شود: «مولوتوف بی‌تامل گفت:

آن‌ها می‌خواهند وارد مسابقه شوند. استالین خندید، خوب بشوند. باید همین امروز با کورچاتوف [Kurtschatow] صحبت کرد که کار را تسریع کند. من فهمیدم که مسئله، کار روی بمب اتم است». ۷۴۰ استالین انسان مصمم و متینی بود، که هیچ‌گاه مرعوب نمی‌شد، حتی با تهدید هسته‌ای.

ترومن به تولید بمب اتمی به مثابه سلاح ترور همه جانبه، که قادر است حاکمیت جهانی را برای آمریکا تضمین نماید، نگاه می‌کرد. او در خاطرات خود می‌نویسد:

«من به این بمب‌ها به عنوان سلاح نظامی نگاه می‌کردم و هیچ‌گاه شک نداشتم که آن‌ها به کار برده خواهند شد. وقتی من با چرچیل صحبت کردم، بدون تامل گفت که او طرفدار استفاده از بمب اتمی است». ۷۴۱

در پایان ژوئیه ۱۹۴۵ اتحاد شوروی تصمیم گرفت، با ژاپن، که در آن زمان در لبهء شکست اجتناب‌ناپذیر نظامی قرار داشت، وارد جنگ شود. البته آمریکائی‌ها مصمم شدند

۷۳۹ - Walentin Bereschkow, J'etais interprete de Staline, Ed, du Sorbier، پاریس

۱۹۸۵، صفحه ۳۸۴، هم چنین نگاه کنید به: والتین برشکوف، من مترجم استالین بودم.

۷۴۰ - ژوکوف، همان جا، جلد ۱، صفحه ۴۰۸

۷۴۱ - ترومن، خاطرات، جلد ۲، همان جا، صفحه ۴۶۲

بدون هیچ ضرورت نظامی سلاح هسته‌ای‌شان را روی آدم‌ها «آزمایش کنند». آنها امیدوار بودند، دشمنانشان را تا آن درجه‌ای ترور و مرعوب کنند که حتی نازی‌ها به مخیله‌اشان خطور نکرده بود. این را باید فهمید که هدف اصلی امپریالیسم با کشتار گسترده ژاپنی‌ها، ایجاد وحشت در مردم شوروی بود. پیام اصلی به استالین بود. از زمانی که چرچیل از وجود بمب اتم مطلع شد، میخواست... آن را علیه اتحاد شوروی به کار ببرد! پروفیسور گابریل کولکو [Kolko] می‌نویسد:

«مارشال آلان بروک [Brooke] بر این عقیده بود، که شور و شوق عقب مانده‌ء نخست وزیر خطرناک می‌شود: او خود را در آن موقعیت می‌دید که می‌تواند مراکز صنعتی روسیه را نابود کند».^{۷۴۲}

«در پُتسدام چرچیل به آمریکائی‌ها فشار می‌آورد، که آن‌ها می‌بایست از بمب به عنوان فشار سیاسی علیه روسیه استفاده کنند».^{۷۴۳}

ترومن در ۶ اوت ۱۹۴۵ بعد از آن که مطلع شد هیروشیما به وسیله بمب اتم تخریب شده است، به اطرافیانش گفت: «این بزرگ‌ترین حادثه تاریخ است». ترومن جرأت کرد که در خاطراتش نیز مشابه آن را بنویسد! تصمیم امپریالیسم آمریکا دال بر نابود کردن غیر متمایر صدها هزار ژاپنی غیر نظامی، طبیعت ضد بشری و بربرمنشانه آن را نشان می‌دهد. او مشعلی را در دست گرفت که همه نیروهای فاشیستی آن را حمل کرده‌اند. ترومن در همان روز در بیانات رسمی‌اش گفت:

«اگر ژاپنی‌ها شرایط ما را نپذیرند، باید از آسمان منتظر بارانی از ویرانه باشند که تا کنون زمین شاهد آن نبوده است».^{۷۴۴}

در ۹ اوت، همان طور که ترومن قول داده بود، دومین شهر، ناگازاکی [Nagasaki] به وسیله باران اتم از نقشه جغرافیائی حذف گردید. و این به قیمت جان ۴۴۳ هزار انسان غیر نظامی در هیروشیما و ناگاراکی تمام شد...^{۷۴۵}

تنها قدرتی که در پی هژمونی و حاکمیت جهانی است، یعنی ایالات متحده آمریکا، دشمن انعطاف ناپذیر هر جنبش ضد امپریالیستی است، که برای استقلال، دموکراسی و

۷۴۲ - گابریل کولکو، The politics of War (سیاست جنگ) و Panthion Books، نیویورک ۱۹۹۰، صفحه ۵۵۹

۷۴۳ - همان جا، صفحه ۵۶۰

۷۴۴ - ترومن، همان جا، ۴۶۶

۷۴۵ - Deborine, Les secrets de la Seconde Guerre mondiale (اسرار جنگ جهانی دوم)،

Ed, du Progress، انتشارات Progress، مسکو ۱۹۷۲، صفحه ۲۶۵

سوسیالیسم مبارزه می‌کند. این مفهوم «دکترین ترومن» است، دکترین مداخله‌های نظامی در تمام جهات آسمان به بهانه «دفاع از آزادی (بازار و استثمار) علیه خطر کمونیستی». ترومن آن را در ۱۲ مارس ۱۹۴۷ چنین فرمولبندی کرد:

«من بر این باورم که سیاست ایالات متحده آمریکا باید این باشد که از خلق‌های آزاد پشتیبانی کند و علیه تلاش‌های انقیاد طلبانه توسط اقلیت مسلح و یا فشار خارجی، ایستادگی نماید».^{۷۴۶}

این سیاست مداخله‌گری نظامی به طور اصولی با «خطر استبدادگرایی روسی» توجیه شده است. ترومن می‌گوید: «خطر جدیدی که ما در معرض آن قرار داریم، به همان اندازه آلمان نازی که به گذشته تعلق دارد، جدی است».^{۷۴۷} ترومن بعد از از بین رفتن هیتلر، رقیب کسب هژمونی جهانی‌اش، لغت به لغت تمام افتراءات ضد کمونیستی نازی‌ها را اخذ نمود. او با هدف‌گیری علیه اتحاد شوروی اظهار داشت:

«گروهی از سنگدلان، ولی متعصب‌های زیرک، دیکتاتوری را با تمام تزئینات یک مذهب دولتی سازمان داده‌اند. (...) که فرد در بردگی مادام‌العمر ابزار دولت می‌گردد».^{۷۴۸} به این ترتیب، هنوز پیروزی کامل بر نازی‌ها به دست نیامده بود که ترومن، سمت‌گیری اساسی آن‌ها، یعنی سمت‌گیری علیه کمونیسم را مجدداً اتخاذ نمود. اما این خود هیتلر بود که در ۳۱ اوت ۱۹۴۴ پیشنهاد، بهتر بگوئیم بازگشائی این بازی را ترسیم کرد:

«پیروزی دشمنان ما باید اروپا را تمام و کمال بلشویکی کند». «ائتلاف دشمنان ما ترکیبی است از عناصر ناهمگون... کشورهای مافوق سرمایه‌داری در یک جانب و کشورهای مافوق کمونیستی در جانب دیگر. روزی خواهد آمد که این ائتلاف از بین برود. مسئله اکنون بستگی به این دارد که تا رسیدن آن لحظه صبر کنیم، با وجود این که شرایط خیلی جدی است».^{۷۴۹} برای نجات از شکست تهدید کننده، برای این که اتحاد موجود به سوی دیگری سوق داده شود، نازی‌ها در پایان جنگ افتراءات ناهنجار خود را علیه کمونیسم تشدید کردند. ترومن ۱۸ ماه بعد همان‌ها را قاپید.

۷۴۶ - ترومن، همان جا، صفحه ۱۲۹

۷۴۷ - همان جا، صفحه ۱۲۴

۷۴۸ - همان جا، صفحه ۳۱۴

۷۴۹ - Hitler parle a ses generaux (هیتلر با یک ژنرال سخن می‌گوید)، Ed، آلبین میشل ۱۹۶۴،

صفحه ۲۷۹، ۲۶۴ و ۲۸۳

مبارزه ضد امپریالیستی و مبارزه به خاطر صلح

در این زمینه بهتر می‌توان سیاست بین‌المللی‌ای را که استالین از ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۳ تعقیب می‌کرد، درک نمود. استالین علیه امپریالیسم آمریکا و برنامه‌های جنگی‌اش، موضع محکمی اتخاذ نموده بود. او متناسب با امکاناتش به جنبش‌های انقلابی خلق‌های مختلف کمک کرد و بدین وسیله فرزاندگی خود را به اثبات رساند. استالین علیه سیستم جهانی سرمایه‌داری مبارزه را در چهار جبهه به پیش برد:

- ۱- قدرت دفاعی اتحاد شوروی را به عنوان بنیان جنبش کمونیستی بین‌المللی تقویت کرد.
- ۲- به خلق‌های کمک کرد، که برای دموکراسی مردمی و سوسیالیسم تصمیم گرفتند.
- ۳- از خلق‌های تحت استعمار که برای استقلال تلاش میکردند پشتیبانی کرد.
- ۴- در جنبش وسیع صلح بین‌المللی علیه ماجراجویان جنگ طلب امپریالیسم، شجاعت دمید. او به روشنی درک کرد که هدف امپریالیسم آنگلو آمریکائی این است که طبقات ارتجاعی کشورهای همسایه ا.ج.ش.س. را که با نازی‌ها همکاری کرده بودند، نجات دهد تا آن‌ها را در استراتژی حاکمیت جهانی خود ادغام نماید. این هدف، آشکارا در روند جنگ خود را نشان داده بود. در ۱ اوت ۱۹۴۴ دولت لهستانی مقیم لندن باعث قیامی در ورشو شد. این مرتجعین با هدف جلوگیری از ارتش سرخ در آزاد سازی پایتخت لهستان به ماجراجوئی جنایتکارانه‌ای دست یازیدند. ارتش سرخ در آن موقع در نبردی سخت با خسارات زیاد انسانی و مادی ۶۰۰ کیلومتر پیشروی کرده بود. برای آن دیگر ممکن نبود تا ورشو پیشروی کند و به قیام‌کنندگان یاری برساند. مرتجعین لهستان عمداً هدفشان را در دامن زدن به یک قیام، از نیروهای نظامی اتحاد شوروی مخفی کردند. اما نازی‌ها چندین لشکر در ورشو متمرکز کرده بودند. بدین ترتیب می‌توانستند مردم را قتل عام کنند و ورشو را به خرابه‌ای تبدیل نمایند.^{۷۵۰}

استالین فهمید که جنگی در جنگ آغاز خواهد شد. او به چرچیل و روزولت نوشت: «دیر یا زود حقیقت در مورد انبوه کوچکی از جنایت‌کاران، که ماجراجوئی ورشو را سبب گشتند تا قدرت را غصب نمایند، خود را نشان خواهد داد».^{۷۵۱}

در ۲۳ اوت ۱۹۴۴ ارتش سرخ اولین روستای مجارستان را آزاد کرد. دو روز بعد رژیم فاشیستی هورتی [Horthy] که از سال ۱۹۱۹ در قدرت بود، در مورد شرایط جدید، به مشاوره پرداخت.

۷۵۰ - روکوسفسکی، همان جا، صفحه ۲۸۳ff

۷۵۱ - استالین، همان جا، صفحه ۳۷۶

آنگلو- ساکسن‌ها مایل بودند که مجارستان تا آن جا مانع روس‌ها شود که خودشان بتوانند این کشور را تصرف کنند. این را می‌توان در صورت جلسات مطالعه کرد.^{۷۵۲}

هورتی و دار و دسته‌اش مبارزه علیه «امپریالیست‌های سرخ» را زمانی شروع کردند که ۳۵ لشکر فاشیستی برای دفاع از بوداپست علیه ارتش شوروی آماده می‌شدند. از این روز به بعد ارتجاع مجارستان به نجات از جانب ایالات متحده آمریکا، که می‌بایست «استقلال مجارستان» را علیه «توسعه طلبی شوروی» تضمین نماید چشم امید دوخته بود. در تمام کشورهای اروپای شرقی، طبقات ارتجاعی از پوسته خالی واژه «استقلال ملی» برای مبارزه علیه نه تنها سوسیالیسم بلکه علیه خواست‌های اساسی ملی خلق‌ها استفاده می‌کردند تا آن‌ها را به استراتژی حاکمیت جهانی آمریکا پیوند دهند.

در یونان مقاومتی که توسط حزب کمونیست رهبری می‌شد، تلفات سنگینی بر نازی‌ها وارد آورد. وقتی آلمان‌ها در ۱۲ اکتبر ۱۹۴۴ از آتن عقب نشینی کردند، ۷۰ هزار مبارز مسلح مقاومت، تقریباً تمام مناطق کشور را در کنترل داشتند. ارتش انگلیس جهت جلوگیری از به وجود آمدن یک قدرت انقلابی توسط مردم یونان، در آنجا مداخله نظامی نمود. چرچیل به ژنرال اسکوبی [Scobie] نوشت:

«در این تردید نکنید که عملیات‌تان باید به سان عملیات در کشور فتح شده‌ای باشد که در آن شورش منطقه‌ای برپاست».^{۷۵۳}

بدین طریق جنگ طولانی آنگلو آمریکائی علیه یونانیان ضد فاشیست آغاز گردید. ارتش سرخ با درهم شکستن نیروهای رزمی فاشیستی در کشورهای اروپای شرقی، شرایط مساعدی جهت رشد مبارزات کارگران، دهقانان و ضد فاشیست‌ها به وجود آورد. به شکرانه این کمک، توده‌های تحت رهبری احزاب کمونیست، قادر شدند به قدرت سوسیالیستی دست یابند و استقلال ملی واقعی را کسب نمایند. آنها دسیسه‌های نیروهای فاشیستی و بورژوازی را که تلاش می‌کردند با تبدیل کشورهای اروپای شرقی به مستعمرات جدید امپریالیسم آمریکا، قدرت خود را تحکیم نمایند، خنثی نمودند. تئوری «امپریالیسم سرخ» که نازی‌ها در شروع جنگ در سال ۱۹۴۱ برای توجیه

۷۵۲ - L'armee sovietique liberatrice dans la Seconde Guerre mondiale (ارتش شوروی به عنوان آزادیبخش در جنگ جهانی دوم) Ed, du progres 1977، انتشارات progress

مسکو ۱۹۷۷، صفحه ۳۰۹

۷۵۳ - کولکو [Kolko]، همان جا، صفحه ۱۸۸

تهاجماتشان، اختراع کردند، مجدداً در سال ۱۹۴۶ از طرف امپریالیسم آمریکا به کار برده شد. درک انگلیسی-آمریکائی‌ها از «استقلال» کشورها چه نوع و چگونه است؟ این درک در مثال یونان، جائی که آن‌ها نیروهای مقاوم در حال مبارزه علیه هیتلر را قتل عام کردند، به بهترین وجهی توضیح داده می‌شود.

تحلیلی را که استالین بعد از شکست قدرت‌های فاشیستی، از شرایط بین‌المللی به دست داد، یکی از قدرتمندترین هم‌زمانش، آندره [Andrej] شدانوف، مسئول رهبری سیاسی لنین‌گرا در جریان ۹۰۰ روز محاصره فاشیستی، شرح داده است.

در اینجا نوشته او را که به مناسبت کنفرانس اطلاعاتی از ۹ حزب کمونیست در سپتامبر ۱۹۴۷ در لهستان ارائه داده است، می‌آوریم. مواضع او نه فقط بر اساس دلایل قانع‌کننده‌اش بلکه هم چنین به خاطر این که حدود ۹ سال بعد، هنگام کودتای خروشچف نکته به نکته آن مورد حمله قرار می‌گیرند و رد می‌شوند، توجه ما را جلب می‌کند.

«هدف سمت و سوی جدید توسعه طلبی امپریالیسم آمریکا، برپا کردن حاکمیت جهانی آن است. در علاقه‌مندی امپریالیسم آمریکا به تحکیم جایگاه انحصاریش در بازارها، که در پی از بین رفتن رقبای بزرگاش، آلمان و ژاپن و حتی تضعیف همکارانش، انگلستان و فرانسه، به وجود آمده است، روند جدید سیاسی آن، روی برنامه‌ای همه جانبه از اقدامات نظامی، اقتصادی و سیاسی حساب شده است، با این هدف که در تمام کشورهایی که موضوع توسعه آمریکا هستند، حاکمیت سیاسی، اقتصادی را بنا نهد، این کشورها را تا سطح اعمار خود پائین بکشد و در آن‌ها رژیم‌هایی را از داخل برسر کار آورد که تمام موانعی را که توسط کارگران و جنبش‌های دموکراتیک بر سر راه استثمار این کشورها توسط سرمایه آمریکائی به وجود می‌آیند، از پیش پا بردارد».

«سیاستمداران بد سیرت امپریالیستی، که تعادل خود را از دست داده و رد پای چرچیل را گرفته‌اند، چکش کاری برنامه تحقق هر چه سریع‌تر جنگ پیشگیری‌کننده علیه ا.ج.ش.س. را شروع کرده‌اند و آشکارا فراخوان می‌دهند که از انحصار موقتی سلاح اتمی آمریکا، علیه مردم شوروی استفاده شود».

«برنامه استراتژیک نظامی آمریکا در زمان‌های صلح عبارتند از ایجاد بسیاری از پایگاه‌های نظامی، ایجاد فضاها و پیشروی بسیار دور از قاره آمریکا که برای تهاجم علیه اتحاد شوروی و کشورهای جدید دموکراتیک مورد استفاده قرار گیرند». «انحصارات آمریکائی به ویژه به احیای سرمایه‌داری در آلمان امید بسته‌اند. زیرا که معتقدند، برای

موفقیت در مبارزه علیه نیروهای دموکراتیک در اروپا، این، مهم‌ترین تضمین را به وجود می‌آورد».

«اما در مقابل تلاش‌های آمریکا برای حاکمیت جهانی، ا.ج.ش.ی. با نفوذ بین‌المللی رشد یابنده‌اش، به عنوان سنگر ضد امپریالیستی و ضد فاشیستی، کشورهای دموکراسی جدید، که با کنترل امپریالیسم آنگلو آمریکائی در تقابل هستند و کارگران همه کشورها... ایستاده‌اند».

«به همان ترتیب که سیاست مونیخ در گذشته، باند متهاجم هیتلر را تشویق کرد، به همان ترتیب، امتیازدهی به روند جدید آمریکا و اردوگاه امپریالیستی، الهام دهندگانش را فقط پرروتر و مهاجم‌تر می‌کند. به این جهت احزاب کمونیست می‌بایست در رأس مقاومت علیه برنامه‌های تهاجم و توسعه طلبی امپریالیستی در تمام جبهه‌های کشوری، اقتصادی و ایدئولوژیک بایستند، آنها می‌بایست به هم پیوندند، تمام تلاش‌های خود را بر اساس پلاتفرم ضد امپریالیستی و دموکراتیک، متحد نمایند و در حول خود تمام نیروهای دموکرات و میهن پرست خلق‌ها را گردآورند».^{۷۵۴}

استالین همیشه به نیروی خلق‌های شوروی و نیروهای انقلابی و ضد امپریالیستی در جهان، اعتماد داشت. این موضع، شفاف و روشن در توضیحات رسمی مالنکوف در ۱۹۵۰ بیان می‌گردد.

«هیچ کس نباید فکر کند، که ما از سر و صدای شمشیر جنگ افروزان مرعوب گشته‌ایم. نه ما، بلکه امپریالیست‌ها و مهاجمین باید از جنگ بترسند».^{۷۵۵} «آیا هنوز هم می‌توان به این شک کرد، که در صورت برپائی جنگ جهانی سوم توسط امپریالیست‌ها، نه فقط بعضی کشورهای سرمایه‌داری بلکه مجموعه سرمایه‌داری جهانی به خاک سپرد خواهد شد؟»^{۷۵۵}

اتحاد شوروی در سال ۱۹۴۷ برای اولین بار اسلحه هسته‌ای تولید کرد. استالین قادر شد سیاست باج خواهی هسته‌ای امپریالیسم آمریکا را درهم بشکند. در همان زمان اتحاد شوروی و کمونیست‌های سراسر جهان یک کارزار بین‌المللی برای برهم زدن برنامه‌های جنگی امپریالیسم آمریکا و ممنوعیت سلاح‌های هسته‌ای به راه انداختند. کنگره صلح جهانی علیه تهاجمات امپریالیستی، بزرگ‌ترین جنبش صلحی را که تا آن زمان وجود داشت، به راه انداخت. در بیانیه‌اش که در پایان دومین کنفرانس جهانی منتشر

۷۵۴ - آلمان جدید، برلن، از ۱۹۴۷/۱۰/۲۳ و ۱۹۴۷/۱۰/۲۴، صفحه ۳

۷۵۵ - آلمان جدید، برلین، از ۱۹۴۹/۱۱/۸، صفحه ۳

شده بود، چنین آمده است:

«خلق‌های جهان هر چه بیش‌تر به قاطعیت و اراده‌ء خود امید می‌بندند. مبارزه به خاطر صلح مبارزه شماسست. آیا می‌دانید که صدها میلیون انسان، متحد شده‌اند و دستانشان را به سوی شما دراز کرده‌اند؟ برای صلح نمی‌توان منتظر ماند، زیرا صلح با مبارزه به دست می‌آید.

ما با ۵۰۰ میلیون انسان مسئولیت پذیر که فراخوان استک‌هلم را امضاء کرده‌اند، ممنوعیت سلاح اتمی را خواهانیم، یک خلع سلاح عمومی و کنترل آن.»^{۷۵۶}

رویزیونیسم تیتو و آمریکا

احزاب کمونیست اروپای شرقی که در طول سال‌های ۱۹۴۵-۱۹۴۸ مبارزات شدیدی را در جهت گذار به سوسیالیسم از سر گذرانده بودند، تجربیات کم‌تری از حزب کمونیست اتحاد شوروی داشتند و به لحاظ ایدئولوژیک بر بنیاد استواری نایستاده بودند: پذیرش صدها هزار عضو جدید، که بخشاً از جریان سوسیال دموکراسی می‌آمدند، این احزاب را در مقابله با اپورتونیسم و ملی‌گرائی بورژوازی کم‌توان ساخت.

جریان سوسیال دموکراتیک و ضد شوروی از ۱۹۴۸ در رأس حزب کمونیست یوگوسلاوی رخنه کرد.

استالین از ۱۹۴۸ مبارزه علیه رویزیونیسم تیتو را شروع کرده بود. او بدین وسیله روشن بینی و استحکام اصولی خود را به ثبوت رسانید. تاریخ در ۴۸ سال بعد، بیش بینی او را کاملاً به اثبات رساند.

در سال ۱۹۴۱ در لحظهء تهاجم آلمان، ۱۲ هزار نفر در حزب کمونیست یوگوسلاوی که مخفی فعالیت می‌کرد، عضو بودند. از این تعداد ۸۰۰۰ عضو در جنگ کشته شدند. تعداد اعضا در جریان مقاومت به ۱۴۰ هزار و در سال ۱۹۴۸ به ۳۶۰ هزار افزایش یافت. ده‌ها هزار عنصر کولاک، بورژوازی و خرده بورژوازی به عضویت حزب درآمدند.^{۷۵۷} تیتو در مبارزه‌اش علیه کمونیست‌های واقعی هر چه بیش‌تر بر خرده بورژوازی تکیه داشت. حیات داخلی حزب عادی نبود، در صفوف‌اش بحث‌های سیاسی وجود نداشت و نتیجتاً انتقاد و انتقاد از خود مارکسیست لنینیستی انجام نمی‌گرفت.

۷۵۶ - آلمان جدید، برلن، از ۱۱/۲۴/۱۹۵۰

۷۵۷ - جیمز کلوگمان، از تروتسکی تا تیتو، لاونسه و ویشارت، لندن ۱۹۵۱، صفحه ۱۳

نیروهای رهبری انتخاب نمی‌شدند بلکه انتصاب می‌شدند.^{۷۵۸} در ژوئن اداره اطلاعات احزاب کمونیست، بیانیه‌ای را که به ۸ حزب تعلق داشت و حزب یوگوسلاوی را مورد انتقاد قرار داده بودند، منتشر نمود. تاکید بیانیه بر این بود، که تیتو به تشدید اختلافات طبقاتی در روستا و رشد عناصر سرمایه‌داری در کشور، توجهی مبذول نمی‌کند.^{۷۵۹}

بیانیه بر این نظر بود، که حزب یوگوسلاوی با حرکت از موضع ملی‌گرائی بورژوازی، از جبهه واحد سوسیالیستی علیه امپریالیسم بریده است. در متن آمده است: «این چنین موضع ناسیونالیستی فقط می‌تواند به استحاله یوگوسلاوی به یک جمهوری معمولی بورژوازی بیانجامد».^{۷۶۰}

وقتی تیتو از این انتقاد آگاه شد، پاکسازی همه جانبه‌ای را دامن زد. او همه نیروهای مارکسیست لنینیستی را از حزب دور نمود. دو عضو کمیته مرکزی، کوچوویک [Cujowic] و هبرانگ [Hebrang] و همچنین ژنرال آرسو آ. یوانویچ [Arso A. Jovanovic] رئیس کل ستاد ارتش پارتیزانی در سال ۱۹۴۸ دستگیر شدند و به قتل رسیدند.^{۷۶۱}

روزنامه تایمز درباره دستگیری تعداد زیادی از کمونیست‌هایی که از بیانیه کمینفرم پشتیبانی کرده بودند، نوشت و تعداد دستگیر شدگان را بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ هزار نفر برآورد کرد.^{۷۶۲}

ادوارد کاردلی [Kardelj] در گزارش‌اش به هشتمین کنگره حزب که در سال ۱۹۴۸ تشکیل شد، به بسیاری از نقل قول‌های استالین پناه برد «تا ثابت کند که یوگوسلاوی عناصر کولاک را پس زده و هیچگاه موضع ضد شوروی اتخاذ نکرده است».^{۷۶۳}

تیتوئست‌ها چند ماه بعد آشکارا به تئوری سوسیال دموکراسی مبنی بر گذار به سوسیالیسم بدون مبارزه طبقاتی، روآوردند. بیلر [Bebler] قائم مقام وزیر امور خارجه، در

۷۵۸ - همان جا، صفحه ۲۲

۷۵۹ - همان جا، صفحه ۹

۷۶۰ - همان جا، صفحه ۱۱

۷۶۱ - همان جا، صفحه ۴۳

۷۶۲ - همان جا، صفحه ۱۴۳

۷۶۳ - Report: Le PCY dans la lutte la Yougoslavie nouvelle (حزب کمونیست

یوگوسلاوی در مبارزه برای یوگوسلاوی جدید)، بلغراد، ۱۹۴۸، صفحه ۹۴ و ۲۵

آوریل ۱۹۴۹ اظهار داشت :

«ما کولاکی مثل آن که در اتحاد شوروی بود، نداریم. دهقانان ثروتمند ما به صورت توده‌ای در مبارزه آزادیبخش خلق شرکت کردند (...). آیا این توهم است، اگر ما موفق شویم گذار کولاک‌ها به سوسیالیسم را بدون مبارزه طبقاتی به انجام رسانیم؟»^{۷۶۴}

در سال ۱۹۵۱ تیم اطراف تیتو گفتند، که کلخوزها (کلخوزهای شوروی) بیان سرمایه‌داری دولتی و سیستم اجتماعی ا.ج.ش.س. است، که با بسیاری از پس مانده‌های فئودالیسم ادغام شده است. تیتوئیست‌ها با اخذ ایده‌های بوخارین، برنامه ریزی بازار آزاد را جا انداختند. «هیچ کس غیر از کئوپراتیوها اصول و طبقه بندی‌های نوع تولید را تعیین نخواهد کرد». آنها «گذار به سیستمی را سازماندهی می‌کنند، که به تاثیر قوانین عینی اقتصادی آزادی بیش‌تری می‌بخشد. بخش سوسیالیستی اقتصاد ما در موقعیتی قرار دارد که می‌تواند بر گرایشات سرمایه‌داری توسط ابزار صرفاً اقتصادی پیروز شود».^{۷۶۵}

تیتو در سال ۱۹۵۳ خرید و فروش زمین و اجرای کار کشاورزی را بر مبنای مناسبات کار مزدی، دوباره برقرار کرد.

تیتو در سال ۱۹۵۳ کمونیست‌های یوگوسلاوی را که به مارکسیسم لنینیسم وفادار مانده بودند با ستون پنجم هیتلر مقایسه کرد و بدین وسیله دستگیری بیش از ۲۰۰ هزار کمونیست را، آن طور که سرلشکر ولادیمیر داپسویچ [Dapcevic] شهادت می‌دهد، توجیه نمود. تیتو نوشت:

«حملات مهاجمین فاشیست ثابت کرد، که می‌بایست به عناصر جدید ستون پنجم توجه خیلی بیش‌تری مبذول داشت. این ستون پنجم، یک عنصر سیاسی و نظامی‌ای است که در همان لحظه تدارک تهاجم، وارد عمل می‌شود. امروزه دوباره سعی می‌شود همان کارها در کشور ما در اشکال مختلف خصوصاً از جانب کشورهای کمینفرم عملی گردد».^{۷۶۶}

در شروع سال‌های ۵۰ یوگوسلاوی همچنان یک کشور فئودالی محسوب می‌شد. اما تیتوئیست‌ها به اصولی حمله می‌کردند، که کشور سوسیالیستی بر مبنای آن اصول، می‌بایست دیکتاتوری پرولتاریا را تحقق بخشیده و آن را حفظ کند. رویزونیست‌های

۷۶۴ - کلوگمان، همان جا، صفحه ۱۲۹

۷۶۵ - Directives du CC, dans Questions du socialisme (دستورالعمل‌های کمیته مرکزی

حزب کمونیست یوگوسلاوی در مورد مسائل روز سوسیالیسم)، شماره ۱۰، ژانویه / فوریه ۱۹۵۲،

Agence Yougoslave d' information، صفحه ۱۶۰، ۱۶۱ و ۱۴۵

۷۶۶ - همان جا، صفحه ۸۴

یوگوسلاوی در سال ۱۹۵۰ بحثی را در مورد «محو دولت و خصوصاً محو نقش دولت در اقتصاد» دامن زدند. برای توجیه بازگشت به سوی دولت بورژوازی، میلووان دیلاس [Dilas] دولت سوسیالیستی را به عنوان «بنای هیولائی دولت سرمایه‌داری»، که پرولتاریا را «استثمار کرده و تحت ستم قرار می‌دهد» توصیف کرد. بر مبنای دیلاس، استالین همیشه «برای گسترش امپراتوری خودش، سرمایه دولتی خودش و به لحاظ سیاست داخلی، برای تشدید بوروکراسی» مبارزه می‌کرد. «برای او در حال حاضر، پرده آهنین، هژمونی بر کشورهای اروپای شرقی و سیاست تهاجمی، احتساب ناپذیر گشته است». دیلاس از «استیصال مجموعه طبقه کارگر، که برای خواست‌های بالای امپریالیستی و نخبگان بوروکراسی کار می‌کنند»، صحبت می‌کند. «امروزه جماهیر شوروی به طور عینی قدرت بزرگ ارتجاعی است». «استالین عملی کننده سرمایه‌داری دولتی و رهبر روحی و سیاسی دیکتاتوری بوروکراتیک است». دیلاس به عنوان یک جاسوس واقعی امپریالیسم آمریکا، ادامه می‌دهد:

«ما با تئوری‌هایی در نزد هیتلری‌ها برخورد می‌کنیم، که هم به لحاظ محتوا و هم به لحاظ عمل اجتماعی ناشی از آن، مثل دو قطره آب با تئوری‌های استالین همسانند».^{۷۶۷}

اضافه می‌کنیم، دیلاس که بعد از آن در آمریکا در رختخواب گرم خوابید در این نوشته به نوشته تروتسکی «انتقاد از سیستم استالینیستی» رجوع می‌کند.^{۷۶۸} کاردلی در سال ۱۹۴۸ هنوز برای مبارزه ضد امپریالیستی سوگند وفاداری یاد می‌کرد. البته یوگوسلاوی دو سال بعد، از تهاجم آمریکا به کره پشتیبانی کرد. تایمز گزارش داد:

«آقای ددیجر [Dedijer] به حوادث کره به عنوان بیان اراده شوروی برای حاکمیت جهانی، می‌نگرد. کارگران جهان باید بدانند که کاندید جدیدی برای حاکمیت جهانی پا بر عرصه گذاشته است. آن‌ها باید توهم خود را در ارتباط با این مسئله که جماهیر شوروی مظهر نیروی دمکراسی و آزادیست بزدایند.».^{۷۶۹}

به این ترتیب تیتو به یک دست‌نشانده در استراتژی ضد کمونیستی آمریکا تبدیل می‌گردد. تیتو در سال ۱۹۵۱ در هرالد تریبون بیان کرد، که «یوگوسلاوی، در صورت

۷۶۷ - همان جا، شماره ۱۴، اکتبر / نوامبر ۱۹۵۲، Agence Yougoslave d'Information، صفحه

۲، ۵، ۱۸، ۳۵، ۳۶، ۳۰، ۳۷، ۴۴، ۴۷

۷۶۸ - همان جا، صفحه ۴۴

۷۶۹ - تایمز ۲۷، دسامبر ۱۹۵۰

تهاجم شوروی، چه در اروپا و چه هزاران کیلومتر دورتر از مرزهای یوگسلاوی، در همان لحظه و مستقیم در جانب غرب قرار خواهد گرفت..... یوگسلاوی خود را به عنوان بخشی از دیوار امنیت جمعی به حساب می‌آورد که علیه امپریالیسم شوروی بنا شده است»^{۷۷۰}

در زمینه اقتصادی، اقدامات سوسیالیستی‌ای که یوگسلاوی در سال ۱۹۴۸ بدان دست زده بود، پس گرفته شد. آلکساندر کلیفورد [Clifford]، مخبر دیلی میل [Daily Mail] با توجه به تصمیم رفرم اقتصادی ۱۹۵۱، نوشت: «اگر این رفرم‌ها تحقق یابد، در انتها، یوگسلاوی کم‌تر از بریتانیا سوسیالیستی خواهد بود». «قیمت کالاها به وسیله بازار، یعنی به واسطه عرضه و تقاضا تنظیم می‌گردد» شرکت‌ها مستقلاً «تصمیم می‌گیرند» که چه چیزی را تا چه مقداری تولید کنند.

«در این مسئله چیز زیادی از مارکسیسم کلاسیک وجود ندارد»^{۷۷۱} بورژوازی انگلو آمریکائی خیلی سریع پی برد، که در شخص تیتو اسلحه‌ای موثر در مبارزه ضد کمونیستی در اختیار دارد. Business week در ۱۲ آوریل ۱۹۵۹ نوشت:

«برای غرب عموماً و برای آمریکا به ویژه، ثابت شده که ارزان‌ترین متد کیش و مات کردن کمونیسم روسی تشویق تیتو است. اکنون حاصل جمع کمک غرب به تیتو مبلغ ۵۱،۷ میلیون دلار است. این مبلغ بسیار کم‌تر از میلیاردها دلار است که آمریکا در یونان برای همین هدف پرداخت کرده است»^{۷۷۲}.

بنابراین بورژوازی روی این حساب کرد، که تیتو را به تجدید نظر طلبی تشویق کند و عملیات خرابکارانه و تخریب را در کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی سازمان دهد. ادن [Eden] در ۱۲ دسامبر ۱۹۴۹ در دیلی تلگراف نوشت:

«نمونه و نفوذ تیتو می‌تواند به طور تعیین کننده‌ای روند حوادث را در مرکز و شرق اروپا تغییر دهد»^{۷۷۳} تایمز در بزرگداشت عوامفریبی‌های کمونیستی تیتو و ارزش واقعی آن‌ها، نوشت: «در ضمن، تیتوئیسم تا آن حدی نیروئی کمونیستی است که مارشال تیتو می‌تواند نشان دهد»^{۷۷۴} تیتوئیسم این چنین در ۱۹۴۸ به عنوان یک جریان معمولی بورژوازی، به قدرت رسید. با حرکت از این ناسیونالیسم، کلیه اصول دیکتاتوری پرولتاریا

۷۷۰ - نیویوک هرالد تریبون ۲۶ ژوئن ۱۹۵۱

۷۷۱ - دیلی میل، ۳۱ اوت ۱۹۵۱، صفحه ۱۵۰

۷۷۲ - Business week، دوازده آوریل ۱۹۵۰، صفحه ۱۷۵

۷۷۳ - دیلی تلگراف، ۱۲ دسامبر ۱۹۴۹، صفحه ۱۹۱

۷۷۴ - تایمز، ۱۳ سپتامبر ۱۹۴۹، صفحه ۱۹۴

کنار نهاده شد. ناسیونالیسم آن زمینه‌ایست که تئوری‌های تروتسکی و بوخارین می‌توانست در آن شکوفا شود.

بعد از جنگ جهانی دوم، این سمت‌گیری ناسیونالیستی نفوذ زیادی نیز در دیگر احزاب کمونیستی اروپای شرقی داشت.

پس از مرگ استالین، در مسکو ایده شوونیسم روسیه بزرگ رشد کرد و واکنش ناسیونال-شوونیستی را در کشورهای اروپای شرقی در پی آورد.

این مهم است که به اصولی بپردازیم که زیربنای همه این جدلهاست.

استالین از ۱۹۲۳ دیدگاه اساسی انترناسیونالیسم پرولتری را با واژه‌های زیر فرموله

کرد:

«ما می‌بایست به این بیاندیشیم، که گذشته از حق تعیین سرنوشت ملی، حق طبقه کارگر در تحکیم قدرت‌اش نیز وجود دارد. (...) مواردی وجود دارند، که حق تعیین سرنوشت در تضاد با حق بالاتری قرار می‌گیرد، حق طبقه کارگر به قدرت رسیده، در تحکیم قدرت‌ش. در چنین مواردی باید آشکارا گفت، که حق تعیین سرنوشت نمی‌تواند و اجازه ندارد مانع تحقق حق طبقه کارگر بر دیکتاتوریش گردد. اولی باید پشت سر دومی قرار گیرد».^{۷۷۵}

استالین بر اساس اصل انترناسیونالیسم پرولتری، دشمن سرسخت هر ناسیونالیسم و قبل از هر چیز دشمن سرسخت عظمت طلبی ملی روسی بود. او در سال ۱۹۲۳ گفت: «قدرت اصلی‌ای که از همبستگی جمهوری‌ها در یک اتحادیه واحد جلوگیری می‌کند، عظمت طلبی ملی روس است. این اتفاقی نیست که آدم‌های سمناش [Smensh] [Wech] در بین مسئولین بوروکرات شوروی، تعداد زیادی طرفدار به دست آورده‌اند».

«سمناش ایدئولوژی بورژوازی نوین است، که او را تقویت می‌کند و هر از گاهی با کولاک‌ها و روشنفکران بوروکرات ادغام می‌شود. بورژوازی نوین ایدئولوژی خود را با این امید فرموله می‌کند... که احزاب کمونیستی را استحاله کند، خود را تثبیت نماید و ما بلشویکها بدون این که متوجه باشیم به آستانه جمهوری دموکراتیک نزدیک شویم و بالاخره از آن نیز بگذریم و با کمک یک قیصر که شاید از محیط نظامی و یا مسئولین غیر نظامی برآید، خود را دوباره در شرایط جمهوری معمولی بورژوازی بیابیم».^{۷۷۶}

استالین در مبارزه جهانی بین سوسیالیسم و امپریالیسم، مسئله را این طور درک

۷۷۵ - استالین، مارکسیسم و مسئله ملی و مستعمراتی، انتشارات Dietz، برلن ۱۹۵۵، صفحه ۲۲۰

۷۷۶ - همان جا، صفحه ۲۰۲

می‌کرد، که ناسیونالیسم بورژوازی به عنوان اسلحه وحشتناک ضد سوسیالیستی می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. «در چنان شرایطی، که در آن بین پرولتاریای روسیه و اتحاد امپریالیستی مبارزه مرگ و زندگی جریان یابد، برای مناطق مرزی دو راه موجود است: یا با روسیه و آزادی توده‌های خلاق مناطق مرزی از انقیاد امپریالیستی و یا با اتحاد امپریالیستی و بطور اجتناب ناپذیر انقیاد امپریالیستی. راه سومی وجود ندارد. به اصطلاح استقلال به اصطلاح کشورهای مستقل گرجستان، ارمنستان، لهستان، فنلاند و غیره، با اجازه باید گفت، ظاهر گول زنده‌ایست که با آن، وابستگی کامل این کشورها را به این و یا آن گروه امپریالیستی می‌پوشاند».

«اما خواست‌های توده‌ء خلق مبین این است که خواست جدائی مناطق مرزی در مرحله کنونی انقلاب، خواستی است عمیقا ارتجاعی».^{۷۷۷}

ناسیونالیسم بورژوازی، در جمهوری‌های نیمه فئودال مناطق مرزی شوروی، شکل اصلی ایدئولوژی بورژوازی را می‌سازد که حزب بلشویک را متلاشی می‌کند. «ما اجازه نداریم فراموش کنیم، که تشکیلات‌های کمونیستی ما در مناطق مرزی، در جمهوری‌ها و مناطق در صورتی می‌توانند رشد کرده و جا پای خود را محکم نمایند، و زمانی می‌توانند به طور واقعی به کادرهای مارکسیست بین‌المللی تبدیل شوند، که بر ناسیونالیسم پیروز گردند. ناسیونالیسم مانع اصلی آموزش کادرهای ایدئولوژیک و پیشقراول مارکسیستی در مناطق مرزی و جمهوری‌هاست. (...) ناسیونالیسم برای این تشکلات همان نقشی را ایفا می‌کند که در گذشته منشویسم برای حزب بلشویک ایفا می‌کرد. فقط تحت پوشش ناسیونالیستی، همه اثرات ممکنه بورژوائی و در بین آن‌ها تاثیرات منشویکی می‌توانند در تشکیلات ما در مناطق مرزی نفوذ نمایند. آن‌ها در آن مناطق می‌توانند نفوذ نمایند، زیرا تعداد افراد بورژوازی و عناصر نپ زیاد می‌شوند، ناسیونالیسم تقویت می‌گردد، و باقیمانده‌های شوونیسم روسی نیز که در ناسیونالیسم منطقه‌ای می‌دمند موجود است، و زیرا که نفوذ دولت‌های خارجی که ناسیونالیسم را با هر وسیله‌ای مورد سوء استفاده قرار می‌دهند و آن را تشویق می‌کنند، تاثیر گذار است».^{۷۷۸}

«خصوصیت انحراف به سوی ناسیونالیسم محلی در این است که خود را از دیگران جدا می‌کند و در یک خانه حلزونی ملی، که در آنجا تلاش می‌نماید تضادهای

۷۷۷ - همان جا، صفحه ۱۱۵

۷۷۸ - همان جا، صفحه ۳۵۲

طبقاتی را در درون آن ملت پرده پوشی کند، محبوس می‌نماید، در این است که تلاش می‌کند از خود در برابر شوونیسم روسی به وسیله روی گرداندن از جریان همگانی ساختمان سوسیالیسم حفاظت کند، در این است که تلاش می‌کند، آن چیزی را که توده‌های کارگر ملت‌های ا.ج.ش.س. را به هم نزدیک و متحد می‌کند، نبیند، و فقط آن چیزی را که برای دور شدن آن‌ها مساعد است، ببیند. «انحراف ناسیونالیسم محلی، نارضایتی طبقات در حال مرگ ملت‌های تحت ستم گذشته از رژیم دیکتاتوری پرولتاریا را، منعکس می‌کند، آن‌ها برای جدا کردن یک دولت ملی بورژوازی و برقراری حاکمیت طبقاتی خود، در تلاش‌اند». ۷۷۹

استالین در سال ۱۹۳۰ دوباره به مسئله انترناسیونالیسم پرداخت و در این زمینه اصولی را فرموله نمود که در عهد برژنف اهمیت خاصی یافت. «انحراف به سوی ناسیونالیسم به چه معنی است؟ بدون توجه به این که انحراف به سوی ناسیونالیسم روسیه بزرگ است یا انحراف به سوی ناسیونالیسم محلی، انحراف به سوی ناسیونالیسم، عبارت است از تطبیق سیاست بین‌المللی طبقه کارگر با سیاست ملی بورژوازی. انحراف به سوی ناسیونالیسم تلاش بورژوازی خودی را برای به خاک سپردن رژیم سوسیالیستی و احیاء سرمایه‌داری، منعکس می‌کند. ریشه‌ء این دو انحراف، همان طور که می‌بینید، یکی است. و آن برگشت از انترناسیونالیسم لنینی است. (...). خطر اصلی در آن انحرافی تظاهر می‌کند که انسان مبارزه علیه آن را مسکوت می‌گذارد و از این طریق اجازه میدهد که به یک پدیده خطرناک کشوری رشد کند». ۷۸۰

۱۰) ۲- استالین علیه اپورتونیسم

حال ما می‌خواهیم به این سؤال پردازیم، که چرا خروشچف رویونیست بلافاصله بعد از مرگ استالین توانست قدرت را به دست آورد؟
علائم بسیاری این را می‌رسانند که دل‌نگرانی استالین در مورد موقعیت حزب به طور جدی از سال ۱۹۵۱ شروع شد. او تا این زمان یعنی بین سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۰ باید خود را برای بازسازی و معضلات بین‌المللی، متمرکز می‌کرد.

گرایشات بورژوائی در سال‌های ۳۰

مهم‌ترین جریانات بورژوائی که استالین در روند سال‌های ۲۰ و ۳۰ باید با آن‌ها مبارزه

می‌کرد، عبارت بودند از: تروتسکیسم (منشویسم پوشیده شده با حرافی مافوق چپ)، بوخارینیسم (انحراف سوسیال دموکراتیک)، گرایش بناپارتی یعنی سمت‌گیری نظامی در دامان ارتش، و ناسیونالیسم بورژوائی. این جریانات نفوذ خود را حتی در سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۳ نیز اعمال می‌کردند. ما در این جا دو مثال روشن‌گر می‌آوریم.

بعد از جنگ، عبدالرحمن آفتورخانوف، یک مسئول جوان با منشأ چینی، در بخش تبلیغات کمیته مرکزی کار می‌کرد. او از شوروی به آمریکا فرار کرد. روند زندگی او، تشابهاتی را بین جریانات اپورتونیستی که در سال‌های سی موجود بودند و جریانات اپورتونیستی که در سال‌های ۱۹۴۵ قد علم کردند، نشان می‌دهد.

آفتورخانوف می‌گوید: «من در سیاست، گرایش بوخارین را پشتیبانی می‌کردم و متعلق به آن سمت بودم». ۷۸۱

همچنین کتاب او «استالین در قدرت» پر است از تمجیدات از تروتسکی «شیر انقلاب اکتبر، که بر مبنای وصیت‌نامه لنین می‌بایست با کمک بوخارین حزب را رهبری کند». ۷۸۲ «تروتسکی رفیق ناسیونالیست‌های گرجستان بود». ۷۸۳ و ادامه می‌دهد: تروتسکی حکم می‌کند، که تلاش برای «تحمیل سوسیالیسم پرولتری به عقب مانده‌ترین کشور کشاورزی اروپا، سنگ بنائی بود برای تغییر ماهیت آن به دیکتاتوری مستبدانه چند آنارشویست سوسیالیست». ۷۸۴

آفتورخانوف قبل از هر چیز طرفدار اندیشه اساسی سوسیال دموکراسی است: «بوخارین از آزادی رقابت زمینه‌های اقتصاد سوسیالیستی و سرمایه‌داری دفاع می‌کرد». «صنعت بزرگ سوسیالیستی گام به گام زمینه سرمایه‌داری را از بین می‌برد، (...). البته در جریان اجرای آزادانه رقابت». «می‌بایست به دهقانان شرکت‌های تعاونی گفت: بر ثروت خود بیافزائید. خرده بورژوازی روستا („کولاک‌ها“) که در چنان شرایطی نیست تا در رقابت با دهقانان شرکت‌های تعاونی ایستادگی کند، محو می‌شود». ۷۸۵

سرانجام آفتورخانوف از جایگاه ناسیونالیسم بورژوائی دفاع می‌کند:

او ابراز نظر می‌کند که: «جمهوری‌های قفقاز همیشه حرکت به سوی جدائی‌طلبی را با بالاترین قدرت در خود احساس می‌کردند». «هنگامی که شوراها در سال ۱۹۲۱ با

۷۸۱ - آلکساندر اورالوف (آ. آفتورخانوف) همان جا، صفحه VIII

۷۸۲ - همان جا، صفحه ۳۲ و ۳۴

۷۸۳ - همان جا، صفحه ۸۳

۷۸۴ - همان جا، صفحه ۱۹۸-۱۹۷

۷۸۵ - همان جا، صفحه ۱۳۹-۱۴۰

قهر جهت اشغال این کشورها گام برداشت، دموکرات‌ها و پارتیزان‌های استقلال طلب، مخفی شدند. (...). حرکات شورشی جهت کسب مجدد استقلال ملی چندین بار در قفقاز به وقوع پیوست.»^{۷۸۶}

به این ترتیب ما می‌بینیم که چگونه آفتورخانوف علاقه‌اش را به چهار جریان اصلی اپورتونیستی، که سوسیالیسم را در روند سال‌های ۲۰ و ۳۰ تهدید می‌کردند، بیان می‌کند؛ تروتسکیسم، بوخارینیسم، ناسیونالیسم بورژوائی و نظامیگری. مواضع او به نفع جریان نظامی‌گری، در قسمت پیش به نمایش گذاشته شده است.

مواضعی، که آفتورخانوف در جریان جنگ و در جریان سال‌های ۱۹۴۵-۱۹۵۰ اتخاذ کرده، بسیار گویا است. او با آرامش خاطر در مورد تهاجم نازی چین می‌نویسد: «۹۰٪ مردم شوروی فقط یک چیز می‌خواستند: پایان استالین حتی به قیمت پیروزی هیتلر. (...). جنگ علیه ا.ج.ش.س. که سربازان آلمان در ۱۹۴۱ پیروزی به دست آوردند، توسط اس.اس. به هدر رفت.» «هیتلر مستبد خونخوار، فقط سایه استالین بود.»^{۷۸۷}

او بعد از مدتی عشوه‌گری برای هیتلر، سرانجام به صورت ضد کمونیستی وحشی، به تور امپریالیسم آنگلو آمریکائی افتاد.

«خلق‌های ا.ج.ش.س. در دو سال اول جنگ، گه‌گاهی تا آن جائی پیش می‌رفتند که هیتلر را بر استالین ترجیح می‌دادند. (...). آنگلو آمریکائی‌ها این شانس استثنائی را داشتند، که در دو جبهه آلمان و روسیه مانور بدهند، بدون این که مجبور باشند سریعاً با نیروی خود مداخله کنند. به این صورت آن‌ها می‌توانستند در جنگ برنده شوند. (...). عملیات در غرب در آن روزی ممکن گردید که هیتلر تقریباً تمام نیروهای خود را علیه شرق گسیل داشته بود. (...). در آن موقع که آن‌ها استالین و هیتلر را در چنگ خود داشتند، متحدین غربی تا حدودی این موقعیت را به دست آورده بودند، که هیتلر را به خاک بسپارند. بعد از آن، برای توده بی حال و رمق ا.ج.ش.س. فقط این می‌ماند که دنبال تشییع جنازه استالین روانه شوند.»^{۷۸۸}

سرانجام آفتورخانوف پذیرفته شده در آمریکا، مدافع درخشان هژمونی طلبی آمریکا گردید، هژمونی طلبی‌ای که او آن را در جنگ علیه «گسترش کمونیستی»، تحریص

۷۸۶ - همان جا، صفحه ۱۶۷-۱۶۸

۷۸۷ - همان جا، صفحه ۱۸۴، ۲۹۱

۷۸۸ - همان جا، صفحه ۲۹۶

می‌نمود. «در نتیجه وفاداری به آموزش لینن، استالین، انقلاب جهانی» را در پیش گرفت. هدفی که استالینسیسم تعقیب می‌کند، برپا کردن دیکتاتوری تروریستی یک حزب واحد بر سراسر جهان است. «جهان بر سر دو راهی ایستاده است: یا استالینسیسم و یا دموکراسی: استالین برای آن که در زمان حیاتش در همین مورد تصمیمی گرفته شود، چرخ پنجم خود را در تمام دنیا بسیج کرد». آفتورخانوف همچنین گفت، که اقدامات متقابل آمریکا این برنامه را عقیم می‌گذارند. «پس برای استالین یک راه حل میماند: جنگ». ۷۸۹

دومین نمونه ما مربوط است به سازمان مخفی توکایف که در طول سال‌های ۳۰ با بناپارتیست‌ها، بوخارینیست‌ها و ناسیونالیست‌های بورژوازی متحد بود. این سازمان فعالیت‌اش را بعد از جنگ نیز ادامه داد. در سال ۱۹۴۷ توکایف در کارلزهورست [Karlshorst] آلمان بود. رفیقی «در سطح خیلی بالا» میکروفیلیم‌هایی را همراه با آخرین مدارکی که به پرونده شخصی او در ارگان‌های تعقیب جرائم، اضافه شده بود، به او تحویل داد. «آن‌ها خیلی زیاد می‌دانستند. شروع تعقیب به مرز خطر نزدیک می‌شد. آغاز پایان شروع گردید. وقتی کیفرخواست آماده شد، آن‌ها پرونده‌های گذشته تا سال ۱۹۳۴ را نیز در اختیار داشتند». ۷۹۰ در آخر ۱۹۴۷، دموکرات‌های انقلابی «به این نتیجه رسیدند، که باید وارد عمل شوند: مردن شرافتمدانه بهتر از زندگی در بردگی است. «ما عاشق این نمونه از تفکر بودیم که احزاب با گرایش لیبرال و احزابی که در خارجه به انترناسیونال دوم متعلق بودند، تلاش کنند به ما کمک نمایند. ما می‌دانستیم، که کمونیست‌های ملی‌گرا نه تنها در یوگسلاوی، بلکه در لهستان، بلغارستان، مجارستان و کشورهای بالتیک نیز وجود دارند. با وجود این که همه ما کمونیست نبودیم ولی بر این باور بودیم، که آن‌ها نیز تا جایی که بتوانند از ما پشتیبانی خواهند کرد». اما MWD (سازمان امنیت کشور) مسابقه را برد.

ما برای بسیج مقاومت، کند بودیم. دوباره فاجعه‌ای به بار آمد. دستگیری‌ها شروع شد و اتهامات تا قتل کیروف در سال ۱۹۳۴ پیش رفت. دیگران به خاطر توطئه‌های بناپارتی در سال ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۰ و به خاطر ناسیونالیسم بورژوائی و تلاش جهت سرنگونی رژیم در سال ۱۹۴۱، متهم شده بودند. وقتی این تور اطراف ما پهن شد، این

۷۸۹ - همان جا، صفحه ۲۹۹، ۳۰۲

۷۹۰ - توکایف، همان جا، صفحه ۳۵۴

وظیفه به من محول گردید که حداقل بخشی از آرشیو خودمان را نجات دهم».^{۷۹۱} توکایف بعد از فرار به انگلستان، سری مقالاتی را در نشریات غرب منتشر نمود. او اقرار کرد که در نیروی رزمی هوایی خرابکاری کرده است و در این مورد نوشت:

«جلوگیری نکردن از تلاش سیری ناپذیر هموطنانم برای حاکمیت جهانی نادرست بود. این می‌توانست به معنای دچار شدن آن‌ها به همان سرنوشتی باشد که هیتلر برای آلمان تدارک دیده بود». «درک این مسئله برای غربی‌ها ضرورت مطلق دارد، که استالین فقط یک هدف را تعقیب می‌کند: حاکمیت بر جهان به هر قیمت».^{۷۹۲}

نمی‌توان انکار کرد، که آفتورخانوف و توکایف دو نماینده جریانات بورژوائی در ا.ج.ش.س. بودند که بعد از فرارشان به غرب، مواضع بسیار شدید بورژوازی آنگلو آمریکائی را در جنگ سرد پشتیبانی کردند.

ضعف‌های مبارزه علیه اپورتونیسیم

تردیدی در این نیست، که استالین در آخرین سال‌های زندگی‌اش، علیه گرایشات سوسیال دموکراسی و ملی‌گرائی بورژوائی و به همین ترتیب علیه اعمال تجزیه طلبانه و خرابکارانه امپریالیسم آنگلو آمریکائی، مبارزه را به پیش برده است.

تردید ناپذیرتر از آن، این که این مبارزه با عمق، قاطعیت و وسعت لازم انجام نگرفت، تا حزب را به لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی تقویت کند و برپا نگهدارد.

در عمل، بعد از جنگ، ضرورت تلاش‌های فوق‌العاده حرفه‌ای از سوی کادرهای نظامی، تکنیکی و علمی، به چشم می‌خورد. گرایش حرفه‌گرائی نظامی گذشته و تکنوکراتیسم به طور اساسی فزونی یافته بود. بوروکراتیک کردن، دنبال امتیازات بودن و داشتن زندگی بی‌دردسر نیز تقویت گردید. این رشد منفی از طریق «نشئه پیروزی» تهییج می‌شد: احساس سرافرازی شدید در کادرها که بر اساس پیروزی ضد فاشیستی به وجود آمده بود، به خود بزرگ بینی و تکبر تبدیل می‌شد. همه این پدیده‌ها هوشیاری ایدئولوژیک و سیاسی در قبال جریانات اپورتونیستی را به خاک سپرد.

استالین علیه شکل ویژه بیان اپورتونیسیم و رویزیونیسم مبارزه می‌کرد. او بر این عقیده بود که مبارزه طبقاتی در زمینه ایدئولوژیک برای مدت طولانی ادامه خواهد داشت. اما او در این موقعیت نبود، که تئوری همه جانبه و قابل فهمی در مورد سرچشمه و بنیان این زمینه تدوین کند. دقیق‌تر بگوئیم، او قادر نشد تئوری همه جانبه‌ای در مورد دوام و استمرار طبقات و مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی فرموله نماید. استالین به اندازه کافی درک

۷۹۱ - همان جا، صفحه ۳۵۹-۳۵۸

۷۹۲ - La Libre Belgique، چهار مارس ۱۹۴۹، صفحه ۱: ۶ مارس ۱۹۴۹، صفحه ۱

نکرد که بعد از از بین رفتن بنیان اقتصادی استثمار سرمایه‌داری و فتوئالی در اتحاد شوروی، هنوز زمینه‌ای وجود دارد که از آن عناصر بورژوازی می‌توانند مجدداً به زندگی بازگردند. بوروکراتیسم، تکنوکراسی، عدم تساوی اجتماعی و امتیازات در بعضی اقشار جامعه شوروی رایج شد. به همین ترتیب سبک زندگی بورژوازی و کوشش‌هایی برای رواج مجدد بعضی از اشکال سرمایه‌داری رشد نمود. استمرار ایدئولوژی بورژوائی در بین توده‌ها و کادرها، عامل اضافی دیگری بود که همه اقشار را به مواضع ضد سوسیالیستی منحرف می‌ساخت. دشمنان سوسیالیسم همیشه از امپریالیسم منابع مهم و همچنین ذخایر ایدئولوژیک و مادی را در اختیار داشتند. و این امپریالیسم هیچگاه از نفوذ مخفیانه جاسوسان و خریدن منحرفین و خائنینی که مجموعاً تلاش می‌کردند تا اشکال اپورتویسم موجود در ا.ج.ش.س. را مورد استفاده قرار داده و توسعه دهند، دست برنداشته است. تز استالین مبنی بر این که، دیگر هیچ بنیان طبقاتی برای حاکمیت ایدئولوژی بورژوازی وجود ندارد، یک جانبه و غیر دیالکتیکی بود. و این به تضعیف و ظاهر شدن اشتباهات در خط سیاسی انجامید.^{۷۹۳}

در عمل استالین دیگر در آن موقعیتی نبود که بتواند برای مبارزه علیه احیای سرمایه‌داری، اشکال مناسبی جهت بسیج توده کارگران و دهقانان کلخوزی، به دست دهد. دموکراسی خلق باید با هدفی روشن و تدوین شده تکامل می‌یافت و بوروکراسی، تکنوکراسی و منصب طلبی و امتیازات، کنار زده می‌شد. شرکت مردم در دفاع از دیکتاتوری پرولتاریا در اشکال ضروری تکامل نیافت. استالین همیشه تأکید داشت که نفوذ بورژوازی و امپریالیسم در حزب در شکل جریان‌ات اپورتونیستی انعکاس می‌یابد. اما او دیگر قادر نبود تئوری مبارزه بین این دو خط مشی در حزب را فرموله کند. وقتی استالین در سال ۱۹۳۹ ترازنامه پاکسازی بزرگ را ارائه نمود، منحصرأ بر فعالیت‌های جاسوسی و توطئه‌گرانه سردسته‌های تروتسکیستی و بوخارینیستی، «همچنین بر نوع و شیوه‌ای که دولت‌های بورژوازی از ضعف انسان‌ها، غرور و جبن آن‌ها استفاده می‌کنند»، تکیه داشت.^{۷۹۴} استالین آشکارا به عوامل داخلی، که جریان‌ات اپورتونیستی را دوباره به زندگی بازمی‌گرداندند و سرانجام توسط نفوذ عوامل مخفی در اشکال مختلف با امپریالیسم در رابطه بودند و پشتیبانی می‌شدند، کم بها داد. استالین دیگر خطر بوروکراتیسم، تکنوکراسی و امتیاز طلبی، که در اشکال متوالی و ابعاد بزرگ وجود داشت و ناگزیر طرح‌های

۷۹۳ - مالنکوف، گزارش کمیته مرکزی KPdSU به بیست و یکمین کنگره حزب، آلمان جدید، برلن، از ۸ و ۹ اکتبر ۱۹۵۲

۷۹۴ - استالین، گزارش کمیته مرکزی KPdSU (B) به هجدهمین کنگره حزب، در ژ. و. استالین،

آثار، جلد ۱۴، صفحه ۲۰۹ff، مسائل لنینیسم، انتشارات Roter Morgen، دورتموند ۱۹۷۶

سوسیال دموکراسی و مسالمت آمیز با امپریالیسم را رشد می‌داد، شناخت. در نتیجه، استالین ضرورتی ندید که مجموعه اعضای حزب را جهت مبارزه علیه خط اپورتونیستی و ریشه کن کردن گرایش‌های مضر، بسیج کند. در روند چنین مبارزه ایدئولوژیک سیاسی‌ای همه کادرها می‌توانستند تربیت شوند و می‌بایست به آن‌ها سمت نوینی داده می‌شد. بعد از ۱۹۴۵ مبارزه علیه اپورتونیسم در همان دایره رهبران محدود ماند و به یک تغییر انقلابی مجموعه حزب نیانجامید.

بر اساس تحلیل این ضعف، مائوتسه‌دون تزه‌های خود را در مورد ادامه انقلاب فرموله کرد: «جامعه سوسیالیستی دوران طولانی‌ای را دربر می‌گیرد، که در روند آن طبقات، تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی و همین‌طور مبارزه بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه‌داری، و نیز خطر احیای سرمایه‌داری همچنان موجود است. باید درک کرد که این مبارزه طولانی و بغرنج خواهد بود و می‌باید هوشیاری و تربیت سوسیالیستی را ارتقاء داد....»

وگر نه، یک کشور سوسیالیستی مثل کشور ما به عکس خود تبدیل گردیده، استحاله شده و سمت احیای سرمایه‌داری را در پیش خواهد گرفت»^{۷۹۵}

گروه رویزیونیستی بریا و خروشچف

این ضعف سیاسی به وسیله گرایش رویزیونیستی که در پایان سال‌های ۴۰ در صفوف بالاترین درجه رهبری ظاهر گردید، باز هم اسفناک‌تر شد. استالین در رهبری بخش‌های مختلف حزب و دولت اغلب به همکارانش تکیه می‌کرد. آندره شدانوف از سال ۱۹۳۵ نقش اساسی در کار تحکیم حزب ایفا می‌نمود. مرگ او در اوت ۱۹۴۸ حفره عمیقی برجای گذاشت. استالین در آغاز سال‌های ۵۰ از نظر جسمی به علت کوشش‌های مداوم در طول جنگ و بعد از آن، شدیداً صدمه دیده و معضل جانشینی او در آینده تقریباً نزدیکی مطرح بود.

در این لحظه دو گروه رویزیونیستی در درون رهبری ظاهر شده بود و در حالی که هر یک جهت استتار خود، در وفاداری بی‌حد و مرز خود به استالین سوگند می‌خورد، توطئه می‌کرد.

گروه بریا و گروه خروشچف دو فراکسیون رقیب و رویزیونیستی را تشکیل می‌دادند و در حالی که هر دو اقدامات و خدمات استالین را مخفیانه بی‌ارزش جلوه می‌دادند و از

۷۹۵- مائوتسه‌تونگ گزارش به نهمین کنگره حزب کمونیست چین، در: La Grande Revolution

Culturelle Proletarienne (انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی)، پکن، ۱۹۷۰، صفحه ۲۲-۲۳

بین می‌بردند، باهم در جنگ بودند..

کمی بعد از مرگ استالین، با توطئه خروشچف، بریا در ۱۹۵۳ به ضرب گلوله کشته شد. می‌توان تصور کرد که بریا دشمن رویزیونیسم خروشچفی بود. این نقطه نظر را بیل بلاند [Bland] در تحقیق خوب و مستندش در مورد مرگ استالین، نمایندگی می‌کند.^{۷۹۶}

در این میان، مدارکی از منابع مطلقا متضاد، در این مورد فقط تا این حد با هم توافق دارند که بریا مواضع راستی اتخاذ کرده بود. تادویس ویتلین [Wittlin] نویسنده، شرح زندگی بریا را با سبک متعفن مک‌کارتیسم، منتشر کرد. برای برداشتی از این اثر، قسمتی از آن را نقل می‌کنیم:

«استالین، دیکتاتور، مثل یک خدای سرسخت از بالا به مردمش می‌نگریست، همان گونه که کسی میلیون‌ها برده‌اش را تحت نظارت دارد».^{۷۹۷} او در حالی که ایده‌های حوالی ۱۹۵۱ بریا را به معرض دید می‌گذارد، تایید می‌کند، که «او می‌خواست کاربرد شخصی در صنایع سبک را اجرا و سیستم کلخوزی را تضعیف نماید»، تا به شیوه پیش از استالین یعنی «نپ (سیاست نوین اقتصادی) ۱۹۲۲-۱۹۲۷ بازگردد». بر مبنای ادعای ویتلین، بریا در مقابل سیاست استالین دال بر روسی کردن ملت‌های غیر روس و جمهوری‌ها، ایستاد. ولی استالین هیچگاه از سیاست روسی کردن، پشتیبانی نکرد. «بریا علاقمند بود، که مناسبات خوبی با کشورهای غربی برقرار کند و در نظر داشت مناسبات با تیتو را مجددا برقرار نماید».^{۷۹۸} این بزرگداشت از «سیاست عاقلانه» بریا از قلم انسانی با افکار بیمارگونه ضد کمونیستی، حیرت‌انگیز است.

توکایف، یک فرد اپوزیسیون مخفی، اعتراف می‌کند که بریا را از سال‌های ۳۰ «نه در نقش خدمت‌گذار، بلکه به عنوان دشمن رژیم» می‌شناخت.^{۷۹۹} گاردیناشویلی، همکار نزدیک بریا، روابط بسیار نزدیکی نیز با توکایف داشت.^{۸۰۰}

خروشچف که بعدها علاقمند بود، بریا را به عنوان فرد وفادار به استالین، بنمایاند، نوشت:

۷۹۶ - بیل بلاند، Stalin Society, Oktober 1991, The Doctors Case and the Death of

Stalin (ماجرای پزشکان و مرگ استالین)، Roneotype، صفحه ۸۰

۷۹۷ - تادویس ویتلین، بریا، Ed, Elsevier Sequoia، پاریس - بروکسل ۱۹۷۲، صفحه ۲۸۱

۷۹۸ - همان جا، صفحه ۲۸۸-۲۸۷

۷۹۹ - توکایف، همان جا، صفحه ۷

۸۰۰ - توکایف، همان جا، صفحه ۱۰۱

«بریا در طول آخرین سال‌های زندگی‌اش عادت کرده بود، که همیشه به روشنی به استالین بی احترامی کند». «استالین از این که خودش قربانی بریا شود، وحشت داشت». «به نظر می‌رسید بعضی اوقات استالین از بریا می‌ترسید و خوشبخت می‌بود، اگر از دست او راحت می‌شد، اما نمی‌دانست که چگونه باید آن را انجام دهد». ^{۸۰۱}

می‌بایست عقیده مولوتوف را نیز که همانند کاگانویچ به گذشته انقلابی‌اش وفادار مانده است، بیان نمود. «من این را رد نمی‌کنم، که بریا باعث مرگ استالین شد. من این را از گفتارش احساس کردم. او در ۱ مه ۱۹۵۳ در تریبون آرامگاه استالین اشاراتی در این جهت داشت. او می‌خواست احساسات همدست‌هایش را نیز برانگیزد. لذا گفت: «من او را از بین بردم». و با گفتن این جمله که «من همه شما را نجات دادم»، سعی کرد مرا نیز وارد ماجرا کند». ^{۸۰۲}

«من خروشچف را تپیی از نوع راست می‌دیدم. اما بریا در موضع راست‌تری ایستاده بود. هر دو حتی میکویان راست بودند. ولی آن‌ها شخصیت‌های متفاوتی داشتند. خروشچف راست کاملاً فاسدی بود. بریا راست بود، ولی فاسدتر از او». ^{۸۰۳} «خروشچف بدون شک تپیی بود ارتجاعی، که قادر شده بود در حزب نفوذ کند. او مطمئناً به هیچ نوعی از کمونیسم اعتقاد نداشت. من بریا را به عنوان دشمن می‌نگریستم. او با شیوه و هدفی مکارانه در حزب رخنه کرده بود. بریا انسان بی‌پرنسیپی بود». ^{۸۰۴}

در سال‌های آخر زندگی استالین، خروشچف و میکویان افکار سیاسی‌شان را آشکارا مخفی می‌کردند تا خود را به لحاظ جانشینی در جای بهتری قرار دهند. احساس خروشچف در بی‌حرمتی به استالین، در خاطراتش نمایان است. «به عقیده من پریشانی استالین در روند جنگ شروع شد، یکی از پیچ‌های مغزش شل شده بود. در پایان ۱۹۴۹ فساد روح استالین را متلاشی می‌کرد». ^{۸۰۵} انور خوجه نوشت، که خروشچف و همدستانش با چه بی‌صبری پایان زندگی استالین را انتظار می‌کشیدند. او در «خاطراتش» بحثی را که در ۱۹۵۲ با میکویان داشته است، چنین توصیف می‌کند

۸۰۱ - خروشچف، Souvenirs (خاطرات)، Ed. روبرت لافونت، پاریس ۱۹۷۱، صفحه ۲۹۸، ۲۹۵، ۲۴۰

۸۰۲ - فلیکس چوشف [۱۴۰، Tschuschew مذاکره با مولوتوف، Ed. Terra، مسکو ۱۹۹۱ (به زبان روسی)، صفحه ۳۲۷

۸۰۳ - همان جا، صفحه ۳۳۵

۸۰۴ - همان جا، صفحه ۳۲۳

۸۰۵ - خروشچف، همان جا، صفحه ۲۹۵، ۲۳۸

«میکویان خودش به ما گفت، که با خروشچف وهمگانش تصمیم گرفتند، سوء قصدی را برای کشتن استالین، سازمان دهند. اما آن‌ها بعد از آن از این برنامه فاصله گرفتند».^{۸۰۶}

استالین علیه خروشچفیسیم آینده

استالین آگاه بود، که دسیسه‌های رویزیونیست‌ها بر گرداگرد او می‌چرخد. گزارشی که مالنکوف در اول اکتبر ۱۹۵۲ به کنگره ۱۹ حزب ارائه داد و همچنین اثر استالین بنام «معضلات اقتصادی سوسیالیسم» که در همین رابطه منتشر شد، نشانه اعتقاد استالین به مبارزه‌ای جدید علیه اپورتونیسیم و پاکسازی جدید حزب بود. گزارش ارائه شده مالنکوف حامل دستخط و تمجید عالی استالین است. او از تره‌های انقلابی‌ای دفاع کرد که چهار سال بعد از طرف خروشچف و میکویان کنار گذاشته شد. او همچنین به شدت از بسیاری از گرایش‌های منفی در اقتصاد و زندگی حزب انتقاد نمود، گرایش‌هایی که در سال ۱۹۵۶ در شکل رویزیونیسم خروشچفی ظاهر شد.

مالنکوف با عطف به پاکسازی سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۳۸، بدو یاد آور شد که: «در پرتو حوادث جنگ، اهمیت مبارزه آشتی ناپذیری که حزب ما در روند سال‌های متمادی، علیه انواع دشمنان مارکسیسم لنینیسم به پیش برده است، با همه عظمت‌اش در جلوی ما قرار دارد: علیه دار و دسته استحاله شده تروتسکیستی بوخارینیستی، علیه تسلیم طلبان و خائینی که تلاش می‌کردند حزب را از راه درست‌اش منحرف کنند و وحدت صفوفش را به هم بزنند. (...) حزب با متلاشی کردن گروه‌های تروتسکیستی و بوخارینیستی، به موقع همه امکانات سربرآوردن «ستون پنجم» در ا.ج.ش.س. را از بین برد و کشور را به لحاظ سیاسی برای دفاع فعال آماده نمود. فهم این مسئله مشکل نیست، که اگر این امر به موقع انجام نشده بود، در روزهای جنگ در شرایطی قرار می‌گرفتیم که از جبهه و پشت جبهه تیرباران شده و جنگ را می‌باختیم».^{۸۰۷}

خروشچف چهار سال بعد انکار کرد که تروتسکیست‌ها و بوخارینیست‌ها تغییر ماهیت داده بودند، انکار کرد که آنها از یک پلاتفرم سوسیال دموکراتیک بورژوازی دفاع می‌کردند. همین طور او منکر شد که برخی از این افراد در ارتباط با نیروهای دشمن

۸۰۶ - انور خوجه، Avec Staline (با استالین)، تیرانا ۱۹۷۰، صفحه ۳۲

۸۰۷ - مالنکوف، گزارش به کمیته مرکزی KPdSU (B) به کنگره نوزدهم، Neues Deutschland،

برلن، چاپ B، از ۱۹۵۲، ۹.۱۰، صفحه ۳

خارجی بودند. خروشچف تئوری‌ای را اختراع کرد که بر مبنای آن سوسیالیسم در ۱۹۳۶ پیروزی قطعی به دست آورده بود و به این ترتیب در آن زمان هیچ زمینه اجتماعی برای خیانت و احیای سرمایه‌داری وجود نداشت. در اینجا تزه‌های اصلی او آورده می‌شود:

«دولت شوروی تثبیت گردیده بود. طبقات استثمارگر منحل شده بود. مناسبات سوسیالیستی در همه بخش‌های اقتصاد، محکم ریشه دوانده بودند». «سوسیالیسم در اساس در کشورما برقرار شده بود، (...). طبقات استثمارگر عموماً منحل گردیده بودند، (...). ساختار اجتماعی اتحاد شوروی رادیکال تغییر کرده بود، (...). بنیان‌های اجتماعی جنبش‌ها و گروه‌هایی که در مقابل حزب به دشمنی برمی‌خیزند، بی اندازه محدود بود». ۸۰۸

خروشچف از این نتیجه می‌گیرد، که پاک‌سازی اساساً عملی غیر محقانه و خود سرانه بود. او این چنین از مواضع سیاسی اپورتونیست‌ها و دشمنان سوسیالیسم اعاده حیثیت می‌کرد.

مالنکوف در گزارش‌اش به نوزدهمین کنگره حزب، چهار ضعف اصلی حزب را برجسته نمود. چهار سال بعد، خروشچف جهت انجام کودتای رویزیونیستی‌اش، دقیقاً بر این چهار ضعف تکیه کرد. مالنکوف قویاً تأکید کرد، که بسیاری از کادرهای بوروکرات، انتقاد و کنترل از جانب پایه را رد کرده و در فرمالیسم و بی‌خیالی به سر برده‌اند.

«انتقاد از خود و به ویژه انتقاد از پائین‌هنوز... به شیوه‌های اصلی، که ما می‌بایست با کمک آن‌ها اشتباهات و کمبودها، ضعف‌ها و بیماری‌ها را بر ملا سازیم و بر آن‌ها فائق آئیم، تبدیل نشده است. در تشکلات حزبی هنوز پیش می‌آید، که به نقش انتقاد و انتقاد از خود کم بها داده شده و اخطار و تعقیب انتقاد کننده مجاز می‌شود. کم نیستند مسئولینی که داد و فریادهای پایان‌ناپذیری را در مورد ارادتشان به حزب سرمی‌دهند، اما در واقعیت هیچ انتقادی از پائین را تحمل نمی‌کنند، انتقاد کنندگان را پائین‌نگه می‌دارند و از آن‌ها انتقام می‌گیرند. موارد بسیاری از برخوردهای بوروکراتیک نسبت به انتقاد و انتقاد از خود وجود دارد، که صدمات بزرگی به حزب وارد آورده، ابتکار عمل تشکلات حزبی را خفه کرده، قدرت رهبری بر توده‌های حزبی را به خاک سپرده و باعث نفوذ عادات ضد حزبی بوروکرات‌ها و دشمنان قسم خورده حزب در زندگی تک‌تک تشکلهای حزب گردیده است.

۸۰۸ - لاتسیچ، همان جا، صفحه ۶۶، هم چنین نگاه کنید به مدارک، سخنرانی مخفی خروشچف در

کنگره بیستم، انتشارات Dietz، برلن ۱۹۹۰، صفحه ۱۴

حزب نباید از نظر دور بدارد، که در آنجائی که از انتقاد و انتقاد از خود غفلت می‌شود،... ناگزیر این چنین پدیده‌های منزجر کننده‌ای، مثل بوروکراتیسم، تبلی و حتی تخریب تک تک بخش‌های دستگاه‌مان، ظاهر می‌شوند. (...)

واقعیات ثابت می‌کند، که موفقیت‌ها، جو خودپسندی، عیب پوشی و رضایت تنگ نظرانه، آرزوی استراحت دائم در امنیت و دلخوش بودن به خدمات گذشته را در صفوف حزب سبب گردیده‌اند. (...). رهبران حزب، شوراها و سازمان‌های اقتصادی، نشست‌ها را فعالانه و جلسات عمومی را نه اندک، به یک رژه و جلسه برای ستایش از خود تبدیل می‌کنند. نتیجه این می‌شود که اشتباهات و کمبودها در کار، و بیماری‌ها و ضعف‌ها برملا نمی‌شود و مورد انتقاد قرار نمی‌گیرد. (...). جوّ بی‌خیالی در سازمان‌های حزبی راه یافته است.»^{۸۰۹}

در اینجا، استالین یک موضوع دائمی از سال‌های ۳۰ را مجدداً عنوان می‌کند: درخواست از توده‌ها برای انتقاد از بوروکرات‌هائی، که در پی آسودگی و راحت طلبی هستند، که روحیه مبارزین را پائین می‌کشند و خود را در بی‌خیالی فرو می‌برند و مثل یک دشمن کمونیسم رفتار می‌نمایند. این نوشته، امواج عظیمی از انتقاد را در نظر مجسم می‌سازد که استالین می‌خواست آن‌ها را مجدداً علیه رویزیونیسم بیان کند.

چهار سال بعد، وقتی خروشچف «عدم امنیت»، «ترس» و «ناامیدی» را که می‌بایست تحت رهبری استالین حاکم بوده باشد، محکوم می‌کند، در واقعیت به عناصر بوروکرات و اپورتونیست قول می‌دهد که از هم اکنون می‌توانند آسایش و راحتی را بر خود ارزانی دارند. آن‌ها دیگر نباید خود را از جانب منتقدین «چپ» پایه حزبی، تحت فشار احساس کنند. رضایت از خود و روح آسایش طلبی علائم اساسی بوروکراسی رویزیونیستی است، بوروکراسی‌ای که به طور قطع تحت رهبری خروشچف به قدرت رسید.

دوم - مالنکوف به کمونیست‌هائی حمله کرد، که اصول حزب را مسخره می‌کردند و رفتار مالکانه داشتند.

«نگرش سطحی نسبت به مصوبات حزب و دولت و رفتار منفعل در قبال تحقق این مصوبات، کمبودهائی هستند که بیرحمانه باید ریشه کن شوند. حزب احتیاج به کارمندان متحجر و بی تفاوتی که آرامش شخصی خود را بر کارها مقدم می‌دارند، ندارد، بلکه به مبارزین خستگی ناپذیر و از خود گذشته‌ای احتیاج دارد که برای تحقق خط

مشی حزب و دولت و ارجحیت خواست‌های کشور بر هر چیز دیگری، مبارزه می‌کنند».
 (...) «بسیاری از مسئولین فراموش می‌کنند، که کارخانجاتی که مراقبت و هدایتشان
 بدان‌ها سپرده شده است، کارخانجات دولتی هستند. آن‌ها سعی می‌کنند این مؤسسات را
 به موقوفه خود تبدیل کنند. با اجازه باید گفت، آن‌ها هر کاری را که به خواست‌های
 خودشان خدمت می‌کند، انجام می‌دهند.

همچنین، توصیف شرایطی، که در آن تعدادی نه چندان اندک از مسئولین تصور
 می‌کنند، مصوبات حزب و قوانین شوروی ربطی به آن‌ها ندارد، بسیار تهوع آور است.
 (...) ماندن چنین مسئولینی در حزب که سعی می‌نمایند حقیقت را از حزب مخفی کنند
 و آن را فریب دهند، مجاز نیست».^{۸۱۰}

مالنکوف آدم‌هایی را در این بخش مورد حمله قرار می‌دهد، که در آینده‌ای نزدیک
 نمایند خود را در خروشچف می‌یابند. خروشچف وقتی از «تعویض شدید کادرها» انتقاد
 می‌نماید، نقش سخنگوی بوروکرات‌ها را ایفا می‌کند.^{۸۱۱}

نوشته مالنکوف به ما اجازه می‌دهد که بهتر بفهمیم که چه چیزی در پشت
 توهین‌های خروشچف به استالین نهفته است. او می‌گوید، «استالین شیوه مبارزه
 ایدئولوژیک را ترک کرد». استالین سیستماتیک با به کار بردن برچسب «دشمن مردم»
 به «سرکوب و ترور» متوسل شد.^{۸۱۲} این عبارات با این هدف گفته شده است تا موقعیت
 آن‌هایی را تحکیم کند که در گزارش مالنکوف مورد حمله قرار گرفته بودند، آن‌هایی که
 کارخانجات کشور را به اموال خصوصی تبدیل کردند، آن‌هایی که حقیقت را از حزب
 می‌پوشاندند تا بتوانند بدون بازخواست بدزدند و حیف و میل کنند، آن‌هایی که «عبارات
 مارکسیست لنینیستی» را بدون قصد به کار بردن آن، وراجی می‌کردند. آن‌هایی که
 سعی می‌کردند سرمایه‌دار شوند، با وجود خروشچف، دیگر احتیاجی نداشتند که از
 «سرکوب و ترور» قدرت سوسیالیستی بترسند.

سوم - مالنکوف آن کادرهایی را در نظر داشت که قبیله‌هایی به وجود می‌آوردند تا

۸۱۰ - همان جا، صفحه ۴

۸۱۱ - خروشچف، گزارش کنگره مرکزی KPdSU (B) به کنگره بیستم، Neues Deutschland،
 برلن، از ۱۵ فوریه ۱۹۵۶، صفحه ۳. هم چنین نگاه کنید به Neues Deutschland، از ۱۷ فوریه ۱۹۵۶
 یا انتشارات Dietz، برلن، صفحه ۸۸

۸۱۲ - لاتسیچ، همان جا، صفحه ۱۴۹، هم چنین نگاه کنید به مدارک، سخنرانی مخفی خروشچف در
 کنگره بیستم، انتشارات Dietz، برلن صفحه ۱۵-۱۴

از هر کنترلی مصون باشند و غیر قانونی ثروتمند شوند.

«بعضی از مسئولین اموال کلخوزها را هدر می‌دهند، (...) زمین‌های اشتراکی را غصب می‌کنند، مدیران کلخوزها را مجبور می‌نمایند که بدون پرداخت، غله، گوشت، شیر و دیگر مواد غذایی را در اختیارشان بگذارند».

«کمبود اصلی در این است که بعضی از مسئولین رهبری کننده، کادرها را نه بر مبنای توانائی سیاسی و تخصصی، بلکه بر مبنای روابط خویشی، دوستی و هم محل بودن، انتخاب می‌کنند». (...)

«به واسطه اضمحلال خط حزب در مورد دستچین شدگان و ارتقاء کادرها، در بعضی سازمان‌ها، شبه قبایلی از افراد به وجود آمده است که همه زیر یک سقف، خواست‌های گروهی خود را در ورای خواست‌های حزب و کشور قرار داده‌اند. این که این مناسبات معمولاً به فساد و تبلی می‌انجامد، چیز عجیبی نیست». «رفتار ناصادقانه و غیر مسئولانه در قبال اجرای دستورالعمل‌های ارگان‌های رهبری یکی از خطرناک‌ترین و جنایتکارانه‌ترین تجلیات بوروکراتیسم است». «هدف کنترل بر اجرای دستورالعمل‌ها این است که نواقص کشف شود، بی قانونی‌ها افشا گردد، از طریق مشاوره به کارگران شرافتمند کمک شود و تصحیح ناپذیران مجازات گردند».^{۸۱۳}

در زمان خروشچف کادرهایی که بهترین کیفیت سیاسی را داشتند انتخاب نمی‌شدند. برعکس، آن‌ها به عنوان «استالینیست» پاکسازی می‌شدند. در اطراف بریا، خروشچف، میکویان و برژنف، دارودسته‌های بورژوائی شکل گرفت، که برایشان کنترل انقلابی مردمی کاملاً کنار زده شده بود، دقیقاً همان طور که مالنکوف توصیف می‌کند. استالین دیگر «تصحیح ناپذیران» را مجازات نخواهد کرد، بلکه از این به بعد «تصحیح ناپذیران» کمونیست‌ها را مجازات می‌کنند.

بالاخره مالنکوف از کادرهایی انتقاد کرد، که از کار ایدئولوژیک غفلت می‌کنند و اجازه می‌دهند که مجدداً جریان‌ات بورژوائی ظاهر شوند و قدرت را در جبهه ایدئولوژیک به دست آورند.

«در بسیاری از سازمان‌های حزبی به جهت کم بها دادن به کار ایدئولوژیک، این کار در پشت وظایف حزبی قرار می‌گیرد و در یک سری سازمان‌ها در ورطه غفلت می‌افتد».

«هر تضعیف نفوذ ایدئولوژی سوسیالیستی به معنای تقویت نفوذ ایدئولوژی

بورژوازیست (...).»

«در نزد ما هنوز بقایای ایدئولوژی بورژوازی و ته ماندهء روانی و اخلاقی برآمده از مالکیت خصوصی خود را حفظ کرده‌اند. این ته مانده‌ها خود به خود نمی‌میرند، خیلی سخت جان هستند و می‌توانند رشد کنند. علیه آن‌ها باید مبارزهء مصممانه‌ای انجام شود. ما در مقابل بینش‌های بیگانه، ایده‌ها و فضای خارج، از سوی کشورهای سرمایه‌داری و از داخل از جانب باقی مانده‌های گروه‌های ضد شوروی که توسط قدرت شوروی نابود نشده‌اند و در ما نفوذ می‌کنند، مصونیت نداریم.» «کسی که فقط با فرمول‌های حفظ شده زندگی می‌کند و هیچ قابلیت برای چیزهای جدید ندارد، قادر نیست در شرایط داخلی و خارجی درست سمت‌گیری کند».. «بعضی از سازمان‌های حزبی غرق شده در مسائل اقتصادی، مسائل ایدئولوژیک را فراموش می‌کنند. (...) آن جایی که توجه به مسائل ایدئولوژیک در پردهء غفلت قرار می‌گیرد، در درون ما برای احیای بینش‌ها و تصورات دشمنانه، زمین مساعد به وجود می‌آید. در هر زمینه کار ایدئولوژیک که به هر دلیلی از میدان دید سازمان‌های حزبی خارج می‌شود، در هر زمینه‌ای که راهنمایی حزب و نفوذش کاسته می‌شود، انسان‌های بیگانه و هر عنصری از پس مانده‌های گروه‌های ضد لنینی که حزب آن‌ها را نابود کرده است، تلاش می‌کنند افسار را در دست بگیرند و از این زمینه‌ها استفاده نمایند، تا خط مشی‌شان را قاچاقی وارد کنند، تا «نقطه نظرات» غیر مارکسیستی متفاوت و نسخه‌های زندگی جدیدی را بیدار و در ما گسترده نمایند.»^{۸۱۴}

در آن جایی که خروشچف از لنینیسم یک سری فرمول درست می‌کند که از هر گونه روح انقلابی تخلیه شده‌اند، لنینیسم را لکه دار می‌کند. خلق چنین فرمول‌های پوچی، به ایدئولوژی کهنهء سوسیال دموکراسی و بورژوازی دامن می‌زند و آن‌ها بدین شیوه دوباره احیاء می‌شوند. از آن گذشته، خروشچف آشکارا مفاهیم اساسی مارکسیسم - لنینیسم را جعل و حذف کرد: مبارزه ضد امپریالیستی، انقلاب سوسیالیستی، دیکتاتوری پرولتاریا، پیش برد مبارزه طبقاتی، برنامه لنینیستی حزب و غیره. وقتی او از تربیت مارکسیستی صحبت می‌کرد، نقطه مقابل نظرات مالنکوف را پیشنهاد می‌نمود. خروشچف گفت:

«سال‌های زیادی است که کادرهای حزبی ما به اندازه کافی با روح مسئولیت

پذیری بالا برای حل مسائل عملی ساختمان اقتصادی، تربیت نشده‌اند».^{۸۱۵}
 خروشچف با اعاده حیثیت از اپورتونیست‌ها و دشمنان ضربه خورده در روند
 پاکسازی، خیزش مجدد جریان ایدئولوژیک سوسیال دموکراسی، بورژوازی و تزاری را
 ممکن ساخت.

در پلنومی که بعد از آن کنگره نوزدهم حزب تشکیل گردید، انتقاد استالین به
 میکویان، مولوتف و وروشیلوف، شدیدتر شد. ظاهراً او در تقابل آشکار با بریا قرار داشت.
 کلیه اعضای رهبری کاملاً فهمیدند، که استالین یک تغییر رادیکال خطی را طلب
 می‌کند. خروشچف این پیام را به روشنی فهمید. همانند دیگران سرش را به زیر انداخت
 تا در خفا معلیت‌اش را ادامه دهد.

«برنامه استالین این بود که با اعضای قدیمی دفتر سیاسی تصفیه حساب کند.
 بعضی وقت‌ها او از این صحبت می‌کرد، که اعضای دفتری سیاسی باید تغییر کنند.
 درخواست او بعد از کنگره نوزدهم حزب در مورد انتخاب ۲۵ نفر در هیئت رئیسه کمیته
 مرکزی، با هدف کنار زدن اعضای قدیمی دفتر سیاسی و جانشین کردن آنها با رفقائی
 بود که تجربه کمتری داشتند و او را به هر طریقی تمجید می‌کردند. این احتمال نیز
 وجود دارد، که این برنامه با این نیت طرح شده بود که بعداً اعضای قدیمی دفتر سیاسی
 را از بین ببرند و بدین طریق سرنخ هر کثافت کاری استالین را که ما اکنون گزارش
 می‌دهیم، پاک کنند».^{۸۱۶} بدین طریق لجن مال کردن استالین مجدداً فرموله و
 هدف‌گیری می‌شود.

استالین در این موقع مردی بود خسته و مریض ولی با شهامت عمل می‌کرد. بعد از
 این که به این نتیجه رسید که اعضای دفتر سیاسی در سطح وظایفشان نیستند،
 کادرهای انقلابی جوان را وارد هیئت رئیسه کرد تا آنها را امتحان و آزمایش کند.
 رویزیونیست‌ها و توطئه‌گرانی مثل خروشچف، بریا و میکویان می‌دانستند که به زودی
 موقعیت خود را از دست خواهند داد. بر مبنای گفته خروشچف، استالین بعد از توطئه
 پزشکان، به اعضای دفتر سیاسی گفته است:
 «شما مثل بچه گربه کور هستید. بعد از من چه خواهد شد؟ کشور نابود خواهد شد،

۸۱۵ - خروشچف، گزارش کمیته مرکزی (B) KPdSU به کنگره بیستم، Neues Deutschland.

برلن، از ۱۷ فوریه ۱۹۵۶، یا انتشارات Dietz، برلن، صفحه ۱۹۵۶

۸۱۶ - لاتسیچ، همان جا، صفحه ۱۴۹، یا مدارک، سخنرانی مخفی خروشچف در کنگره بیستم، انتشارات

Dietz ۱۹۹۰، صفحه ۶۵

زیرا شما در موقعیتی نیستند، که دشمنانتان را بشناسید».^{۸۱۷} خروشچف گفته فوق را به عنوان مدرک دیوانگی و بیماری پارانوئید در استالین می‌آورد. تاریخ اما نشان داده است، که تا چه اندازه‌ای این تشخیص، مدلل و محقانه بود.

۱۰) ۳- کودتای خروشچف

دسائس بریا

شدانوف، جانشین احتمالی استالین، در اوت ۱۹۴۸ فوت کرد. پیش از مرگ شدانوف، خانم دکتری به نام لیدیا تیماشوک [Timaschuk] از پزشکان استالین شکایت کرده بود که آن‌ها برای تسریع مرگ شدانوف، داروهای اشتباهی تجویز کرده‌اند. او بعداً دوباره شکایت خود را تکرار نمود. در روند سال ۱۹۴۹ تقریباً تمام تیم شدانوف دستگیر و یا اعدام شدند. کوزنتزوف [Kusnetzow] منشی کمیته مرکزی و دست راست شدانوف، رودیونوف [Rodionow] رئیس شورای وزیران جمهوری روسیه و وزنسنسکی [Wosnessenski] رئیس کمیسیون برنامه، قربانیان اصلی بودند. آن‌ها به برجسته‌ترین و دورنگرترین کادرهای نسل جدید تعلق داشتند. خروشچف، حذف آن‌ها را اساساً به حساب دسیسه بریا می‌نویسد. استالین بعضی تئوری‌های وزنسنسکی، به ویژه درک او را که قانون ارزش که می‌بایست تقسیم سرمایه و کار را بین بخش‌های مختلف تنظیم کند، مورد انتقاد قرار داده بود. در این مورد استالین چنین گفت: سرمایه و کار به سود صنعت سبک سودآور و به ضرر صنعت سنگین هدایت می‌شود. «وسعت تاثیر قانون ارزش در نزد ما توسط مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید، توسط تاثیر قوانین رشد هماهنگ اقتصاد، محدود گردیده است».^{۸۱۸}

اما استالین در نوشته‌اش، نظرات اپورتونیستی را بدون این که به بانی آن به عنوان دشمن برخورد کند، رد می‌کند. بر مبنای خروشچف، استالین بارها برای آزادی وزنسنسکی مداخله کرد. استالین می‌خواست او را در رأس بانک دولتی بگمارد.^{۸۱۹}

سوتلانا [Swetlana]، دختر استالین، در ارتباط با شکایات تیماشوک علیه پزشکان

۸۱۷ - لاتسیچ، همان جا، صفحه ۱۴۹

۸۱۸ - استالین معضلات اقتصادی سوسیالیسم در UdSSR، Neues Deutschland برلن، از ۵ اکتبر

۱۹۵۲

۸۱۹ - خروشچف، Memoires (خاطرات)، Ed، روبرت لافونت، پاریس ۱۹۷۱، صفحه ۲۴۲

شدانوف، گزارش می‌دهد که پدرش «در ابتدا نمیخواست باور کند که پزشکان ناصادقند».^{۸۲۰} آباکوموف [Abakumow]، وزیر امنیت کشور و یکی از معتمدین بریا این تحقیقات را هدایت می‌کرد. ولی در سال ۱۹۵۱ جای او را یکی از کادرهای بی تجربه حزب در امنیت کشوری به نام ایگناتیف [Ignatjew]، اشغال نمود و آباکوموف به خاطر عدم هوشیاری زندانی شد. آیا ایگناتیف بر کار آقای خود بریا، پرده پوشی کرده بود؟

از این لحظه، تحقیقات توسط ریومین [Rjumin]، یکی از مسئولین باتجربه و با سابقه امنیت کشوری در دبیرخانه شخص استالین، هدایت شد. ۹ پزشک زندانی و متهم شدند که با یک سازمان بین المللی، که از یهودی‌های ناسیونالیست بورژوا (JOINT American Jewish Joint Distribution Committe) تشکیل شده و توسط سازمان جاسوسی آمریکا به وجود آمده بود، در ارتباط بوده‌اند.^{۸۲۱}

این ماجرا به عنوان اولین تهاجم استالین به بریا تفسیر شده است. همزمان، دومین تهاجم نیز شروع شد. در نوامبر ۱۹۵۱ اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست گرجستان به خاطر اختلاس اموال عمومی و دزدی اموال دولتی، زندانی و به عنوان عناصر ناسیونالیست بورژوا و مرتبط با سازمان‌های جاسوسی انگلو آمریکائی، متهم شدند. در پاکسازی بعد از آن بیش از نیمی از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست گرجستان جایگاه خود را از دست دادند.^{۸۲۲}

دبیر اول جدید در گزارشش گفت که پاکسازی «به دستور رفیق استالین صورت گرفت».^{۸۲۳}

مرگ استالین

چند ماهی پیش از مرگ استالین، مجموعه سیستم امنیتی که در خدمت حفاظت او بود، متلاشی شد. آکساندر پوسکریوبیشف [Poskrjobjyschew]، منشی شخصی استالین، که از ۱۹۲۸ با کارائی قابل توجهی در جانب او ایستاده بود، به بهانه دزدیدن

۸۲۰ - بلاند، همان جا، صفحه ۴

۸۲۱ - بلاند، همان جا، صفحه ۱۸، پراودا، مسکو، از ۱۳ ژانویه ۱۹۵۳، صفحه ۴

۸۲۲ - همان جا، صفحه ۱۱-۱۳، نقل قول از ۱۹۵۱-۱۹۵۳ J. Duoli The georgian Purges

(پاکسازیهای گرجی ۱۹۵۱-۱۹۵۳)، در ۱۹۵۸، ۶، Kaucasian Review, Ed، صفحه ۵۵

۸۲۳ - بلاند، همان جا، صفحه ۱۲، نقل قول از Mgeladze، Report to Congress of Georgian

Communist Party (گزارش به کنگره حزب کمونیست گرجستان)، سپتامبر ۱۹۵۲

مدارک مخفی، مغزول شد و مجبور به حبس خانگی گردید. سرهنگ دوم، نیکولای ولاسیک [Wlassik]، که ۲۵ سال رئیس محافظین استالین بود، در ۱۶ دسامبر ۱۹۵۲ دستگیر شد و چند هفته بعد در زندان فوت کرد.^{۸۲۴} سرلشکر پتر کوسینکین [Kosynkin]، قائم مقام فرمانده گارد کرملین و مسئول امنیت استالین، در ۱۷ فوریه ۱۹۵۳ در اثر سکته قلبی فوت کرد. دریابین [Derjabin] می‌نویسد: «پروسهء ربودن تمام زمینه‌های امنیت شخصی از استالین، عمل خیلی خوب تدارک دیده و پیش برده شده‌ای بود».^{۸۲۵}

فقط بریا در این موقعیت بود که چنین توطئه‌ای را انجام دهد. در ۱ مارس ۱۹۵۳ حدود ساعت ۲۳ مستحفظ استالین او را کف اطاقش افتاده و بیهوش یافت. تلفنی اعضای دفترسیاسی فراخوانده شدند. خروشچف هم اظهار داشت که او هم به آن جا وارد شده و سپس «هر کدام به خانه‌شان» بازگشتند.^{۸۲۶} هیچ کس پزشک خبر نکرد. بعد از تقریباً ۱۲ ساعت که از سکته استالین گذشته بود، اولین مراقبت پزشکی از او به عمل آمد. استالین در ۵ مارس درگذشت. لوئیس [Lewis] و وایتهد [Whitehead] می‌نویسند:

«تاریخ‌نگاران مشخصی مدارکی دال بر قتل عمد می‌بینند. عبدالرحمان افتورخانوف علت را در تدارک آشکار یک پاکسازی از جانب استالین می‌بیند، که می‌توانست با پاکسازی سال‌های ۳۰ قابل مقایسه باشد».^{۸۲۷}

بلافاصله بعد از مرگ استالین، جلسهء هیئت رئیسه فراخوانده شد. در گشایش جلسه، بریا، مالنکوف را به عنوان رئیس شورای وزیران پیشنهاد کرد. و مالنکوف درخواست کرد، که بریا به عنوان قائم مقام رئیس شورای وزیران و وزیر امور داخله و امنیت منصوب شود.^{۸۲۸}

بریا در ماه‌های بعد حاکم بر صحنهء سیاسی بود. خروشچف می‌نویسد: «ما دوران

۸۲۴ - بلاند، همان جا، صفحه ۲۴، نقل قول از دریابین، Watchdogs of Terror (سگان نگهبان ترور)؛ Russian Bodyguards from the Tsars to the commissars، آمریکا ۱۹۸۴، صفحه ۳۲۱

۸۲۵ - بلاند، همان جا، صفحه ۲۷، نقل قول از دریابین، همان جا، صفحه ۳۲۵
۸۲۶ - دریابین، همان جا، صفحه ۳۰۰

۸۲۷ - لوئیس و وایتهد، Stalin, a time for judgement (استالین، زمان برای دادن یک حکم)، لندن ۱۹۹۰، صفحه ۱۷۹

۸۲۸ - خروشچف، همان جا، صفحه ۳۰۸

خطرناکی را از سر می گذرانندیم».^{۸۲۹}

بریا هنوز کاملاً در راس امنیت کشوری قرار نگرفته بود که پوسکریوبیشف، منشی استالین، را زندانی کرد. سپس ریومین، که تحقیقات در مورد مرگ مشکوک شدانوف را هدایت می کرد، دستگیر شد و به خاطر نقش اش در این ماجرا متهم گردید. در ۳ آوریل پزشکانی که متهم به کشتن شدانوف بودند، آزاد گردیدند. وایتلین صهیونیست مدعیست، که بریا با اعاده حیثیت از پزشکان، «می خواست سیاست خارجی استالین را که اساساً علیه غرب، آمریکا و بریتانیا سمت گیری شده بود، سیاه جلوه دهد».^{۸۳۰} بریا در آوریل، ضربه متقابلی را نیز در موطن اش گرجستان سازمان داد. او مجدداً آدم های خود را در رأس حزب و دولت گمارد. دکانوسوف [Dekanossow] که بعداً با بریا تیرباران شد، به جای روخادسه [Ruchadse] که به عنوان «دشمن خلق» دستگیر شد، وزیر امنیت کشور گردید.^{۸۳۱}

دسیسهء خروشچف علیه بریا

در همین حال خروشچف علیه بریا دسیسه می کرد. خروشچف در مرحله اول پشتیبانی مالنکوف، نور چشمی بریا، را به دست آورد. آنگاه با دیگران به صحبت پرداخت. خروشچف با آخرین کسی که تماس گرفت، میکویان، بهترین رفیق بریا بود. در روند جلسه هیئت رئیسه که در ۲۴ ژوئن ۱۹۵۳ فراخوانده شده بود، بریا دستگیر گردید. میکویان این اعتقاد را داشت که بریا «انتقاد ما را قلباً قبول خواهد کرد، در مورد او نباید ناامید شد».^{۸۳۲} با علامت مخصوص از پیش تعیین شده، ۱۱ مارشال و ژنرال که در این دسیسه شرکت داشتند و توسط ژوکوف رهبری شده بودند، وارد سالن شده و بریا را دستگیر کردند. او و همکارانش در ۲۳ دسامبر ۱۹۵۳ تیرباران شدند.

در ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۳ ژنرال الکسی آنتونوف و سرلشکر یفیموو [Jefimov] کودتائی را در حزب کمونیست گرجستان، سازمان دادند، طرفداران بریا را کنار زدند و مزاولانازه [Mzhavanadze]، یک سپهبد قدیمی، دبیر اول حزب گردید.^{۸۳۳}

ریومین که در ۵ آوریل ۱۹۵۳ توسط بریا زندانی شده بود، ۱۵ ماه بعد توسط

۸۲۹ - همان جا، صفحه ۳۱۵

۸۳۰ - ویتلین، همان جا، ۳۰۵

۸۳۱ - بلاند، همان جا، صفحه ۴۶

۸۳۲ - خروشچف، همان جا، صفحه ۳۲۰

۸۳۳ - بلاند، همان جا، صفحه ۵۷-۴۴

خروشچف به خاطر نقش‌اش در «ماجرای پزشکان» محکوم شد و در ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۳ تیرباران گردید. اما رئیس او و نور چشمی خروشچف، ایکناتیف [Ignatjew]، به دبیر اولی جمهوری باشقیرستان [Baschkirien] منصوب شد.^{۸۳۴}

در پایان دسامبر ۱۹۵۴ آباکونوف [Abakumow]، وزیر پیشین امنیت کشور و همیارانش به مرگ محکوم شدند، زیرا آن‌ها به دستور بریا «ماجرای لنین‌گرا» را علیه وزنسنسکی و دوستانش، طراحی کرده بودند.

در سپتامبر ۱۹۵۵ نیکولای روخادسه، رئیس امنیت در گرجستان که پاکسازی آدم‌های بریا را در سال ۱۹۵۱ رهبری می‌کرد، به عنوان «همدست بریا»، محکوم و تیرباران گردید.^{۸۳۵}

به این ترتیب دارودسته‌های رویزیونیستی در سال‌های ۱۹۵۵-۱۹۵۰ برای تسویه حساب شمشیر کشیدند و از این موقعیت برای نابودی همگامان حزبی استالین نیز استفاده کردند.

از دشمنان اعاده حیثیت می‌شود

بعد از مرگ استالین، از اپورتونیست‌ها و دشمنان لنینیسم که در زمان استالین به حق به سبیری تبعید شده بودند، توسط خروشچف اعاده حیثیت شد و در پست‌های رهبری برگمارده شدند. پسر خروشچف، سرگئی، در این مورد چنین خبر داد: در روند سال‌های ۳۰ خروشچف و میکویان، با شخصی به نام سنگوف [Senegow] که در سال ۱۹۳۸ به عنوان «دشمن خلق» به ۲۵ سال زندان محکوم شده بود، نزدیک بودند. خروشچف او را به خاطر شهادتش بر «جنایات استالینی» در سال ۱۹۵۶ از اردوگاه آزاد نمود. اما همین سنگوف در مقابل پسر خروشچف اعتراف کرد «که این مسئله فقط در اثر اشتباهات و ندانم کاری اتفاقی استالین به وجود نیامد، بلکه علت همه این کثافت کاری‌ها، اشتباه و ندانم کاری سیاسی خاص استالین بود... و ادامه داد که این سیاست هم یکباره در وسط سال‌های ۳۰ ظاهر نشد، بلکه ریشه در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و جنگ داخلی داشت».^{۸۳۶}

۸۳۴ - همان جا، صفحه ۷۰-۶۷

۸۳۵ - همان جا، صفحه ۷۳

۸۳۶ - سرگئی خروشچف، Herinneringen aan mijn vader (یادی از پدرم)، Ed Bruna ۱۹۹۰،

یک چنین انسانی که آشکارا خود را به عنوان دشمن انقلاب اکتبر می‌شناساند، از سوی خروشچف به مأموریت در وزارت کشور گماشته شد، جایی که او به ویژه با اعاده حیثیت «قربانیان سوسیالیسم» سر و کار داشت.^{۸۳۷}

خروشچف هم چنین سولژنیتسین شیاد و حيله‌گر را از اردوگاه کار بیرون کشید. رئیس رویزیونیست‌ها که قسم یاد کرده بود، «می‌خواهد به لنینیسم بازگردد» این چنین برای مبارزه با «استالینیسم» وارد اتحاد با یک مرتجع تزاری گردید. این فرومایگان همدیگر را خیلی خوب درک می‌کردند. سولژنیتسین بعداً در ابراز عطف و مهربانی به همدسیسه‌ای‌های «مارکسیست‌اش»، نوشت: «پیش بینی حمله ناگهانی، غرنده و خشم آلود خروشچف در داخل کشور علیه استالین، در کنگره بیست و دوم حزب غیر ممکن بود. من به خاطر ندارم که مشابه چنین چیز جالبی را مطالعه کرده باشم».^{۸۳۸}

خروشچف و ضدانقلاب مسالمت آمیز

خروشچف بعد از اعدام بریا بر هیئت رئیسه مسلط شد. او در بیستمین کنگره حزب در فوریه ۱۹۵۶ خط ایدئولوژیک و سیاسی حزب را کاملاً دگرگون ساخت و با صدائی رسا اعلام کرد که «دموکراسی لنینی» و «رهبری جمعی» احیاء شده است. اما او گزارش مخفی خود را در مورد استالین عملاً به اعضای هیئت رئیسه تحمیل کرد و ضربات خود را بر آن‌ها وارد آورد. مولوتف شهادت می‌دهد:

«وقتی خروشچف گزارشش را در بیستمین کنگره حزب قرائت کرد، من به خط انحرافی درغلتیدم. اغلب از من سؤال شده است، که چرا شما در کنگره بیستم حزب علیه خروشچف کلامی بیان نکردید؟ حزب برای این مسئله آماده نبود، خیلی ساده ما را غافلگیر کردند. من با این امید که ما بتوانیم تا اندازه‌ای شرایط را مجدداً تحت کنترل درآوریم، در حزب ماندم».^{۸۳۹}

مبارزه بین دو خط، بین خط مارکسیست - لنینیستی و انحراف بورژوائی از ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ هیچگاه قطع نشد. در زمان خروشچف مناسبات نیروها دگرگون گردید، و اپورتونیسم ضربه خورده و سرکوب شده تا آن زمان، قدرت بالاترین رهبری حزب را به

۸۳۷ - همان جا، صفحه ۲۰-۱۹

۸۳۸ - سولژنیتسین، Le chéne et le viau (بلوط و گوساله)، نقل قول از لاتسیچ، همان جا، صفحه

۳۸-۳۹

۸۳۹ - فلیکس چوشف [Tschuschew]، همان جا، صفحه ۳۵۰

دست آورد و رویونیسم از این شرایط برای نابودی گام به گام نیروهای مارکسیستی-لنینیستی، سود جست.

در زمان مرگ استالین این افراد در هیئت رئیسه بودند: مالنکوف، بریا، خروشچف، میکویان، مولوتف، کاگانویچ، وروشیلوف، بولگانین [Bulganin]، سابوروف [Saburow] و پرووخین.^{۸۴۰} [Perwuchin]

بعد از از بین بردن بریا، میکویان در سال ۱۹۵۶ مدعی شد که هیئت رئیسه «جمع رهبری کاملاً بسته‌ایست».^{۸۴۱} اما خروشچف و میکویان در سال بعد، با این استدلال که «این مردان می‌خواهند با به کرسی نشاندن متد و کارهای فاسد ناشی از کیش شخصیت، دوران شوم را دوباره زنده کنند»، دیگران را خاموش کردند.^{۸۴۲} کنار زدن اکثریت مارکسیست - لنینیستی هیئت رئیسه، به شکرانه دخالت ارتش و به ویژه ژوکوف و دبیران منطقه‌ای که در زمانی که خروشچف در اقلیت قرار داشت و توسط اکثریت رد شده بود، سریعاً به یاریش آمدند، ممکن گردید. تردید، کوتاه بینی سیاسی و روح سازش مولوتوف، مالنکوف و کاگانویچ به شکست آن‌ها انجامید.

سیاست بین المللی اعمال شده سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۳، کاملاً از روال خود خارج گردید و خروشچف در مقابل بورژوازی جهانی تسلیم شد. او در کنگره بیستم گفت: «حزب از بقایای واژه‌های پیشین خود را گسسته است». «ما می‌خواهیم دوست آمریکا باشیم». «یوگوسلاوی نتایج مهمی را در ساختمان سوسیالیسم ثبت کرده است». «طبقه کارگر می‌تواند در پارلمان اکثریت مستحکمی به دست آورد و آن را به عنوان ابزار اراده واقعی مردم به کار گیرد».^{۸۴۳}

خروشچف انهدام آثار استالین را آغاز نمود و غیبگوئی‌های ساحران‌های کرد. اگر کسی آن‌ها را امروزه دوباره رو کند و بخواند، خروشچف را برای ما، در نقش واقعی‌اش به صورت نوعی عروسک خیمه شب بازی، جلوه گر می‌سازد. خروشچف گفت: «در

۸۴۰ - روی و یارس مدودیف، Krouchtschew les années de pouvoir (خروشچف، سال‌های

قدرت)، Ed. Maspero، پاریس ۱۹۷۷، صفحه ۱۵

۸۴۱ - میکویان، سخنرانی در بیستمین کنگره حزب Neues Deutschland، KPdSU، برلن، از ۱۹ فوریه ۱۹۵۷، صفحه ۳

۸۴۲ - کوسلوف، گزارش در مورد اساسنامه جدید KPdSU به کنگره بیست و دوم KPdSU، آلمان جدید، برلن، از ۲۹ اکتبر ۱۹۶۱، صفحه ۳

۸۴۳ - خروشچف، گزارش کمیته مرکزی KPdSU به کنگره بیستم، Neues Deutschland، برلن از ۱۷ فوریه ۱۹۵۶

دوران کیش شخصیت، آدم‌هائی به صحنه آمدند که به چشم دیگران خاک می‌پاشیدند». با رفتن استالین، این عناصر متملق و خیال‌پرستان نیز «بطورطبیعی» از بین رفتند. به همین علت بود که خروشچف با چنین جسارتی، گفتمان و کلام خود را دنبال کرد و راهش را ادامه داد

«در روند ۱۰ سال آینده، سال‌های ۱۹۷۰-۱۹۶۱ اتحاد شوروی بنیان مادی تکنیکی کمونیسم را خلق خواهد کرد و در تولید سرانه، قدرتمندترین و ثروتمندترین کشور جهان، آمریکا، را پشت سر خواهد نهاد».^{۸۴۴} بیست سال بعد از آغاز کمونیسم قول داده شده از جانب خروشچف که می‌بایست ۱۹۷۰ باشد، اتحاد شوروی در زیر ضربات امپریالیسم آمریکا از هم پاشید. جمهوری‌هایش به مافیائی‌ها و سرمایه‌داران حریص تحویل داده شد. مردم به قعر بدبختی و بیکاری فرو رفتند. اکنون همه جا تبهکاری حاکم است. ناسیونالیسم و فاشیسم جنگ داخلی بی رحمانه‌ای را تحریک می‌کنند، که کشته‌ها ده‌ها هزار و فراریان میلیون‌ها نفر شمارش می‌شوند.

در ارتباط با استالین می‌توان گفت که او در زمان خودش قادر شد عدم امنیت آینده را پیش بینی کند. استنتاجات او از «تاریخ حزب کمونیست (بلشویک)» که در ۱۹۳۸ زیر نظر خود تالیف شد، ارزش آن را دارد که در پرتو حوادث جدید، دوباره مطالعه گردد. آن‌ها حاوی ۶ درس اساسی هستند، که از تجربیات حزب بلشویک به دست آمده‌اند.
درس چهارم می‌گوید:

«نباید اجازه داد، که در ستاد رهبری طبقه کارگر، بدبینان، اپورتونیست‌ها، تسلیم طلبان و خائنین، وجود داشته باشند. همچنین نمی‌توان این واقعیات را، که تروتسکیست‌ها، بوخارینیست‌ها و ناسیونالیست‌های بورژوا به کارگزاران بیگانه و سازمان‌های جاسوسی خارجی تبدیل شده‌اند، تصادفی دانست. تسخیر دژها از درون راحت‌تر است».^{۸۴۵}

استالین این چنین حوادث روزهای را در اتحاد شوروی پیش بینی کرد، که با ورود گورباچف و یلسین به دفتر سیاسی، روی داد. در پایان سال‌های قرن بیستم اکثریت مردم در مفهوم مشخصی در همان مرحله‌ای قرار دارند که در سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۰۰

۸۴۴ - خروشچف، گزارش کمیته مرکزی KPdSU به کنگره بیستم KPdSU، آلمان جدید، برلن از ۱۹ اکتبر ۱۹۶۱، صفحه ۳ و از ۲۰ اکتبر ۱۹۶۱، صفحه ۹

۸۴۵ - تاریخ حزب کمونیست (B) UdSSR، تاریخ مختصر، انتشارات Neue Weg GmbH، برلن ۱۹۴۵، صفحه ۴۳۶-۴۳۵

قرار داشتند، یعنی زمانی که قدرت‌های امپریالیستی بر این باور بودند که سرنوشت جهان را می‌توانند در بین خود تعیین کنند. در سال‌هایی که در پیش است نسل جدیدی، که استالین را نشناخته‌اند، به همان اندازه‌ای که سرمایه‌داری و امپریالیسم خصوصیت جنایت کارانه، بربرمنشانه و ضد انسانی خود را ظاهر می‌سازند و خود را بی‌آبرو می‌کنند، فرصت می‌یابند، که شخص استالین را تقدیرکنند. آن‌ها گفته‌های مائوتسه‌دون را که در جشن شصتمین سال تولد استالین در ۲۱ دسامبر ۱۹۳۹ در چین بزرگ، در مناطق مقاومت، ایراد نمود، تایید خواهند کرد.

«تبریک به استالین به معنی پشتیبانی از او و امر اوست، به معنی پشتیبانی از پیروزی سوسیالیسم و پشتیبانی از راهی است که او به بشریت نشان می‌دهد، به معنی پشتیبانی از دوست عزیزی است، زیرا که امروزه اکثریت عظیم بشریت در رنج به سر می‌برند و تنها از راهی که استالین نشان داده است و تنها به کمک استالین، بشریت می‌تواند خود را از رنج‌رهایی بخشد».

لیست اسامی

اباکوموف: ۳۹۶	الین استاین: ۹۷, ۳۲۶, ۳۲۶, ۳۲۹, ۳۳۱, ۳۳۱
آتله: ۲۶۷	۳۴۰, ۳۴۰, ۳۴۵, ۳۴۵, ۳۴۹
آرونسون: ۲۶۷	انگلس: ۳۷, ۲۱۲, ۲۳۵
آریستید: ۲۴	انور خوجه: ۳۸۷
آفتورخانوف: ۳۸۰-۳۸۰, ۳۸۰, ۲۵۵	اوبوروویچ: ۲۵۳, ۲۵۷, ۲۷۵
آلکسنیس: ۳۰۰, ۲۷۲, ۲۶۹	اودکین: ۸۶
آلکسیف: ۴۶, ۴۳	اودینچف: ۱۲۵
آمنده: ۱۵۵-۱۵۶, ۱۵۹, ۱۶۹	اوردشنیکیڈزه: ۱۱۱
آمورو: ۲۸۸, ۲۸۸	اوردشونیکیڈسه: ۲۱۷
آنتونسکو: ۲۳	اورلوف: ۲۰۷, ۲۱۶
آنتونوف: ۳۹۸	اوسپیان: ۲۶۹, ۲۷۲
آینستاین: ۱۶۵	اوستینوف: ۱۵۶
ادن: ۳۷۶	اوسوفسکی: ۲۰۲
اردژنیکیڈزه: ۲۱۷	اوکمن: ۲۶۹
ارنبورگ: ۸۲	اوغلانوف: ۲۱۶
اسبوروفسکی: ۲۱۶	اونشلیخت: ۲۵۳
اسپاک: ۲۶۷	ایدمن: ۲۵۳
اسپرلاک: ۱۷۵	ایدیلیوتین: ۴۰
استرونگ: ۷۹-۸۰	ایگناتیف: ۳۹۶-۳۹۶
استمن: ۵۲	ایلوچنا: ۵۰
استولپین: ۹۵	بارانوف: ۱۱۶
اسکات: ۸۱, ۸۴, ۲۲۷, ۲۲۸, ۲۸۸	بارنس: ۱۶۰
اسکرپینیک: ۱۵۸, ۱۶۳	باریشوف: ۱۱۳
اسکوبی: ۳۶۹	باشانوف: ۵, ۱۹۵, ۱۹۵, ۱۹۶-۱۹۶, ۱۹۹, ۲۰۰
اسکوت: ۸۴, ۲۲۷	۲۰۰
اسکوروپادسکی: ۱۵۶	باکونین: ۲۰۱
اسمولنسکی: ۲۶۹	باندرا: ۲۳, ۱۵۸, ۱۶۷, ۱۶۹
اسمیرنوف: ۲۰۴	باومن: ۱۲۹, ۱۳۲
اشپاک: ۱۵۸	بیلر: ۳۷۳
اشتمنکو: ۳۴۶, ۳۴۶, ۳۵۰, ۳۵۰	برادلی: ۳۶۳
اشمیت: ۲۴۰, ۲۴۶	

بیرنسکی: ۱۷, ۲۱, ۱۹۱, ۲۸۳, ۲۸۵, ۲۸۵	بیرنس: ۳۶۵
۳۴۴, ۳۴۳	بیلوچر کیفسکی: ۱۵۸
برژینف: ۲۳, ۲۴۶, ۳۷۹, ۳۹۲	پاتون: ۳۶۳
برنارد: ۵۲, ۵۹, ۱۹۱, ۱۹۱, ۱۹۶, ۲۹۳, ۲۹۳	پاروت: ۱۵۴
۲۹۴-۲۹۳	پاسترناک: ۲۳۴
بروک: ۳۶۶	پانفی洛夫: ۳۳۵
بریا: ۲۴۰, ۲۶۰, ۲۷۹-۲۸۰, ۳۸۵-۳۸۶, ۳۸۶-۳۸۶	پاولوف: ۳۲۳, ۳۴۰
۳۸۷, ۳۹۲, ۳۹۴-۳۹۹, ۴۰۰	پاینلوه: ۲۰۲
بسکاراوا اینیج: ۲۴۱	پتاین: ۲۸۸
بک: ۳۳۵, ۳۳۵	پترسون: ۲۴۸
بل: ۱۵۵, ۱۶۹	پتروفسکیچ: ۲۳۲
بلاگوو شچنسکی: ۲۶۱	پتلیورا: ۱۵۷, ۱۷۱
بلاند: ۳۸۶, ۳۹۶-۳۹۸	پتن: ۲۶۱, ۲۸۸, ۲۸۸, ۳۳۷
بلوم: ۲۶۷	پروبراشنسکی: ۴۹, ۲۰۴, ۲۰۸
بلومبرگ: ۲۵۳	پرووخین: ۴۰۱
بلومنفلد: ۱۷۲-۱۷۴	پریخودکو: ۱۵۹
بلینسکی: ۲۷۰	پریماکوف: ۲۵۳, ۲۵۷
بلینسکیچ: ۲۷۰	پستوفسکی: ۴۵
بناپارت: ۴۹, ۲۳۲, ۲۵۷-۲۵۸	پلخانوف: ۳۶, ۴۲, ۴۴
بوخارین: ۳, ۶, ۲۳, ۲۸-۲۹, ۴۵, ۵۰, ۵۴-۵۵, ۷۲, ۸۱, ۸۹, ۹۹-۱۰۱, ۱۰۱-۱۰۱, ۱۰۳-۱۰۳, ۱۰۳, ۱۱۸,	پلیکان: ۲۵۲
۱۲۳, ۱۳۲, ۱۳۶, ۲۰۲-۲۰۴, ۲۱۵-۲۱۶, ۲۲۶,	پوتنا: ۲۵۳
۲۲۸, ۲۳۲, ۲۳۲, ۲۳۳-۲۳۵, ۲۳۵, ۲۳۵-۲۴۷,	پوسکریویشیف: ۳۴۸, ۳۹۶-۳۹۸
۲۴۹, ۲۵۱-۲۵۳, ۲۵۹, ۲۶۱, ۲۶۹, ۲۷۱-۲۷۲,	پیاناتاکوف: ۶, ۲۰۳-۲۰۴, ۲۱۷, ۲۲۳, ۲۲۵, ۲۲۷,
۲۸۳, ۳۲۰, ۳۷۴, ۳۷۷, ۳۸۰	۲۲۸-۲۴۷, ۲۴۸
بودیونی: ۲۴۰, ۲۵۷	پیوووارف: ۲۷۱
بورگه: ۲۶	تاچر: ۱۵۷, ۳۲۸
بوش: ۱۵۷	تارخانوف: ۲۰۸
بوکستون: ۳۱۳	تانک: ۲۷۳, ۳۱۹, ۳۲۱, ۳۲۳, ۳۲۵, ۳۳۵-۳۳۶,
بوگدانف: ۲۳۷	۳۵۴
بولدیرف: ۴۳	تروتسکی: ۵, ۳۶, ۴۱-۴۲, ۴۵-۴۹, ۵۱-۵۹,
بولگانین: ۴۰۱	۶۵-۷۲, ۱۰۷, ۱۳۳, ۱۷۹, ۱۷۹, ۱۷۹, ۱۹۱, ۱۹۹,
بوین: ۲۶۷	۲۰۲-۲۰۳, ۲۰۸-۲۰۹, ۲۰۹, ۲۱۰-۲۱۱, ۲۱۱,
بیرشال: ۱۵۹	۲۱۱-۲۱۲, ۲۱۲, ۲۱۲, ۲۱۳, ۲۱۳, ۲۱۴, ۲۱۴-
	۲۱۶, ۲۲۶-۲۲۷, ۲۳۰, ۲۳۳, ۲۳۶-۲۳۷, ۲۴۴,

لیست اسامی ۴۰۷

خروشچف: ۱۲, ۱۴, ۱۷-۱۸, ۲۰-۲۱, ۲۳, ۲۷-
 ۲۸, ۲۹, ۲۱۲, ۲۱۲, ۲۱۲, ۲۲۳, ۲۲۹, ۲۳۵, ۲۴۶,
 ۲۵۱, ۲۶۰, ۲۷۴, ۲۷۸-۲۷۹, ۲۸۳, ۲۸۴, ۲۸۵,
 ۳۰۲, ۳۱۹, ۳۱۹, ۳۲۰, ۳۲۲, ۳۲۴-۳۲۵, ۳۲۵-
 ۳۲۵, ۳۳۲-۳۳۰, ۳۴۵, ۳۴۵, ۳۴۵, ۳۴۷-۳۴۹,
 ۳۴۹-۳۴۹, ۳۵۱-۳۵۴, ۳۵۴-۳۵۵, ۳۵۶, ۳۶۱, ۳۷۰,
 ۳۷۹, ۳۸۵-۳۸۷, ۳۸۷-۳۸۷, ۳۹۱-۳۹۱, ۳۹۱-۳۹۱,
 ۳۹۱-۳۹۱, ۳۹۴, ۳۹۴, ۳۹۴-۳۹۵, ۳۹۷, ۳۹۷,
 ۳۹۸-۳۹۸, ۳۹۹-۳۹۹, ۳۹۹-۴۰۰, ۴۰۱-۴۰۱,
 ۴۰۱-۴۰۱, ۴۰۱
 د مان: ۲۸۸, ۲۸۸, ۲۸۷
 داپسویچ: ۳۷۴
 دارلان: ۲۶۱
 دالامیر: ۳۱۸
 دالریمپل: ۱۵۸-۱۶۰
 دان: ۲۳۶
 داوید لای: ۱۶۴
 داویس: ۹۳, ۹۳, ۹۵, ۹۷-۹۹, ۱۰۱-۱۰۲, ۱۰۵-
 ۱۰۶, ۱۱۰, ۱۱۶, ۱۲۲-۱۲۳, ۱۲۵, ۱۲۹, ۱۳۱-
 ۱۳۲, ۱۳۶, ۱۳۸, ۱۴۲, ۱۴۲, ۱۵۴, ۱۵۵, ۱۵۵
 ددیجر: ۳۷۵
 دریابین: ۳۹۷, ۳۹۷, ۳۹۷
 دکانوسوف: ۳۹۸
 دگرل: ۲۵۸, ۲۵۸
 دملر: ۳۲۷
 دنگ سیائوپینگ: ۲۵۳
 ذنی: ۱۵۹
 ذنیکین: ۴۳, ۴۷, ۸۵
 دورانتی: ۱۶۰
 دوشنیک: ۱۶۰-۱۶۲
 دوگین: ۱۴۷
 دولس: ۱۲, ۳۶۴
 دوپچر: ۱۹۱, ۱۹۳, ۲۵۷, ۲۵۷, ۲۵۸

۲۴۷-۲۴۸, ۲۵۰, ۲۵۹, ۲۶۲, ۲۹۳-۲۹۴, ۲۹۴,
 ۲۹۵, ۲۹۶, ۲۹۶, ۲۹۶, ۲۹۷-۲۹۸, ۲۹۸,
 ۲۹۸-۲۹۹, ۲۹۹, ۳۰۰-۳۰۲, ۳۰۲, ۳۰۳-۳۰۴,
 ۳۰۴-۳۰۴, ۳۰۴, ۳۰۵, ۳۰۵-۳۰۶, ۳۰۶-۳۰۶,
 ۳۰۷, ۳۰۷, ۳۱۲, ۳۱۲, ۳۱۷-۳۱۷, ۳۸۰
 تروخین: ۲۶۱
 ترومن: ۳۶۵, ۳۶۵, ۳۶۶, ۳۶۷-۳۶۷, ۳۶۷-
 توتله: ۱۵۴, ۱۵۷, ۱۶۲
 تودورسکی: ۲۶۹
 توشاچفسکی: ۴۷, ۲۰۰, ۲۴۸, ۲۵۳-۲۵۹, ۲۶۲,
 ۲۶۹, ۲۷۲, ۲۷۴, ۲۹۹-۳۰۰, ۳۶۱
 توکایف: ۲۰۰, ۲۰۷, ۲۰۷, ۲۱۵, ۲۱۶, ۲۳۸,
 ۲۳۸, ۲۳۸-۲۳۹, ۲۴۰, ۲۴۰, ۲۴۳-۲۴۳, ۲۴۳,
 ۲۶۶, ۲۶۶, ۲۶۶-۲۶۶, ۲۷۹, ۲۸۰, ۲۸۰,
 ۳۰۳-۳۰۴, ۳۰۴, ۳۰۴, ۳۰۵, ۳۸۲, ۳۸۲-۳۸۳,
 ۳۸۶-۳۸۶, ۳۸۶
 تومسکی: ۲۱۶, ۲۲۶, ۲۳۸, ۲۴۴, ۲۴۸-۲۴۶,
 ۲۷۲
 تیتو: ۲۸-۲۹, ۲۵۲, ۳۷۲, ۳۷۲-۳۷۶, ۳۸۶
 تیسو: ۲۴
 تیماشوک: ۳۹۵
 تیموشنکو: ۳۲۴, ۳۲۹-۳۳۰, ۳۳۳
 چارملی: ۳۲۸
 چامبرلین: ۱۵۹, ۱۶۹, ۲۵۷, ۲۸۹, ۳۱۳, ۳۱۷-
 ۳۱۸
 چایدزه: ۳۶
 چرچیل: ۲۷, ۴۶, ۲۵۶, ۲۵۷, ۲۸۹, ۳۱۱, ۳۱۶,
 ۳۱۶, ۳۲۵, ۳۲۸, ۳۵۵, ۳۶۵-۳۶۶, ۳۶۸-۳۷۰
 چوگاشویلی: ۳۵-۳۶
 حسین: ۲۴
 خاتایویچ: ۱۱۰

سافاروف: ۲۰۸	دیتلوف: ۱۵۶, ۱۶۰
سالت: ۱۶۰	دیلاس: ۳۷۵-۳۷۵
ساویمی: ۱۴۹	دیلون: ۷۹-۸۰, ۹۶, ۱۰۴
سدوف: ۲۰۸, ۲۱۶, ۲۲۶, ۲۴۷	دیلی میل: ۳۷۶
سرارنس: ۲۹۵	دیمیتریفسکی: ۵۶
سربروفسکی: ۲۱۹-۲۲۲	رادک: ۲۰۴, ۲۰۸, ۲۴۰-۲۴۱, ۲۴۸
سنگوف: ۳۹۹	راسکین: ۸۰
سوردلوف: ۲۳۹	راسل: ۲۵۲
سوکولنیکف: ۲۰۸	راکوفسکی: ۱۳۴
سولژنیتسین: ۲۶۳, ۲۶۳, ۲۶۳-۲۶۴, ۲۶۴, ۲۶۴	رانگل: ۴۳
۲۶۵, ۴۰۰, ۴۰۰	روخادسه: ۳۹۸-۳۹۹
سولومون: ۵, ۱۹۶-۱۹۷, ۱۹۷, ۱۹۷-۱۹۹	رودیونوف: ۳۹۵
سیرت: ۳۶۳	روکوسفسکی: ۳۲۰, ۳۳۶, ۳۳۶, ۳۴۸, ۳۴۸, ۳۴۹, ۳۶۸
سیتین: ۴۶	رومیانتسف: ۱۸۷, ۲۷۵
سیرتسوف: ۱۳۲-۱۳۳, ۲۴۷	ریاسنوفسکیچ: ۱۷۲
سیسون: ۲۵	ریتراسپورن: ۱۹۲-۱۹۳, ۲۸۲, ۲۸۲
سیکوف: ۲۶۱	ریس: ۲۶۹-۲۷۰
شاپوشنیکوف: ۳۳۲	ریکوف: ۴۰, ۲۱۶, ۲۲۶, ۲۳۸, ۲۴۶, ۲۵۹
شاپیرو: ۱۹۳	ریگان: ۱۵۶-۱۵۷, ۱۶۰, ۱۶۳-۱۶۴, ۲۹۳
شایانوف: ۱۰۰	ریوتین: ۶, ۲۰۴, ۲۳۲-۲۳۳, ۲۴۷
شبولدایف: ۲۷۰-۲۷۱	ریومین: ۳۹۶-۳۹۸
شدانوف: ۲۳۹, ۳۰۵, ۳۷۰, ۳۸۵, ۳۹۵, ۳۹۸	زاکوتنیچ: ۲۶۱
شرمونازوف: ۳۹	زررتلی: ۳۶
شفشنکو: ۸۴-۸۶, ۱۳۹	زمسکوف: ۱۴۷
شلیابوف: ۲۰۱	زورف: ۲۶۱
شلیدزه: ۳۵	زورگه: ۳۲۹
شوخیچ: ۱۵۷, ۱۶۵	زینوویف: ۵, ۱۱, ۱۷, ۴۰-۴۱, ۴۵, ۵۴-۵۵, ۵۷
شوردانیا: ۳۶, ۳۸	۱۴۴, ۱۴۴-۱۴۴, ۱۹۴, ۲۰۰, ۲۰۰, ۲۰۰-۲۰۴
شوسین: ۲۶۴	۲۰۷-۲۰۹, ۲۱۱-۲۱۲, ۲۱۵-۲۱۶, ۲۲۸, ۲۴۰-
شوکوف: ۲۶۰, ۳۱۳, ۳۱۷, ۳۲۰, ۳۲۰-۳۲۱	۳۰۵, ۲۵۹, ۲۴۱
۳۲۱-۳۲۱, ۳۲۷, ۳۲۷, ۳۲۸, ۳۲۹, ۳۲۹-۳۳۱	ژنرالوف: ۲۶۹
۳۳۱-۳۳۱, ۳۴۰, ۳۴۰, ۳۴۵-۳۴۷, ۳۴۹-۳۵۱	سابوروف: ۴۰۱
۳۵۱-۳۵۱, ۳۵۳-۳۵۴, ۳۵۴, ۳۵۵-۳۵۷, ۳۶۱, ۳۶۵	ساخاروف: ۱۱۳
۳۶۵, ۳۹۸, ۴۰۱	

کراسنوف: ۴۶	شوماتسکی: ۱۶۸
کراسین: ۱۹۸-۱۹۶, ۳۷	شوماخر: ۲۶۷
کرافچنکو: ۱۶۹	شومن: ۱۷۱
کرسستینسکی: ۴۹	شیراک: ۲۶۸
کرنسکی: ۴۳-۴۲, ۳۴	شیلر: ۱۵۹
کروپتکین: ۲۰۱	شیلنکوف: ۲۶۲-۲۶۱
کروپسکایا: ۵۷-۵۵, ۵۱-۵۰	عزیزیان: ۱۲۴
کرلنکو: ۱۲۶	فان آکر: ۲۸۸
کرینیک: ۱۸۷	فان هروارت: ۱۶۳
کلارک: ۳۳۸, ۳۲۸	فاینسود: ۱۹۳
کلمنکو: ۲۰۲	فدورف: ۱۶۵
کلیفورد: ۳۷۶	فرونس: ۲۰۰-۱۹۹, ۵
کلیموو: ۲۴۱	فریها: ۱۶۶
کنکووست: ۱۴۸-۱۴۷, ۱۴۶-۱۴۵, ۲۱, ۵	فلدمن: ۲۵۳
۱۴۸, ۱۴۹-۱۴۸, ۱۵۷, ۱۶۳-۱۶۵, ۱۶۵, ۱۶۸-۱۶۸	فلورینسکی: ۱۷۲
۱۷۰, ۱۹۳, ۲۸۲-۲۸۳, ۲۸۳, ۲۸۵-۲۸۳	فیشر: ۱۵۴, ۱۵۴-۱۵۳
کوآتس: ۲۵۲	فیولا: ۱۲۲, ۱۱۲, ۱۰۹, ۱۰۸, ۱۰۶-۱۰۵, ۹۵
کوپلف: ۱۶۹	۱۳۱
کوپوویچ: ۱۶۵	کائوتسکی: ۲۱۲, ۱۲۸-۱۲۸, ۴
کوتسنر: ۲۷۶	کاباکوف: ۲۲۳-۲۲۲
کورچاتوف: ۳۶۵	کاراکشان: ۲۴۴
کورک: ۲۵۷, ۲۵۳, ۲۴۸	کارپینسکی: ۱۲۳
کورومیا: ۸۸, ۸۸, ۸۷, ۸۷, ۸۳-۸۲, ۷۸	کاردلی: ۳۷۵, ۳۷۳
کوسلوف: ۴۰۱, ۳۵۲	کارینیک: ۱۶۳
کوسمودمیانسکی: ۲۶۹	کاسترو: ۲۵۱, ۲۶, ۲۴
کوسینکین: ۳۹۷	کاشیرین: ۲۷۲, ۲۶۹
کوسیور: ۱۲۵, ۱۱۷	کاگانویچ: ۳۸۷, ۳۰۵, ۲۶۰, ۲۵۸, ۱۱۱-۱۱۰
کوکریچ: ۲۶۲, ۲۶۱	۴۰۱-۴۰۱
کوکوریوف: ۲۴۱	کالینین: ۲۷۱, ۱۰۰
کولچاک: ۴۶, ۴۳	کامنف: ۷۲, ۵۷, ۵۴, ۵۱-۴۹, ۴۷, ۴۵, ۴۱-۴۰
کولکو: ۳۶۹, ۳۶۶, ۳۶۶	۲۰۴-۲۰۲, ۲۰۹-۲۰۸, ۲۱۱-۲۱۲, ۲۱۵, ۲۴۰-
کولکوویچ: ۳۰۱, ۲۶۰, ۲۶۰, ۲۵۹	۲۴۷-۲۴۶, ۲۴۱
کولوندر: ۲۵۶, ۲۵۶	کامینسکی: ۱۲۳
کولیک: ۳۳۲	کتسخوولی: ۳۷, ۳۵

کوندراتیف: ۹۹	۱۲۷، ۱۷۹-۱۸۰، ۱۸۰، ۱۸۰-۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۱،
کیروپونوس: ۳۴۷	۱۹۷-۱۹۹، ۲۰۴، ۲۱۱-۲۱۲، ۲۳۹، ۲۷۲، ۲۹۳-
کیروف: ۲۱۱، ۲۰۹-۲۰۶، ۱۹۴، ۱۹۱، ۱۷۹	۲۹۴، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۴۳، ۳۴۹، ۳۸۰-۳۸۲
۳۸۲، ۲۷۱-۲۷۰، ۲۲۹، ۲۱۳	لوتسه: ۱۶۵
کیسینجر: ۲۱، ۱۷	لوفتوس: ۳۶۴، ۱۶۷
کیم ایل سونگ: ۲۴	لومینادسه: ۲۴۷
گاردیناشویلی: ۳۸۶، ۲۸۰	لوناچارسکی: ۴۰
گامارنیک: ۲۵۷	لويس: ۳۹۷، ۳۹۷
گای: ۲۷۱، ۲۶۹	لیتل پیج: ۲۱۷-۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷،
گنتی: ۱۷۰، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۷،	۲۲۷
۱۸۷، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۰۸، ۲۱۵-۲۱۶، ۲۵۳-۲۵۴،	لیتوینوف: ۲۵۴
۲۷۵-۲۷۶، ۲۸۲، ۲۸۲، ۲۸۳-۲۸۶،	لیخاچوف: ۲۵۴
گروسمن: ۱۶۹	لیوشکوف: ۲۰۷
گری: ۲۶، ۳۵-۳۸، ۴۵، ۴۷-۵۰، ۵۴-۵۶، ۲۲۰،	لیونس: ۱۵۹، ۱۶۹
۲۶۰، ۳۲۰، ۳۶۷، ۳۸۱	مائوتسه تونگ: ۱۲، ۳۵۶، ۳۸۵، ۴۰۳،
گریگورنکو: ۲۷۶	مارتسکیچ: ۲۳۲
گرین: ۱۵۴	مارتوف: ۲۱۲
گلادتسه: ۳۵	مارتینت: ۲۵۲
گلن: ۳۶۳-۳۶۴، ۲۶۲، ۲۶۲	مارکس: ۳۷، ۲۱۲، ۲۳۵
گوبلز: ۲۵۸، ۲۵۸	مارکویچ: ۱۳۹
گورباچف: ۱۱، ۱۶-۱۷، ۱۹-۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۴۶،	مازپا: ۱۷۱
۲۵۱-۲۵۲، ۲۶۸، ۲۷۴، ۲۸۳-۲۸۵، ۴۰۲	ماکوفسکایا: ۱۱۳
گورکی: ۲۳۶	مالچف: ۲۶۱
گولتسمن: ۲۰۸	مالنکوف: ۲۶۰، ۳۷۱، ۳۸۴، ۳۸۸، ۳۸۸، ۳۸۹-
گولیکوف: ۳۲۹	۳۹۳، ۳۹۷-۳۹۸، ۴۰۱-۴۰۱
گومولکا: ۱۲	مالیشکین: ۲۶۱
گینسبورگ: ۲۷۶	مالینوفسکی: ۳۹
لارین: ۲۷۱	مامایف: ۱۳۳
لاوین هایمر: ۱۶۰-۱۶۱	ماندل: ۱۶۷، ۱۷۵، ۳۰۶
لپن: ۲۹۳	مایر: ۳۳۸-۳۳۹، ۳۴۱
للوید گئورگ: ۴۳	مدودیف: ۲۵۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۴-۲۸۵، ۴۰۱
لنتسر: ۲۶۹	مرل: ۱۴۵-۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۷، ۱۴۷، ۱۴۷
لنین: ۳، ۱۲-۱۳، ۱۵، ۱۷-۲۲، ۲۵، ۲۸، ۳۶-	مشلیس: ۳۰۰، ۳۵۲-۳۵۳
۴۲، ۴۴-۵۹، ۶۳-۶۵، ۶۹-۷۲، ۸۷، ۸۷-۸۷، ۹۴،	مک نازنی: ۳۶۳

- مک کارتی: ۱۶۹, ۱۶۰, ۱۵۷
 مک نثال: ۴۸, ۴۶, ۳۶
 ملنیک: ۱۶۶-۱۶۵
 مندروف: ۲۶۱
 مورفی: ۳۶۳
 مولوتوف: ۲۰۴, ۱۳۲, ۱۲۹, ۱۲۴, ۱۰۰, ۹۷, ۳۹
 ۲۱۱, ۲۱۷, ۲۳۹, ۲۵۸, ۲۵۹, ۲۶۰, ۲۷۵, ۲۸۱-
 ۲۸۲, ۳۰۵, ۳۱۷, ۳۶۵, ۳۸۷, ۳۸۷, ۴۰۱
 میک: ۱۷۲, ۱۶۲-۱۶۱, ۱۵۶
 میکویان: ۳۹۲, ۳۸۸-۳۸۷, ۲۴۶, ۲۱۲, ۱۲۲
 ۳۹۴, ۳۹۸-۴۰۱, ۴۰۱, ۴۰۱
 ناگل: ۳۳۸
 نانسن: ۱۵۷
 ناوموف: ۱۱۳
 نریانین: ۲۶۱
 نوگین: ۴۰
 نولته: ۱۴۵
 نیدرگانگ: ۲۴
 نیکولایف: ۲۰۷-۲۰۶
 نیکولایفسکیج: ۲۳۶-۲۳۵
 هابرماس: ۱۴۵
 هارولد ایکس: ۳۱۴
 هاریمان: ۳۵۵, ۳۵۵
 هالدر: ۳۳۷, ۳۳۷
 هرست: ۱۷۱-۱۶۹, ۱۶۰-۱۶۰, ۱۵۵-۱۵۳
 هس: ۳۲۷
 هنکه: ۱۶۳
 هورتی: ۳۶۹-۳۶۸
 هوشی مین: ۲۴
 هوگو: ۳۶
 هونه: ۱۷۵
 هیتلر: ۱۵۳, ۱۴۵, ۲۷, ۲۳, ۱۸, ۱۴-۱۳, ۵
 ۱۷۰, ۱۶۸-۱۶۸, ۱۶۳, ۱۶۰-۱۵۹, ۱۵۷, ۱۵۵
 ۱۷۴-۱۷۵, ۱۹۱, ۲۰۹-۲۱۰, ۲۱۰, ۲۴۱, ۲۵۴, ۲۵۶-
 ۲۶۰, ۲۶۲, ۲۸۷, ۲۹۳, ۲۹۶, ۳۰۴, ۳۰۶-۳۰۷,
 ۳۱۱-۳۱۹, ۳۲۴, ۳۲۷-۳۲۹, ۳۳۶-۳۳۷, ۳۳۹,
 ۳۳۹-۳۳۹, ۳۴۱-۳۴۳, ۳۴۳-۳۴۴, ۳۴۳, ۳۴۳-۳۴۴,
 ۳۶۷, ۳۶۷
 ۳۶۷, ۳۷۰-۳۷۱, ۳۷۴, ۳۸۱, ۳۸۳
 هیملر: ۱۶۶, ۲۶۱, ۳۳۹, ۳۴۰, ۳۴۱, ۳۴۱
 هیندوس: ۱۰۷, ۱۳۱
 واتستیز: ۴۶-۴۷
 واتوتین: ۳۳۰-۳۳۱, ۳۳۳
 واسیلفسکی: ۲۶۴, ۲۶۴, ۳۲۰, ۳۲۶, ۳۲۶-۳۲۶,
 ۳۳۵, ۳۳۵, ۳۴۵-۳۴۶, ۳۴۶-۳۴۶, ۳۴۸-۳۴۸, ۳۵۰,
 ۳۵۰
 ۳۵۱-۳۵۱, ۳۵۱-۳۵۱, ۳۵۱, ۳۵۴, ۳۵۴
 والکر: ۱۵۳-۱۵۷, ۱۵۸, ۱۷۰
 وایتهد: ۳۹۷, ۳۹۷
 ورانگل: ۴۷-۴۸
 ورت: ۱۴۷, ۲۵۴, ۲۸۳, ۲۸۵
 وردن: ۲۶۱
 وروپای: ۱۶۹
 وروشیلوف: ۲۸, ۲۴۰, ۳۱۴, ۳۹۴, ۴۰۱
 وزنسکی: ۳۹۵, ۳۹۹
 ولاسوف: ۲۶۱-۲۶۵
 ولاسیک: ۳۹۷
 ولینک: ۱۵۵
 ویتلین: ۳۸۶-۳۸۶, ۳۸۶, ۳۹۸
 ویسنر: ۱۶۷
 ویشینسکی: ۲۱۶, ۲۴۰, ۲۴۳-۲۴۵, ۲۴۹
 ویولا: ۹۴, ۱۰۶-۱۰۹, ۱۱۲-۱۱۳, ۱۳۱
 یاروسلاوسکی: ۱۸۲, ۲۷۴
 یاکوفلف: ۱۱۱
 یاکیر: ۲۵۳, ۲۵۷, ۲۵۹
 یاغودا: ۲۱۶-۲۱۷, ۲۴۸, ۲۷۱, ۲۷۷
 یانایف: ۱۹

۴۱۲ سیمای دیگری از استالین

یلسین: ۱۱, ۱۵-۱۶, ۱۹-۲۰, ۲۶۸, ۴۰۲

ینوکیدسه: ۲۴۶-۲۴۸, ۲۶۷, ۲۷۰-۲۷۲

یوانویچ: ۳۷۳

یودل: ۳۳۹

یودنیچ: ۴۷

یرمنکو: ۳۴۰, ۳۴۰

یریومنکو: ۲۶۹, ۲۷۲

یسرسکایا: ۲۳۵

یشوف: ۲۱۶-۲۱۷, ۲۴۰, ۲۷۱-۲۷۲, ۲۷۵,

۲۷۷, ۲۸۰, ۳۰۰

یفودوکیموف: ۲۰۳

یگوروف: ۲۷۲